وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
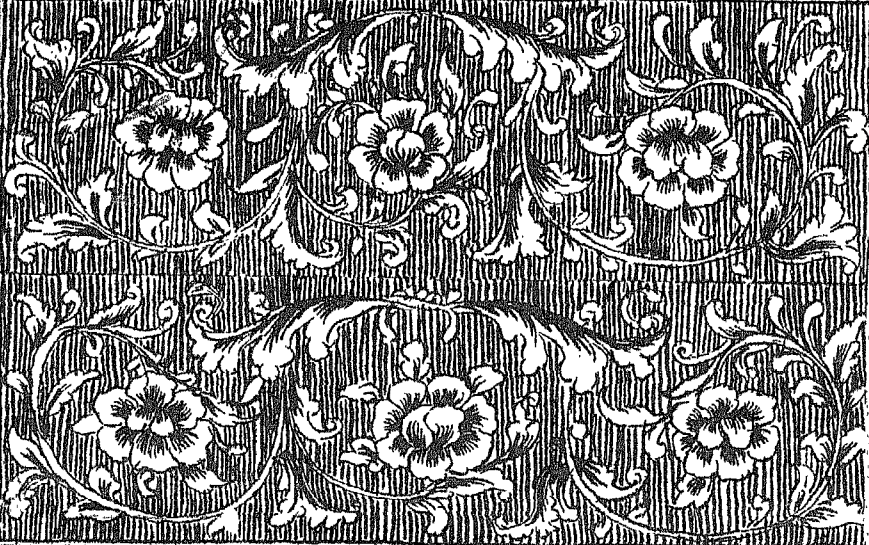
بعون اللہ تعالیٰ وسبحانہ کتاب تحفۃ المومنین در سنہ ۱۲۶۶ ھ
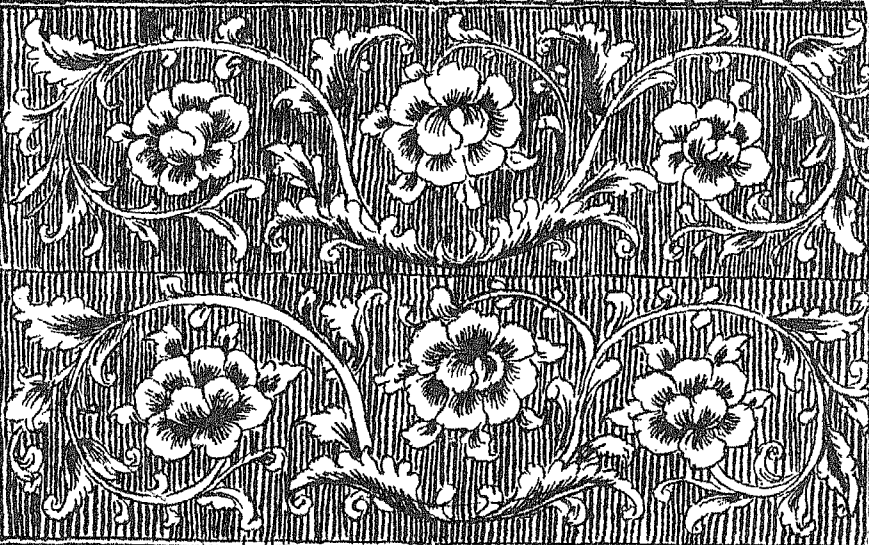
باہتمام سید اشرف علی واسطی در مطبع العلوم مدرسہ [illegible] انطباع پوشید
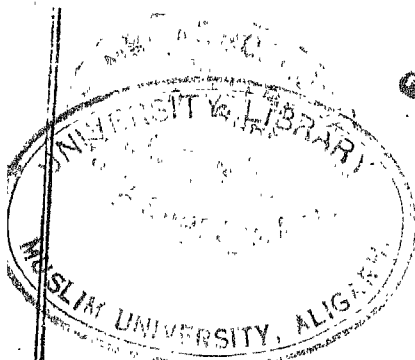
بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرین شربت
حیات حکیمی را جل شانه که بی فیضان ذاتی عرصه امکان را مایده وجود بخشیده و ظلمتیان نهانخانه هستی را
از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق در سرادقات حضرتش قایم بذات و لباس پوشان عوارض
در بارگاه حضرتش متلون بشیون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در خروشش و بی
سر و پایان محفل سفلی از کمیت مایده ظهور در جوشش از حکمت محکمش ابای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقد
را با جسم میت غایت اختلاط از وارات شفای جودش خاک کالبد معلول افشان گلزار بهار ایجاد و اجزای هر گل و خار
و ترکیب هر برگ و بار از وصحب بغداد باغ سایه پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاک نشین را از بهار
لطفش گلهای رنگارنگ در جیب کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خط خاک
و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سر منزلش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامرای بارگاه
... صاحب سریر کشف انقطاعست از ارتباط از لیش مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایت ارض و سما
... را از قرب ابدیش این امانت ولایت بیت زخش خطی کشیده از نکوی * که بیرون نیست از ما
بعد بر ناظران حقایق رس مکشوف میدارد که چون والد این ذره بیمقدار میر محمد زمان تنکابنی
... با وجود صاحب ذهن ثاقب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات
... گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با انچه این خادم مخادیم نجیب محمد مومن حسینی طبیب مجر
... صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد و بنابراین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه
[illegible]

ادویه بیان نموده و عطاران بی بضاعت بان اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات ادویه اکثر
موثره مبدل بعدیم الخاصیت شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و صاحب اختیارات
ذکر نکرده در سلک تحریر آورده لهذا کتاب مالایسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار دانسته
فی الواقع مولف آن جزاه الله تعالی خیر الجزا بذل جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و غیره از کتب که نقل آن ضرور یا نفع
انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه از آن مرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکره اولوالالباب مشهور بجامع انطاکی
که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور فریدی و در آن تحقیق افزا واجب دیده و بدستور
هرچه ابن تلمیذ مولف مغنی و مولف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده
اند و در جامع بغدادی بنظر رسیده بیان آنرا لازم دانسته و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی
و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و بختیشوع و منقذ السموم
جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات محمد زکریا و سایر کتب و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه
باهر و کتاب چرک و سست چرک و بهوجدیو و غیره در شاهی بسرعت اقتباس آن لازم بود ملحق ساخته و بجهت اختصار اسامی
قائلین هر اثر از ادویه و مجهول الماهیه راکه در کتب ملاحظه شده و تقیید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه
و قیاس انسب دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بدان لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتی این مجموعه
بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش و استقرا پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بضاعت
منسوب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان بهیه مرتضویه و دودمان مضیه علیه صفویه بوده اند
و این ذره بمقدار نیز بیمن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر چاکران ائمه
اثنی عشر حافظ ملت بیضای خاتم الانبیا ناشر مذهب حق ائمه هدی شاهنشاه بادشاهان خاقان بن خاقان سلطان
خواقین سکندر جهان حشمت صاحبقران سلیمان نشان بالقدر و الاسم و المکان لازال مویدا بتاییدات السبحانیه
و موید ابابدیه الجلال الزمانیه مفتخر و سرفراز بود لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المومنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالک
الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده آنست که خدمتی لایق تر ازین بدرگاه شاهنشاه عالم و
عالمیان پناه ظل الله نمیدانست پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری التماس از
این نسخه سقیم آنکه اگر خطایی مشاهده نمایند بلباس اصلاح بپوشند و بجز کتابت کاتبان لهذا از این بدون مقابله
صاحب [illegible] در آن پیرامون کتب طب نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات [illegible]

پنج تشخیص - **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و قوة و قدر شربت ادویه و شرط اخذ
مرده او و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام **تشخیص ثانی** در ذکر صفات و افعال ادویه بیان افعال ادویه
و بیان افعال کلیه و منشا بدان و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی افتا این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفرده
مدار علیهاست **تشخیص ثالث** در بیان ماهیت و خواص کیفیه ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل
و قدر شربت و انچه بان مناسب است **تشخیص رابع** در مداوی سموم **تشخیص خامس** در بیان اوزان
و انچه بان متعلق است و دستور انقسم است بدو قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل
شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تشویه و امثال ان و طریق اشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن و مانند
ان و اعمال غریبه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم
ثالث در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شئی قدیر و بعونک تیسر کل عسیر

تشخیص اول در بیان اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شرط اخذ ان و ذکر درجات و قوتها
بحسب مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه بجهة خشکی و تری
و تازگی و امثال ان مختلف الصورة و الهیئة میباشند هرگاه شخصی افراد ان بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی
یا در حین تازگی ان یا در زمان خشکی آن و یا در وقتی که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود در
بیان اشکال و رنگ و طعم و غیر ان نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیة انرا
موافق آن نموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و به دستور هر یک از خاصیت و نفع
و ضرر انرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در ان نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه
مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود و لهذا باعث اشتباه در ماهیة و قوة و خاصیت اکثر ادویه گردیده
و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل المزاج و بعضی قدری را منظور
داشته اند که کمتر ازان موثر ندانسته اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده ازان نتوان استعمال
نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی مراعات حد وسط
تا ط است **بیان اخذ ادویه** اما شرط اخذ ادویه انست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم
در فصل بهار در حین حیات یا بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و انچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید [illegible]

[illegible]

بار او مطلوب باشد در ان صورت قبل از تمامی نمو و پیدایش ان باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد
استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شگفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شگفتن بهتر است و ثمار و حبها را
بعد از تمامی نمو و قبل خشک شدن و بیخها را بعد استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه
باید گرفت و مناسب وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب بود و هوا صاف باشد و حفظ ادویه
در مکان نمناک و جای نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هرچه از آفتاب قوتش
زایل شود او را در سایه باید خشک کرد بدان که تاثیر دوا یا بالذات بکیفیت است و غذا را بالذات تاثیرش
بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه چه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن
اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر ان بقدر سهلی محسوس شود
ان را معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی
دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد
هلاکت رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر ان درجه گویند و تقسیم درجات
بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر ان لایق تر دانسته چنانست که ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی
ممتنع است و مادامی که کیفیت بحد غلبه محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه ان بحدیکه یکچند زیاده بر
سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس زیادتیست درجه اول نامیده اند و غلبه دو چندان را درجه دویم
و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در چهار درجه دویم مثلا دو جزو حار غالب
بود و در سیوم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل
و گندم مشاهده میشود و ان منوط بر کثرت و قلت اجزای حاره هر یکی است بر سایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط
است بر انفعال جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی انست پس اگر حسب زیادتی و کمی مقدار
از ادویه در کیفیات محسوسات مشتبه باحساس کیفیه در مزاج مافوق و ماتحت ان شود سبب اشتباه مذکور
مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس اشتباه کیفیت محسوسه و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاج
نتواند شد و بجهة تعیین مراتب اربع تاثیر کیفیت غالبه بنحو دیگر غیر انکه اولا مذکور شده بیان نموده اند که چون دوا
بدن مشتمل است به اعضا مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت
در عروق شعریه و فرجات سواقی و بر اعضا و روح و در جمیع اجزا مذکوره ساری است پس هرگاه

که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر
در هوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از وست یا اثر آن باقی خواهد بود پس
اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از آن در شان او نیست درجه اول است و اگر در روح و
اخلاط تاثیر کند درجه دویم و اگر در روح و اخلاط و رطوبة ثانیه تاثیر نماید درجه سیوم و اگر تاثیر او روح و خلط
و رطوبة ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم
قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوت عبارت
است از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقة افعال محسوسه اوست در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه
است بسبب کیفیة متشابه که در مبدا ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج
ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اول است چه آن ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزا
که هر یک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیة
ثانوی حاصل شده و اثر او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب
القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزای مفرده اوست آن مرکب را متوافقة القوه گویند
و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة القوی نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوت متضاده را در
مکان خود استعمال می نماید و صورتی که عایق نداشته باشد و مرتبه سیوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است
بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیة عبارت از وست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم
کیفیت مزاجی اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارة
مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست
که بواسطه صورت نوعیه رفع سم می نماید چه آنکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که ببقای صور عنصری
در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزای متفاعله
متماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را هم اثری است غیر آن مثل شیر که مرکب است
از مائیه و دهنیه و جبنیه تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر
[illegible] تاثیر اجزای [illegible] [illegible]
[illegible]

مخفی نماند که بعضی از مرکبات بصورت نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و کفی که مرکب است از اب و هوای و
بخاری که مولف است از اب و اتش و هرچه باصورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدیکه تحلیل اجزای عنصری
او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و ان معادن سبعه است و گویند بسایط
منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هردو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوت ناریه صابغه غالب باشد
صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه باردة صورت فضی گیرد و چون اجزا ردی الجوهر بوده و کبریت
کم باشد با قوت مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب شکوت گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده و اسباب
صبغ و فور داشته بعلت جوهر کبریت بالغ باشد صورت نحاس پذیرد و چون با این حال یبوست شدید
غالب صورت روی اهنیا که صاحبی نامند قابض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب
صبغ صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جواهر یک شود ممکن است
و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار
دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوائی را نداند از تحلیل اجزای او استنباط میتوان نمود چه هرگاه
قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل او اجزای مائی و زبد آن اجزای هوائی و صاعدش اجزای ناری
و سفلش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از انچه تشخیص او چه
توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه
بینهما و از فعل حار در لطیف حرافت ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت
و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت و از فعل معتدل الحرارت و البرودة در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط [illegible]
بینهما تفاهت و تعریف هریک و بیان افعال ان بعد ازین مذکور خواهد شد **تشخیص ثانی** در ذکر صفات ادویه
مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی دیباقی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر کتب
ادویه مفرده مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم
کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هریک از ادویه را صفات مخصوصه
میباشد که مشابه به افعال کلیست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال ان و اغذیه مفرده را صفات منحصر است
در پنج قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم مرغ نیمبرشت دوم لطیف ردی
الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیوم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار و سیب و کاهو عم لطا

لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد ۵ غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا باشد
گوشت گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته شده باشد ۶ غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسپ
و کبش ۷ غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود و به ۸ غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق
که قدید گویند و مانند کوم ۹ متوسط اللطافة والکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مانند گوشت بره یکساله
که نقلی نامند ۱۰ متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که قنبیط عبارت ازوست ۱۱ متوسط صالح
الکیموس قلیل الغذا مانند انگور ۱۲ متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک ۱۳ متوسط صالح
الکیموس متوسط الغذا مانند چوچه که خوب پخته باشد ۱۴ متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند چوچه
کبیا نیم پخته ۱۵ لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم بسیار خوب پخته باشد ۱۶ غلیظ صالح الکیموس
متوسط الغذا مانند گوشت گوساله ۱۷ لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته ۱۸ غلیظ
ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم پوته دار که کرنب عبارت ازوست و تفسیر اسامی و بیان فعل هر یک [illegible]
ان بترتیب حروف بدین نهج است **حرف الالف** **اکاله** یعنی خورنده عضو هرچه بسبب افراط تحلیل
و جلا و تفریق و نفوذ و نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا از
گیاه باشد **اغصان** بمعنی شاخهاست و مخصوص بشجره و گیاه ساقدار است **اکلیل** بمعنی تاج و ابر
[illegible] و غیر آن آمده و در ادویه مراد از چیزی بودن شکوفه و بار نباتات است اکلة و اکالیل جمع آن **اجام**
بمعنی نیزارست **اودیه** جمع وادی و بمعنی کنار رودخانهاست **انکباب** مراد از نگاهداشتن عضو را
بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی **استنشاق** بمعنی کشیدن
چیزی مایع که بسیار سایل باشد **حرف الباء** **بشع** بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد
باین اسم نامند **بصیص** بمعنی درخشنده **بطایح** زمینها که آب در و جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بخور**
هرچه دود او را استعمال نمایند **بنک** گرهای که در ساق اشجار شکون شود **بادزهر** اسم فارسی تریاق است
و گویند هرچه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسم است **بر لتو** بفارسی بلغور نامند بلغة هندی
نجاری را گویند که شکوفه و میوه هر دو دارد **بزر** آنچه از بار نبات و غلات و در قشر باشد مثل خشخاش [illegible]
ست **باکوره** نخستین میوه که برسد **بثر** [illegible] **بصاق** **تراق** آب دهن [illegible]
[illegible]

او ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است **تریاق** بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که
حفظ قوت و صحت مزاج و روح بحدی کنند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص صناعیت و این
که افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت است که درین امر با تریاق اشتراک دارد **تصفیق** آمیختن شراب
باآب **تعلیق** آویختن چیزی بگردن و بسایر اعضا **تکرج** بفارسی پیور گویند و آن متغیر شدن طعم است
یا بو یا هر دو **تکلیس** بمعنی صاروج کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن اند و مراد ازو مهیا ساختن بعضی
از ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشند یا بعمل دیگر **تصعید**
آنچه باتش اجزاء او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند **حرف الثاء** **ثمنش** لغت یونانیست و مراد ازو
هرچه از نباتات مابین شجر و گیاه باشد **ثمر** بار نباتاتست مثل خوشه و میوه و امثال آن **ثقیل** بمعنی گران
آمدن بر طبع و دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد **حرف الجیم** **جرمش** شکوفه که بلبور نامند **جرله** براء مهمله
زمین سنگلاخ **جبر** بستن عضو شکسته را **جالی** بمعنی پاک کننده است و فعل او در رفع کردن رطوبات
لزجه و جامده است از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبع است اگرچه بی قوت مسهله باشد
جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود
مثل نانخواه و آنچه شدید الجذب باشد و پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون **جامد** بمعنی بسته شده
است که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم **جمه** بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده
و جز و چیزی **جفاف** خشکی **حرف الحا** **حامض** بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و
تنقیه مجاری و تبرید و تخفیف و تسکین صفرا و اطفاء تیزی خون و تولید ریاح و ضرر اعصابست و هرچه زبان را
اندکی بگزد و با فعل جلا و غذویت و تقطیع باشد حامض نامند **حکاکه** آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود **حلو** هرچه
زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در وی احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او نضج و تلیین و جلا
است و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش باشد **حریف** بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان فرو رفته
بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل او تحلیل و تقطیع و تفتیح و احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت
حار بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل افعال اجزای وی است **حلاق** سترنده مو
حمول اسم از فتیله و فرزجه است **حب** آنچه در هر بار زبانه باشد و بی غلاف مثل گندم و جو **حمل** بار نباتات
است اعم از ثمر و مشابه بکثر است **حلیب** شیره تخمها و غیران و شیر تازه دوشیده است **حشیش**

گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که گرد روی زمین پهن شود و باساق باشد و بعد نموش شد **حرف الخاء** **خاثر** آنچه اجزای خلط را باهم آورد **خفیف** بمعنی سبک و آنچه بر طبع احتمال او آسان بوده سریع الزوال باشد **خَل** بمعنی سرکه است و در ادویه هرچه شبیه به بزر بر سطح ظاهر مثل آنچه بر روی می باشد **خاتم** بمعنی تمام کننده و عبارت از چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت نفوذ نگذاشته پوست برویاند **خلع** بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود است **خلیع** سست **خلعلع** اسم صمغ است **خرو** سرگین طیور **حرف الدال** **دسم** هرچه زبان را بنرم سازد و اجزاء او را منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخای بی احداث سخونت است **دوا** مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود **دوا غذا** آنکه تاثیر کیفیه او زیاده بر تاثیر کمیته باشد **دوا سمی** آنکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون **دابق** آنچه بجهة لزوجه کثیفه بدست چسپد مثل دبق **دهنی** آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغز بادام و تخم ها **دلوک** بمعنی مالیدن است و مراد از او آنچه از سنونات بانگشت بر دندان بمالند **باب الذال** **ذفر** بد بوی **ذرور** آنچه سائیده بی مالیدن بر عضو پاشند **ذو الخاصیة** آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند **باب الراء** **رص** کوفتن **رخو** نرم و سست **رخص** بفتح اول و ثانی بنازیه ورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد **رزین** آرمیده و مرد بردبار و در ادویه آنچه در مثانه و خوش جوهر باشد **رادع** آنکه مواد را مانع ریختن بعضو [illegible] شده اعضا را قابل ورود آن نساز و در دفع مقابل جذب است **رمص** رطوبت غلیظ که در اطراف پلک جمع شده چسپیده [illegible] و آنچه از اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه مسکون شود **رجیع** فضله هضم اول انسان را گویند **رسوب** ته نشین مایعات آنچه در مایعات اندازند بر روی آن نایستد **رواسب** نامند **روث** سرگین حیوانات **حرف الزاء** **زعوق** طعم بسیار کریه و آنچه مرکب از مرارة و ملوحه است **زهر** شکوفه **زغب** اول موی که در حیوانات بر آید و اسم گیاهی است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد مرغب نامند **باب السین** **سایل** آنچه اجزای او در جهات اربع حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها **سباخ** زمین شوره زار **بسیط** بی کره **ساحل** کنار دریا **سم** آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش **سنون** آنچه بدندان بپاشند و بمالند و تقوی جوهر او ...

سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشد سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن اید سهل زمین نرم
حرف الشین شطب بضم اول وثانی از قانون الادب جوهر شمشیر وبفتح اول وسکون ثانی [illegible] جدا گردیدن
و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفات باشد منشطب گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد
وکامل او انکه باجزای سته نباتی باشد وان ثمر و ورق ولیف وصمغ وبزر وقشر واصل وعصاره وحب است مثل درخت
نخل شرف بضم اول وفتح ثانی کنگرهای کوشک ودر ادویه انچه در اطراف او بر اید وبراید کنگرها داشته باشد
مشرف نامند شمه انچه بو کنند شتر بفتح اول وثانی دریدن پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح
اول وسکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ سر شکستن وفراخی وسپیدی بر روی اسپ شدخ عضل بمعنی از هم باز
شدن است باب الصاد صفیق پوست درشت صحریه زمین سنگستان صفق بفتح اول وسکون ثانی ابی که بر
ادیم یا مشک فو بریزند پس برگردد و بمعنی طرف وکناره و در نباتات انچه چنین وار دو باز ردی ومیل بطرفی داشته
مستقیم نباشد مصفق نامند صالح الکیموس انچه از وی خونی متولد گردد که بهمه جهات اعتدال داشته سایر
اخلاط مخلوط باو بقدر طبعی باشد وخلط بد از و بهم نرسد حرف الضاد ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع
ونرم بر عضو بمالند وبر بندند اعم از انکه موم وروغن داشته باشد یا نه حرف الطا طلا انچه از رقیق القوام
بر عضو بمالند طبیخ انچه جوشانیده اب ورا استعمال نمایند طیب بسکون ثانی خوشبو وبتشدید یا پاکیزه طری
تازه طحن خورد کردن وطاحونه که اسیا باشد مسمی باسم لازم اوست طافی انچه بر روی اب ایستد حرف
العین عفص بکسر فا طعم بخت که زبان را درشت سازد واجزا او را بسبب برودت بهم اورد وفعل او تبرید وتکثیف
وتصلیب وخشونت وردع است عاصر انچه با وجود بهم اوردن اجزای عضو فشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دل
وبفارسی فشارنده گویند عشب بضم اول وسکون ثانی گیاه است عصیر اب افشرده از نباتات که منجمد نشده ا
عصاره بمعنی عصیر است اما انچه باتش وافتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عنقود خوشه نبات و
عناقید جمع انست عطر بوی خوش حرف الغین غرغره بمعنی اواز مختلف است که از حلق اید و مراد از
حرکت دادن مایعات است در حلق وفرو نبردن ان غصص بضاد معجمه پارسی از نباتات غسال بمعنی شست ا
وشو دهنده وانچه جلا سطح عضو یا عانه رطوبت بالیده هر مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است در اغذیه بیشتر
متداول است واستعمال لفظ کثیف در ادویه بیامده حرف الفا فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد
فرزجه شافه که قبل رحم را مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسیخ ا

جدا شدن **حرف القاف** **قابض** طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورده درشت نسازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتها است و در غیر طعم مراد از وی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو صلب و استمساک نماید **قطور** آنچه در گوش و اعضا چکانند **قاشر** هرچه بحدی حالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشر شود **قاتل** آنچه بسبب ضدیه هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و سمی حیوانی مخصص بقاتل است **قضبان** شاخهای گیاه بی ساق و قضیب واحد اوست **قمشعه** بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبه های جوشش گشت **حرف الکاف** **کیلوس** کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول **کیموس** اخلاط متولده از هضم کبد بیت **کثیر الغذا** آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود **کماد** آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس گندم **کثیف** بخلاف لطیف آن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید **کاسر الریاح** آنچه قوام ریاح غلیظ را بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب **کاوی** بمعنی داغ کننده است و مراد از ان آنچه جلد را بسبب احراق و تجفیف بهم آورده مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در رفع نزف الدم جراحت **حرف اللام** **لطوخ** بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد **لسوق** و **لزاق** آنچه بر عضو بچسپاند و باچسپیدگی باشد **لعوق** آنچه بانگشت معجون وغیره بلیسد بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد **لعابی** آنچه از خیسانیدن او در آب اجزای ان مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد چون بر شته کند الزاق او رفع میشود **لطیف** آنچه در شان او باشد بعد از ورود بدن منقسم گردیدن باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران **لذع** آنچه در شان او گزیده باشد بالفعل یا بالقوه و در حین تاثیر حرارت مزاجی در او که قابل شده اگشته منقطع نگردد مثل خباز **لحا** ریشهای باریک نباتات **لخلخه** آنچه با مایعات در ظرفی کرده بر بستر نهاده بو کنند **لیف** آنچه از اصول و لحا نباتات روید و باریکتر از لحا باشد **لاذع** هرچه بکیفیت حاده لطیفه بر نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه **حرف المیم** **مالح** شور آنچه در زبان کند بدون گزیدگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است **مر** تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت رد و باکراهت بود و طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است **ملطف** آنچه بحرارت معتدل رقیق کردن غلیظ شان او باشد مثل جاشا **ملطخ** آنچه خلاف ملطف باشد **محلل** هرچه در شان او باشد که تفریق

خلط بحرارت منضجه اخراج اجزای آن جزو ابعد جزو از موضع استیاک خلا کند مانند جند بیدستر هرچه ضد محلل باشد
و گویند مخصوص بارد قابض مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزای او را بلند و پستی مختلف سازد اعم از آنکه
بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهت تفریق اجزای مانند خردل مملس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد
و او ضد مخشن است مفتح آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن
مانند فطراسالیون و هرچه حریف و مر لطیف سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف
باشد مفتح سیال مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب
آنچه ضد مرخی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش و یا بالعکس آن مانند
بیخ حاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه مقطع آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
آن و رفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مفشی هرچه ریاح مجتمع را متفرق ساخته قابل دفع کند محلل
هرچه بسبب حرارت نافذه حاره تحریک اجزای لذاعه مسامات کند مثل انجره مقرح آنچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزا
عضو نموده انحلال او را بسبب حدة فاسده واجب الدفع ساخته دفع آن کند مثل بلادر محمر آنچه بسبب حرارت جذابه
جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر و خردل محرق هرچه بقوة نافذه تحلیل اجزای لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیة
نماید مثل زنیون مفتت آنچه تفریق اجزای خلط متحجر کند مثل زجاج محرق معفن هرچه رطوبة عضو را فاسد سازد
یا تحلل ازو نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ مقوی هرچه تعدیل مزاج و قوام
اعضا بجهدی کند که قبول ریختن فضول نموده ممانعت تواند نمود و خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا بسبب
تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ مرقق آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ مصحح هرچه در همه جهت بخلاف
منضج و هاضم باشد مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن رفع نماید مانند
شراب مشهی آنچه تحریک طبع بخواستن غذا کند مبهی آنچه بسبب تولید ریاح لطیف در مجاری اعصاب
و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر آنچه اخراج
مائیة اغذیه و فضول سیال مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق
امعا نماید معرق آنچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج کند مقیی هرچه
اخراج فضول از طریق مری کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعدة و امعاست مسکن
اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی آنچه اخلاط حاده را کسر حدت نماید مخدر آنچه

و خلط کند و سبب قبول هضم او شود و مثل مصطکی **هشتم** آنچه جرم او سست و ریزنده باشد و باید که افشردن ریزه شود و مثل صمغ خوب
و غاریقون **نهم** پاره شدن **تشخیص ثالث** در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح
و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی
نماند که هر چه مجرب دیگرانست بلفظ گویند مجربست یا مجرب دانسته اند ادا میشود و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجرب است مذکور میسازد
و هر دوا افعال کلیه او اولا بیان میشود مثل آنکه مفتح است یا رادع است و امثال آن تا آثار او را بخصوصیه افعال مذکوره که با فلان چیز
فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد و ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره در امراض غیر مسطوره تواند استعمال نمود
و تجارب دیگر حاصل گردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ وغیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق
مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نه نماید مرتکب بیان خاصیت جزو
دیگر آن چیز نشود و تجلات سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده و خاصیتی از برگ و بار و یا
مرتکب ذکر سایر آثار بیخ او شده اند و علی هذا القیاس و چون مداوای چندین از سموم بیک نسق است و هر یک را بانفراده دوای
منحصر نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر ماهیت آن بیان ننموده و در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله
مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانی است و نزد بعضی
لقمان عبارت از وست و تالیف مذکور مسمی بمقالات الستة فی الحشائش است و ثانی قوتشک ادویه عین را جمع نموده و
ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس که ملقب برأس النبل که منافع ادویه مفرده
را بیان نموده و متعرض بیان بدل و مصلح و سایر احوال آن نگشته و اول کسی از یونانی بسریانی نقل نموده بدروس نصاری بابلی است
در باده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از یونانی و سریانی نقل بعربی با مزید افادات و تالیف مذکور
مسمی بمقولات اسحق گشته و حنین نیشاپوری والد او اغذیه را از ادویه جدا گردانیده پس نجاشی در آن باب تالیف نموده اند
و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریاست که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر فرموده اند پس شیخ
الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن یوحنا و صانع امین الدوله و ابن تلمیذ
مغنی ابن بیطار مولف مالایسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تصنیف نموده و مولف اختیارات
بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسبطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان
الف و ثمانین است بنظر نرسیده که بلغت فارسی مبسوط تالیف شده باشد **حرف الالف مع الف**
بلغت بربری و بعضی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و بترکی غاز اباغی نامند و مراد از

تخمیست بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و
ساقش مربع و اکلیل او مثل اکلیل شبت است و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز و تیره و شبیه برازیانه است قسمی از دوقوست و تخم
خلال ادان گویند و در آخر سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و
چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهة رفع ریاح و ایلاوس بغایت مجرب
دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شرب او مسقط جنین و مفرح
کتیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یکدرهم او را با عاقرقرحا
و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی بعسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب بنشینند موضع برص المکشوف دارند تا آفتاب
بر او افتد و آب بنوشند و عرق کنند در روز اول بنهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرداب بالکلیه برطرف میشود
مجرب و گفته اند هرگاه از مغز او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مزبور
استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود **آلیسن** لغت یونانی و بمعنی مبری الکلب است بجهة رفع کردن او زهر سگ دیوانه و آن
نباتیست ساقش بقدر دو رعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و مابین
سرخی و سیاهی و تخم او مایل به پهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه
و گلش سرخ مایل به تیرگی و از زیر برگها روید در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات
و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و در کیف مجفف باعتدال و طبیخ او جهة جمود و برودت مفرط و سعوط آن جهة
زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه و تخم او را طعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا دو زهران و ضمادش جهة کلف
و با عسل جهة جوشش ها و با سرکه زرداب از او آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش نصف وزنش
حب الغار باد و وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاهدارد و با
دسته مثقال عسل بدفعات یا به دو دفعه یکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر
تازه بیاشامند بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هرچند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزا بسیار چه سرخی بسته
بر اعضاء دردناک مواشی به بندند رفع الم میکند و صاحب جامع الفاظ مخصوص درد سر انسان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه
جهة حفظ صحت اهل آن خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و چون تشنه
آن را مانند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاهداشتن او بغایت مورث تقشف زنان است بحدیکه ممانعت بحامل نکند **ارغیس**
اسحق در الف مع الراء ذکر کرده و آن پوست درخت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت بارده

و بلا صیق زمین و ساقش مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در
اول دویم گرم و خشک و محلل اخلاط مرادی و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مضعف طبع او در سپرز و نقرس
و درد گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و بار دیگر جهت حمرة که باد
گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی تمام
و جهت سوختگی آتش و جمیع آن بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی‌تر است و قسم ثانی را برگ
بزرگتر و خشن‌تر و ساقش دراز و خشن و پرشعبه و گلش مایل بتنفشی و ریزه و قابض‌تر از قسم اول و ضمادش جهت حمرة و منع
قرحا انفع و بسیار جاذب طبیعت و قسم سیم را برگ ریزه‌تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز
و سرخ‌تر و تند طعم‌تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال با شراب از بیخ او [illegible] است و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم
شبیه بنات و از آن گلش ریزه‌تر و بغایت سرخ و در آخر دویم گرم و خشک و یک مثقال و نیم او با شیر او [illegible] نافع جهت
حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و صلابه و با عسل
جهت قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظ
طبقات چشم و با سرکه شراب ضماد او جهت بهق سفید و قطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه و
بهترین ادویه جلای بیاض چشم و محلل ورمهاست و گلش در جمیع افعال قوی‌تر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن
بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است
و گویند مراد از وی پیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قزنامند و آنچه در آب پخته
و از وی کشیده باشند از جنس ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از وست و در اول گرم و خشک و با تقطیع و تلطیف و بغایت مقوی
دل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سده‌ها و نیکو کردن رنگ
رخسار نافع و محرق او [illegible] جهت ترحه و [illegible] و سبلاق و جرب چشم با تقرد و پوشیده [illegible] جهت منع بهم رسیدن قمل آزموده و محرق او
مضر گرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و [illegible] سوخته نشسته است و بهترین طریق استعمال
او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و کسر
اول و ثالث نیز آمده و آن قسمی از سرو کوهیست و مراد از وی بار اوست شبیه به بنق تازه او سرخ و رسیده آنش سیاه و دارای
تلخی و قبض و حرارت و عطریت و بزرگتر از بار عرعر که قسم اخیر سرو کوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گز و در
گرم و خشک و بغایت لطیف با قوة مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت و

قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون درهم او را اندرون کرده
با روغن گاوی تازه بقدری که او را فرا گیرد و با آتش بگذارند تا روغن را جذب کند و پس سائیده با ده درهم قند مخلوط
نموده هر صبح دو درهم را باب گرم با دو الذریح بنوشند جهت دردهای سافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرم امعا نهایت
نافع و چون با عسل سرشته هر روز یک درهم تا نه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت بواسیر مجرب
دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود و قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بستن ضماد
برگش جهت اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و آثاری که از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهت قروح
ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضاء و با عسل جهت جراحت
بن دندان و تعفن و آکلهٔ آن لعوق یک وقیه او با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو
مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه در تلطیف
بدن و نقش او صینی و قدر شربتش تا سه درهم است **ابوقانس** بلغت یونانی اسم غاسول رومی ست و ابو غار و [illegible]
نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست سیاه و خشن و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها
خار سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراگنده و تخمش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی
بیخ و عصاره و رطوبت اوست که با ارد کرسنه آمیخته خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بان می شویند
و باین سبب غسول نامند و مؤلف تذکره اولو الالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی او را اغافیلا حمل نموده
و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان زبرگی نباشد و عطریت ندارد و مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر
صفات متشابهم هستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص و [illegible] خورده و از
قیراط از مجلو یا مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مراد و بلغم و زرد آب و گویند جهت استسقای حاره مجربست و همچنین سه قیراط
از بیخ و یک مثقال از عصاره او با ماء العسل همین عمل میکند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن
قاطع اسهال اوست **ابوقطیس** نباتیست شبیه با بوقانس و بسیاق و شکوفه و مفرشش بر روی زمین و تخمش سطبر
در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش تا یک مثقال
ابیل نباتیست تخمش شبیه بفلفل و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخهای او بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک و در
[illegible] روید و مؤلف اختیارات بدیعی گوید برگ او [illegible] زمین خشک سبز باشد قاتل است و در دوم گرم و خشک و مدر بول و
[illegible] و قدر شربتش تا دو درهم است **ابو کلاکیا** ام عنکبوت است و در حرف عین انشاء الله تعالی مذکور

میشود **ابرون** لغت یونانی بمعنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه
سبز است کبیر او را نبت بیشتر کوهی است ساقش بقدر ذرعی و زیاده بسطبری انگشت مهین و با رطوبتی لزج چسبنده
و برگش شبیه بزبان گنجشک باریک با رطوبت و گلش مایل بزردی و سفیدی و بستانی بهتر از کوهی است و صغیر او را نبت سنگلاخ و مخروطها
و مواضعی که سایه داشته باشند و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و برگ او ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد
و مایل بسبزی و تخمش مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوة قابضه
و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حاره و مانع نزف الدم
و جهت سحج و اسهال یک دو قیه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش
و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت سبل و جرب
او جهت قطع رطوبات سایله رحم مفید و طلای او جهت باد سرخ که تیغ زده و چون او را موضع با آب مخلوط کرده مجرب است و با حنا جهت خارش پا
پیستو آزموده است و برگ خشک سائیده او را جهت رفع اسهال قرص مجرب دانسته اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور
زیتون که برگ یا عصاره او [illegible] باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و
قدر شربتش از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقول است
که نوعی از حی العالم میباشد در قد و برگ شبیه بحرفه و مزه عفن بغبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر
است ابهل از گیاهی است ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگهای پیچیده بجای گل و در بهار بلاد بارده و جاهای
سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در او ایستاده باشد میروید و در تنبیه او در موصل او را [illegible] شیر تحته میخورند
باندکی تلخی و تندی است و در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و مشهی و هاضم و عصاره اش جهت اورام رخوه ریخته و مرکب نافع
و چون در آب نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش سکنجبین و رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است
البته [illegible] مغربی گوشت با نمک است و در ... ذکر میشود **ابن عرس** حیوانیست بری معروف و بفارسی راسو و موش خرما
نامند شبیه بموش و سر و پای او درازتر از موش است و از و بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میکنند
و در اینجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا بارد المزاج و بادی
است چون با شبت در روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسیدن آب بپزند نافع باشند و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن از نمک
انباشته در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و رفع زهر عقرب و افیون و چون بجای نمک کشنیز پرورده
باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با

بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او و با عسل جهت صرع و طلا خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و
مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و مقدار شربتش و مضر احشا و اصلاح آن در روغن کنجد
و زیتون بجوش است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهردار
مشاهده کند بلرزد و موی تن او راست شود **ابازیر** آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه **ام کراحی**
بترکی اسم خبازی است **اتل** بهندی [illegible] است **ابرک** بهندی طلق است **ابراز** مؤلف تذکره گوید بلغت
شام گیاه سورنجان است **ابوقرده** اسم شاه بلوط است **ابن آوی** کلبی است و بفارسی شغال نامند **ابو**
ثمرون بلغت رومی بقر است **ابراز القطع** بلغت عربی ابرون صغیر است **ابو الاجساد** کبریت است **ابو الارواح**
زیبق است **ابلیدا** بلغت عربی ابرون است **ابریز** براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص **ابرویون** بلغت یونانی
ارسنیم است **ابسیون** بلغت یونانی [illegible] است **اباروں** بیونانی موج است **اب گرن** قنا است **آب سنبل**
الطیب است **ابوقلمون** حجر [illegible] است **ابلین** طین مصری است **ابرق** شقیق بحری است **ابو عماره** صقر است
ابرمیون برومی [illegible] است **ابرقلیا** برومی اسفاناخ است **ابو غلس** [illegible] گل خیری است **ابرفی** برومی اسم [illegible]
است **ابوطامون** بیونانی اسم قفر الیهود است **ابرنج** برنج کابلی است **ابراهیمیه** از جمله اغذیه و آن آشی است که با غوره
و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب پزند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است **الالف مع التاء اترج** نفاخ بفارسی
و ترنج نامند پوست او در دویم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در دویم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دویم گرم و مخفف
و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و مقطع مرة الصفرا و با قوت تریاقیه
و ملطف و مشتهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت معده و جگر و تسکین
حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار نافع و طلا او جهت کلف
و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی مانده باشد و غرغره مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در
حلق مانده باشد مفید است و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب الیقین و بدلش نارنج و آب لیموی عمده و چون جواهر و مروارید
را در آن بخیسانند منحل سازد و رب او در افعال قوی‌تر از رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال
او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع و گوشت او که تخم نامند در اول سرد و تر و در دویم [illegible] و مضر حرارت غریزی و معده و مانع صعود بخار
از [illegible] مانع و [illegible] و قولنج مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا مفرح و مشتهی و با قوة تریاقیه
[illegible] مفتح و محلل نفخ معده خصوصاً چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی صفراوی و مضمضه او جهت بوی
[illegible] دهان و عصاره پوست و گوشت او که باهم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد آن [illegible]
پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون [illegible]

یک عدد او را بالتمام و شراب ... ساعت ترشش کند و مفرح جگر و ملطف و محلل عسل و مفرح دماغ حار و مصدع و مصلح
نفته و قدر شربت از خشک او پنج درهم و از تر ما هفت مثقال است و مخمش او در افعال مانند پوست او با قوه مسهله و ...
مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهة گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد
او آشامیدن یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلاء او جهة تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهة تقویت
لثه و روغن تخم او جهة بواسیر طلاء و شرباً بغایت مجرب است و مفتح سده گوشش سریع النفوذ در اعضاء و محلل قوی و ملطف و چون
کسی بان تدهین کند گویند عقرب نزدیکی به او نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهة مفاصل و نقرس
و داء الرام و دبیلات نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشاء و مفتح سدد و جهة ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه
او در افعال مثل برگ و دوازان لطیف‌تر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهة رفع ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین
ترشش کردن برگ او همین اثر دارد و مولف جامع الفاظی هو اربد محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده باشند
در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهة رفع جمیع سموم و امراض اعضاء رئیسه و جهة زحیر مجرب دیده اند و چون با اشربه مناسبه
بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا دو رطل روغن کنجد
انداخته و هر سه شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه بسیار گرم و خشک و محلل و تدهین آن جهة امراض
بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع گزیدن هوام و رفع لرزیدن تب ربع و بر اسفل قدم جهة رفع برودت هوا و اسفار و
برید ... جهة استرخاء و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مثانه و جهة رویانیدن

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ترنجبین هندی بسیار ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اتاولیوان بیونانی اسم اشترغاز اتالقون
بیونانی اسم اشق است اثر و هو بیونانی اسم بنفسج است اثامیطون بلغت رومی مو است اثمد بفارسی
سرمه نامند سنگیست سیاه و براق و اهل اکسیر را اعتقاد آنست که چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوب
میشود و بهترین او اصفهانی است و از نواحی قهپایه خیزد و در دوم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است
و مراتب درجات او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضاء و مقوی اعصاب
و منقی چرک زخمها و گوشت زیاد و جهة تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن
و التیام سایر قروح اعضاء و با اندک مشک مقوی باصره پیران و حمول او جهة قطع جریان حیض و خروج مقعده ...
... جهة قطع رعاف که انجه ... باشد و با پیه تازه جهة سوختگی آتش و با روغن ...

مفید جهت کشتن و رفع تمل و خوره و جهت جراحت لازم و قطع خون و تقویت لثه کوخصیه و طلاء و تدخین با آب و مضغ زبد
و محرق او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله در کشد و بسوزد و لطیفتر و مغسول او الطف است و با مروارید
و سرگین خردودن و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب بدستور مجرب است و مضر
شش و مفاصل و خوردن قاتل است و بدلش اباره مصلحش شکر و کثیرا التفرار بلغت اهل بادیه اسم عیر بار لیس است اثل
بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و با زغب اندکی و ثمرش شبیه
و بقدر نخودی بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانه‌های ریزه و بهم چسپیده و گویند آب او سرخ است
و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مولف اختیارات و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون
اقسام سرو کوهی درخت گز است شبهه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی
و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الابهل غیر ثمرة العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در دویم خشک و با
قبوضت و اندک تلخی و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی موی
و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب عفص و پوست انار قایم مقام حب زیبق است در ازاله قروح خبیثه
و آتشک و اکله و نمله و مضمضه او جهت درد دندان و ضماد شش جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانه‌های آبله
و بواسیر و جوشش‌های ریزه که آب از و تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویت او نافع و در قطع خون اکثر
اعضا خاکستر آن مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضر معده و بدلش جوز السرو
مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده روز مدام تشنیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ
الاول را ابقا و ثمرش در دویم سرد و در سیم خشک و بعضی گرم در دویم میدانستند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون
و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و آشامیدن او جهت نفث الدم و بواسیر و منع انصباب نزلات و اسهال
صفراوی و رطوبی و بو داده او با گل خوردنی ده درم و نیم او با یکدرهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند
جهت قطع اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ یک وقیه و خیسانیده او در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان
و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت دفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او را سه روز تا هفت روز
بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده
می‌شود و چون با صندل و افسنتین جوشانیده آب را با شکر بقوام آورند جهت تقویت اعضا غذا و اعصاب و سده سپرز و تبعید
جهت منقص نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویه احفان و حدقه بغایت مفید و ذرور او جهت
خوره و جراحت و بردن گوشت زیاد و مغسول او جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و حمول او جهت رفع
رحم و قروح و مضمضه بطبیخ او بدستور خاییدن او جهت تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه

وآب جهت ورم سپرز نافع و مضر بسپرز مصلحش ... و قدر شربت از بسائیده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن آن
عفص یا نیم آن **اثلق** بعربی اسم بنجنکشت است و بیونانی اغنس نامند بمعنی طاهر و پاک نبات او ما بین شجر و گیاه
و در مواضع صلب قریب به انهار میروید شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون بزرگتر و کم رنگ سبز بر شاخی
پنجه دستی شبیه به پنجنکشت چون بدست بمالند بوی او در عطریت شبیه بسداب و گلش سفید مایل بسرخی و ازرقی و تخمش از
فلفل کوچکتر بعضی سفید و بعضی سیاه و شاخ او را افعی نیست و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک
و گویند در سیوم خشک است و بعضی در دوم سرد و تر دانسته و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند و با قوه نفاذ
و محلل و ملطف و مفتح سده و مدر حیض و تخمش لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده بادهای و زیاد کننده شیر و جهت
گزیدن جانوران هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او
جهت تحلیل ورم صلب اعیا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد پا و درد سر رطوبی و ورمی و در شل و قرانیطس
و لیثرغس نافع و با سفوف نطول مطبوخ او در سرکه یا روغن زیتون و طلاء او با آب جهت درد و شقاق مقعده و حمول و بخور
و برگ او با شکل آن بود به صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او ورم رحم و مقعد و مرهم او با آله تازه و برگ او جهت صلابت
انثیین و فرش کردن او جهت کسر قوت باه و گریزانیدن هوام موثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع
و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش وزن آن شاهدانه است و صفت عدد از برگ او مسهل قوی
مجرب است و گویند تکیه کردن بر چوب او در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا**
بیونانی اسم معجونی است بمعنی منقذ الامراض گویند اسم جالاگرا است و چون معجون مذکور را مجرب و جالاگرا است بنا بر آن
باین اسم موسوم شده **الالف مع الجیم** **اجّا** لغت هندی و ماهیت آن برگش از برگ خیار بزرگتر و شکوفه او چون ریسمانهای
سرخ گره زده او نخیله و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیکوب بجوشانند و با دو درهم
نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است **اجر** لغت یونانی و در عربی با الف ممدوده و بفتح الف
مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با بکرفس اشامیدن او منفعت حصاة و ضماد او با آب غوره
رفع تری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت جرب و با سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و استسقای زقی و سوء القنیه
و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارد و ... مجرب خصوصا وقتی او را
گل بران ریخته باشند و چون آجر ابتر بریده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند آب را بجوشش آورده ...
بخار آن بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات فرمند و در دسر کهنه بیعدیل و مجرب است و قدر شربتش
یک درهم و روغن او که اجر را قدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده به روغن زیتون انداخته بعد از آن بکوبند
با ترع منکوس تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و اشامیدن او جهت تفتیت سنگ ...

مجرب دانسته اند و مدر بول و جهة سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهة مغص بارد و ریاح و نفخ
باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و لقوه و فالج و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا
ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهة تحلیل آب نازل شده بعید و حمول او جهة گشودن خون و نواسیر
و ساقط کردن و ادرار و جهة رفع کرمهای مقعد و فرزجه او جهة گشادن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر
و سعوط او جهة صرع و نسیان و دوار و جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهة زخم آتشک بعید و قطور
او جهة ثقل سامعه و نشوق او جهة امراض بارده دماغ و ضماد او با شش جهة ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال
تا دو مثقال و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گوش است و گرده و مصلح آن کتیرا **اجمود** بلغت هندی اسم کرفس است **اجواین**
بهندی نانخواه است **اجری** بهندی شکیه است **اجاص** بفارسی آلوی بخارا نامند اگرچه شامل اقسام
آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاه لوچ و آلوی سرخ است مراد ازو آلوی سیاه بزرگ است در اول
سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرا و رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهة تپهای حاره و صداع
حاره و خارش بدن نافع و طبیخ سه رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت است
و موافق سینه و غسل سایر تپهای مضر سعال نیست و قروح او مرطب معده و جهة قی و غشیان حاره مفید غرغره بطبیخ
برگ و بیخ او جهة ورم لهات و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن او جهة رفع کرم معده
و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و مبرود مصطکی
و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو کرم
از صمغ عربی و یبوست آن کمتر از آن و مفتت حصاة و جهة سرفه نافع و اکتحال او جهة حدت بصر و ضماد او با سرکه جهة
قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی در تپهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار
مثل آب اوست **اجوان خراسانی** بهندی بنج **اجلا چندن** بهندی صندل ابیض است **اجولا** بهندی
فودنج بری است **اجلی گروی و کلری کاشیرا** بهندی عصاره قثاء الحمار است **اجاص ابیض** ادرست

الالف مع الحاء **احیون** بحاء مهمله بلغت یونانی بمعنی راس الافعی است و آن تمر گیاه است شبیه بسر افعی
بیباق و نبات خشن و باریک و برگش از برگ ابو احلسا و کاهو ریزه تر و بارطوبتی که بدست چسبد و خار دار
و مزغب و شاخهای او بسیار مایل بسفیدی و ریزه دارد و جانب او برگ میرود و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش
و تخمش شبیه بسر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و دراز در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة
و مدر بول و حیض و شیر و معرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصاً افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و
آبی مناسب بیاشامند گویند جهة درد کمر مجرب است و مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش

تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج است **اجیص** بفارسی گل کافته و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجره نامند
بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و بری او در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی باشد منضج با قوت قابضه و محرک
باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و بابهق و با برشتا نه جهت اعصاب [illegible]
بول مجرب و طلاء او با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ
و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منبج و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند
باعث زود مهرا شدن آن و لذات طعم میشود **احداق المرضی** بهارست و آن نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد
احداق البقر عنب اسود است **احلب** بیاسریانی اسم شبرم است **احدیا واحادیا** بیونانی [illegible]
الالف مع الخاء **اخثاء البقر** بخاء معجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دویم خشک و محلل
و جاذب و آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم سوخته او جهت استسقا و دفع سموم بسیار آزموده است و ضماد
تازه او که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و شقوق چشم و اندمال
و درد مفاصل و عرق النسا و رفع گزیدن هوام و وقتی بارد و جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام
بارده و با بوره و گوگرد و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلی جهت ورم پستان و با آب
اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهت ضماد خنازیر و اورام صلبه و ثآلیل و گزیدن زنبور و ورم و
درد زانو و نقرس ضماد پخته او در روغن زیتون و گذاشتن او بر بدن تا خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان
و امثال آن از بدن و پیریافت زنان جهت اخراج جنین مرده هرگاه که مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده [illegible]
زنان و باینکاه جهت رفع قولنج رحمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعده جهت درد ورم آن و طلاء سوخته او با سرکه جهت
قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت [illegible]
ث و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است **اخروس** بیونانی [illegible]
است **اخراس** بیونانی کمثری بری است **اخیلوس** بیونانی ناخواه است **اخله** بلغت مصری [illegible]
اخشمه خردل بری است **اخریطا** کراث بری است **اخریطوس** کرنب بری است **اخروس** نباتیست شبیه بگندم [illegible]
منبت او کنارها شبیه بگیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش را او بچشم و گوشش مستعمل است و با قوت مجففه
محلله و قابضه است **اخیلیوس** اخیروس است **الالف مع الدال** **ادرک** عربی است [illegible]

بفارسی الوچه سلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در دویم تر و مسکن حدت صفرا و طلیق طبع [illegible]
قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مسهل و عصیر قاطع قی و نفاخ و مفسد معده [illegible]
و آب الوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب تب نهایت نافع است **ادلو** بلغت بربری [illegible]

که اسد الارض عبارت از او باشد اذقوس بیونانی عرعرات اوراقس ادربون است ادویه حاره
عبارت از ابازیر است ادویه خوشبو عبارت از افاویه است **الالف مع الذال** اذرگون
بفارسی اذربون است اذراقی بذال معجمه لغت سریانی است و بفارسی کچوله و در تنکابن مازندران کلاج دار نامند هیچی
است مدور پهن و بسیار تلخ و خشک و بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند بسوهان ریزه ساخته
کرده و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ
و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات ذُم دار و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق
حافظ و جهت فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و
امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک
مثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار ذکر کرده اند چون بصحت نه پیوسته بود ذکر نه نموده و
حقیر معجون از آن ترکیب نموده و در دستور ثانی مذکور است و در دفع فالج و استرخا و دردهای بارده مجرب
و بعید است اذریو بیونانی نجیست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بربری و چیزهای مثل گره بسته و گیاه او خاردار و
بقدر شبری و بسیار شاخ و برگش مشبه به برگ کرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد
دانه مایل بزردی و نبت او کشت زارها است و بسریانی عرطینا نامند و بفارسی چوده صباغان گویند و او غیر چوبه
کافذران و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است در وسط سیوم گرم و خشک
و جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و اکتحال و جاذب فضول دماغی با قوه تریاقیه
و جهت گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل نافع است بقوه مسهل و جهت احتباس حیض و ضماد او با
سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهت جراحات
خبیثه و سعوط آن مفتح سده مصفاة و دماغ و معطس و طلاء خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش
رب مورد و کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در دفع سم بولیش و انه ترنج و زراوند طویل
و نفرونج است اذرقی غیر از اراقی است و در ترجمه با هر دست چوک مذکور است که آن شبیه بزبد البحر و در نهایت
حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن آن بقدر دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است
و با مراقسم پنجم زبد البحر است اذخر بفارسی گاه مکه و گربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان که نوعی از اسل
و بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی
ثقیل الرائحه و شکوفه او بسیار انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و شیخ الرئیس فرموده که قسم از او را
بیابانی سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت

حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سده آن و ورم سپرز و معده و رفع نفث
الدم و بادها و جهة استسقا و علل گرده و ریه و تشنج عضل و با مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین
جهة سپرز و یک مثقال او را با فلفل بالسویه جهة رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهة ازاله خوف نافع و جهة
ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه
و سعوط او جهة درد دندان و تقویة لثه و عطوس و رفع رطوبات و مداومت اشامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده
بغایت مفید و با سکنجبین جهة اوجاعهای طبیعی مجرب و شگوفه او لطیفتر و در افعال ضعیفتر و مضر گرده و سبب دفع
ادرار و مضر محرورین و مصدع و مصلحش کلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش اسطوخودوس
و بدل فقاح او قصب الذریرات و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوة تریاقیه و در افعال شبیه باوست و روغن او
که شگوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده
و سه چهار مرتبه صاف نموده و شگوفه را تازه کرده باشند و در سیم گرم و خشک با قوت قابضه و اشامیدن او جهة
تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة دردهای بارده و برص و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی
و دلک او جهة درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است **اذاراقیون** باعتقاد جالینوس نوع
چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه به بره و اسفنج و در افعال از زبدة البحر قوی
و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهة عرق النسا و ورم پستان و جرب کلف و بثور و اکحال
او جهة رفع ناخنه و بیاض قوی چشم و دوای بسیار موثر است **اذریون** بفارسی گل آفتاب پرست نامند نبات
است مانند شجر و گیاه بقدر ذرعی برگش بی زواید و نرم بقدر برگ چچر و باندک زغبیة و گلهای او بزرگ و پهن
و مدور و زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب
دارد و بحرکت او دور میکند و بری او قویتر از بستانی است و تشویش اقوال مولف اختیارات بر ارباب بصیرت پوشیده
نخواهد بود در دویم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوت تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مهیج و مسقط
و مفتت حصات و جهة جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فواد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن آن
و تنقیه دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان چشم و استسقا و یرقان و ام صبیان و امراض بارده
و چهار درهم از آب برگ او یا آب گرم مقی قوی و یک درهم او مقوی دل بارد المزاج و صورت شبیه بحجر را طرح
یک درهم از برگ کوبیده او جهة اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهة درد مفاصل و عرق النسا
و خنازیر و بر کمر جهة نوبه و حمول بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی عاقر و آب بیخ او جهة درد دندان
و مضر سپرز و مصلحش انیسون و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب و گل

تا چهار مثقال وازجرم او تا یکمثقال و بدلش مثل نصف او سلیخه و ربع ان زعفران است وازخواص او است که هرگاه او را بشنیدند وازدود او موش و چلپاسه میگریزد و چون حامله قدری از ان در دست چپ گرفته بر روی او بگذارد بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بدستور نگاهدارد باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** نبات در کنار ابها و بیشها و سایه ها روید بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش موش و گیاه او بیساق و بی گل و بر زمین پهن میشود و شاخهای او سه یکوا است و چون بدست مالند بوی خیار از و ظاهر میشود و این نوع را مزاج در سیم سرد و تر و با قوت قابضه و با اندک قوت محلله و ضماد ش با آرد جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و قطور اب او جهة درد گوش و ورم حار ان و سعوط او جهت صداع حار نافع و مسکن التهاب است و غثیان و مسقط کرم معده است و بری ان سه قسم است قسمی را شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای اسفل سرخ و مجوف و برگ ها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و سطح و پشت برگها محدب و اطراف برگها تند و زوج زوج بر شاخها رسته و هر شاخی مشتمل بر ساقها ریزه و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و تخمش بقدر انگشتی

و فرق در میان انقسیم و اسقولوقندریون انست که این را برگ هم دیرازد و ریزه است و اسقولوقندریون نخلاف ان است و در حرارت و یبوست معتدل و خشکی و جهة صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع بارد نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سقوط او جهت لقوه و طلا بیخ او جهت نواصیر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه دماغ نافع و مفتت سنگ مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر را منابت ریگزارها است و شاخهای ان بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بتدویر و بشکل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از ان ریزه تر و با حرافت است و گویند بشکل نیست بلکه بجهة نهایت ریزگی و چسپیدن و شاخهای ... مری میشود و در سیم گرم و خشک و جهة سموم و اورام بارده و دفع اثار و جذب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او با کمی و تضمید بران باعث تحریک عظیم باه جنسی پیران و مایوسان را بحال می اورد و مصلحش ... او را چون ضماد کنند در بن اثر ضعیف تر است و قسم سیوم برگش مایل بتدویر و خارناک و مزغب و شاختش شیره دار و مفروشش بر روی زمین و در آخر سیوم گرم و خشک و با قوت سمیه و زبون ترین اقسام و مقی قوی و مسهل و زیاده او کشنده و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیر او مقرح جلد و مولف مالابد گوید که سه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نقاع بنوشند و از عقب ان ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر تکون نمیشود و مولف تذکره این خاصیت بجهة نوع بستانی او ذکر کرده است و ابن تلمید و بعضی میگویند که اقسام ان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود و چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر از جمله انکه برگش شبیه بگوش موش مایل بتدویر نیست و گل او سفید مایل بسبزی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و متفاوت

میباشد و تشویش قول صاحب اختیارات ظاهر است دارد **اذان الارنب** بلغت بربری لصیقی است
اذان العنز عصی الراعی است **اذان الثور** لسان الثور است **اذوریاس** بلغت عبرانیه
ثافسیا است **اذان العبد** بلغة بربری قرمار الراعی است **اذان الفیل** لوف الکبیر است **اذان الجدی**
نوع بزرگ لسان الحمل است **اذان الشاة** و **اذان الغزال** لصیقی است و گویند لسان الحمل است
ملیکی که اذان الغزال نامند **اذان الذئب** فلوس است **اذان القسیس** نوعی از ابردن است **اذناب الخیل**
الالف مع الطوال اریال و **اریالک** و بسریانی اریالی نامند و ارخشبی است شبیه بقرفه با عطریة مشابهت او هند و
یمن و نبات او بقدر ذرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل بزردی میباشد در
اول دوم گرم و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبیعت و مانع
انتشار جهها و اکله و مدر فضلات و ضماد او جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع نقص اعضا و بوئیدن او جهت تقویت
دماغ و مضمضه او جهت استحکام لثه و امراض دندان و طلاء او جهت اصلاح ناخن و آشامیدن جهت قطع بخارات کریهه
و بویهای دهان و مضر رحم بارد و مصلحش عجز و مصلحش کثیرا قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه
ارقیطون معرب از انقیطون یونانیست و آن نباتیست قریب بساقش مربع سست و قریب بذرعی برگش مایل بسفیدی از
اکلیل الملک و مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و ازان کوچکتر و سیاه و تند طعم و تخمش هم سفید و شیرین در دوم گرم و در اول خشک
و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و دندان و درد سینه و نفث مده و تسکین درد مفاصل بی بدیل و ضماد و طلا
از طبیخ او جهت عسر البول و عرق النسا و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قروح سر انگشتان که از برودت
باشد نافع و مضر کلیه و مصلحش روغنها و قدر شربتش تا شش درم و بدلش بیخ است و مولف تالیف گوید که صنف دیگر از
باشد و برگش شبیه به برگ کدو و ازان سبزتر و صلب مایل بسیاهی و ثمرش و تخمش بزرگ و سفید و مجفف با قبض و محلل
و درد برگ او جهت قروح خبیثه نافع و ضماد تازه او و طلاء مدقوق آن جهت درد مفاصل که با حکه باشد و چون
بیخ او را با عسل او خضو بر نوشند جهت تنقیه حرکت شش نافع است **ارمیثین** بیونانی اسم نباتیست که بعربی و بسریانی میباشد و بر
ادعی مستعمل و بستانی انرا برگش شبیه به برگ اهل و ساقش مربع بقدر نصف ذرعی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطول
اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و گویند ارمیثین درخت قلقلان است در سیوم گرم و محلل و جذاب
و کلیه سیم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین و
بری او در ریاح قوی تر است و قطور او با عسل جهت قرحه و بیاض چشم نافع است **اروقیا** فی بلغة یونانی نباتیست
شبیه بکبر و بسیار تند رایحه و لادغ و در غایت حرارت و اجتناب از ان اولی است مگر در اطلیه که با مصلحات [illegible]
استعمال نمایند و مولف اختیارات گوید فقاء الحمار است و نسخه او ظاهر نیست و صاحب تحفه گوید [illegible]

و مولف تذکره گوید که ان بیخ سوسن سفید است که بفارسی از سوسن آزاد نامند و زنبق عبارت از وست بغایت گرم و خشک
و جالی و طلاء او جهت قطع خون بواسیر مفید و اشامیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش تا یک درهم است و مولف مالا یسع گوید
که بیخ سوسن آسمان جونی است که دلبوث نامند ارجوان معرب ارغوان فارسی است گرم تا باعتدال و منضج اخلاط لزجه و جهت
برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقوی و مقی آلات تنفس معده و سوخته او حابس نزف الدم و حصاة نیکوست
و زنان از جهت فربهی سایند و ریشه بیخ او را چون بقدر دو درهم بجوشانند و مقی قوی است و مصلحش برگ عناب تمام بدلش
صندل سرخ و نصف آن گلسرخ و دانه ارغوان در ادویه عین قایم مقام تشنیرج است ارا قو بیونانی تخمیست سیاه در درون
و تلخ و در میان گندم و عدس می باشد و بفارسی سیهک نامند و محلل و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه حاره و تسکین درد آن
نافع و ردی الغذا و نفاخ و مورث تولید ریحی و مصلحش سرکه ممزوج بشیرینی است ارنب بری بفارسی خرگوش نامند
و بعربی [illegible] گویند و ارنب معرب از بیابانی است و آن حیوانی است معروف و گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میگردد
نر او بمادگی و بالعکس و بهترین او سفید است در اول سیوم گرم و در دوم رطب گویند خشک است پوشیدن
پوست او مسخن بدن و معدل اخلاط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون همه
اعضا و خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلاء خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بثوری که آب سفید
از آن ترشح کند و جوشش و خشکی که در سر بهم رسد و مسکن دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و دلوک او
جهت اصلاح امراض لثه و درد [illegible] اعانت بروییدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس یا بالعسل و با آب
پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و پنیرمایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد
در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و سه قیراط او به شراب جهت رفع تپ ربع مجرب دانسته اند و طلاء او جهت سرطان مجرب
الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و اشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز
هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان فربه و او را تاثیر عکس پنیرمایه است و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل خوردن
گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و میش بهم رسد و جهت بول در رختخواب و سلسل البول و رعشه و فالج
و امراض بارده نافع و اصلاح او پختن اوست [illegible] با روغن و [illegible] و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه
و انار [illegible] و چون مجموع او را [illegible] تناول نمایند جهت خدر نافع و هرگاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال از آن بنوشند
جهت سنگ گرده و مثانه و چون شکم او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گلسرخ طلا نمایند جهت رویانیدن
موی سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهت شقاق و منع ریختن مو و بول او جهت
باصره و سرگین او بقدر نیم درم تا یک درهم شربتا جهت سلسل البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او [illegible]
در نظر [illegible] و مولف تذکره گوید چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو [illegible] شیر تازه بنوشند [illegible]

ارثد انثق است ارویسه ابوخلساست ارجالون فاشرا است ارنقی بیونانی خلیج است
اردزه بفارسی نفت رومی است اروانه بفارسی خبری صحرائیست ارندی بهندی خروع است
ارزن بفارسی دخن است ارده بفارسی رشی است اردک بفارسی بط است الالف مع
الزاء المعجمة ازاددرخت بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بغوره باخوشه و تخمش مثل تخم زعرور
و در آخر بهار بهم میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزان نمیکند و در
شکاین جلی وار نامند و در طبرستان طاخک نامند و نوعی را که ثمرش شبیه بفندق و این نوع از سمومات است و بعربی [illegible] و
بهندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوی و گلش در سیوم گرم و در آخر اول خشک و مفتح سده دماغی
و برگ او کشنده قمل و جهت دراز کردن موی موثر ثمرش از سموم و عصاره برگ او با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح و مدر
حیض است و جهت سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا شش درم
و عصاره شاخهای او با عسل و با سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن موی شهدانج است
و چون پوست او را با پنج مثقال شاهتره و هلیله سیاه ده مثقال بجوشانند و طبخ او را بنوشانند جهت تبهای بلغمی آزموده
و یکدرهم از تخم او کشنده است و مولف تذکره گوید که عصاره او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل
خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و مولف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پائیز است و در دو
فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منقی قروح منتنه سر و چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گل سرخ
چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و هر سه روز یکبار بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را
بلباسی خفیفه بپوشند موی را برویاند و قروح او را زایل کند ازرادکا نوع سوقی است ازور دبلغت بربری چند قوق
است ازوری دارشیشعان است ازدابرکی جدوار است الالف مع السین المهملة اسرویح
کرمی است که در سبزه زار و ریگ زار می باشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی
سفیداب نامند آنچه از قلعی ترتیب میدهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است و چون قلعی را صفایح کرده با انگور که [illegible]
با تخم آن اغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشته باشد گذاشته سر ظرف را محکم نمایند که بخار سرکه
بدر نرود و که قلعی بمرور ایام از هم بریزد پس آن سرکه برون آورده خشک کنند پس سائیده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل
شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی به همین دستور است و یکی از
اوست و آن ابار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل میشود در دویم سرد و در سیوم خشک و غسل
آن شرط است تا مجفف و لطیف بی لذع شود و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زیاد و مدمل قروح و جهت سوختگی آتش با
روغن گل سرخ جهت درد سر و با شیر دختران جهت دردهای حاره و مفاصل حار مجرب است و جهت زخمهای و ضماد

و در چشم و بثوران و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب
در رعاف جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ جهت منع روئیدن مو مجرب دانسته
اند و جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران و حمول او جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او موروث خفقان
زیاد از یک درهم او کشنده است و بدلش بارد سرنج است **اسفیداج الرصاصین** بفارسی سفیداب نیز
نامند و انرا از سنگ براق و صفایح کچ و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان بعمل می آورند جالی و مغری و رادع آثار
جرب و صاف کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلاء او با آب جهت باد سرخ و اورام حاره
مجربست و خوردن او کشنده است **اسل** اسپیلا ۱۲ بفتح اول و ثانی بلغت عرب اسم نباتی است که از آن حصیر می بافند و کنار
آبها و زمینهای [illegible] میروید و نر و ماده میباشد نر را گولان نامند و دانه او سیاه مایل باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه
خشن و سطبرتر از ماده و بهره و در افعال مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها و ضماد او جهت استسقاء
سپرز و مالیخولیا و خاکستر بیخ آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و تخم ریزه او بقدر سه درهم با شراب
جهت اسهال و نزف الدم و با قوة مدره و ضماد برگها مفصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا نافع و تخم نوع غلیظ او بغایت
منوم تا بقدر یک درهم او موروث سبات و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلی و ورشش قیق او که ماده است جهت ایدان قوی بدن
مستسقی و غلیظ او جهت ایدان بابیه مفید است **اسلیخ** گیاهی است منبت او ریگزارها است و شاخهای او دراز
و زرد رنگ و برگش شبیه ببرگ تراتیزک و مستعمل صباغان مغرب و ساقش شبیه به نی و با تجویف و برگش باریک
و انجیره در سیوم گرم و در دویم خشک محلل و منضج اخلاط غلیظه و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بعید بل و ضماد مطبوخ
ورق او در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلاء مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و قسمی زرد با برگ ریزه تر و
ساقش بی تیغ بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافی بسیار متراکم مانند غلافهای بیخ و از آن کوتاه
تر و نرم تر و تخمهای بسیار ریزه و سیاه و رنگ او سبزی مگشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم
اول کمتر و تندتر و در ریگزارها و کوهها میروید و [illegible] رم او از بیخ تخمش جهت درد احشاء و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج
ریحی و یک درم او جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد و اکل او [illegible] و جهت مفاصل
[illegible] و چون او را با شیخ بالسویه و [illegible] از هر یک مثل نصف او حب بسازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح
[illegible] را زایل کند و هرگاه مداومت نمایند [illegible] را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درم
[illegible] مثل او خولنجان و نصف اسارون و سدس او قردمانا و در صباغی بدلش عصفر است و مستعمل از او بیخ و تخم است
اشنیخ بفارسی ابر مرده گویند و آن چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود قسمی از او که متخلخل و سفید
[illegible] و شبیه [illegible] است ماده گویند و قسمی ملتصق با قطعهای صغیر است نر نامند در اول گرم و در دویم

خشک و مجفف و محلل و باقوت جاذبه و چون تازه او را با سرکه ممزوج یا شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام
دهد و بالخاصیت قاطع نزف الدم با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهت التیام زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه
و سوخته او جهت نزف الدم قوی‌تر و جهت رمد یابس و جلا باصره و فتیله تازه او به تنهائی یا با پنبه کتان مفتح افواه عروق منضمه
و جراحات حابسه و محرق مغسول او در اده به عینه نافع‌تر است و چون قطع او را بقدریکه توان فرو برد بجای طلسم بلع نمایند [illegible]
[illegible]
او بهم میرسد و در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که بجهة زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم ماده او را با آب تر کرده و مکرر
در آفتاب نهند و یا در مهتاب باید گذاشت تا سفید شود اسفرار بکسر اول بلغت مغربی اسم نبات شجریست منبت او در اکثر
اسنا ده سواحل دریا خصوص دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتدای روئیدن یکساق بقدر زرعی شبیه بحی العالم است و چون
محاذی روی آب شود از و برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندقی و مستطیل و سرخ و با اندک بشاعت
و چون بخورند از قلیل او سدر و اکثرش سبات عارض میگردد و آن ثمر مرکب القوی و مسحق او [illegible] و بخور او جهت [illegible] دندان
او با شیر تازه در [illegible] و با شراب [illegible] محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حالب بخارات
شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوت و با رطوبات [illegible] و جهت امراض بارده
در رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه
بر کمر و کیج ران و انثیین و قضیب مقعد مقوی جماع و قطور او یا روغن تخم انجره در احلیل [illegible] و جهت [illegible] زهره
در آشامیدن یکدانگ آن که از شیر باشد یا زرده تخم [illegible] جهت کسی که از زنان بسته باشد گویند مجربست و وقت استعمال
او را در حین هلال باه شرط دانسته گویند جلوس بر جلد او جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او با موی کردن
اطفال پیش از بلوغ جهت از الصرع و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و رفع تپ یومی نافع و طلای پیه و زهره او بر بدن
باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه با بین دو چشم او بر رو مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و لذا اشخاص
قطع از جلد او در میان جامها مانع کرم زدن و اگر در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب
حل نموده معتادین شراب بنهند سبب منع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز خروس سفید تا چه اندازه میگریزد و مولف
جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر نهایت مقوی دل و باه است و چون بشکافند و با نوره سرخ
طلی نموده خشک کنند بروغن زیتون چرب نموده بآب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای درونی مثل قولنج و معده
و زحیر و درد رحم و درد جگر نهایت مفید است اسطوخودوس بیونانی معنی حافظ الارواح و آن گیاهی است
به برگ سعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شبر
و قبه او متراکم از اجزای شبیه بجو ولی کوچک و مایل بسرخی و تند طعم و با اندک تلخی در اول دوم گرم و خشک و گویند [illegible]

است و اجزای آن بارد و یابس و اکثر و این قول اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی با قوهٔ قابضه و مقوی بدن و دل و احشاء و بقوت انضاج و ماغی بسهیل مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی عروق سوداوی دماغی و طبیخ او در امراض سوداوی [illegible]
و بقدر قوی تریاق زده و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه نیکو مسهل او با عسل منقی قوی دماغی و احشا
بلید و باماء العسل جهت جنون سوداوی و صداع و سقطه حادث شده باشد و به تنهائی جهت رعشه دماغی و جزو او با ایارج فیقرا با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد طبیخ او جهت درد مفاصل و نقرس و نقوع
و مطبوخ او جهت استسقاء و ورم بارد جگر و تنقیه گرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی
و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و با شراب جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم مشروبه نافع
و مضر صفراوی المزاج و معطش و منقی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش
از دو درم تا پنج درم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون و مداومت بر مربای گل او با شکر و عسل
که هر روز یک مثقال از گل او خورده شود جهت رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مولف تذکره گوید که چون او را با ثلث
آن کشنیز خشک و ربع او مویز منقی و تسع آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت
خواب مداومت نمایند جهت رفع نزلات و رمد و سیلان و بو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب است **اسیوس** بالفتح
و ضم دو سین مهمله و سکون یاء لغت یونانی است و آن گلی است که بر روی سنگ سفید تنک و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی
از نم دریا بهم رسد و آنرا اسیوس نیز خوانند و آن بهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوتش از سنگ او است و بهترین
سنگ
سرایت کند آن است که رنگهای زرد و قلیل غبار داشته باشد در سیوم گرم و خشک و بالذع و معفن و جهت قروح کهنه یا
تجفیف الاندمال و بردن گوشت زیاده و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با ارد باقلی جهت نقرس
و طلا آن با سرکه جهت سپرز و گرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و مغسول او در زیدستور تغسیل اقلیمیا
ملطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع آثار نافع با لخاصیه و اکسیر قاطع خون لهات است و خوردن او با عسل جهت قرح شش نافع و مورث تشنج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم است **اسفید باج**
بفارسی شوربا نامند اغذیه ای است که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال که طعمی غالب
نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطب و صالح الکیموس موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و ترشحی و امثال آن
است **اسقیل** بلغت یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه به برگ نرگس و ساقش
باریک و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز بزرگ و بهم آمیخته و سبز و سفید و [illegible] نرگس نیست و [illegible]
[illegible] و قاتل است و در آخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضله و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی
او جالی و جاذب [illegible] مطهر حلیه و محرق و مفرح اعضا و مدر [illegible] و تریاق زهرها [illegible] جهت [illegible]

وسرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و صرع و درد گوش و شقیقه و درد سر با ردو نسیان
و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال و مسوی نافع و مشوی او
که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند بحدی که خمیر منفتح گردد و در شربت وبات مستعمل آن و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی
معده و چون تخم مرغ را درجوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظ و معتدل آن و چون کوبیده
او را با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که مجروح شود و [illegible] موی بروید و اگر
محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هرگاه مضغ او قی آورد [illegible] روغن زیت بجوشانند تا پخته
شود و آن روغن را صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یک هفته همین عمل کنند اعاده شهوت
باه مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن قیراط او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده
و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و مغص نافع و آب برگ او را با دو چندان عسل بقوام
آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه و بستر [illegible] جهت طرد حشرات و هوام موثر و چون
ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا بیار خشک شود طلاء روغن مذکور جهت جمود اطراف و سر یازدگی و درد مفاصل
و نقرس و درد گوش و سده آن و با موم قلیلی گوگرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خزاز و با زفت جهت
بثور یابسه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشهای او که باهم کوبیده باشند مقی قوی و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق
که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن افعی و بوی او کشنده مگسهای گزنده و بالخاصیه قاتل
موش و ساعت و داشتن آن با خود موجب [illegible] سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس و چون او را کوبیده با آب و آرد
گرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را کوبیده بر حمام [illegible] بمالند بهقی را که هیچ دوا اثر
نکند زایل سازد و مجرب است و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار [illegible]
ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبیعت و جهت مغص و درد مقعده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه حبها سازند و کلید دانرا در میان انجیر
گذاشته یکروز در عسل رقیق جوشانیده بیرون آورند و انجیر را بکنند و بعد از آن آب گرم برآن بنوشند یا [illegible] که در دیگ
جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین و [illegible] و مصدع و مورث
غشیان و مفرح و مقطع و مصلحش شیری که به سنگ تفته داغ کرده باشند و ربوب فواکه و قدر شربتش تا [illegible] درهم و [illegible]
بلبوس گویند سپیره و گویند اسقوریون که سیر صحرائی است و [illegible] و مولف تذکره قایل ببدل اوست و گویند
او با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که او را با چوبی مثل کارد ریزه کرده
بر ریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در هشت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را
محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن فشرده بیرون آورند یا عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بخیسانند

نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و مقوی معده و حلق و قوت هاضمه و جهت صاف کردن آواز و دفع بدبوئی دهان و مواد سوداویه و بلغمیه
و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضاء ضعیفه و اعادهٔ صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه
او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و انشاق بخار او جهت تنقیهٔ سینه
در بوبیرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو دقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود
و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکهٔ او و مضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهت تب ربع و فالج و استسقاء و درد
سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین و مصلحش ... قدر شربت و دستور ساختن شراب او مثل عمل سرکه است که بجای
سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند آس معرب از اسا سریانی و بفارسی مورد نامند و درخت بستانی او بلندتر
از درخت انار و برگش ریزه تر و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و ثمر آن ... و با عطریت است در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوت تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم او را بسبب
یکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی است و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا
و باصره و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعف گردن
بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص جهت رتیلا و عقرب که شراب او بنوشند و طلا او جهت ورم حار و قروح نافع و رب او که آب تخم او را
بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و دفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم
و عصارهٔ او جهت نفث الدم و قرحهٔ مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفهٔ رطوبی و قی و تشنگی و سرفهٔ حاره و ذات الجنب
مفید و ضماد پختهٔ تخم او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح باو کعب بارد و جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله
و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و
جلای ناخن و آثار و رعاف و درد سر با عفص و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویت اعضای ناقهین مجرب و بخور او جهت رفع وبا
و دفع هوام و سقوط دانهٔ بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ او با روغن
کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح و بروز مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و خضاب او جهت
ریختن مو بسیار موثر و چون با آمله یک هفته خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن موی بسیار
مجرب است و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی تر از توتیا و جهت کلف نافع است و در ورود
برگ او جهت رفع جراحات و بیج جلد و بدبوئی زیر بغل و آس سفید در ساق درخت ... دیگر هم بهم میرسد شبیه بکف دست
و آنرا آس نامند و مولف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس بکنامند و این دلیل نهایت جهل او می تواند بود
آس ... جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر اوست بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده ... قرصها ساخته
... باشند و بوئیدن مو ... نافع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب ... جذام

قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب کام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل
آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التیام زخمها و قروح سرد و نشوز و تقاق
و سبج و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویت و سیاه کردن مو و منع عرق و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او
انگشتری ساخته صاحب دکنج ران در خنصر مواق کند بالخاصیت تسکین یابد **آس** مورد بری را برگ زرد و تر و عریض
از برگ سنا و طرف او تند شبیه بخار و چوب او صلب و در قد کمتر از درخت مورد و ثمرش بخابه سرخ و مستدیر و از وسط برگ میروید و شاخهای او بسیار از یک اصل برمی آید
مورد اسفرم نامند و بلغت شکائی خیج گویند و در زمستان برگ میریزد و بسیار قابض و اشامیدن ثمر و برگ او با شراب صفت حصاة مثانه و تنقیه ان و تقطیر بول و طول اسهال
و در رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج کرم مقعد حمولا و جهت صرع در رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع
دست و این با سرحویه قوت او را مثل با داورد میدانند و بعضی به قوت افسنتین دانسته اند و این تکمید جهت ضربه و سقطه که بر احشا
واقع شود بالخاصیة مفید دانسته اند **اسقولوقندریون** یونانی و بمعنی مزیل الصفار است و گویند بمعنی گاوی سبز است
چه گاوی از و خورده و سبز او بر طرف شده بود و آن نباتی است بی ساق و شگوفه و بی ثمر و منبت او سنگلاخها که سایه باشد و برگش شبیه
بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرف و مزغب در دویم گرم و در سیوم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت
تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا و بعید بل و چون چهل روز
با سکنجبین تناول کنند در رفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر ... و مصلحش
صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن او کما دریوس است و گویند مرجان سوخته بدل اوست
و بسیار تحت را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس بایمعنی اشاره نموده اند **اسقوردیون**
سیر صحرایی است هرچه را بوته بیدانه باشد جبلی نامند و آنچه کرائی دو دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هرچه بیدانه و بسیار کوچک
و پوست او جدا نشود مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت از وست کراث بری نیز نامند و تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه
و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گلش مایل بسرخی و ساقش دراز و قسمی گلش و ساقش سفید و در آخر سیوم گرم و خشک و تریاق زهرها
و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی است و در سیوم چون خواص او مشروح است تکرار باعث
طول میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و مخرجش بغایت مبهی و مبرد المزاج است **اساروان** بلغت یونانی
بیخ گیاهیست پرگره و دراز و باریک و کج و از درد چوب باریکتر با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی
مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ نیل و بلاب و از آن کوچک تر و با بیاض
و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بیخ و تخمش شبیه بتخم کاجره که ترجمه عبارت از وست و قسمی از آن که ساق ...
و در ... برگش مثل برگ قنطوریون دقیق و اعلای ساق پر شعبه و بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شعبها ...

دانه گندم و در جوف آن چیزی زغبی و تخمش بسطبری خنصر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلیب
و شاخهای او پراگنده و باریک و گلش زرد و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار می پیچد و تخمش
بساری درخت ارض و بی گره و قوی الرایحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن مارها و قسم ایرسا از همه
اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و تخمش نرم و بی گره و زرد و تلخ و با عطریت و منبت او کوهها
ساده و این قسم ضعیفترین اقسام اربعه است و مجموع آن در آخر دویم گرم و خشک و بهترین او قسم اولی است که از فرنگ
و افریقیه و شام خیزد و ملطف و محلل و مدر و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و گرده و از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل
قوی بلغم و جهت حصاة و عسر البول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب
انگور خیسانیده باشند و باید بازای هر سه مثقال و آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مسهل قوی
مبرود و مرطوب است و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سده ای و ورم جگر و تنقیه الات بول از رطوبات
لزجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن جهت گریزانیدن
عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ بسیار موثر و مضر ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتش
از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش مویج مثل وزن آن زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد
انست که چون قبل از ابتدا پنج درهم او را با نبید برنج بنوشند ابدا بسیار کم برمی آید **العدس** گیاهی است شبیه
بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگش مرغوب بالزوجه و گلش سفید و زرد و شبیه بگل لبلاب و بسیار اریان
کوتاه و ساقش مثل ریسمان باریک اغبر و مایل بسبزی و تخمش مثل گز و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی او بهم رسد
می پیچد و فاسد میسازد و لهذا او را کنا نامیده اند در سیوم خشک و با قوه بارده و در دویم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محترق
و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای او با سرکه جهت نمله و منع زیادتی
شدید و موثر و چون با سرکه مداومت خوردن آن کنند پخته و خام باعث لاغری بدن تا زرد میشود و اصلا مضرتی نمیرسد و چون
با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مکرب و منقی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افتیمون
و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس **اسفاناخ** (پالک هندی) بفارسی اسفاناخ و بیونانی سوماخیوس گویند بری او در افعال
او مانند بستانی است و بستانی او معروف و در اول سرد و تر و گویند معتدل است ملین طبیعت و با قوت جالیه و رادعه
سریع الهضم و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درشتی و سل و عصاره
او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر بول و پخته او جهت درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و ادرار و پخته
او با ... جهت نزلات حار مجرب و ضماد پخته او در مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهت
هم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار و قبل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت بثور سفید و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان

و مصلحش سنجبین یا با روغن بادام و دارچینی و ایکامه و قدر شربتش از چهار درم تا ده مثقال و بدلش نوفه و قطف و تخمش جهة وجع
الفواد و درد احشاء و تبهای حاره و تشیره او جهة تب دق و سل مجرب و ضماد تخمه او جهة وجع اورام حاره و ملین اورام
صلبه بسیار موثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم است **استنبوب** بلغت فارسی اشکم درختست
پیوندی نارنج و ترنج و لیمو است و بایکدیگر پیوند کنند و بعربی ترنجوج نامند و در افعال ضعیفتر از ترنج و قوی تر از لیمو و مقاوم
سموم و مضر سینه است **اسطرطیقوس** اطراطیقوس است **اسرنج** سرنج است **اسرب** رصاص
اسود است **اسفنت** معرب اسپنت است و آن جنید قوقا ی بری است **اسقیوس** لغت فارسی و آن بزرقطونا
است **اسفید** سفید بفارسی تخم خردل ابیض است **اسد الارض** انجخیص است و حرباء را نیز باین اسم نامند
اسقولوس ابراشن است **اسقال و اسقیلا** اسقیل است **اسقامیس** اسقولوقندریون است
اسمالاوون بیونانی سوسن بری است **اسقط** خبز است **اسفیر** اقثار الحمار است **اسفراج**
اسم اندلسی هلیون است **اسطربوس** حجر التیس است **اسقیاطیس** جبار است **آسابرابی**
اسل است **اسیرغم** بفارسی شاهسفرم است **اسلیوس** بیونانی سلیخه است **اسطرطیس** بیونانی
سنگ عقرب است **اسطلفس و اسیرطم** تغرالیهود است **اسطرخاز** نیخ سرنج است **اسود صالح** مار سیاه
است **اسقوردون** بیونانی حشیشة الحدیه است **اسطافالس** بیونانی جزر است و بلغت روم اسطفلین
و بلغت شام اسطلون نامند **اسی عود** بترکی فلفل است **اسقوالس** بیونانی بروالی است **اسپلی**
بلغت بنگالی اسم خیری است **استاک** بلغت تنکابن حماض است **اسطام** نوعی از حدید است **اسفند**
البستانیه شبیه است **اسجاره** بلغت البیت المقدس تودری است **اسریقون** زنجفر سوخته است
اسمار و **اسفیرهم** اسس بر است **اسیدان** بفارسی اتیاطون است **اسقلیناس** بیونانی
قنابری است **اسطافیقوس** بیونانی ذبیب است **اسطافیوس غربا** زبیب الجبل است **اسکن**
بهندی اسم بهمن سفید است **اسپرک** بهندی اسم الکلیل الملک است **اسپرزه و اسبغول** بفارسی
بزرقطونا است **اسپند** بفارسی حرمل است **اسفاناخ رومی** قطف است **اسپرک** بفارسی
زریر است **استخوان خرما** بفارسی نوی التمر است **اسکیحا** بلغت تنکابن سعد است و گیاهی ریشه کیاهی
را نیز باین اسم نامند و آن بدر بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریک تر از برگ گراشه و زیاده
بر سه عدد نمیباشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزارهای حریم ابها میروید **اسفر** اسم فارسی فیل است **الالف مع الشین**
اشق معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل بزردی نبات او شجری و کوچک تر و ساقش باریک و مجوف
مایل بسفیدی و گلش مایل بسرخی و ازرقی و شباهت او بلبلاب و سردسیر رو گویند صمغ نبات اشترغار است

برگ ششم اول نرم تر و ریزه تر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش
خاردار و نقطه دار و تخمش سطبر و سیاه و گاهیست سوراخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لادع زبان و مستعمل
از بیخ اوست و هر گیاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد و خراب صاحب اختیارات در کمال ظهور چه تصریح نموده
که نوعی از ماذریون است و ماذریون از یتوعات است بخلاف تشخیص و اختلاف ماهیت هر یک از کتب ظاهر است
کاسفید او در دویم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و بقدر یک قیراط او با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج
حب القرع یکمثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر بول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با
مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلا او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنجدرهم و مصلحش نشاسته
و سیاه او در آخر سیوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و تند و شربت او با تاثیر مستعمل و طلا او جهت جرب و قوبا
و بهق و باد و عنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر دندان مسکن قوی و در جراحات متاکله منقی آن و لطوخ
و مطبوخ او با سرکه و گرد و قطع البیه و جهت قلع ثالیل موثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهت قلاع مجرب دانسته
اند اشنان گیاهیست بی برگ و شاخهای او شبیه بشاخهای خشک شده و گاذران بان جامه شویند و
سفید او در آخر و العصافیر سبز او را غاسول نامند و آن غیر ابوقانس است و مولف تذکره اشتباه دران کرده است
در سیوم گرم و در آخر دویم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و کشنده و سبز او مسهل زرداب و یکدرهم
مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنجدرهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلاء او جهت بردن گوشت زیاده
زخمها و سنون او جهت جلای دندان نافع و مداومت با و مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش
اشراش بفارسی سریشنا مند و آن نباتیست غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سریشنا
ساق بلند و عریض و برگ قویتر و گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش مستدیر و تلخ می باشد و با عفونت است و در اول دویم
خشک و محرق او در دویم گرم و در سیوم خشک و ضماد او جهت جبر کسر و فتق و تحلیل دمل و قروح خبیثه و ورم خبیثه کهنگی
عضل و عصب با سرکه و با روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و با ارد جو جهت سعفه و اشامیدن او جهت درد
پهلو و سرفه و یرقان و صفرا و سوخته و ضیق و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی با سرکه دافع داء الثعلب
و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه گرمتر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع
و مورث سدد و مصلحش سکنجبین و مرطب معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا پنجدرهم و از محرق او تا یکمثقال و از تخمش دو
درهم و بدلش [illegible] را کثر افعال خری السک است و گویند منات و بپارسی اشتراک اسم یونانی حنظل الکلب است
و مولف تذکره ظاهرا غافل شده دیگر ذکر نموده است اشقیوس نوعی از مرده کم بوتر از اقسام اوست
بالشیرازی مرو اسنگ گویند و بسین مهمله نیز آمده اشقاقل شقاقل است اشنان داود

فارسی زود فای خشک است **اشتلا بوس** از شیشعانست **اشقوان** اسم ترکی ریباس است **اشیاف**
ایشاد و اشیاف در باب شین مذکور میشود **اشتیون** بلغت مصری بسفایج است **اشترگیاه** اسم فارسی
سلیخه است **اشکانی** بلغت تنکابن و طبرستان مقدونس است **اشنبیل** بلغت گیلانی نوعی از اطریفل
است **الالف مع الصاد اصابع فرعون** سنگی بقدر انگشت شبیه بنی و گره دار و مجوف و با اندک سپیدی
و از یمن خیزد و قسمی از و بار طوبات سیاه لون و آن در افعال قایم مقام مومیائیست و بهترین او مخطط است بسبک و زود شکن
است در سیوم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهت التیام
عدیل ندارد **اصابع صفر** بیخیست بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود رنگش
ابلق از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوت و منبت او ریگزار و نزدیک بهاد و برگش شبیه به برگ گندنا و ساقش باریک
و از بن تا سر پر گل و گلش منقش و قسمی دیگر بیخیست شبیه بناخن بلنگ زرد و این گرم تر و تند تر است و مولف تذکره گوید که
این بیخ کف مریم و کف عائشه است و منهاج دیگر وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظ و منقی اعضای عصبانی
و تریاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مثانه اعصاب ضماد او جهت تحلیل صلابات و بخور او جهت
گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم آخر مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش بوزن نیم او بزر الجبال و دو ثلث او سعد است **اصابع هرمس** که سورنجان است و در سورنجان موصوف
اصل الفلفل فلفلمویه است **اصل القلب** بفارسی بیخ بنفشه مندوان بیخ ماشن هندی است و گرم و خشک
و مسکن و مخدر و جهت معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً نافع و عرق خون مورث سدر و مشوش حواس
و مصلحش در شیر جوشانیدن و قدر شربتش یک دانگ است **اصابع المصوص** مولف مغنی گوید که ابو ریحان وصف
نبات او نکرده است و گفته که آن دوائی است هندی و تخمش مستعمل بلاد ها و شبیه بفلفل و چون در دهان ساعتی نگاه دارند
پوست او شق شده مغزی از و ظاهر میگردد و مثل پنبه در تحریک باه بسیار موثر است **اصول الاربعه** عبارت از بیخ کبر
و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی **اصابع العذاری** نوعی از انگور طویل القدر است **اصابع القینات**
زنجبیل است **اصابع الملک** اکلیل الملک است **اصل الانجدان** انجدان اسانی است و غار است **اصل
السوس** در سوس موصوفست **اصل السوس الابیض** در سوسن مذکور میشود **اصل السوس
الاسمانجونی** ایرسا است **اصل الراس** نوعی از فیلجوش است و به ترکی انذر گویند **اصف** بیخ کبر است
اصطرک میعه یابسه است **اصل المرجان** بسد است **اصل النیلوفر هندی** بیخ او سفید **اصطفی**
بعه سایله است **اصل الغرطیت** از پوست **اصل اللفاح البری** بیروح الصنم است **الالف مع
الضاد اضموط** ریبه است **اضراس الکلب** بسفایج است **اضراس العجوز**

الالف مع الصاد
الالف مع الضاد

خشک است **الالف مع الضاد** **اطراطیقوس** یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی جالی نامند
وان نباتیست ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطرافش گل شبیه ببابونج و بعضی از و مایل به بنفشگی و زرد و
آن برگها مجموع گل و برگها شبیه بکواکب برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ در دوم گرم و خشک
و با قوت جبر و قابضه و محلل و مجفف ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلاء گل او
جهت تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم مغابن موثر و آشامیدن او جهت خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش
تا دو درهم است **اطریه** بفارسی آش ارده و رشته نامند از اغذیه معروفه است و با آش و رشته قطایف و تقراز اشباه آن
است آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفاناخ و خرفه و امثال آن ترتیب دهند بفارسی و ماج نامند جهت سرفه و نفث الدم
و خشونت حلق و سینه و قرحه امعاء و مثانه نافع و مرخی معده بارد است و آنچه با کشک و ماست و ترشیها استعمال نمایند
بطیء الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر داغ و ادویه حاره است و آنچه از آرد جو ترتیب دهند
جهت سل و تبهای حاره و با ترشی جهت اخلاط مراری و تسکین حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن
و مسمن و با شیرینی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ و آب و شیرینها
مستعمل است آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند قابضتر و سبکتر است از گندم
کثیر الغذا و از نشاسته بدوائیه اقرب است **اطبار الکلب** بستان است **اطماط** و **اطموط** و **اطیوط** اسم
بربری رته است و فوفل را نیز نامند **اطروغار** اسم سریانی اترج است **اطروخیا** اسم سریانی بادرنجبویه است **اطریون** عصاره قثاء الحمار است **اطیطوت** اسقیل است **اطریقون** خشک است **اطیشا** مقدوم است
اطابیو یونانی و حبت غرب است **الالف مع الظاء** **اظفار الطیب** بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن
خرس و ناخن بویا نامند وان جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از
حلزون است و بعضی از و سرخ و با تقعر و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی
و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین آن قسم اول هندی است و اقسام او را چون بسوزانند بوی چند از آن ظاهر میشود
در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظ جهت اختناق رحم و صرع و خفقان رطوبی و معدی
و درد بار دجگر و رحم و اخراج خون منعقد در رگ و جمیع امراض بارده رحم و تبخیرا و جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و
اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش ارمنی و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم
است و بدلش قصب الذریره **اظفار الجن** نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی
در اول گرم و خشک و جهت یرقان سیاه و جهت سرفه یابس بالخاصیت جهت رفع بیخوابی نافع و طلاء او که با سرکه جوشیده باشد
جهت تحلیل اورام سفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه مثقال است **الالف مع العین**

اعين السراطين گویند ابلق است و گویند سنگ‌پشت بحری است اغيون حلبه است اغلوبوطلس بعبرانی
طلق است الفی القوابض اغريوس قثاء الحمار است اغليس یونانی بمعنی طاهر است و اسم ابلق است اغالوجی اسم
یونانی عود البخور است اغرليوس بیونانی حنظل است اغرطاون بیونانی حلفا است اغنش ملعب حجاز
و بهم اسم نوشادر است اغرسطس بیونانی نطل نیل است اغليقين بیونانی دو سر است اغبيرس
بیونانی خورروحی است اغريا بیونانی بمعنی ارض است اغليلس اسم یونانی بنفسج است اغبر عبارتست از شبح
و نبات و توتیای کرمانی که بایکدیگر سائیده باشند اغلالسی اسم ترکی خیار است افیقاشس اسم یونانی
و بحی محلل است و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پر شاخ و مزغب
و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و تخمش بی ریشه و نرم و با عطریت و بوی گیاهش شبیه
ببوی بیخ و منبت او ساحل بحار و مراعی و جاهائی که جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید
مصر او را اشلیخ نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و برگش و سایر اجزا او جهت سده جگر و سپرز و تحلیل
اخلاط غلیظ و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشا و ضماد و نطول جهت سموم قتاله نافع و باید که ... و با شراب
شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش تا مثقال و عصاره تخمش در منافع قوی تر ... از تحلیل
و بیخ او رطوبتی نمی ماند که عصاره توان گرفت و روغن او اقوا تا ... مثل اوست و زیت الشلیخ نامند افيقون بیونانی
اسم نباتیست شبیه به افسنطیس مگر در بو و ذراعات میروید بغایت سرد و مخدر در اطلیه او ... مستعمل و شرب او جایز نیست
افيميدون بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و مختصر ساق و برگش زیاده بر ده و ازده عدد نمیشود و بی گل و
بی ثمر و ریشه های او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بطعم سرد و شرب و ضمادش نافع بزرگ شدن پستان خصوص ...
زیتون مارس آشامیدن او مانع توالد زن و مرد و قدر شربتش از برگ و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال که با شراب
بنوشند افعی اسم عبرانی مار است و عربی حیه است و اقسام او را اسامی می باشد و بزرگ و کوچک و سیاه
و مایل بزردی و مایل بسبزی و مایل بتیرگی و ابلق و غیر آن یافت میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخی است و ماده
را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوان سرعت حرکت و همیشه سر بلند داشتن است
و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و چشمش مایل بتاریکی بوده از آب و عمارات و جنگل و شوره زار دور باشد
و در اواخر بهار صید باشد و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند و طریق آنست که سر را با دنباله باهم بسته بقدر چهار انگشت
از سر و دنباله قطع کنند و هرچه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بیک حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع پوست او را
کنده و ... او را انداخته بعد از آن استعمال نموده بغایت حار یابس مخفف و محلل است و جرم او با آب رستنیه ...
... و باکند تا تحلیل نماید مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم ... بتجربه رسیده است

و خوردن او بسیار او بدن متقرح نشده مثل فلس ماهی پوست می ریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به قمل
کنیفه را با قشر جلد دفع میکند و خوردن او جهت سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع
زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نماید و ضماد
گوشت خام او جهت رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع
مزمنه بارده نافع و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه‌هاست و چون هفت عدد افعی را بر ریسمانی نشیم
سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هر یک گرهی بر بندند بستن آن ریسمانی را بر گردن صاحب خناق جهت رفع علت بالخاصیت
مجرب دانسته‌اند و نمک افعی که جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب
باو و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او و چند بار بآب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب
بقدری که او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی چند و نمک بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته
در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک بیده اضافه نموده با عرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن
یکمثقال بسازند و بالای روغن بلسان تدهین کنند تا متکرج نشود و قدر نان اگر ربع او باشد بهتر است و نخودی که در
حین جوشانیدن گوشت با او بجوشانند در افعال قریب بقرص است **افیقوس** بیونانی اسم نباتی است و این شجر
و گیاه و ساقش قریب و شاخهای او باریک و از سه عدد زیاده نمیشود و برگش شبیه به برگ سداب و بسیار سبز و ثمرش
مثل خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه و گلش زرد و صدفی و تخمش بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید
و ظاهرش سیاه می باشد در دوم گرم و خشک و لذاع و آشامیدن عالی او مقی و اسافل آن مسهل و مجموع او مقی
و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مولف تذکره گوید که رطوبت در ثمر اوست و جهت
تحلیل صلابات و جلاء بیاض چشم نافع است **افیتیمون** یونانی و بمعنی دواء الجنون است و آن نباتیست بسیار سرخ
و فروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ و تخمش از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل بزردی و بر نباتات و اشیای
که نزدیک باو باشد می پیچد و تخمش شبیه بزر دکوه و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و باندک تندی
و گلش را تر نخته دانه می نامند در سیوم گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی
و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بانی صحة جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی عدیل و چون یک هفته
هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش
و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را البته بسته در دو ثلث رطل شراب یک شب خیسانیده روز دیگر افشرده
صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا و در نهایت قوت
بدون مشقتی و باعث ضعف نمیشود و مولف تذکره ثلثی رطل را ثلثین رطل دانسته و قدح بر مولف ما [illegible]

شود و اورا اعتقاد انست که یک رطل او را در سی رطل تا چهل روز باید جوشانید و مطبوخ او با مویزج جهت مالیخولیا که از دود
شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصًا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الترکیب است
زیاده از یکبار جوشش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق پیران و گویند
مضر ریه است و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی
است تا یک وزن و نیم او و حاشا یا مثل او حاشا و دو دانگ او تربد و تخم او را نباید نرم کوبید افسنتین بلغت
یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و شبیه به بابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبار آلود و سفید و شاخش مثل
برنجاسف انبوه و ساقش بلند و گلش مثل بابونه و اندرون ریزه تر و تخمش شبیه با سنبت و با تلخی و قبض و بوی او
با عطریت قلیلی و قسمی از برگ مثل برگ زردک و سفید گلش زردی و اوراق سفید و در مصر سبیه نامند و رومی بهترین
اقسام اوست و بهترین او رومی طرسوسی و سوری است و با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر اول
خشک و منضج و ملطف و مشتهی و مسهل صفرا از اخلاط معده و منقی عروق و سینه و ششش و مقوی بدن و جگر و معده
سرد و مدر بول و حیض و عرق و [illegible] و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملذوعه و محلل ریاح و جهت یرقان
و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و با ماء الصعتر و طحال و با انارین جهت درد معده و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون
چند روز آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد مجرب و دو درهم او
جهت گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت قطر نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعد و اخراج
اخلاط حاره که لیسیده و یا مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر و قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهت
امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت حب القرع و ضماد او جهت شری و بخار
مطبوخ او در شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ ان در مویزج جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر مقتضی تحت
پلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حاره و سائیده او با موم و روغن گل جهت درد تهیگاه و جگر و در معده کهنه مجرب
است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهت
[illegible] معده و غشاوه و در بستر خواب گذاشتن او و در میان متاع مانع کرم زدن ان و آمیختن با مرکب باعث منع ارضه از کتابی
که بان کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود او جهت گریزانیدن هوام
و پاشیدن آب طبیخ او کشنده کیک مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در جگر و در شربت انار و قدر شربتش
یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او پنج درهم تا ده درم و بدلش جهت معده دو وزن او اسارون و نصف او بلیله
زرد و جهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او را در افتاب
خشک کنند در افعال قوی و منضج سده جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مریه و [illegible]

و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ربوب و قدر شربتش تا یک درهم و شرابش
سه وزن او افسنتین است با عانت یا انتکاعی و شراب و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و رطوبت
و تفتیح سده و برانگیختن اشتهاء و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفع باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی او شربتی به نافع است و مانع
با حدوث امراض و طریق او اینست که نود مثقال افسنتین را در ستصد و پنجاه مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا ثلث رسد
پس ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و
پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده در ظرفی بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است
و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل گل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند جهت تبرید
ظاهر و باطن بدن و آشامیدن یک درهم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و جهت تقویت
معده و رفع احتباس حیض و سم قطور و اخراج کرم معده و خوردن او و قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور او جهت کرم
گوش و ریاح او و طلاء او جهت درد چشم و با قیروطی جهت تقویت معده و دردان نافع افیون اسم یونانی بمعنی
است و بفارسی پاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از شیر منجمد خشخاش سیاه است و سفید و بهترین او
مایل بسفیدی صافست که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرایحه باشد و در چهارم
سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیوم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفث اخلاط و تحلیل روح حیوانی
و جهت اسهال و سحج و قرحه امعاء و سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد
بارده باشند بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهت درد سر و تخفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ پخته و زعفران
جهت حمره و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حاره و نطول او با مرصاف و زعفران با سویق جهت حمره مجرب و قطور او با روغن
بادام و قدر زعفران جهت درد گوش و با موم روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین داخل و بیرون کیه حافظ قوت آن
و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش عنبر و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش از یک عدس
تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش سه مثل او بزر البنج است و یکوزن بیخ تفاح
و در احتباس طمث و شیر و کافور و کهربا افلیخه نجیب ۔۔۔ یه سحر دل ۔۔۔ شبیه به بوی سپید و با عطریه و نباتیه
سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف
بزر البنج است و از هند خیزد و سرخ و سیاه او نیکو و گویند از قسم کوهی گیاه است و در دویم گرم و در اول خشک
و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده و مانعی تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشتهی و با قوت
و مفتح سده و احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقام سایر سموم و دافع گزیده و طلاء او با روغن زیتون جهت
نفع ۔۔۔ گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خفقان مصلحش ۔۔۔ و قدر شربتش تا دو مثقال است

و بعضی گویند افلیجه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد اقشرج معرب از افشرده فارسی و بعربی عصیر نامند و
آن مخصوص آب فواکه است افیلون و بحذف واو اسم بسیج جبلی افقراسیقون بونجه است که چند قوه
باشد افربیون فربیون است افثیمن بیونانی و باسم رومی فرفیون افراسیون نعنع است
افاریقون دلق است و گویند مازریون است افیلس بیونانی اسم وج خشک است و او خشک نیز نامند
افروذیجان قسم اول دیفروجس است اقاسون اسم روغن تربت است اقلاطون مقل ازرق است افروسالین
حجر القمر است افاویه ادویه خوشبو است که در طعامها کنند افقرودن اخینس است افریدس
اسم یونانی جراد است افیقس اسم یونانی اصفر است افیثور اسم بزور است ابیوسقافن
بیونانی تخم خیار زه است افیسنون بیونانی باداورد است آفیموتا بیونانی دارچینی است اقیعابن بیونانی سداب است
الالف مع القاف اقحوان اسم عربی است و بیونانی اوتالس و بفارسی بابونه گاو چشم نامند نوع صغیر را بهار گویند بر
دستانی می باشد شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز و از میان گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای
ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونه است و فرق آنست که بابونه
تخم میدارد و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیوم گرم و در دویم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه
عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصات و محلل خون منجمد در مثانه و ورم
مقعد و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و زوافر معده و با سکنجبین با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهت
ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و طلا با آب تازه او بر انثیین و قضیب کبیر ان مقوی باه
و جماع و ضماد او جهت التوا عصب با موم روغن و جهت ورم صلب و شربت قدر یک مثقال او با سکنجبین جهت بر انگیختن اشتها
نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش افسنتین و بقدر [illegible]
مثقال و بدلش بابونه است و قسم صغیر او در دویم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهت سکون
سعار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلا آثار قروح و دفع نزول آب
نافع است و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته
باشند جهت تفتیح جراحات اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و
تفتیح مسامات و در آوردن عرق موثر و استشمام پیدر پی او مدر عرق و جهت رفع قولنج مفید است اقاقیا
لغت یونانی اسم عصاره قرظ است و او را ثمر مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن آن فشرده گیرند و قبل از جفاف
[illegible]ی رنگ است و بعد از آن سیاه میشود و در دویم سرد و در سیوم خشک و مغسول او در دویم خشک و قابض و قاطع
الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او بالذع و حابس نزلات و اسهال اکلاً و ضماداً و مقوی بدن و اعضاء

مسترخیه از اعیا و بسبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعده و آبزنش برآمدگی مقعده و سوختگی
آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهت قطع ادرار و بالیدن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سدد و
مصلحش روغن بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش بوزنش عدس و صندل است و گویند حضض و اجزا نسب است
افیتون یونانی نباتی است شبیه بباداورد و اول ضرب را الشیخ نامند برگش مثل باداورد و ساقش
کوتاه و تخم غلیظ تر از او و گلش مثل او بر خار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده میخورند
و تخمش از قرطم ریزه تر در دویم گرم و در اول خشک بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی می باشد و گویند
جهت کزاز و تشنج عریض با شراب مجرب و جهت ورم مزمن و ترکیدن شدخ عسل و ضمادش مفید و تخمش با شراب جهت
رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعی است و نزد متاخرین
فرق میان افیتون و نبات استرغار نخواهد بود ظاهرا اسم یونانی گیاه استرغار باشد **اقط** بفارسی کشک
نامند و آن دو قسمت که از طبخ منجمد گردد و پس چکانیده و بعد از رفع مائیت خشک کنند سرد و خشک در سیم و قابض و مبرد
در بیان کرده او جهت اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته او جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید
و با پیه تخم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب است که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد
ریاح و بلغم غلیظ خام و سدد و مصلحش جوارشات و گلقند است **اقلیمیا** بیونانی اسم کخیریست که از گداختن اجساد
متطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف در بر روی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد از جمله کف
اوست که بعد از گداختن بهم رسیده آن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود و بهترین او طلائی و نقره که
و در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلای مایل بسبز و فضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه پوره است که بطلا قیم
دگویند کانی هم میباشد مرقشیثای نیز هست هر یک در طبع مثل معدن آن و پیوست زیاده بردغالیه مجفف
و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و رفع تعفن زخمها و
و جهت جرب و سبل و ناخنه و مغشاده و نزول آب طلا او رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و رفع
و با زعفران و افیون رافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او یک قیراط جهت خفقان و تقویت دل نافع
مستعمل از و محرق مغسول و بدلش مرداسنگ محرق و مغسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و
فضی و ... او را در گداختن و بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود بلخ و او برپانزده جزو مشتری شمس کنند و مجرب
وتقیر ... امر توقف بشروط محققه میدانند **اقماع الرمان الهندی** نارمشک است **اقروفوسمار**
... است **اقیوس** بیونانی کمثری است **اقنیا** مازریون سفید است **اقاقاس** بیونانی
است **اقروسس** **اترس** ... است **اقازون** اسم رومی ... است **اقریطس ماطس**

و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق
و سینه و انشقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام
شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت بحه و اسهال مرار و منع لذع مواد حاره و رفع مضرت دوای حار مشروب و با آب باجه
جهت سرفه حار و تلیین طبیعت یابس المزاج و حقنه او جهت مقعد و زحیر سدی مجرب و نطول او جهت یبوست دماغ و ضعف
آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلاء او با روغن مغز حبوب یا پیه با فرفیون و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل
مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و تخمش با کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او در رفع نزف
الدم جراحت و با صبر جهت ساقط در بواسیر موثر است اکثوث کشوث است اکردیک انزروت است
اکروفس جوز رومی است اکر البحر لیف البحر است اکل لقفند فرفیون است و گویند کافور است اکرار
تخم کبیر صامریوما است اسیالوس بیونانی جند است اکشوفیلیس بیونانی خونابه است اکسوفالس
ابوخلسا است اکرفس کرفس است اکبر اسم ترکی ریح است اکر بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عود است
اکهروت بهندی جوز است اکن اسم هندی آتش است الالف مع اللام الیه بفارسی دنبه گوسفند
است گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون بگیرند دنبه گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و
زنجبیل و ترید بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون بگیرند دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن بشود جهت
تشنج یبسی که از مواد منجره مجرب و دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و مضعف قوه هاضمه و مولف تذکره گوید که بسیار باشد دیر رود
موجب موت فجاة می شود و مصلحش انگبین و سرکه و ادویه حار است الوین بیونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی مایل
بسرخی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسبزی و زردی و تخمش شبیه بچغندر
و با مرارت و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افیون و منبت او ریگزار و کنار آبهاست در سیوم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع
و مفتح و یکدرهم از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم
مرفوع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ او درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کثیرا و عناب و
قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است الب بعربی اسم درختی خاردار است شبیه بدرخت اترج
و برگش تیره تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش بلندتر و نضارت و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوان است و قلمی قویتر چون او را
داخل غذای کنند هر حیوانی بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند نخورد در ساعت کور و کر شود و منبت زبون ترین این نباتات
بلاد و بها و جبل شراه است الوس الوسون بیونانی مخنق الکلب و آن گیاهیست شبیه بگیاه ینبه و باشقینه
و برگهای اسفل او مستدیره ما بین برگها تخمش شبیه بترمس و آن در میان دو پرده است رنگش ما بین ...
گویند نوعی از عکرش و ثیل است و در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و باشد گران جهت ورم حصه ...

و بالخاصیة جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یک مثقال است
الونج بلام ساکن و نون مفتوحه لغت یونانی و بمعنی الاصل است و ان بیخ نباتیست شبیه بزردک و ساقش سطبر
و بقدر یک شبر و گلش سفید مانند گل زردک و تخمش سفید و طولانی و خار دار و طول او کمتر از بیخ و بزر شاخهای
او قریب بمثل جوزه و بهترین او هندی در اخر دویم گرم و خشک و با اندک تلخی و مولف تذکره سرد و تر در سیوم میداند و بالخاصیة
تخم او را جهت شرب زهر خلطی که باشد مجرب میدانند و باید که روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند
و در روز دویم نیم مثقال و در روز سیوم یک درهم و یک مثقال برگ و تخم و ساق او یکجا که باشد با شراب و عسل جهت
سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر بول رطوبی نافع است الومالی یونانی و بمعنی عسل داود است
و ان رطوبتی است شبیه بصمغ سایله که در ساق درختی حاصل میشود و بهترین او براق صاف و شیرین غلیظ
است در سیوم گرم و در دویم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مرۀ صفرا و اخلاط ردیه و جهت
جرب و قروح و درد مفاصل نافع و در وغشی که اشتهاها جهت ادویه شاید ان با روغنها میگیرند طلا او را جهت
درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شارب الومالی را کسالت و سبات بهم میرسد و باید [illegible]
و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و بدلش ... است المشقاق لسان الایل است الیار بیونانی خطمی است ایج
زعرور است البوت بیونانی اسد است الط شونیز است الاوانثوریت است الوی بیونانی
سماکی است السین بیونانی ملح است المقطرون بیونانی کهربا است السا انجره است المصفر
العصافیر لسان العصافیر است الاطنی لبلاب است الوج مولف جامع الادویه گوید که او شبیه
بپیش است و کشکل و در بلاد عجم گاذرکیا مند و مولف اختیارات قوقی را مخلص شمرده الانیون بیونانی [illegible]
است الماس ماس است البلوط کنت بلوط است الاکلنگ اسم ترکی برنج
است الوه اسم فارسی عقاب است الکمه اسم ترکی تفاح است الاملاک بلغت قبطی [illegible]
لیک اسم ترکی مخ است الیمی اسم هندی بزرگان است الاتحی اسم هندی تاقلا است الکما
بیونانی سیار است الالف مع المیم املج ثمر درخت هندی و معروفست و مستعمل مقشر پیدا و چون
در شیر بخیسانند شیر املج نامند و گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده
نشده باشد تلخ و بسیار عفص در دویم سرد و در سیوم خشک و با شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و مقوی معده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سوداویه و غلبه سودا و محرک باه و قاطع
تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و مرض الدم و مقوی دل و چشم و معده و ... و اعضا
مسهل سودا و بلغم رقیق عصیر او با کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و اشتها و معده

ان با قند بالسویه هر روز پنجدرهم با اب گرم جهت سنج و جرب و بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی
چشم مجرب و قطور اب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض تازه منقوده حضورصا برگاه بعد از دو
ساعت اورا افشرده تا سه بار اورا تازه کنند و شربت معمول از او و اشتیمن در تقویت معده و بدیل او روغن او و بارگ
سوده با پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ او با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت مو و سیاه
کردن و رویانیدن و نزد اطبا و تقویت اعصاب و خروج مقعده و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا
با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم است و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز
مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال پوست هلیله کابلی است
و آمله پرورده ملین طبیعت و مقوی اعضا باطنی و باصره و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ
سیاهی موست ام غیلان درخت خاردار است منبط او بادیه عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان
گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را قرظ و ضبط عصاره ثمر او را اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش
سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه شود و قسمی بیخارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود
و برگش هردو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش غلاف باقلا و لوبیا و دانه های او پهن و قدر زرد رنگ و سرخ
و بان پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزاء او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول طبیخ خار و برگ
او جهت تقویت اعضاء مسترخیه و انشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سدد و ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و
سفید او را در زهم و جلوس در طبیخ او جهت بروز مقعده و رطوبات رحم و ثمرش و گلش جهت دباغت قایم مقام مازو و عصاره
برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و او عمده
اجزاء روغن بیخ نعمان است و بیخ او و جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک و مقوی دندانست و انچه اکثر
اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ ام غیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد
امه ریال بیونانی اسم شجریست برگش شبیه به برگ کبر و رایحه برگ او مندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک با سفیدی
غالب و سیاهی کمتر و او را التسبیح میکنند نسبت او اکثر مقابر بیت المقدس و ان نواحیست و معرب او شجرة التسبیح نامند
در اول سیوم گرم و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن پیچش که مغص گویند و شرب
در علاقی بقدر روانه کاره و مایل است ده و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه
خصوصاً گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهت اورام حرب بالسویه عسر بول و فواق و طلا او جهت کلف و قطور عصاره او
جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربتش از عصاره تازه او جهت مثقال و از خشک
ان چهار ده مثقال است امسوخ لغت بربری است بمعنی اناهی و آن نباتیست مابین پنجه گز ...

مثل نی بند دار و چون کشته شود بند بند ها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخود و سرخ و بعد از
خشک شدن سیاه گردد و تخمش خشخاشی و صلب کب الغول در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع
نزلات و با شراب قابض جهت اسهال و طبیخ او جهت فتق و قیله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت
سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را با نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا و
دل مفید هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز یک رطل بنوشند جهت فربه کردن بدن لاغر و نیکوی رخسار و تنقیه رحم و ذرورش جهت
قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت موثر و قدر شربتش تا یک درهم است و مولف تذکره منبت اسوخ را انحصر و ازانه
میداند **اماریطن** بیونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراگنده و قبه او مستدیر و سفید و
بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگرد قبه دایره زردی و تخمش باریک و منبت او کوههای جنگل دار و مکانهای بسیار و نامند و در بلاد
روم و فرنگ جهت شبان آن تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد
بمعده و منشف رطوبات آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزله مجرب
دانسته اند و مستعمل از او قبه آن گذاشتن در میان جامه مانع کرم کردن آن [illegible]
است **ام ریح الکبد** افقطلیس است و مولف جامع بغدادی غیر آن دانسته **ام الکلب** شجریست ربیعی بقدر ذرعی
مایل بزردی و برگش شبیه بکلاغیه و باندک خشونت و گلش زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو و منبت آن قراح و در بلاد مغرب بسیار
است عصاره تازه او را دو مثقال و برگ خشک او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب الثقات
و باید با روغن زیتون بنوشند **امعاء جمیع** حیوانات روده حیوانات است از جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در دوم
سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارشات و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره و جهت معده
که صفرا از تیق های در دو متولد شود نافع است **امیرباریس** بفارسی زرشک نامند و معروفست دانه و مطلق او را
دانه بیرون کرده اوست در دویم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع
صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر
و مقوی جگر و سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و احشا باشد و بجهت استسقا با ادویه حاره
جهت مبرودین و با افسنتین جهت تقویت هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و دانه او در تبهای
با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب
زرشک و آب سیب و بی بوده و آب لیمو بنصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهت رفع سموم قتاله و ازدیاد قی و خفقان و غثیان و
ضعف اشتها مولف تذکره مجرب دانسته و گوید چون آب به مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است
زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبیعت و مصلحش شکر و شربت با دو قدر شربتش از آب او تا بیست مثقال و جرم او

تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل او گلسرخ و دو ثلث ان صندل سفید و عصارهٔ زرشک و
افعال قوی‌تر و الطف است و بدلش وزن ان زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک ازغیس است و مذکور شد
و مولف مالابد بیخ زرشک را غیر فرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر انست که فرانیا
قریب الطبع با زرشک باشد و زرشک فرانیاست و مذکور خواهد شد **اموساقن** بیونانی اشق است **امبوس**
نانخواه است **اماموں** بیونانی حماماست **امعاء الارض** خراطین است **امروسا** عنقود است و معجون
نیز نامند **ام الظلود** نوعی از حلزون است بلغت مصریان و بلبس است **اماغیرون** بعبرانی خرنوب نبطی است
اماطیطس بیونانی نشاستج است **امولیقن** بیونانی ابار است **امعد الیا** بیونانی بوز است **اموریحی**
بردمی عسکر الزیت است **امغاسیلین** بردمی ابیغوره است **امرود** اسم فارسی کمثری است **آمله سار**
بهندی گوگرد فارسی است **الالف مع النون انلیس** بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و در
شوره زار و مواضع افتاب روید برگش مثل برگ عدس شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ
مایل بنفشی بدبو و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از او کوچک برگ و ساقش مرتفع نمی‌شود و اول گرم و در دویم خشک و مفتح
و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و تخم و بیخ و گلش جهت عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهت صرع
و ورزیدن او با روغن گل و شیر جهت صلابت رحم و ورم ان بسیار نافع و ذرور برگش جهت زخمها و رویانیدن گوشت
موثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال است **انغرا** بیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش مثل برگ
بادام و عریضتر از ان و گلش شبیه بگلنار و از ان بزرگتر و تخمش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از و
اید و منبت او کوهها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه
جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید حتی انکه حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد دیا عیش
انس او مشهود و ضماد برگ او جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است **انف العجل** بلغت مغربی اسم شجر
شبیه به بینی گاو نبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه به برگ کاسنی از ان ریزه‌تر و گلش بنفش و شبیه
بشب بوی بنفشه و از ان ریزه‌تر معتدل و با قوت محلله و مدر حیض و اشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیه جهت رفع سموم
نافع و نطول او محلل صلابات و مسکن درد و گزیدن هوام است **انذردطالیس** بیونانی اسم نباتیست منبت او
ساحل بحر روم شبیه باشنان و بسیار شبیه بخ و تخمش در غلافی مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلیج و فلیاشا
و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد و در اول سیوم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهت استسقا
اطبا و جهت تفریق سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شرباً و طلاء و حمولاً نافع و قدر شربت از تخمش یکمثقال
است با شراب و امثال ان و از طبیخش با شکر یا شراب یا سرکه تا یکرطل انگیر مولف جامع الادویه ابن البیطار گوید

گویند که این گیاهیست منبتش حریم جبال گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر انجام قسم مراث
باز راست مشاهده کنند و انچه ماده است بهمان هیئت میماند و بلغة صقالیة خاواسینی نامند گرم و خشک و ضماد برگ
خشک او با آب کوکرد و ریکو و بهق را زایل کند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب سده و شق زبان
و اندکی از و با شراب منوم قوی بحدی که تا سه شبانروز او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند و
قدر شربتش تا دو درهم است اناغالس بیونانی گیاهی است برگش شبیه برگ مرزنجوش و مایل باستداره و شاخهای
منبسط بر روی زمین و مربع و ثمرش مثل غلافی و در انهای او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی
و قسم نر بغایت سرخی باشد در اخر دویم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف ملذع و مفتح سده و آشامیدن آب او و تخم او
جهت گزیدن افعی و ضمادش جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار
آب برگ قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سودا و او در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروح چشم
و جلا بصر و جرب و حکه و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش عرطنیثا
افتش النفس نباتیست ریحی شبیه بحر جیر و برگش بی تشریف و گلش مثل ترتیزک زرد و بعضا شده و برگهای سفید احاطه
برگل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع و مایل بسیاهی و در شیر
و اطراف شام بسیار است و در بحار بهامیروید و چون حیوان شیر دار از و بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر با
نشاط و سرور میگرداند در دویم گرم و در یبوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض
و عرق باشد و مقوی حواس و طبخ او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از گلش بدستور سمن
می‌بخشد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم سفید و چهار درهم از تخم او با سکنجبین
گوسفند مهیج باه شخص صد ساله است و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را
زایل گرداند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنج درهم و از عصاره و طبیخش تا بیست درهم
و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده او را با شکر شربت بسازند جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت
نافع است انسان چرک گوشت آدمی مولد ریاح و کشنده ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان مولد امراض مهلکه و مداومت
آن مورث کوری و جذام و استخوان پوسیده در منع زیادتی اکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته سه روز هر روز یک مثقال با شیر
آن مشک جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا کشنده کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشد
و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا کشنده مار و هوام است و جهت ثوبا و آثار قروح و ظفره و بیاض چشم و با سرگین گنجشک جهت قطع
ثول و ثوبا و به تنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلاء آثار قرحه نافع و ضماد گندم مضغوغ انسان
بوصاله ناشتا باشد جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان و بر بازوی جانب درد دندان و جهت دشوار زائیدن

در رفع خوف موثر و زهره او سمن بدن و طلا و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و اشامیدن ان
مورث بلادة است و خون حیض سم قتالست و مورث جذام و طلا او مسکن دردهای صعب و حمول ان مانع حمل و بخور [?]
حیض او جهت تب لرزه مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح
خبیثه و عسر النفس و ربو و با نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع بیاض چشم
مجرب و در افعال مثل شیر زن و رضاعت بدل اوست و فضله طفل را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ او در
حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور ضماد او با عسل محلل قوی است و طلا او جهت حمره و جراحات و التیام ان و رفع عفونت
اعضا و اشامیدن یکمثقال ان جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه [?] و با عسل
و با شراب جهت رفع گزیدن هوام داده و به قتاله و تبهای دایره یکمثقال او را با یکمثقال نوشادر [?] جهت رفع سموم [?]
مثل دارشکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق ان جهت قطع عفن بن دندان و اکله و نقصان لثه و رویانیدن
گوشت بن دندان مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل شخصی بیاشامد ان شخص در محبت صاحب ناخن
[?] بعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته انسان [?] جهت منع سفیدی موی
و استسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و بهق و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او
با روغن گل سرخ جهت درد گوش و درد دندان و درد گوش و ذرور او جهت اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها
و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و ظفره نافع و عرق
موی انسان که با کبریت مدبر که اتش در نگیرد و در روغن مفتاح تقطیر کنند و صناعت تقطیر او در دستورات انشاء الله
تعالی مذکور میشود و ارسطو گوید که اشامیدن ابی که خصیه انسان را شسته باشند جهت صاحب تب و ورم جگر و وجع فواد نفع
عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ [?] قابل این قسم تغذیه نیست
و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن شیره محدث جذام است و مجرب دانسته اند انوطیلون [?] نباتیست بی ثمر
شبیه به نبات کدو و ابن تلمید گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام دهد اندروطون [?] نباتیست
شبیه است به برگ بید خشک شده و ازان عریضتر گرم و خشک مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع است انبج
به هندی انبه نامند ثمر درختی است هندی بقدر درخت گردگان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از [?] تا رسیدن
سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی از ثمر مثل سیب ناریرا [?] و با عفوصت و اندک ترشی و چون برسد سرخ
و ترشی او شیرین گردد و بعد از انتها زرد و شیرین شود و هر دو قسم ان خوشبو میباشد و در دوم گرم و خشک و در سیوم
و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن رایحه دهان و [?]
و رسیده بارده و رفع بواسیر و تقویت معده و ترشی او جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه

و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلاء شاخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه
داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز **انجبار** نباتیست برگش شبیه به برگ رطبه و با اندک
درشتی مثل غبار و شاخهای قوی‌تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق منبسط میشود و آنچه در زمین
او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از او بهم رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی سرخ
و مستعمل از او عصاره بیخ تازه آن در ریشه‌های باریک است و اهالی انجبار گویند در سیوم سرد و خشک و قاطع خون
جمیع اعضا خصوصاً از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا و اعضا و جهت تسکین
التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه
و کهنه حتی ذلول ها نافع و ضماد او و اشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و سستی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ عصب و تشنج
آن و ذرور برگش جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او تا نیم
و از بیخش تا یک درهم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و به ان گل ارمنی است **انجدان** بفارسی
انگدان و بلغت دارالمرز کلهبر نامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلند تر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه به برگ
کلم و ازان بزرگتر و گلش زعفرانی مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن و شبیه به درهم و بسیار خوشبو
و ساق او را بترکی بالدرغان گویند و صمغش را بعربی حلتیت و صمغ او را حلتیت طیب نامند و قسمی از انواع ثمرش سیاه و بدبو
و برگش مثل صفحه سوخته پیش رخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگزه و گیاه او را
کما نامند سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیوم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده
و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول و بر انگیختن اشتها و تقویت هاضمه و
دفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین او با مفتح جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت
تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق
حتی بوییدن آن مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم روغن جهت خنازیر و جرب و ... و عرق النسا
و امثال آن و با روغن زیتون جهت کلف تحت عین و طلاء مطبوخ او با برگ و پوست انار جهت بواسیر و ذرور او جهت
اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مجروث بوزن
او و دو دانگ آن حلتیت و گویند بوزنش فودنج و او این انیسا است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او
که از ساق و بیخ آنها با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت
معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو
و بدلش ترشی استرغار و بیخ او در افعال قوی‌تر از سایر اجزا او و طلاء او محلل اورام و مانع زیاده شدن

خنازیر و طبیخ تخمها و قدر شربتش تا نیم مثقال و گویند مضر ششش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الالفاظ گوید که چون زن
بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرهم از انجدان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه
انیسون بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل
بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طویلی و از رازیانه کوچکتر و تیز و مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصاً برشته کرده او و مقوی گرده و مفتح سده جگر
و سپرز و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تپ بلغمی
و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازالة الفضول او نافع و با قوت تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنونش
او جهت جلاء دندان خصوصاً محرق او و دفع بدبوی دهان و اکتحال او جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون
در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خائیدن او جهت خفقان و سعوط مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و گشتن
محلل و طبیخ او با شکر جهت دفع زردی رخسار زن زائیده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع او رازیانه و در تقویت باه مثل او انجره است **انجره** لغت فارسی است و بعربی
قریص و بلغت اهل مصر گزنه نامند و هندی بچهیتی کن نباتیست برگش به قشریف و انبوه با خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش
اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی
و تیره رنگ از بار رازیانه کوچکتر و مراد از انجره تخم او است مطلقاً و در اول سیوم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح
اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و محلل و گذاشتن
برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او در صاف بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهت
برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصاً با عسل و جهت التوا عصب با نمک جهت جراحت سگ دیوانه
گزیده و با تیر و طلی جهت ورم سپرز و طبیخ او با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم لیست گوشت و طبیخش با ماء الشعیر
تنقیه ششش و تخمش جهت ربو و آلات تنفس و استسقا و علل گرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین
جهت درد سپرز و پهلو و درد گرده و سکون آن در حال و طبیخ با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از چرک و آشامیدن او با تخم
کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم و فتیله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور
برگش محلل ورمها و با مراهم جهت اکله و قروح و سرطان و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلاء او
با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضر گرده و امعا و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضر مقعده و مصلحش عناب و قدر شربتش
تا سه درهم و بدلش قردمانا با حروف و مضمضه عصاره او محلل ورم لهاة و در روم تخم برگش بخصوص تخمهای تا کله
و سرطان متقرح مبلغ و صدقی **انزروت** در اصفهان کنجده و شکابن کنجه نامند صمغ درخت خاردار است

خار داریست بقدر دو ذرع و برگش شبیه به برگ مورد و درخت کندر و منبت او بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید
مایل بزردی میباشد و بهترین اقسام اخیر است که در بالیدگی مثل کندر صغار و زرد و شکل و در طعمش تلخی باشد
و در آخر دویم گرم و در اول دویم خشک و مجفف بلغم و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح
غلیظه و مفتح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهت مفاصل و ورک و عرق النسا و بالخاصیه نافع و جاذب بلغم
غلیظ از عمق بدنست خصوصا با ایلیه و تربد و سکبینج و امثال آن و در تسمین فربه ول بغایت موثر چون پنج درهم او را
با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرا گویند و ده درهم با حبل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن
چند عدد زرده تخم نیم برشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را در آب بهدوا
تا نصف روز جوشانیده و جهت تسمین تا ده درهم او را می آشامند و گوید پنج درهم سائیده او سبب برسام و چسپیدن
او با حشا کشنده است خصوصا با طلق محلول و از اسرار مکنونه شمرده، مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مغز
او استعمال نمایند باید روغن و هلیله آن او باهم شده و قدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات
یکمثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زیاده و پاک کردن جرک
زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و بانفراد جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و
فتیله ساخته و در گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر
الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسپیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است
و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر بالسویه ذرور نمایند جهت ازاله بیاض عین مولف تذکره مجرب دانسته
انفحه بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی در حین فکران حیوان مذکور میشود و مجه ع آن تا درجه سیم گرم و خشک
و ملطف و محلل و یاقوت تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب و مذیب کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده
باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد
شکم و ورود و با سرکه محلل خون منجمد در معده و مجرب دانسته اند و پنیرمایه خرگوش و بز کوهی و آهو و شیر و گوسفند
وفیل بقدر نخودی بغایت نافع اند انتلیه جدوار اندلسی بلغت آنجا اسم بیخی است صلب و قسم از سیاه و کثیر الفروع
و برگ بقدر پنج کولان و فروع او شبیه بریشه سطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو و برگش مایل
بسبزی و شبیه به برگ عنب الثعلب است و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل بزردی و خشونت و طعمش
بریان و رایحه برگ و اندک تند و منبت انتله بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دویم گرم و خشک و در
سیم سیاه او ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از و برگ اوست و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع
شربتش تا دو مثقال و بخیس کشنده حیوان است غیر انسان و محرک باه و سیاه در آخر سیوم گرم و خشک

ودمثل جدوار تریاق سموم و از ان صنعیفتر و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و نجته او باشراب قاطع بو اسیر بلغمی و حمول او مقوی رحم و محلل ورم ان و ورم سایر اعضا و تدهین بروغن او موجب وبا زمی و موثر مورث خناق و مخنف با لطبع و مصلحش روغن گنجد و شیرین و قدر شربتش یک قیراط است و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی میروید که چون گو سفند بخورد و بمیرد و مثل گیاه بیش و در خوردن گیاه انلد رفع سمیت ان میشود و بلغت انجا گیاه مذبور را الواره گویند و مولف تذکره گوید که گیاه انلد کشنده حیوانات است **انب** باد رنجان است **انقردیا** اسم رومی بلادر است **انجدان** رومی سیسالیوس است و گویند کاشم است **اندراسیون** بخور الاکراد است **اندروضارون** **اندروسیلون** بیونانی قاسنی ست و مولف جامع گفته اندروصارون بلغت یونانی اسم لسان العصافیر است **اناغورس** بلغت رومی اناغالس است **اناغلیس** بیونانی اذان الفار است **انقوانقون** مریجه است **انجبات** اسم اقسام مربا ست مثل زنجبیل پرورده و آمله و غیرها **القافین** رومی اسم است **انجبل** خطمی است **انودیا** عصاره قثاء الحمار است **انار کیوع** خشخاش است **انیمیا** شقایق النعمان است **اندیقیا** بیونانی دی **انطولایا** برومی کاسنی بستانی است **انقلیمن** بیونانی بهاردان نوعی از جوز است **انالیفی** الجره است **انجیر السودا** خشینه الزجاج است **انبوب الملک** نوعی از ابرون است **و انبوب الراعی** عود است **انجوج** سوفار نفوق است و بلغت قبطی اندروبنا گویند **اندروسامن** بعربی اسطوخودوس است **الس** اسم نبطی اناغالس است **اناکیر** بیونانی اسم ماست **انداسوس** خیار است **انخیفطا** روغن زیتون نارسیده است **انجمک** مرزنجوش است **انخیبن** فراسیون است **انبوس** نانخواه است **اثاثا** مو برنج است **انقون** در رومی و بیونانی دریاسر است **انار نقین** خنثی است **انبالس لوقا** بیونانی قاسر است **انبالس لیا** قاسرسین است **انجبا و اقطیا و انجوسا و انیسامیوس** ابو هلسا است **انقنافیون** ابغوره است **اناطیطس** بیونانی الکمنکت است **ابرون** وج است **انجیر** بفارسی تین است **انگور** بفارسی عنب است **انار** بفارسی رمان است **انار بچه** بلغت مازندرانی تمر اذخر است **انوق** رخمه است **انجیر بغدادی** بادرنج بامست و بعضی او را انجیر زنگ گویند **انقود** اسم فارسی و ترکی تمام است **انار دان** بفارسی حب الرمان است بفارسی حب الرمان است **انار دان دشتی** بفارسی حب القلقل است **انجگک** بفارسی اسم دانج ابروفی است **انگبیر** بفارسی جبر البقر است **انگبین** بفارسی عسل است **انبلی** بهندی اسم تمر هندی است **انگوزه** بفارسی حلتیت است **اندره** اسم هندی بیض است **اندران** بهندی اسم حنظل است **انوارجمله** ...

اسم ابج است **اندرجو** بهندی لسان العصافیر است **اوراقو** الالف بضم الواو اسم جنس مرغابی است و گویند از ان نوع کبیر
اوست و مجموع ان تا دویم گرم و تا اخر دویم تر و مسمن و غلیظ الغذا و دیر هضم و مصدع و محرک باه اند و هرگاه با ادویه حاره
بپزند بهتر است و اب کامه و ابه انار مصلح اوست و طلا مغز سر او جهت ورم مقعد افسرده است و پیه او جهت جلا با
و شقاق مقعد و جلد و تقشیر جلد و داء الثعلب و پیه او جهت رفع اذیت ابی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم نسا
بالخاصیه مفید و زرده تخم او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهت رفع احتباس حیض نافع
و گوشت مهر انجیبات جهت التیام فتوق و زیاده کردن بیه کرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه موثر و مولف جامع
الادویه گوید که خون او را چون بیاشامند [illegible] جهت درد مثانه و ریزانیدن حصاه بسیار نافع و پوست تخم او جهت
اسهال و مومی بهترین ادویه و شقیه و ذبل او جهت سر و خشک مفید است **اوقوما** بیونانی بمعنی مسقط الاجنه است و ان نوعی
از ابو خلسا است که هوچوبه مانند نرگس و ازو پاکیزه‌تر و نرم‌تر از برگ هوچوبه و بی گل و بی ساق و بی ثمر مایل بسیاهی [illegible]
تلخ و یاسمینیه و خوردن او خطرناک و طلا او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم او جهت عسر الولادة نافع **اوافیوس**
بلغت یونانی حدقی است چه گل او شبیه به برگ نرگس بسیار کوچک می‌باشد و [illegible] بنفش اند و نیش زرد و برگش شبیه به برگ گندنا
و ساقش بقدر شبری و سطبری انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه بپیاز نرگس گویند در شام و مصر بسیار
است و در شب میدرخشد در اول سرد و در یبوست و در رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیوم خشک
و جهت اسهال مزمن گویند مجربست و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او را در اخر دویم
سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزیدن رتیلا و ضماد بیخش با شراب جهت منع روئیدن
موی که قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده و مصلحش کتیرا و گویند عسل **اوسپید**
اسم فارسی بیخ نیلوفر هندی است در سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم
و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل تفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش
نیم درهم و بدلش بیخ تفاح است **اوقیموندس** بیونانی اسم نباتیست شبیه بباد روج و شاخهای
او بقدر شبری و برگش [illegible] به تیرگی و تخمش شبیه تخم شونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر البنج و مستعمل بیخ او
در دویم گرم و خشک و ملطف و مجفف و بلدرج و بلدرهم تا دو [illegible] جهت نهشش افعی و هوام با شراب نافع و بیک
او را با زرجات و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند **اوقومالی** بیونانی شراب و عسل است که شراب دو حصه را
عسل یک حصه باشد و بجوشانند تا بقوام اید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قوی‌تر است و هر چه
بیشتر [illegible] تلیین او کمتر گردد گرم و خشک و ملطف و ملین طبع و مفتح سدد است و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع
[illegible] انقلاب معده میگردد **اومیسیا** بیونانی اسم عصاره نباتیست منبت او بوادی عرب و مصر

ودیگر گشنیز شبیه به برگ ترا تیزک پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه بعصاره
مامیثا گرم و ... جهت ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دمعه و غایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره
خشخاش و غیر آن دانسته و مولف تذکره و تنقیح بعصاره مذکور کرده است اوخالیوس ابو خلسا است ۱۲
اوفیمن بیونانی بادروج است اوداسالیون بیونانی کرفس جبلی است چه اورا بمعنی جبل و سالیون کرفس
است اوز بیونانی اسم آبنت اوزمالی بیونانی ماء العسل است اومار با بیونانی عصاره قثاء
الحمار است اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسل است اوماخ به ترکی ططریبی ترشی است اورمالی
بیونانی دهن عسلی است و عسل داود گویند و آن روغنی است غلیظ و باندک شیرین و از ساق درختی حاصل میشود
و هرچند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست درهم با آب مسهل قوی بلغم خام
و مورث سبات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت و آن الومالی است و مذکور شد
اوبیانس بیونانی اقحوان است افوسالیوس بیونانی قرة العین است اوریزا بیونانی ورز است
اوقوا بیونانی خمره است اومار یقا بیونانی وادی رومی است اوقطاریون غافث است اورن
سرف الصغیر است اوریفاس صعتر است اوزبابادی بیونانی فلفل الماء است اودان
بیونانی بعض طیور است اوفیلس بیونانی فرنجمشک است اوفقلس بیونانی لسان الحمل است اومانیانا
بیونانی سمسم است اودرخورستش بیونانی زیبق است والوفروشش بیونانی کرم الغیب است اوجا
بلغت تنکابن درخت غرب است اوهیره بهندی اس است اوشتا بهندی ابل است اونقیس بیونانی
اظفار الطیب است اوجی بلغت مازندران حشیشة الملک است او کلیک بترکی اسم فیح است اوزالک
بترکی حرمل است اوتلکو بترکی اسم زیج است اوطیم به ترکی اسم ریه است اوسس بهندی اسم شنیم است
الالف مع الهاء اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد مایل بسبزی با ملاست در آخر
اول سرد و در دوم خشک و مسهل صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر
از جرم اوست و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس
و ذهن و جهت خفقان و صداع و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود بخار به دماغ
و تصفیه رنگ رخسار و اطفاء نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول
حق است مگر اگر خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق بباشد و بدستور در حمیات منع کرده اند و در شرح اسباب در ذیل
کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه آن باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقنه
گرانی که باشد و نهایت وجع امعا بوده مکرر داخل کرده و باعث رفع علت شده است و استعمال نافع

بسبب عصاره صورتی ندارد و حقیقت آنچه در اقصیه است نه در مسام که باعث انضمام افواه مواد غلیظه گردد
خصوصا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در
دستورات مذکور میشود و ذرور هلیله زرد جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته
بسوزانند و بدستور قطورات چکانیده او همین اثر دارد و سنون دانه او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و رقیق
گوشت آن مفید و مضر سپرز و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصاره او روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربتش
از جرمش از پنج درهم و در مطبوخات و منقوع از هفت درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل اوست
و از خواص مجربه اوست سرعت گداختن معادن خصوصا حدید را **اهلیلج هندی** و اسود نیز نامند بفارسی هلیله
سیاه است و او بیدانه بقدر مویز سیاه و صلب است و در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون
در روح از خلط سودا و جهت بواسیر و تقویت احشا و ورم سپرز و رطوبت معده و جذام و بیوداده او جهت اسهال مفید و
نگاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی مو و تقویت آن و تقویت لثه و نبات مو شود و گویند مضر جگر و مصلحش عسل
و قدر شربت او از جرمش تا ده مثقال و در مطبوخ او تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و
حبس آن تخم مورد است **اهلیلج کابلی** بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در حرارت و برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باخلاط و مدر بول
و بهترین اقسام هلیله و در افعال قوی‌تر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص او در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال
هر روز یکعدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی
دانسته‌اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر ابها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور تخم محرق او جهت قطع
خون بواسیر و نفث الدم و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب دانسته‌اند و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در
مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای او که زیاده از یکسال بر او نگذشته باشد مقوی معده و دماغ
و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است **اهلیلج چینی** از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی کوچک و در
دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل مجدی که با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود **اهال** از جمله اغذیه است
ان عرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی با ترشی و در حین طبخ داخل کنند و خواص او تابع
بقول و امثال آنست **اهلیم** بهندی حرمل است **اهمومنون** بیونانی اسفیداج است **الالف مع الیاء**
ایار ایار انوبانی بیونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدسه و ظاهر درین گیاه آثار و علامات باشد و در مصر زیتونیه نامند نباتی
است باندازه ذرعی و شاخهایش پرگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریک‌تر و کوچک‌تر و اطراف آن
از هم شکافته باریک و دراز و گلش زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند برنگ نقره گردد بلا عوض و را اخر درهم

گرم و خشک گویند معتدل است مجفف و مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و بثور ران و لهاة و استسقا و با شراب
جهت یرقان و سپرز و بخور رشش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام و طلای برگش جهت اورام
حاره و قروح و آشامیدن گره اسفل جهت تپ یومی و گره ثانی جهت تپ بلغمی و ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند
مجربست و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر
سفل و مصلحش کثیرا ایبرا اریرا بیونانی نباتیست برگش شبیه به برگ آس بزرگتر و بر اصل برگ چیزی طولانی شبیه بخوشه تاک
انگور رسته و شکوفه او بر سر آن شبیه طاسی باشد و طعمش بسیار قابض و در دویم سرد و در سیوم خشک قاطع نزف الدم و اسهال
و قروح امعا و سیلان حیض و بیختش سرد تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است ایدیفون
یونانی بمعنی هندی است و آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صدف قرفی جمع شده خشک گردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان
است سرد و با تحلیل جهت ورم حاره و قروح عین نافع است ایرتقارون بیونانی بمعنی الشیخ الربیع است و آن
نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسبزی و برگش شبیه به برگ تراتیزک است و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل بنفشی و از
دور شبیه بسیب و در وسط گلش چیزی به باریکی موی رسته است غیر منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمین
شوره است و بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال رفع خناق و در فعل مثل قطر و
ضمادش جهت ورم خصیه و معده و با کندر جهت جراحت عصب و سایر اعضا نافع است ایرسا بیونانی بمعنی قوس قزح
است و مراد از بیخ سوسن کبود بری است چه سوسن کبود را گلش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن
کبود بری جبلی بهتر و از بقدر انگشتی و پر گره است در دویم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل مواد صفرا و بلغم غلیظ
و مره صفرا و جهت سینه و سرفه و مغص و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس
حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن هوام و ورم سده سپرز و با شراب
و با شراب جهت پاره شدن عضل و بی شراب جهت بوی خمر و چون مشفع کنند و ضمادش که پخته باشند جهت درد رحم و صلابت
و انضمام فم رحم و اورام صلبه مزمنه و خنازیر و با سرکه جهت درد کهنه و باد و چندان او و خربق سفید جهت کلف و نمش آتش
با عسل جهت اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبو با صورد و با عسل
جهت پاک کردن زخمها و جلوس در طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیخ او با سرکه جهت
نزلات و درد گوش و مضمضه او جهت درد دندان امتلائی و مروخ او جهت گشودن افواه عروق بواسیر و اشتمام او
جهت رفع سمیت و قطور بیخ کشنیز و کبد را مقیی او و مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت تشنج و تقیه
و بدلش وزن الغار و بدلش [illegible] اسهال مواد صفراوی وزنش با زریون بابت مثقال شربتش
تا دو مثقال گویند مضر شش و مصلحش عسل است ایدعا میر بیونانی چیزیست شبیه به نیم

سبزی و بر ساق و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میشود و در تنکابن دار رج نامند سرد و خشک و جهت اسهال مجرب
و در روز محرق و غیر محرق او جهت نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهت قروح بغایت موثر و قدر شربتش از
مثقال است تا سه مثقال **ایل** بفارسی گاو کوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه‌های سیر بهم
میباشد و بقر الوحش نامند و بفارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوهها که درختان بسیار می باشند
در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و بی دنباله است و غل نامند و در تنکابن
سوکا و ترکی جویر گویند و نوعی که در کوههای گرمسیر میباشد از غل بزرگتر و دنباله دار است مجوز گویند و نوعی که در کوههای
سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و همه آن هر سال در یک شاخ می اندازد و قوی تر از اول دیگر روید تر بر می آرند و بغایت
طویل العمر میباشند و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در وی بهم رسد و بعد مثانه عمر او معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده
که صاحب هفت مثانه را دیده و از خواص ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت
او اقسام او غلیظ و مولد سوداء دیر هضم و مدر بول و مقوی باه و مبرد و دنباله همه انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای
گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ او است با روغن و آشامیدن شراب
و مار العسل بعد از آن و شاخ او یکمثقال سوخته با یکمثقال کتیرا که مصلح او است بمثانه جهت نفث الدم و قرحه امعاء و قطع خون و اسهال
مزمن و قولنج صعب فائق و در درد مثانه و سنگ و سیلان حیض نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید
شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت
تقویت باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم سفید و سنون او جهت تقویت و جلاء دندان و قلاع بغایت موثر و طلاء آن
بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهت گزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته
او جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و طلاء دنباله سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور حیوانی بغایت
موثر و بخور شاخ جهت گریزانیدن هوام مجرب و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع میشود در عوام تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی
قوی‌تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آن که شیر باو دهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کام
کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجرب است و قضیب
مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نائب مناب سقنقور و یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و هفت حصاة است
و شیر مایه او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهت تشنج و امراض بارده دماغ و محلل صلابات
است **ایذوساردن** فارسی است **ایطاماس** درخت غرب است **ایقاقالیس** عفص سیر است
ایرقان حنا است **ایزیراغشته** انار است **ایلیج** دم الاخوین است **ایهقان** جرجیر بری است
ایفیون اسقولوقندریون است **ایرس** بیونانی نخاسر است **ایوس** بیونانی نجار است **ایساطیس**

بیونانی نیلج است **ایکسلین** برومی ابنوس است **ایکدی** بترکی عنبر است **ایپک** بترکی ابریشم است
ایوک بترکی قاقم است **ایتک** بترکی بقراست **ایشک** بترکی حمار است **ایپار** اسم ترکی مشک
است **ایلوا** بهندی صبر زرد است **ایرم سار** بهندی بابونج است **حرف الباء مع الالف بابونج**
بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزا مثل اقحوانست مگر در گل که کوچکتر از اقحوانست در دویم گرم و در آخر اول خشک و لطیف
و محلل بے جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و جهت تب بلغمی
و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای مدد و ریاح گوش و درد جگر و احشا و مقعد
و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاء
عفونت سودا و بلغم و قولنج و ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و طلاء او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او بدستور و طول ان
در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلح او عسل و شربت انار و خائیدن او جهت قلاع و ذرور او جهت قروح منفتحه نهایت نافع
و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ او گرم و خشک و در افعال قویتر از گل او و یکمثقال او
با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف
و طلاء او جهت رفع لرزه تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح اعضا
و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود **بادنجان** معرب از
بادنگان فارسی و بعربی مغد و ونمد گویند نسبتاً اول در دویم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم است و مقوی معده و مفتح
سده کبد است غیر او بهی سده و خود و مسهل صفرا و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه
مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع صنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث
درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد مواد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبیخ او است با روغن و گوشت فربه و سرکه و خوردن
او با انار ترش و شیرین و انار دانه و کوله بره و کرویا و امثال ان و ضماد دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر
و امراض مقعد و ذرور دنباله و شکوفه او بعد از چرب کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر
مجربست و چون بادنجان را مهرا پخته که مضمحل شود و ضماد نموده آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود و صبا
را تا یکسال برنگ بدن میسازد و در رفع ثالیل مجربست خصوصاً چون شب از ثقل او بسته و در روز با آن روغن چرب
کنند و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و رفع فساد کی از سرما و برف بر دست و پا رسیده
باشد نهایت سود دارد و چون رسیده که تخمش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم او را با موم روغن بمالند شقاق میان
انگشتان پا در حال زایل کند و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جوفش پر روغن تخم کتان کرده ترتیب به
در تنور گرم بگذارند روغن او از ان استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجربست و چون اقماع و گلش

اضافه نمایند جهت بواسیر مفید است و از خواص اوست که سبب عت که از معادن میگردد چون نوشادر درو
گذاشته دران حل کنند و مشتری را گداخته دران محلول اسازند نهایت سفید نماید و مجرب دانسته اند و بدستور
سائیدن کبریت را در شب محلول باقلا باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بریان اساق بقدر قدر
و برشعبه و برگ شبیه به برگ اسفاناخ است و شدید و ثمرش بقدر زیتون و گردگان و بیجار و سبز است
ملطف و جالی و گرم و خشک تر از بستانی و ضماد و ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و اکتحال برگ خشک او
جهت بیاض چشم و جلا بصره و معده و دمعه نافع است **باقلی** تازه اش در اول سرد و تر و خشک او در اول سرد و
گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض و باقلا مقوی باه است و سریع الانحدار از معده
و غیر مسدد و با قوت محلله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعاء و اسهال و قی و تنقیه شش و تقویت آن و منع
ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب طبیخش جهت خشونت حلق و جلاء رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سده
و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با سرکه و نعناع پخته باشند
و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوشش و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی
و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا
با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند چون باقلا تازه را دو حصه کنند
و طرف اندرون او را بر زخم زلو و امثال آن گذارند قطع سیلان خون نماید و پوست او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث
جذب سمیت آن و ذرورش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلاء او با زیت و اونات زهار و جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار
نافع و ضماد برگ و پوست بیرون او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده
در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن او قلیی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر بافراط است
و مصلح او جوشانیدن او با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلی جهت رفع آثار جرب سیاه
نافع است **باقلی قبطی و باقلی نبطی** نوع ریزه باقلی معروف است بقدر ترمس سیاه لون منبت او در آبهای
استاده و تخمش سطبر مثل بیخ نی و برگش بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ بسیار قابض و موافق
معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن است و در افعال بلیغ تر از باقلا معروف **باقلی مصری**
و شامی ترمس است **بادرنجبویه** معرب بادرنگبویه به فارسی و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست
شبیه به بادرنگ خودرو و بستانی می باشد نوعی از برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل اره و ساقش [illegible] شعبه
[illegible] و گلش سفید مایل به زردی و بجای بنفشی باطعام [illegible] و ربیعی و صیفی میباشد و هر سال تخم [illegible]
مثل تخم کتان و اغبر و فقلا [illegible] ترنجان گویند و نوعی دیگر [illegible] بادرنجبویه از آن [illegible]

مایل بسفیدی و صحرائی و بستانی میباشد میان و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید برگش باخشونتی و عریض و از
برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و دار المرزاورا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع و هر سال سبز میشود و اکثر
این نوع را دوست میدارند و جمعی که هر دو را یکی میدانند اینچنان نیست و آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته که آن بالنگو است چه
تخم بادرنجبویه باریک تر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه او از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان
سبز بزرگ برگ است و در بوی مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس معده و جگر مفرح
و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی
و کابوس و مفصل امراض در کبد و گرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی و سده دماغی نافع و برگ مسحوق او از یک درهم
تا ده درهم است با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا مفید و خائیدن او جهت ازاله بوی شراب و بدبوی
دهان بسیار موثر و مضمضه بطبیخ او جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و طلاء آب
او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی اکله و رفع لرزه و قشعریره و با نمک جهت خنازیر و شربت درهم او با مثل شکر
در حد امعاد تا یک مثقال نطرون جهت رفع ضرر قطر و سمارو چ و لعوق او با عسل جهت عسر النفس انتصابی نافع و مفرح مصلح صمغ عربی
و کند روی بدلش و بوزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک او تا ده درهم و از تازه او تا بیست
درهم است و گویند چون یک ساق او را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه ابریشم بسته با خود نگاهدارند باعث محبت
و بها میگردد و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش و یک مثقال و جهت رفع لرزه و قشعریره و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو
مثقال است **بالنگو** نوعی از ریحان و در بوی شبیه او سبز مایل بسفیدی است و برگش کنگره دار و شریف و تخمش از تخم ریحان
بالیده تر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم و جهت اسهال معدی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و
زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال است و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان
کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربعه و پر شاخ و کم بوی تر از ریحان برگش و گلش مایل بسرخی و در مصر
ریحان احمر نامند و بری و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی و ظاهرا تخم شربتی است که از شیراز می آرند و با شربت
قند میخورند در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر بول و شیر و حیض
و عرق و منضج و محلل اورام و استنشاق کوبیده او معطس قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر البول و ضعف
جگر یا رد و سده سپرز و تقویت قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه و سعوط آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور
آن جهت جلاء بصر و سعوط و طلاء او جهت ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تیلن مجری و با آرد جو ...
گل و سرکه جهت اورام حاره نافع و تضمید او بپستان رادع اورام و مولد شیر است و خائیدن او جهت بدبوی
و زایل کردن رطوبت عارضی سینه و نشوق و در گوش گذاشتن او جهت درد آن موثر و اکثار او موجب ظلمت

مراری و ظلمت بصر و باعث صداع و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر
شربتش از آب او تا ده مثقال و بدلش بوزن سه سبز است و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند
کرم از و متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند یکسال درد دندان نکنند و تخمش مانع تولد سودا و جهت
عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که آب او را با مثل آن
روغن زیتون بجوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج
کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع است **پادزهر معدنی** اسم
فارسی تریاقیست و بعربی حجر السم نامند و مراد اطبا از حجریت کافی و هرگاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد ازو
حجر التیس است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این مبنی دلیلیست بر عدم مطالعه کتب معتبره و این
ملمیده و بعضی گویند که معدن او بر اسطو و غیره اقاصی هند و اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و مسقط
و رازی گوید بطلمیوسی بیان نموده که ما بین زرد و سفید و برنگ سیمی مشاهده نموده و در دفع ضرر سمّش تجربه کرده و ابن مندویه گوید
که زرد و مایل بسبزی و سفید است و در تحت مسطور است که معدن او کرمان کوه زرانده و سه قسم میباشد سبز و برنگ زرد مایل
بسفیدی و مایل بسبزی و جیدی او آنست که در آتش نسوزد و آنرا مخالط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد و مایل بسیاهی و زرد و کاهی را
مشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست که زرد چوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن پادزهر را هرگاه زنگ زرد چوبه سرخ شود
خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع گزیده افعی و مانند آن بپاشند
سم را بطریق رشح دفع نماید و چون قدری زرد چوبه را با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد یا بحیوانی بخشند و امثال آن داده
پادزهر را بدهند هرگاه از آن سم خلاص شود خوبست و حقیر این امتحان را بتجربه رسانیده اند در حرارت معتدل و در آخر دوم یک
و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای
وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ
حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و باهی و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل ریاح
اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجربست و قدر شربتش در دفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر
خواص از یک قیراط تا یک دانگ است و گویند آشامیدن شیدانگ از عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان
فی الفور مجربست **پادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر التیس و آن سنگیست در شیردان بز کوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی
مثل بلوط میباشد بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق تیره و بر توی مثل پیاز و در جوفش حجر متخلخل میباشد و آنچه مدور مشابه
شود و در جوفش تخم مخلخل یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسبزی باشد و نوع هندی او را استعدادی
بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اجناس یافت میشود و در خواص بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره

شیرازی است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود
و در دوی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک و مقوی جمیع اعضا و مسهی
و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی است مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و موثر التهاب و اسهال
و مسهی و محلل اورام بارده با آب شنبر خشک جهت اورام حاره نافع و طلا او با گلاب جهت طاعون و فتوق و بواسیر
و با شراب و تنهایی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط
تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهرها و موافق
جمیع امزجه است بالخاصیه و چون سه روز بنید انگ ازان بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در آن اثر نکند و سایر افعال
مثل فادزهر معدنیست و نوع دیگر حجر الحیه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** و لغت فارسی است بعربی
قنه و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست شبیه به برگ هادنشا به نبات سکبینج و شاخش باریکتر ازان و سفیدان که مایل
بزردی باشد در بالیدگی شبیه به کندر بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیوم گرم و در دوم خشک و قوتش
تا ده سال باقیست و مفتح و ملین و محلل و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده جگر و تریاق
سمومات و جاذب و جهت عسر النفس سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عصل و امراض عصبی و علل بلغمی
و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و طلیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیاء و کزاز و کلف و قلع
آثار و با مرهم ها جهت رویانیدن گوشت زیاد گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و بخورش جهت صرع
و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر و نافع و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش یکدرم
و بجهت سموم یکمثقال و بدلش نیم وزن او سکبینج و ربع آن جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهت درد گوش
و درد سر بلغمی مفید است **بادآورد** لغت فارسی است که کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکت البیضا نامند و مولف جامع
تیمی او را عصفر بری میداند و آن نبات خاردار است بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و برگش [illegible] ازان
و سفید و مزغب خاردار و برگش مثل قبه و پر خار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارها و قبه بقدر سوزن و تخمش [illegible]
و مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و میگویند که شکاعی اسم عربی است و بادآورد اسم فارسی او
تحقیق آنست که یک جنس اند و شکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریضتر و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او [illegible]
و تخمش با اندک تلخی در اول گرم و خشک گویند در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر حرارت
و بیخش قویتر و با قوت مبرده و مجفف و محلل است تخمش گرم تر و لطیف و مفتح و قویتر از برگ او است مسهل بلغم
و بول و مفتت سده و مفتح و محلل با قوه قابضه و مقاوم سموم و بیخ او جهت نفث الدم
و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تپهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و

قنه - بیرزد

بادآورد

است بارسطاریون بیونانی بمعنی حمامی وان رعی الحمام است باسیون و بافیون سعد است
بالفیس ابو خلف است بادامک بفارسی نوعی از خلاف است بال راکس بهندی لوف است بانی بهندی
مار است بابرنگ بهندی برنگ کابلی است بات بهندی برگ نباتات است باقلی بهندی قسم انجیر قشیع
است بابری بهندی ریحان است بارا بهندی زیبق است باگ بهندی اسد است باج بهندی زعرور
باتهر بهندی اسم حجر است باتره بهندی خیار است بال بهندی شعر است بادل بهندی اسم
نور است بالک بهندی اسفاناخ است باچن بهندی سفنجات است بازهر گاوی بفارسی حجر
البقر است بارسرو کوهی بفارسی ابهل است بالنگ بفارسی اترج است بادیان بفارسی رازیانه
است بادیان رومی بفارسی انیسون است بارگل صحرائی بفارسی دلبک است بارمو بهندی
دد قو است بابونه گاو بفارسی اقحوان است بادام بفارسی لوز است باردرخت گز بفارسی ثمرة الطرفا
است باردرخت سرو بفارسی جوز السرو است در سرو گفته میشود بار درخت بهم بعضی گویند
بفارسی عیون الدیک است باچه بفارسی کراع است بارتنگ بفارسی لسان الحمل است و بترکی باغر
یا عی گویند باردرخت سدر بفارسی نبق است بار درخت عود بفارسی اسم هربوه است بارس اسم ترکی
یوز است باقوی به ترکی کندر است بادام کوهی بفارسی جلغوزه است بالدرغان بترکی ساق الجدا
باط باط اسم ترکی بزر البنج است بال ترکی عسل است بالغ بترکی سمک است باقری بترکی کبد است
بادساق بترکی معاست بارتنگ بفارسی بارتنه باشه بفارسی باشق است باقربقره اسم ترکی قطاة است الباء
مع الباء ببغا بفارسی طوطی نامند و از خوردن بیضه و لاجورد و قرطم زود تر تعلیم سخن گوئی میگردد در دویم
گرم و در اول خشک و بسیار بطی الهضم و گوشت او جهت التیام قروح مزمنه و تفریح دل ... ضماد او جهت رفع ... سیل
و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان ... سرگین ... جهت رفع کلف
و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازاله بیاض عین است ببر شیر بلاد هند است و در جمیع
از اسد است ببرالد زراوند طویل است ببری بهندی شاهسفرم است الباء مع التاء
است بتازی قطف گویند بتع نبیذ التمر است و نزد بعضی نبیذ دخن و گویند نبیذ عسل است بتلنگه
است و بفارسی سنگدان طیور است بتنک بهندی بقم است بتگری بهندی شب یمانی ...
بهندی مرداره است بتهر بهندی حجر است بتانه بهندی حلزون است الباء مع الثاء
شلغم بیونانی خرس است الباء مع الجیم بجم ثمرة الطرفا است بچ بهندی وج
بهندی بشیل است بجوره بهندی اترج است بچهو بهندی عقرب است الباء

مع الحار بحجاب بحاء مهمله اذان الفار است بخ بلغت اندلس قطلب است بخور مریم قسمی از عرطنیثا و
اوست و آن نباتیست برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر یکروی او سبز و یکروی او مایل بسفیدی و مزغب و
ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی اسم کبود میشود و تخمش مثل شلغم و بعضی سیاه و گیاه او را
بخور مریم نامند و نبت او جاهای سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره قوی تر از بیخ است و گیاه عرطنیثا خار دار و ساقش
دراز تر و برگش شبیه به برگ کلم و برشاخ و تخمش شبیه به بخور مریم و سیاه و را و مثل چیزهای بر آمده می باشد بخلاف بخور
مریم در اول سیوم گرم و خشک و با اثر آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و مشیر جهت
یرقان و تفتیح افواه عروق و باسار یقاء و دفع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربوه با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله
و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد شش با زهره گاو آکشنده و تقویت جاذبه است
و با سرکه جهت بثور مقعد و کلف و داء الثعلب و جهت نقرس و التوای عصب با روغن زیتون کهنه جهت شقاق لب از سرما
بهم رسیده باشد و حمول او و تعلیق او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد و مصدع و مصلحش کثیرا […] ایام
و قدر شربتش از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص اوست که چون برشکم ضماد نمایند و اطلاق
نمایند جنین را ساقط کند و طلاء گیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سپرز […] و سعوط او بغایت منقی […]
و تخمش جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب اکتحال او جهت نزول الماء مفید و عصاره و بیخ او
در این افعال قوی تر است قسمی از بخور مریم را نباتش شبیه به نیل و برگش باریک و […] او بقدر زرعی و باریک و اطراف
آن مثل شعبه از شعب گل شبت و تخمش شبیه به تخم شبت می باشد تعلیق بیخ او در منع حمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد
نباتیست غیر […] ساقش شبیه بساق رازیانه و برگش مثل […] بیخ او […] و گلش […] و تخمش بالیده و سیاه و صلب
و بی رطوبت و نبت او کوهها […] دارد […] از ساق او بهم رسد سرخ […] در آخر سیوم گرم و خشک
و عصاره اش در اول سیوم و تخمش در آخر دوم و گیاه او در دوم […] مفتح […]
جهت سینه و شش سرد و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغمی و عرق النساء و کزاز و […]
و بخورش جهت انضمام رحم و […] گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تخفیف رطوبات […] نزلات
و هوای وبائی و قطور او جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و سنون او جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن
[…] طبع و جهت جراحات خبیثه و اندمال آن و جهت عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلاء سوخته او
با نفط جهت قروح رطبه و […] نافع و در سایر افعال ضعیف تر از صمغ و گیاه او اضعف […] ضعیف و مصلحش […]
شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره او یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش […] است و گویند […]
در ساعت اسقاط جنین میکند بخور السودان بهندی رست نامند نباتیست […] بقدر شبری و شاخهای […]

او مایل بلاجوردی و گلش سفید و بار طوبتی است که بدست می چسپید در دویم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و
جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و مورث سحج و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش تا یک مثقال است **بخنج** مطبوخ است **بخیب** زراوند است **الباء مع الدال بد اسقان** معرب از پیکان
فارسی ان گیاهیست شبیه بجو و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از ان نرم تر و منبت او نی زارها و در ابهار ایستاده
و اهل زنج دست و بحن از ان میسازند و گویند در آذربیجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر و بدل اکثیت بر گشت
و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است و بدلش بکوزن او در وزن و بوزنش زیره کرمانیست
بدارنک اندر باقت **بدلیون** مقل است **بده** اسم فارسی غزال است **بدکشان و بدکسان**
و بدسقان بد اسقان است **الباء مع الراء برنجاسف** بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساقدار
قریب بذرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتر دارد زرد و سفید مایل بکبودی تیز می باشد و ثقیل
الرایحه و با عطریه و با نباتات اندک چسپیدگی و در کوه و صحرا سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است
بافسنتین و اکلیل الملک از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر یک شبر نیست و برگش شبیه به برگ شاخ زنبق و از ان بسیار ریزه
و با چسپیدگی قلیلی و گلش زرد و سفید مثل شبیه و با عطریه قوی و ثقیل الرایحه و منبت او مخصوص کوههاست که باران در انجا بیشتر
میشود و اکثر اطبا و بعضا مشتبه شده ذکر کرده هر دو را یکچیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را
برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دویم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت
حصاة و دو درهم گل او با عسل مخرج اقسام کرم معده مجربست و اشامیدن طبیخ او و جلوس در ان جهت احتباس حیض و
بول و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهت درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سده دماغ
و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد باه بدستور نطول او جهت امراض ار
و سده خیشوم و زکام و صداع و دوار و حمول او با مر صافه جهت رفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهت تخفیف قروح و اشتها
طبیخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض
دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل افسنتین است **برسیاوشان** لغت یونانی و بمعنی دواء الصدر است و بفارسی
پرسیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البیر
و ساق الاسود و صفف نامند و ان نباتیست برگش شبیه بکشنیز و بساق و تخم و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه در مواضع نمناک
و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقی است معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و محلل و مجفف و منضج و مفتح و مدر بول و حیض و مسهل سودا
و بلغم معده و امعا جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس
و ضمادش که پخته باشند با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خائیده جهت غرب و محرق

جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و حزاز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خبیثه نافع
و جهت گزیدن سگ دیوانه شرب او ضماد او مفید و طلای کوبیده او با مورسان کاو جهت ورم بسیار نافع و دود او بر
سوخته او جهت اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش از درهم او تا هفت درهم و از آب
طبیخش تا بیست درهم و بدلش حب الآس شبش نیم وزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس است بیرزد بزبان اصفهان
بنیریه گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم و اورا بریده کرده ریسمان ترتیب میدهند و
گلش مسدس بزرد ضخیم و سفید و ذهبی و خوشبو و برگش مثل برگ خرما و از تخمش ریزه تر و از جلد و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ
مصری از ان و از تخمش که پخته باشد ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد و در
اول خشک و شراب او جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا با سرکه جهت سپرز و دود سوخته بیخ او و خائیدن او جهت رفع
بوی سیر و شراب او ضماد او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم
جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل برطانیقی بلغت یونانی نباتیست
غیر بستانی از ذرعی و برگش شبیه به برگ حماض بزرگتر از ان ریزه تر و سیاه تر از ان مزغب و ساقش باریک و گلش مایل
بسفیدی و تخمش شبیه ازان بخیر گیست مرکب القوی و با قوت قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشک و محلل اورام و منقی آثار
و برگ عصاره او جهت التیام جراحت و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و آشامیدن
آن جهت پیچهای نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش اسقیدر است برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه
و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم
و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مستعمل از و مقشر آن و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل است بربا مصری بربا بلغت مصر بمعنی معبد است یعنی معبد
که در مصر باین اسم است و آن شبیه است بکرفس و خوشبو و شبیه ببوی رازیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم
گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه
و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش انیسون و مداومت خوردن نبات
او جهت رفع زردی رخسار آزموده و در سایر خواص رفع خمار ضعیف تر از تخم اوست برسیان اسم فارسی نباتیست منبت او
بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ
و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گل سرخ که در حمام طلا کنند و تکرار کنند دو سه مرتبه جهت
رفع سیاهی جلد که از جرب و غیران باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل
باد رنجبویه است برم مولف مغنی شکوفه مغیلان میداند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خار داری میداند شبیه بمغیلان

نقدر مغرور و زرد یا سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او
جهت تفریح و عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است بر نوف بفارسی شابانک و موبازو شاباج او بست
درخت است قریب و درخت انار و بی شاخ و برگش شبیه به برگ زعرور و از ان تیره تر و زغب و رایحه او تند و بدبو و شکوفه او مثل خرو
و بار زردی و وسط شکوفه او زغب دار در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده باد و با عصاره برگ او
جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویه معده و تسکین درد احشا و ان شرب او ضماد او نافع و شگرد ریم
ان با لکه و نگه جاوشیر مسهل قویست و یک مثقال او با یکجو جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب
و حنید و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و حمو و تنقیه دماغ و بوئیدن برگ او جهت سده منخرین و اغتشه دماغ و زکام و زرد ور
برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت خشک تر از نافع و مضر اعصاب و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت
از عصاره او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا دو درهم است برواق بلغت مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم سنگی است سبک
و زرد و چون بسا بند مایل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مثل کهربا و سندروس کاه می رباید در دوم گرم و خشک
و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپید زنیر شرب او ضماد او نافع و ذرور او جهت التیام جراحت موثر و خاتم
او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن ان باعث خواب دیدن چیزهای
دران متکون گردد و گویند مجربست برکل اشتر ازبی برگ قسمی از عنب الذیب است و بیخ او عود بری است
بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و زیاده او مورث جنون است و کشنده است بروالی بلغت عجمی است بسبزی با عروس
و بیونانی اسقوالیس نامند نباتیست بی شاخ و شاخهای او مثل کمان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او
و بیخش سفید و پوست بیخ او با زردی در اول گرم و تر و بالقوه موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصات و جهت استسقا
و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته او با عسل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سپیدی و دمعه چشم
نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بقول مولف تذکره ریباس است برسیلن بلغت مصر
اسم حلبه است برسلیمون از جمله بقولات و گویند قسمی از املیون است برسیون ثمر درختیست شبیه بامرود
و منبت او اسکندریه و در مصر تناول نمایند و در سایر بلاد دیده نشده است برنق و برنج کابلی برنک است
بربری حنظل است برغوتی بیونانی بزر قطونا است براسیش بیونانی بمعنی منتن است و کرات را این نیز نامند
برنقس اشق است برقوق بلغت مغرب شمش است و بلغت شامی لوجه است بربر بلغت مغربی ثمر اراک
است برمصانج اسم مرو است برطوره بلغت اندلس بخور الاکراد است براده الحدید در حدید مذکور شد
برده سلام بلغت مغربی لسان الحمل است بروتا بسریانی است برماسون زردتون بردی
بیونانی اهیل است بروانیا بیونانی فاسرا است برسیا اوسیون برسین قطن است

بعربی قنب است برذون اسب یابو است برطسقون طین مهره است برقی بیونانی ابریشم است برکتیت
مقصب الذریره است بردی برنوس قنبیره است برس صبر است براهران بفارسی سلاریون است
براجلیس کرنب است برشان دارو عصی الراعی است برہلیاب بتخم رازیانه است برہیون بیونانی
اشنه است بروتش بیونانی حبن است برسقامیلا بیونانی سفرجل است برغل حشیش است برنیس
بیونانی بنفش است برموطالو بیونانی ازربوبه است برہمن بہندی شادج است برنج بفارسی
ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برعیب بلغت خزاجی قنابر است بربوم بفارسی عکر است
برگ نیل بفارسی وسمه است برستوک بفارسی خطاف است برہی بہندی نشتر است که بعربی ریه نامند
برصون بہندی اوس است برسوخ بترکی زیره است برہمی بہندی قسم از نیستر است برغول برا اول بلام
اسم فارسی حشتر است بریا بفارسی هدیه است برام حجر الرام است البارمع بزرقطونا مشهور است
و در اصفہان اسپرزه و در شیراز بنکو نامند سفید و سرخ و سیاه می باشد و بہترین آن سفید و زبون ترین سیاه است
و شکوفه بریک بزرگ اصل است در سیوم سرد و در دویم تر و سیاه او بایبوست و اجتناب از خوردن او اولی است و سفید
او مسکن تشنگی و حرارت باقوت محلله و لین طبیع و بعد اده او قابض و جهت تپ های حاره و غلیان خون و خشونت سینه
و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه و سعفه و قرحه امعاء و زحیر و ضماد او باروغن
گلسرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حاره و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و حمره و حمیره و باب در مثل
جهت دمل مجرب و باروغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق شدن موی و دراز کردن آن و ضماد کوبیده
او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد
اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم است و بدلش در تبرید تخم خرفه و در تلیین تخم کتان
و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوبیده او کشنده است بستج بفارسی اسم درخت پسته
است که پسته پسته باشد و گویند درخت پسته یکسال بار می‌بندد و یکسال ثمرش را نمی بندد و اورا بستج نامند و در خواص
مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال اقاقیا است بزر کتان در کتان
موصوف است و در فارسی بزرک نامند از بزر مطلق مراد او است بزرقونه تخم بناقست و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوف است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است بزر الخزا البری دوقوی است بزر الارجوان در ارجوان
موصوف و غیر شیرخشت است بزر الزبد الاسود حبلا بنگ است بزر المعصفر قرطم است بزر
القثاء بداخ است بزر طلاسقیس حرف بابلی است بزر رازیانج رومی انیسون است بزر بقلة بختنیت
در انیس مذکور است بزر الورد تخم گلسرخ است و در ورد مذکور است بزرقا زعاده است بزر

بزر الرمان البری بزر المنظ حب الفلفل است بزر الحجری قلب است بزر القمر حجر القمر است بزر الهوه قدر بیت بزاق بصاق است و بفارسی آب دهن برتاز بفارسی بسباسه است بزر لغات مغز دیشمراش ال است بر مخه بفارسی اسم ورل است برغاله بفارسی جدا است بسفایج بسپایکی است مایل بسپیدی و باریک گره دار و از گرهی ریشه‌ها بر آمده و اندرونش سبز و نبات او بی ساق و یکساق برگ دار شبیه بیال طیور و مانند گیاه خشن و بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و در شکاف دار احجار نامند در دوم و در اول خشک گویند و در اول گرم است و در یبوست معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالخصوص از جهت رفع سودا و جهت جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت التوای عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر و اطعمه خصوصا پختن او در سکنجبین با ماء العسل موجب اسهال مواد دی خر است و مطبوخ او با اصل السوس و افیثمون جهت سرفه و ضیق النفس و بود مداو مطبوخ او با عناب شقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانیده و با خلوخیار شنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده و مزمنه و صرع مجرب است و مغثی و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و جوشانیده با ماء الشعیر و فواکه دیابسه و باحر و سل لدار و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و از مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد سوداوی و نصف وزنش افتیمون و ربع آن نمک هندی است بسباسه بفارسی بزباز گویند و آن پوست جوز بوا است بجوز سپیده بهترین وتند بوا اسقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک گویند در اول گرم و دوم خشک است محلل ریاح و صدا ات باطنی و مفتح سدد و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهت سلسل بول و پیچ و نفث الدم و قرحه امعاء و رطوبت سینه و تشنج و اسهال کهنه و درد سر سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضماد او با برگ مورد جهت رفع بدبوئی پیرش نموده با سرکین تر و عسل جهت اورام صلبه و زرنجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهت صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهت در و شت زن زاده منع ریاح نواسیر مجرب و مصدع و مصلحش کلاب گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است بسد بتخفیف سین اسم عربی سیے احمر است و بتشدید سین بلغت هندی اسم مرجان است و نیز بیخ مرجان را و بعربی قرول نیز گویند و آن معرب از قورالیون یونانیست و بیخ مرجان را بعربی فشفش نامند و آن سنگی است با قوت نباتیه که از قعر دریا میروید و ریشه او سفید است و هر چند بلند تر میشود سرخ تر میگردد و شاخهای او مرجان است و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قویتر و سفید اضعف است و بهترین او سرخ است که صاف و کم سوراخ و صلب و بی رمل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد

و در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صداع و او کشنده اقسام کرم معده و امعا مجرب و او را بفارسی
درمنه ترکی نامند و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون
جهت فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر
سر و مصلحش تمر و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنی **بسنیج** کندر است **بسیله** بلغت مصر
نوعی از جلبانست و ان حلو نیز است در غایت تلخی **بسیا** حرمل عربی است **بسقلیس** بیونانی نفیس است **بسقا**
ست شبرج است **بسواو نون** بیونانی نوع فقیل و توتیا معدنی (?) **بستان** بفارسی اسم ضرع **بسته** بفارسی فستق است
و بهندی پستنی گویند **البسباسه** [illegible] **مع الشین** **بشام** درختیست حجازی در عراق و مصر نیز میباشد و در ین اوان
تخم او در انجا حسبان استعمال مینمایند و ثمر دارد و بقدر درخت توت سفید و لی ثمر او از ان کوچکتر است برگش مثل صعتر
و با رطوبت چسپیده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه به کبابه و بیمزه و ثمرش مثل خوشه و دانهای او
مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از ان قطع نمایند از ان آب سفیدی تراوش
نماید و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزاء او عود است و مسواک چوب او مقوی لثه و رفع بدبویی دهان
است مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و معده و جهت بیاض عین و تنقیه زخمهای
و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار و فرمودن بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانت
حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی جهت گزیدن عقرب نیشتر با ضماد او مفید و روغن دانه
او مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگش تنها یا با روغنها جهت خضاب نیکو است و چوب او را با خود نگاه داشتن
موجب قضای حوایج است و باین سبب او را اخشب البشر نامند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض بد است
اجتناب از خوردن او اولی است **بشنین** نوعی از نیلوفر مصری است و در حین زیادتی آب نیل میروید و ساقش بقدر
عمق آب و گلش سفید و بقدر [illegible] و در طلوع آفتاب از آب بیرون می آید و در غروب پنهان میشود و تخمش شبیه
بخشخاش و بیخش مثل شلغم و از ان کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر او را پخته و خام میخورند و در دوم
سرد و در اول سیوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی با انجیر
جهت سرفه و گلش با قوت محلل و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید
و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش
تا هجده مثقال و بدلش نیلوفر است **بشش** بعربی اسم برگ حنظل است **بشمه** تشمیزج است **بشلک** بلغت اندلس
حنطیانا است **بشقلیون** سریانی بر قطونا است **بشنان** بلغت بربری سفایج است **بشم** بلغت [illegible]
اسم صوفست **بشنک** اسم ترکی سمور است **بشپه** اسم فارسی بق است **بشم** و نوع [illegible]

بفارسی طحلب است **بسباسه** بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بری او دلی بوته و دشتیه
سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و بزرگی کوهی آن مانند و قوی‌تر از بستانیست و مجموع آن در آخر سیوم
گرم و در اول سیوم خشک گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او
با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرا کثیر
الغذا و ملین طبیع و پخته او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه یا پرورده بسرکه جهت یرقان
سپرز و برانگیختن اشتها و تقویه هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تبهای مانع غثیان با ادویه گرم و رافع سموم و آب
او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزنده نافع و خصوصا چون یکجا ریک بوزن ستاه از آن در عرض سه روز خورده شود و نهایت
مجرب است و قطور آن جهت ورم معده و حکه و جرب چشم و ابتدا نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن
آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب او و گذاشتن پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک
کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بارود و عسل و نمک جهت برص
و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجرب است و با مویز جهت زخم سگ دیوانه گزنده و با سنجد جهت گزیدن عقرب و زنبور
و ضماد پخته او جهت نفخ اورام چارده و با زرده تخم مرغ و با روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر
جهت شقاق مقعد و بواسیر و زیره مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان خون مؤثر و جهت کچلی با حنا
و تشنج نافع و پوست محرق او با موی سوخته و کافور جهت اکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش
و مورث سفید و بسیار مضر محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و لینت و عطش و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم
معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب کاسنی تناول
نمودن و رافع بدبوی او باقلی و نان سوخته و گردگان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مهیج جماع و ضمادش
جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است **بصل القی** نباتیست ریزه و پوست سیاه و برگش از برگ
بلبوس و از تره نباتیست گرم و آب طبیخ او نباتیست مقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و سعوطش قوت
و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن اوست **بصل العنصل** و **بصل الفار** و **بصل البر** اسقیل است
بصل الماکول بلبوس است و نزد بعضی **بصل الذیب** و **بصل الذئب** بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است
بصل النرجس پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور شد بدستور سایر پیازها در ضمن ذکر نبات آن مذکور است **بصاق**
آب دهن است و در لعاب مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیه** و **بصل الخنابله** اسقیل
است و گویند بلبوس است **البیارمع الطابطم** بفارسی و ترکی درختیست شبیه بمازو و مانند بلوط عظیم میشود و در
خزان میکند و برگش و بارش با عطریه و تخمش شبیه بسماق و عدس از آن بزرگتر و با خوشه و منفرشش سبز

و پوست او ترشش و بفارسی بن نامند و در جبهه الخضر امو صوفت و صمغ او را و ترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور است
اما درخت و برگ و شاخ او در اول سیوم گرم و خشک محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش خضاب مو و خاکستر
چوب او جهت داء الثعلب و برگ خشک او با روغن و سرکه جهت رویانیدن مو و دراز کردن آن موثر است بطیخ لغت رومی است
بفارسی خربوزه نامند و بیونانی فالس ناشیرین او سرد و در دوم و شیرین او بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم
آب نازک بی جرم است و بهترین ناشیرین او ملیون است که خربزه گرمک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط
غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح
سده و جلا او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب
و مدر عرق و شیر و مسهل بلغم با و رسید و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی آن و مرخی احشا و سریع الاستحاله بخلطی که در
معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بالای طعام موجب تخمه و اغذیه
کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد
گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه با نوره جهت کلف و آثار و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت
کلف و بهق و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست
خشک او جهت اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بغایت آزموده و یکمثقال تا دو مثقال
از ریشه خربزه مقی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهدیه نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مسهل
و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره
که و تشنگی و حرقة البول و جهت بدرقه شدن ادویه بجگر و مجاری بول و تسکین حرقت و خشونت قضیب که از جهت حصاة
بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است
و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است بطیخ هندی بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دابوقه نامند در اول دوم
سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهت
قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار
بول و یرقان و مواد محترقه و اعانه بهضم و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که کم
مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش
گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود
مثل آب لیمو و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را
سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند

اب او مثل شراب مسکر میگردد واما مفتی ومفسد معده است وتخم او در دویم سرد وتر ودر جمیع افعال مانند تخم کدو است
وقدر شربتش تا پنج درهم است ودر اخراج حصاة وانحدار خزیره از معده گویند مجرب است ومربای پوست هندوانه بعسل و
وشکر جهت برسام ووسواس و پیر بیسمی ودرد سینه وضعف معده که از خلط گرمی باشد وتقویت هاضمه نافع است
بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی والوان مختلف اهلی ووحشی میباشد در دوم گرم ودر اول خشک ومرطب بدن
فضلیه وکثیر الغذا ومسمن بدن وگرده ومبهی ومصفی صوت ودافع ریاح ومولد خون غلیظ سریع التعفن ودیر هضم
ومصدع ومصلحش سرکه وتحلیل وادویه حاره وسکنجبین وضماد گوشت او با نمک جهت تالیل وخاکستر پروبال
او جهت تحلیل خنازیر وزبل او جهت کلف ونمش وخنازیر نافع است وپیه او بهترین پیههای وگرم ولطیف وملین ومحلل
وباقوت نافذه وجهت خناق وورم پستان با آرد باقلا مجرب وجهت سرفه شربا نافع وجگر اردک پرورده مولد خون
صالح وجهت خفقان مفید وتخم او غلیظ ودیر هضم ودر افعال ضعیف تر از تخم مرغ وجهت رفع هزال وسرفه ودرد سینه
وباکهربا جهت قطع سیلان خون وزحیر وبرشته او باشکر وروغن زیتون جهت زردی وتجربه آمدن اطفال نافع وپوست او
با مروارید وشکر ونوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است وسنگدان او دیر هضم وزود تعفن ودر راست
چون هضم شود مقوی معده واشتها است بطارخ اسم ماده تخم ماهی است که نمک زده تخم شده باشد وجامد او بقدر
انگشتی وسایل او شیرمی باشد مثل ریگ بهترین او تازه مایل بزردی سایل است نمکسود او در دوم گرم وخشک وقاطع
بلغم وجالی قصبه ریه وجهت گرده وسنگ زور ریاح نافع وسریع التعفن ومضر محرورین ومصلحش تحلیل است
که بالخاصیه قطع تشنگی آن میکند وسکنجبین وترشیها مطلقا وانچه در گیلان تخم ماهی اسنل می سازند قریب المنفعت است
بطراخیون بطارخ است بطیخ زرقی بیاره وبراز مجیه بطیخ سندی وشامی وفلسطینی بطیخ هندی است
بطرا بیونانی سنگ لاخ است بطراسالیون بیونانی بمعنی کرفس جبلی است وآن فطراسالیون است
بطراخوا بیونانی اسم ضفدع است بطرلون بیونانی خرنوب نشوک است بطیطس بیونانی
بروج است بطسفا بیونانی سوسیا است بطارس بیونانی ترس است بطرالاون بیونانی نفطرا
بطنه بل است بطباط عصی الراعی است بعیر اسم جمل است بعوض پشه صغیر که بفارسی پشه خاکی نامند بعر اسم سرگین
حیوانات است که خشک واز هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند وشتر بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارت
مزاج توالد ننماید وبندرت واقع شود ومشاهده شده وبهترین آنست که مادرش مادیان باشد وزبون ترین
آنکه پدر او اسب باشد ومادر الاغ ودر سیوم گرم وخشک وگوشت او جهت درد مفاصل وپیه او مسکن نقرس
وعرق النسا وچون با روغن زیتون ودل او را طبخ نموده وسه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از زنان
میشود وچون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد ودو پیه ستور وپیه او

همین اثر دارد و چون پشت و موی او و زرنیخ چرک گوشت و بخور ستم او مسقط مشیمه و گریزاننده هوام و همچنین بخور زبل او
جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده
بر رستنگاه موی بمالند جهت دراز کردن و سیاه کردن آن مجرب است و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیفتر از وست ابغرا
غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه
حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم با اعتدال و مشتهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی
بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش داخنی
است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد اباطلی و آتش اگرا که در اصفهان
آتش برگ نامند **اباره مع القاف بقلة الحمقا** بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارغیلم و بفرنگی برغال اسا
نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش بزمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه
بابل بید و بیرد و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی و در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آبش مسکن حدت صفرا
و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصات و ادرار خون و بول و حرقت
آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرح امعاء و تبرید دماغ و درد سر
حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور و با آرد جو جهت نقرس
سقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و داء الثعلب و تشامیدن او با ریوند جهت قطع تب
مجرب و حقنه او جهت درد انثیین حار و سیلان فضول بامعاء و رحم و ضماد تخمش جهت ثالیل قوی‌تر از نبات او و نبات
آن در فرزده صاحب تب و امراض حاره نهایت نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیه مسقط اشتها
و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بست مثقال است و فرش کردن نبات
او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و روغنش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع
تشنگی قوی‌تر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درم و بدلش
بقر الوحش نوعی از ابل است و مذکور شد بقو
امور بید قطرنا و بقوده او قابض غیر بوداده او طین طبیعت بقر
بفارسی پشه است و در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق
با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهت رفع عسر البول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس بول
و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد او را از لقمه با قلا مقشور بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع مجرب
و طلاء روغن با آب لیمو دفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند
او نماند و مجرب دانسته اند **بقم** در حقیقت عظیم منبت او هند و زنگبار برگش مثل برگ بادام و گلش

بسیار زرد و ثمرش بقدر ریال سبز و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب
از انجیسانند مداوی در غایت خوش رنگی میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگی قهوی مشهور است و در
سیوم گرم و در چهارم خشک و بعد از دوم او کشنده و گویند علاج پذیر نیست ذرور او جهت التیام قروح کهن و جراحت
و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهت نیکوی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع است بقم بضم با و تشدید قاف و فتح
آن بلغت یمن اسم جوزماثل است بقس بفارسی درخت شمشاد نامند برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر
و سفید و شاخهای او پریشان و ثمر آن بیکند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم
و خشک و برگش سم حیوان خصوصاً شتر و ضماد او با حنا جهت تقویت موی و در دستور تقشیر آن که در زر استخوان بسر است
و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل ذوتی و دهن و نطول طبیخ برگ جهت خروج مقعد مجرب است و تخمش
قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهت باد سرخ
و نمله و ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه که دانه او بیرون کنند تا یک وقیه و از خشک او
سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ است و عرق او قوی تر از شکوفه نافع است بقیسوفرین بیونانی نباتیست برگش
شبیه به تره تیزک و از آن سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل بادروج و تخمش مانند تخم گندنا و بیخش بقدر
و سیاه بزردی کوچکتر از سیب و بوی او شبیه به بوی شراب و منتن بگلاخ است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد
برگش جهت جراحات عظیم و ثالیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السودا
و قدر شربتش تا دو مثقالست بقله یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنارها میروید مایل بسبزی و بد طعم
است و در گیلان و طبرستان اشکی نامند و ابن تلمید گوید تخمش شبیه است به تخم بستان افروز و تا ده مثقال فربر است در دوم سرد
و تر ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد اخلاط صالح و مسکن تشنگی و سر و حار و ضماد و شش جهت جرب
و حکه و اورام حاره و درد سر و خراج و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر
و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شربا و ضماد مفید و مضر گرده
و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو مثقال بقله حامضه تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ ورق است جبلی و از برگ
کرنب کوچکتر و ثمرش سرخ و در جاهای نمناک میروید در افعال مثل حماض سرد و خشک در اول است و مضر عصب و مصلحش عسل
بقلة البارد نباتیست از کاسنی کوچکتر و بیخش سرخ و روی زمین پهن میشود و گلش زرد و بخلاف قنابری که بیخش
... است و طعم این با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان منعقد میشود و تخمش شبیه بدانه
و در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و
... و با ضماد و تپ ربعه و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوبست بقلة الملک

نباتیست شبیه به برگ بارتنگ و از آن ریزه تر و بخشش باریک و بر شعبه و بیرون سیاه او و اندرون سفید اکثر نبات
او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند پوست او و بیخ او را
سبز عذبا مثل زفت میشود و چون به پیکان و حربها مالند بهر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او را بکشد
و در اندلس بیخ از پوست او را بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سم در سیم او کشنده است
بقی **بقلة خراسانیه** نقلیه حامضه است **بقلة الرمل** بقلة البراری است **بقلة مبارکه و بقلة الزهرا**
و بقلة لینه بقلة الحمقا است **بقلة اترجیه** ترنجانست و او قسمی از بادرنجبویه است و مذکور شد **بقلة شاسر**
و بقلة فارسیه بادرنجبویه است **بقلة عربیه** بقلة یمانیه است **بقلة یهودیه** هندبای بریست و گویند قصعه است
بقلة الغزال مشکطرامشیع است بقلة بارده لبلاب است **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة الخطاطیف**
دوا الخطاطیف و گویند عروق صفر است **بقلة القدس** نوع بیخ بری است **بقلة ذهبیه و بقلة الروم**
قطف است **بقلة الحمقا بری** ایلوا است **بقلة الملک** شاهتره است **بقلة عایشه** جرجیر بستانی
است **بقار سطاخنیس** است **بقیمیس** بیونانی نفس است **بقیمات** خزا کلکلک است **بقلة الاوجاع**
بیونانی او ورقان نامند نباتیست مغربی و بوی او از نعنه و در طعم شبیه بافسنتین با اندک تلخی در دوم گرم و خشک جهت درد
شکم و شخصی و پرهیز مانی مفید است **بقلة الضب** بادرنجبویه صحرائیست **بقلة دشتی** شقاق است **بقر** گاو است
و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرد او و بهترین سایر
الوانست گوشت گاو زیاده یکساله در دوم گرم و خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام
مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار رقیق و جهت اصحاب ریاضت و فنون نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و
مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب قوت مجاره و مصلح او مهرا پختن و با عسل و سرکه و ادویه حاره و ملطفه
مثل دارصینی خوردن و سکنجبین و شربتهای سوا خرما موافق است و مرق آن که چربی نداشته باشد با سرکه جهت خفقان
معده حراری و جگر حار نافع و مانع انصباب مرار و امعا و انتشار صفرا است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب
بی چربی او جهت کشتن کرم کدو و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سیوم خشک و آشامیدن یکمثقال
سوخته او با آب سرد نافع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور او سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم و جلا دندان و
التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و ندا و مت
هر روز یکمثقال و با سکنجبین جهت رفع سپرز موثر و پیه او در افعال بهتر از پیه خوک و زهره او تا چهارم گرم و در معالجه
صاف کردن منی و آشامیدن و با عسل جهت حکه مرض اشک و طلای او جهت قروح خبیثه و گزیدن جانوران
و تسکین درد زخمها و در تقضیب و قروح و غلاف حصیه و تحلیل ورم آن و با بوره و طین قیمولیا جهت جرب

و پوستش و سبوس سرد و زرچه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور
آن با شیر زنان و شیره جهت چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهت منع چرک زخمها و غیره او با عسل مالیدن
در خارج جهت خناق و طلا او جهت قروح مقعده مفید و با نطرون و سنگ رخام جهت خراز مفید و تقضیب مجفف او با سوها
کرده با تخم بنیر بنت خوردن نهایت مبهی و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و منزساق او جهت تحلیل اورام
و شقاق بواسیر و شقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن اکله و التیام دادن جروح و لقب ریکوتیه که گرم باشد کشنده و ضماد
با آرد جو جهت اورام صلبه و ذرور خشک جهت حبس کردن خون جراحت و منع ورم آن نهایت مفید و ضماد خون تازه او
که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او
ساخته باشند و در دست چپ کنند جهت دفع صرع بالخاصیت موثر است و چون گوشت او را بمحرا انجیه و با خون او
درشته کرده جهله و تنقص نمایند و بگذارند تا کرمهای یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درم او سم قاتل است و چون با بزر البنج
قدری از آن تفوخ کنند بیهوش میسازد و گویند آزموده است و خواص بول او در بطالق و سرگین او در احشا و شیر او در لبن
مذکور است **الباء مع الکاف** **بکا** درختیست معروف در مکه معظمه شبیه بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش
ازرق و در آب سفیدی که از آن بچکد از ماندن سرخ نمیشود بخلاف صمغ بشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات
و مسواک چوب او و دمعه آن جهت تقویه لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل ریم
و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است **بکمون** لغت فارسی و بعربی عرفج نامند از جمله
ینبوعات و در کنارها بهم رسید شبیه بدرخت سماق و شاخش زیاده بهم پیچیده نمیشود و مایل بسبزی و شیردار و حمسه
اغصان از بنجهت گویند و برگش شبیه بر کاج و پیچیده و گلش سفید و در بهم و تخمش شبیه بشاه دانه و او را
حب الفقد دانند و در سیوم گرم و خشک و منضج سدد و احشا و بجهت [illegible] زن در سالی یک عدد از آن تخم
تناول نماید در آن سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نگردد **بکام** حب الاس
بکاین بهندی زاد درخت **بکریشه** غوشنه است **بکسر** بهندی خیارشنبر است **بکری** بهندی مغز است
بکلور تکن بترکی علیق است **بکان بیت** بهندی خشک است **بکاهیت** بهندی پنج انگشت
است **الباء مع اللام** **بلسان** درختیست بقدر درخت سقر و برگش شبیه برگ سداب از آن سفیدتر و
[illegible] ربان و منبت او عین الشمس توابع مصر است در مطلع شعرای یمان ساق در ضمیار انشکافته ابهای [illegible]
صمغ منجمد میشود و روغن بلسان است و مولف تذکره گوید ساکن مصر [illegible] باید که بالفعل معدوم است و از چوب
[illegible] و سایر اجزا میسازند و بدستور بجای حب بلسان ثمر شام را عطار امیغر وشند ضماد برگش جهت گزیدن
عقرب [illegible] و طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور

الباء مع الکاف

کرسوزانیده باشند با سرکه جهت تالیل و مربای پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ
و برگ او را انجیده و آب او را با روغن بجوشانند قایم مقام روغن او است و خواص حب او عود و دهن او در مقام خود گفته
میشود **بلبوس** لغت یونانی است بفارسی زیره و تخجه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز تو بر تو است
بلکه مثل یکدانه سبز و پوستش سیاه و منتبج و برگش مثل برگ پیاز و عرض پهنتر از آن و در طعم و بو شبیه پیاز و بزرگتر کی
زاغ سوغانی نامند و در گرستان طرم نامند و بخشی از باران بزرگ میشود و اندکی تلخ مایل بشیرینی و از ماکولات است
و ابن تلمید گوید که مثل پیاز است و کوچک متداول و برگش ارغوانی و زبان آن زرد و گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او
بجوشانند مثل او تاسش رنگ میکند و بیخ پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش تیز با حلاوت است
در اول سیوم گرم و خشک گویند در آخر اول خشک است و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد او بر کمر
و حوالی قضیب جهت تقویت باه و بدستور جهت التوای عصب و فکی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن کسست شده
باشد و گزیدن سگ دیوانه با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کمنه تحت چشم و با دو دیه مناسبه جهت
تالیل مسماریه و با سکنجبین جهت بثور لثه و با آرد جو جهت شقاق مفصل و ناخن و با خالق الشعر جهت کلف و بهق و آثار قروح
و با سرکه جهت غرب و طلای پخته او در زیر خاکستر یا پوره ارمنی جهت نخاله سر و جربهای تازه و حمول او جهت اخراج مشیمه
نافع و مولد خلط و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه
مرطب و مشتهی طعام است **بلیلج** ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص شبیه بهلیله چینی و پوست
او رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست او در آخر اول سرد و آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها
و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بو داده او جهت اسهال
مزمن نافع و اکتحال او جهت دمعه مفید و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند
شکوفه حنا مثل او و ثلث او سورد و سدس او هلیله سیاه است و چون روز پنجم رم او بیندازند نیم شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نما
جهت قطع سیلان آب دهان و تقویت باه بسیار مفید است **بلوط** بلغت طبرستان دار مازی نامند و بفارسی بلوط
گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را انشن نامند و او از مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق
و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مولف ما لا یسع
سه قسم ذکر کرده اند و این اصوب است در حقیقت شاه بلوط نیز از اقسام او است و مستطیل دو قسم باشد یکی ماکول
دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس
ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد و یکسال عفص و شیرین ماکول او در اول
دوم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن

نزف الدم و نفث الدم و جهت سحج و سلسل البول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان که از ضعف معده باشد نافع و ضماد او
با پیه خوک نکسود و جهت ورم حار و اورام بلغمی و سوخته او جهت قلاع و قروح ساعیه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع
و مداومت او ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسکر و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش تخم نوب
نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد یابس است و پوستهای باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع
و برگ او جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جهت جلای دندان و جهت اکله مفید است و چون بلوط را با میوزان او کندر
با دهن زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار حیض و منی و مجفف نار فارسی است
و مجرب دانسته اند و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهت خضاب ابرو و بهتر از خطاط است و جفت البلوط
که پوست رقیق اوست و بر مغز ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبت شرباً و ضماداً
نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل اوست و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات با بیست
مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و یبس او کمتر از بلوط است و غذا به او غالب یاقوت جالیه و مسمن بدن
و مولد گرده و مشوی او با شربت بهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت سوثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط
و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه و سینه است و مصلح آن بز زجند قوتی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او مهرا
پخته و یک شب موی کماد نموده قبل از آن باطن قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط و سمیت مثل پوست
شبنوک است **بلوط الارض** اسمیست مشترک بر کمادریوس و بیخ نباتی که برگش مثل برگ کاسنی عریض
و نبت او ریگزار و درخت کولان که نوع تراسل است و او جید و اسفید اندلسی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی و
دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سده اعضا باطنی و مدر بول و حیض و رافع علل سپرز و ضماد او
جهت پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیادی قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است **بلوطی** نباتیست
شبیه به برگ سیر و سیاه لون و بدبو و شاخهای او مربع و سیاه و بر شاخ و برگش چیزی شبیه به پشم و گلش مدور و زرد
اغبر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و پخته او با در زیر خاکستر جهت بواسیر
انده و با عسل جهت پاک کردن زخمهای نافع و در افعال قایم مقام فراسیون **بلنج** سجاد و مهله ثمر درخت خرماست که
سبز بوده زرد مایل بشیرینی شده باشد و غوره خرما نامند و داخل الکثر رطب میکنند و در اول دوم سرد و در آخر
خشک و با عفوصه و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و غو
صداسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب و مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او
نفث و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه هر یک و قدر شربتش
مغیر سپرز و جزو اعظم سک است و چون آب او را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم

دسه و جرب و سلاق مجرب **بلحته** بحاء مهمله بلغت مغربی گیاهی است که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک
و سرخ و بهم پیچیده شبیه به پیچیدن کرمها بیکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلش سرخ و سفید است
گرم و خشک مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طبیخ او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب
مستعمل نیست و ضماد او محلل قوی است **بل** بلغت هندی اسم ثمار هندیست بزرگتر از خیار بزرگ و تخم او تلخ و مغزش چرب
و پوست ثمرش سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و مقوی احشا و محلل
صلابت عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و باجوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر و عجز
نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش یک مثقال و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز است
و مولف اختیارات بدیعی بل و تل و فل را اجزای یک ثمر دانسته و نه انچنانست **بلادر** بلغت هندی بهلاوه است و بعربی حب الفهم
و ثمر الفهم نامند و آن بار درختی است شبیه بشاه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش سفید و در درون او مثل مغز بادام
و شیرین و مابین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردگان و برگش
عریض و اغبر و تند بو و خوابیدن در سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیوم گرم و مغز او
گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف
و مفرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب
و رفع سلسل البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وسم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق
خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردگان و مغز گردگان تازه
و ماء الشعیر و دو و نیم دانه و دو مثقال او کشنده و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او فندق و ربع
او روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال او در چشم چهارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد او با ادویه
مناسبه غیر متقرح جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مبهی و جهت
حفظ اسنان سیما موبیابت موثر خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند **بلسکی** نباتیست برشاخ درختان و مربعه و ساق
و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه برگ روتاس و مایل باستداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او
مایل بکجی و چوپانان شیر را باو صاف میکنند و لهذا مصفی الرعات نیز نامند مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و ملطف
و پنج درهم از جرم او و بستوریم او قی از عصاره او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب طبیخ او با روغن
گل جهت درد گوشش و ضمادش با پیه خوک جهت ابتدا خنازیر مفید است **بلبل** مرغیست معروف بقدر عصفور
و جوشش اطفال در سیوم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و سرگین او بسیار جلای و با قبض و ضماد
جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و نمش زاید اجفان و حمول او جهت اسقاط جنین موثر و خاکستر او جهت التیام جراحت

جراحت و خوردن خون گرم او جهت صعوبت رستش مفید است **بلور** بلام مشدد مفتوح سنگیست سفید و شفاف
و سست و بفارسی بلور نامند الکحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تصفیه و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب
جستن موثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد **بلیس** عدس است **بلس** بعربی
تین ابیض است **بلوسطیون** گلنار است **بلنجشک** بجیم و بکاف فرنجمشک است **بلنطس** بلغت اندلس
تقلیه یانیه است **بلسامن** بیونانی اسم بلسان است **بلسقی** بیونانی حرف بابلی است **بلاسقین**
بلغت بربری حرف بریست **بلارع** طلنشا است **بلموت و بکموت** بفارسی اسم عوسج است **بلطاون**
تقلیه یانیه است بلغت یونانی **بلبوسا** سورنجان است **بلواسه** شقراق است **بلارح** تعلق
است **بلالیس** بسریانی بلیلپس است **بلخیه** بخای معجمه بسراج است **بلحاسف** برنجاسف است
بلین بلغت هندی باقلی است **بلیلمور** بلغت هندی فلفلموید است **بلاره** بهندی بلادر است **بل** بهندی
بیز بقلة الحمقا است **بلی** بهندی سنور است **بلد** بهندی تیر است **بهل** بهندی بهل ثمر اشجار است
بلوت بترکی اسفنج است **بلاع اودی** بترکی حرف الحار است **بل شرن** بشیرازی عطر اثینث است **بلنک**
اسم فارسی ثمر است بلغت تنکابن خوشبها است **بلهم** بلغت دیلمی غالیس است **باب الباء مع النون**
بنفشه معرب از بنفه فارسی است و بعربی فرفر نامند و بیونانی ابرو و در اول سرد و در دوم تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته
اند مسهل صفرا و مسکن عطش است و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع
حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه
و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال
صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال سائیده او با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل است و سرشته او با شیره
گلقند جهت تبهای مرکب بیعدیل است و گویند گل تازه او فادزهر سموم است و نطول طبیخ او جهت رفع یبوست دماغ و اطفا
و ضماد او جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و در د مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل
معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل
گاوزبان است و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تازه ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث آن شکر جهت خروج
مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و تشنج مقعد صفرا و حکه بیعدیل است
روغن بنفشه سرد و تر و منوم جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعصاب و
مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد او با موم
بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهت حرقت بول و حرارت مثانه و سقوط او جهت

و در دو سه چهار روز بخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف بان جهت رفع سعال مجربست و چون اسفنج
یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و
یا بادام مقشر کیسه کرباسی پر کرده بمالند و خشک کنند تا بادام و کنجد رنگین گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند
دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند
تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد **بنطافلن** اسم یونانی و بعضی ذو خمسة اوراق و او غیر اثلق است که بفارسی
پنجنگشت و بیونانی بنطا و قطران نامند و بعضی ذو خمسة اصابع است و بنطافلون نباتیست شبیه به پنجنگشت و شاخهای
او باریک تر و بقدر شبری و برگش شبیه بنعناع و در هر شاخی پنجعدد و اطرافش مثل برگ اره و گلش مابین سفیدی
و زردی بخلاف اثلق و گلش مایل بسبزی و ازرقی است و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند
بوی او با عطریته شبیه به پیاسه و نبات او قریب به درخت انار و نبات بنطافلون بقدر او نمیشود و شاخهای او بصلابت
شاخهای اثلق است و ثمر ندارد و اثلق را بذری بقدر فلفل می باشد و منبت هر دو نزدیک آبهاست و بیخ بنطافلن
مایل بسبزی و طویل و غلیظ و کثیر الشعب است و جمیع اجزاء او در حرارت قریب الاعتدال و در سیوم خشک و بعضی در
دوم گرم دانسته اند مجفف قوی و بی لذع و حدت و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهت اسهال
و درد جگر و ششش و قرحه امعاء و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغره او با جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته
اند و ضمادش جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلاء مطبوخ او با سرکه جهت قشا ریزه و اورام صلبه و حمره و داحس
و بواسیر که داخل و ظاهر باشد و شرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه قتاله و تا دو مثقال از برگ او
با ماء العسل جهت تپ ربع و غب غیر خالص و تپ بلغمی و مداومت شرب سه قیراط عصاره برگ او جهت یرقان مجرب و
آشامیدن و ضماد نمودن او جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت قیله امعاء با نمک و عسل جهت جراحات
و بواسیر و داحس و ذرور او جهت التیام جراحات بغایت مفید و از خواص او باعث تقلیل احتلام و سقوط او جهت
خدرات و جاریان که بعد از سقوط المقعد احداث گشت و هند که عرق کنند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد و شاخ او را
جهت تپ ربع و برگ سه شاخ جهت غب و دو شاخ جهت تپ بلغمی و یک شاخ جهت تپ یومی بنوشند بالخاصیه رفع نماید
و چون یک ماه هر روز یک شاخ او را بخورند صرع و فرمن را دفع **سکبینج** بلغت دیلمی تجک گویند چه غلاف او
شبیه است بقیفز کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه به برگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ
و مانند تیشم حبری بیدا و ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخمی غیر مدور
شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را گلش منقش بیاض باشد و قسم سرخ را گل مایل بزردی و

سفید را اکلس سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال قوتش کم میشود و اقسام او سرد و خشک اند
سیاه او در چهارم سرخ در آخر سیوم و سفید در اول سیوم مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا
و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع فرمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با آرد جو
جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای آب او بعد از کندن موی
مانع روئیدن آن بشرط تکرار و مطبوخ او بسرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد او با دارچینی و زنجبیل و عسل
بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع بواسیر نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و اعراض مقعد است
و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در عصاره بنج دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن
شش تا چهار عدد برگ او با شراب نافع تبی که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او جهت جرب دست نافع و شش
قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت اکله استخوان و طلای بیخ او با زرده تخم مرغ با پیه جوجه
برای درد مقعد و کیج ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل و جهت درد
خصیه نافع و فرزجه او جهت قروح رحم و رطوبات آن مفید و با بزر البنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن
و با ماء العسل و بموزن آن خشخاش جهت منع ادرار حیض و نفث الدم سایر اعضا و با افیون جهت رفع بیخوابی و تسکین
او با قطران جهت درد دندان و تاکل و بخور بیخش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهت درد دندان و ضماد
جهت درد جگر فرمن نافع و قدر شربت از سفید او شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او
تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل
و انیسون است و روغن او که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده افشرده
باشند تدهین او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط او جهت رفع بیخوابی در سرسام حار و قطور او جهت درد گوش
و ضمادش جهت صلابت رحم نافع است و چون بزر البنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع
تریاق سموم سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس است شرباً و تدهیناً و سعوطاً بندق معرب از فندق
فارسی است و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصاً امعاء صائم و زیاده کننده
جوهر دماغ و قلیل الغذا و بریان کرده او را با ماء العسل جهت سرفه مزمنه مفید و با اندک فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه
و پوستش و با انیسون جهت خفقان و هزال و کلیه و حرقت البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او
با پیه خرس و با پیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال
شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه
مفید و نگاهداشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و غلیظ

منزها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردگان و حب الصنوبر و
قدر شربتش تا یک درهم و چکانیدن مطبوخ او در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دو دانگ او حابس
اسهال کهنه و جفت او بدستور و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و بدین
او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش میده است **بندق هندی** رتّه است و آن دانه
ایست بقدر فندق و پوست او صیقلی و صلب و با رقت و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید
مایل بزردی و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضاء مسترخیه و جگر شرباً و ضماداً و قاطع
رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و بهیضه و صرع و ریاح غلیظ نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و با یوسین و عصاره
او مسهل سودا و بلغم و زرداب صفرا جمیع بدن بی اکراه حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و یرقان میگردد و
و بجده قیراط او با سکنجبین یا شراب رافع قولنج و یک مثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً و جهت
تب ربع و اسهال و بهیضه شرباً و جهت صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و
خشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفل و بخور پوست ملصق مغز او جهت جنون و ام صبیان و ضماد او
با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ او با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب و دو
درهم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب بارده و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و ادرار
حیض و یک درهم او جهت درد رحم نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و چون در هر یک مثقال او نیم دانگ محموده
مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هر گاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند
پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر یا گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج
اخلاط مختلفه میگردد و در انتفاع بعید المثل است **بنک** پوست درختیست خوشبو شبیه بدرخت توت و گویند
پوست درخت مغیلان یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک اسمش یمنی و هندیست و در آتش مشروح گشته در اول
گرم و خشک از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان حبی و مدر بول و جهت طحال
و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده آن قاطع رایح نوره و منقی جلد و رطوبت تحت آن
و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش آتش است **بنقه** دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و بشیرازی میشو گویند
قسمی از حلزون و سفیدی دندیر او نیست سرد و خشک باعتدال و قابض در خواص مانند عدس و ضمادش جهت
نفث و اسهال و ادرار او جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است **بنات**
وردان جانوریست سرخ لون و پر او زیتی و در حمام و قرب آبها و جاهای متعفن می باشد و بیضه او شبیه
بلوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت احتباس بول

بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوف او
بروغن زیتون جهت درد گوش و با ضماد موم و زرده تخم مرغ جهت درد رحم و گرده و احتباس بول ضماد او
نهایت مفید و چون او را با قردمانا و اندکی از فساقس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا
گردد جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح مذکوره بدیل
و مجربست و خوردن خون او با ماکولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن اوست **بن**
بسکون نون مری است **بنّ** بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است **بن** بفتح با و سکون
نون بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است **بلنبوصه** بلغت اندلس اسم حزنبلان است **بلنیر** سپستان
است **بنج جبلی و رومی** شوکران است **بنفسج الکلاب** ثابج است **بنات الرعد** فطر است **بنات
النار** بجره است **بجشکدان** بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است **بنظرولن** بیونانی
بورق است **بنات السنبه** است **بنابیت** بلغت فارسی علک البطم است **بجنکشت** بفارسی
انثلی است **بنطاوقطران** اسم یونانی او است و بمعنی ذو خمسه اصابع و بنطافلون را نیز باین اسم نامند
بنداوشش بلغت شکابن بیشل است **بنطاطلوس** بلغت یونانی بنطافلن است و بمعنی ذو خمسه
اقسام **بنطاطاطیس** یونانی و بمعنی ذو خمسه اجنحه و اسم بنطافلون است **بنکار علا** اسم سریانی
سبنابج است **بنگن** اسم هندی بادنجان است **بنوسا** اسم هندی بنفسج است **بنوبیلی** اسم هندی
حب القطن است **بندا** اسم هندی مرزه است **بیرمایه** اسم فارسی انفحه است **بیرک** اسم
فارسی خیار است **بینیر** بفارسی جبن است **بیرخرما** بفارسی حمار است **بینبه** بفارسی قطن
است **بلیله دانه** بفارسی حب القطن است **بینوق** اسم فارسی نانخ است **بنبه کهنه** اسم
ترکی قطن است **بنک** اسم فارسی قنب است **بنرسکی** اسم فارسی قنب است و بهندی خار مغیلان
را باین اسم نامند **بنرکی بنسا** اسم فارسی ملوخیا است **بنکو** بشیرازی بزرقطونا است **بهنهی**
اسم هندی اسپند است **بنکره** بهندی عفص است **بسندی** بهندی ساق است **بنروجن**
بهندی طباشیر است **بندمکر** بهندی سارون است **الباء مع الواو** **بوزیدان** بخشیت
سفید و اطول از انگشتی و صلب مصمت و با خشونت و بیرونی مستعمل نامند و آن نوعی از ستحیل است و فرق میان
دو نوع خطوط کثیره و بوزیدان است بخلاف ستحیل که عدیم الخطوط است و گویند لغت بربری است و فرق میان
هر دو حلاوت بوزیدان است و معه گره دار شبیه بسورنجان است و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و مهیج و محرک جماع و بالخاصیت مسهل رواب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و ...

الباء مع الواو

ومقی معده و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا و دفع کرم معده و اذابه اخلاط غلیظه و درد مفاصل
و نقرس و باقوه‌ها جهت بواسیر نافع و مضر انسان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم
بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند بدلش مویج و در تریاقات بهموزن او زرنباد و زراوند طویل است
بوشی درشدی قرصی متخلل است که از نباتی ترتیب میدهند و نبات او بقدر شجری برگش مثل برگ
حنا و تخمش بقدر اشناه دانه کوچکتر و مایل بزردی و در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهت اورام حاره
و تحلیل و منع زیادتی آن و ضماد او جهت حاره و نقرس و رمد و صداع نافع و بدلش شیاف مامیثا و حضض **بوسیون یونانی**
نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس و لطیف‌تر از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه
و خوشبو در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و منفض و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ
و تخم و عصاره او جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهت خنازیر و حمول
او جهت اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال و از تخمش نیم مثقال
و بدلش کندر است **بولامون** قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین درخت و گیاه و شاخ او باریک و بسیار
شبیه و برگش از برگ سداب اندکی بزرگتر و اطراف شاخهای چیزی مستدیر و کوچک و در آن تخم سیاه و تخمش شبیه
بدرونج و سفید و زرد و با صلابت و تلخ و منبت او صحراها و کوهسار و مستعمل بیخ او است و در آخر دوم گرم
و خشک و لطیف و مجفف و در درد ورک و قرحه امعا با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام
و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و با شیر تازه جهت تفتت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند
هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقرب را بکشد پس باید تا ناشتا تناول نمایند و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ
او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او با انفشیاق محلل ریاح و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش
عناب و بدلش بادزهر است **بورق** بفارسی بوره نامند و آن ملحی است که از آبهای شوره ناک متولد میشود
و اقسام می‌باشد سرخ او نطرون و سفید سبک پرسوراخ را ارمنی و بسیار سخت شبیه به نمک مایل به نفشی و صلب را
افریقی و زبدی و سفید سنگین را بورق الصاغة و معمول زرگرانست و اغبر او را بورق الخبازین و سفید رقیق
کف مانند غیر صلب را زبدی گویند و مصنوع او یکی از درخت غرب است که بطبخ او را غلیظ کرده و قرص میسازند و
این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر مالح است و مسمی ببورق العرب و یکی از زجاج و قلعی است
که با شوره سائیده تصفیه یافته قلعی میکنند و بعد از تصفیه در آتش مذکور میجوشانند تا بحد احتراق رسد و این
است و تنکار از این قسم بعمل می‌آید و بهترین اقسام او ارمنی و بعد از این همه زبدیست و در سیوم گرم و خشک
و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع

قولنج و مهیج باه حتی و طلاء آن و مقادم سم و باهم وزن او زیره کرمانی و ماء العسل با طبیخ زوفا و امثال آن جهت تحلیل
ریاح و با آب جهت دفع سم مقل و ذراریح و با طبیخ انجدان جهت رفع سمیت خون گرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه
و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یابس ضمادش جهت ازاله جرب
و حکه و اوساخ بدن و برص و نکوئی رنگ رخساره و با روغنهای گرم جهت رفع لرزه و قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی
و با پیه خر و خوک جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه زردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرگین گاو جهت استسقاء و با روغن بابونه جهت ادرار و زدودن عرق
اعیا با روغن زیت بر ناف و شکم و نشستن [illegible] جهت کشته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلاء آن با روغن
انعاظ
زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل و شیر نیم بابر اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و التواء عصب و طلاء آن با شراب جهت
گزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و با شیر تازه جهت تفتیت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بخورد
و با آب جهت سده گوش و درد آن و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت
بیاض چشم و تقویت باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده و نشستن در آب او جهت خراز و با روغن بنفشه
جهت کرم گوش و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر
شربتش از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش یکوزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال
بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر جو باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعه را اعتقاد
آنست که چون او را با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر
حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و الحان و صنع و تشریف می آید و مجرب شمرده اند **بول الابل** قرصی است که از جمیع ابوال
و بول شتر ترتیب میدهند و از بین بکه خیزد جهت الصاق جراحات خلفیه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده
بغایت موثر است **بول** از جمیع حیوانات گرم و خشک جالی است و تفاوت بحسب مزاج مختلف است و بول انسان
اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بول را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه
و نواصیر و اندمال و تجفیف بسیار بلیغ است و بول انسان اعدل جهت قروح عتیقه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و چرک و خراز
و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور پر آب که در سر بهم رسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع
گزیده را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و آشامیدن او جهت دفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم باکول
نافع مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهت رفع سپرز بعید نیست و نشستن مقعد با بول جهت ورم آن که در مرض و خشکی
بهم رسد و شستن موی با او مانع ریختن و تساقط او است و حقنه او جهت مغص و حمول بفتل بول با روغن حنا جهت درد
رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیده و اکتحال او
جهت جرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس بعسل جهت قلع بیاض که از قدیم بهم رسیده باشد ضماد خاکستر

که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس انتصابی و طلای
کف آن جهت تالیل موثر است و بول گاو ماده نهایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر از گاو نر جهت درد معده
بارده و بواسیر و با مرصافی جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل و بول گاو جهت
جذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه نهایت بعدیل است و
بول خر جهت درد گرده و بول نر با سنبل الطیب هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهت استسقا لحمی و قطور او
جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت تالیل و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز
و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول جاموش با مرصافی و صبر جهت درد
گوش بارد مجرب است بولاسپر بیونانی باقلی است بولودیون برومی خس است بوطاموغطین بیونانی
سلیق الماء است بولوطریخون بیونانی پرسیاوشان است ابوصیر افلوس است بولوسیون بیونانی
لبلاب سیاه است بوقی قنطوریون غلیظ است بوبوهمن بیونانی قصعه است بوعلص بیونانی لسان الثور است
بوت بیونانی درخت است ثمرش شبیه به عرعر و ظاهر او درخت کند مثل طبری باشد بوجل اسم خرفه است
بوماس [illegible] است بوسقاس زرنباد است بورطیس بیونانی قشیشا است بوقیصا
دردار است بوسادرست بلجم است بوجا بهندی بشن موش است بولورحوریون بیونانی
سفایج است بورنگ بادریج است بوطانیه قاشر است بوارد اسم اصطلاحی بقول اهل
حقیقه روز روکه باشد و شلغم و ترشی کرده است بورق العرب و بورق الخنازیر و بورق
الصناعه از اقسام بورق است و در بورق مذکور شد بوکر بهندی بهش است بورنجا اسم ثمر
است بوره سلیمانی اسم فارسی نطرون است بوره سفید اسم فارسی بوره رومی است بول اسم مرصافی است
بول بیابانی فارسی اسم هندی درد است بودستجا بیابانی فارسی اسم هندی درد است بوم اسم
عربی جغد است بوف بفارسی قسمی از جغد است که بترکی ساره و توس گویند بوک بهندی اسم کلبه است بو
د بوره بهندی شغال است بوی مادران بفارسی برنجاسف است بوست بهندی اسم فارسی
[illegible] است و جلد حیوانات است پوست کشف هندی اسم فارسی [illegible] است پوست مار بفارسی
سلخ الحیه است بول کوهی بفارسی سلاه است بودنه کوهی و جوبی بفارسی فودنج جبلی و نهری
را نامند بوتیمار بفارسی مسقین بری است پوست بهار خرماهی بادوکفر است بوره است
[illegible] است بودنه صحرایی اسم مشکطرامشیع است پوست بیخ درخت زرشک است
از [illegible] است بوزینه بفارسی اسم قرد است بوزن بترکی جبلا است بودین زین العنی

و لقیس را نامند **بوی لوز** اسم ترکی ترن است **بوزاو** بترکی اسم عجل است **بولاد** ترکی
از حدید است **بوقده** اسم ترکی حنظل است **الباء مع الهاء بهمن** بفتح فارسی نخبت مثل زرد
و با اندک صلابت و کج و باخشونت قلیلی و ناهموار است و باعطریت سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر
سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل آنچه و منبسط
و خارناک و کثیر التشریف و بیاض تخم آن چندین با هم پیچیده و بی گل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر
و گرمتر هردو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ
گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک تلخ و عسل جهت نیکو کردن رنگ رخساره و کلف و قطلا و جهت کشتن قمل
و خوشبوی کردن موی سر و زرنیخ یا زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن نافع است و آشامیدن آب طبیخ
بهمن با شکر و جبن ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود و مضر سفل و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر
شربت از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه اوقیه و هردو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری
و نصف آن لسان العصافیر و بدل احمر او درونج است و سفید او زرنباد است **بهنگره** بلغت هندی
از قول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهی است در شکل و شبیه با بجدانه از نبات انجدان بزرگتر و مایل
بسبزی و تیرگی و بی طعمی و بوی تند ندارد و مخصوص بلاد هند است و پوستش را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت
تشنگی صفراوی و حمره و حصبه نافع است و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و بدلش برگ
بید انجیر را میدانند **بهی** نباتیست شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه
بسنبل و منبتش مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نزف
الدم که مرفوع البر باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون بونانک
سرخ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بعضوی که خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند
بهش اسم بلوط است و نقل تازه را باین اسم نامند **بهرام** هیچ بید مشک است
و در خلاف مذکور شد **بهرمن** بفارسی گل عصفر است **بهق الحجر** اخزار السخر است **بهار**
قسم صغیر اقحوان است **بهرمان** صاحب جامع میگوید اسم فارسی یاقوت است **بهج**
بوزیدان است اسم فارسی سفرجل است **بهار درخت خرما** اسم فارسی طلع است **بها**
بهاریسم خرما اسم عصفور است و او را الکوی نامند **بهراب** صعورات بهندی نوعی
از بیش و در اینجا مذکور است **بهتر** بهندی تخم است **بهیره** بهندی بلیله است **بهکه**
بهندی **بهان** انگور است **بهوکس** سربهوت بهندی سعد است **بهلانوه** بهندی بلادر است

باب الباء مع الیاء

بهرت بهندی دیبایست **بهنگری** بهندی زاج است **بهن جس** بهندی قطر است **بهلن ترور** بهندی سنائی است **بهنگ** بهندی قنب است **بهول** گلسرخ است **بهو بر** بهندی بهل است **بیطه** هریسه است **بهارنگی** اسم هندی برنگ سفید است

الباء مع الیاء بیض مراد از مطلق او تخم ماکیان است وحرارت هوا مفسد او وحافظ او از فساد در نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که درهمان روز از مرغ تولد کرده باشد ونیمبرشت او معتدل ترین اغذیه ومایل بگرمی ومرکب القوی وپوست او دراول دوم سرد وخشک است وسفیدی او دردوم سرد وتر است وزرده دراول گرم وتر وکثیر الغذا وقلیل الفضول ومولد خلط صالح ومبهی ومقوی دل وبدن وجهت خشونت معده وروده ومثانه وقرحه گرده ومثانه ونفث الدم ومنع نزلات حاره سینه واصلاح آن ومقوی شخصی که خون از و دفع شده باشد وضعفی که از فصد بهم رسیده باشد وموافق مزاج سوداوی ونیمبرشت او در سرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وباسماق وماز وحب دانه مویز وانگور وامثال آن جهت اسهال مراری وبامصطکی ومانند آن جهت درد شکم وباتخم تره تیزک وسمک سقنقور وشقاقل وقضیب گاو کوهی وپنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع وخوردن زرده خام جهت گزیدن مار وحرقه مثانه وتقویه قوت مفید ومضر معده واکثار مداومت آن مولد حصاة گرده وبهق وکلف وبسیار پخته او دیر هضم وصورت قولنج ومصلحش ادویه حاره وآبکامه ونیم پخت او در مزاج اطفال بمنزله شیر وباکندر جهت سرفه وباتخم کتان جهت ضیق النفس وبا اندک نمک کندر وانزروت جهت تسمین بدن بعدیل وبادم الاخوین جهت زحیر وباطباشیر وکهربا جهت قطع سیلان خون وتشدید قوهات عروق وسحج وبانیم مثقال جرم لک که زرگران رصو نامند وآلات را بآن استحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض ودرد رحم مجرب وضماد نیمبرشت او با روغن گل وبابونه جهت ورم چشم وانثیین ومقعد وباموم روغن جهت تلیین اورام وعصاب وطلای پخته او بازعفران وروغن گل جهت ورم بواسیر مقعد وضربان آن وضربان چشم وباعسل جهت کلف وآثار سیاهی وباروغن بنفشه جهت اورام حاره وبامرو زعفران جهت درهمی از خون غلیظ بهم رسد وبه تنهائی جهت شقاق سفلی نافع است وسپیده تخم مرغ مبرد ومرطب وخوردن آن مولد خلط خام ولزج ودیر هضم وخوردن زرده باسفیده با محرور المزاج واشامیدن او با آب جو قاطع نزف الدم ونفث الدم از فوق وتحت وضماد او جهت درد چشم وجراحت مقعد وقروح خبیثه وسوختگی آتش وآب بسیار گرم ومنع آبله کردن ومانند آن وبرشیره جهت منع آثار حرارت آفتاب وبا ادویه قابضه جهت قطع خون رعاف که از پرده دماغ آید وباکندر طلا کردن بر جبهه جهت منع نزله بچشم وبه تنهائی ریختن در مسام وجهت اورام حاره نافع وحقنه او با اکلیل الملک وامثال آن جهت قرح امعاء وسحج واسهال مراری وحقنه او باروغن گل جهت ضربان مقعد ورحم واکتحال او جهت تبرید چشم ومنع ریختن مواد مفید وباکافور وروغن گل صداع حاره مجرب است وپوست تخم مرغ جالی ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب وحکه وباصمغ

داشته باشد بسبب قی سبب جدوار کشنده بیش و کسیکه مداومت بسمیات کرده باشد در امکان می تواند تحصیل این
اقسام نموده و بهمه در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون برزجلی مستعمل است و گویند استنشاق او
رقت سموم رشته مصرع است **بیش موش** مشا جوانیست شبیه بموش و مکان او مواضعی است که نبات بیش
است و تریاق اقسام بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتیست
که در جوار بیش میروید و پادزهر اوست و اشتباه بجدوار کرده اند و او را ابوخاتیر نامند **بیل** بلغت هندی ثمر
درخت هندیست بقدر سیبی و تخم دار با عفوصت و قبض و رائحه او شبیه تخم و بسیار خوشبو و درخت او قریب بدرخت
سیب و برگش از آن کوچکتر و در دوم سرد و در سیوم خشک قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعاء مقوی معده و
قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش
شکر و بدلش سماق است **بیسم** فر درختیست شبیه به بهی کوچکی و صلب و زغب و بسیار زیاده از به صا
تذکره گوید که درخت او بپیوند سیب قائم و ... است بر نهال بلوط و بید درخت بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود
تا اواسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده
و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او پادزهر سموم حاره و مضمضه بهمه او تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع
نزف الدم رحم و برگش جهت التیام جراحت تازه نهایت مفید است و اکثار او مولد سده و عسر البول و مصلحش
روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش سه درهم تا پانزده درهم است بیخ **بیلی** اسم فارسی
اصل القصب است بیخ **مرجان** بفارسی بسد است پیاز بفارسی اسم بصل است **پیاز عنصل** بفارسی
اسقیل است بیخ **شنبی** بفارسی اصل القلب است **بید** اسم فارسی صفصاف است که بید بری
باشد **بید مشک** بفارسی خلاف بلخی است بیخ **لفسنی** بفارسی اصل الشوکران است بیخ **الجدان**
خراسانی اشترغاز است پیه **خرما** بفارسی جمار است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر
خطائی بفارسی دند است پیه بفارسی شحم است **پیچک** کشت برکشت است **بیل کوش** بفارسی
لوف الکبیر است بیخ **کوبیر** بفارسی بیروخ است بیخ **ابار دشتی** بفارسی مغاث است
بیخ **لفاح** بری یبروح الصنم است بید گیاه بفارسی سنبل است بیخ **طرخون کوهی** عاقرقرحاست
بیخ **چجار** بلغت ... است بیخ **وارجار** بلغت مذکور ... است **بیمم** بلغت مذکور سداب
بیزرد بفارسی بارزد است **بهورا** اسم فارسی زرصد است **بیجاده** بسد ...
بیخ **بیرنده** اسم اصفهانی ... هندیست بیخ **بخور مریم** اذربو است بیخ **سنبله**
سنبل اردمانی ... است **بیان** ترکی سوس است **بلیق** به ترکی دماغ است بیا...

و در د سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بروغن بادام و سینه چرب
کردن و باکثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا پنجدرهم و بدلش پوست ریشه توت است
بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد **ترنجبین** شبنمی است که بر خار مسمی بحاج
منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهت
سرفه و درد سینه و غثیان و تپهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن کره کاوی جهت
عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال
تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور آبجو با شکر سرخ **تراب** بفارسی خاک نامند و آن عبارت است
از آنچه از زمین بسبب افتاب و صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال و خشک و مجفف و رادع است **تراب المربعات**
خاک چهار راهست و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدل است بسبب مصادمات مختلفه نعال
مجفف و منقی جراحات چرکدار و باعث التیام آن و جهت استحکام اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است
و از خواص او آنست که چون قبل از طلوع افتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را
باطل نماید و چون در ساعت سیوم که از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا**
خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام و خوردن یکمثقال با تخم بنج جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند
تراب الشارده جزیره ایست در روم که در انجا هوام متکون نمیگردد و خاک او جهت استقاط زلوی که چسپیده در حلق
باشد آزموده است حتی جو و گندم مزروع انجا همین خاصیت دارد **تراب القار و تراب الهالک** اسم
سم الفار است **تراب القی** کنکرزد است **ترنجان** نوعی از بادرنجبویه است که بجای بسبب مسیحور ... مند
ترمالون علفا است **ترمسی الوسی** است **ترنبه العسل** باندلسی جوز جندم است **تریاق جبلی** شحم نوعی از مخلص
است **تریاق فارسی و تریاق ظبیی** پادزهر است **ترمایان** غافث است **تریاق افروستاق**
ثوم است **ترفاس** فطر است **ترستوخ** طریفلا است **تریون** بیونانی فوفل است **تریاق ترکی**
مومیائی است **تروم** بلغت تنکابن اسطوخودوس است **تریاک** بفارسی مطلق افیون است **تره تیزک** اسم فارسی
جرجیر است **ترید** اسم فارسی تربد است **ترخوان** بفارسی طرخون را گویند **ترب** بفارسی فجل است **تره** بلغت
اصفهان کراث است **ترنج** اترج است **ترهی** بهندی شاهسفرم است **ترهی چیلا** ترپهلا بهندی عبارت از بلیله
کابلی و بلیله و آمله است **ترشه** **دارش** بلغت تنکابن حماض است **الباریح المزاوتره** **ترک** به ترکی بل
است **تساغ** به ترکی سلحفات است **تسبیه** طفره است **تسواق** و **تشمیز** بیاج است **تشمیزج**
... بفارسی چشمیزک بفارسی و او را چشمک ... بیونانی حبلیتون نامند دانه ایست بقدر بهدانه مثلث و سیاه و براق در اخر دوم گرم و خشک

جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهته دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضا و عصبانی نافع
و چون در جوف پیاز یا خمیر گذاشته قدری در آتش پخته مغشر کرده با نبات زعفران و مامیران بکحل ترتیب دهند در اکثر امراض
چشم قوی الاثر است تقیر اسنگیست سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهت قلع بیاض چشم
نافع است تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و تر
و شیرین او که میخوش نامند حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان
و عسر النفس نافع اند و شیرین او مفرح و ملطف رد ریح و سریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و با قوت تریاقیه
و بخته او جهت سرفه بیستی و آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب آب او در معاجین مفرحه مقوی فعل آن و اکثار
خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن قی و عطش
و موافق معده صفراوی و بخته او در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت
تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی
است و ترش و شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس و بیمزه او مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای
اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره سیب با عصاره برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است
و شکوفه او با ادویه موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هرگاه
بجاجا حار که در معده باشد برسد رفع آن میکند و سیب ترش که آب او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در
آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غثیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم
سوداوی نافع و مقر اسهال دموی و ترش و شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت سموم و
وبا و تفریح قلب بسیار موثر است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست تفاح بری زعرور است تفاح الارض
بابونج است تقاق نوعی از هندبای بری است که بقدر یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح
فارسی خوخ است الثار مع القاف تقوریا نیز است تفرالیس بیونانی بابونج است تفسیقون
طحشیقون است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مائی اترج است تفسیافاف[illegible] است تقده
لفافه کزبره بری است تقره کرویا است تلگ بفارسی اسم جلبید است تکان اسم ترکی شوک است
که بفارسی خار گویند تکر اسم هندی انسارون است تل اسم هندی سمسم است تلی بهندی انزروت است و طحال را نیز نامند
تلسی اسم هندی شاهسفرم است تلیا اسم هندی عود است الثار مع المیم تمر بفارسی خرما نامند
و او را از ابتدای تکون تا انتهای هفت مرتبه می باشد یکی طلع که ذلیع نیز گویند دیگر بلح سیوم خلال چهارم بسر پنجم
[illegible] ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند

التاء مع القاف

التاء مع اللام

که مجموع را در شیر گاو میش بقدری بجوشانند که آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی است بجام الذهب
مصنوع است از بول غلمان نزدیک ببلوغ که در ظرف مس یا کنند و با دستش در آفتاب بر موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود
و رتبهٔ او در آخر سیوم گرم و خشک است و از سموم است و دخان او باعث زردی و زرد رو گردد افتح طلا و تلطیف و محلل و جالی
و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن مفید است و مصلحش [illegible] او را خاصیت آنست که شقیقه
ملمس و تلیین آهن میکند و چون آهن را یکبار در آب نکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بر روغن کنجد تطفیه کنند آهن کور
مثل مغناطیس جذب آهن میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی تلخین
نفارسی اژدها نامند و بحری و انزد شاه مثل عقرب میگزد و بری و بادهن و هر دو نوع را دست و پا و چنگال می باشد در چهارم گرم
و خشک قتال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع
سمیت و جاذب آنست تن ماهی بزرگیست که در دریای معظم و دریای شام بهم میرسد و نمکسود مینمایند و خوردن نمکسود او جهت سم
مار نافع [illegible] و ضماد [illegible] جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی بلغم و مخرج بلغم غلیظ است
تنباکو ظاهرا قسمی از [illegible] که فلومس نامند بوده باشد چه در ماهیت [illegible] سیوم او شبیه و در [illegible]
مشابه و قسم سیوم فلومس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسپیده و ساقش زیاده
بر ذرعی و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی است و موید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت دفع وبا گیاهی را مشهور کرده اند
که در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرده و آن گیاه قسمی از فلومس بوده و این اثر با تنباکو
می باشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایابست والله اعلم بحقیقة الحال و او در آخر سیوم گرم و خشک
و معطش و مخبث و سم اقسام ماهیهاست و دود آن مصلح [illegible] هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو
و بلغم و خاکستر او جهت رفع زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف
قروح فرمنه آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شده که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود صاحبان استسقا
از خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق مفرط او در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سدر و
خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویست و [illegible] آشامیدن او از سموم و او معیار رفع تبهاست چه معتادین او با اندک تبی
که باشند ادراک لذتی از او نمیکنند **تنزوی ختائی** زرنی است مصنوع سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل بسبزی اغبر و [illegible]
قسم عصاره گیاهیست و سرخ او مغشوش بطین ارمنی و امثال آنست مرکب القوی رادع و محلل و قابض و جهت اورام [illegible]
و ادرار رده و اوجاع آن و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات
و آشامیدن یکدانگ او با نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و نزف و او جهت [illegible]
و مقعد و تقطیر [illegible] جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر [illegible]

تنبرا تنبول تانبول است **تنوب** قسم کوچک صنوبر است **تنوم** قسم صغیر صابونیات است **تنعری**
اسم هندی حنظل است **تنکه کهار** اسم هندی تنکار است **التاء مع الواو** **توت** شیرین او را
شبطی و ترش او را شامی نامند و شیرین او گرم در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مشهی موافق
سینه و ترشش و مرطبش نافع در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سده و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی سینه
و گرده و جهت آبله و حصبه نافع و منفذ معده و سریع الاستحاله بخلط حاضران و مصلحش سکنجبین است و ترشش او
در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره
بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحه امعا و
اسهال حار و رب او نایب مناب آب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت
که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبخ او با عسل و انجیر
جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت نهایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم ریشهای او
با شش اوقیه انجیر که در نه مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی سودا است و غریب الاثر و حلوبت بیخ
او که خراشیده در فصل کرده و آنچه در عرض شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل
دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت نیز همین آثار می‌آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر
هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر ربع اوقیه در دیک سر پوشیده گرم کرده بجوشانند تا بسرس رسد خضاب نهایت
قوی و مجرب است مضمضه بطبیخ پوست درخت و برگ او جهت درد دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد
و عصاره برگ او بقدر ربع اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه و حمام جهت بثور و طلای برگ او
با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارسیده با سرکه جهت رفع شقاق و شری آزموده است

توابل اسم اصطلاحی ادویه‌ای است که در اطعمه کنند مثل گشنیز و زیره و امثال آن **تودری**
اسم فارسی است و بیونانی ارذسمن نامند نبات او را برگ در آخر بیسباق و شاخهای او سرخ و صلب با اندک
خاری و تیره و ثمرش در غلاف باریک لطیف و تخمش از هم کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید می‌باشد
و اهل هندی در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حقیر هر دو را
مشاهده نموده است و هر دو در آثار قریب بیکدیگر در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهت برودت
احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال کهنه و طبیخ و مطبوخ
او با شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بهمن سرخ است و نبات او قابض
و در غایت ردع است **توتیا** معرب از دودهای فارسی است و بیونانی ... نامند و آن معدنی و کانی می‌باشد

ومعدنی قسم است و قسمی از آن سفید شبیه به پوست تخم مرغ و بر او چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی
از دو یکی کبود و شفاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور بتوتیای هندی در غایت حدت است و اما بیبی که مشتق از
انبوبه است و بفارسی توتیا قلم نامند و مراد از آن نبی شبیه ناودان باشد عبارت از وست و چندین قسم می باشد
یکی از دو دمس است که در کوره اختن سنگ مس در کوره و دو طبقه بهم میرسد قسمی سفید و بسیار بی ثقل و کثیف و اول
از ساعد و ثانی از زراسب اوست و … آن را از ذوب اقلیمیا است که بتدریج در ذوب مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی
نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و از چوب درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج دانه او عمل سیاه آرند و بدستور
از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حب الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل بودنه تازه و از
شلغم و تاک و از سریشم ماهی و از غری جلود بقر و از شیم غیر مغسول ترتیب می دهند اما طریق استحجار آنکه بعد از نیکو کوبیدن
آن در ظرف سفال جای داده سرپوشش سوراخ داری بر آن مستحکم نموده و چندان آتش کنند که دود او بر ظرف شود اما
طریق تشمیم و سریشم آنکه بزفت یا عسل آلوده بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع
او ناپیی کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق
غسل آن در دستورات تحریر یافته است و ابن البیطار ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سفید و مستدیر و شبیه
سنگ ریزه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول او ابرد و مجفف بی لذع
و مشوی او لطیف تر و مقوی جسم و حافظ صحت او و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحه چشم و قضیب
و عانه و مقعده و سرطان منفرج و جراحت بینی و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب
و تنشف رطوبات و قاطع نزف الدم و نفس الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا
و اکثر امراض عین و اکله و شیافا او جهت حرقة البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلحش عسل
و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول
و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل اوست و طریق تشویه آنست که توتیا را بآب سائیده قرص کنند و بر آتش نرم در روی
سفال بگذارند و بگردانند تا خشک شود توبال معرب از تفال فارسی است و آن چیزیست که از مس و آهن
تفته در حین کوفتن آن بریزد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسپیدی و سرخی و براق و رقیق است
که قشور نامند در سیوم گرم و خشک و ملطف و جالی جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح
منبته و التیام قروح چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده و صلب جراحات و انشامیدن مغسول او با علک البطم
یا آرد گندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج مار صفر نافع و زیاده او باعث سحج و قرحه امعا
است و ناشسته او را نباید استعمال نمود و در اضمده و مراهم و آب مغسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد و ابدال

موثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک کل منجمد است و اکتحال او جهت نزولات و حمول او با زرده تخم مرغ و موم که
در حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و
طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت دندان متآکله و درد آن و بابونه جهت قلع ثآلیل مفید
و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک آن با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او با آب
جهت منع ریختن موی و طبیخ او جهت استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزای او را فی الجمله نفع در صرع و جنون
و وسواس و ثمرتش قوی‌تر است و چون انجیر را در سرکه نه روز خیسانیده هر روز بخیسد و او را با قدری سرکه او بکوبند
بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با سماق و مغز گردگان کوبیده و روزی سه
مثقال او را بخورند و بالخاصیه اطلاق نمایند و مجربست و مضر بحلق ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح
انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه پستش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک تا سی مثقال
و از تازه او یک رطل **تبوراج** پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر
بلاد چین سخت و ظاهر اطراف سفید باشد در آخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با ماست چکیده در پوست قابض
جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت ورم سپرز و او را مرخوه و سنون او جهت درد دندان
و تقویت لثه و نزله رطوبیه و بخور او جهت رفع وباء و طلاء عروق بجیبه الانثرید بسته و جهت بواسیر و شقاق مقعد و در روان و درد
رحم و نزف دم او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال او با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است
و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر بجگر و مصلحش و مورث التهاب احشا و مصلحش کثیرا و بدلش خولنجان است **تبهوج** اسم
فارسی تیهوج است **تبقال** و تبهال نیز گویند و آن شکر تیغال است **تبن الحمق** خیزران است **تبن الفیل** جوز التراکست
تبن نیز بیت **تبلیاسیس** اسم یونانی نشتی دادی اسم هندی جداست **تبجیات** اسم هندی سلیخه است
تیرپج اسم هندی شاد ورج است تبیدوکی اسم هندی لگی است **تین افریجات** بلغت مصری ثمر نیلوفر یمانی
حرف التاء مع الالف **تافسیا** صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت و شدید تلخ و بسیار تند بو و نبات
او شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل انجیره و با اندک عرض و در اطراف شاخها او مثل اکلیل شبت و تخمش غلیظ
و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در سنگهای دو آب جو بند و بیدپلمی بیخ او را زخم کرده رطوبت او بعد از
انجماد میگیرند و بعضی مجموع آن نبات افشرده عصاره میگیرند و اجزای متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد و در آخر سیوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و سیلان استسقا و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او
جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و رد را زد و امثال آن و با موم روغن موم و کندر جهت اسقاط بواسیر و جهت قوبا و آثار
سیاهی و نقش کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با کرد جهت انفجار ورم صلب نافع و زیاده از ...

وبرگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش بکبیر دو برابر دانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و بهتر از همه
بستانی مشهور بپودینه دانه است در آخر سیوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی
و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و باقوت
تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت بدن و رافع مضرت اهویه مختلف و هوای وبا
و تغیر آب است و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان
و ربو و سپرز و ریاح تهیگاه و درد طول محرک باه و مولد منی و در تجربه مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه
و تزویج شش و درد معده و مفاصل و دفع کرم شکم و زلوی که در حلق مانده باشد و دفع تشنگی که از بلغم و از سده
ماساریقا باشد و تقطیر بول و نیکوی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه
و تحلیل اورام و حصاة گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه
و با انجیر و سداب و با مغز گردگان قویتر از پادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با سرکه
اسفنج و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشد و در ترکیب باه بدیل دالنا را و عدم مراعات
مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیر ده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرا و اسپانید
و مقصود باصره و مهیج امراض بارده محرور و مضر شش و مصلحش تخمیر اوست در آب با قلیلی نمک و اضافه نموده روغن زیتا
و روغن کدو و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهت
احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت ثبور لثه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله و بهق و جرب متقرح و با
برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با قند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل
رطوبت غلیظه و ورم اندام او ضماد و حقنه او با شیر جهت کشودن دمل و تقطیر محرق با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در
پلک چشم و با روغن بادام جهت داء الثعلب و روغنی که در وی سپر مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف
بدن و تشنج که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سپرز شرباً و ضماداً و نافع غرغره با سرکه ترشی شیر
جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهت درد دندان رد
مفید و بوئیدن بسیار او مسبل و بیخ او طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و با زیت جهت داحس و خشونت ناخن
و بیخ آن و طبیخ او کشنده قمل است **قوموون** تخمی است شبیه بزیره بفارسی تخم زرداب گویند و بترکی ...
ادوی مانند نبت گیاه او اکثر سایه ناک و او شبیه سداب و برگش دراز تر و گلش سفید و تخمش تلخ و تند
و زیره و گویند تربد زرد بیخ اوست و در افعال مشابه تربد و در سیوم گرم و خشک و مقی و مسهل اخلاط غلیظه
و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش ... درهم و مصلحش کتیرا است

و سایر اعضا و منع آن از قبول آفات و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهت اعیا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه
و حمول او مسقط جنین و جهت امراض بارده رحم و اکتحال او جهت بیاض و نزول آب و سنون او جهت درد دندان و منع تآکل آن
و طلای او جهت قروح و نار فارسی مفید و مضر انثیین و مصلحش مرباجوز و ضماد بیدانجیر و در مطبوخ منضج و قدر شربتش تا یک مثقال
و بدلش بوزن او قنبیل با شیر انجیر و با اشق و بیخش جهت تحلیل خنازیر و حمول او جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده نهایت قوی الفعل
و اشامیدن تخم او با شراب جهت اختناق رحم و نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت حبس حیض بسیار
نافع **جاموس** بفارسی گاومیش نامند و قسمی از گاو است و گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات
و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر در مفاصل و امثال آن و مصلحش انجامه و دارچینی و ادویه ملطفه و اشامیدن سم سوخته او جهت
صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویه جگر و ذرور او مجفف قرحه و رافع حکه و مقوی باصره و قدر شربتش
تا سه مثقال و ضماد سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی و شاخ او باعث گریختن افعی است
جاصما بلغت سریانی اسم اجاص است **جار النهر** سلق الماء است **جاوی** زعفران است **جاسه** باقلای قبطی
است **جاورس و جاوزهرج** حجرة البقر است **جاسوس** خشخاش زبدی است **جارکون** اسم فارسی
سپاسه است **جاکسو** بهندی تشمیزج است **جاول** بهندی رز است **جالکری** بهندی اسم قو است **جاکوت** بهندی اسم
اسفاناخ است **جاتیری** اسم هندی سپاسه است **جال** بهندی اسم جوزبوا است **جاریی** بهندی اسم
فوره است **جازربیل** بهندی اسم لبلاب است **جابال** بفارسی اسم درخت مسواک است **جامع التخم** منظوریون است
و جبیره را نیز گویند **جاورس** بهندی ذره است **الجیم مع الباء** **جبن** بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم
سرد و تر و مغزی معده و در دوم و مقوی گرده و ملین طبع و مولد اخلاط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک
در اعضا و با مغز گردکان و صعتر نهایت سمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبخ و نشستن حابس اسهال و ضمادش
مانع ورم جراحات و مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر منهضم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است
و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتهاء امعا و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهت التیام دمل و ریشه
داخس و با نوشادر جهت کلف نافع و مولد اخلاط حراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده و اکثار بسیار
کهنه و متعفن او تریسمیت و مصلحش مغز گردکان و در محرورین میوه‌های ترش‌شیرین است و غیر چکیده پنیر که آنرا دلمه گویند در غایت رطوبت
منوم و جهت تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع است
جبهره بلغت مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه به برگ بید و بیخش مثل موی سفید و بی گل و بی ثمر است
و در پوست بیخ جبهره در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و ذکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا
و ضمادا و طلاء و با شراب در ورم او جهت تقویت عضل و پاره شدن آن نافع دگر بیخش را چون با پارهای گوشت طبخ نمایند

انداخته و با یکدرهم مورد سائیده باشد جهت استسقا مجرب دانسته‌اند و جهت جذام بالخاصیة مفید و بخور او جهت بواسیر و
عسر البول و ضماد پایهای کوبیده او جهت ثالیل و کلف و جرب خصوصاً سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جرمه و تخم او جهت
کلف و خوردن تسمی بال او جهت گزیدن عقرب مفید و بستن نوع سبز کردن دراز که در فراریح هم میرسد بر صاحب تب
ربع بالخاصیت رافع اوست و ملح قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مخفف و مصلحش سکنجبین و نارنج
است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی گویند و آن حیوانیست سرش مربع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از بر
طرف ده پا شبیه پای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او بیرون جسته است اجزای او گرم و خشک تر
خوردن او به پانزده عدد تا هفت عدد و جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفته
روز جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته‌اند جرلوب جلبوب است جرلوز نقلد یانیه است جسجر جبر
باقلی است جرامقه مشط الراعی است جرجد الفق و جرجالق کرم دانه است جرجر الما قرة العین
جرجر مصری ترمس است جرد ال فاره است جراسا زاصیاست جرن ملنت ببلی
بناتنا غیا است جپیر بهندی سنبل الطیب است جرول بهندی جنجل است جرمل بهندی اسم
اسفند است جرخول بفارسی لسان الحمل است چرایه بهندی عصفور است جرغ بفارسی اسم بنج است
چربی گوشت بفارسی شحم است جرس بترکی اشترخار است چراتیه بهندی عقرب الذریره است
جیهر بهندی بمعنی بیخ است جرجیر بفارسی گزر و زردک گویند و بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر و در دوم
و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه
و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ برگهای او محلل خون جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا
و رحم و هاضم و پرورده او سرکه و نمک جهت ازاله سپرز بیعدیل و مقوی معده و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر
و دوشاب او ترتیب مربای آن و نبیذ او که آب افشرده او با ربع آن عسل جوشانیده در خم پخته بگذارند تا مسکر شود بغایت
مسکن شده و بطی الانحدار و مصدع و عرق او که با ادویه مناسبه گرفته شود بدستوری که در دستورات مذکور است
در جمیع آثار نائب مناب تخم است مگر در اسکار و ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین
و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و پخته او با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت
مثقال است و از مربای او هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل جوزه یک جزو او را با یک
جزو تخم شلغم در چوب ترب در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته‌اند و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش افیون و دو قوست و بری او در بلاد قزوین کزانا مند بخش رانگشتی و گلش زرد
و غلاف تخم او خارناک و در دوم مذکور است و در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با اندکی حدت و در اعمال

ذبح باوجود گرمی ان برروی صاحب لقوه برگرداندن او رافع آن علت است و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ
بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند جهت سلسل
البول و بول فراش آزموده است و طلای خون او با روغن گل جهت کشتن قمل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهت
شب کوری نافع و چون او را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و دیگری منطموس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و منطموس
او مورث خواب است **جغرات** بلغت خراسان اسم ماست است **الجیم مع الفاء جفت افرید** مولف
تذکره گوید که اسم یونانی است و معنی زوج و بسبب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مولف مالا یسع بیان نموده
و آن نباتیست ساقش بقدر یک شبری و شاخهای بسیار و باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و مثل صدف بهم و در طرف
ساقش غلافهای شبیه بهلیله و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافهای خار دار و در درون هر غلافی [illegible]
و تخمش شبیه بحلبه و در هر پرده پنجعدد می باشد در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از
خصیة الثعلب است و چون هفت مثقال تخم او را با گوشت بره بلیساله بجوشانند و صاحب استسقا یک هفته مداومت باید
او نماید طبلی و لحمی را رفع کند و مربای او با عسل بغایت محرک باه و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش تخم [illegible]
جفت پوست ملاصق لب باست و بر طلع هم اطلاق میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم
مراد اوست **جفری** کفری است **الجیم مع القاف جقطوط** و غیره بلغت شوکران است
چکاوک اسم فارسی قبره است **چکورنکه** اسم ترکی جراد است **چکودک** اسم ترکی دانه
میوه ها است **چلبها** اسم هندی حباب است **چهلکی** ابن الدوله گوید ثمر هندی است بقدر خربزه و سبز
رنگ و خار دار و در میان او [illegible] و در درون او دانه ها بقدر گردکان و زرد رنگ شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر
بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل بتلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیة مغز او مولد منی و محرک باه است
الجیم مع اللام جلبند بفارسی تگرگ نامند و در طبع و آثار مثل ثلج است و از آن کثیف تر **جلنار**
بفارسی گلنار گویند و غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع
و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث
الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهت رفع بد بوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام
و [illegible] و مضمضه او با سرکه جهت بد بوی دهان و استحکام لثه و اسنان قلاع موثر و مصدع و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب
یک دو غنچه ناشکفته او را صاحب رمد [illegible] بدندان از درخت بد بن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند
جلد پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هر چه در طبخ مهرا تر غذائیه او بیشتر و اصلاح [illegible]

دیرهضمی او با بکامه و زد عفونها کرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه باو رسیده باشد به پوست تازه گرم
حین ذبح گوسفند و نحو امثال آن بغایت مسکن اوجاع است و ورم اوست و بدستور جهت اورام بارده
مفید و الصاق پوست سر بز غاله بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه بز جهت جذب سم افعی و پوست گوسفند
جهت گزدم و منع خبثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نار فارسی
و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسپ آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده
است و تعلیق پوست فیل جهت تسکین تب کهنه سرد و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب
و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب محرق پوست افعی جهت داء الحیه موثر است **جلوز**
اسم عربی فندق است و بعضی بادام کوهی استعمال نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این اشتباه بتحقیق جیم بجای
حاء مهمله اسم حب الصنوبر است **جلفقطیط** نوع بلیفا است **جلاب** از اشربه و در اسجاد مذکور است
جلباسه ورع است **جلفوزه** اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است **جل** ورد
احمر است **جلموسه** نوعی از لبلاب است **جلجلان** بر سمسم و کزبره شامل است و بلغت جلیش مخصوص
سمسم و بلغت تذکره گوید اسم سریانی سمسم است **جلیف** اسم عربی سنبل است **جلم** قسم سیاه
کوبیج است **جلنر** خلفا است **جل نسرین** معرب از گل نسرین است **جلبان** خلر است
جلجلان الحبش خشخاش سیاه است **جلجوج** فودنج بری است **جلبانا** قندر است **جلوجا**
جاوشیر است **جلجلان مصری** بشنین است **جلجوت** صعتر است **جلجبین** گلقند عسلی است
جلبابک اسم ترکی قطاه است **جلساق** سلق جبلی است **جلساغوج** اسم ترکی حب الخضرا
است **جلقان** اسم ترکی حداه است **جلی دار** بلغت تنکابن آزاد درخت است **جلمره** بهندی اشنه
است **الجیم مع المیم** **جمیز** نوعی از انجیر است و بیونانی سیقوموری نامند یعنی تین الاحمق و او غیر انجیر بری
است چه انجیر بری از سمومات و ماکول نیست و او را در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را اسکالا انجیر گویند و ماکول است درختش
او شبیه به درخت انجیر و برگش به برگ توت مشابه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر الوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ
[illegible] فره و در بعضی بلاد یکسال [illegible] مکرر بار رسید در دوم گرم و در اول تر و در سیر [illegible] سینه و گرده و
سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخها و ثمرش را جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده باشند جهت
بو و ضیق النفس مزمن و گرفتگی او از مجربات است و یکمثقال برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجرب است
با موزنها و شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و جذاب و مسهل اخلاط
غلیظه و آشامیدن شیر انجیر بستانی ضعیف تر و آشامیدن بیدرد رحم او جهت سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او جهت

قروح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ترشش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب
سرد است جمست سنگی است در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمان گونی میباشد
بهترین او سرخ ارغوانی شفاف است در سیوم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و سبب غشی و مشتهی و طلای
او جهت اخراج و ورم چشم و خاتم او جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق موثر و در زیر سر گذاشتن
باعث دیدن خوابهای مشوش و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظرف او اکل و شرب نمودن در اثنا ر مثل آشامیدن
او جهت جمد بفارسی یخ نامند و در طبع مثل ثلج و از آن لطیف تر و جهت تپهای صفراوی و محرقه نهایت
نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر اورام باطنی و اعصاب است جمار بفارسی پیه خرما گویند و آن
درخت و موضع طلع است و قلب النخل نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است و در اول سرد و خشک
و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت علت صفرا و لاغری گرده و غثیان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال
و سرفه ضرر بیند و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن او از منع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد
او جهت گزیدن زنبور نافع و مضر ششش و مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و تخیل پرورده است جمهوری
شراب ابیت که ثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال کنند و بعضی شراب انگوری سه ساله را
جمهوری نامند و گویند آب انگوری است که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشتهی و
سمین مجامع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشا است جهم بیخ درختی است شبیه بزردک بری و باریک و دراز
و درون او سفید و بیرونش مایل بسفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرین و از بلاد چین
خیزد و در لرستان گز برستش نامند ساقش و برگش شبیه بزردک است و در سیوم گرم و خشک و مقوی باه
خصوصا ضماد او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش تا دو درهم و ابن الدوله گوید از یک مثقال تا یک مثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان است و این
از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله او بهتر از سایر گوشت او در دوم گرم و در سیوم خشک و [illegible]
باه و اعضا و جهت تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقت البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش
حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل است و ملین زرد آب و جهت سده و [illegible]
جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی و بوئیدن او جهت سده مصفا و نطول
او با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و شیر او جهت استسقا آزموده است خصوصا
امفحه با شیر و طلای گوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد ششش با زهره او که هنوز گرم باشد جهت کلف
اکل ششش او جهت شب کوری و حمول مغز ساق او با شیر بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و [illegible]

وجهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد
و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلاء او جهت درد سر و زکام
و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او بدستور تضمید او با روغنها جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارد
و مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده آن و اکتحال او جهت ظلمت بصر و دمعه و
سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدری که افیون خورده باشند رافع
سمیت افیون و چون با سماق او با افیون [illegible] سمیت او زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانگ
و بدلش مثل او [illegible] و نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر افیون و جهت تحلیل رطوبات لزجه
سه وزن او فلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است در مدت یکروز و تریاق او ترشی
ترنج و شیر الاغ است **جنجل** قسمی از بیلون است و از دشتی نغیرد و در افعال مثل اوست **جنبید** نخود ناشکفته هر درختی
را گویند و اکثر استعمال او در صنعة الزمان است **جنار** اسم فارسی دلب است
جناح بلغت اندلس راسن است **جنتوریه** قنطوریون است **جناح السمر** حرسف است **جنجه**
احمر ثمر قطلب است و در قاف مذکور میشود **جنجبر** اذان الفار است **جنبیل** صعتر است **جنجیه** بهندی زیبق را گویند
جنگال اسم فارسی جبس است **جندان** اسم هندی صندل است **جنن** اسم هندی قفل است **جنه** بهندی نخود
است **جندال** بهندی قسمی از بیش است **جنک** بهندی مقناطیس است **الجیم مع الواو جوز**
بفارسی گردگان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و سبب [illegible] و مانع تخمه و خوردن
ده مثقال او با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد
مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهت تشنج بارد و یابس او تا رسانی [illegible] با اطفال و غالبا
کرده شده است مودی بموت عضو و جهت حمره و [illegible] و تقویت عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع
ضرر انزروت و مخرج کرم معده و [illegible] و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و [illegible] مغز محرق او با شراب
جهت منع او راد حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم
تاثیر سم و بعد از آن سبب دفع سم است و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و شوردهان و مصلحش آب
انار و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه سکرج او با سمیت است و از خواص اوست که چون با مس بکوبند
یا برو بمالند مس را ریزه ریزه کند و آشامیدن سوخته گردگان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال با
مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور دهنها
مغز کهنه محرق او با زفت جهت قروح سر و جوشانیده [illegible] و صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره با [illegible] رفع

صداع صفراوی و دموی و ضماد او در روغن دانه او جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و اکثار آن قاتل و قدر ما یکدرهم
او را سم دانسته اند و طلای طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق مانع قشعریره و ضماد مجموع
نبات او جهت تقویت اعضا استرخیه و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت منع صداع
فرمن مجرب است و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش تفاح دو وزن او و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و رازیانه
و عسل است **جوز القی** ثمر شجریست مخصوص آن بلاد یمن بقدر فندقی و جوف او مشتمل بر پردها و باین پردها دانه او بقدر
مغز جلغوزه و با اندک بدبوی در دوم گرم و خشک منقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده و ماغی و عصبانی نافع و قدر
شربتش تا یکدرهم است با یکمثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بیست درهم شب را و دیگر رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد و جوز القی و همچنین سایر مقیات را با قدری نمک سائیده بعسل سرشته با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج
آب گرم و قدری عسل بنوشند بغایت مقی و بی غایله است **جوز الخمس** ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه
و خالدار و پوست او هموار و در جوف او دانه های بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمیشود و در دوم گرم و خشک و مسهل
بلغم و لزوجات و سودای محترق و قدر شربتش تا دو درهم است با آب گرم و مصطکی تا دو درهم است با آب گرم و مسهلا کی **جوز
القیء** دانه ایست مدور شبیه بابله و در جوف او مغزی شبیه بآلو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی مایل بگرمی و خشکی
و قاطع اسهال مایوسین است با به سور و جهت اورام نافع است **جوز القطاة** دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة
در خوردن او حریص و گیاه او بی شاخ و منبسط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگش شبیه ببرگ خرفه و از آن عریضتر و غبار
منبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دارد و در جوف پرده غلافی کوچک و مایل بطول و در آن غلاف دو دانه کوچک
است مایل بگرمی و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیر بول و جرب مثانه خصوصاً با طبیخ بلبوان عصاره برگ او جهت قروح رئیه
بخاصیت نافع است **جوز الشرک** ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود و بقدر جوز و اندک طولانی و مستدیر و انتهای او تند
و پوست خشک و چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انگور و پر عدد و با اندک
تندی اهل مصر او را فلفل سودان گویند و رنگ او مایل بسبزی و تیرگی و در سیوم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط
جنین و رافع درد مثانه و آب طبیخ او مفتت حصاة و روغنی که از آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و مثانه
اعضا مفید و قدر شربتش تا یک مثقال مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و بدلش نصف او فلفل و زنجبیل با
انجره است **جوز الکوثل** و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بجز نوب در شکل و رنگ و مستدیر تیره
و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل باقلا و برگش شبیه ببلبلاب و گلش سفید و در آخر
سیوم گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و امتلا یافته و اوجاع باهره
و حصاة نافع و مرخی اعضا بمرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یکهفته بحالت اصلی نمی آید و مصلحش نوراکره بلوب و قدر شربتش

الحاء مع الالف حاشا نوعی از پودنه کوهی است شبیه به صعتر و بقدر یک شبر و شاخهای باریک مایل
بسبزی و بی برگ و ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در وسط گلها میروید تخمش
کوچکتر از خردل است در آخر دوم گرم و خشک و مسخن و قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد احشا
و منقی شش و سینه و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و گرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی
و نباتی و شکوفه خالص او مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط آمیخته
بان و طبیخ او با عسل جهت عسر النفس و تنقیه بلغم و مسحوق او با عسل جهت قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و گلو و تقویت
گرده و تنقیه آن و تحریک باه و رفع ... و خوردن قلیل او با طعام جهت قوت باصره و ضماد او با عسل که جهت تحلیل
ثالیل منکوسه و ورم تازه بلغمی و با آرد گندم و شراب جهت عرق النسا و امثال ان نافع و مضر ریه و مصلحش نعناع و قدر شربتش
دو مثقال تا پنج درهم و بدلش هموزن او افتیمون و در تقویت معده بیکوزن و نیم او صعتر و چون یک جزو او را با ده جزو آب انگور
بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون صد مثقال او را کوفته و بیخته در لته بسته در شصت رطل آب
انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت آن و سایر اوجاع تا دو تهیگاه
و تشنجهای بارد و رفع مضرت سردی هوا و برف و سموم بارده بغایت موثر است حاشیشن بفارسی خشن
گویند چیزیست که در ابهام منجمد گردد و ملتصق شود و مایل بسفیدی و به زردی مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از فرفیون در
چهارم گرم و خشک و بقدر درهمی او مقی قوی و بقدر دو درهم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جالی و سحج کننده رخسار و محلل
است و جهت امراض بارده استعمال او در خارج بدن جایز است حاج بفارسی شترخار و بترکی دوه تیکانی
نامند گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد میگردد و گلش بسیار خشک در اول دوم جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او
رافع بواسیر و طلای عصاره سوخته او جهت قروح ساعیه بی بدیل و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش چند توقا و روغن او
که با برگ تازه ترتیب دهند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و اکتحال عصاره او جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه
قطره او در بینی و بعد از ان استنشاق بروغن بنفشه رافع صداع مزمن مجرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافع
است حالونا اسم سریانی ابوخلسا است حافر المهر سورنجان است حافظ النفث نین است
چه مانع صعود اوست حابس الجوز لوزه است چه حفظ جوز را از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ
الموتی و حافظ الاخضار قطران است حافظ النحل و حافظ الاطفال فربیون است حالق الشعر
جاینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجر القیشور و بعضی گویند ناشر است حالاس اسم یونانی اسفنج آبی
حالبی اطراطیوس است حافر اسم حیوانست حب النیل بفارسی تخم نیلوفر گویند و او دانه گیاهی است
شبیه بلبلاب و بر جا و رختها پیچید گلش کبود و بشکل لبلاب و از غلاف ... بهم می آید در غلاف هر گلی دانه سه دانه ...

میباشد و در سیوم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و با تبرید مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه با هلیله
مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر
شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده کشنده و مغص و تصوق بجا سار ثقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق نمیخ
دالودن او بروغن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مغز او که بعد از یک شبانه روز عمل میکند و با محرکی
سریع العمل است و قوتش تا یک سال باقی ماند حب الکلکل بار نبات انارغو رسل است و آن مذکور شد در این
شبیه است بگرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوطی و رنگ او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه
سال باقی است و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقی قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و مسکر و مفتت حصاة و جلای آثار ریا
شراب جهت صداع و مزمن و تعلیق هفت عدد او بران جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و دستور خوردن هفت عدد و
بخور هفت عدد او از او قدر شربتش از نیم مثقال تا یک و نیم درهم و کرب و مغثی و مصلحش رب و غنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو
درهم او کشنده است حب الزلم غیر تخم کنگره است که مولف اختیارات بیان کرده و مولف تذکره گوید که نبات او
کمتر از ذرعی و برگش مستدیر مثل درهم و حب السمنه تخم صغیر او است و او سرخ رنگ مایل بتدویر و در جوف پوست او دانه
بعلی مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و مغز او خوشش فزه و در مصر
بسیار است در دوم گرم و با رطوبت فضلیه و محرک باه و مسمن و جهت تسمین گرده و تقویه جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت
سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش حب الخضرا
حب السمنه بفارسی نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه لون و املس و مغزش سفید و شیرین
و نبات او بقدر ذرعی و شیردار و برگش اغبر و در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مبهی و مسمن و یکوقیه او با ماء العسل مسهل
ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر شربتش ده درهم و بدلش پسته و کنجد است بالمناصفه و بطی
النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل حب المشمش بنوع بعد از میم و سین مهمله بلغت عربی و اسم دانه ایست
خوشبو شبیه بحب البلسم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و یمن خیزد و گویند حلبیه است و درخت او شبیه بشمشاد است
در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی اعضاء و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و ادرار
نجار است و مصدع و مصلحش ... و قدر شربتش یکمثقال و بدلش کبابه است حب القلقل بفارسی ماش هندی گویند دانه
ایست سیاه مایل بزرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتدویر و شیرین و در حین خائیدن احداث
حرارت میکند و گرم و در دوم خشک گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة گرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین
طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و ضماد او جهت نیکوی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و
مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم است با آب ترب و اعتقاد اهل هند است که چون او را کوبیده بشبکه بیالایند

سنگ را قابل قطع میکند **حب الراسن** دانه ایست شبیه بمویزج و املس و غلاف دارد شبیه بقرطم و
بهمن و با اندک تندی و عطریه و کل نبات او شبیه براسن و در حرف را مذکور است و در دوم گرم و خشک
و مبهی و مقوی و سعوط نافع رشحین آن و جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش راسن است بقدر
نیم وزن آن و مولف مالابد منه مویزج را حب الراسن دانسته و اشتباه او از جهت مشابهت باوست **حب بلسان**
تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و
طعمش تلخ و تخم بستام چیزی و بمغز دیگر است و بالفعل چون حب بلسان و درخت او مفقود است تخم بستام را بدل او
میکنند و فی الواقع بدل او نمیشود و حب بلسان در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و با قوت تریاقیه و مفتح
رطوبت معده و امعاء و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سرفه و ورم رحم و
عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن
و نیم او عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه و عشر او سباسه است و در تریاقات هم وزن او و نیز او مذکور شد یا حب الغار
حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و
درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش به برگ بید و بسیار سبز و گلش مثل ریحان [illegible] در دوم گرم و خشک و مفتح سده
جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او مقی و آشامیدن یک درم او با سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت ریاح [illegible]
او جهت استحکام لثه و ضماد او جهت اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی
و کلف و جرب و حکه و با بول جهت تحلیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
یکوزن و نیم او سلیخه و عشر او سباسه و روغن او جالی و محلل و جهت درد گوش و دوی و طنین و سرفه تحلیل و شقاق
مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و ورم جگر و سپرز و بواسیر و با موم [illegible] جهت
بلغمی و ضماد او با عسل جهت نزلات بارده و سده دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار قروح نافع و آشامیدن یک مثقال
او با آب عسل مهیج قی و مسهل و با آب سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و تحلیل ریح او مسهل رطوبات و قرحه و مضر معده و مصلحش
انیسون و چون داخل حبوب میکنند منکرج نمیشود **حبة الخضرا** بفارسی بن نامند و آن بار درخت سفر است و در بطم
خواص درخت او مذکور شده تازه در اول خشک و در دوم گرم و خشک او در سیوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض
و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و
جهت فالج و لقوه و استسقا با سرکه و آشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهت
زردی ناخن [illegible] دار القلب مجرب دانسته اند و طلی الدهم مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث [illegible]
و مصلحش کثیرا و خمیره [illegible] و سکنجبین و ربوب [illegible] بدلش مغز گردگان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه

بالنا صفر و روغن او در دوم گرم و خشک و مسهل و مصلح بلاد و مقوی اعصاب و محرک و جهت مواد بارده رطبه نافع و انشامیدن
او جهت تصفیه او تفتیح سده دیرقان و عسر البول و تحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهت جمیع سموم و برودت
اعضاء و تدهین او بدستور جهت اعراض مذکوره و اعیاء و تقویت اعضا و مورث تشنگی و مصلحش بلباشیر و قدر شربتش تا سه
درهم است حشیشة المحلب در ارستان [illegible] مند دانه ایست باعطریه و پوستش بیرون او سرخ و درون صلب
و مغزش سفید و بقدر حلزه و شبیه او خوشبو و قریب به دخنه بطعم و زیاده تر قدر قامتی و در جبال گرم سیر یافته میشود در
دارستان بسیار است برگش و از خوشبو و از برگ زرد الو کوچکتر و مایل بتلخی در دوم گرم و خشک و مسهل و مدر
بول و حیض و مفتح سده کرده و مقوی سپرز و مسکن درد رجاع باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مفرح اقسام و طلای صلابتی که از
صدمه و گرمه باشد و اخراج رطوبات سینه و مشش و مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان و درد کمر و [illegible] و قولنج و غشی
و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول او نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او و رافع ضرر آن و مداومت
باغتسال او در حمام نافع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاهداشتن او در پارچه کبود و بدستور بخور او مبطل سحر
و مداومت بخور او موجب الفت متباینین و طبیخ او جهت نقرس و طلاء او جهت کلف نافع و مضر دماغ و احشاء حاره و مصلحش
گلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک و
مقوی بدن و رفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب او با خود جهت قضای حاجات و بخور
او را بجهت گریزانیدن هوام دلند مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و شیطرج در روغن بجوشانند جهت فالج
و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام مشترکه [illegible] و جهت چرک و ضربه و سقطه بغایت مفید است تخم او ثمر درختیست
در عمان با ثمار جلیل بزرگتر و لیف و چون شکسته شود اجزاء او مشتمل بلیفیه و بقدر نخودی و برگش [illegible] و حبه
زرمی شبیه بارد و بهمه اغبر و تند لذاع و بسیار قابض و قدر شربتش با دامی که در ثمر اوست [illegible] بال باقی
و چون بروان اورند تا یکسال و در دوم سرد و در سیوم خشک قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی
و غثیان و چون تنکیه بقدر مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سده دوار و با عسل
زحیر نافع و مضر سینه و حدوث و مورث سعال و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش سماق است حباحب
طیاری گرم شب تاب [illegible] مند حیوانیست انکسی کوچک مدور [illegible] اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در
زیر بال او ستور چون پرواز کند مکشوف میگردد و در شب مانند اخگر می درخشد گرم و خشک و حار و از درا پیچ
بسته عدد او مثقال و یک عدد مقطوع الراس او با که خشک شده باشد با دو از دو مثقال تفتیح صلابت و چون
[illegible] روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و [illegible] یک عدد از خشک او با روغن گل
جهت چرک گوشش و کری و با صبر و سفیداب سقط بو اسیره قدری با ذباره غن کنجد بر جراحات و رسیده [illegible] مردم

الحاء مع الجیم

حب حلو دانیسون است حب السودا شونیز است و شونیز را نیز نامند حب العصفر زرطم است حب الملوک ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب صنوبر کبار است و بنیدادی گویند بلغت هند او اسم قراصیا است حب العصفور دبق است حب الفنا عنب الثعلب است حبین و جبنین دفلی است حبل المساکین لبلاب است حجب بلغت اهل مکه بطیخ هندی است الحاء مع التاء و غیره حنظل بتاء مثلثه و ردرو حق است حثره غوره انگور است حرسا بسریانی اسم نعناع است حجر اسم هرچه از زمین صلب گردد و از لزالی رطوبات و جفاف مره بعد اخری تا بر مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ بحسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال ان میباشد رطوبت و برودت غالب هر دو باعث تکرج و حرارت و یبوست باعث حمره اند و قلت ان سبب صفرت و حرارت مفرطه و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک و غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او می باشد حجر لبنی سنگیست اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نزف الدم و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق نافع و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر عشلی سنگی است سفید و سائیده او غلیظ مایل بزردی و مشبرین مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر لبنی حجر مشقق سنگیست زعفرانی رنگ و تو بر تو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه بسنج و در قوت شبیه بسنج و اندک از و ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام ملتحمه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قبطی بلغت مصر او را نامند و آن سنگی است مایل بسبزی و سست و نیک زود شکن و گازران با و جامه میشویند و در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مخفف قوی و اشامیدن او با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و فرزجه او جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم و ذرور او جهت قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه مغریه جهت قرحه چشم و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است حجر حبشی سنگی است سبز مایل بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار تند و منقی و جالی و جهت ازالت آثار قرحه العهد و بیاض و انتشار هدب و ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و حنین بن اسحق گوید که نر و ماده میباشد و ماده آن مستدیر و سفید و خطوط سیاهی و نر مستطیل مثل بسته بلوط و بقدر یک جوزی است و جهت حصاة و زنان بکار است و نیز او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مراد است و در اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصاة و از یکدانگ تا نیم مثقال او با نیم مثقال آب سنگ گرده و مثانه و طلا او جهت التیام جراحات

و با عسل جهت تلیین صلابت نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ
است حجر الفلفل نزد مولف مالایسع حجر حبشی است و ابن تلمید گوید که آن سنگ ریزهای شبیه بفلفل است
که در حین خشک کردن فلفل بآن مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است
حجر الفضه سنگی است که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبر او مبدل بسفیدی میشود و باندک شفافیتی
و سنگ است و در مغرب و بلاد غرب یافت میشود و در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اطفال و سقوطاً مجرب
دانسته اند و جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در بازو کبودی باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و
آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمران و مثمر آن و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک دانگ حجر افریقی سنگی
است مابین چقماق و نقل و اجزا او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد
و با قوت مجففه و اندکی قابضه بالذع و محرق مطفی او سه بار در خمر نخل او قوی تر و جهت قروح خبیثه و متعفنه مفرداً و با شراب
و عسل نافع و محرق مغسول او با مرهم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاسافه سنگیست
ملون بسبزی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست و ذرور او جهت مرهم
لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافع است حجر السبحه سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی
ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت ریاح و رکین و التیام جراحات نافع است
حجر السلوان سنگیست سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن او ست و در آب جهت خفقان
و نزف الدم و حرارت معده و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یک دانگ و نوعی از او مایل بزردی و
بسیار براق میباشد و از جمله سموم است حجر الکلب سنگیست که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افکند در
عداوت موثر دانسته اند و چون در آب با شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث عربده اهل
مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتر است حجر حجر [illegible] سنگی است سیاه و بدبو و از
صعلبه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر او ریزند مشتعل تر گردد و از روغن اطفا یابد تعلیق او جهت
صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر و منع [illegible] اذیت حیوانات موذی و بخورش جهت گریزانیدن هوام موثر
است حجر ابو اسیبی بفارسی سکرسنگ و سنگ زخم نامند سنگیست شبیه به عاج و از بادیه عرب خیزد
جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرق او جهت جلاء دندان و تقویه لثه نافع است حجر غاغاطیس
سنگی است که از وادی مشهور بغاغا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست بجهنم چون در آتش گذارند
مثل چوب سوخته گردد و از یکرطل او یکوقیه میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی
و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احتراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم گرم [illegible]

و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهت غشی که از اختناق رحم باشد
دیگر برانیدن هوام موثر است و مفرح به و مصلحش زعفران و مهیج صرع مضر و علی عضال ... و رویانیدن مو
سفید و بخور او دافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنگیست که در و یافت
میشود و اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مجفف بی لذع و قاطع نزف
الدم و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و انشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب و امثال آن
جهت حصاة گرده و یرقان نافع است حجر خزفی سنگیست مصری شبیه بخزف و صفائحی و زرد و از هم ریزد و بغایت
خشک و گرم و کمتر با قوت قابضه و اندک حدت و قایم مقام حجر قیشور در ستردن مو و دو درهم او با شراب قاطع
خون حیض و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی زنان و ضماد او با عسل جهت اورام پستان و قروح
خبیثه و منع زیاده شدن آن موثر است حجر الماس سنگی است که بآن بکارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند او
الوان مختلف میباشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق است اسنباده قسم ذبون او ست و سرخ او چهار است
در اول و باقی همه سرد اند جهت جگر و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه و سائیده
آن با سرکه جهت رویانیدن موی و انشامیدن یکدرهم او با سرکه جهت ورم سپرز و صرع نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا
سائیده قسم اغبران بر روی مس جهت قروح که دفعتا بهم میرسد و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض
چشم و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعد و
اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحات عصبی و درد آن نافع و سائیدن او در دیده چشم بر رو او باعث زیادتی
قوت و جلای آن موثر و ذرور قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح سوختگی آتش مفید است حجر الحیه
بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد و بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و برنگ خاکستری و بعضی سیاه و سرخ
و صلب و مخطط با خطوط سفید و بعضی سفید و سست می باشد و قسمی معدنیست و مار مهره نامند و بعضی گویند سنگی
است ملون از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند زبرجد است و بهترین او آنست که چون بموضع گزیده مار بگذارند
بر موضع بچسپد و بعد از آن که در شیر اندازند منفجر کند و چون ضرب تا چه سم کرده باشد و دیگر بچسپد و در چنین ضرب
سم لونش متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال می آید و او جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است
و جهت دفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و لیثرغس نافع است حجر سندر
سنگیست که از هند خیزد و مایل بسیاهی و سرخی و سائیده او مایل بسبزی و زردی و شاخ هندی نامند و ذرور او جهت قطع
خون بواسیر و جراحات بعد یل و انشامیدن یکدانگ و کمتر از آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب
مفید است حجر منفی بعد از سیم و قبل از واو سنگی است که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگ ریزه ابلق از الوان

مختلفه طلا می سایند و او با آب باعث تجبس عضو میشود حجر الرام سنگی است سیاه که از و ظروف و دیگ میسازند
و در خراسان بسیار است جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است حجر الکرک سنگی است بسیار سفید
و از هند و ساحل دریای محیط خیزد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان در آخر دوم
سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور او جهت رفع نزف الدم
و اکتحال او جهت رفع بیاض قرنیه تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جهت جلای دندان و رافع زردی
او و جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع نشر و در مجالس و داشتن
او دافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن او در منزل مینا غضبین بدستوری کنند
سبب الفت ایشان. و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر الحک سنگیست ثقیل الوزن و سیاه و گویند
مایل بسفیدی و نرمی میباشد و چون بنجار دهان متواتر باو رسد طعم زعفران از و ظاهر گردد و چون با او اعضا را
بمالند حرکت را زایل کند و بعضی از آن سنگ با ترتیب دهند در دوم سرد و خشک و جهت درد گرده و عسر نفس خبرها
و جهت بیاض چشم با شیر مرضعه بپر اکتحالا بغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ حجر الدیک سنگی است باقلی و
از آن کوچکتر و سفید مایل بتیرگی و در شکم خروس متکون میگردد در دوم گرم در اول خشک و تعلیق و شرب او جهت
رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او در آن گذاشته باشند جهت
تشنگی مفرط بغایت مفید است حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چقماق نامند و آن اقسام
و الوان مختلف می باشد و در اول سرد و در سیوم خشک و ذرور او مجفف خنازیر و جهت التیام قروح عسر الاندمال
جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در رشته بسته باشند جهت عسر ولادت موثر است حجر المقناطیس سنگ
آهن رباست و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبونش سیاه است و در سیوم
خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوت جاذبه او زایل بود در آهن ساقط گردد و از مالیدن سیر رفع
قوت او میشود و در سیخال هرگاه در خون گرم اندازند اعاده قوت کند خصوصا چون در خون بز نر اندازند و در هر روز
تغیر دهند تا سه روز و عسر و رطوبت سیر مسقط قوت اوست و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل حصاة و نافع
نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت با ماء العسل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او
جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق و مغسول
او در جمیع افعال مثل شادنج و قدر شربتش تا نیم مثقال و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و منصب
و قضای حاجات و در دست نگاهداشتن رافع کزاز و در دست و پا تعلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و در
زائیدن موثر است و گویند چون حایض مس او کند این اثر او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد [illegible]

با گلاب سرشته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ و میزان آن تا آهن نیز سرمه ترتیب داده و دیگری از وی
اکتحال نمایند و شخص مقناطیس مدت مدید در نظر شخص محول مانی کند بمرتبه باعث محبت ثانی بابل گردد
که ما فوق آن متصور باشد و مجرب دانسته حجر یوسس سنگیست شبیه به بوره ارمنی و ازان بورح
و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل و قوی و تدهین بروغن زیتونی که دران جوشانیده باشند جهت رفع
ماندگی بسیار مفید حجر المثانه سنگیست که در مثانه متولد شود گرم و خشک و آشامیدن او جهت تفتت گرده
موثر و جهت سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال جهت رفع بیاض چشم مفید است حجر الحمام جرمیست
که در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک از ادویه سرطان رحم است و ضماد او جهت
رفع سرطان بغیر قرحه موثر حجر البقر سنگیست که در زهره و شیردان گاو متکون میشود و باز هر گاو میه
دانند و مانند مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و منقط بسبز تیرگی و بعضی بزردی و با طعم و مایل بسفیدی
و زردی بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هرگاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی حدقه او مستدیر
گرد و لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و با وزهر مذبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره
او متکون شود از یک دانگ تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا ده سال باقی است و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال
از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال سفوف او بصر را نافع
بیاض و طلای او جهت بهق و برص و آثار بواسیر و التیام جراحات و با آب تیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال
آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و دار الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط
یک عدس او با آب برگ چقندر جهت نزول آب و خوردن دهم روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا
در حمام تا چند روز از عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن و از مجربات دانسته اند و مضر
محرورین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مثقال او قاتل است و آنچه در روده گاو متکون شود
بزرگتر و سستتر و در افعال ضعیفتر است حجر الابل سنگیست در گاو کوهی متکون میشود و در باد زهر
مذکور شد حجر الحوت جسمیست که در سر ماهی متحجر میشود سفید و صلب و بهق می باشد گرم و حاد و در ریزانیدن سنگ
گرده بغایت قوی است حجر بحری جسمیست سفید و مدور و صلب و در جوف او دانه ایست که با علی و اسفل
حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از آنکه است و یک دانگ تا دو دانگ در تفتیت حصاة [illegible]
بغایت موثر است حجر الافروج سنگی است مانند قلیشور بزرگ و آب می ایستد و از استنبول خیزد و تجفیف
[illegible] دانگ در رفع سم عقرب میکند حجر الرحی سنگیست سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج
و با [illegible] و از جبال طرف مشرقی حلب خیزد و در آخر سیوم گرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون کم گرد

سرکه بر او ریخته عضو را به بخار او تکمید نمایند باعث ازاله ورم و دافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و شستن مقعد
به سرکه در آن تافته او را انداخته باشند جهت بروز مقعد و نطول آن جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع اعیا
و حصول جرم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای آن جهت استسقا نافع است حجر ارمنی سنگی لاجوردی و اغبر
و با رطوبت و نرم ملمس و قسمی از و سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع
از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی گرده و مثانه و بالخاصیه جهت جذام مفید و مستعمل او مغسول اوست و مضر معده
و مغثی و مصلحش کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر النسر
سنگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از اکتمکت است و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در
آشیان نسر و عقاب یافت میشود و ابن الدوله قایل این کلام است و مولف تذکره او را اکتمکت دانسته و ظاهر
آنست که قسمی از و باشد چه اکتمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله
آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است حجر بارقی سنگی است
شبیه بحجر حرقی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از و [illegible] آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از جذب آب بقعر آب
رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس دهد جهت استسقای زقی نافع است و چون موضعی را از حوالی ناف جراحت کرده
بران به بندند جذب رطوبات کند حجر الخمار قسمی از حماهان است و چون دافع خمار است باین اسم نامیده اند حجر
الابیض سنگی است سفید و سائیده او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع آنچه فادزهر حیوانی نافع است
بدستور او نافع و گویند حجر لبنی است و مراد اکثر بآن از حجر ابیض زجاج ابلیه است حجر القیشور سنگی است
متخلخل و سفید شبیه به اسفنج و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه
اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سیوم خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته
جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات بآن
کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاده و قروح غایره و شب کور
و دفع آثار و مالیدن او و مثل سنگ پا بر کف پا جهت دفع صداع و تقویت بصر موثر است حجر الیشف بفا و بیا هر دو
عبارت از یشم فارسی است و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی سبز مایل بزردی پس سبز
صاف و بعد از آن سبز مایل بسفیدی است در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح
باطنی و خفقان و حرقة البول شرب او با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهت خناق و بر مری و معده جهت
تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و دفع چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند چون قمر در برج
انثی باشد و بر او صورت انسانی نقش کنند تعلیق او جهت الام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد

شد نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر شربت او یک مثقال بودن ابرخی شرط میدانند و قدر شربتش یکدانگ
است حجر الخطاطیف سنگی است سست و بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی از سراندیب خیزد و
گویند چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده ان سنگ را باشیان خود می آرد در دویم گرم و خشک
و شرب او و طلا او جهة یرقان مجرب دانسته و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهة خفقان نافع است و مولف مالا یسع تصریح
نموده که آن سنگی است که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم بشکافند دو عدد از ان یابند و در طی بیان
خطاف مذکور شد خواهد حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ شبیه مرجان و یکدانگ او سم قاتل است حجر اناغلیطس سنگیست
سائیده مثل خون و جهة دمعه و طرفه نافع است حجر لو لو اعرابس که آذران بران ریخت میشود سائیده او بجهت بیلبند تا
قروح سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال در و مثانه و نفث الدم نافعست حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام
و از ان کوچکتر و از ان پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر کنند از عرشیر بریده گردد و طلا او جهة جراحات و تعلیق
آن جهت منع آبستنی زنان موثر است حجر اللطریطا سنگ مر است ضماد محرق او با زفت جهة تحلیل اورام
صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و سنون او جهة تقویة لثة نافع است حجر الرخام سنگ سختی است که
بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد از و قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع
نزف الدم و جهت اکحال و باسر که جهت تحلیل اورام و دفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و اثار رزو و جهت
قطع بواسیر و اشامیدن مسحوق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت دفع دیدان موی موثر است و گویند اشامیدن
سنگ مقابر که منقوش به نوشتها باشد باعث نسیان و شرب او روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم
معشوق و قصد دفع عشق دافع تعشق حجر اسود باصطلاح اهل صناعه موسر است حجر یرقان حجر الخطاطیف
است حجر الزنار و حجر الاصم حجر النار است حجر الباد زهر حجر الحیه است حجر السم باد زهر معدنی
حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الهنود
حجر مقناطیس است حجر طاغیطوش حجر اعرابی است حجر طاغیطوس حجر غاغالیس است حجر البار
سفادج است و گویند اسم شبه است حجر المطفی شبه است حجر الاتدا حجر المس است حجر الدم
حجر الطوش دنج است حجر البور و حجر الروشنای اثمد است حجر عراقی حجر المحک است
حجر مشویه کلس است حجر النار و حجر الماسکه و حجر الولادة اکتمکت است حجر البهت
حجر النسر و حجر العقاب و حجر النسر و حجر البحری راشامل است حجر النیقاق و حجر الشعر حجر
منور است و حجر الرحل و حجر الحکاک نیز نامند حجر شجری لبد است حجر التیس باد زهر حیوانیست
و البلور بلور است حجر حدیدی خماهان است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرد

حجر اللازورد است حجر الزنبق زنجفر محلول است حجر الفتیل قیح است حجر الاسبوس اسبوس است

الحاء مع الدال حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد و نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم
گرم و در سیوم خشک است و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته و زاج
الرخام را با اسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و تعبیر عبارت از وست و هرگاه رصاص با مرتشیشا
یا سم الفار یا زرنیخ بگدازند مرتبه رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از ان با شوره نحاس ازاد
بسته باشند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن او انست که آهن متعارف را
در کوره مخصوصه با آتش بسیار شدید تا گداخته شود بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهر حیوانات سائیده برا و ریخته
معدا میمانند که در جسم او داخل شود و چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام
آهن را مثل آهن ربا بخود جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر
و ورم سپرز و تقویت معده و سلسل البول و درد مقعد و گزیدن سگ دیوانه و دفع زردی رخسار و بیضه نافع و شراب آهن
تافته در دفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب تفته است و دوغ در آهن تافته در اسهال دموی و
نزف حیض و استرخاء مقعد قویتر است و خبث الحدید و زعفران الحدید در الف مذکور خواهد شد حدق بفارسی
علیوا نامند و ترکی جلفان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشک است مطبوخ او با کندر نامند و مست خوردن
آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس
و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندر با عسل جهت زحیر بواسیر و سوخته پوست او بقدر یک مثقال تا دو دانگ با آب
آشامیدن جهت نقرس سیدیل و مجرب است و در رفع عذر بلغمی و سلسله سیدیل و تدهین بروغنی که بیضه او را بسیار
در او جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعضا نافع و خوردن او
جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده با آب شبیل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت دفع سموم هوام مجرب دانسته
اند خصوصاً چون در آب بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون او را در زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد
مانع خواب او میشود حدق قسم بادنجان است و این اسم چنبر را که شبیه به بادنجان است می نامند و آن
ثمر نباتی است بقدر جوز مائل به سبز و بیدانه و در تابستان هم میرسد و زرد و فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندکی
بزرگتر رسیده ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان بری نامند و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دویم گرم و خشک
و اهل شام جامه بان شوینده بسیار جالی و قایم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر و طلای محکاز او را جهت گزیدن
هوام و عقرب مجرب شمرده اند و تدهین بروغنی که در و جوشانیده باشند جهت اعیا و تقویت بدن و درد گوشت نافع
و حمول او با عسل جهت کرم مقعد موثر و خوردن او با حنظل و مورث کرب و مصلحش سکنجبین است حدید حبشی نعمان است

است حد جلنار است صلح حنظل است حدقی هرگلی که مستدیر و شبیه بچشم باشد الحجار

مع الراء حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهی است و بفارسی اسپند نامند نبات او تا بقدر ذرعی میشود
دارای چندین شاخ باریک و برگش مایل بپهنی و گلش سفید و غلاف دانههای او مدور و مثلث الاضلاع بسه خطوط با اندک سرخی
و تخمش سیاه بقدر خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن را برگ مثل برگ بید و از او کوچکتر
و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و خوشبوی میباشد و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او
نامند و حرمل عربی و در ترکی سولی و بفارسی صندل دانه و بسریانی سباسه گویند در سیوم گرم و در دوم خشک
و قوتش تا چهار سال باقی میماند ملطف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل
سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شستن از لزوجات و نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن
طبع و جرم او جهت مصروع و تسخین بدن و اعضای سرد و دماغ و دفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و
دفع جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه
اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند منقی قوی بلغم است و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و
سعال رطوبی بی بدیل و هرگاه او را بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع برسد و روزی
تا دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنانیکه در وقتی حامله شده
باشند و بعد از آن نشوند می نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النسا
هر شب یکمثقال و نیم از حرمل کوفته تناول نماید باعث دفع آن علت گردد و مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل
سرشته مداومت نماید جهت دفع ضیق النفس بی بدیل است و چون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت حصاة کند و اکتحال
آن با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب یا بادیان سبز جهت اکتحال ضعف بصر امتلائی و نزول الماء و مطبوخ
او جهت تقویه اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او یا آب در روغن کنجد و مداومت اکل او جهت دفع امراض
جگر و سل و ضماد او با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سقوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمره
و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشد جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهت درد دندان
و تعلیق او در لته کبود دافع سحر و گویند آفت دیدن و زنانه باعث فرقت و بخور او مبطل این امر است و مورث غشیان و
مصدع محرورین و مصلحش ربوب میوههای ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش قردمانا
گویند تخم سداب است و حمول از پنج بار روغن از پس سائیده باشد منقح افواه عروق خون بواسیر است و روغن او در سیوم
گرم و خشک و محرک باه و منفتح سدد دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب و سر با دیگر نافع و حقنه
او جهت عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است حرمیت بیار تحتانی ...

میشود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل برگها کوچک و خوشبو و در سیوم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت
دیرهضمی و هضم و دفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام درد اشکم و قولنج نافع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود **حرف حرمله** نباتی است
حجازی و از جمله شوربات و بقدر قامتی و برگش شبیه برگ و از و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را جهت جرب
بسیار موثر دانسته اند **حرف** اسم نبطی حب الرشاد و نبات او است و از تره تیزک بری و بستانی میباشد
و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در حرف حا صفت او مذکور شد و تخمش اشقر و باطول و برگش مایل بتندی و بر و تشریف
و نبات او در دویم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک و قریب الفعل
با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و بری او شدید الحرافه و شبیه به بستانی
و از آن نیز گرمتر و قوی تر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی او است و تخم بستانی در سیوم
گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج
فضول سینه و جهت انحدار بلغم خام بطرف مثانه و دفع استرخاء بدن و اخراج مواد فاسده و دفع سیلان چرک امعا و معده
و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد پهلو که
از خلط غلیظ باشد بازده تخم نیمبرشت و عسل جهت شکافتن فضل و سینه و تنقیه موادی که بسبب . صدمه که سینه تخته
باشد و بوداده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم
تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیمبرشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بقدر ده
درهم تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت موثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و فضول و شربه او جهت منع ریختن موی و ضماد
او مسکن درد گزیدن عقرب و با عسل جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی
و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و با آب و نمک جهت نفخ دمل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف
جهت رنگ کردن وضع که هرگز زایل نشود و بازفت جهت درد سر کهنه و با دهن الفار جهت درد اسافل و کمرگاه و با صابون
و عسل جهت نمش مجرب دانسته اند و در انفجار دبیله موثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن چرک گوشش و تقویت موی
و دفع رطوبات لزجه مفید **حرف بابلی** نباتی او بقدر شبری و برگش شبیه بتره و با خشونت و گلش زرد و تخمش
سفید و مدور و در شکاف خاص تره و در مازندران کلمه تره و شاهتره نامند گرم و تر و تندتر از حرف بابلی که حب الرشاد
باشد و مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن و منفجر دبیله و جهت امراض بارده و عرق النسا و مقی قوی و مسهل خون بسته و
تفتیح و جذب و در سایر افعال قوی تر از حرف بستانی و شانزده قیراط کل او مسهل و مقی اخلاط مریه و قدر شربتش یکدرم
است **حرف ابیض** گویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید و حدت ا

کمتر از رشاد و خردل فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم میدانند مشتهی و منشف رطوبات
و از و فع ارنده و در سایر افعال مثل رشاد است **حرف السطوح** حرف مشرقی است **حرف مشرقی**
قسمی از حرف بستانی است بقدر ذرعی و با شاخهای باریک و برگ او از جانبین مثل نبات تخم زنبد و شبیه به برگ گشنیز
و از آن نرمتر و سفید و ثمرش مثل فلک و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت تا یم مقام فلفل و در طعمه بدل آن
و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قوی‌تر از حرف بستانی است و مطبوخ نبات او با نبات جو جهة نزله
بارده و دفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ موثر است **حرف الماء** نباتی است که در کنار ابها میروید و برگش شبیه
به برگ ترتیزک و در اول بلون سبز و در آخر با تسریف میشود و او غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان ابهای
ایستاده میروید و برگش بی تشریف است تازه او در دویم گرم و خشک و یابس او در سیم گرم و خشک و مدر بول و
حیض علتهای بارده باطنی و ضماد شش جهة قروح و بثور و کلف نافع است **حرف سعت** اسم نبطی و بعربی بستبر
نامند و بفارسی ککر است بستانی او را برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس مایل بسیاهی و ساقش
بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه به پشمی مجتمع از اجزاء زرد رنگ و تخمش مایل بسبزی و بالنده و چنبه و
تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حیض و
طبیع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهة قروح شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا
و ضماد او جهة داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و سموم و دهنی را که با سینه مثل او اب اکثر مزوج کرده باشند جهة تحلیل
اورام صلبه سریع الاثر و جهة ترس نافع و نطول او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش القواعد و
عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری که مراد از مطلق حرشف
او است برگش سیاه تر و کوچکتر و ساقش بر برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خار دار و تخمش سیاه
و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قوی‌تر از بستانی و مصلح سودا و مستفرغ و مخرج مواد غلیظه
سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیها است و طلای اجزای لطیفه کل و با سرکه جهت جرب و نطول بیخ
جمیع اجزای او جهت خراز و دفع قمل نافع است و قسمی از بری که ببستان کوچک و پر خار است خویع نامند محلل
است و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و ذات ... مذکور خواهد شد **خردون** حیوانی است شبیه به زغه
و بزرگتر و بسیار از آن کوچکتر مثل مار کوچکی درشت و یا دارد سرش باریک و طولانی و در عرض روز بی ... رنگ بالوان
مختلف میگردد و در طبرستان ناچه کول و در اصفهان مال یاغی نامند و از جمله سموم است و در قفا نها و کوهها یافت شود
در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهة تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل جهت ... کننده
او جهت ... است بعد یکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهة تقویت باصره و سرگین او جهت بیاض و حکه چشم

و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بشراب میباشد و ابن الدواء
فرموده که ضماد بیضه و گوشت او موی را می‌برد و تعلیق کردن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور
تعلیق مهره است که قریب بگردن او باشد بر کمر شخصی باعث شدت قوت جماع است و از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن
قیراطی از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و یک قیراط از چشم چپ او با آب نخود سیاه
مطبوخ و دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و منعظ کرده است و چون کردن او را باسم صاحب عرق النسا صید کرده
رگ باطن ران او را حسب موقع رانشکافند رگ را باسم صاحب عرق النسا قطع کرده بعد از آن بادست ریزه نمایند بدون آلتی [illegible]
رفع آن علت شود و گویند مجرب است و مکرر بصحت رسیده خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است **حربا** بفارسی
آفتاب پرست گویند و او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه بآفتاب در چهارم گرم
و خشک و از جمله سموم و خوردن مانع روئیدن موی کنده باشد و رافع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تغییر
داده زرد میدارد و گوشت او مورث سل و دق است و یکدرهم او کشنده **حرجوان** ملخ بی بال و در جراد مذکور
شد **حرز البقر** حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است **حرجل** ملخ بزرگ است **حرشف**
بثاء مثلثه مار ماهی است **حرش المس** بلغت اندلس جلوب را نامند **حر** بضم حا خاک خالص و بکسر و فتح
خاک سنگزار است **حریقه** طعامی که بفارسی کاچی گویند **حرمل ابیض** و حرمل عربیه قسمی از حرمل
است و مذکور شد **حرمد** طین سیاه است و آنچه لون و رایحه او متغیر شده باشد **حریطه** اسم عربی ازاد
درخت است **حرمانه** اسم نبطی برباقلی است که جرنبل نیز گویند **حرشا** و **حرتا** بشین و بثاء مثلثه خردل بری
است **حرص** مشفان است **حریر** ابریشم است **حرفقان** اسم سنگ است **حرب** طلع
است **حراب** اسم عربی اشترغار است **حر الشیاطین** علف الاربال است **حربه** بوجمید
بطراسیون است **حزا** بستانی و بری میباشد و از مطلق او مراد بستانی اوست [illegible]
گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن باریکتر و ساقهای او باریکتر و منشعب بالای که ساق میشود و قبه او شبیه بقبه جزر
بری و مایل بزردی و تخمش عریض مایل بطول و تند طعم و با عطریه و برگش شبیه به برگ کشنیز و از آن بسیار ریزه تر
و بیخش شبیه بزردک سفید و با اندک تندی و طعم او بدستور برگ مرکب از طعم زردک و رازیانه و ضماد نخیت و سعید جاه
و ابن تلمید گویند که در طبرستان او را حضری نامند و ظاهرا حضری قسمی از بری او میباشد چنانکه مشاهده شده در اول
دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت رفع سموم بارده و هوام و بد بوی دهان و تقویت معده
بارده نافع و مصدع و موجب مدر و جرب و شوره و مجرد و بیخ او و مصلحش سویق است و آب سرد و کاسنی و ترشیها
بقول بارده است **حزاء بری** و خزاة نیز گویند و دو قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند که

وقطور او در گوشش جهت گرانی سامعه واکتحال او جهت قطع بیاض وناخنه وسلاق وآشامیدن او جهت سموم حیوانی ونباتی
وتقویت باه اجماع اطبا است خصوصًا با شراب وبدستور طلا کردن وآشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک شب
موجب عدم تاثیر سموم است ومدت یکسال وگویند تا مدت العمر وبا آب کلک جهت سقطه وضماد تازه وخشک او جهت منع ورم
جراحات والتیام بغایت مفید وگویند مضر ریه است ومصلحش انیسون است وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال است
ومولف مالایسع بیان نموده که صنفی از او در شام بهم میرسد که شبیه بسور نجان وعظیم وصلب است ودفع اثر سموم در عرض یکسال
مخصوص وانست امر عجیب هم سراج القطرب است **حسک** بفارسی خار خشک نامند بری وبستانی بهتر است
شبیه بنبات هندوانه وشاخهای او منبسط بر روی زمین وبرگش شبیه ببرگ زیتون وشاخهای او خار دار وبهترش صلب
سه پهلو وازنخود کوچکتر وسفید واطراف او تند مرکب القوی وخشکی او غالب وجالی ومدر بول ومسکن درد مثانه وافزاینده منی
ومفتت حصاة ومنضج ورادع وملین ودافع قولنج حار وبا شراب جهت ادویه سمیه وضماد عصاره وطبیخ او جهت ردع ورم حار ومنع
حدوث آن وریختن مواد با عصاره با عسل جهت قلاع وعفونت دهان وورم عضل حلقوم ودرد لثه واکتحال عصاره او مبرد ومجفف
ورادع است ودو مثقال عصاره خشک بری او با شراب جهت سم افعی وپاشیدن آب طبیخ او جهت برطرف شدن کیک بغایت
موثر وچون نخود را با آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل وقدر شربتش تا پنج درهم ومضر سرد ومصلحش بادام وروغن کنجد است
وتخم او در افعال مثل عصاره او است وروغن او که از آب او در روغن کنجد یا زیتون ترتیب داده باشند طلا نمودن وحقنه وآشامیدن
او جهت تقویت باه ودرد مفاصل ونیکو کردن رنگ رخسار ودرد کمر وگرده وعسر بول وچکانیدن ومالیدن او در احلیل وعانه
وکمر جهت حصاة گرده ومثانه موثر وقدر شربتش هفت مثقال است با سکنجبین یا عسل وچون خشک او را با شیر تازه سه بار
پخته خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد **حسو** مشدد یدو او اسم مایعاتست که از حبوب وغیر آن ترتیب دهند بطریق
قهوه توان خورد **حسل** بفتح اول ودویم گیاهی است شبیه بصعتر وبرگش از آن تر وبزرگتر وتیره رنگ وبیونانی
حسیمی گویند در دویم گرم وخشک بخته مقوی معده وهاضم ومصلح طعام فاسد شده وجهت خوشبوی دهان وارویح و
با شراب جهت گزیدن رتیلا وعقرب مفید وقدر شربتش تا پنج درهم است واستعمال زیاده نیز جایز است **حسل** بکسر اول
وسکون ثانی اسم بچه سوسمار **حسکه** ملغه مصر بستیاج است **حسن لبه** اسم فارسی خصی لبان است
حسن یوسف اسم فارسی حاسیس است **حشیشة الزجاج** گیاهی است که در شوره زار وسطوحها میروید وشاخهای
او باریک ومایل بسرخی وبرگش خشن ومزغب وبر شاخهای او چیزی شبیه بتخم وبقدر ترنج وخشن وبسیار تلخ وبر جا میروید
بپیچید در دویم سرد ومحلل اورام ورادع ومنضج سده وجالی وقابض چرک زجاج بالکلیه زایل میکند وازین جهت
باین اسم مسمی است وزایل کننده بواسیر ودو اوقیه عصاره او با شکر وعسل جهت سرفه کهنه بسیار موثر وضماد
او جهت اورام حاره وبا سفیداب جهت حمره ونمله وبا قیروطی روغن حنا وبا پیه بز جهت نقرس ومالیدن

او جهت قوبا و غرغره او جهت ورم لوزتین با روغن گل جهت درد گوش و سفید و سفیدی سر و مصلحش نبات و حشیشی است و قدر شربتش
تا دو درم است **حشیشه** اسم اصطلاحی قنب است **حشیشة الداحس** گیاهیست منبتش سنگلاخ و برگش
شبیه بعدس و از آن بزرگتر در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و ضمادش جهت داحس و قروح شهدیه نافع است
حشیشة العلق ابن الدوله گوید که او را در گیلان جلقش نامند و از جمله پودنه است و در مازندران ورتی گویند و
آن شبیه نعنع نیز و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی تر
از اقسام فودنج است **حشیشة العقرب** عقربوبا است و بلغت حجاز بولامیون است **حشیشة الکلب**
و اسیوا **حشیشة البرص** گیاه اطریلال است **حشیشة الحجر** اسانیه و حجرک است **حشیشة**
الطحال و **حشیشة الدود** اسقولوقندریون است و حیوانی را نیز باین اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور باربعه
و اربعین بوده و امثال سبعه و سبعین جمع اند **حشیشة السلحفاة** **حشیشة اللیا** سین است **حشیشة الراعیه**
بلغت شام گیاه دوستی نامند و در عراق مراد از آن گیاهیست که کبک را دفع میکند و در طبرستان گیاه دواش گویند و
قسمی از دوقش شمرده اند **حشیشة المعدن** گیاهیست سفید و صلب قریب بسنگ و چون شکسته شود اجزای او ریزه
میگردد و با روغن چون مستعمل گردد شعله او بر طرف نمیشود و ریشش مندر نامند و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او
جالی و مورث صحت و طراوت است **حشیشة الاورام** اندریون است **حشیشة السلطان** حرف ابیض
است **حشیشة الاسد** اسد العدس است **حشیشة السعال** بیتریون است **حشیشة الافعی**
ملیکی است **حشیشة السنور** بادرنجبویه است **حشیش** فلنقاقل است **الحماض مع الصاد**
حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارسیده سبز است در اول دویم سرد و در آخر آن خشک
و عصاره آن سرد و خشکتر و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و تقطیع عصاره بلغم معده و مقوی جگر و بدن
و حابس طبع و مانع انصباب مواد و دافع سستی اعضا و تشنگی و ضمادش جهت خوشبو گردیدن عرق و خوشبوئی بدن خصوصیه
و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده و سپرز و مقربات مولد ریاح و نفخ و مورث غشی در بعضی امزجه و جهت
تکسیف و مصلحش گلقند و انیسون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت
و التهاب معده و جهت اسهال حراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویه احشا و غثیان صفراوی و دفع بخار
و منع قبول مواد و با رب انار خوشتر جهت تپ صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین
[illegible] دارد و جهت خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهات و قلاع و طلای او با آب گشنیز جهت تخفیف بواسیر
[illegible] او جهت تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و چرک گوش و غرغره او جهت ورم حلق و خناق او جهت
او جهت [illegible] سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهت [illegible] انتشار و خشونت اجفان و تاکل [illegible]

عصاره او مقوی قوة ماسکه معده و چون توتیا را بان پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی نفع
است و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یک مثقال و بدلش آب سیب
ترش و سماق و شربت آن که از آب غوره و ترنج شیرین و شهد و عسل کف گرفته بپزند و ترتیب داده یک سال بر او گذشته باشد
جهت دفع وبا و تقویت هاضمه و تفریح قلب نهایت مفید و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان الحاوی
بفارسی حسن لبه نامند و او صمغ صنوبری است و کلام عبارت از مولف تذکره گوید که اکثر اهل این صناعت تحقیق نموده
اند و من بعد از مشقت بسیار تشخیص کرده ام که صمغ صنوبر است و در اول تکون صمغ مذکور منعقد گردانیده کندر ظاهر شده
بتدریج تبدیل بخرزه میشود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها و سفید مایل بزردی و سیاهی و محلل
و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور و خائیدن او جهت تقویت لثه و طلای او جهت حبس گرد لت
نزلات و قطور او با روغنها جهت درد بارد گوش و آشامیدن او جهت مغص و تقویت معده و دماغ و اذابه رطوبات و
تحلیل آن نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن [illegible]
است بالمناصفه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است حصی ابرمس بجای او مله و سجاد محجوبه است [illegible]
حصی درس است حصاة بفارسی سنگریزه نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهت بند آمدن خون جراحات
و دفع ورم آن مفید است و انداختن او در کوزه آب جهت غلظت آب و مقوی احشا است الحامص الحصاد [illegible]
حضض مکی و هندی میباشد و مکی را بیونانی لوقیون نامند و آن عصاره برگ نباتیست خاردار [illegible] بسه
درع و پوست او کاهی بلند و برگش شبیه به برگ شفتالو و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین او
بیرون زرد و مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف او برنگ خون گردد و از آتش ملتهب
شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوش او که از دوشاب [illegible] صبر و زعفران میسازند [illegible] برنگ خون نمیشود
و باطن او یاقوتی نمیباشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دویم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر
از ردع اوست و آشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق [illegible] خون و نفث
الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زهر گزیدن سگ دیوانه و حرارت گرده و التهاب
و تشنگی و حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهت ورم حلق [illegible] جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش
و ضماد او جهت شقاق مقعده [illegible] تقویت [illegible] نزلات و [illegible] اکتحال او [illegible] و حکه [illegible]
و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و حماما و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و بدلش حضض هندی است [illegible]
آن عصاره فیلزهرج است و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مگر در ردع او و سیاه و تیز [illegible]
و ممنوع او از [illegible] الفستق [illegible] استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید [illegible]

مزغب و ثمر نوعی ماده او خوشه تخم دار و تخمش از بطم کوچکتر و بزرگتر و بعد و بهم بسته و سست و با رطوبت و ثمر نوع نر او بخلاف
آن کوچکتر و مستدیر و تخم او دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات
در دوم گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبیعت و بی منفعل از آب مطبوخ او مسهل رطوبت مائیه و مره صفرا و حمول
برگ او ده روز بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن حمول نر آن باعث حمل پسر است

حلزون بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفی است و بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و آن مخصوص حلزون
بحری یان حیوانست و شیخ و دیع و اطفار الطیب و تحفة الزواب و زفور ار لینتیس و صدف مروارید و نفاح و غیرها از انواع
حلزون اند و جلد بحری او در دوم گرم و سرد و خشک خواص آن در صدف ان شاء الله تعالی مذکور میشود و گوشت او در دوم
گرم سرد و تر و لیس کی در مصر ام الحلول گویند از اقسام بری و مستطیل و العطف و سریع الاستحاله بخون صالح است
و جهت جذام و جرب و حکه و جنون سوداوی نافع است و گوشت حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد آن
او جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهت تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و در
طلای رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با زعفران و صبر بالسویه سرشته جهت التیام جراحات
خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او مفید و بی بدیل است و گوشت مجفف مسحوق او در حیض و باه و کند و جهت التیام جراحات
خصوصا عصبانی و الکحال سوخته مجموع او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهت جرب متقرح و بهق و جلای دندان با سرکه
جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت او جهت رفع ریختن موا و تخم او بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش
و طلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهت منع ریختن آن موثر و فرو بردن گوشت خام او جهت درد معده
و باه و جهت قولنج نافع است و گویند [illegible] صلبه را بسیار نرم میسازد و چون گوشت او را با مثل او نوشادر و نصف او
کبریت و سدس او نمک سائیده تقطیر کنند افعال ترتیب در مشتری نماید و با ریا عقد کند **حلبیثا** نوعی از ینبوعات
و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهت تاثیل [illegible] **حلیفه** حراث بری است **حلیمو** اسم فارسی بیخ حماض بری است
حلال معطی **حلم** قراد است بضم قاف **حلباب** لاعیه است و گویند لبلاب است **حل** بلغت حجاز سمسم
مقشر است و بلغت اکثر یان زیت مانند **حلاق الشعر** نوره است **حلحل** و **حلاحل** بصل است
بسیار کثیر است **حلادیون** اسم یونانی [illegible] است **حلوای قبیده** اسم فارسی ناطف است
ارلیسا اسم فارسی لاعیه است **الحاء مع المیم** **حما** بلغت نبطی اسم نبات شجریست شبیه برشاد [illegible]
[illegible] با قوتی مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل خیری سفید و برگش شبیه به برگ [illegible]
بسیار لذاع و منبت او ارمنیه و طرطوس و بهترین اقسام است و قسمی از آن در ابهام پیدا و در شام یافت میشود
و بهترین نوع آن است و قوت حماما تا هفت سال باقی میماند و در اول سیوم گرم و خشک و مفتح سدد [illegible]

و جگر و مقوی آن مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سدر و در طبیخ او جهت نقرس و ورم فرزن
جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح سده و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و با مویز جهت ورم احشا و با فرزجات
جهت ورم رحم و با اکتحال جهت امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او اسارون است با مثل او قرنفل و بادرنج و چون او را با سیسالیوس و دارچینی عرق کشند
و عرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند و در جمیع افعال و تفریح زیادتی بر خمر میکند حمص بفارسی نخود گویند
بری و بستانی میباشد و بری او در اکثر گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچک تر و تمرش مایل بسرخی و دراز با تلخی است
و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بن گوش و انثیان
و با عسل منقی قروح و جراحت سرطان و بستانی او بهترین حبوب است نزد بقراط و در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در
اول تر و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاده کننده شیر و منی و باهی و منقی بشره و
مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوه تقطیع لزوجات
و مفتح سده است بسبب کسب ملوحه او و مدر بول است و بالخاصیه جهت درد سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه
جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب تازه بنوشند و چون یک شب در سرکه
خیسانیده ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیز دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده
خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندکی عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مانوسیلن بعدیل است چون حریره از آن
ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعده و بهترین او آن
است و خوردن ما بین دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در افعال قوی تر
از سفید و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلا اقسام او
جهت خارشت اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و خوار و کلف و تقویه موی و رفع بی حسی عضو و امراض مفاصل
خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع بدستوری که در دستورات
مذکور است گرفته شود در سیوم گرم و خشک و تنفیذ با قوت نافذه و بغایت مقوی مو و مبهی و جهت تسکین درد دندان و
امراض لثه بعدیل و جهت دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول
و نفخ است و جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود آنست که چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن یک
عدد نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پا از بالای سایه آن لته را بجانب عقب میدارند در آخر آن
جمیع ثالیل بر طرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش جوارشش کمونی و
گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خو

اب بعد از تنا ولنمودن نخود بغایت مضر است **حماض** بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی از برگ
رقیق و ترشش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافها ریزه مثلث سرخ و بتر کی عوده
علامی و بفارسی ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل مشکون میشود و هر دو قسم ترشش و بهترین انواع اند در دوم سرد
و خشک و باقوت قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و یرقان
و تقویت جگر و التهاب نافع و نجیده او ملین طبیع و ضماد او یا روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت
جراحت امعا و سحج مفید و مضر باه و مصلحش سرتیها و قدر شربتش تا هجده درهم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و جهت قروح امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهت اسهال کبدی
و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن شدن و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش
دو درهم است و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال مزمن و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت متفرح و قوبا و نقاق
آخن و داخس با سرکه و جهت خارش بدن و طلای نجیده او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و اشامیدن
او جهت تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سدی نافع است و قسم بری عریض الورق شبیه به بارتنگ در رغره
و در شکل شبیه ببرگ چقندر و سلق جبلی نامند و بیخ او در اصفهان چلیمو گویند و در افعال قویتر از بیخ بستانی و با نبات
جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار نافع و خوردن آب گیاه برگ نجیده او جهت سحج صفراوی و سبی
سفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خلث الحدید جهت بواسیر مجرب و فتیله آن با مقل ازرق و موم روغن تخم کتان جهت بواسیر
باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت
و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه به نیلوفر و تخمش شبیه بچقندر و سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند و در قوت و فعل
نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید
و بدلش رطبا و است حماحم حبق بنطی است و غیر بستان افروز است برگش شبیه به برگ بستان افروز و از آن بزرگتر
و ساقش به ستبری بسیار و بوی و رنگ برگ او مختلف الوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس مینمایند و مشهور است بلاله
خطائی و در تبریز بگل عاشقان و در آخر اول سرد و خشک و رادع و دافع سده دماغ و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او
مقوی دل او برشته او بقدر یک مثقال با کسیر جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کتیرا و شربتش تا دو درهم و
او بستان افروز زرد و گفته که از آب آن و روغن زیتون با شاهسفرم ترتیب داده جوشانیده بمانند تا آب سوخته روغن
مانده باشد و علاج آتش قابضه و خوردن دو مثقال او جهت بیاضچیره و تک او جهت ریاح اغشیه دماغ نافع است حماحم
بفارسی کوه نامند صحرائی خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه بخیه اهلی آن بهتر خصوصا تازه
بده بال برآورده باشد مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقا

زرقی بطلی و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و به دستور اشامیدن و قدر با قلامی از خون صحیف او و
ریختن خون او گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و کنه و غشاوه
و طرفه خصوصاً خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در سیوم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت
سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و به دستور با تخم کتان و با عسل تخم کتان جهت کشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با
حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه و عسل که با هم پخته باشد جهت
[illegible] و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری نطرون که هم گرم کرده [illegible] بر برص ضماد نمایند و باز به دستور تجدید نمایند
در ازاله برص نهایت [illegible] و با سرکه جهت [illegible] و اشامیدن ان یکدرهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقا بارد و دو درهم با دو درهم دارچینی
جهت حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر البول و پیه او جهت آثار قروح و اکتحال [illegible] او که با سوخته باشد جهت
غشاوت و ظلمت بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته
او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بسیار [illegible] و طلای [illegible] او با پیه خوک [illegible] جهت تحریک باه بغایت موثر و چون الاطفال
با عسل ضماد نمایند [illegible] و خام او جهت خشونت سینه و نیکو کردن رنگ رخسار و [illegible] بدن مفید و سکون صاحب آبله در جایی
که کبوتران در زیر او یا در بالای او باشند باعث [illegible] شفای آبله و مجاورت آن سبب امن از خدر و فالج و سکته و سبات
و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرای خشک و تر
و لطیف تر از اهلی و مجموع آن [illegible] مصدع و محرق خون و مصلحش [illegible] با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار
است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت
نزول و بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعادت بکارت از اسرار است

حمار الوحش بفارسی گورخر [illegible] است گوشت او در دوم گرم و در سیوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق
او و پیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر مرضعه جهت
گریه اطفال و زهره او جهت داء الثعلب [illegible] و چهار قیراط او با خولنجان و آب کبریت جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او بغایت
مقوی باه و [illegible] او جهت رفع [illegible] و اشامیدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و سم او خشک کرده او با کتیرا و عسل
جهت [illegible] و عسر النفس [illegible] مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر [illegible] بستن قدری از پوست پیشانی
او بر بازو یا بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست
پیشانی [illegible] صاحب صرع باشد اعم از آنکه حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه نیز انگشتر شرط است و پیوسته
نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم او در افعال مثل حمار اهلی است حمار بفارسی خر و الاغ
نامند غلیظ تر و کثیف تر بطیء الهضم تر از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبخ او جهت کزاز و خوردن زهره

زهره خشک او جهت رفع تغیر عقل و سحر و مغز سر او مورث حراقت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا خورده شود
جهت صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق فرج با روغن زیتون جهت
خنازیر و با شراب جهت بخچی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه
جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشا بگرم خوردن بسیار نافع است و عصیر سرگین تازه او مفتت حصاة و
مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق
خشک او با سرکه بریان پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او برای
طفل جهت رفع فزع موثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور چون در گوشش
بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث تخفیف درد میشود و جالینوس میگوید که طلای نطفه سه بار یا چهار بار مسقط دانه بواسیر است
و چون قضیب او در کوزه آب نبیذ یا بالش گذارند تحدید کرد قریب سوختن شود و با سحیقه رو در روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن
موی و دراز کردن آن بغایت موثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده باشد و به حراره بخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی
قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین بقدر یک درم خشک را جهت تپ ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تدخین کنند
و اندکی بخوابند و چون قطور و عاقر قرحا با ران پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با باد الفطر جالب اسهال است حشم
بفتح میم و بضم میم بلغت حجاز تمر هندی است و تمر الیهود را نیز نامند **حمص الامیر** بلغت مغربی خسک است **حماض**
جبلی حماض بری است **حماض نهر** حماض بستانی است **حماض سواقی** حماض مائی و حماض البقر نیز گویند
حمص اسم مجموع اشجاریست که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان است **حمار السبت حمار**
قبان [illegible] است **حمص الکرسی** حمص بری است **حمصیص** نوع صغیر حماض است شبیه بسرکه و در [illegible]
ترشی و اثر نامند **حماض الاترج** ترشی ترنج است **حماض الارنب** گذشت است **حمر الارض**
[illegible] است **حمحم** نبات جبل است و بجاء معجمه نیز آمده و بلغت شام و دیار بکر لسان الثور است **حماط**
نوعی از جمیز است **حمل و حملان** بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی **حمیرا** اسم عربی
ابوخلسا است و بکسر حاء اسم فنافس است **الحاء مع النون حنظل** ثمر گیاهیست بقدر هندوانه بسیار
کوچکی در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و شبیه و اندرون زرد او بد است و آنچه در بوته
تنها باشد از جمله سموم و تخم او مادامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه بیرون آورده باشند
تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم او است در اول چهارم گرم و در آخر خشک
و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض
بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس انتفاعی [illegible]

گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگها اندازند و هرگاه سگها آن خمیر را تناول نکنند ظاهر میشود که سگ گزیده دیوانه بوده است
و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهت قوبا و سعفه و خزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته
با موم و روغن گل جهت جلای رخسار بی‌بدیل است **حندقوقا** اسم سطیت و از جنس لوبیه بری و بستانی میباشد و
بری را بعربی حباقا و بفارسی دیوالیبت صحرائی نامند و بستانی او را بعربی و زق و در اصفهان شبدر گویند و در
مازندران شروبت نامند و گلش خوشبو است و با سفیدی و سبزی و برگش بقدر ناخن و شاخهای دبار یک ساقش
بقدر ذرعی و تخمش مایل باستداره و رنگش مثل نانخواه است و مستعمل از و برگ و تخم است در دوم گرم و در اول خشک و با قوت
جالیه و ملین طبیعت و مدر فضلات و تخمش گرم‌تر از برگ او و مبهی با شراب جهت رفع سموم قتاله بی‌بدیل و مسکن مغص و قولنج
و رافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره او جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی
و تازه او موافق مزاج و دوای منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل
است و بری او برگ بزرگتر و ساقش درازتر و تخمش قریب بحلبه و کریه طعم و گلش سرخ و بفارسی لوبیه کوهی و بلیت
نامند در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت سپیده و درد معده و پهلو و ریاح و
صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نطول عصیر او جهت درد عقرب گزیده بغایت موثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد
است و نشستن در طبیخ او باعث حرکت جنین اطفال و روغن او همین اثر دارد و سعوط آب او جهت صرع و جنون و غسول با آن مسقط
بشره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است و تخم او گرم و خشک‌تر از نبات او و جالی و مبهی و نزریا
افعال قوی‌تر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم و مورث حرارت مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است **حنا**
بکسر حاء و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر ذرعی و سرخ و برگش شبیه به برگ مورد و بزرگتر از آن و نرم و گلش
سرخ مایل بسفیدی و اقاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی مایل بسردی در دوم خشک و گویند
در اول گرم است مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بلیغ و محلل و در التحام قریب بدم الاخوین و با قوت قابضه و آشامیدن
آب نقیع او در روزی پنج مثقال تا هفت مثقال با شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون یکماه مداومت کنند جذام
زایل شود و قابل سایر علاجات نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده و بجوشانند
[illegible] و تخمش آشامیدن آب نقیع ده مثقال او در ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متآکل و
یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال با ماء الحلبه رافع قولنج
و مضر حلق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است ضماد او بر کف پای آبله‌دار
مانع برآمدن آبله در چشم او خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهت حمره و حکه
النشس و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرد آب از و آید و با روغن

رنج چوب و با آب بید انجیر جهت انشقاق قرون در روز ازو مجرب و بر جبهه و صدغین جهت منع ریختن مواد بچشم خصوصاً چون
با آبکشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و با گل حرف جهت فتوق و قیله و با زفت و روغن
گل جهت قروح سر و با برگ کردگان با ماء الصفر جهت تنقیه حزاز و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب و نمک
بغایت نافع و موثر و ذرور او جهت تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت
نافع و گل او معتدل لطیف و ریختن او با سمه و قیه آب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای او
جهت التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن
گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان موی لباس
مانع کرم زدن آن و برگ او را نیز صاحب اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مگر در
روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی مو و نیکو کننده رخسار و بدلش روغن مرزنجوش و روغن حنا که از جملهٔ مرکبات
است و در دستور ثانی مذکور است **حنطه رومی** حندروس است **حناء قریش** خراز الصحراست
حناء مجنون بلغت مصر وسمه است **حنفه و حنفا** بلغت اندلس حشیشة الزجاج است **حناء
الغزال** بلغت مصر ابوخاسا است **الحاء مع الواو حور** براء مهمله بضم حاء و زاء معجمه نیز آمده از جملهٔ اشجار
است قریب بدرخت خرما برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانه او مانند گندم و بلغت اندلس او را سرو دله
نامند و گلش خوشبو و بنفشی و زرد میباشد و صمغ رومی او را گویند کهربا است و بفارسی درخت نوز نامند و آن پوست او است
که کمان گران وغیره استعمال نمایند درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او بی صمغ و در اول گرم و در دوم
خشک و یک مثقال از پوست جهت عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نیز همین کار و گرم تر
از پوست او و قطور او جهت درد گوش مفید و اکتحال ثمره تازه او با عسل جهت غشاوه مفید و نظری که از حوالی او روید
بی غایله است و رومی او را صنوبر بلغار و روسی در سیوم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند
قوی تر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از روس آورند و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف
الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس بزرجه او معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات بمعده
و امعاء و خفقان و عرق النسا و تفتیح سده و با سرکه جهت صرع شربا نافع و قدر شربتش یک مثقال و طبیخ چوب او مجفف
قروح و آکله است **حواصل** از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند
و پوشیدن آن موافق محرورین و گوشتش غلیظ و دیر هضم و مصلحش جهرا پختن با دارچینی و ادویه حاره تناول
نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارده نافع و خوردن پیه خام او جهت قولنج
و مغص مفید **حوفص** قسب است **حوم** کمر هندی است **حوت** ماهی است **حور هندی** مرکیه است **حور**

حومانه اسم عربی طرافیلن است حواری آرد گندم بسیار نرم و سفید است حوجم اسم عربی گل سرخ
حوران طرخون است حور سفید از جمام است حوک بادروج است حوب الشعر سفیذ بحریت الحاء مع الیاء حیه
بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در آخر سیوم گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر و خواص مخصوصه مذکور
شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر آن را مسدود کنند که بخار بیرون
نرود و بسه ساعت بجوشانند تا مهرا شود طلاء آن جهت قوبا و استرخاء مفاصل و رویانیدن موی و ازاله آن و تحلیل خنازیر و دفع
جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تنور حمام سوزانیده باشند
با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل نهایت مقوی باصره و مانع نزول
پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت [illegible] و تقطیر مطبوخ
پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق
دندان او در حال حیات او کنده باشند و بدستور تعلیق او جهت رفع تب ربع نافع [illegible] ذنب الابلیس گویند که چون
شکم مار را از سر تا پا شکافته احشا او را بیرون کرده از نشاسته [illegible] خشک که با [illegible] نرم کرده باشند مملو ساخته
محل شق را دوخته در آتش گذارند تا پخته شود پس نشاسته را به برص ضماد کرده بعد از [illegible] بالکلیه
زایل کند و مجرب است و روغنی که در دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و ثالیل [illegible]
الاثر است و ابن الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ [illegible] نیست و از سموم قتاله است
و تعلیق سلخ مار شاخدار جهت رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوست است که مار هر سال می اندازد
بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور او مسقط جنین و مخفف [illegible] تخم مار را چون با سرکه و بوره
سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال پیه مار نافع نزول آب است حیسیس غذائیست
که از روغن و نان گرم میسازند و بفارسی چنگان گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است
حی [illegible] ریق است حیوة الموتی قطران است حیحیل بادنجان است حیفا حشیشة الزجاج
است حیومیون اسم یونانی دفلی است حیوس طین حیا است حی العالم ابرون است الخاء
مع الالف خانق النمر گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد آنکه [illegible] است و ابن
الدوله گل صحرا دانسته و مولف مالا یسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر از [illegible] برگش شبیه به برگ
قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد تازه [illegible] میشود و ساقش بقدر شبری و تخمش شبیه بدم عقرب و لاسیما
مثل شیشه در چهارم سرد و خشک از سموم قتاله و تاثیر او در سباع اسرع و [illegible] کشنده عقرب و در اطلیه [illegible]
اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط [illegible] کشنده است [illegible] و خناق و تریاق او [illegible] اسقیلوس

باشراب وصعتر وادرینه است **خانق الذئب** نوعی از خانق النمر است برگش شبیه ببرگ ولیف ازو کوچکتر و تیره تر
وتشریفات او زیاده تر و از ساق او شاخهای از رسته بالخاصیت کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر ان
ماسویه گوید که او اسقیل است **خانق الکلب** ادراقی است که بفارسی کچوله نامند و مولف ما لا یسع غیر او دانسته و بیان
نموده که گیاهیست گلش شبیه بلبلاب کبیر و اطراف او سبز و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و شاخهای باریک
و دراز و پیچنده و برگش مثل برگ تمرش و در غلافی بطول باقلی و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب در چهارم گرم و خشک و از سموم
قتاله و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارد و نفخ بغایت موثر است **خاماسوقی** یونانی خاما
بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است و آن نباتیست بی ساق و کل شاخهای او برشیر و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین
بهیئت استداره و برگش شبیه به برگ عدس و در تحت برگ ثمر مستدیری و تخمش باریک و در سیوم گرم و خشک و تند و جالی و ملین
طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیلی او بایان مسقط بواسیر و ضماد و شیاف و طلاء شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل
و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتداء نزول آب
و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک قیراط است **خاره سینی** شبه است
و بفارسی رومی توتیا نامند **خاولنجان** خولنجان است **خاماد افنی** یونانی بمعنی غار الارض است و در حرف
عین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **خامیز** مرتاسکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند **خاما
مالیون** یونانی بمعنی لفاح الارض و آن بابونج است **خافور** اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند مراد
از و دو عریض الورق است و اهل مصر [illegible] را باین اسم نامند **خاموس** اسم یونانی کمون است **خامالاو** یونانی
زیتون الارض و ان مازریون است **خامالاون ماس** یونانی اسم اشخیص سیاه است **خاص** اسم ترکی خس است
خاکستر اسم فارسی رماد است **خاربشت** اسم فارسی قنفذ است **خایه قبدور** اسم فارسی خبد است **خاکشی**
بلغت اصفهان اسم خبه است **خامالاون یوفس** اشخیص سفید است **خاوانی** بلغت صفاهان [illegible]
است **خامالادن** اسم یونانی خرما است **خامان افطی** یونانی خمان صغیر است **خامانیطس** یونانی
بمعنی صنوبر الارض است و آن کمافیطوس است **خامادریوس** یونانی بمعنی بلوط الارض است و ان کمادریوس
است **خالیدونیون** یونانی خطاطیف است و ان مامیران است و گویند عروق الصفر است **خالادن**
یونانی خندروس است **خاتم الملک** [illegible] است **خانته** بلغت شام شیطرج است **خارخسک**
اسم فارسی حسک است **خاگینه** اسم فارسی عجه البیض است **خاص تره** بلغت [illegible]
خیار بلغت هند اسم خیار است **خاک صوفی** [illegible] در طین مذکور است **الخاء مع الباء** **خبز** بفارسی
نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مغسول است که [illegible] پخته باشد و سبوس

وسبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی کرده است و نان گرم
مسخن و مجفف رطوبت معده و خائیدن او جهت رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار
و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهی و منفخ و مجفف و محلل ریاح
و با خشخاش منوم و سخاله دار باعث سده و نمیگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت
اسهال و تپهای حاره که از ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج و زحیر و دیر و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت
و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ
رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آنها
و نان ارزن و نخود و باقلا و بلوط از آن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی نهایت مضر و مصلح او روغن و شیرینها
خبز الطالق نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهنی پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیر
است خبز الفرنی نانیست که بر روی تابه تنگ پزند و رقیق نباشد و مشهور بکماج است جهت مرتاضین و صاحبان اعمال
شاقه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده و اخگر پزند و مشهور بنان سنگک است و بهتر از نان ساجی
است خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید
نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است سریع الانحدار و مورث سنگ گرده
و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است خبز الخشکار نانیست که گندم را ناشسته
و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبیعت و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث
بواسیر و جرب و مصلحش بستن شیرینها و روغنها و شیر تازه است خبز الکعک نان میده ورواشته است و نقه ساخته
نامند غلیظ و مسدد و طلای او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافع است خبز الطابون نانیست که گرفتن سبوس مبالغه
کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور بکسمه است و دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط منتن است
خبز القطایف نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند در قوة مثل کسمه و بهتر از او ست
خبازی از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی اسم کاجی و در مازندران گیاه او را [illegible]
نامند و بستانی او ملوخیا است و بری او را بفارسی خیره گویند و از مطلق او مراد بری است برگش مستدیر و سبز و گلش [illegible]
و سرخ مایل به تیرگی و تخمش مایل بسیاهی [illegible] و در [illegible] و نبات او کوچکتر از خطمی و در اول سرد و تر [illegible]
در دوم و یابس [illegible] و قوة متضاده و ملین طبیعت و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و منفخ و سده [illegible]
[illegible] و با شکر جهت جرب و قرحه امعاء و زحیر و حرقة مثانه و بول و [illegible]
و جهت ادویه قتاله و درد گرده و ضماد او جهت اورام حاره و تشنگی اعضاء و با نمک جهت [illegible]

آن و گزیدن زنبور و مگس با عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با برل جهت قروح سر و نفع
ختازیر نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مقوی و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و پیچ و گزیدگی او
و تقویت امعا و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله با تخم خیار قوی بریان و سوده جهت درد مثانه و حقنه او
جهت سوزش امعا و رحم و مقعد و با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش بوره
فواکه و قدر شربتش پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم و مولد بلغم و مصلحش بخور او
با گوشت مرغ و ادویه حاره است و خبازی بستانی را برگش از برگ گلشن زرد و کوچکتر از گل خبازه و در پنبه بسیار سرد
و بقدر گیاه پنبه میشود و تخم سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل بسبزی برودت و رطوبت
زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهت خشونت سینه و تب های حاره و تصفیه صوت
نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظ و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب او
با شکر جهت رفع اخلاط محترقه و مصدوع او جهت تحلیل اورام و جهت تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم
است **خشیشه** بلغت شیرازی ستفرک و در اصفهان خاکشی و ترکی شیوران و مازندران گیاه او را شلم نامند
و آن تخمی است بسیار ریزه دراز و مایل بسرخی و تیرگی و برگش طولانی و تند و شبیه برگ جرجیر و شاخهای باریک متفرق
و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک رقیقی است در دوم گرم و در اول تر و مبهی و مشتهی و مقوی معده با صمغ
و جهت معده سرد و تحلیل نفخ و آبله و حصبه و تب ربع و برودت احشا و با شیر مسمن بدن خصوصا چون با دو وزن شکر او روز
بنوشند و جهت رنگ رخسار و گزیدگی او از دست درهم او جهت سمیت ادویه دو مثقال و نیم او جهت نفث اخلاط سینه
و ریه و ضماد دشتی جهت اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مشوی او در خمیر
جگر و نشتش بسرنه فرمن و فرزجه او با عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم و مصدوع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
تودری است که بتر جیم نامند **خلبث** جرم اجسادیست که حین گداختن از آن جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشک است
خلبث الحدید بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها و مستعمل از و آنست که با سرکه سائیده و خشک کرده باشند
و بسیار مبالغه در سحق آن نموده در دوم گرم و در سیوم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض
و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخاء مقعده و معده و بواسیر و تحلیل رطوبه و رفع رطوبات باطنی و جهت
قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یکدانگ و جهت باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت موثر و با سکنجبین
جهت ادویه قتاله و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور
او جهت پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش عسل و قدر شربتش دو دانگ تا دو درهم او کشنده است
و چون او را بسته بار با عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدر یک بند انگشت بر بالای او بر آید بجوشانند

مواد غذا صالح و باد انجهت فتق و تسمین بدن و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها آرد و جهت سرفه و قرحه مجرب
دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهت بیرون و رمقعد و نزف الدم نافع و مفر معده و مجفف اعضا و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش
بوزن او از هر یک از قرط و قطرانیت و نصف قدر شربتش تا شش درم است **خرنوب نبطی** ثمر نبات خاردار است و آن دو نوع
میباشد و نبت قسمی شبیه به خرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و طعمش بسیار قابض از اقاقیا وسیط و امغیلان نامند و قسمی ثمر
ثمر غیر محبت سبزه و به شاخهای او پراگنده و خارها او تند و ریزه و گلش زرد و سرخ و داغدار و ثمرش شبیه به گرده کوچکی در
تو به نام... او را سبز نامند و مراد از خرنوب نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع
خون هر عضوی حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه به طبیخ او جهت درد دندان و استحکام آن بود
نبت خیات او قالع دندان کرم خورده است و محتاج بآلة کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویه
آن و کلا او به جهت اعیاء و تقویه اعضا مؤثر و چون خرنوب بری کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را با او تر کنند باعث ثبات
رنگ او میشود و مجرب است و آب او با موم و مقوی اعضا و ثابت کننده مو است **خرنوب الشوک** خرنوب نبطی و خرنوب
بری و خرنوب نبطی است **خرنوب مصری** و خرنوب قبطی ثمر قرط است **خرنوب الخنزیر** انا غورس است **خرنوب
صیدلانی** خرنوب شامی است **خرنوب هندی** خیار شنبر است **خرنوبا** اسم یونانی خرنوب است و گویند مخصوص
بری است **خرو** اسم فارسی خبازی است **خردل** بتحم گیاهیست برگش شبیه به برگ ترب و از آن کوچکتر و ساقش مربع
الساق و گلش زرد و قسمی از بری او در ابتدای تخمش نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی کلج گویند برگش ریزه تر از اسفناج و تخمش
و سیاه و منظم و سفید او را اسفند سفید گویند و آن خردل ابیض است و مذکور شد و مراد از خردل مطلق نوع سرخ اوست
در او اخر سیوم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سدد و مدر فضلات
و جهت حصاة و جهت در ریحی و بلغمی و مالیخولیا و سبز و دفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم او با شراب جهت سرور
و تقویه باه و با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تپ بلغمی و سوداوی و ضماد او جهت نقرس و لیثرغس و عرق النسا و ورم
سپرز و جهت سواد ظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل بدستور با موم و روغن جهت تصفیه رخسار و ازاله رنگ خون مرده
و کمنه چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای فرمن و بد بیانی جهت نزلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخا و با
روغن طلا کردن او بر نشیب جهت نقوط مجرب و با سکنجبین و آب کرنب جهت غذا برد و باد و دیه مناسب جهت اورام صلبه و سوداوی
و به دستور غرغره او با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت حنجره و قصبه ریه و ثقل زبان و استرخا ... سقوط
سوزش عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با انجیر جهت تعفن ... طنین و اکتحال
با عسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و طبیخ او جهت درد دندان و ورم مجرب
محرور و در صورت تشنگی و بثور و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش وزن او حب الرشاد و دو حرمل ...

و اکتحال او جهت جلای غشاوه و طلای او با سرکه جهة قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکله و بوئیدن او باعث عطسه و فرزجه او
مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقئی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش پختن او در حریره و با مصطکی و روغن
بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن او یکروز در آب و آشامیدن آب آن و با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش جوز القی و در خلای معده نباید تناول نمود **خربق** اسود بیخ گیاهیست سیاه و
برگره و گره های او مجوف و اکثر او مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه ببرگ خیار دارد و گلش زرد و ا
اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و تخمش شبیه بدانه قرطم و تخم
او مسهل و بیمضرت تر از اصل آن در آخر سیوم گرم و خشک و تند و پر خطر و از خربق سفید قوی تر و مسهل مره السودا و بلغم صفرا
امتحیه به بلغم و جذاب از عمق بدن و جهة امراض بارده و قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او موثر است خربق سیاه اسرع
التاثیر از آن جهة سودا و تنقیه مثانه و رحم و احشا و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج
و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و
چهار دانگ و نشنغار یقون با ماهیزهرج و ضماد او جهة بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شد در رفع ثالیل و بردن گوشت زیاده
شدن زخمها و جهة ناصور و صلابت طحال و در دسه و فرزجه و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن
طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ او خیسانیده باشد قاتل طیور و وحوش و چون در شیر بها
چند روز خیسانیده با جو مقشر یا عدس بجوشانیده باید و را بنوشند شیر آن مضرت ندارد و بالخاصیة تنقیه باد کردن باعث
تغییر مزاج میشود و قریب به مزاج جوانی و غیر مطلوب افراح را نافعست مضر است **خرم** بتشدید را اسم فارسی فرنجه است
و آن گیاهیست که در فصل تابستان در مواضع سایه دار میروید و برگش باریک و متفرق و دور از گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر
مایل بگرمی جالی و مقوی دماغ و شموم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح و نگاه داشتن او در دو
کف دست و آستین باعث محبت در دلهای که از گل او ترتیب میدهند جهة درد سر و تحلیل و دفع توحش و طلای او با موم روغن
جهت نیکوئی رخسار موجب قبول در انظار است **خراطین** کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم رسد در اول
گرم و تر و مقوی و سه درهم او که خشک کرده باشند با شراب انگور مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهة خناق و سرفه کهنه
نهایت آزموده است و مسحوق او با روغن بادام بالخاصیة جهة فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهة عسر ولادة
و دفع سنگ مثانه و گرده و با شراب تغییر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت ضماد او جهة ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای
تازه او بقدر سه شبانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی موثر و با غبار آسیا
جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و سقطه و تسکین اوجاع حاره و با روغن و دانه زردآلو
جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب نهایت موثر

و مولف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زننده الکلا و ضماد آ او در باب بی شبه مجربست و قطور او با بیه مرغابی و روغن زیتون جهت درد گوش نافع است و چون با خشخاش و نبات در آن طبخ نمایند طلای او جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد مفید است **خرامقان** گیاهیست در شکل و بو مثل سنبل الطیب رنگ سبز مایل بسفیدی رایل گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیفتر **خرفستان** گیاهیست که از درخت بادام و زیتون هم امثال آن میروید مضرت بان خشیر ساند و غیر غرم است و در طبرستان دارد و اسم گویند و خرفطان را برگش شبیه به برگ زیتون مایل باستداره و شاخهای او پر گره و گلش سرخ و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سدد و باقوه محلله و بعضی گرم و خشک و النسته اندیک و قیه آب او جهت شکستگی استخوان و و ثی عضل و قطع نزف الدم و دفع سحج و آب مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و ذرور برگ خشک او و سوخته ان جهت قروحهای سر مجرب است بشرطیکه موضع را با بول و نمک بحدی بشوید که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و نبات مجفف بواسیر است **خروف** بره تازه و خروف جمع اوست **خروفه** خار است **خرنوب** اسم انجره است و گویند فاوانیا است **خرو الحمام** جوز جندم است **خربع** اسم عربی احریض است **خروع الصفادع** طحلب است **خرفه** اسم فارسی بقلة الحمقا است **خرع** ثمر عبر است **خرو العصافیر** اشنان است **خرطان** هرطان است **خرو سان** اسم عبرانی عقرب است **خرو** زبل است **خرم** بیکون را پوست تخم مرغ است که بجهت ادویه عین مغسول کرده باشند و به تشدید را شامل هر گیاه و سراج القطرب و حالبی است **خر** اسم فارسی حمار است **خرکور** اسم فارسی حمار الوحش است **خرماده** اسم فارسی اتان است **خرما** اسم فارسی تمر است **خرگوش** اسم فارسی ارنب است **خرخدا** اسم فارسی هدبه است **خرزهره** اسم فارسی دفلی است **خرمای تر** اسم فارسی رطب است **خربار خرک** اسم فارسی قنب است **خرمار خزول** اسم فارسی نوعی از قنب است **خرچنگ** اسم فارسی سرطان است **خربزه** اسم فارسی بطیخ است **خرس** اسم فارسی دب است **خرو هل** اسم فارسی مرمان است **خرنعوله** اسم فارسی لسان الحمل است **الخاء مع الزاء خزا** یا با الف آخر و بیای اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی خیری و شتی نامند و صاحب تذکره غیر خیری بری و النسته و از جملا حسد بیان نموده که چون او را العکس بیته صلبی عرس کنند بنفشه شکون شود و چه گلش شبیه است به بنفشه و نبت او جبال و میان رودخانها و رنگش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو مانند نسرین و تخمش سیاه است و مولف مالا یسع خیری دانسته و بیان نموده که شاخ او و برگ او و برگها و کوچک و گل او سرخ است و موید قول صاحب تذکره است انچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری و مختلف القوة و لطیف مائی و گلش سرخ میباشد بخلاف خزامی و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر اقسام او باشد و او خوشبوترین گلهای صحرائیست و سفید نیز میباشد

و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و قرحه مثانه و ادرار بول و درد سر و منع صعود بخار بدماغ و نزله حاره و سرفه
که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان
و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی درهم و از تخمش دو درهم است و مطبوخ
او را غذائیت و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهت اورام التهابی و ورم چشم و ذرور
سوخته او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و درد
سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد بچشم و جهت درد سر و دفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش
مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او جهت [illegible] و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع [illegible] مستی شراب موثر است

خشخاس بحری خشخاش مقرون [illegible] **خشکار** خبز الخشکار است **خشل** مقل مکی است **خشف** [illegible] الشوبیر
نزد بعضی سیسارپون است **خشف** بچه شتر است **خشخاش ابیض** خشخاش بستانی است [illegible]
خشخاش بری خشخاش اسود است **خشخاش بستانی** بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید میباشد و خشخاش
سیاه را گل بنفش و سرخ و سیاه و کبود و دیگر الوان و تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری را برگ کثیر التشریف و
فرغب میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه و بقدر
ده درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تپ دق و حرقه مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر
و گرده و مسمن و با عسل مسهل [illegible] مداومت او قاطع باه و بوئیدن بوداده او رافع بیخوابی و با [illegible] او مولد خون صالح و دافع [illegible]
و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده قرص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی [illegible]
و جهت تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یک مثقال [illegible]
از گل او تا یک درهم و مضر مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی [illegible] و مسدد [illegible]
مثقال او که صبح و شام بنوشند جهت اسهال مزمن صفراوی و التهاب مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته
باشند جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا و نطول مطبوخ برگ آن جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام
حاره و باد سرخ و لعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است
خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهت جگر علیل و ضماد غلیظ او مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و با
برطوبت و در آثار قویتر از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و مشوش حواس و قاطع باه و [illegible] اشتها و [illegible] و مورث نسیان و مفسد
خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و بارده و با سبب منوم قوی و منبسط [illegible] گل خشخاش
با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحال او مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر
و مسکن دردهای حاره و اورام و آشامیدن او جهت نزله و سرفه حاره و قطور او جهت درد گوش و ورم حاره آن مفید و روغن [illegible]

تخم خشخاش در افعال از آن ضعیف‌تر و منوم و مسدد است **خشخاش اسود** مصطلح الاطبا تخمی از افیون عصاره او است نه
از اقسام دیگر و مراد از قسم بری است که برگش کثیر التشریف و زغب دار باشد در آخر سیوم مسدد و در جمیع افعال
تخم او قوی‌تر از بستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب جهت دفع سیلان حیض نافع و مضر دماغ و مصلحش رازیانه و قدر شربتش
بجمیع اجزائه بقدر نصف شربات اجزای بستانی است و از تخمش یک مثقال و بدل خشخاش کاهو است و اکثر مواد خشخاش است
و مشهور قسمی از خشخاش بری است گیاهی شبیه برگ تره تیزک و [illegible] و با خشونت و مایل بسفیدی و ساقش خشن و قبه او کوچک
و شبیه بشقایق و در قوه از خشخاش بستانی قوی‌تر و از خشخاش سیاه ضعیف‌تر و یک مثقال او با ماء العسل ملین طبع است
خشخاش مقرون گیاهی است برگش سفید و بازو اید مثل اره و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه بشاخ گاو و منحنی
و از این جهت مقرون گفته اند و در جوف او دانه‌ها مثل حلبه کوچکی و منبتش بیشتر کنار دریا است و او غیر حیلا هنک است چه دانه او
زرد است و این زرد نیست در سیوم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط است و اسهال برگ و گل او جهت تنقیه جراحات
و ضماد [illegible] او و اکتحال گل او جهت قرحه چشم و طبیخ بیخ او جهت علل بارده جگر و عرق النسا و رقیق کردن اخلاط غلیظ و تخم او نافع و یک
مثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط است **خشخاش زبدی** گیاهی است بسیار سفید و یک ساقش بقدر یک ذرعی و برگش بسیار
ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل به برگ و سفید و تخمش [illegible] و در وسط تابستان میرسد بغایت گرم و تند
و در طبع مثل حیلاهنک و از جمله سموم و مسهل قوی جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع مفید و قدر شربت از تخم او تا یک درهم است
خشاب بفارسی اسم آب مطبوخ میوه‌ها است که با شکر طبخ یافته باشد مثل آلو و مویز و سیب و به و زردآلو و امثال آن و مجموع
آن الطف از اصل آن و مولف تذکره گوید که از آلو بالو جهت تشنگی و اصلاح خلط محرق و التهاب و درد سر و از به جهت تقویه
اعضای رئیسه و ادرار و هاضمه و دفع عفونات و از سیب جهت خفقان و غشی و کرب و از مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف
جگر و حسر البول و از امرود جهت سرفه و تب و عفونت و منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و از لیمون تریاق و خشاب زردآلو است و مجموع مولد
ریاح و مصلح آن انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** معرب از انگبین خشک است و آن عسلی است در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید
و سیاه و سرخ میباشد و در بنگاله [illegible] نامند و در دیلم و طبرستان [illegible] دندان گویند سفید او در جمیع افعال قوی‌تر از عسل و در غایت
حدت و یبوست است و زرد و سرخ او قوی‌تر از سفید و سبز او [illegible] گرم [illegible] و سیاه او قریب بسنبل بلادر در چهارم گرم و در غایت
[illegible] و تحلیل [illegible] محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش [illegible] درهم است **[illegible]** **خصی الدیک** [illegible]
است **خصی العجل** **خصی حمزه** اسامی چند از خصی [illegible] **خصی الکلب** [illegible] و مولف تذکره گوید [illegible] و گیاه او
شبیه [illegible] الثعلب [illegible] و دانه او [illegible] آلو بالو [illegible] در دوم خشک گرم و مسهل بلغم لزج [illegible] تحلیل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات
و مفاصل نافع و مصدع و مکرب [illegible] مصلح [illegible] و شربتش تا یک درهم [illegible] **خصی الثعلب** بفارسی [illegible] گویند آن
گیاهی است سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و با لزوجت [illegible] و [illegible] مثل [illegible] کوچکی که با هم ملاصق [illegible]

ملاصق باشد و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچک گردد
و ازین جهت قاتل الحیة نامند و مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز عریض‌تر و پهن بر روی
زمین و نرم و ساق او بقدر یک شبری و بر بالای آن دو سه عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک
و بی تخم است در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و به کثرت از تشنج یابس و تولید منی و تقویه نعوظ و طلای او با روغن گل مقو[ی]
موی و منبت آن و مانع سقوط او است و قدر شربتش دو مثقال و مضر معده و مصلح او شکر و بدلش تخم رطبه و تخم زردک است
و گویند نوعی از او رالکلی است که در آن چیزی شبیه بعکس پیاز ... و در تقویه باه ضعیف‌تر است و نوعی دیگر بیابانی در برگ
و ساقش سرخ و بر سر او دو عدد گل بسیار کوچکتر و در درون او شبیه ... در تابستان می‌روید و دو سال می‌ماند در دوم گرم و تر
و گویند جهت امراض سوداویه مجرب است و هر که او را قلع کند دست انخص بحیثی حرکت کرده و چون او را بسوزانند و با موم روغن
زیتون یا باسر که تدهین کنند دفع آن شود و نوع چهارم او را برگ سه عدد مایل بطرف زمین و شبیه ببرگ سوسن سفید
و از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک بقدر ذرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زرد بیخ است و تخمش مدور و بقدر نخود
سرخ و درونش سفید و با اندک شیرین در دوم گرم و تر و بغایت مبهی است و نوعی تخم او را نبات و بیخ مثل نوع چهارم
و تخم او شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در سوم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی‌تر از سقنقور و چون
بیخ مذکور را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة و حمول او با زعفران اندکی
مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب دانسته‌اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکرر خواص ... مجرب دیده و مصلحش
سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکعدد و از تخم آن یکدرهم است خصی الکلب بیونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست
مثل دو زیتون بهم چسپیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه به برگ گندنا
و ساقش بی برگ تا بقدر ربع ذرع و گلش ریزه و باهم متصل بشکل سر و نقشش شبیه بشکل اصابع اصغر و حقیر در فیروزکوه هر دو را
مشاهده نموده بهمه صفات باهم شبیه‌اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم
گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن رحم و ماده او با رطوبت ... تازه آن که با شیر تخته باشند بغایت محرک باه است
[illegible] ... و قاطع آن و گویند ... و ماده ... [illegible]
... و تصریح نموده‌اند که تخم ماده او باعث توالد ذکور است و نوع دیگر ... اول و عریق‌تر ...
چسپیده و گل او و نقشش و تخمش دو عدد و کوچکتر از اول و هر دو ... در آخر سیوم گرم و خشک و دافع باه و ...
و خشک ... نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و دافع عفونت آن و جهت ... و قروح ... و قلاع رطبه مفید ...
... است مخصوص بجمیع حیوان زبون‌ترین اعضا در طوبت ... مقوی ... و بهترین همه خصیه خر و سر ...
... صالح و مصلح سایر ادویه ... و با نمک و صعتر استعمال نمودن ... است و خواص خصیه ... در ضمن خواص

خواص آن مذکور میگردد **خضاب** بضاد معجمه و رخته مقل است و گویند مقل مکی است **حصیت** خربزه نارسیده
است **الحار مع الطاء** خطر دسمه است **خطمی** معروف است سفید و سرخ و الوان مختلف میباشد و آنچه بی گل
باشد خطمی بری نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری
و از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و ساق و هرگاه برگ و ساق او را خشک کرده
و گویند استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب مطبوخ او جالی و مواد مقعد و دافع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال آن جهت
تحلیل قولنج و گشودن بول و قرحه امعا و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و منضج مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او
جهت التیام قروح و تسکین درد ورمها و تحلیل آن و ضماد بزر او جهت جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خراز
و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش با ادویه مناسبه و
روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد بیخ او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او جهت ورم دار بستن
موی و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده او جهت سنگ گرده لعاب آن با شکر جهت سرفه حار
ضماد او با سرکه که در آفتاب نشینند جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و بیخ و تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه
طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ آن جهت مغص و زحیر و سده امعا و قرحه آن با
شراب جهت عسر بول و حصاة و دفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او بدستور نفع
جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته
در آب گرم اشته در زیر آسمان چندان بگذارند که آن آب منجمد گردد و طلا او جهت دفع تهیج پلک چشم موثر و جهت سرفه حاره و نفث
الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده مصلح او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه است و عسل مصلح او است
و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و
دافع تپ صفراوی است **خطاف** بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ و بدیلمی جلجلا نامند و از طیور معروف است گوشت او
در سیوم گرم و خشک و کباب آن مفتح سدد و دافع سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال از خشک
مسحوق او جهت قوه باصره و غرغره آن با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلا سوخته او همین آثار دارد و اکتحال محرق
او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و خاکستر او و عسل جهت ابتدا نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور خون گرم
او و با سرگین او بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته
اند و خوردن تخم بیضه مطبوخ او با قدری دارچینی جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکستر
آشیان او که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن دل او دافع شق زبان و طلا او بعد از کندن موی
باعث رویدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت

وسوطاً نیز او با روغن جهت سیاه کردن موی سر و ریش بغایت مجرب است گوید مجرب است و مولف مالابد گوید بخصوص سفیدی قبل از وقت
است و باید شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار بجه میکند هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند
در شکم بچه دو فاهای سنگ دیگری سفید بلون و غیر ملون در پوست لوساله که در حین زائیدن بهم پیچیده گرفته باشند که بدن لوساله بزمین نرسیده
ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او به بندند در دفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید
پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میگردد و امین الدوله گوید سنگ بلون سرخ میباشد و تعلیق او موجب دفع نزع
است و گویند چون بچه او را به زعفران و امثال آن زرد کنند به ستور زرد ای او در حین رنگ کردن بیند جهة دفع زردی رنگ بدر قابل
باشیان آورد و چون وقت صلوة جمعه آشیان او را خراب کرده آب حل نموده بآن غسل بدن کنند باعث ابطال سحر و نشر است خطاف
بفارسی شب پره گویند در سیوم گرم و در چهارم خشک عرق بخته او مسهل فضلات غلیظه زرد آب و دافع استسقا و زهرا او در روغن
زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد گرده و رمها بارده و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة احتباس بول سریع الاثر
در طبخ او جهة فالج و حمول بیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از طلوع مانع بر آمدن موی زیر رگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج
جهت عسر ولادت مجرب و تدهین بر ورم سبک که در ظرف مس بی قلعی او مهرانچه باشد جهت رویانیدن موی و ازاله کردن بعد از کنجار
مغز سر او با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرگین او قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او
جهه منع مستی موثر و بشیر و بول او بغایت جالی و در آشیان المهدان بهم رسد و شیر زرق نامند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه
وسورا خدار است یکمثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او دافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و ستر نده
موی قالع ثالیل است و گذاشتن او در زیر بالین عالم بران نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن
در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از امکان و داشتن او مورث قبول است خفیج نزول
بری است خف الغراب نوعی از حلزون است و از ترازو دیع و بزرگتر از ان خفرج خرفه است الخارمع اللام
خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خلال ابراهیم
خزمه است خلال دان نوعی از اطریلال است خلال حلیل اطریلال است خلوق زعفران است
خلال مامون اذخر است خلیان اسم یونانی بارد است خلفش اسم یونانی زاج است خل الخمر
سرکه انگوری است خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد خلال در بلح مذکور شد دان نوعی
خرماست که از حد بلح گذشته و بستباج را نیز باین اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر
و امثال این و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگوریست و خل خمرا و را از ان جهت گویند که ما
که او لا خمر نشود و سرکه نگردد و بخلاف سایر که اولا ترش میشوند و بهترین همه سرکه انگور است و بعد از ان مویز و بسیار خرمای
مویزی و سرکه طاروناز جیلی و ستای تیسم اخیر گرم و خشک اند و سرکه انگوری مرکب القوی در دو یم سرد و خشک گویند

خشکی او در سیوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوة ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع
تشنگی و معین هضم نزف الدم اعضا و محرک اشتها و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت قطع صفرا و تفتیح سده
ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن او ناشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفث الدم انتقا با نافع و قی کردن بعد از
خوردن کرم او جهت ادویه قتاله و دفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت دفع ضرر قنطریون و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او جهت بیرون
جهت زلو که در حلق مانده باشد و سرکه کهنه رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان
و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشد و با زاج سفید جهت خون لثه و سستی آن و طلای او جهت
منع انتشار قروح خبیثه و حمره و نمله و باد سرخ و جرب متقرح و بواسیر و داحس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم
جراحات تازه و درد زهر جانوران خانه‌نشین از گزیدن حیوانات سمی حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند منع قبول از عضو
مجاور خود میکند و نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعامیکه سرکه
پخته باشد منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد او انجیری که در و طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن مجرب و با گوگرد
جهت نقرس و با عسل جهت دفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل سرخ جهت درد سری که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت
خناق و ورم پستان و شپاکوش و با خاکستر گرم جهت غدد و ورم بارد و با حرمل جهت خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیده او با کلاه
که پارچه را بآن تر کرده بر سر گذارند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و پاشیدن
سرکه بر سنگ گرم کرده بدستور ریگ گرم را انداخته بخار او جهت درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر
و مویزی که در آن جوشانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او
جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده خیشوم و بوئیدن او جهت سده مصفاة و با گلاب و روغن
بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع و چون یکماه پیاز عنصل خشک را درق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته
در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا درهمی از آن بنوشند جهت دفع بد بوی دهان که بمشارکت معده باشد
مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شده و مضر پیران سوداوی مزاج و قوة باه و صاحبان سرفه
تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت
او مورث استسقا است و صاحبان ضعف احشا و سستی و ضعف بصر و مورث زردی رخسار و سحج و لاغری بدن و مصلح او
شیرینها و گوشتهای چرب و شراب سرخ غلیظ و در دفع ضرر سرفه شربتی در روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارة و در ضعف اعضا
عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طارزی
و نارجیل مضر عصب سپستان خلیج در حقیقت شبیه بدرخت گز و در چین ملبار و در سیلان بسیار بزرگ میشود و برگش مثل برگ گز و گلش
کوچک سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردل است در دوم گرم و خشک و شکوفه او تندتر و قوی‌تر از سایر اجزای او و

و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن ریخته و سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت اعیا و درد
مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او در اینها این اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن چرک
در طرف چوب او مانع خفقان است خلاف شامل بید مشک بید بری بید موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او
بعد از برگ بهم میرسد گلش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساقه شاخهای دمیده و کیب بید نامند و در اکثر مواضع
یافت میشود و قسم زرد او بی گل است و منفعت اسم خلاف بری است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش
در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیفتر از وست مفتح سده جگر و ملطف و دافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حاره
و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نزف الدم
و با سرکه جهت تحلیل نمله و ورم پستان و ورم اعضاء ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا
و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لرزتبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب
و ادویه سمیه و قطور او در گوشش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر بهیگاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درم
است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او در دستور اول مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهت اسهال
دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت فساد اعضاء نجاسیه موثر خلاف بلخی بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید
و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی اندکی سرخی و سیاهی و سفید و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته
و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه و دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار
و مواد حاره باشد و ملین طبیعت و عرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبیعت و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است
و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع
صعود بخارات و خوردن مانع غلیان خون و بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون مغز بادام
بطریق بنفشه بادام گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف بری بید مطلق معروفست [illegible]
و نسخ لام بفارسی موش کور رود در اصفهان داره سیاه گ بید بلخی کلبس گویند حیوانی است بی چشم و بی دم و بی دست
و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه اشجار را میخورد و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ میکند و گویند چشم او
در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طبیبا تا دو کس گویند که هرگاه در سوراخ مسکن او پیاز کنند تا گریزد از بدبوی آن باید
و از سموم قتاله بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنباله او جهت خنازیر و بیاض چشم و دفع آثار جلد و خال و دلک او با روغن
گل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و هر جا از بدن برود زکند سعد یل و قاطع رعاف و سیلان خون از هر عضو و محلل اورام و خون او
نیز همین آثار دارد و پیه او را چون سوخته با زاج سفید در گوشش گذارند جهت ازاله بدبوی آن و طلای او جهت درد سر و بخور او
جهت عسر بول و سقوط زهره او با آب بیخ رطبه   و قدری زعفران جهت رفع نقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او

بپوشانند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم اندوده بزفت درون کرده مدتی در آفتاب
و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگوری را نبیذ نامند و اصناف او بحسب افعال باده شراب شصت قسم میشود و چون خردل داخل کنند بعد
جوشیدن خمر میشود و شیرین میباشد و با زعفران باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل میگردد و چون با دانه انگور باشد
قابض میشود و ریحانی انست که خم را بعد از آنکه درون بزفت با نفس و [illegible] اندوده کردن بعد و کته بخور کنند و در آب انگور
سورد و مصطکی و بهشیرین و سیب بقدری اندازند بعد از آفتاب گذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند و آنچه بر او شش ماه
بگذشته باشند مسطار نامند و بفارسی دلانی و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم کنند او را جمهوری گویند
و بیمره و غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشند عتیق گویند و او در سیوم گرم
و در دویم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سال است پوسته او در سیوم و تازه او که مسطار است در دویم
گرم و تر و از شش ماه تا یکسال در آخر دویم گرم و مایل برطوبت است و اولی انست که از جوشیدن او قلا تا سه ماه نگذرد استعمال
نکنند و قوی‌ترین اقسام زرد عتیق رقیق و ضعیف‌ترین همه تازه سفید است رقیق او سریع النفوذ و مفتح غلیظ آن دیر هضم
و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب و ترش شیرین آن مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تسمم
قابض حر حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوت جگر تلخ او حالی مفتح و هاضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا
و سرخ خوشبوی که عبارت از ریحانی است معتدل و بهتر از سایر و مصدع است و بدبوی او مصدع و مورث امراض مهلکه
و مشمس او که در آفتاب رسانیده باشند بعد از جوشیدن بسایه برده شد و سریع الانحدار و باتفریح بسیار و مولد تپهای
حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منفخ و مقوی عصب و مصدع است و مدفون او که خم او را در
زمین کرده باشند و اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیر هضم و منفخ و مولد تپهای قراریه و شراب کهنه قرمزی اعضا و تازه
ممزوج باعتدال مصلح حال بدن ممزوج باب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل او دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر جوانان
و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتح و مدر است و بهتر
شراب ما بین یکسال و دو سال معتدل القوام مایل بسبکی و خوشبو است که در رنگ ما بین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی
متوسط باشد و کام را بهم نیارد و در قدر استعمال او اختلاف بسیار است و تا ششصد درهم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ
الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واگذاشته اند و در جید المزاج قدری که بعد طعام شود و دفع تشنگی کند و بحد سرور و فرح نا
مفرط برسد از قسم سفید و زرد و سرخ ممزوج باشد و در معتدل المزاج و میرود این قدر نهایت سرور از قسم غیر ممزوج باشد
و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد طرب بثقل حواس و خواب برسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید
در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از نوبت حرکات قویه و در سیری مفرط و غضب و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال
نمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در هر ماه یکبار که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند

و بعد از پانزده روز تا یکهفته بیاشامند اولی است و بدستور است که در مکان استعمال عطریات و نغمات و آب روان
و اسباب سرور و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام مجمل شروط
از او درین رباعی درج داده است * گر باده خوری تو با خردمندان خور * یا با صنم لاله رخ خندان خور * بسیار
مخور و ورد مکن فاش مساز * اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور * و سبب مستی متغیر شدن حواس است به بخارات
... که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی متصاعد اجزای دیگر شود و لهذا اضعف الدماغ زود مست میگردد و در
قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بحد کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی
و قوة دل است که بسبب اخراج روح تدریجاً بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر فرد حکم محرک خلط غالب
و انتشار آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را
موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت
کرده شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و الهضم دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در سایر
و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق و لطیف آن بادرار و عرق و اخراج صفرا به بول و عرق و دفع
بلغم و سودا و استفراغ طبیعی و جهت تقویت حواس و اعضای اصلیه و نشاط و فرح و دفع جوع کلبی و وحشت و خیالات فاسده
و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و دفع غضب موثر و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی
باه و مانع سرد دائم و تهییج بدن و ردی طبعی ... قسم سفید او جهت تب دق و ترطیب اعضا و تب غشی و صرف او جهت تپ ربع و
و دفع ضرر سموم و بای و در ضمادات جهت تحلیل مواد و انفوذ فرمودن و بهر رسیدن قوة ادویه و خوردن او تا بقدر ربع رطل با آب
حسیه گذشت آب تجربی جهت غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جزئی او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت
او مراتب زیاده از منافع اوست بالجمله سبب موت فجأت است و خناق و امراض دماغی سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام
و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان
و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوشش بهار و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبعی و مورث تپهای
محرقه و مرکبه و غشیه و استسقا که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب است و سایر
مضرات او را حدی نیست از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با انقلاب نفس و درد اطراف و غثیان
و تهوع و امراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدتر از اکثر علاجی نباشد و امراض عقلانی آن خیر تنها هیست و از انجمله
تقویت قوای بهیمی است و ضعف قوة نفس ملکی که امتیاز اشرفیت خلق با اوست خشخاش لغت نبطی است و یونانی قطیی
نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت و شاخهای او مایل بسفیدی شبیه به نی مستدیر و برگش مثل برگ
ماز ان کوچکتر و ثقیل الرایحه و در سر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بخشخاش ...

بیخ او در سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای مطبوخ او جهت نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقنه بطبیخ
او جهت قرحه امعا که با حرارت باشد و تنقیه او جهت سل و اسهال نافع و بدلش ذره است **خنثی** بتشدید نون بلغت سریانی
گیاهیست شبیه باشیراس که بفارسی سریش نامند و دو نوع از او باشد برگش شبیه بکرات و از آن لطیفتر و ساقش قریب
بذرعی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه به بلوط و تخمش سیاه پر شکل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و تخم او در رقیقه مثل تخم
پیاز و در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست مسخن و منضج با قوه مجففه و محلله و ملطفه و جالی و کاسر و مقوی باه و محلل
ریاح و اورام انثیین و منقی جمجمه و دافع قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درهم او جهت درد پهلو و سرفه
و سستی عضل نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهت یرقان خصوصاً چون
با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و انبج با سفیداب و سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت قوبا و با آرد ترمس
جهت خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم او جهت گزیدن هوام و ضماد [illegible] خنثی باد و با شراب جهت قروح خبیثه و ورم
پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دمل و طلای او جهت قوبا و داءالثعلب با عسل جهت استسقا و بهق سفید و سوخته او با روغنها
جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و مطبوخ بیخ او با شراب و مر و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک
و قطور آب بیخ او به تنهایی یا با کندر و عسل و شراب و مر جهت چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد دندان
جهت تسکین الم گوش علیل مؤثر و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف
موافق دندان درد ناک بالخاصیت مسکن درد است و مضر کلیه و مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در باه شقاقل و در سموم
اسقیل است **خنقا** بفارسی حبل نامند [illegible] برگ [illegible] کوچک [illegible] می باشد و [illegible] قویتر است در دوم گرم و خشک و
محلل و منفذ و [illegible] او قدر یک [illegible] اسهال [illegible] کبدی و معدی و معای و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بعضی [illegible] در مرض
عقرب گزیده دافع سمیت او است و ضماد او دافع قروح ساق و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت تسکین درد گوش
سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب جهت قطع ثآلیل و اکتحال رطوبتی که از قطع دنباله آن ظاهر شود جهت تقویت بصر
و دفع غشاوه نافع و گذاشتن سر [illegible] حبل در موضع باعث جمعیت کبوتران و گویند حبس کردن هفت عدد از [illegible] موجب
باریدن باران و ظهور برودت هوا است و چون در جوف نی گذاشته بر ران زن ببندند [illegible] عسر ولادت است و [illegible] گویند جرم محرق
حبل که در تنور خبازی بهم رسد جهت [illegible] چشم مجرب است **خندقوقی** [illegible] که از [illegible] دو ترتیب دهند و از مجربات علمای
فرس است و قوتش تا هفت سال باقی بماند در دوم گرم و در آخر آن خشک و مولد خون صالح و مقوی باضمه و مفتح سده جگر و سپرز و جهت
تپ ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش از دو درهم است و بهترین نسخه ای که در منهاج و غیره مذکور است اینست زنجبیل [illegible]
مثقال قرنفل سنبل ملکی دو مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه مشک و دارچینی عود قسط شیرین مصطکی ملکی یک مثقال دو دانگی افیون [illegible]
حب الغار [illegible] مثقال حجر ارمنی لاجورد [illegible] نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب [illegible] و آب [illegible] شیرین و [illegible] انار [illegible]

از دانه جدا شود و الو گویند دیگر او را کاردی و بهترین او بلواست در اول سرد و در دویم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و
صفرا و بخارات حاره و یابسه و جهت تبهای صفراوی خالص و غش و دفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداویکه از احتراق
اخلاط باشد و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب ده نیم رطل آن شب گذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال
آن مسهل صفرا و جهت اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تبهای عفنه اگرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد
و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ و دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مربای تر او ... در خام ... رد دارد و خشک
کرده او قابض و بغایت دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول معده و در و آنچه آب کشیده شفتالو و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم
معده و حب القرع بسیار موثر و طلای آن بر ناف و نافع کرم شکم و بریدن بعد از نوره طلا شود تازه او خشک او جهت دفع بوی نوره و ضماد
شکوفه او با آب ... جهت قلع ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه
او در درد گوش و گرمی و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خایدن مغز او جهت دفع کندی دندان ... هم از استخوان دانه او جهت اسهال
مجرب است **خوص** اسم عربی برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است
خولان بلغت مصر اسم حضض هندیست **خواتم الملک** طین مختوم است **خوخ اقرع** شفتالوی
کاردی است و گویند اسم ... هندی است **خوصی** بررومی است **خوخ ...** ببربری نوعی از حشف است **خون**
سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است **خوک** اسم فارسی خنزیر است **خوکره** بلغت اصفهان ... است **خوب**
کلان اسم هندی خبه است **الخاء مع الیاء** **خیار شنبر** معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی ... نامند ثمر درختیست بقدر درخت
گردگان و برگش کوچکتر و اطراف برگشتند و گلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در
جوف او پرده های خشبی و بران رطوبت سیاه منجمد و پرده ها او را فلوس و رطوبت را عسل خیار شنبر نامند مستعمل عسل او ست
و شیرین و بد مزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه
و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطئ العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد
مسهل بلغم و با بسفایج و کاسنی و آب ... و آتشا ... شیره مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و دفع
سده امعا و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق صعب و محلل آن و با آب انجیر و شیره مغز ... و محلل آن ورمها و طلای
او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون است و مورث ...
او با معا و مصلح آن روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او سنا و نیم وزن او ترنجبین است
و جوشانیدن عسل او باعث دفع قوه او و شدت احتراق او بردوت میشود و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد
مورث بول الدم است و دانه او نیز ... که کوبیده باشند مقی قویست و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران
و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه موثر دانسته اند **خیری** اسم یونانی شبوی فارسی است چه بوی او

بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جملهٔ گلهای خوشبو است سفید و سرخ و زرد و بنفش میباشد
و از مطلق او مراد قسم زرد است و از بری او قسم سرخ و او غیر خزامی است چنانکه گذشت و مجموع آن در دویم گرم و خشک
و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب رطوبات از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب او بدستور از سائیدهٔ او مدر حیض و مخرج جنین مرده
و مشیمه و مفسد جنین تا یک روز و ضماد او [illegible] و حمول از او همین اثر میباشد و اکتحال او جهت بیاض چشم و طلای او با سرکه جهت سلاقه سپیدی ز
و چون داخل مراهم کنند جهت ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل بلغم
دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهت درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق
روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل است و با حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویهٔ موی و با عاقر قرحا
و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهت تقویهٔ باه و سعوط او مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است **خیری خطائی** نوع
سیاه خیری است باعتدال اقرب و در مداوا اکثر مستعمل است **خیزران** بفارسی خزران نامند و آن نباتیست شبیه
بریسمان سطبر انگشتی و بسیار نرم و بی برگ بی ثمر و از کرسی و ظروف میسازند در دویم گرم و خشک و آشامیدن سائیدهٔ او جهت
قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان اشیاء گذارند ارضه ضرر نمیرساند **خیزران بلدی** اسم
مورد بری است **خیل** فرس است **خیفور** بکسر خا نعناع است **خیری** قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوعی بری
او است **خیر و خخ** خبازی است **خیربوا** قاقله صغار است **خلیسوح** حب القلقل است **خیار** اسم
فارسی قثاء است **خیارزه** اسم فارسی قثاء است **خیار کبیر** اسم فارسی ثمرة الکبر است **خیار دشتی** اسم فارسی
قثاء الحمار است **خیارچنبر** اسم فارسی خیارشنبر است

حرف الدال مع الالف

دارچینی بفارسی دارچینی و بیونانی افیثمون و بسریانی مرسلون نامند پوست شاخهای درختی هندی است شبیه بدرخت انار و برگش مثل
برگ گردگان و از آن باریکتر و بیگل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند و سرخ مایل به تیرگی که با قبض و شیرینی مایل بتلخی
باشد در آخر دویم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد
بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و طبیعی و حیوانی
و جالی باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویهٔ اعضای رئیسه و
جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبوی دهان و تقویهٔ باه و تخفیف رطوبات دماغی و تنقیهٔ صوت که از بلغم بهم رسیده باشد
و دفع رطوبات از قصبهٔ ریه و حنجره و التیام فتق و عفونت رحم و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت رفع فواق
[illegible] اکتحال او جهت قوت باصره و رسانیدن غذا به طبقات چشم و طلای ممضوغ او [illegible] جهت التذاذ جماع و ضماد او [illegible]
و کلف و دفع لرزهای بلغمی و سوداوی و جهت رعشه بغایت مفید و مضعف بواسیر و مسکن آن و طلای او [illegible] جهت اختلاج آن
نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کثیرا و اسارون و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش [illegible] در تلطیف و تحلیل و تقویه

اعضا مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه مسهله و در باه خولنجان است و روغن او که بر یک صد مثقال روغن زیتون
یا روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده و کرده اقلا یک هفته گذاشته و مکرر بر هم زده و صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او
جهت رعشه و فالج و کزاز بدن و عقرب رتیلا و رفع قشعریره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثر تر از جرم او ست
و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعده و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار موثر است **وارشیشعان** اسم فارسی است و قندول و
عود البرق نامند چه هرگاه برق در تموز بر آن رسد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از او پوست سطبر مایل بسیاهی و سرخ و خوشبو
است و آن شاخهای درختی است خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید او لیف دار و ضعیف است در دوم گرم
و خشک و با قوه بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش تا سی سال ساقط نشود و ملطف و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعضا و معین اخراج
جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و درد سینه و با دارچینی جهت سعال رطوبی
و شرب آب مطبوخ یک درهم او با شکر دافع درد معده بارد و مایوس العلاج و مجرب است و طلای او جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع
و مضمضه طبیخ او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان و سنون او جهت تنقیه لثه بسیار موثر و با لعاب صابیه جهت قروح
عجاز که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله در بینی جهت بد بوی و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و دافع سستی اعضا و تنفس اختلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و مصلح او دوقو و مصطکی و بدلش بوزن
اسارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و ابن الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است
و از خواص او ست که چون شاخ او را با کندر بخور نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را
ببیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفه او که نور القند در باشد و بطریق روغن گل یا بنفشه یا بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد
گیرند بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او با شراب زرد کبابه مقوی نسیم معده و حقنه او با ادویه قابضه نافع
اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبی بارده و تقویت باه و نعوظ و تحلیل درد ورم صلب و تفتیح سده دماغی
و تشقیق و تحلیل ریاح و تقویت پرده های دماغ نافع است **وادی** بلغت فارسی قسمی از میوه فاریقون است و مراد از مطلق او
وادی فارسی است و آن دانه ایست مثل جو و دراز تر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او را
برگ سبزی و سرخ است در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین و ملا باشد
و جهت درد مقعده و استرخای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سده و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت و نفخ
گرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهت قروح مقعده و علل آن و برودت رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع است
و مورث سدد و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش کثیرا و نقل و مضر مثانه و مصلحش افیون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف
او بادام و دو ثلث او ابهل است **وادی رومی** قسمی از میوه فاریقون است و نزد فقیر عبارت از آن **دار فلفل** است
فلفل بوده ذکر شد و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل می باشد و بعضی گویند که

شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند در دویم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل سودا(?) بارده و مفتح سده جگر و هاضم اطعام و محرک باه
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهة خوشبو کردن دهان و رحم و دفع قی و تقویه معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که
در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهة شب کوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش ادهن(?) عربی و صندل و گلاب
و بدلش فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه **دانج ابروج** در اصفهان انجلک گویند و از امرود
جنگلی است و مایل بمثلثی و سیاه و متوسط سفید و شیرین و برشته او را تنقل مینمایند و در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل
بخشکی و مشتهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت در و غالب و موافق سینه و حنجره و اعضای متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شربت انار
دانک ابن الدوله گوید که تخمی است شبیه بتودری سرخ و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوهها طبرستان و نواحی
آن یافت میشود گرم و تر و جهة علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن نانها
ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بی عدیل و زرد چوبه(?) او اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است **دانج الیر** حب السمنه(?) … است
داریک و دار ما نوع سفید اسمو سار است **دار رومی** سورنجان است **دار برنسه** …
است **دابوقه** بطبع هندی است **دار بکه** بلغت شامی … است و گویند طالیقر است **دار
واش** اسم دیلمی غنم است **دار چح** بلغت دیلم اسم ایدمایر(?) است **داروان** بیونانی از او درخت
است **دارفیل** اسم فارسی ترصفه است **دار نو** اسم فارسی طرطیر است **دانه …** اسم
فارسی حجر الزیت است **داراشکنه** اسم فارسی سلیمانیت **دارکو** اسم فارسی سودانیات است **داک**
اسم هندی عنب است **داحمار** بلغت تنکابن سفاج(?) است **دارو** اسم ترکی جاورس است **دام عنکبوت**
ابرکاکیا است **دانه فوز** اسم ترکی خنزیر است **دار هلد** اسم هندی عروق الصباغین است **داک
ادتاپانی** اسم هندی مثلث است **الدال مع الباء دلبق** بفارسی مویزک عسلی و کشمش کولیان نامند و آن
دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبتی عسلی و دانه ها بقدر خشخاش … و گیاه او از درخت او و غیر آن …
میشود و چندین شاخ از یک مکان میرویند و برگش شبیه به برگ مورد و لطیف و سبز تیره رنگ در آخر دویم گرم و در اول آن خشک
و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست تخم او را
از عسل او فشرده صاف او را با مغز گردگان و پسته و با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند جهة تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سده دماغ تا النسا
و امراض بارده نافع و طلاء او منضج و مفجر و جمع کننده مواد و اورام و مسکن درد بارده و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و باز اتیان ناخن
و موم جهة نضج دملها و با کندر جهة قروح خبیثه و با آهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب آنکه جهة تحلیل اورام
سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن مو و سیاه و تر و با … مضر دل و مصلحش … و قدر
شربتش یک مثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش … او ابهل و چهار دانگ آن بادام

و در سایر افعال نمونه نشس عاقرقرحا و چون ربق را با عسل و دوشاب و پستان طبخ داده مثل خیاطه ترکیب داده بر روی
اشجار گذارند طیور یکه بران نشینند بان پابست گردند و صید شوند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ او گردد و در سایر
رنگها هم بسیار دخیل است **دیودار** لغت هندی گیاهیست که از هند خیزد و ساقش بقدر ذرعی و حسنی و اسافل شاخهای او خار
دار و برگش بسیار سبز و ریزه و شبیه به برگ اقحوان و ثمرش بشکل شبیه به ثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور و تیره رنگ و
دبطعم و بوی با تندی و اندک تلخی و الطعم را خوش طعم میسازد و برگ تازه و شاخهای تازگی او را خائیدن دهن را خوشبو میسازد و لثه را
محکم میکند و مسواک کردن بچوب او دندانها را قایم میکند و لثه را قایم میکند و از بوئیدن تخم او شورش چشم حادث میگردد
و اگر مداومت به بوئیدن او نمایند مژگان تمام میریزد و در دویم گرم و در سیوم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی معده و مشهی و
با[illegible] راب محرک باه و جهت لقوه و فالج و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و حلو ساقی طبخا و جهت استرخای مقعد و سنگ
مثانه شرباً نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ تا سه درهم است **دبس** بفارسی دوشاب
گویند و شامل دوشاب انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیره خرمای رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سلان
نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرمائی او در دویم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذاء و موافق بارد المزاج و مشهی و
جهت سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او به تنهائی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق خون
و مصلح او سرکه و بادام و خشخاش و ترشیها است و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او بربع رسد و با گل و دوشاب جوشانیده باشند
و شیرین گشته موسوم به دوشابست و هرگاه بشکل حیث جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ و رب العنب است و آن با اندک ترشی میباشد
و اندک رخوا بدست[illegible] و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دویم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت او با شیر تازه و اندک
بادام جهت هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهت دفع هم و غم و غضب
شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت دفع قشری و رهار و زبا انجیر و حلبه جهت
سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر مفتت حصاة و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با ایسلیب و قدری برگ ریحان
و اندکی حرمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است سوای اسکار او ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع و قدر
شربتش از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است **ذئب** بفارسی خرس [illegible] گرگ
ابرگویند از سایر حیوانات محمل تر و شدید القوة و کثیر الحرکت در دویم گرم و در سیوم رطب و مسن او یابس المزاج و جوان او شدید الزوجه
و لهذا بچه او را ادکا صورتی معلوم نیست و چون مکرر او را بلیسد صورت او از لزوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و حافظان را اعتقاد آنکه عدم
الصورة متولد میگردد و این محض اشتباه است و زهره او مفتح قوی و آشامیدن یک دانگ او با سکنجبین و عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و
استسقای لحمی و زقی و صرع و نیم مثقال او جهت قولنج و دواب بغایت نافع و طلای او تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح آکله و خراز
و در دمانیدن [illegible] مجرب و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و دفع بیاض و در دمانیدن مژه و نیر[illegible] جهت فربه گردن بدن موثر

موثر و خوردن او بقدر یک مثقال جهت طلا کردن آن که گرم باشد جهت نفخ دمل سریع الاثر و اکتحال او بدانه کندن موی زیاد چشم
نافع و رویانیدن آن و بدستور مانع رستن موی اعضاست و پیه او در سیوم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب
و سعفه زیاد و بیرون آوردن نیش و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون جوف انار را تمامه
خالی کرده پیه او را با مثل آن روغن زیتون در آن گذاشته با آتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و قوابی
و سعفه و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس
بر آن جهت فالج و نقرس و مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم راست او باعث گریختن و خوشش و تعلیق پرده چشم او
که در لته بسته باشند بر گردن صاحب ربع رافع آن علت و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام
موثر و چون خصیه او را شکافته با زرد سماق پر و باشیده و خشک کنند جهت دفع اسهال بغایت نافع است و سرگین او محلل خناق و او را
خوردن او جهت دفع مغص مفید است **دباء** بسکون همزه جراد است **دباب** به تشدید بار اول نوعی از بستانی است
دوباسی بلغت عراق سفینه بزرگ است **دبا** به تشدید نوعی از زرع است که بفارسی کدوی بری گویند **الدال مع**
الجیم دجاج بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس و نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و خروس بچه اعدل و مایل
برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل مرغ بچه ارطب از او برطوبت فضلیه و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس
و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حار است و او کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهیج اخلاط است و گوشت آب خروس کهن
محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از آن شیب عرق
او را بنوشند جهت تبهای مزمنه و رعشه و درد مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کننده و صافی
کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و ازاله
کردن جوهر دماغ و فهم و دفع خیالات فاسده و پیه او با روغن بادام جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یک هفته با نان سپید جهت
دفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت دفع خراشش کل و امثال آن موافق معده رطبه و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابت
و مواد سوداوی و طلای گرم او بر جبهه مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه مطبوخ او جهت ابتدای جذام
و سرگین او حالی و تند خوردن او با شراب و سرکه جهت قولنج و دفع سمیت قطر بقدر یک مثقال مفید و طلای او جهت بهق و برص
و امثال آن با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز سر او را بعد از تحلیل
جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته اند و تخم او جهت تقویت دماغ و قوه مفکره و برودت جلیدیه
دارد که خشک شده باشد با شراب جهت دفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیمبرشت جهت
تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن زنبق بر شقیقه زهار و کنج ران مقوی باه و خون خروس و مرغ ...
و خشک کرده او را سحق نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون گرم او تازه سپیده او دافع بیاض چشم آزموده

ست و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان زنده بوده بر موضع گزیده هوام به بندند جهت جذب سمیت آن نطاهر و دافع تهوع سمیه
سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر دوشیده گشنک و ماست و بینیر مورث قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره
و شراب مطبوخ آب انگور است و در مجرورین سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او چیتاک که با هم سوزانیده باشند
یا بموم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگدانه متولد جوف او مفتت حصاة استخوان بال خروس را
با خود داشتن مورث قبول و دوست راست و داشتن موجب ظفر بر خصم است **دج** بفارسی کبک دری است و در تنکابن کوه کر
نامند و از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطط بخطوط سفید بسیار زیره و در کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف
و از افعال او کباب و نیم بریان او بالخاصیه جهت دفع طاعون و با موثر و نگاه داشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است **دجر** اسم
نبطی ریسیه **دجوماتا** اسم سریانی غرابیست **الدال مع الحاء و غیره دح** بجاء مهمله گزبرة الحمام است **دا**
دحیا زعفران است **دخن** بخاء معجمه بفارسی ارزن نامند و آن قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع و خواص و افعال
مثل آن و مطبوخ او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و سویق او قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده
و سنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج است **دخان الکندر** دوده کندر است که او را سوزانیده طاس منکوس گذارند
تا دود او در آن جمع شود جهت ورم و قرح چشم و رویانیدن مژه و دفع موی زیاد و التیام قرح اعضا نافع است **دخان**
الفوار پیه دوده شنبیده است گرم و خشک و مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و برون گوشت زیاد و زخمها مفید است و دوده حرصانه
جهت رطوبت چشم و تاکل گوشتهای متعفنه نافع و دوده کندر را نیز همین اثر است و دوده میعه و زفت رطبه و قطران نیز مثل دست و بالجمله دوده هر چیز
حکم اصل آن دارد با شدت لطافت **دخیس** ولفین است **الدال مع الراء دراحسا** بلغة فارسی نوعی از جلبشاملی
روغن بلسان است **دردر** علیق است **دراقیطون** لوف الکبیر است **دراقطولیطس** زراوند طویل است
درابیح نوعی از ذباب است و گویند خندریلی است **دارفیقن** فلوس است **درسومارس** بیونانی زجاج است
دراقن بلغة شام اسم خوخ است **دردر** **روغن زیتون** اسم فارسی عکر الزیت است **درنجف** اسم
فارسی حجر القمر است **درخت کاج** اسم فارسی صنوبر است **درخت وسک** اسم فارسی غرب است **درست**
اسم فارسی لوس است **درخت نارون** اسم فارسی دردار است **درمنه ترکی** اسم فارسی بستیاج است **دا**
درمنه خراسانی اسم فارسی گیاه و خنشیر است و تخم آن بستیاج **درمنه** اسم فارسی شیح است **درو**
اسم هندی نوعی از بیش است **درنا** اسم ترکی کرکیست **درناق** اسم ترکی علف است **دردار** بفارسی است
و او را درخت پشه و نارون نیز گویند ثمر او چون خشک گردد از جوف او پشه متکون میگردد و نوعی از غرب است در اول سرد و خشک
و قابض و با قوه جالیه و جابر کسر اعضا و التیام و جهت جراحات تازه و برگ او مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و نخجه او ملین
طبع و ضماد او جهت جراحات تازه و باسر که جهت جرب رطب و تقطیر عصاره برگ او که نیمگرم کرده باشند جهت ورم گوش و اکتحال

واکتحال او با عسل جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قوی‌تر و یک مثقال او با شراب و آب مسهل بصیر بلغم و طلای آن بار که
جهت تغییر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره و جهت تپ دق و سرفه مزمن مجرب و آب جوشانیده ثمر خشک قایم مقام
رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش بچکانند جهت دفع کری که از امتداد ایام
بهم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش خشنزک است **دَرداب**
بفارسی دستنبویه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه کرمک است که بهیرون نامند و در بطیخ مذکور
شده و اکثر بهیرون را درداب دانسته‌اند و غلط است و بوئیدن او مسخن دماغ و مقوی آن و منفتح سده دماغ است **دَرونج**
بلغت فارسی بخبیت عقربی بشکل خاک سبز رنگ گره دار و گره او زیاده از دو سه نباشد و با اندک تلخی و خوشبوی و با صلابت
و اندرونش سفید و برگ گیاه او شبیه به برگ بادام و مایل بزردی و بر زمین فرش میشود و بار نمی‌دهد و ساقش مجوف و بقدر
دو ذرع از میان برگ بیرون دید و برگها و ساقش متفرق و باریک و دراز تر از برگ سخت و از نیمه و تا هفت عدد میباشد و گلش زرد
و جو قدار و مستعمل از وی بیخ اوست و قوتش تا ده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظ و مقوی حواس
و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه و جهت خفقان و دفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویت باصره و مالیخولیای مراقی و
با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و آویختن قطع او در درون خانه بالخاصیه جهت دفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او بر ریسمان
بر تخت کمرگاه زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و بستن عددی بر سر که نقول کرده باشند موجب رفع فزع خواب
و دیدن خوابهای خوب است و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور اشربه بارده و حامض و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن
زرنباد و دو ثلث او قرنفل است **دَردی** ته نشین عصارات است و بفارسی لای نامند و بهترین لایها لای خمر است که خشک او را
طرطیر و بفارسی داربو نامند و در سیوم گرم و خشک و در تحلیل اورام مجرب جهت دفع حمره و زردج و قلاع و بردن گوشت زیاد و جهت منع
نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او زیر شکم جهت دفع سیلان حیض دایم و بر سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن
رنگ رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و محرق او که خشک او را در آتش روشن یا در کوزه گذاشته سوخته باشند
بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع آثار قوی‌تر و مستعمل تازه محرق اوست و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوخته او
جهت غشاوه و جلای بصر و ناخنه و بیاض و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماد او مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با قلی
در شب تدبیر کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت موثر و چون با بارود که آن شوره است سفید کند در اصلاح نقره و زر و رنگ دون
مس مبدل است **دَردی الخل** لای سرکه که در جمیع افعال ضعیفتر از او است مگر در منع اکله که قوی‌تر است **دُراج**
مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مولف تذکره اشتباه به سمانی کرده است در دویم گرم و خشک و لطیفتر از کبک و تذرو و گوشت
او زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و چون او زبل او
او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مهاریس پیه او با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر است **دَرقه عیلون**

اسم یونانیست و بعربی زیتونیه نامند برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش
سه سطر و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنگ و در غلاف کیفی در شرفات شبیه بغلاف نخود و بیخش بسطبری انگشتی و بقدر ذرعی و منبت او زمین
سنگلاخ نمناک و نزدیک بآبها باشد در سیوم گرم و خشک و بغایت مجفف و در دو درهم او سم قاتل است در بها نوقت و کمتر از آن
تا هفت روز و قدر شربتش تا یک دانگ و مصلحش قی کردن با سرکه و شیر تازه و ذرور سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحت و نطول
محلل اورام و جوشانده زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر و قاطع دندان و قطور او دافع کرم و حمول او مدر حیض و مجرب دانسته اند
و جهت درد مفاصل و امثال آن بسیار موثر و ایا و در تنقیه معادن و تقیل کردن خفیف الوزن از اشیاء مشهوره مجربه اهل صناعت
است و ابن بیطار و غیره او را اسرد و قوی تر از لفاح بیان نموده اند **دلیطارس** بیونانی بمعنی ولد البلوط است و آن
گیاهیست که از درخت بلوط میروید و بر آن میپیچد و نوعی از بسفایج است و تخمش متشابک بهم پیچیده و مزغب و تلخی با عفوصت و صلابت براق
و سیاه و سرخ تیره رنگ نیز میباشد و برگش مثل برگ نرگس با حلاوت و تندی و تلخی است در سیوم گرم و خشک و یک درهم او کشنده
بالتهاب و درد شکم و بغایت قابض و مقوی ضماد او جهت اکثر از فالج و مفاصل نافع و قدر شربتش تا یک دانگ و مالیدن سائیده او بر بدن
و زرد پاک کردن و باز تازه نمودن او در سترون مو عجیب الاثر دانسته اند **دریاس** معرب از درسن فارسی است و نوعی
از درونج است گیاه او بقدر یک شبری و زیاده از آن و از ساق او شاخهای رسته و برگش شبیه ببرگ کنار و سبز مایل بسیاهی
و عدد برگ هر شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و سه تدویر و پهن و کوچک و بدبو و تخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیوم گرم و خشک و با برودت
و نیم درهم تازه او مسکر قوی و زیاده از آن کشنده و بجاتاق و محلل بلغم و سودا و مفتح سده و دافع یرقان و ریاح و گویند چون در روغن
طبخ داده بوزن او گندم اضافه نموده بعسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را اشتار نمایند در تسمین بدن مجربست
و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کثیرا است و مولف تذکره دریاس را تفسیر دیگر نموده است و نه اینچنان است **الدال**
مع السین و غیره **دسفنبویه** اسم فارسی درداب است **دستیس** حشیش است **دعیاد** اسم سریانی
اقاقیا است **دعیا عیلسون** ایرن است **دعشا** علک البطم است **دفلی** بفارسی خرزهره نامند و بیونانی نیریون
و سیریا رودیون و بعربی حبین گویند و آن نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده از آن و برگش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز
و صلب و بدبو و تند و تلخ و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد و درخشنده بزرگ و چیزی مثل موی بر آن
مجتمع و ثمرش طویل قریب بشبری و بر آن جسمی مانند پشم و تخمش دراز و باریک و تند و سرخ وادبری و نهری میباشد و در تمام سال
آن رباود پا سبز گل میکند و بری او عظیم تر است و در آخر سیوم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ نقیع او سم جمیع حیوان
و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده انسان و استعمال او مخصوص بخارج بدن است و آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم
اوقیه دافع سم هوام و ضماد پخته او با [illegible] ازان سائیده و باشند جهت ورم صلب و درد زانو و کمر و عرق النساء و مفاصل و جرب
و کلف و [illegible] جمیع آثار و حکه و بطور [illegible] شاخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوان و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن مجرب

الدال مع الحاء

و در اربع است و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و گویند برگ فوقانی با شراب
محرک باه و زیرین قاطع باه زنان چون آشامیدن بالا جهت قبض اطفال نافع و چون بیخ او را سه عدد با یک رطل نبیذ خیسانیده هر روز
از نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و دفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یک درهم از بیخ او
با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضا و با شلغم و ماء العسل جهت تحلیل غرب
نافع و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و دفع آثار و ورزچه او جهت گشودن حیض موثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم
است **دلق** اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان موتوره و بفارسی له نامند گذشت او مبهی و در بسیاری افعال مثل سمور
است **دلفین** اسم یونانی از سمک است و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز و به دیلمی بچه ماهی نامند مراد و شبیه بسیر(؟)
خوک و بی فلس است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و پیه او گرم و خوردن و مالیدن آن و دهن او جهت درد
مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته باشند جهت گرانی سامعه و آویختن دندان او بر اطفال جهت دفع فزع موثر است **دلم** بلغة
مصر اسم ورشان است **دلیس** نوعی از صدف است و در مصر ام الحلول نامند و آن و دیگر است **دلاع** اسم
عربی بطیخ هندیست **دلدع** بلغة اهل بیت المقدس نوعی از کلخ است و بیونانی سفید لیون نامند **دله** اسم فارسی
دبه است **الحجار** صمغ الایم **دم** اسم عربی خون است و خاصیت خون هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مجموع آن
محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و دافع سموم است **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند
و آن صمغی است خالص الحمره مایل به بنفشی و قوتش مدتها باقی میماند و گویند عصاره گیاه سرخیست و از سقوطرا و نواحی هند
خیزد و گیاه او معروف نیست و در سیوم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت لحم و رادع سیلان فضول و جهت
حرارت جگر و احشا و التیام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت موثر و جهت زحیر و اسهال دموی و صفراوی و ریح و شقاق مقعده
و تقویه معده و لثه و با زرده تخم مرغ جهت قروح امعا و اکتحال او جهت تقویه باصره و قرحه نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
از نیم درهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره حضض است و چون بلور و شیشه را با او رنگ کنند صاف تر و رنگین تر از عقیق میشود و دیگر
امر غذائیل(؟) **دماغ** مغز سر حیوانات است سرد و تر و دیر هضم و باقوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام
و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آب کامه و ادویه حاره است **دمعه الشجر** گویند صمغ لبلاب است
و بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است **دمادم** نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و سر
او نقطه سیاه و بهندی … نامند گرم و خشک و مقوی دماغ رطب و قاطع سیلان لعاب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال یک
سیر است **دمیا** بیونانی ارمالیست که سپیانا نامند و مذکور خواهد شد **دمسیسه** بلغة مصر نوع زبون انیسون است
دم التنین و **دم الثعبان** دم الاخوین است **دمعه الشقاق** حب النیل است **دمسیح**
… اسپغول(؟) است **دمور** … اسم ترکی حدید است **دموسکال** اسم ترکی … است

است **الدال مع النون** **دند** بفارسی بید انجیر خطائی نامند و مشهور بحب السلاطین و گیاه او بقدر دو ذرعی و برگش
مثل برگ بادنجان و از ان رقیق تر و گلش زرد مایل بسرخی و دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست
و قسمی حسینی بزرگ دانه شبیه به پسته و قسمی بحری شبیه به بید انجیر غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و مورث
مغص و قسمی هندی متوسط المقدار و اغبر مایل بزردی منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام حسینی سفید مایل بزردی بعد
از ان هندیست در اول چهارم گرم و بغایت تند و یابس و درجوف مغز او پرده ایست و ان در سمیت مثل بیش است و بدستور
پوست او باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد بدستور از سموم قتاله و اقسام ان مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات
خام از مفاصل و مفتح و جهة استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده و مثانه و درد کمر و ورکین و ساق نافع و طلاء او جاذب سیاهی
مو و مورث قرح و تقشر جلد و چون بر لیت سیاه شعر او را زایل کند و تکرار ان موجب برص لیکن ضماد او با ماست جهة تشقق و برص
حیوانات و با ادویه مناسبه جهة جمیع اورام بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یکعدد و در غیر آن نصف عدد
است که مصلحات باشد و مضر محرورین و بکبد هم و اگر کشنده باسهال مفرط و قطع در دامعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده
درون او کتیرا و نشاسته و گلسرخ و یکشب در آب لیمو گذاشتن است و همین فعل او تربد و عصاره غافث و هلیله کابلی و انیسون
و بیان عنصل و زعفران و سنفایج است و بعد از خوردن او سه سرد و شیر در بوتجا مضر عمل او کم میشود و مشوی و مفرات کمتر و در هوا
بسیار گرم و بلاد حار یابس و نحیف الابدان استعمال او جایز نیست **دندران** ارا اقرا است **دنقه** شیلم است
دنق سپستان است **دنقر** ابقر است **دنبه** اسم فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی عاج است
دنبلان اسم ترکی کشنیع است **الدال مع الواو** **دوایا اغرما** بیونانی نباتیست که در سنگلاخ
و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده یک شبری و مایل بزردی و زغب و نیز مایل بزردی و بر سر او
چهار برگ مربع بشکل و کم مایل بسفیدی و بر بالا برگها خیری میروید و بشکل تخمش در ان و خوشبو و خام و پخته او از ماکولات است
در اول ثانی گرم و خشک با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبیع و محلل و دفع ارواح ریاح شکم و خوشبو کردن
دهان نافع است **دوسر** نباتیست مثل گندم و نبت او گندم زارها و از ان دراز تر و درشت تر و دانه او ریزه و باریک و خوشه
او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از ان سرخ و در هر خوشه دو غلاف یا سه بشکل فندق و دانه او در میان پرده ها غلاف و خوشش
طعم گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهة اورام صلبه و دار الثعلب با ارد گندم جهة غریب
منفجر نافع و مضر و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهم است **دوقو** بیونانی اسم تخم زردک بریست شبیه بنانخواه و
از ان بزرگ تر و با اندک تندی و گیاه او زیاده بر یک شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از ان ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنیز
و گلش زرد و سفید و زغب دار و خوشبو و تخمش بسطبری انگشتی و باریکتر از ان و قریب بشبری و طعم او مثل بزردک و در
قوتین کم از ان گویند در جمیع افعال قوی تر از بستانی است سوا تحریک باه و دوقو بری ثبات ادند کو رشند و مراد از دوقو ایست

در سیوم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضم و محلل قوی و با قوه تریاقیه و جهة سرفه
کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانه حمل و گزیدن هوام و دفع عسر
ولادت و تشنج اطفال و جهة استسقاء طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه
محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش دو وزن آن تخم زردک و گویند بدلش تخم کرفس است
دوقس بلغت یونانی شامل دو قسم بستانی است یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه با نخود ان و بی بو و دیگری
را برگ مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل زردک و تخمش شبیه بزیره و مانند او و بیخش در طعم شبیه بزردک و برگش
بی رغبت در سیوم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و از ان اندک ضعیفتر و قسم اخیر را بدیلمی کبک واش
گویند چون سائیده و بر جامه خواب بپاشند دفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکی میداند و دیسقوریدوس دوقس را
اصناف زردک برشمرده و این به تحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است **دود البقل** بفارسی کرم
سبزه نامند و ان حیوانیست ششپا یا چهارپا و از ان کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز بهم میرسد سرد
و خشک و تازه او با رطوبته و مالیدن او با روغن زیتون جهة جذب پیکان و خار در ان و اشامیدن او جهة دفع سموم مشهور بنافع است
دود الزبل کرمیست زرد رنگ که در مزبله متکون میشود و تکرار ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة قرحه که مقعده را تحلیل
و رفع دار الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهة سپیدی و کل امراض مقعد مفید **دودان** بالف دبا الف شیری است مثل صمغ
و سرخ مایل بسیاهی و در جوهر و رنگهای کهنه میشود و در افعال قایم مقام مومیا است **دود خشب صنوبر** کرمی در درخت
کاج است قریب الطبع بذراریح و یک مثقال او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در کشودن فم زخمها و ازاله کلف و زخم گرد ان
اعضا عجیب الفعل است **دود الخل** کرمی که از سرکه و شراب بهم رسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضا است
و سعوط او جهة دفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است **دود الحریر** کرم ابریشم است در اول حال او تخمی
است ریزه و مدور و کبود رنگ در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میگردد
و شبیه بمورچه است و بتدریج تربیت حاصل و بزرگ شده و سفید میگردد و در این ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد
بار اول یکروز بار دویم دو روز بار سیوم سه روز و بعد از پیله برخود تنیدن رنگش سرخ و هسته دانه خرما میشود و بعد از چند روز که
پیله را سوراخ کرده بیرون آید سفید لون و پردار میباشد و نر و ماده او با هم جفت شده و در عرض سه چهار روز تخم خود را
ریخته میمیرد و از عید در باج شرابی در مرد و جنبه زن حایض ناسه میشود و در اول گرم و در دویم تر و مثل سه درهم از خشک سائیده او با
آرد گندم که چند روز تناول نمایند در تسمین بدن و نیکو گردن رخسار بغایت مفید و تعلیق مرغ او بغایت مسمن آن و خاکستر
سوخته او جهة التیام زخمها و رطوبتها جهة دفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و خناق و اشامیدن او جهة
خفقان نافع و تعلیق خشک او با بابا چه سه جهة دفع تب موثر **دوام** شامل درخت مقل و بلوط مستعمل است

مذکور شد دهن الزفت در حرف زا مذکور است دهن البزر روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است
دهن المبارک و دهن المنقذ روغن آجر است و مذکور است دهن الاترج روغن ترنج است و مذکور شد
دهن الحل بحاء مهمله دهن سمسم است دهن الخل بخاء معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور ثانی مذکور است
دهن الجل بجیم روغن گلسرخ است دهن عسلی او مالی است دهن الخلوق دهن زعفران است دهن
الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت بطم است دهن حب البطم روغن حبة الخضراء است دهام
رصاص اسود است دهنه اسم هندی است دهمست اسم فارسی غار است دهن الصوالی روغنی است
که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند و در سندروس مذکور است دهنج بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگی
است که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدن متکون میگردد و در مثل زبرجد که از معدن طلا بهم رسد و دهنه نحاسی زنگار
معدنیست و بهترین آن تیره است که در حین صافی هوا صفا نماید و در تیرگی آن تیره و فرنگی عبارت از او است و بعد از او طلائی و مایل بسبزی
و شفافی و بعد از آن زرد و زبون ترین او طلائی مایل بسیاهیست و آنچه سائیده او زرد باشد طلائی نامند و هرچه بمحک سفید گردد نقره
و سنج آنرا آهنی گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و نیم درهم او فاد زهر سموم و سم قاتل
سموم است بجراحت کردن او معا و علاج مدیریست و اکتحال او جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و دافع احتباس بول و
است اکتحال او از خواص غریبه است و طلاء او باسرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط محکوک او با آب سداب جهت دفع صرع بغیر
و بدستور نفوخ او با مشک تا سه روز همین اثر دارد دهانتوره اسم هندی جوزماثل است دهی اسم هندی ماست است دهمون
اسم هندی دخان است دهماسا اسم هندی کاهی است دهنه فرنگی اسم فارسی دهنج فرنگی است دیودار اسم فارسی
و عربی شجرة الجن و اهل هند صنوبر هندی نامند و نبات بلاد هند است و آن درختی است کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه
بشاخ زرنباد و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیوم خشک و از سموم قتاله و صمغ او
منکور اهل صناعت و گویند نگاهداشتن او باعث اطاعت جن میشود و ضماد او جالی و مفرح جلد و جهت اورام بارده نافع و سایر اجزا
او در سیوم خشک و آشامیدن سائیده او جهت استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه
و گرده و دفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهت قروح مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی است و روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم
در جسم و سمت دیفروجس بیونانی و به معنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی است و آن
خاکی است که از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند
و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر مرقشیثا سوخته است قسم اول و ثانی مستعمل گرم و خشک و بسیار مجفف و جهت جراحات
خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التیام زخمها و لهاة منقطع و حبس خون لثه و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن
و کم کردن سود با موم روغن جهت تحلیل دبیله و خشک کردن ریشه و نفوخ او در حلق جهت انتهای خناق نافع و آشامیدن او کشنده

دخشک و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک او مسقط بول و اسهال و با عسل جهت التیام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تپ ربع و ضماد
او جهت اورام و سرطان و ضماد زیر و اسقاط بول و اسهال و طلای سوخته او با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد
و شقاق مقعد و خروج ان نافع و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان قنفذ و شانه او بالخاصیه جهت رفع سحر از آن سحر که کرده باشند و قوله قمل و ریختن موی موثر و چون او را با
چوب دار که ادمی را از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح عصفر
موثر است **ذبابه** بفارسی مگس نامند و تکون او از فضلات و اول گرم و سفید است و کمتر از یک هفته پر بهم میرساند و از کافور و زرنیخ
در روغن زیتون میگریزد و گویند چون صورت مگسی کنند نقش او در زرنیخ ساخته در محلی بگذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او
سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از سمیه نیست و محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاده جراحات
و مانع انتشار موی و داء الثعلب و حکه و قوبا و چون سر او را انداخته بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است
ذکر ا و ضماد او جهت داء الثعلب مجرب و تحلیل ورم چشم و رفع گوشت زیاده پلک و شعیره از آزموده است و لعوق سوخته او
در تقویت جهت رفع احتباس بول بیشتر و آشامیدن او را با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته
و خام او را جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و سرگین مگس را چون با عسل بنوشند جهت ازاله مغص و
قولنج و خناق مجرب دانسته اند و چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از اطریلال است
و روغنی که مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته حل نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب است **الذراریح**
الذراریح و دراریح جانور حیوانیست قدر زنبور و پهن و بدبو و با نباتات تازه میباشند و بترکی الاکلنک و بدیلمی واریاس
نامند و بلغت اصفهان قسمی از سین است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و خطوط زرد میباشد سبز
و سرخ و زرد و منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل اند در آخر سیوم گرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع
و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سبز و محرق او شرباً مستعمل است و خوردن محرق او با مرق گوشت گاو و بدستور
با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده و بهترین ادویه است و قطعهای منجمد خون با بول شارب او دفع میشود و عوام را
اعتقاد آنکه سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج آن میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه
بغایت موثر است و بجای احراق هرگاه بپارچه پیچیده بخار سرکه جوشانیده بدارند باعث لطافت او میشود و استعمال جایز است و ضماد
او جهت داء الثعلب و برص ناخن و باقیر و طلی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص
و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و نقابا جدری و نمش و الکی ال و جهت اخذ و روغن زیتونی که در و جوشانیده باشند جهت
رویانیدن موی بر داء الثعلب گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش نیم کیله و سوخته آن زیاده کشنده است و بعد و ... نزد
مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلال عقل و جوش ... سیاه منقط بسیاهی ... را در روغن کنجد ... آفتاب گذاشته ...

گذارند تدبیر او جهت منع ابتدای کچلی و قلع قروح آن مجرب است **ذرونج** به تشدید را واحد ذراریح است **ذرقسون** عنب الثعلب جبلی است **ذرق** بضم اول و فتح ثانی جبه‌تختای بستانی است **ذره** حاورس هندیست و آن دانه‌ایست شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه نی و سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ‌تر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند جاورس است و مصلحش و شهاب‌ترشه‌ها است **ذره مکه** جاورس است **ذرسیس** طیهوج است **ذریا** آنشیا است **ذرق** بجزم ثانی سرگین طیور است **ذرق الطیر** خرنطان است **ذفری** اسم عربی سداب است و هرچه کرنجد الرایحه باشد بدستور ذفر نامند **ذقل** نظر اسایون است **ذکر** بجزم ثانی زراوند طویل است

الذال مع النون

ذنب الخیل نوع نباتیست باصلابت و نوعی از لحیة التیس است منبت او کنارابها است شاخهای او بسیار مجوف و مایل بسبزی و باخشونت و برگره و گره‌ها او باهم متصل و بر برگ و باریک شبیه به برگ اذخر و از آن گره‌ها روئیده و در اطرافش شبیه بدم است و براشجار مجاور منبت میگردد و دیگل و ثمر بعضی گویند گلش باین سفیدی و کبود است و قوتش تا باقی میماند و در اول دویم سرد و در آخر آن خشک و قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت قرحه امعا و جراحت مثانه و سعرفه و عسر النفس حاره و اقسام اسهال حار و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شرب و جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع موثر و ضماد او جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سعوط آب او جهت دفع رعاف نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام و بدلش تنجبار است **ذنب السبع** گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی او مستدیر و باخارها نرم متباعد و برگش شبیه به برگ گاوزبان و قریب بآن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خار دار و در سرها او چیزی مستدیر و قریب بقبض نرگس رنگ و جسمی در وسط او شبیه مانند موی و پشم و در دویم خشک و در اول گرم و قوتش تا بسال باقی و با رطوبت لزجه و قوه قابضه و جهت دفع اورام بعید و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و نیج او جهت محکم نمودن استخوان شکسته شرباً و ضماداً نافع و طلاء عصاره او جهت استرخا اجفان سفید و مصلح و مصلحش کشنیز و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یک مثقال است **ذنب العقرب** نزد جالینوس صابر یوماست و بعضی گویند ثمر گیاهیست شبیه به دنباله عقرب در رنگ و نباتش او کم برگ و در ریزه و در بلاد سرد سیر میباشد در سیوم گرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است **ذنب القط** باصطلاح اهل شام گیاهیست برگش شبیه ببرگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه بشلغم و ثمر او سیاه و باطن او برنگ خون و ضماد او با سرکه جهت گزیدن رتیلا و جراحت نافع است **ذنب المحروث** گیاهیست تخمش باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متباعد و شبیه به برگ آس و گلش زرد و شبیه بگل ارشاد و برگ و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجه در آخر دویم گرم و در سیوم خشک و عصاره او بدستور سائیده برگش جهت بیاض چشم بعید و جهت گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بار ببرد و مسکن مفصل و محلل ریاح و قاطع خون نزف

الذال مع النون

سبز و زرد و سفر گرده و مصلح نشاسته و شربتش تا یکدرهم و بدلش ربع آن بخور مریم است **ذنب الحردون** ذنب الحرذون است **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت تشبیه برگ آن بدم موش **ذنب الفرس** بلغت شام ذنب الخیل است **ذنب البوقة** ذنب السبع است **الذال مع الواو** **ذو ثلث حیات** زعرور است **ذو انف و ذو ثلاثه** ربا تلن است **ذو مایه شوکه** ذو ما نه راس ترمسه است **ذو خمسه اوراق** ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اغصان و ذو خمسه اصابع بطا فلون است **ذو خمسه اصابع** اثلن است **ذو ثلث ورقات** شامل چند نوع گیاه خصیة الثعلب و ستفصه و طریفلن است **ذو ثلث شوکات** شکاعی است **ذو ثلثة الوان** ذو ثلثه اوراق طریفلن است **ذهب** بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و دماغ و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و ازاله بواسیر و امراض سودآوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع سموم و محلول سحاله او که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب و بدستور جهت زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر فقط جهت اخراج سم مجرب و طلای آن محلل ورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهت غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و کمته را نبا شتن او در دهن باعث بوی خوش و میل سرمه که از آن بسازند جهت تقویت بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهت اکله و سنون او جهت درد دندان و امساک او در دهان جهت رفع بدبوی آن و انگشتری او جهت داء الثعلب و ورم الصبیان و مفاصل موثر و تعلیق خالص او جهت دفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و لیکن این خاصیت را مخصوص انجیری نقره خرده لی که در نهایت صلابت میباشد و با طلا معدنی مکون میگردد دانسته است و لعوق با طلا و دیدن او دافع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوشت را باسوزن طلا سوراخ کنند سریع و قت الیتام پذیر گردد و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و مشک است و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری در و نیست و چون طلا را به نهج سحق نمایند که ازاجسام چیزی داخل نباشد خصوصا ادویه سمیه در آن وقت خوردن او باعث طول عمر و دفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و درین امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل و سحق او در دستورات مذکور است و قدر شربتش از یک قیراط تا نیم دانگ است و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا بشکل اهلیله ساخته در خواب بدارند صاحب توحش و فزع و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاهدارد و دفع جمیع امراض مذکوره نماید **ذهب** بفارسی گرگ و بهندی ... نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سیوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب جهت رفع استسقا و تپهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و عفونت مقوی افعال او است و قدر شربتش یک مثقال و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی بهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و استعمال او جهت قولنج با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهت خناق و دفع علق حلق مفید و بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع و دل و خون او قاطع حمل زنان شربا و حمولا و بدستور خصیه او

او همین اثر دارد و قاطع شهوة و ادرار سلو فرموده که یکمثقال خشک آن با اب تره تیزک جهة درد پهلو و سینه و با صعتر جهت
درد تهیگاه بسیار نافع است و زهره او قید رد انگلی با عسل جهت تپ ربع و قولنج و استسقا و یک نخود او با مطبوخ جهت
تقویت باه بی نظیر و بدستور طلاء ان درین باب موثر است و رادع تشنج و گزاز و جراحت عصب و سعوط آن جهت نزلات غلیظه
و با آب چغندر رادع حمرهٔ چشم و هیجان ساعت و با تقلیل مشک جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضماد
با درسس جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر ربکیه انگشت از شش خشک کرده او با شراب
جهت تپ ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم فرج و بکیفیر اطلا و دماغ او با شیر مانع صرع
و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکر شش سوخته باشند جهت بواسیر و طلاء موی محلول او
بروغن شاد محلل اورام و آویختن دنبالهٔ او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آنمکان و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته
باشد مورث خارش بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و اذیهٔ هوام و سباع و درد آن و چون در پوست آن پیچیده
نگاهدارند جهة غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق موثر و تعلیق کعب او بر زانو جهت دفع درد ریحی زانو و جمعت و حرکات مفید و چون
سر او را در چراگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی که از مقر محل گریزی نداشته باشد
و چون در برج کبوتر بگذارند مار و سایر موذی داخل نگردد و چون سر او را در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیلاب از آن ممر جاری
نگردد و مجرب دانسته اند و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زوجه
الفت نباشد و چون دندان نیش او را در آن پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند زهره او را لطوخ
کرده مجامعت نماید دیگری قادر جماع آن زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد حرف الراء

مع الالف راسن بیخ نباتیست خشبی و رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز
و قسمی از آن شبیه ببرگ عدس و در ثبت و انبوه و از ساق او رویده و بزرگ و بکدیگر و گلش مایل بکبودی و دانه اش مانند قرطم و با اندک
تلخی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بیختن زرد و بستبری انگشت خنصر و پوست او سیاه و رقیق و سطبری با آن او بیشتر از اصل او مستعمل
بیخ اوست و بعضی گویند که آن بیخ سوسن کوهی است در اول سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مفتح
و مفرح و مفتح سده جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقی است و با قوت تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه و تنقیه و تقطیر بول
رطوبی و مالیخولیا مراقی و درد مفاصل و ذکر و تقویت باه و رفع معده و با ضمیر و دفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبخ او جهت احتباس
بول و حیض و توحش و حزن که بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهت شقیقه
و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت گشودن حیض و ضماد برگش جهت
تسکین عضل نافع و مضر محرور و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و شربه بلغت
و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او ایرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از آن ترتیب دهند معروف است

شراب ملایکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون اسارون خشک در آب جوشانیده و از آب بیرون آورده
یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن و رطلی که قسمی از خمر است بر روی آن ریزند و جوشانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند جهت تقویت
معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بی‌بدیل است و از داته راسن که عدد بلع نمایند جهت دفع سرعت انزال مجرب دانسته‌اند و بخور
او جهت تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای آن جهت نیکوئی رخسار و با عسل جهت دفع آثار موثر است و شیخ الرئیس فرموده که
قسمی از راسن که گیاهش شبیه به عدس است و زرد رنگ و کوچک بمقدار رویای او و برگ شاخهای او منبسط بر روی زمین و نبات آن کنار
دریا و زمین نمناک است خوردن او درد گزیدن هوام را بساعت تسکین میدهد راوند بفارسی ریوند و آن بیخ ریباس است و بهترین
او چینی که سرخ مایل بزردی و ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن ترکی زعفرانی رنگ کم بود و بعد از آن خراسانی و زبون ترین او ریوند دیگی سیاه
براق و صلب است و ریوند آب چشمی کثیف میباشد و بیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر متشابه بریوند است
و چون تقدیر رو دو سه روز بخور نمایند ریوند ظاهر میشود و مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعسر اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوت
قابضه و مقوی قوت حیاتی جگر و باذ زهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز
و امعاء و مبرد بالعرض بسبب تحلیل و جهت تنقیه امعاء و تحلیل نفخ آن و انواع استسقاء و تخمه و مغص و ورم بارد احشاء و یرقان سدی
و رفع اسهال که از سده ماساریقا باشد و با کاسنی و قوابض جهت اسهال دموی و با خاصیت رافع تبها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و
مثانه و رحم و خفقان و قرحه امعاء و نواصیر و بواسیر و تب ربع و نایع و با حاجات شیر مطبوخ و زبیب و سکنجبین جهت قولنج ثقلی و بلغمی و با آب برشیان دارو
جهت سنگ مثانه و با آب لسان الحمل جهت قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی
و رعشه و فالج و دوار و لگزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب و سستی آن و با طبیخ اسارون و فطر اسالیون جهت عرق
النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و با زرشک و صندل جهت ورم حار مزمن اعضای باطنی و مقوی آن و با افسنتین جهت فواق
وارد دفع ترشح معده و تهیگاه و فتق و درد پهلو و داشتن در آب و را فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهت
ضربه و سقطه و ضماد و سرکه جهت کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حار مزمن و با قوابض جهت استحکام استخوان مخلوع
و طلای او بین الکتفین جهت دفع خون قلبی نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ و گویند مضر فرزنج اطفال و ضعفا است و شربتش تا دو درهم و بدلش در
امراض سده و جگر بکوزن و نیم او کاسنی و خمس آن سنبل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد
در عرض یک سال قوی‌تر از وست و ریب ریوند که در دستوریات مذکور است بهتر از عصاره اوست رازیانج بفارسی بادیان گویند
بستانی او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم‌تر از برگ او و تخمش قوی‌تر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض
و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی
و با قوه قابضه و جهت خفقان و غشی و با کل گاوزبان مجرب با برسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه جهت تنقیه
جهت ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوة ادویه

ادویه و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین جهت تبهای نافع و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون [illegible]
غلیواج در شیشه کرده سر بسته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون در هر سال در اول
نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل هر روز یک درهم تخم رازیانه را با مثل آن شکر تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض نگردد و در تقویت
او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال مثل عصاره اوست و بقدر حصاة در
مقوی باصره و قدر شربت از تخم او تا یک مثقال و از بیخ او در مطبوخات ده مثقال و بدلش تخم کرفس است و رازیانه بری را شاخهای
عریض و شبیه به بیاض و تخمش نیز و بسیار خوشبو و در آخر سیوم گرم و در دویم خشک و جهت تقطیر بول و تنقیه جگر و حک قروح
و اسهال خرمت و دفع احتباس حیض نافع است **راتیانج** صمغ صنوبر است که منعقد مثل سایر صموغ منجمد گردد یا با آتش
بطبخ یا نه منعقد شود و بتازی را بیونانی قلقونیا نامند و سیال منجمد او زفت رطب و در آخر سیوم گرم و خشک و قسم آتش دیده گرمتر از قسم
اول و آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ که نیمبرشت باشد و بدستور آب طبیخ سبوس گندم جهت قرحه ریه و جراحات [illegible]
و مضغ او جهت تنقیه سر از رطوبت و جذب فضول دماغی و ضماد او جهت التیام جراحات و ازاله [illegible] با کتان جهت
فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان با [illegible] جهت رفع ثآلیل و بواسیر مجرب و جهت شقاق کعب و [illegible] موثر [illegible] در [illegible]
یکدفعه در روز دویم دو دفعه در روز سیوم سه دفعه جهت سرفه و ریه و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی گفته‌اند چون با زرنیخ و [illegible]
بخور کنند اثرش قوی‌تر میشود و مولف تذکره گوید چون راتیانج را با نصف او برنج الفار و نصف وزن [illegible] با [illegible]
نموده ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند بالم شدید و تدارک آن سفیدی تخم مرغ و سداب و [illegible] تازه
باید نمود و گویند طلای راتیانج منفرداً او را بدان ورم باعث ورم و درد میشود و بخور او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشد
جهت زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر و رویانیدن اقوی است **راماک** از ادویه مرکبه
است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح میساختند و در این زمان از مازو و دو شاب خرما ترتیب میدهند [illegible]
که یکجزو مازو و نیم جزو پوست انار را سائیده در آب و سه روز بجوشانند و بعد بخیسانند تا مثل خمیر شود و در ربع جزو زاج و مثل آن صمغ [illegible]
و یکجزو و نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص سازند اگر پوست انار تلخ بسیار نباشد اضافه کنند [illegible] است در دویم سرد و
خشک و قابض و مجفف و مقوی معده و امعاء و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد باعضا و جهت اسهال [illegible] و [illegible]
و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تخفیف قروح تر با ضماداً نافع و طلای او مقوی جلد و ستر حبیه و دافع ورم [illegible]
مقعد و بر فرزان و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و رباضی [illegible] و قاتل قمل و سفوف او مقوی لثه و قاطع [illegible]
شربتش تا دو مثقال و بدلش سک و مضر مثانه و مصلحش عسل است **رازقی** در قدیم سوسن آزاد را نامیده‌اند که زمین [illegible]
و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده‌اند **راسن** زنجبیل است **راتیانج** و **راتینج** راتیانج است **رائی** نوعی
از سماک است و بلغت هندی اسم خردل است **راک** بلغت هندی اسم [illegible] **رایون** بیونانی اسم [illegible]

رازیانه بیونانی ماران حلو است رازیانج رومی و رازیانج شامی انیسون است راقد حلتیت است راج
خمر است راجنة الاسد نوعی از طلیشا است راسن بیونانی اسم مجموع علکها است راس سنیح
بلغت اندلس افیون است راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است رال اسم هندی قنفهر است
راج ہنس بهندی پرستاشان است راج گیری اسم هندی عصی الراعی است راج کرد اسم هندی اذان
الفار است راسو اسم فارسی ابن عرس است راسخ و روی سوخته روسختج است الرامع البارده
رب عبارت از آب میوه ها است و نباتات که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن چیز مذکور است رجل
نوعی از بصل قنطین است و گویند نوعی از ریحان است دو درهم او را جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته اند رب
العنب مینفختج است و در دیلم دوشاب ترشش نامند رب الفضه وصمغ لکام است رئیس علیق است ریبان
روبیان است ربرق عنب الثعلب است ربیثا نوعی از ماهی کوچک است در افعال قوی تر از ماهی روبیان دانسته ربتیلا بفارسی
انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه و آن اقسام میباشد و اسموم قتاله بارده است و گزیدن او
و خوردن یک عدد از آن قتاله است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب و دفع سم میکند و اطلیه بقتل بستن
زنده او را بر بازوی صاحب تب دوره مجرب دانسته اند و دود خشک او قاطع ثالیل است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر
کند رفع اذیت او میشود رتم بلغت عربی نباتیست سفید و سیاه میباشد و سیاه او را شاخها زیاده بر ذرعی و بی برگ و صلب و تنا
ریسمان بر چوبها میتوان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل سرخ و شاخ مانند
قسم سیاه و رنگ شاخهای او سفید و در سیوم گرم و خشک و جذاب و محلل با قوت قابضه و تنقیه و دو درهم او از ثمرش مقئی قوی
و حقنه بیمار و اسهال خون جهت عرق النسا نافع و ضمادش جهت منش و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او جهت [illegible] سگ دیوانه
و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند
سبب اسهال مع بر قروح میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا یک مثقال است رته اسم هندی بندق هند
رتی [illegible] و اسم هندی حی العالم است رتک مسکلا [illegible] است رترت اسم خار [illegible] است
الرارمع الحیم رجل الطیر و رجل الزرور و رجل الققعق و رجل العقاب گیاه اطریلال است رجل الحمامه [illegible]
است رجل الدجاج انجدان است رجل الراعی خرنوب سیاه است رجل الجراد زبیب است
رجل الفروج و رجل العلوس [illegible] است رجله بقلة الحمقا است رجل الزاغ رجل الغراب است رجیع
فضله حیوانات است رجل الغراب گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس
بسیار است گیاهش بقدر شبری و برگش بسیار سبز مایل بسیاهی و مشقوق و شبیه بر شاد [illegible] و سطح منقش بعد و شق مانند
چنگال غراب و شعب متفرق بر ساقه های اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و تخمش بسیار [illegible] در زمین [illegible] ظاهر شود

زرد و سائیده او مثل سورنجان و بزبان ترکی عارابا غی نامند و به پهلوی کلاغ پا نامند در اول گرم و در دویم خشک و مفتح
سده کمر و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهته قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت موثر و نیم مطبوخ او در رفع اسهال
مزمن بیعدیل و طلای عصاره او که با آتش بقوام آورده باشند جهته درد مفاصل بارده با نیمه زنش لفاح جهته مفاصل مفید و
بدستور روغنی که در او جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرورین و مصلحش کاسنی و امثال آن و شربتش تا دو مثقال است
الرابع مع الحاء رحیق خمر است رحمه نجار بهجه اسم عربی مرغ مردار خوار است و آن قسمی از کرکس برنگ چینه و سفید
مایل به تیرگی و با خطوط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او بیابان و جبال و بغایت خایف میباشد در دویم گرم و در اول خشک
و تخم او بهترین اجزاء او است و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اول زحمت بخورد و به نگردد از تاثیر
او دیگر مایوس باید بود و طریق آنست که بعد از تنقیه یک بیضه او را خام تناول نماید و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند
و بعد از ان مرق چرب بیاشامند و بعد از کیفیت بگرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحت
و با سرکه جهت توباد خراز نافع و سرگین او با سرکه جهته رفع برص بیعدیل و حمول دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب
دانسته اند و طلای او جهته گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهته گرانی سمع و دفع کری و بخور گوشت قدید
او با خردل تا هفت مرتبه جهته گشودن کسی که از زنان بسته باشند موثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش
طرف مخالف جهته درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سرو جهته رفع بیاض و بخور
پر او جهته گریزانیدن هوام و پرد از نافع و چون جگر مشوی و یا سائیده خام او را در روز سه دفعه یک مثقال با سرکه بنوشند تا سه روز
متوالی جهته رفع جنون مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهته
رفع جمیع سموم و درد درهم مغز سر او مورث جنون و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای
مغز سر او با روغنها جهته درد سر نافع و از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون
بجوشانند تا مهرا شود دهن او جهت رفع جذام مجرب است رخیلن لغت سریانی و بفارسی لورگویند و آن غیر مصل است
و از مائیة شیر که بطبخ غلیظ گردد و بخایندن حاصل میشود در اول گرم و در آخر اول خشک کثیر الغذا و مبهی و شیرین و مسدد
و بطی الهضم و ثقیل است و مصل مائیة دوغ است که بعد از گشته شدن از آن جدا گردد و از جوشش بسیار منعقد و سیاه گردد
و تیرگی فرا زوت نامند و انشاء الله تعالی در میم مذکور میشود رخ اسم فارسی خفاش است رخام الطین طین
قیمولیا است رخیسه راتیانج است رخام حجر الرخام است رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه
حاره ترتیب دهند گرم تر و قوی تر از شراب عسل و در امزجه بارده نافع است رساجن اسم هندی خفض است رسن
اسم هندی تیل است رسیت اسم هندی بخور السودان است رساع سنگی است شبیه بحجر جیک در دویم
سرد و قریب القوة به طلان و جهته جلای باصره و دمعه نافع است الرابع مع الشین رشته قطایف اسم فارسی اطریه است

الرابع مع الحاء

صمغ العیلین رعی الزرازیر نوة الصبغ است رعیاویلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهی
است طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روئیده و ساقش منحصر بیکی و تخمش بقدر شیری و
سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کبوتر محب این گیاه است و مولف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و بیخ او را صباغان
استعمال مینمایند و تا رقیصر عبارت از و است و باعطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دویم گرم و خشک مخفف
قوی و محلل و با برودة قابضه و آشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و بار وغن گل
دبیه اقسام دردهای رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درم
و بدلش نوة الصبغ است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات زردک و برگش شبیه ببرگ درخت سقز و از آن باریکتر و درشت تر
و ساقش پر شعبه و چترش شبیه بچتر شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل شبت و سط آن تنگ اندار و اندک شیرینی و تخمش بسطبری
انگشتی و طولش بقدر انگشتی و سفید و شیرین و خام او را بدستور سایر تازه او بخورند در دویم خشک و در اول گرم و گویند در سیوم گرم و خشک
است مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهة ورم سرد و خائیدن او جهت تسکین درد دندان
و رفع عسر النفس و تخمش جهة گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش قرنفل و سنبل و قدر شربتش دو درم
است و بدلش خشخاش است و گویند چون شتر مسموم گردد از ین گیاه خورده خلاص میشود و بدین جهة رعی الابل نامیده اند
رعی الحمار خاریست شبیه ببادآورد و بغایت تند رایحه شبیه برایحه حرف و تخمش تند تر و تخمش شبیه بتخم دل سیاه و مفوصت و چون
حمار را تنقیه و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف
مفرط و بدستور تخم او و رید رحم او جهة تسییر زبیدل و جمیع اجزای او جهة اختلاط عقل و جنون و عسر النفس و برسام نافع و قدر شربتش
تا نیم درم و مصلحش شقایق و از شدت او را مسقط قوت است رعاد نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او بهن و مایل بسیاهی
و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دویم گرم و خشک بستن زنده او را
بر سر جهة رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرق جبین پوست او در ازاله درد سر قرص و شقیقه و دوار بغایت مجرب و بیه
و گوشت او شهوة پیران را اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع یرقان است و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پیه او جهة سل و دوار و ج
او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه موثر است و ابن بیطار گوید که ما
شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم رغوه کف ما یعات است و آنچه از جاها است برسر آید
مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است رغید اراقوا است رغوة الملح زبده او سبوس است
رغوة الحجامین و رغوة البحر اسفنج است رغیث جلنار است رق سلحفاة بحری است رقش سلحفاة نهر
بزرگ رقیب الشمس صامریوما و نوعی از یتوع را نامل است رقع فارسی حرمان است رقعا اسم عربی
حماض صغیر است و گویند خرفس است رقاقس لغت بربری است و گویند حقیقت او ز بد است و بعضی اسم

خصیة الثعلب دانسته اند رقعون و رقان خاست رقعه بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن ان جهت
شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح ازان بیخی است صلب زرد رنگ سرد و خشک و دو مثقال او با زرده تخم مرغ نیمبرشت
جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند رقع یمانی گویند درختی است
بقدر درخت گردگان و برگش مثل برگ خیار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و
ماکول است و مولف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی نامند و بار آن زیاده بر دو درع میباشد و پوستش بسیار سطبر و خشن و هیمه
رو دایم سبز و چون برگ او در زمین غرس کنند میرویده و ثمرش از برگ بیرون آید و بقدر خیاری کوچک میشود با شیرینی و شیر
او مثل شیر انجیر و دانه اش البطم انجیر است و ازین صفات ظاهر گردد که انجیر فیدادی باشد و در لاردگوم سر است و در بازندران
موجود است در دویم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر او جهته قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط بواسیر
نافع و سایر اجزای او جهته وثی و جبر کسر شده بامثیه و قدر شربت از تخم و ریشه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کتیرا و طبخ او مقوی بلغم
و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است الرادمیع الکاف و غیره کبیه صدف البواسیر است و
نه کلف بخور مریم است رکنت   اسم هندی درخت نیم است رکت اسم هندی صندل احمر است رمان اسم
بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه را که املیسی نامند لطیفتر از سایر و سرد با عتدال و در اول تر با قوت قابضه و قلیل الغذا
و مولد خلط صالح و نفاخ و ازین جهت باعث نفوذ محرورین است و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن
او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهته تصفیه روح کبدی و تقویه جگر و استسقای لحمی و زرقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و
خفقان والم سینه و سرفه حاره و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ و نمودن غذا و جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع
و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده است و ربانار شیرین در افعال قویتر از آب
او و مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن
بادام شیرین در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن جذب کند و بحد رسد که دیگر جذب نکند و مکیدن آن جهته درد سینه
و سرفه از مجربات است و بدستور آشامیدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیمگرم باشد همین حکم دارد و انار
ترش شیرین که بعربی مزو بفارسی میخوش گویند در سرد و تری مایل باعتدال است و انار ترش در دویم سرد و خشک و قابض
و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد معده و جهته دفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخارات
غذا و رفع رطوبت آن و اکثار آن مورث قراقر و امعا و پیچ و مضر محرورین و مضعف جماع و جگر و قوه بارده و مصلحش انار شیرین
و زنجبیل پرورده و امثال آن و آب انار شیرین که با پیه فشرده باشد از نیم رطل تا یک رطل و بست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده
و جهت تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه صفراوی مجرب بتکرار استعمال و طلای او در شراب جهته تحلیل اورام بید یل است و مضمضه
آب او جهته قروح خبیثه دهان و قلاع و اکحال السبل جهته ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد باقی

باشد با قدری عسل جهت زرح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخم ها و درد گوش مفید و سعوط او قابض و جهت دفع خواهش خوردن
گل و [illegible] استعمال آن زنان حامله را موثر و رب انار ترش در افعال قوی تر از آب اوست و چون آب انار شیرین را در ظرف مس بقوام
آورده جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در او ریخته بآتش
نرم گرم داشته در گوش چکانند جهت درد آن نهایت موثر و پوست انار نهایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص
مسهل بعد از اخلاط سوخته و جهت رفع آتشک نهایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهت رفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او
با عسل جهت رفع آثار وطلای سر خشته او با عسل برسته و معده جهت نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو پخته شده
بوداده او جوشانیده باشد جهت رفع اسهال و سحج و مضمضه با آب طبیخ او جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلسل البول و
نشستن مقعد با آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن سائیده او بقدر یک درهم با آب گرم در دفع کرم معده
بی بدیل است و طبیخ بیخ انار در این باب از مجربات است و جهت نزله حاره و درد دندان مضمضه او بی بدیل است و چون پوست انار
ترش را با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده پانزده عدد و زیاده از آن
جهت دفع ثالیل فرمن و سحج مخوت و قرحه امعاء و مقعد مجرب است و رب انار شیرین در دویم سرد و در اول خشک و قابض و جهت التهاب
و تشنگی مفرط و تپهای تند و قی و خمار و رفع فساد و خراشش حوامل و فساد رنگ رخسار و رفع غم نافع و انار دانه قابض تر از هر یک
است و در افعال قوی تر و کوبیده ترش او با مویز بالسویه و خمس آن زیره کرمانی جهت دفع قی و تقویه معده مجرب است و مضر سحج و قروح
و مصلحش مویز و گردکان و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات
و فتق و قلاع و ضماد او با برگ زیره برنیم معده و معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد چشم و رفع ورم آن و با آب
بارتنگ جهت قرحه احلیل و با سرکه جهت ابتدای خنس و خراشش پا که از موزه و کفش شده باشد و با سرکه جهت بادسرخ نافع و
عصاره پوست و بیخ او قائم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنحوی که بدست نگرفته کلها را تمام
بلع کنند جهت قطع خون و بیرون آمدن [illegible] تا یکسال آزموده است و دندانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بتخم گل و جمیع افعال
مثل تخم گل است رماد بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانی است و از نشستن جزو دخانی زائل شده
ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوب تاک که غیر آن با سرکه جهت سفیده خورده و شقاق و
تحلیل اورام و بواسیر بی بدیل است و خاکستر مقشر سده و جهت التیام قروح و قلع آثار قرحه تضییق هر با و ضماد او مفید است و مضر
شش و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع اکله و مانع قرحه خبیثه
مقعد مجرب است رمل بفارسی ریگ روان و باصفهانی ریگ ماسه نامند در سیوم خشک و مجفف و گرم شده او جهت نشف
رطوبات و استسقا و حمول سائیده او جهت قطع حیض و منع حمل نهایت موثر و بالخاصیت آب خورشش فره [illegible] و آب [illegible]
خورشش فره میکند رمث بعربی اسم نباتیست از جنس نخود شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار [illegible]

بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن بدن و بهترین آن گوشت بره که گوسفند جوان است و حقنه با آب کله پاچه
جهت ترطیب اعصاب و امعا و گرده و تلیین اورام صلبه باطنی و انطوال و جهت ترطیب دماغ و جنون و بیخوابی و التهابی و ر...
نافع و مسحج و مضعف معده و هضم است و مصلحش الکامه و خردل و صعتر است رحمه شیخ بزبان رومی سوخته فارسی است و را
نامند و طریق عمل او در دستور است مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسبزی است در سیوم گرم و خشک و آشامیدن زیاده او
کشنده و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی جراحات و دمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قرحه خبیثه و جهت برد
گوشت زیاده موثر و مسهل او ملایم تر و آشامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح او است مسهل قوی مرار اصفر و استسقای حبشیه بسیار
نافع است و با آب باران و عسل مقی است رهشی بفارسی رده نامند و آن کنجد بوداده مقشر است که از سائیدن بسیار
مایع گردد و روغنش از آن جدا نکند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و محرک و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش
عسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل اصل آنست ریج و رشتقاو
زریح الغار سک است الراء مع الیاء ریحانی نوعی از خمر است و مذکور شد ریباج ریلاج است ریحان
القصارین ورق سعد است ریحان داود از ان الفار است ریحان الشیوخ مرو است
ریحان یمانی قرنفل است ریحان النقع بلغة مصر تنبالی است ریحان القبور آس بری است ریحان
ابیض شبیه است ریحان الملک سنفرم است و از مطلق ریحان مراد اوست ریحان الحجال سلیخه است
ریحان الشیطان شاهانج است ریحان سبز حضیران و آن نوعی از شاهسفرم است ریما کرکدن است
ربیه والا اسم فارسی حنبل جبلی است ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادرنجبویه است ریوند
راوند است ریم اهن اسم فارسی خبث الحدید است ریشیم اسم هندی ابریشم است رینه رینه اسم هندی قیصوم است
ریباس حرف دمشهور است و بیخ او ریوند است در دویم سرد و خشک و لطیف و با قوه قابضه و مقوی معده و احشا و جگر حار
و مفرح و قاطع سیلان و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهت رفع مستی و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و
وسواس و اسهال حاره و یرقان و تبهای حار و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت قوه باصره و ضماد تش بار جهت حمره
و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعضا و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربتش
از آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و رب ریباس قوی تر از آب او است و شربتش جهت وحشت و جنون و
بخارات و احتراقات نافع است ریه بفارسی شش و ترکی اوپکه نامند قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش بره و بزغاله بیخ و
ششی که تا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت آن مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم
چشم که در بیاض او قطره خون ظاهر باشد مجرب است و جهت تنج و ورمی که در پا از کفش و امثال آن بهم رسد مفید و طلای خوناب
کباب او که بی نمک و از بره یکساله باشد جهت تاکیل و قرحهای پا بغایت موثر و سوخته او جهت رفع تنج مجرب است زبد البحر

چیزیست پشینه دو کناره دریا یافت میشود در ضماد او جهة نقرس و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است
ریشی عبارت از پر طیور است و زرد و سوخته اقسام آن جهة التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم بارکه کرک گویند در قطع
خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بسونید
و خشک کنند نفوخ او جهة قطع خون رعافیکه از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بیعدیل **ریحان**
الکافور نباتیست در گل و ساق و شاخ شبیه بشیبه و برگش مثل انار و از آن ریزه تر و گلش کبود و مایل بسفیدی و از جمیع
اجزا او بوی کافور آید در دویم گرم و خشک بویدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهة درد سر و تحلیل اورام و آشامیدن آب او
مفتح سدد و جهة یرقان و قطع سیلان خون اعضا و ذرور او جهة قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش یکدرهم و از آبش هفت درهم است **ریحان سلیمانی** گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه
سبز میباشد برگش شبیه به برگ لبلاب و دانه اش مثل فلفل سیاه و گلش سفید و در اصفاهان و در البرز در درختها
میروید و در دویم و تنگاین دنگام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بی نفاخه سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ
و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و بلغم ضماد او جهة بواسیر و امراض سوداوی و در رحم طلای او با عسل جهة ورم بلغمی و با سرکه جهة
ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب و شکوفه او جهة گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربتش از برگ سه درهم و از آبش
تا ده درهم است و آنچه در بعضی کتب ادویه مذکور است گیاهیست که مشهور بگل عقرب است و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور و عنکبوت
و ضماد او مجرب برگش از برگ کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما ماهیت سبز نیست و اسطبل رپو
است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی در ابرگ مثل برگ تلک سرخ و یا سفیدی میباشد **حرف الزاء زاج** صورتی داک
فارسی است و از معدنیات است و اقسام میباشد و اقسام او غیر شب و از یک معدن اند و سفید و سرخ و زرد میباشد
و زرد منقلب بسرخ میگردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند **زاج اصفر** نسیار
زاجات افضل و بهترین و صلب و براق و درخشنده است در سیوم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق مغسول را حدت
کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قویتر میشوند و طلای او با آب سفید جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرورش جهة قروح
خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و سعفه و حمول او با آب گندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتحالش جهة
تنقیه جرب گوشتهای چشم و با عسل جهة سلطری ملک و قیلا و با عسل جهة بواسیر و نواصیر و قرحه گوشش و دفع جرک آن
نافع و آشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده و قتال است و مورث سحج و سرفه میشود و چون دو جزو
او را با یکجزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند
و جالی میشود و از الناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد و جراحات بیعدیل است و غرغره اقسام زاج
با سرکه جهة رفع ورم کوی که به حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن مو مؤثر و قدر شربتش که بخطر باشد تا یک دانگ مصلحش

و مصلح شیر تازه و شکوفه ویدش زنگار است و مقطر او را با سه ربع آن سرکه جهت تحلیل تحت کبریت و زیبق و رصاص بجهت تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص ات ره بان شده زاج اخضر گرم و خشک ازسایر و محرق و اکال و موخته او لطیفتر و اشامیدن یکدرهم او جهت دفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و با سماق قوی است و چون صاحب مرطب از آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه برمی اید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر است ترطیب بسیار باید نمود و او جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش که یارد نشد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده او کشنده است زاج ابیض آن سفید مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بآن رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف او سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و انچه صیقلی نقش است از جنس احمر و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون با آب باد برسیاه شود و قابض تر و با قوه جالیه و در مزاج مثل سایر و جهت درد دندان و حرکه آن و سیاه کردن موی و با آب جوشیده های رطبه و حقنه آن جهت عرق النسا نافع است زاج المقطر و نا دانیز نامند از جنس زاج اخضر است که مائیه لطیفه آن در زیر زمین معدن منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان او آنست که چون بر نو لا دمالند رنگ مس کند زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبتها جمع شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط بخاک او را با آب بجوشانند تا منجمد گردد و بجهت مهره نرد بریده استعمال کنند زاج اسود زاج سطبوخ و گویند زاج الاساکفه است زاج الحبر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری و زاج کرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج مایل بسبز زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است زاق اسم فارسی تنقد است زاجچه اسم فارسی غداف است زاغ اسم غراب کبیر اسود است و بترکی قورغان نامند زادن هران است و گویند مرو است زادق اسم زیبق است زاریج اسم فارسی انبر باریس است الزاء مع الباء زبیب بفارسی مویز گویند و بهترین او دانه بزرگ گوشت بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل با عتدال و جالی معده و امعاء و محرک باه و مبرد دین و موافق ... و مسمن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض مثانه و گرده و قرحه امعا نافع و با گل گاو زبان و غرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند و با خس لبان جهت دفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون آن تجا دانه در ... [illegible]

عصفور است سفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه‌های ترش و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب
و قدر شربتش تا سی درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند بهترین او سبز و زبون‌ترین او سیاه است و همه آن لطیف‌تر از دانه‌دار
و مویز با قوت مسهل و آب نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او
با زعفران و زرده تخم مرغ و معصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صلابات [illegible] و کوبیده او با صبر جهت تحلیل [illegible] مجرب است و در جمیع افعال دیگر
مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش [illegible] زبیب الجبل بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب
اوست و گیاه او مثل تاک و از آن ضعیف‌تر و شاخهای او [illegible] و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و در او
سه دانه [illegible] غیر مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسبزی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سیوم گرم و خشک بسیار جالی و مقرح جلد
و تند و مفتح و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت و
با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد او با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب آن
او بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی بکنند جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت دفع [illegible] و کشتن کرم
معده و ضماد او جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب [illegible] و رفع آثار و منع تولد قمل و طلای
او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهت [illegible] و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و زیاده از یک مثقال
او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه
باسفنج و زرد و با زهومت و کریه الرائحه دوم مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و رایحه او مایل بکراهیت و سوم متخلخل کرم [illegible]
و مایل بفرفیری و دودی نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه بچشم چرک آلوده و سفید مایل بزردی و او را افیون نامند پنجم سفید و [illegible]
و ظاهرش املس و باطنش با خشونت و مانند [illegible] و بوی [illegible] و از سایر اقسام بهتر است و در سیوم گرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع قی و
غثیان و باضم طعم و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و شموع و قدر شربتش یک دانگ و بدلش [illegible] است و ضمادش جهت کلف
و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب [illegible] جهت [illegible] و جلای [illegible] و زوال [illegible] و طلای او با سرکه
بر بدن جهت لاغر کردن و اذابه لحم از مجربات است و آشامیدن یک دانگ از قسم سیوم با مثل او کتیرا جهت عسر بول و سنگ گرده
و درد گرده و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او در احدت کمتر و لطیف‌تر و جلای او بیشتر است
و اقسام بدل یکدیگرند زبد البورق کف بوره است و او غیر بوره زبدی و نبات سفید و غیر جامد و شبیه بارد است
و بوره زبدی جامد مایل بسرخی است و در جمیع افعال شبیه ببوره و از آن لطیف‌تر و تندتر است زبد روغن تازه بی نمک است
و مسکه و روغن کره نامند و مراد از روغن تازه گوسفند و گاو و غیره است در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح
سدد و جهت تنقیه صوت و تنقیه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و بلغمی و ادرار [illegible] فضلات و
با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او [illegible]

بغایت موثر و بهی است و با بادام تلخ جهت دفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشند و با شربت
گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم نیمرشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال او تا هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول
مجرب و ضماد او با لحیه صینه تغذیه بدن میکند و موقوف بود دلالت غذائیست و جهت نضج ورم ها و گزیدن افعی و تحریک ادیونی
دندان جهت سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و رافع ضعف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت ورم اعصاب و حجاب دماغ و جراحت
مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از تطلیه صاحب جرب مفرح خود را پوشانیده عرق کند در روز دفع علت شود و
حقنه او جهت ورم صلب امعاء و ترحه آن مفید و دود و دهن تازه جهت منع سیلان مواد و تشنج و التیام قرحه و جرب و حدت بصر و
بلکه نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و سکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمس او سوخته
باشد و قدر شربتش سی درهم است زباد و نوعی از عطریات است سیاه مایل بسفیدی و سایل در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوا
گیرند مشهور بزباد و بفارسی کربزباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین
دو ران او از عضوی شبیه بپستان ماده حاصل میشود و در غایت خوشبوی و در سیوم گرم و در یبوست معتدل و نوشتن و مقوی دل
و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت تا یکدرهم او با قدری زعفران و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهت غشی
و خفقان و توحش و جنون و دردفم معده و مقعد و طلاء او جهت نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و
تقویه آن مفید و بوئیدن او جهت زکام و تمریخ او بر قضیب با فعل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور
و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه زبرجد از سطوزرد و زبرجد را از یکجا آن میدانند در معدن طلا تکون
میشود و سبز صاف کمرنگ را مصری و زرد مایل بسبز را قبری نامند و زبونترین همه زرد مایل بسبز حلبیست و او را هندی گویند در سیوم سرد و خشک
و در افعال مثل زمرد و بخالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصاة و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق
او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیمدرهم و بدلش زمرد است و چون با اندکی نوشادر سائیده تقطیر
نمایند تا منحل گردد و بار برا عقد نماید و اجساد ضعیفه را بمراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی در او نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت
باشد و انگشتری او سازند و حیث بند باعث فرح و زوال هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت نقش کرده در رصاص [illegible]
در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قدیم بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد مست نمیکند زبل سرگین حیوانانست و مجموع آن
گرم و محلل و منفث اند و زبل هر یک با اصل او مذکور است زبرجد حیوانیست بقدر سنگ کوچکی و در روی او ابلق از خطها
سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور ابلق و بترکی برسوخ و با صفهان خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را
بر بندد فربه گردد در سیوم گرم و خشک و دماغ که بیت بخورده باشد گوشت او صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی احشاء و اذابه [illegible]
مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است زبد البحیره ادرارانیون است زبد الرجیلة
اسفنج است زبد القصب الوتی است که در بیخ نی جمع میشود زبد الملح زهره اسکوس است زبد القمر [illegible]

زبد القوارير سحق تباست **زرشك** بتلخ زرتی است **زبیب بری** زبیب الجبل است **زبان گنجشک** اسم
فارسی لسان العصافیر است **الزار مع الجیم زجمول** تخم کثوث است **زجاج** بفارسی آبگینه و شیشه نامند و
معدنی و مصنوع میباشد و معدنی آن سفید و الوان مختلف اند و بدستور مصنوع الکواریطو بلور را از جنس معدنی او دانسته است
و آبگینه سنگ از جمله معدنی غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع
او از سنگ ریزه سفید و قلی است که با نمک صنعه گداز نمایند و آنچه با صفا گداخته باشد صاف و شفاف او قبول رنگها میکند و شیشه
نیکو و الوان میباشد از آن جمله اند و زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را که نهفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییره
شیر دهند و بهر صد مثقال از زجاج بست و چهار مثقال از آن رحین گداز اطعام او کنند و اقسام مصنوع گرم تر از معدنی
و محرق او جهت تنقیه بلغم و مقطع و محلل و جالی و آشامیدن او و مفتت حصاة قوی الاثر و جهت ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و رفع
سپید روطلا او جهت خراز و باد و جعل زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و الکلف جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر سنون او جهت
رفع زردی دندان و ضماد شن با چلیه پیرا مثال آن بسیار نافع و محلل او در افعال مذکوره قوی تر از آن با معقد بکار نوشادر و شب
مینود و مصدر احشا و مفرح امعاء مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش بر ابر است و مسهل و مسحوق مثل غبار باید **الزاء**
مع الحاء **زحیره** زحیل بلغت اسپرانی رصاص اسود است **زحنهم الملک** داوران است **زداوا اس**
بلغت خوارزم نام است **زدوارجدوا** است **زر** اسم فارسی صحیح است **زرشک** اسم فارسی امیرباریس است **زر** اسم
فارسی ذهب است **زردک** اسم فارسی جزر است **زرجون** ام نمر است **زرقون** اسم مغربی اسرنج است
زیره القلیه بارکه است **زرقوری** نبات اطریلال است **زریر** او زردک بتادبدال ابو عصفر است **زرنیخ ابیض**
خراسانی شک است **زرنیخ** ریباس است **زرده تخم مرغ** اسم فارسی مخ البیض است **زرد**
الورد زرد ورد و موصوف است **زرد چوبه** اسم فارسی عروق الصفر است **زردالو** اسم فارسی مشمش است **زرین درخت**
ابن الدوله گوید که او را در خراسان گل عاشقان نامند نبات او از یک ذرع زیاده و برگش عریض و مزغب و گلش زرد و شاخها
او بی برگ و دراز و چون نزد او غنا سرود و نمایند گلش میریزد و گرم و خشک و جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس
بول و گزیدن هوام نافع است و بعضی گویند اسم از او درخت است **زریر** بفارسی اسپرک نامند و بهندی آن را حقیقن و صباغان
از چیز ها زرد کنند ساقش به قدر شبری و گلش شبیه بگل عصفر بری و مستدیر و با اندک خار ها نرم و برگش زرد مایل بسفیدی
و کوچک و تخمش زیاده از شبری و طعم گیاه او شبیه بتلخی است سرد و خشک و با اندک حرارت و قوة جالیه و محلل صلابات و رافع
آثار و مسکن درد ها و در خون متقیح سده و ذخیرتلل آب بلغ اوبا عوید که سرد و بعد از آن نوشند جهت سپرز و یرقان و آستسقا مجرب
بکوفته از بیجو را با عسل همین اثر دارد و ضماد آسیا کرده او با آرد جو جهت اورام حاره و نباتیه سفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات
نافع و مصدع و مصلحش بساسنجبین و بدلش نصف آن و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال است و از جرم او تا سه دره

بر درخی و برگش شبیه ببرگ زرا وند طویل و از ان کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بد بو و قوت اقسام او تا دو سال باقیست در دویم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و نافع ربو و سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و شهر و غرمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و شقیقه و چرک زخمها و دندان و فسخ و رض عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزهای بارده نافع و در سایر افعال قوی تر از طویل و ضماد ش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه فاسد در اعضا و جهة بهق و قروح خبیثه و با عسل جهة رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن ان و نیم وزن ان ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف وزن او قسط و دو ثلث او سیاسه زرنیخ لغت فارسی است و بیونانی ارساطیقون نامند بمعنی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفائحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دویم سرخ و بهترین او شبیه بسیرنج و صاف و زود شکن است یکی سفید و ان زرنیخ النوره و دار الشعیر نامند و ردی ترین اقسام و بدستور سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل است قسم زرد در سیوم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قوی و اقسام زرنیخ از سموم است اندر محرق آن لطیف تر و در نفوذ سریع و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سیم و در افعال قوی تر از همه و مجموع ان معفن و لذاع و محرق و با قوة قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها کنند اقسام کرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب متعفنه و اکله و بار اتیاج جهة دار الثعلب و باسات و ابک و خارکستر و امثال آن جهة رفع قمل و با پیه جهة تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهة بثور متعفنه و بواسیر و جراحت بینی و با آب و پیه مناسب جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او با راتیانج بدستور یکه در دوان علل نرسد جهة سرفه کهنه و با پیه و مغز چلغوزه و مغز بادام با لسویه چون مکرر بخور کنند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه کهن بغایت موثر است و شرط است که بعد از بخور حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهة دفع مضرت او داده استعمال کنند و طلای زرنیخ سرخ با بول و بدستور با آب ننج تر تازه بعد از کندن مو جهة منع روئیدن ان مجرب است و بگداختن با عسل جهة تصفیه آواز و رفع گرفتن چه سینه و آشامیدن او را با پیه و قی کردن جهة تپ ربع موثر دانسته اند و احتیاط انست که آشامیدن بهیچ وجه جراحت نماید و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهة منع مو زاییدن الثعلب موثر و چون با فتیله صبیان برشته بسوزانند سنون او جهة بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن از مجرب است و با سرکه خشک جهة ثالیل مجرب با صبر و حب البان و آب گندنا جهة سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بی بدیل است و چون در شیر حل کنند هر مگسی که بران عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف آن زرنیخ است و بدل سرخ او در اکثر افعال کبریت و کلقی که از تصفیه زرنیخ بهم رسد رفع از اطلا کل عصفر دارد و بسرخ می نماید و خون زنگ زرد را تبدیل است تصفیه کنند یکجزو او ده جزو زهره راقم ساز و از مجربات دانسته اند و طریق تدبیر بدستورات الیق است زرافه حیوانیست و بفارسی شترگاو و پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو منقط به سفیدی و شبیه به پلنگ و پایش مثل پای گاو و شاخ و

خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر
جهت درد سر حار مجرب ضماد او جهت اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر گرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش
از آب او بیست و پنج درهم و از جرم آن دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است **زغیر** مرو است و اسم فارسی تخم کتان است
زغامه خراطین است **زغن** اسم فارسی غلیواج است **زفیزف** اسم مغربی عناب است **زفت بری** و زفت جبلی زفت
یابس است **زفت رومی** شامل زفت یابس و زفت بحری است و از مطلق او
اکثر زفت بری اراده است و گویند اسم قنفر است **زفت رطب** رطوبت سایله درخت صنوبری بار که قسم نر است و رطوبت بار دار
آن غیر درخت جلغوزه است و مسمی به تنوب حاصل میشود و منجمد او راتینج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است
و ثمر شش مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیوم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات
و انشامیدن او جهت ربو و تنقیه جرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و مده سینه و سرفه مزمن و ضماد
او جاذب خون است بظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضای نحیف و جهت گزیدن جانوران و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه
و صلابت رحم و نیم مثقال مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و خشکریشه و الصاق او بر میان سر بعید از
تراشیدن یا فرج جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز مفید و جهت جرب حیوانات
و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت برویانیدن گوشت زخمها و غرغره او
جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و تنقیه او جهت ورم حاره و صلبه امعا و رحم و
گزیدن عقرب موثر و مضر شش و سپرز و مصلحش کتیرا و نفت و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش مثل او قیر است که در حین جوشانیدن
نیمی آن بر آورده او گذارند و آنچه در شیشه جمع شود افشرده اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی داء الثعلب
و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال نافع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی
است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویت باصره و جهت و سوزش چشم و ریزش رختن فرح و بغایت موثر است ...
زفت یابس زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و در سیوم گرم و در دوم خشک و تجفیف
او زیاده از رطب و در انضاج ضعیف تر و جهت التیام قروح و ضربه و سقطه و انشامیدن او بازره و تخم پنبه جهت قطع خون حیض و
با اسپیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف تر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است **زفت بحری** شبیه
به قطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود و ضعیف سیال قیر است و کشتی را بآن استحکام میدهند و داخل اکثر
میکنند و بهترین او ... و نرم است و در سیوم گرم و خشک و محلل و مقوی جهت مفاصل و عرق النسا و فالج و جذام و التیام
او زخمها و تشنج نافع و قدر شربتش از یک درم تا دو درهم و مضر شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سنجر است
السیه **البزار** **سبع** **القاف** **زقوم** از اشجار است حجازی باشد حجاز ... او بقدر قامتی و برگش از برگ انار

انار و بیضتر و بالتشریف و گلش در اطراف شاخهای او بهیئت یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله و جوف او دو تخم
و از این نوع را برگ او بار تازه او جهت جراحات تازه نافع و ذرور القبض در ادویه است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خار دار
و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین بی مزه و با عفوصت و مغثی است در دویم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی
و رافع آثار و قدر شربتش تا پنج درهم و روغن تخم او با اندک نفط محلل ریاح و مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن و رافع
سده و سپرز و جهت فالج و لقوه و امثال آن شرب او ضماد او نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه
و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است **زقال** اسم فارسی فراتیا است و آن ثمر درختیست بقدر زیتون و یاقوتی
رنگ و بعد از خشکی سیاه میباشد و ثمرش با اندک عفوصت و قبض و سرد مایل باعتدال و جهت اسهال و قرحه امعاء و تقویت آن
و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک
نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح فرمنه نهایت موثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است و مولف ما لا یسع
را اشتباه بزقال کرده و در اتبرباریس زقال را بیان کرده و زقال را ثمری مانند زرشک دانسته است و ظاهرا از اغلاط [illegible]
زقاط اسم بربری حب الزلم است **زلابیه** بفارسی حلوای زلیبیا نامند و مولد خلط صالح و سریع الهضم و نهایت مسمن
بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین است **زلال الملوک** نوعی از ابردن
که حی العالم باشد و بفارسی لعبت عروسان نامند **زلخ** اسم عربی ترنجبین است **زلو** اسم فارسی علق است **زماد زاغی**
زمان الفرا است **زمور** اسم فارسی زفت یابس است و در دلک مغسول را زمور لاکی نامند مستعمل زرگران است و در اصفهان
صیص سبیدیل است و قدر یکمثقال او با زرده تخم نیمبرشت از مجربات است **زموم** از اسامی زیبق است **زمج** بفارسی جرغ و ترکی
اتلکو نامند از جمله سباع طیور است گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوه و ظلمه
بصر مجرب و سرگین او جهت کلف و رفع آثار موثر است **زمرد** از کان طلا و غیر او نیز بهم میرسد و اقسام میباشد یکی ذبابی
مینی در رنگ شبیه بذباب سبز نه انکه چاجل امگس نشیند و آن نهایت صاف و آبدار میباشد و آتش متموج در نقصان و یکی را ریحانی
نامند که در رنگ شبیه ببرگ ریحان [illegible] و دیگری را سلقی گویند و آن سبزیست بسیار [illegible] و کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزیست
که بسفیدی زند بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دویم سرد و در سیوم خشک و قوتش همیشه باقیست و مقوی
دل و جوهر روح و تریاق زهرهای حرام و مفرح و دافع سموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مدر بول و سفت معاء [illegible]
و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهت تقویت بصر و سبل و ظلمت او جهت سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن
او دافع کلال بصر و انگشتری او جهت منع صرع و شخصی که مصروع نباشد موثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون [illegible]
او مبطل سحر است و چون یکمثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد بنصر نمایند در حالی میزان آفتاب
در بروج هوا باشد باعث قبول و نهایت هیبت در نظرها و نقشای حوائج مجرب دانسته اند و چون بطعام زهر دار رسید [illegible]

او را که با سرکه کهنه در هاون مس سایند تا غلیظ گردد و شب بجائی در طلع اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده
در آفتاب خشک کرده بهیئت فتیله سازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین آن مسحوق ده درم دی است در چهارم
گرم و خشک و از سموم قتاله و اکال مفسد و لذاع و سترنده موی و مورث قرحه و قاطع آثار و با موم و روغن بلبلسان و مانع زیاده شدن
قرحه خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص بخته او با عسل
جهت تنقیه چرک جراحت و دانه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششهای رطبه بغایت مفید و سائیده
او با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس سحق کرده که غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قلع بیاض ناخنه و دمعه و سبل و سلاق
مجرب محرق او که در سوراخ شبیه به توتیا گردد جهت جرب استرخای پلک چشم و سلاق تاقع و طلاء او با اندقی سوخته و کتیرا
سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضاء عصبانی و بیدرم او کشنده بقدر حبه جگر و بعد از تجاوز او
[illegible] معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مغریه استعمال نموده دهن را با آب مملو ساخته از بیمار دور دوری در بینی سعوط
کنند جهت دفع بدبو و قروح خبیثه آن مجرب با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه نیز مفید است زنجیا اسم فارسی گیاهیست
که در بلاد [illegible] در تابستان میکارند و در اول زمستان میرسد بسیار گرم و تند و مصدع و مورث حرارت بدن بطریقی که از بخار
سر و متضرر میشود و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارد و نافع و خام او بغایت منقی معده محرورین و مصلحش [illegible]
بجتن و انار و به بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی زنجفر شنگرف نامند معدنی از [illegible] و طلاء و مس [illegible] سدر بعضی او را کبریت احمر
دانسته و مصنوع از زیبق و گوگرد است و در دستورات اقسام او مذکور است در دوم گرم و در سیوم خشک و بعضی در
دویم سرد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر از شادنج و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت زخمها
و آکله و تنقیه قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و جهت دفع قمل و ناکل [illegible] با موم روغن جهت شقاق مجرب و [illegible]
او کشنده و خناق و کرب بدلش شادنج و گویند مرداسنگ سفیداب بدل است زنجور نوعی سرخ او را اهمیت غالبه و طلاء
او جهت برص و اورام بارده با عسل و بکشتن نافع و گزیدن [illegible] و صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال از انهانه نافع و از مجربات
و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص بهق و آثار غایره موثر گویند آشامیدن خشک سائیده بقدر یک
درهم موجب بهی بدن زنبور عسل نحل است الزاء مع الواو زوفرا اسمی از [illegible] است
زوله بلغت جرجان [illegible] زولنک بلغت مازندران اجبر [illegible] است زوفای یابس گیاهیست مفروش
بروی زمین برگش شبیه به برگ صعتر بستانی و مزه [illegible] با عطریه و شاخهای او پر گره در هر گره گلی [illegible] تخم
و تلخ مزه و در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی او قوی تر از بستانی و ملطف و مسهل بلغم و محلل ریاح غلیظه و گرم معده و دهن جالی
و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم [illegible] عسر النفس [illegible] سینه [illegible] و قی [illegible] و گزیدن جانوران [illegible] و مالیخولیا
[illegible] و با عسل جهت [illegible] کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با زوفا و انیسون و [illegible] اسهال [illegible] قوی تر

نافع وحقنهٔ آن جهت قروح باطنی مقعد و رحم و عصارهٔ آن در افعال مذکوره مثل برگ اوست و حمول آن جهت قطع سیلان
رحم و نزف الدم آن و ضماد او جهت برآمدگی حدقه و قطور پختن مواد چشم و تآکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری بر
آن جوشانیده و مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات دماغی از بینی مؤثر نمایند و تعلیق
بیخ او با لخاصیه جهت سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزه کرده در کوره کوزه گری احراق
نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب بر او پاشیده بار دیگر احراق کنند در همه افعال قوی‌تر از توتیا است و ضماد
خاکستر برگ او با سرکه جهت عرق النسا بر بالای چوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت
از مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد برگ مدقوق و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است و ضماد دخان
او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششهای نافع و طلا و رطوبات شاخ تازهٔ او که سوختن آن بهم رسد جهت
جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ تمام اجزای او جهت صداع شقیقه و در دواء پاشیدن در خانها جهت گریزانیدن
هوام و نگاهداشتن عصا چوب او جهت قبول عامه و قضای حوایج و برکت مؤثر است و مضمضه آب نمک که زیتون در آن
خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ درخت شبیه به صمغ بیاد و بابل (؟) حجر است در اول گرم و در دوم خشک
و در تقویت ذهن قوی‌تر از کندر و رافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و بامرهم ها جهت رویانیدن گوشت
مؤثر و صمغ بری او قوی‌تر و مدر بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهت جرب متقرح و سنون او جهت
تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که با نمک طبخ داده باشند بخیسانند در روز نخستین او نوع شود
دیگر دانهٔ زیتون قاطع ربو و سعال است زیت بفارسی روغن زیتون گویند و آنچه از روغن زیتون رسیده گیرند زیت
عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزاء او از یکدیگر متفرق نمیگردد بخلاف مغشوش و
انبوع در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول بر رطوبت آن اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف
کنند بلیغ و الطف است و چهارده مثقال او با یک رطل آب گرم در مالیخولیا مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النسا
و با شراب انگور جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت رفع سمیت ادویه و حقنهٔ آن جهت قولنج و رحمی و سدی
و درد مفاصل و عرق النسا و در دکرو با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلاء او جهت درد ها مفید و چون شش سال
برو بگذرد زیت عتیق نامند و گرم‌تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبیعت و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوهٔ آن و مانع نمود اعضا
و دافع ضرر سرما و اکتحالش مقوی بصر و جهت رفع بیاض بقیس (؟) و جهت سلاق نافع و جهت نزول آب قایم مقام قدح و طلاء
کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن تازهٔ زیتون را بجوشانند تا منعقد رسد بدل عتیق میشود و قدر
شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است و او معتدل و قابض است و گوا
در آخر اول خشک است و مسمن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع او را عرق و صا...

کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضاء و مغسول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار
است و روغن زیتون بری قایم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی
دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لثه‌ها و قاطع خون لثه و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص
نوعی ندانسته‌اند و هرچند کهنه‌تر شود قوی‌تر میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته‌اند و بعضی قایل‌اند که
تا هزار سال بماند و گویند چون بیست درم و در هم او را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر در روغن شونیز با مناصفه در حمام سه روز
بنوشند و آب سرد در آن روزها بخورند و از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد سال را جوان
شوند و از مجربات دانسته‌اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد اخلاط فاسده و بسیار مبخر و مولد حکه و مصلحش شربت
سکنجبین است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد
از آن که آبها سوخته شد همچنان بجوشانند که بنصف رسد بمراتب بهتر از روغن بلسان و از اسرار عجیبه است زیبار
ثقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بجهة غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دویم گرم و در افعال قوی‌تر از عصفر
و ضماد شش جهة درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمها و بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهة درد دندان
و با نقیع ترمس جهة جرب و داء ثعلب نافع است هرچند کهنه شود در افعال قوی‌تر و در ایدان مرطوبین مولد قروح است زیت
السودان روغن ثمریست مثل بادام کوهی و نورالبربر نامند و از درخت خارناک بهم رسد و خارمذکور را در آب بجوشانند
و در عراق مکیس گویند و بادام کوهی گویند و طعم روغن او شیرین و خوشبو است در دویم گرم و در اول تر و گویند خشک
و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهة امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات
و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مولف اختیارات بدیعی غیر روغن نورالبربر دانسته است زیت الشلجم بلغة
صعید مصر روغن ابنفطس است زیتون ربص زیت الانفاق است زیت الجبل بلغة نواحی مصر اسم
نفط است زیبق بپارسی سیماب و جیوه نامند از جمله فلزات و معدنی است شبیه بنقره گداخته و از گداز سنگهای سرخ
بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم پنجم تقطرانی است که از خاک مثکون میگردد و در غیر ظروف
شیشه و سرب و قلعی و جلد سگ ایلی و طلا و نقره معدوم میشود در دویم سرد و در سیوم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود
محرق او مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلاء کشته او با تخم
خربزه و بادام تلخ جهة جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سایله و دفع قمل مجرب و با کندر و
رازیانج و روغن زیتون جهة داءهای اقتلک از مجربات است و خوردن او بی‌ضرر است و اثر دارد بشرطیکه بحلق و بینی و گوش
نرسد و دو یکدفعه سه بار بخورد کنند و غذا غیر نمکدار و لطیف بخورند و بعد از تنقیه دو ذهند و چون زیبق کشته جهة بیمار
مالیده برگردن به بندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول نیز جهة خشک کردن و التیام قروح مجرب است

و خاک ریق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و استامیدن غیر مقتول او بی سمیت
و سبب عدت از اسهال رفع شیر دبا مفرح در دو قوی و چون ناکشته او را در هر سال چند روز هر روز بقدر حبه تا یکدانگ بخورانند
و بتدریج زیاده کنند و گوشت و آب بعد از ان بخورند باعث منع ضعف نگردد و جهت حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه و قوة بیه مفید
است و قدر شربت غیر مقتول تا ده درم و بدلش صلح تحلیل است و مضر او بسیار گرم و با حدت و با سموم قتاله و محرق خلط و محلل
قوتها و مفتح است و طریق تصعید او در دستورات اول مذکور است و چون غیر مقتول او با نقره خالص علیحده بر سر بمالند
و با آتش بزند مس را مفضض گرداند و طریق عمل در دستورات مرقوم است

حرف السین مع الالف

ساذج هندی برگی است مانند برگ بی ساق و گل و در آبها ایستاده در بلاد هند و بید و شبیه به برگ گردکان
و مایل بسیاهی گویا غبار بر ان نشسته و خوشبو و بی چین و بی خطوط و در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست
در سیوم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط
و مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعا و جهت سیلان سبب ادهن و بدبوی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس
و جنون و وحشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و شبیه به وجع الفواد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة
و منع داخس و جمیع امراض مقعده و رحم و در اکتحال جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاه داشتن در زیر زبان
جهت لکنت زبان مفید و طلا او با سرکه جهت احتباس حیض و بول و شیر و رفع بدبوی زیر بغل و کنجران و تضمید کوبیده
مطبوخ و شراب جهت تحلیل اورام احفان و گذاشتن او در میان جامه و امتعه جهت منع کرم زدن آن موثر و مضر بمعده مصلحش
مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش دو وزن آن سنبل هندی است

ساج درختیست هندی و اهل هند شاکون نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و
ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مولف تذکره او را فندق هندی دانسته است چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک
حرارتی و ضماد سائیده او با آب سرد و جهت درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده
و با ماء العسل جهت اخراج کرم معده قوی الاثر است و طلا محرق او که بعد از احراق در آب منطفی و امثال آن انداخته و سائیده
باشند جهت ورم احفان و تقویت بصر و صداع نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن
ثمر او ملین و خوشبو و جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه مشک را در ه گذارند حافظ بوی
آن و وزن او را زیاده میسازد

ساددران مربی از سیاه داران است یعنی سیاه درختان چه دار بلغت فرس
درخت و بربری سواد الحکام نامند بجهت انکه قسمی ازو در ترتیب سید هند و سواد القضاة که صاحب اختیارات
ذکر نموده است و اسم مفرد است انچه گفته اند که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست مایل بسیاهی
و براق شبیه به پشته و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و تحقیق آن

بلاذر است و مولف تذکره آنچه از درخت نارجیل هم میرسد بهتر دانسته است و در دویم سرد و خشک و با اندک
حرارة محلل و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم جمیع اعضاء است شربا و ضماداً و حابس اسهال و صمغ
د التیام دهنده زخمها و با سرکه جهة ورم مقعد و غثیان و با شراب جهة اورام بارده و با روغن مورد جهة منع ریختن موی
موثر و بخارات سوداوی است و فرزجه او با سرکه و حقنه آن بی سرکه جهة قطع خون حیض و تقویة رحم و رفع اسهال نافع و مداومت
خوردن مولد سوداء و مصلحش شکر و قدر شربتش یک مثقال و بدلش دو وزن آن مورد است **سالامندرا** اسم یونانی نوعی
از عصایه و آن حیوانیست شبیه بچلپاسه و دست و پا دارد و دستهای کوتاه تر و بطیء الحرکة و ابلق از زردی و سیاهی و دنباله‌اش
کوتاه و بشترگی میانه او و بیران گویند و آتش درو تاثیر نمیکند و اگر در تنور آتش اندازند افسرده کند و یک مثقال از سموم قتاله
و بخارات گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که دران مهرا نچه باشد سترنده موی و فرزجه کننده عضو است و چون
دست و پای او را قطع کرده و احشاء او را اخراج نموده و عسل خیر و زنگبار بدستور مذکور جهة مفاصل و اورام بارده
ضماداً نافع و خوردن آن قتال و فادزهرش تخم شکر شنبتاست **سام ابرص** اسم عربی است و بلغتی مسمی بچلپاسه
است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بجره و در پوستها و نقطه‌های سیاه و نسبت چلپاسه نیست و ملاقاة خون و بریدن مورث برص
است در سیوم گرم و خشک است و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و مقشر و خشک او بر داغ
کرم زده مسکن الم و چون شگافته بر موضع گزیده عقرب گذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن
موی و رفع احتباس بول و تقطیر زیر او خون و بول او با اندک مشک در احلیل جهة رفع فتق بسیار موثر و تخمین جهة سدر و
طبخ او بهمین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست **سالان** اسم
فارسی فرمیان ز بردیست سیاه نرم و باریک مایل بزردی دراز و حصیر ترقیب مید هند سرد و خشک و جلوس بر آن باعث فرح
و جهة رفع بواسیر نافع و سوخته او قاطع نزف الدم است **سایرشح** معرب سازه فارسی اسم سرو ج است
ساسالیوس و ماليوس سیالیوس است **ساجی** اسم هندی ملح القلی است **ساقفقرد**
ساق اسود و برسیاوشان است **ساسارکشته** بزر الانجره است **سالیون** اسم لوناسنه
کرفس است **ساوس** اسم یونانی سندریا است **ساطریا** و ساطوریون اسم یونانی ساتعیه الثعلب است
ساق الحمام بلغة مصری رعی الحمام است و انطاکی گوید آن نارقیصر است **ساغیلیون** و ساغافیوان اسم
یونانی سکبینج است **سافروس** اسم یونانی فیروزج است **سارو** اسم یونانی غمیا است
ساطریون اسم یونانی جده از سبحی مخلص ارواح است **ساریقون** اسم یونانی شبح ... **سارکید**
اسم هندی باسیا المیل است **سالیطس** اسم یونانی حجر القمر است **ساسم** ... است و گویند
ماهخواه است **سانارا** اسم سریانی بادرو است **سالیس** افرلیون اسم یونانی سکبینج ...

ساتهل اسم هندی صعتر است سار اسم هندی زرزور است سالس اسم فارسی فناقن است ساگونه اسم هندی ساج است سارسل اسم هندی قنفذ است ساگونه اسم هندی حجر البهت است سانپ اسم هندی حیه است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان لغت فارسی ست و بعربی دبق گویند ثمر درختی است زیاده بقدر رقاسپی ساق او مایل بسپیدی و برگش مدور و برگ و بارش در خوشه و در اول زرد بعد از خشکی سیاه میشود در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و سوادسوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی معا و جهت حرقة البول و سرفه حار یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی او نافع و از ادویه که از دوای تند بهم رسد و اصلاح ادویه مسهله و تپهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ در دوشاب خرما جهت گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضعف معده و گویند مضر جگر است و مصلحش بر برودین گلسرخ و در عزیران عناب است و بدلش خطمی سبج بفارسی شبج و شوق گویند سنگیست سیاه براق و زود شکن و سبک در دوم سرد و در سیوم خشک و خوردن او جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویه معده و یکدانگ و با شراب مقوی دل و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهت جلای بصر و تقویه چشم بغایت نافع و پیوسته در او نگاه کردن نافع نزول اب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطر رقیه چند بر صفحه سوره لم یکن نوشته صاحب اللقوه در ان پیوسته نگاه کند و در غیر او نظر نکند دران روز لقوه او رفع شود و از مجربات شمرده اند و نگاهداشتن قطعه از وی بقدر یکمثقال با شد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است اسباع اسم جمیع جانوران درنده است سبج الارض پرسیاوشان است سبج الشعیر افتیمون است سپستان از او درخت است سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سپیدبا بلغة اصفهان اسم سفراق است سپیچی اسم هندی علقه است سپیار اسم هندی نوفل است سپنکی اسم هندی ورعه است سپیرغم اسم فارسی شاسپرم است سبتوانیا بلغة یونانی سپیر قسمی از بشر است السین مع التاء و غیره ستاور اسم هندی بوزیدان است سحلا طلا اسم یاسمین است سحبون بلغة دمی و سحلس بلغة یونانی اذخر است سحاب بلغة السریانی زیبق است سحاب البحر اسفنج است سخوریون افسل است سخر نجا معجمه گیاهی است شبیه بافسنتین و پرشاخ و تلخ و بدبو در سیوم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و احشا و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش نیم وزن او اذخر است سخمره زاج احمر است سخاوس اسم یونانی اسطوخودوس است سخلنا اسم یونانی مصطکی است سخیس اسم یونانی صمغ مصطکی سخاله آنچه از ظروف نقره بسوهان جدا کنند و آنچه در حین گداختن از ان ریزد سدر بفارسی کنار گویند و مراد ازین اسم برگ سائیده اوست و بری او پر خار و ضال نامند و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش

سهل است تعبیه بسته بخود و خوشبو و شیرین و باندکی ترشی و زرد و سرخ میباشد نشاره چوب او در اخر اول سرد و در
اخر دویم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و اسهالی که از ضعف معده باشد و دافع استسقا و سپرز و حقنه او بدستور
جراحت امعا و ذرور شش جهت رحم با نافع و قدر شربتش تا سه مثقال درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت
موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب عطر و هوام و ضماد او با شراب جهت نفخ و ورمهای حار و تحلیل آن مفید و بدستور طبخ
تازه و خشک او همین اثر دارد و تمر ترشش در اول سرد و در دویم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ترشش او قابض
و لزج مسهل بعد و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم طل آب او مسهل صفرای معده و امعا و مطفی حرارت
غریبه و خوردن ترشش او رافع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و تشنه کرم معده و امعا
و مصفر مبرد دین و مصلحش کلقند و در مزاج محرور سکنجبین و تمر خشک او قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند جهت اسهال
مراری و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهت منع شری مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهت بستگی
اعضا و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او بسحد یک غلیظ گردد جهت سستی اعصاب و تقویت آن و عضلات و سرعت
حرکت اطفال موثر و چون دانه نبق را بگلاب آغشته زیر نهایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون بعسل آلوده باشد
تمر سیستان شیرین شود سداب بیونانی فیجن و در ترکابن و دیلم بریم نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر و شاخ
و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز و گویا غباری بر وی نشسته و گلش زرد و در سیوم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ
و عصاره او مدر بول و حیض و مخفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سده و محلل ریاح و مفتح سده و محلل ریاح و با
تریاقیه و جهت سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض سینه و مقعده و رحم و حصاة و بواسیر و اشامیدن او که با شبت خشک
جوشانیده باشند جهت تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حار ریه و عرق النسا و مفاصل و لرز
تبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهت استسقا لحمی و خوردن او بتنهایی
جهت حدت بصر و خائیدن او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی باضمه و مشتهی و با انجیر و گردگان جهت سموم و نیش
و سموم هوام و مداومت او هر روز بقدر یک درهم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب تخم او نیز همین اثر دارد و ابتلاع او
بقدر سه اوقیه او و قیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل بینی کنند باعث خوشبویی آن و تشنج آسکا و دافع ضرر ان
دیگر و سورت صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش با شیرین و آشامیدن تخم او بقدر سه جده قیراط با شراب
رتبع مضرت ادویه قتاله و بقدر درهم او جهت عرق النسا و در درهم او جهت ازاله گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور
گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعا و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر
با عسل جهت درد اختناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت حصر بول و با انجیر جهت استسقای
و تبهای جهت تبیخ مجرب و با سرکه جهت رعاف و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم روغن و موم جهت

میرسد و شبیه بشنجرف و ازان کمرنگ تر و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سرد می او کمتر از سفیداب و خشکی او
زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهته رویانیدن گوشت و رفع ورم زخم و تنقیه
چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با بیه
و آب بارتنگ جهته قرحه امعا مفید است **سرو** درخت معروفست ثمرش شبیه بجوز رومی در اول گرم در سیوم
خشک و ثمر او گرم تر از سایر اجزا و صمغ او کمتر از ثمر و تند و بابلونه ساید و ضعیفتر از قطران درخت شربین است و نشاره
چوب او جهته منع سیلان فضول و با مرصاف جهته تقویت مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده
او با نیم مثقال مرصاف جهته تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کتیرا و محرق مغسول او جهته سوختگی آتش و غیر مغسول
او جهته جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهته بواسیر الانف و ضماد پخته او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهته قطع آثار
و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنها جهته فتق و التیام جراحات و تقویت اعضا سست و قطع نزف الدم و تجفیف
زخمها و تحلیل اورام و دفع اعیا با آرد جو و آب جهته حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهته درد دندان و قروح
لثه و استرخاء آن و بخور او جهته گریزانیدن هوام خصوصاً پشه و لعوق او با عسل جهته سرفه کهنه مجرب و مقوی معده
است و آشامیدن او با شراب جهته قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفس الانتصاب و
ذرور در صمغش جهته رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با گلنار جهته قروح رطبه و خائیدن او جهته رفع سیلان آب دهن
نافع و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آنرا با موی ضماد نمایند
و روغن را طلا کنند جهته سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و تقمید او با موم و روغن زیتون جهته تقویت معده
نافع و بدلش مثل آن انزروت سرخ و نصف او پوست انار است **سرطان نهری** بفارسی خرچنگ نامند در دوم
سرد و تر با حدت و تحلیل بهترین قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد
و بهترین و کثیر الغذاء و بطی الهضم و سوخته و قیه از طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات و مسحوق او
با ابهل جهته سم عقرب و با شراب جهته عسر بول و با شیر الاغ جهته گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره شیره کوبیده او بقدر یک
سکرجه جهته خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهته جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و
خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پایهای او بر درخت میوه او جهت حفظ
سقوط آن و مطبوخ شده عدد او که اطراف آنرا قطع کرده جوف او را با آب خاکستر پاک و نمک شسته و با بهیانه تطهیر نموده
باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط اعضا و مجرب و دیسقوریدوس محرق
او با صمغ عربی و ادویه مناسبه بهمین اثر دارد و بجهته بواسیر بغایت نافع و ضماد محرق او جهته سرطان پستان آزموده است
و چون چند عدد او را زنده در دیگ مسی بی قلعی بسوزانند و خاکستر شود در هر روز یک ملعقه را با نیم اوقیه آب بنوشند جهته

رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه وجاوشیر گذاشت و اگر در سیلی
از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز ببندند و گویند شرط احراق او بجهت این امر وقتی است که آفتاب
در اسد باشد و با مقابله قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه با مجموع محرق مذکور با نجوم جنطیانا عشر
جزو کنند را اضافه نموده سه روز زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده نمایند
و بدستور چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او
با عسل که با هم طبخ داده بجهة شقاق یا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق یا ده سرطان نافع و گویند
مفتت سنگ مثانه است و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است
سرطان بحری خرچنگ دریای دو قسم است یکی آنکه چون از آب بر آرند متحجر شود و آن سنگیست بقدر سرطان
نهری و از ان کوچکتر و صدفی و نرم و در دوم سرد و خشک و در سوخته او جلا و تلطیف بیشتر و جهة رطوبا که در طبقات چشم
ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهة ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم و جراحت و سنون او جهة جلاء دندان و طلای
او جهت کلف و نمش مفید است و قسم دویم شبیه بسرطان نهریست بغایت سفید و شبیه بجلد است و صیادان ماهی در
بلاد دیلم و تنکابن او را بقلاب نصب نموده صید ماهی بان میکنند سرد و تر و محرق در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن
او کشنده است سراج القطرب برگ گیاهیست که در شب درخشد باین اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم
شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل او اصلوس تخیلاست و اخیر طبقه
مغربی نباتی است کثیر الوجود میان کتان گلش مانند گل سرخ و نخش بقدر گردگان و ماکول بعضی مردم است و ایضاً بیبروج
و مذکور شد و مولد یا لا یسیح گویند از مطلق این اسم مراد بیبروج صنمی است سرکه هندی کانجی است و مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی سرمق معرب از سرمج فارسیست و آن قطف است سرو یدال ارا اسم
شامی کرفس است سراج القطرب صاحب است سرطراطافالودج سرو ولة اسم اندلسی جوز
رومی است سراج القطرال نباتیست که تا خشک نشده باشد درخشد بیبروج الصنم و گویند اسم مشترک
است مثل سراج القطرب سرسادانق است سرادخلال است سراج الظلام گذشت
سرابیون اسم یونانی بابونه است سرسیون اسم یونانی سیاوشان است سرطان جنبوس اسم
یونانی سنبل الزنج است سروجبلی عرعر است سرجان ذیبا است سریغون زنجفر محرق است سرجه
اسم ترکی ... است سروفت بدال بعد از را وسماریس است سرخ مرد اسم فارسی دار الصبر
است سرکه سرین اسم سرلنبه است سرمه اسم فارسی اثمد است سرگین کاو اسم
فارسی اخثاء البقر است سرگین اسم فارسی زبل است سراویل الطوال قسم اخیر لبلاب کبیر

است سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است سرگین خروس اسم فارسی خرو الدیک است سرب سوخته اسم فارسی آبار است سرشیش اسم فارسی اسراس است سرشیم ماهی اسم فارسی غری السمک است سرکه اسم فارسی خل است سریشم پوست حیوانات غری الجلود است سرم بلغة شیرازی دان قنابع است سرهلی اسم هندی حب النیل است سرسن اسم هندی لحیة التیس است سرکه داک اسم هندی عنب است سرسون اسم هندی خردل سفید است سرا اسم هندی خمر است سرها اسم هندی انزروت است سرالتق اسم ترکی عشقه است

السین مع الزاء و غیره

سرما بزا معجمه اسم هندی الحنظل است نزد اهل بغداد سسالی صورتیا الیوس یونانی است سسی اسم هندی ارنب است سقراس بلغة فرنگی چوبیست که بجای چوب چینی استعمال میکنند و مولف تذکره چوب صنوبر را نائب مناب چوب چینی استعمال میکنند و حقیر مشاهده آن نموده و فرقی نیافته است سطروثیان یونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد مابین گیاه و شجر و ساقش باریک پر گره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و سر برگها او نحیه و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه برگ کلم و در آخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمر قبه‌ها بر آن شعب سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز و سفید و با اندک تلخی و خشونتی و تندی و سطبرا و غیر کند نش است و تخمش مثل رزیره در آخر سیوم گرم و خشک و بیخش قوی‌تر از سایر اجزاء و مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جاذب او با شته میشود و اشامیدن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهة امراض جگر و عسر نفس و یرقان سده و با جاذشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضماد شش با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ با شراب دارد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهة تنقیه دماغ از فضلات و قطور سشن در بینی جهة درد دندان و در فرزجات منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلاء او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهة حکه و جرب بغایت مفید و سعوط او بقدر یکدرهم او تا نیم درهم و بیست عدد زیره کرمانی ذریت الانفاق جهة لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کتیرا است و مولف اختیارات او را بیخ بهرطیشا و مولف تذکره کندش دانسته است و در اینها بیست غالب است بخلاف سطروثیون و بحسب ماهیته ظاهر میگردد که غیر او بود و گفته باشد سطاخیس یونانی نباتیست مابین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون داران دراز تر و سفید تر و برگ و برگش ریزه و سفید و خوشبو مایل بکراهیت و با اندک زغبیه و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه مایل بفیروزه و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض و مسقط جنین و مخرج آن و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السودا و جهة توحش و مالیخولیا و وسواس و دردهای ریحی شکم و تقویت دل و قی کردن با مطبوخ او جهة سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب بترسد مجرب دانسته اند و جوشانیده در زیتون و ... در گوشش چکانند و بسته و بر دندان طلا کنند جهة درد دندان ... شربتش تا یکدرهم ...

السین مع الزاء المعجمه

سطراجلنوس یونانی نباتیست که بر روی اب بهم میرسد شبیه باد رنجبویه دبی بیخ سرد و تر و رادع اورام حاره وجهة حرقة بول وادرار خون گرده والتهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب الطحلب است **سطاریون** یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه وشبیه بنفشه و بر اشجار مجاور می پیچد و به تنهائی نیز میروید و گلش شبیه بنفشه و چند عدد نزدیک بهم شکل خوشه اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفاهان گل عقرب و بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر قاریس است مرکب القوی و رادع اورام حاره و بارده و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهة گزیدن عقرب و زنبور و سایر هوام مشرباً و ضماداً موثر است **سطر** کا ملبة سریانی دانه میوه یابسه است **سطراک** زرنباد است **سطبوس** اسم یونانی جلنار است **سطیون** اسم یونانی زوفراست **سطیلون** اسم یونانی جدوار است **سطفلین** اسم سریانی جزراست **سطاح** اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن میشود

السین مع العین وغیره

سعد بهندی ناگرموتها بقدر زیتون و بزرگتر از ان و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و تر کی طباباق و در تنکابن اسکونامند برگش شبیه به برگ گندنا و از ان درازتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض در آخر دوم گرم و خشک و مجفف و مبلدع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهة سم عقرب مشرباً و ضماداً نافع و بدستور جهة تقویة اعصاب تحریک بسیار موثر و اشامیدن او جهة زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویة معده و نیکوی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر الانف و تقویة اضمه و بار دغن حبة الخضرا جهة درد کمر و سرد گرده و مثانه و تقطیر بول و تبهای کهنه و قطع قی و جهة برودة رحم و بهم اوردن فم آن مشرباً و حمولاً و جهة تقویة دندان و لثه و خوشبوی دهان و رفع قروح آن سنونا و جهت گوشت اوردن جراحات فرمنه که بسبب یبس یا رطوبت باشند و جهة درد پای بارده و ریحی ذروراً و ضماداً نافع و قطور او جهة گرانی سامعه و طلاء او با زفت جهت جوشش سر و غسول او جهة سرخ کردن گونه و اشامیدن یکوقیه از شرابی که یکوقیه از ان در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهة اقسام کرم معده مجرب و استعمال کردن دایما باعث فساد قوت اوست و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح ان انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در سرکه خیسانیده و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سنبل الطیب و نصف او مروبریع آن دارچینی و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و ممضوغ او برنگ زعفران از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ او سورت جنون و زیاده از ان کشنده است و طلا او در ساعت موی استرده باعث جراحت او میگردد

سعدان اسم عربی گیاهیست شبیه بکیاه خشک و خاردار و سفیدتر از ان و برگش از ان نرم تر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او بهمن است و اعراب معتقد انکه بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال **سعوط** انچه در بینی کنند و باید با بینی نامند اختراعات جالینوس است **سعود العلاس** را نیز بیان اسم نامند **سعال** و **سعله** فحه بونت و خشیننه

وخشیشة السعال نیز نامند سعید عود ملیسان است سعفص بلغت مصر بمعنی سرخس است سفیلین بدستور بلغت تمیمه بیخ
است **السین مع الفاء سفرجل** بفارسی به و آبی و بهی گویند ماهیت ثمر درختیست شیرین او در برودة قریب الاعتدال
و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلا را ب او که گرم کرده
باشند استعمال نمایند جهت رفع تهییج اطراف و سوء القنیه مجربست و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویة معده قوی تر
از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار آن مسهل بعد خصوصاً بعد از غذا و حالس با طبع حار المزاج اند در خلاء معده و بوئیدن
اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ
جنین و اسقاط پیرانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و قسم آن و جهت یرقان و دوار و سرفه مزمن و نزلات و منع صعود
بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع سستی
و حرقة البول و غثیان و قی و در دفع معده که از ریختن مواد مختلف باشد و ازاله بدبوی عرق نافع و آب او جهت قطع نفث الدم
مفید و جرم او مسدد و مضر بها و تیز از آب او و مصلحش مربا کردن است با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهت حرقة
البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او برآتش بقدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن
مجربست خصوصاً چون جوف او را خالی کرده جوزبوا را ریزه نموده در آن جا داده بخته باشند و مضر اعضای ضعیفه و
محس عصب ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم مربای او و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر شربت از آب او
در [illegible] تا سی درهم است و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال [illegible]
و مسکن تشنگی و حرارت و در معده و امعائی که خلط موجود باشد مسهل بعضی و مضر [illegible] صاحب سعال [illegible] و رب به شیرین
قریب الاعتدال و یبوست در وعالیت قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه [illegible] قدر
شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی
دماغ و دل و معده و مربا جهت تقویة احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر [illegible] و جرم به و شکوفه او
بدستور و برگش جهت حبس فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تقطیر برگ آن جهت تخفیف زخم
نافع است و چیزی که بر روی آن میباشد که زغب و خمل گویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوت است [illegible] جهت
قطع نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگهای تازه رویده او در همه افعال بهتر از توتیا جهت جلا
و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب [illegible] را با ضعف آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا
روغن خالص باقی ماند قوی قابض و جهت جرب رطب و سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و ماندگی و حرقة بول و منع
ادرار عرق مفید و آشامیدن او جهت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعاء [illegible]
[illegible] دود و خشب الصنوبر نافع و حقنه او نیز عمل اثر دارد و روغنی که از شکوفه به طریق [illegible] روغن گل [illegible]

کرده اطرافش را از خاک خالی نموده برگها از شش کنند رطوبتهٔ لبنی آن در برگها جمع گردد ارند و بهترین او صاف سبکوزن
پرسوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و زرد و بسبب سفیدی باشد و محلول او در آب سفید
شود و زبون ترین او جرمعانی که از بلاد ام خیزد و سیاه او قاتل و هرچه بصفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود
و قوت غیر مشوی تا سی سال باقی است و بعد از آن قوت مسهل زایل شده مدر بلغم شود و مشوی را تا سی سال قوت باقیست
و شرط است که در میان سیب به و خمیر تشویه بکنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و دعود و کثیرا و زنجبیل
و صبر و روغن بادام و ابن تلمید سقمونیا را با انیسون را بهترین مصلحات دانسته است و در محرورین با عصاره گل سرخ
و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن او نکنند که باعث ضعف فعل او است و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال
و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن نکنند اولی است در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل
صفرا و لزوجات مخلوط بان و جاذب آن از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده
و جالی و محلل و مفتح سدد و فضلات و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با مثل او تربد چون با شیر نوشند جهت اقسام کرم
معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و امعا و
جگر و جهت تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام
جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع ضربانی و با زهره گاو در
ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا موثر و مخرق و محلل ضماد او جهت ریح
و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در اطفال ضعیف تر از بیخ او و تخم جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش
از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش یکدرهم و بدلش یکوزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند که بدل او
و چون سقمونیا را با گلاب و ابسماق و به سائیده قرص کنند بهجهت بمقابله است و خوردن دو مثقال از بیخ دران
محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تپهای صفراویه بی مضرت است و از خواص او است
که چون سائیده او را از شش لحاف زیبق نموده در شته وصل بوته احتیاط لابلغ کنند او را عقد و منعقد کند و مجرب
است **سقولوقندریا** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و بعضی
و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند و از سموم است و طلاء مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده موی جهت
ریز حکه نافع است **سقنقور** حیوانیست شبیه به برمچه و دنباله او دراز و دست و پا دارد و ابو القاسم عبد الرحمن
... بیان نموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع سوسمار و دنباله و عرض شش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزرد و سیاه
و مولف شفاء الاسقام خضر بن علی مصری تخصیص بلد فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در
کنار قلزم و نیل و بلاد هندی باشد و جنس آبی او معروف بورل ماهی و جنس بری معروف مطلق است و ماده او تخم را

و مکیس سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد شکون میگردد و نیشت اد ملون نیز دی رسیاهی و نزد او را و تقضیب ماده او را در فرج میباشد و خصیه شبیه بخصیه فرس و در جوف کرگاه او و در آب و در سواحل تفتیش میکنند و خواص مشهوره او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن ماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا تهی کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده تریتین اجزاء او در تقویت باه و کرگاه و رانات که بنت و بناله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه بغیر نمکسود در دویم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سیوم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج بحدیکه بسبب شدة نعوظ و از منی بمرتبه هلاک رسانند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکند و جهت فالج و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم کنجد و شربتش تا سه درهم و بدلش سکه صید او تضعیف تخم کاهو است و جمعی خصیة الثعلب را بدل دانسته اند و اصلی ندارد و مهرارس گوید که طلاء خون او با بلیله و اهلیله تغیر رنگ رضیع در برص میکند سقر مهین و بصادنیز اسم عربی درشاب خرماست و در قانون الادب بصاد آمده و اطبا آنچه بصاد است اسم ماشبه میدانند سقنقس سقنقور است سقی عملا اسم سریانی سیداج است سقر نیوسس اسم یونانی عقرب است سقر اغانیون دبو است سقور دیون سقوردیون است سقر اطیون اسم یونانی فیل است سقولوفس اسم یونانی خرشف است سقونیا اسم یونانی صابونست سقر جیت اسم هندی ... است سقرا اسم ترکی علک البطم است سقولمان اسم ترکی خراطین است سقوقو مومسیمی اسم ترکی ماهی زهرج است سقر اسم ترکی بقر است

السین مع الکاف

سکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نیشکر و بی مجوفیت که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی ریزند که در دار خود جدا گردد مسمی بسلیمانی است و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری بریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث میالو نموده باشند ابلوج خوانند و بفارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مستوی الطرفین بریزند موسوم بطبرزد است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم بنبات قزاریست و چون با آب طبخ داده با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و بریسمان کشند مخصوص باسم فانید خزائنی و تنجریست و چون در طبخ ثالث بقدر عشر از شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و از اطبرزد نامند و اکثر قسم اصلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانند و آنچه شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی و جلوه آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقه آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و صفراوی که مثل نبات بر شکم غالب ... و جلا و باصره نافع و شکر سرخ در دویم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات تریاق سموم و بهترین انسام است و هرچه صاف تر باشد حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی در وی غالب میشود دا از ...

شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای نفس و مقوی ارواح و قوی جگر و محلل ریاح امعا و مبهی و
سریع النفوذ به عمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و دافع خلط سوداوی و امراض
آن و در تنقیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که بهم گرم باشد
بنوشند جهت زحیر و سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و جهت عسر البول مجرب و مداومت خوردن نبات در
روزی بقدر یکوقیه رافع سرفه و خشونت سینه و درد آن و ارتعاش خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او
جهت بیاض چشم و لحم زواید و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک
چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و سایر آثار غریب الفعل و ذرور
آن جهت بردن گوشت زاید جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام بغایت موثر و مضر صاحبان
سل و مغص صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصاً در حین گرسنگی مفرط استعمال نمایند و اقسام کهنه او محرق
خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انار و به و طباشیر و کاهو و امثال آن و بدلش در تقویه
باه و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است **سکر العشر** شبنمی است
که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه به پیازها و نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی بخرنوع است
و بهترین او یمانی که اولا به ذائقه شیرین با قبض درآید و بعد از آن احساس تلخی شود و در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ
معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی گرم و تر از یمانی و اقسام او منضج و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای
تنفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه آنها و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند
جهت سعال بهتر از دهن قاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند
و اکتحال او جهت قوة باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند شکر تبغال و قدر
شربتش یکوقیه و قوتش تا بیست سال باقیست و مولف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تبغال است و غلط او
اصح چه نبات او از اشجار بادیه و پر شیر است بحدیکه از قطع یکدرخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع شده و سه درهم
آن کشنده است بجراحت شش و جگر و شاخهای بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر
برگ ارغوان و شبیه بآن و در بلاد کرمان یافت میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزرد
و شبیه بگل خزهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به زر حریر و پنبه و در غایت نرمی و اعراب
بادیه از آن بالش ترتیب دهند و برگ و شاخ او در سیوم گرم و خشک و طلاء مطبوخ آن در روغن جهت فالج و تشنج
و خدر و ذرور برگ خشک او جهت منع ترویج خبیثه و اکله و رفع حکه و تخفیف قروح و بردن گوشت زاید نافع و پیه ثمر او را
چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت موثر است [illegible]

در چهارم گرم و خشک، استرنده موی جلد و در عمل مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه بواسیر رفع کچلی و تقویت باه و مصلح
ارواح صاعده علم صناعت است و محمد ابن محمد زکریا گوید که در ظرف سفالی شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرر
با آب گرم و اشنان شستم و جمعی کثیر از آن آب خوردند همگی هلاک شدند و قسمی ازین شجر اسمیت مجدی است که جلوسش در سایه
ارشد داده است برگش شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه به برگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخودی و مایل بسرخی
و کمیسوس بن ثالیس گوید که ازین قسم سکری میگرفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال او در آن روز قاتل بوده و در خزانه
ملوک ضبط اقسام سکر العشر از جهة میشده **سکباج** غذائی است که با سرکه ترتیب میدهند و آن ملطف و مقطع و مبرد
و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد
مفاصل و مضر بشارب ادویه مسهله است و مصلحش حلاویات و پالوده و طریق ترتیب او آنست که گوشت را بحجم وسط ریزه کرده
اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت برآرند و پیاز نرگس و گندنا را چند جوش داده لزوجت از آن رفته باب سرد بشویند و
با آب گوشت و سرکه داده و ادویه خوشبو مهرا پخته و با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند **سکرجه** امین
الدوله گوید نباتیست شبیه به برگ مورد و در وسط آن خاتمی است شبیه بچشم و حی العالم کبیر نباتیست دار گرم و خشک و جهة
صلابت سپرز نافع و مسهل سودا است و مولف تذکره گوید حب الشرکت است **سکبینج** معرب از فارسی به یونانی
سافافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بخیار و بهترین صمغ او صاف بیرون سرخ اندرون سفید است که با
رطوبت ظاهر و در کوبیدن چلیت دفنه باشد و گویند قسمی باو میشود و فرق میان ایشان رطوبت او است و قوتش
تا بیست سال باقی میماند در سیوم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند و منضج و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام
صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و مسهل باد اصفر و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله
و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهة امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقاء و درد مفاصل و نقرس
و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع و مغص با شراب جهة گزیدن عقرب و هوام و با عسل جهة تقویت باه و ضماد او
جهة جذب پیکان و خار از اعضاء و ازاله آثار جلد و تعقد عصب و بواسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر
و سلعه و فرزجه او جهة احتباس حیض و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهة نزول الماء و ظلمت بصر نافع و مضر
محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق و مضر گرده و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش تا یکدرم و بدلش قنه و گویند
در غیر رفع سموم راتینج بدل او است **سک** عصاره آمله است و غیر اصلی او مرکب از مازو و عصاره غوره خرما که بلح نامند
و آن نوعی از رامک است و در دوم سرد و خشک و حابس قی و طبع و اقوی ماسکه اعضا و قلاع عرق در ابیحه نوره و بدبوی
بدن و قدر شربتش دو مثقال و بدلش رامک است **سک المسک** چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مسک
بیامیزند باین اسم نامند و چون در نافه مشک گذارند مسمی بمسک المجلود است و چون نافه را در آب خیسانیده سک

را بان بسته مانند سک لها را نامند و چون نافه را در آب حنا سائیده سک الاکرا نامند وات م او مایل بگرمی و در افعال قریب
برامک است و قسمی از سک المسک که از جمله طیب است و مولف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و مفتح و مبهی و
مفرح وجهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن او آنست که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل
مازو سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند یکرطل از دو هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و
بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله صغار و کبابه و نخود هندی سی مثقال و دارچینی سه اوقیه و صندل زرد نیم رطل و
زعفران پنج درم صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیده با آب مذکور قریب الانعقاد بسرشند و قرص ساخته قرص خشک کنند
پس قرصها را نرم سائیده تا ده درهم مشک خالص و منقح قرص سازند و استعمال نمایند سکنجبین مولف از تقرار
است و منافع کلیه او تنقیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و مسکن حدت خون و صفرا است و مضر صاحبان سعال
و سنج و آبله و حصبه و مصلحش ماء الشعیر و بدلش جلاب و شربت نیلوفر است و اقسام او در دستورات بیان شده سکب
انگور را اسم فارسی عنب الثعلب است سکبینج صمغ الجائیلوس است سک ابی اسم فارسی نعناع است سکرفیدا
اسم فارسی کلب الکلب است سکود اسم رومی خلاف است سکال امین الدوله گوید
نخونس است السین مع اللام سلیخه پوست شاخهای درختیست مثل نی و لوله تنگ سوراخ و بیونانی
اسلیوسن نامند و مخصوص هند و عمان است و برگ درخت او شبیه به برگ سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست
او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و خوشبو دویم سرخ بلون بیخ مرجان و صفایح و خوشبو سیوم سفید مایل بزرد
و بی رایحه چهارم مایل بسرخی و سیاه و رقیق پنجم رقیق کبود و در بو شبیه بگل سرخ ششم شبیه بدارچینی و غیر براق هفتم رقیق و بسیار
سیاه و بدبوی و گویند از درخت دارچینی سبز بهم میرسد و آن مستحیل به دارچینی میشود و بهترین آن قسم اول و دویم پنجم
است که تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دویم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج
و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت ربو و سعال و درد حجاب
و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهر افعی و تبهای نوبتیه و حدة باصره و تقویه و تنقیه رحم و خوشبو
کردن آن و تحلیل ریاح نافعست شربا و بخورا و ضمادا و اکتحالا و جلوس در طبیخ آن و تدخین به بخار او جهت بهم آوردن دهن
فم رحم بسیار موثر است و مضر گرده و مصلحش کتیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش
تا دو درهم است سلق بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند و آنچه
ریزه برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و یبوستش
و قوة قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او جالی ... و مائیت آن ملین طبع و قلیل الغذا و نفاخ
و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه و تحریک باه موافق و بهترین اجزا آب برگ و ساقهای برگ و بهتر از بیخ او است

و از طبیخ پوست بیخ او زایل میکرد و خوردن او که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار موثر و جهت درد
گرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب او با آب بادیان و سعد معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوط آن جهت
شقیقه و نزول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمره عین و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش
و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهت خراز و تحلیل ورم و قتل صبیان که بفارسی کشک نامند مفید و ضماد نیمگرم او با بوره ارمنی جهت
نبت و با دوا استسقا مجرب و حقنه آن جهت اخراج ثقل و بیخ و بروز مقعد و طلا برگ پخته او جهت سوختگی آتش و جوشش
با دسمیج و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوباء و ثالیل و با حنا جهت
خوب کردن موی و با روغن بادام جهت تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و انتفاخ و
محرق خون و مورث قولنج و منفخ مغثی و مصلحش کتیرا و با عدس است و استعمال خردل و آبکامه سلق الماء
حماض مائی است و مذکور شد سلق بری و جبلی قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد سلت
بفارسی جو برهنه نامند و یونانی جو گویند و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم مثل گندم مقشر میشود و سرخ و سفید
میباشد در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم ملین طبع بقدر مولد اخلاط صالح و چون یکروز ریزه و بگذارد جهت
انهضام دیر و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش ترازبانیه و چربیها و شیرینی ها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد سنگ گرده و
حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل
اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی بشره است
سلیخة الحیه پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر است و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی
و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و یکدرم که با دو درم جو مانند نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری
و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثالیل و سقوط آن
و با زجاج مکلس جهت برآمدن سنگ گرده و مثانه بغایت سریع الاثر است و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده
باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و رفع
سیلان مواد او و جهت جرب و دمعه و استرخاء جفن و انتشار و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گریختن
هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلا سوخته
او با روغن زیتون و یا با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند
جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
تا یکدرم است سلقد ایون لغت نبطی است که در مصر سیدبان نامند درختی است قریب بدرخت بید
و برگش شبیه برگ درخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل تخم شاهدانه و با شیرینی و قبض در دوم گرم و خشک

و خشک برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانی است خصوصاً افعی و جهت تنقیه نفس ربو و صاف کردن آواز و نطول برگش
محلل اورام است **سلحفات** بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تبا عه نامند حیوان معروف است و بری و بحری
و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او جالب حیض و باجنبه محلل
ریاح غلیظ و التیام دهنده فتق و ربو العهد و ضماد گوشتش محلل اورام و خوردن خون او مستمراً جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو
حب سازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع بی بدیل و طلاء او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل
و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلاء سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح
بی نظیر و بسیج دوای درین امر باو نمیرسد و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای عسر الاندمال مفید
و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل سرشته صبح و شام بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلاء
زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط او جهت صرع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و خون
او بقدر فلفلی با حریره موافق و در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای او با عنبر آن را زیانه جهت ورم انثیان بی بدیل
و پیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهت فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان او جهت تخائل
او جهت پیهای و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر و گویند چون گوشت او
به پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعاء و مصلحش عسل و قدر شربت از سوخته او یکدرم
و از تخم او یک قیراط و از خون سه قیراط است **سلوی** اکثری اطبا او را سمانی دانسته اند و فیداوی و غیر آن از جلیور ریا
بیان نموده اند یابلی و ... و از تذرو سمانی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که آنچه بترکی بلده و در
ستگاه بر لته نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکانی که آب نباشد و از کثرت باران بسیار
و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش شربتهای ترش و غیرها
و پخته او بهتر از کباب است **سلاحه بول** بز کوهی است که در سنگ از آنها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب
میدهند و بسیار قوی تر از باروت است در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه
بزفت خاک آلوده و طریقه تصفیه در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرهم او هر روز با سکنجبین تا
چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلا را جهت گشودن اورام و دمل
و رفع آثار مؤثر است **سلیمانی** بفارسی و اراسکنه و در مصر دار الشقلیا نامند و مصنوع از زیبق و سم الفار است
که زیبق رطلی و زرنیخ یک اوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاده
جراحات و خشکریشه زخمها و ثآلیل و بواسیر و عقدهای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل مفید
جهت برص انسانی و دواب مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلاء مستعمل زرگران است و یک قیراط او کشنده است

مثبر و به مجرب و خوردن او با تکیه رهم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین صلابت
و رافع آثار سیاه و سمه احمر و سیطری عصب سوختگی آتش و قولنج و بهاد قولون و نطول او با آب برگ او باعث درازی موی
و سیاهی آن و رفع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با تخم
و مدر حیض و مسقط جنین و دو اوقیه آب طبیخ با آب نقیع مویز و یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه افتیمون که ناشتا بنوشند جهت
رفع خارش بدن و درستی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوی دهان و صداع و مصلحش
عسل و بو دادن او و قدر شربتش پنج درم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال باقی در دوم گرم و تر و در
تفتیح و تسمین و ترطیب و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل و در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تنقیه یابس و قرحه ریه
قوی تر از کنجد و در مزوره مریض بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهت خشونت و رفع هزال مجرب و طلاء او با سفیده
تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و خارش
بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشانیدن او با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن سده گوش مفید
و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن است و با اندک خمیر
و خوردن آب لیمو و انبکامه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش روغن بادام شیرین است سقولو
قندریون یعنی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صحرائی سهلی و صخری که در سنگلاخها میروید برگش شبیه
به زبانه و شاخهای وصلیه بسیار شاخ مثل سرهای نبات حاشا و با عطریه و طعمش با حلاوت و بیخش دراز و سطبری انگشت و
بنفش و مستعمل از و برگ و سر شاخ است حار و با قوه قابضه محلل و مقوی و با سکنجبین عسلی جهت تنقیه عضل و عصب و با شراب
جهت قرحه امعا و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل جهت تنقیه فضول و با آب جهت نفث الدم و با آب
سداب جهت قیله امعا و ضماد گیش جهت فتق نافع و قدر شربتش تا پنج درهم است و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده
و خشک و زغب دار و طولش تا دو ذرعه و برگش باریک و با طول و زغب و نزدیک بیکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگها
ریزه که برگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ و ساق او دست رساند و خارش احداث کند و ظاهر ریشه
او سیاه و باطن سفید و با از و جبه و مستعمل ریشه است و با عطریه و بی شیرینی و چون گوشت را با او طبخ و هند باره با آن باهم
گردد و در قوت شبیه بمغیل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهت نفث الدم سینه و شدخ و
قطع عضل و ضماد او جهت جراحات تازه و اورام مقعد نافع است سماقی به ترکی ببلیدرجن و در بازندران در رده دوم در دیلم
و سیم نامند از طیور معروف و غیر سلوی است در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثر او خربق است و اصلی ندارد و گوشت
او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث رقت قلب خصوصا دل او و بیضه او مهیج باه زنان و پخته او بهتر از کباب
و اکثار او مورث صداع و گزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد شش کرده او جاذب سهام و پیکان

زهره او با عسل بهرا و بقدر حبه جهت صرع بنید و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهت
کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و تجربه او رافع تبهاست و امین الدوله از خواص او بیان
نموده که چون بکبد و سماق مشوی استامه بدستوری که چیزی از و طرح نشود دهند و لنمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود ؟
سمسمدر بمهر فارسی گویند حیوانی است از آتش متضرر نمیشود و چنانچه ماهی از آب و بقدر عصفوری انتی رنگ و خوردن
زهره او بقدر دو دانگ با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای
خون او مانع زیاده شدن و صنع رسمن رنگ است سمک بفارسی ماهی و بترکی بالق نامند و اقسام زیاده از حد احصی است
و بهترین او صفراضی است که در انهار سرد خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید میکنند و فلوس او بسیار و کوچک حجم و بزرگ استخوان و
شکمش سفید و پشت منقط است یا مخطط یا مایل بسبز باشد در بهار و زمستان و لنمایند و بعضی شبوط را بهتر دانسته اند
و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسبز است و اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحر طبرستان
صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف
میباشد و بعضی از انواع او گرم دانسته اند مثل جری و مار ماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف
شده و تازه او که از یکروز نگذشته باشد در دویم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته و در روغن و لطیف ترین اغذیه و صالح
الغذا و مرطب و مسمن محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه شش و سل و یرقان و سرفه یابس و ضعف
گرده و زحیر و منفعت حار و کباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر و جهت سعال و زحیر مفید
و ضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر و دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره
بیعدیل و خوردن قدر کثیر او قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظ و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل
و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهره او خصوصا زهره شبوط رافع بیاض چشم است و مضر مبرودین و معده بلغمی و دماغ
رطبه و عصب و مصلحش سنجبیل او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و صعتر و اکامه و او چاره
و بالخاصیه مورث تشنگی و رافع آن سرکه و اکامه است و خوردن آب بعد از و بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و
بستهو خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه
و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید گذشته باشد مورث سده احشا و مولد خلط خام و ممکسود او که پانزده روز نگذشته باشد
مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و آنچه مدتی بر و گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده
و سودا و سوخته و قدید ممکسود او که سمار سنا مند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و هضم
مبهی و محرق او جهت ورم مقعد و شقاق آن و گزیدن سگ دیوانه و با روغنها طلا بها جهت ورم صلب و لهاة و طلای استخوان
سوخته او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشد سرد و خشک است و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و ما

است **سمک الیهودی** شیخ البحر است **سمنو** اسم فارسی نبده اشت **سمونیون** بیونانی اسم اسفیداج
است **سمیغلس** نوعی از عشر است که بمایه او قاتل است **سمطاوس** اسم یونانی زبد است **سمیقا**
اسم یونانی سند ریطیس است **سمارویح** نوعی از قطر است **سمکة الزلة** و **سمکة ثول** سمکه صید است **سما**
قبیل سماق الدباغین است **سمن** ها اسم فارسی شیر است **سمسم** بضم اول اسم ظلف است **سموک**
ترکی عظیم است **سمندر پهاگ** اسم هندی زبد البحر است **سمیون مع النون سنا** گیاهیست ربیعی
ساقش باریک و شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او بهمن مایل بسبزی و کجی و در غلافی شبیه گرده و حجازی
او را برگ بزرگ و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل
بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد و جهت مفاصل و امراض
سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او در چهار مثل او روغن زیتون که بنصف رسد
جهت درد کمر و درکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او بسرکه تقوام رسد جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع
ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ بهتر از جرم آن و یکمثقال از سحوق او با عسل که از سه روز تا یک
هفته بیاشامند جهت مفاصل و امثال آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ
و آلودن بروغن بادام و هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم تا
سه درهم و از مطبوخ تا ده درم و بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است **سنبل**
یعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلیست و بیونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل
هندیست و او گیاهیست بی ثمر و بی گل و شبیه بدنباله سمور و دوله و از آن باریکتر و بدراز انگشتی سیاه مایل بسرخی
و خوشبوی و بهترینش هلیلیا از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر و باد
و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آن و مفتت حصاة
و حالبس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و
صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبوی بدن و اکتحال
او با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و با عفص جهت دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهت تنقیه
رحم و گشودن حیض و ادرار و جهت التیام جراحات و طلا مطبوخ او در خمر جهت دراز کردن و سیاه کردن موی موثر و مضر
گرده و مصلحش کتیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش او دو برابر او که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف آید
سه هفته در آفتاب بگذارند و در جمیع افعال مذکور اثرش قوی تر است **سنبل رومی** بیخ و ساقی است گلدار
و خوشبوی با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبضش کمتر و در افعال ضعیفتر است

است و مدر بول و با تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من را در سی رطل
آب انگور اندازند بعد از دو ماه صاف کنند در روزی بیست مثقال از آن تا شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده
گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی به دهن ناردین و سنبل
هندی قوی‌تر از سنبل الطیب و سادج و از البطریق سایر ادهان میسازند و آن محلل و ملطف و جهت جمیع امراض بارده اعضای
ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یکوقیه است **سنبل جبلی** بفارسی ریشه والا گویند و مولف تذکره گوید که آن متوا
ردنید ادی غیر او دانسته و گوید که برگ نبات او شبیه به برگ قرصعنه و شاخهای او مثل شاخهای آن و از آن کوچکتر و بسیاق
و بی خار و تخمش زیاده بر دو عدد در آن و بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبوی و تخم او بی گل است قریب القوة
بسنبل و مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوة ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقاء و قی بلغمی و شراب او
در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش یک مثقال **سنبل فارسی** شامل ریشه بادشان است و قسمی از ریاحین
که با نرگس میروید در غایت خوشبوی و برگش و پیازش قریب به برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز میباشد
بشکل یاسمین و در سر شاخی چند عدد گل آن به یکدیگر در افعال قریب به نرگس و پیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است **سنبل ارضی**
سنبل رومیه است **سنبل الاسد** انطاکی گوید آن سنبل جبلی و آن مواست **سنبل بری**
شامل است فو و اسارون است **سنبل اردنانی** و **سنبل سوری** و **سنبل جبلی** است **سنبل**
و سنبل العصافیر سنبل هندی است **سنبل الکلب** ترب دوار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است **سنکویه**
اسم فارسی معرب و جیم بجای کاف است و او دانه ایست در اندر درازی دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنگ و گویند از فارس
خیزد و کوزند گره دانه سیستان و در بعضی کتب شفاء الاسقام آنرا تصریح نموده اند در سیوم گرم و خشک و طلاء او با سرکه
جهت برص و آثار مفید و خوردن او جایز نیست **سندروس** صمغیست که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختیست و محمد
بن محمد بن زکریا گوید که در وسط بحر چشمه ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ در میان آب دریا میجوشد و چون برروی آب آید
سرد و منعقد گردد و مخصوص هند است و او شبیه بکهربا و از آن سست‌تر و سرخ‌تر و با ازرقی تلخی بخلاف کهربا و دو قسم
میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه و سبک و صلب قسم اول بهتر است و چوب او
مثل کاه ربا ربانده کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از او در ثانیه جلیل القدر و در دوم گرم و در اول سیوم
خشک مجفف رطوبت دماغ و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعاء و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم
و قاتل کرم معده و امعاء و اسهال دموی جهت استرخاء عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس نافع و نایب و اسهال
کرمی و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ دندان از ریزش و مسقط جنین و بخور او
با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و بثور و جهت درد دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی

ساهره والکحال او جهت بیاض و قرحه جلای آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشانیده او با روغن
بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مفرد او مصدع و مصلحش
صمغ عربی و شربتش یکدرهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او ساذج است و روغن او که معروف بدهن الصوابیست
جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر غایره و جرب کهنه بعدیل و طریق اخذ آنست که سندروس را سائیده
با روغن زیتون یا روغن تخم کتان با آتش نرم در ظرف دو هفته بقوام آورند و باید که رایحه او بحامله نرسد که مسقط جنین
و قاتل حامله است سندیریطس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است و بسریانی بقلا گویند و این گیاهیست سه نوع
قسمی را برگش شبیه به برگ بلوط و خشن و شاخهای مربع بقدر شبری و در اطراف او چیزی گردی و در آن تخم سیاه و منبت
او سنگلاخهاست و قسمی را شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ سرخس و کثیر الانداد از دو جانب شاخ روئیده و در
انتهای شاخ شبیه سایه دراز باریک و در اطراف آن اشیا مستدیر گردی و در آن تخمی شبیه به تخم حلبه و از آن مدورتر
و صلب تر و قسمی را منبت قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه به برگ گشنیز و شاخهای بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک
سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیوم خشک و قسمی قوی تر از اقسام
او و همه آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و ضماد او و شراب او جهت
قرحه امعا و اسهال نافع سنباذج بفارسی سنگ سنباده گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر املس ثقیل الوزن
و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد و با تخلخل است و بهترین او صلب ثقیل مایل بسبزی در دوم سرد و خشک سوخته او در قطع نزف
الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و
با موم جهت بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حکاکان جلای معادن و چون در آب سائیده مرجان را با او جلا دهند بسیار رونق
آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرایی بزرگتر و دنباله او کوتاه
و پر مو سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در تنکابن اشکول نامند و در مازندران اشنک و در درختها جای
میدارد در اول گرم و در دوم تر گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع است و مولد قولنج و مصلحش
روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت
اورام مفید است سمور بفارسی کرنه نامند و بترکی ... نامند اهلی و وحشی میباشد اهلی در دوم گرم و در رطوبت او معتدل
و پوشیدن پوست او سخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و رقیق و طلای محرق او بتمامه که خاکستر شود با سرکه
جهت شقاق انگشتان پا بعدیل و سرگین او شدید الحرارت و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبت رافع تب غب
و جهول و محموران مسقط شیر و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و قدید مسحوق او با ذنب خایه ... از بدن و جهت جبر استخوان
شکسته نافع و بجا ... رفته نقص ... و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل است و مهر فارسی گوید مغز سر او با آب جهت

جرجیر شرب او جهت تقطیر البول و ورد کرده و سعوط زهره کرکس سیاه با روغن زیبق جهت تقویه و سیاه کردن موی سفید موثر است
و ارسطو سعوط حنیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و زجاجی رنگ و در جمیع افعال قوی تر
از اهلی و در دویم گرم و خشک و بخور مغز سر او جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند جلوس در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس نایب
طبیخ کفتار است سمیذوس یونانی او را لوردا نامند از اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و سمن بدن است
و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیبا و آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند
و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در ان پیچند و در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سمدمان بلغت شام زر خنثی
بلوط و بلغت مصر صلدانیون است سمنا و اندلسی و سمنا ربلد اعیونست سمانیر بلغت مصر آمله است سمبوسه
بهندی کمهی شیشه سمسره سقراقست سمجیوس مصطلکی است سمنط ترط است سمیر شونیز است سمندیار
الارض فرا سیمونست سمندوقس ترنج است سمن اسم یونانی موم است سنام الجمل کوهان
شتر است سنبا بلغت مصر تکسیان البحر است سنبوله بلغت مصر عقبان است سنکهاها بلغت هندی
قسمی از بیش است سنت بلغت هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنتی
بهندی ارنب است سنبه بهندی ابار است سنکه و سندهان اسم هندی عود است سنکر
اسم هندی غار است سنهالی بهندی اتلق است سنبل کی جر بهندی بیخ سنبل است سنگ
بهندی شاخ حیوانات است سنجی کهار قلی است سنبل کهار بهندی سنبل الفار است سنک
است بهندی توتیا قلم است سنبل بهندی دارشیشعان است سنگ کار د اسم فارسی حجر
المسن است سنکدا شراب البیت که از درخت تا بیل بهم میرسد و در تاربیل مذکور است سنگ مغنیا اسم
فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیا است سنگ گچ اسم فارسی جبسین است سنگ چاقاق اسم
ترکی حجر البار است سنگ شیم اسم فارسی حجر حبشی است سنگ یشم بفارسی یشب است سنگ
زخم اسم فارسی حجر العاج است سنساوه اسم فارسی سنباده است سنکل بلغت فرس نوعی
رطب است سنجد کرخی بلغت اصفهان بار درخت نیم است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است نزد
سنگ پشت اسم فارسی سلحفات است سن الکلب سپستان است السین مع الواو
سورنجان بیخیست شبیه بسیب صحرائی مایل باستداره و پوست او مایل بسبزی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار
رطوبت و خشک او با صلابت و قسم با دل سیاه و سرخ از سمومات و برگش قریب ببرگ کراث و از ان قریب بساقش
تقدیر سه شبری و گلش زرد و بفارسی سنبلیه نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش زرد میباشد و مثبت او
کوه و در سیوم گرم و در دویم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل

و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب یافته اند و با زنجبیل و فلفل
بنابات جهت بهق و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او
با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور او جهت خشک کردن زخمها و خوردن او با شیر تازه و فانید تا سه روز بغایت محرک باه
و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر و مصلحش کثیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یک درهم و بدل او
نیم درهم و بدلش مستعمل است بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی باه و بوئیدن گل او مفتح سدد دماغ و محلل ریاح رد و
سرد بارد است **سوس** در اصفهان [illegible] نامند و ترکان شیرین بیان گویند و در بلاد اکثر موجود است و معروف
و قطع او غیر مستعمل و بیخ شیرین بیان مستعمل آن و قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال
نمایند جهت تفریح نموده اند که با راد در او دست دارد و خود را با جمال جهت اسهال [illegible] و تسکین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول
گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی
اعصاب و محلل ریاح و جهت التیام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض
دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و تی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی ماند تقیه
نشود با سهال و او را خاییدن میکرده و هرگاه [illegible] خوردن [illegible] یکدرهم با مثل آن شکر و نصف او را [illegible] آخر اول حمل
تا اول سرطان نمایند در سال حاجتی [illegible] گرسنه موجب جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه میشود و اکتحال او
جهت بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بدبوی میان انگشتان یا در زیر بغل مجرب دانسته و گویند چوب او گرم و خشک تر از سایر
اجزاء اوست و با قوت قابضه و محلله است و سایر [illegible] اعتبارات [illegible] دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد ابن
احمد گوید تخم سوس قوی تر از سایر اجزاء و یوحنا بن سرابیون نیز معتقد آن و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی
فارس است و از سوس اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس مضر گرده و سپرز است و مصلح او کثیرا و عناب و ما
کاسنی و شربتش تا [illegible] درهم و بدلش نصف او [illegible] است و رب سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را [illegible]
[illegible] باشند و در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است **سولان** بلغت یونانی
[illegible] گرم و از [illegible] در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهت لقوه و طلاء
او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و دفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع **سوسن** معرب از سوسنا سریانی
است بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود می باشد و بیخ اقسام او منعقد و باند و طولانی و سفید و خوشبو بیوی بنفشه
و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریه قویه و غیر سوسن آزاد است چه از آن اسم فارسی زنبق است
و اشتباه جماعتی از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود جبلی و بری است گلش بسیار کوچک تر از سوسن
کبود و بستانی و بیخش سفید و پهن و دراز و پر گره و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله

محلله ارضیه لطیفه وقوه مخففه وقابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرکین ان
و بواسیر و در دحیگر و امراض مثانه و سپرز و ضماد زیر ضعیفتر از ایرسا و ضماد او با سرکه دارد جو جهت ورم حار انثیان
و رایحه او محلل ریاح و محرک شهوت زنان و در تفریح قریب بزعفران و عصاره او که با خمس او سرکه و عسل در ظرف مس
سحق و انعقاد جوشانیده باشد جالی و مخفف بی لذع و جهت جراحات و اطراف عضل نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است و در جمیع
افعال و خوردن آن جهت قولنج و ایلاوس صفراوی و جهت امراض رحم و درد عصب و شعر با وضماد و اسفید و خاییدن بیخ او جهت
رفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او
تا یکوقیه است و قسمیکه در تحت درختان میروید و گلش زرد و کوچک و بخشش سطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی است و قوی تر
از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا و گلش گرم تر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان
نافع است و بغدادی گویند این قسم عدس المراست سوبلق اسم عربی او است و جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد از آن
بوداده است و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و انگاه آرد کنند و سویق
جو و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تخفیف و تسکین حرارت و سویق
گندم در تبرید و ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش قانید و عسل و رازیانه و امثال آن و روغن گردکان
و سویق شعیر با آب انار جهت تبهای صفراوی و صداع که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت ورد و روغن کره
جهت سحج عظیم و تقاضای بسیار با اطلاق دقی و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بغایت موثر است و سویق میوه ها انچه
خشک کرده و بوداده سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع
و مبرد و مسکن حرارت اند سوبقیه مولف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و دقیقه بپزند تا بسیار غلیظ شود و با تیره
موبیر یا عسل یا شکر اندکی آب او را روان سازند و دارچینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز یا پنج روز در ظرفی کرده بکرات
باهم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین همه از برنج و عسل است و در سیوم گرم و خشک
و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبهی و هاضم و جهت یرقان و استسقا و عسر بول نافع و مصدع و مبخر
و مسمول از زبره محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است سوق ها
ابو جبیع گویند آن شگوفه پوستهای غلیظ شبیه به پوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک و با حدت و حلاوت جهت
[illegible] و مفاصل بارده نافعست سواد السند و الهندکشت برگشت است سورمی زاج سرخ است سورنجان
[illegible] از شنبوده فارسی است و ان بارد است سورنجیان شیخ الرئیس گوید شیخ ارمنی است سوبا [illegible]
[illegible] خشک است سود انیات مرغیست که بفارسی او را کود و بعربی صرد نامند گذشت او [illegible]
[illegible] اد الحکام ساوادراتست سواد القفنات عفص است سواد السمن [illegible]

خشک و مفرح و مفتح و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم شربا و جنین مرده شربا و طلوساً و باقوة تریاقیه در اخراج عفونات
و محلل ریاح و جهته درد سر خصوصاً با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهته گزیدن
زنبور مجرب و طبیخ او جهته رفع قمل و عرق بدبوی و درد رحم و فواق شگفتانه و باسرکه جهته قی الدم و مضر ریه و مصلح آن کشنیز
و قدر شربتش از خشک تا یک مثقال و بدلش هم زنجبیلش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند یا گل او را در روغن
مکرر کرده در آفتاب بگذارند جهته سده دماغی و منخرین بغایت موثر در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت
آن بعدیل است سیسبان بیای موحده قبل الالف درختیست بستانی میباشد بقدر دو ذرع یا چهار ذرع بحسب اماکن
و غیر بستانی بیای موحده بعد از سین اول است و گذشت و این عریض الورق و باریک و برگ وی بهم چسپیده میباشد و گلش
زرد و بسیار خوشبو منظری و در خوشه ثمرش دانه ها بقدر حلبه ما بین زردی و سیاهی و در باغهای مصر جهته خوشی منظری
غرس کنند و بعضی دانه او را حب القلقل و جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد و مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی
معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و باشیر تریاق سموم و پاشیدن آن بجا او مانع تولد کیک و پس انگشتری
او در انگشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول نظرها و مصدع محرور و مصلحش
کشنیز و شربتش تا دو درهم و بدلش بادآورد است سیسبا نوعی از ماهی است و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی
مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد
کتابت توان کرد در آخر دوم گرم و خشک و در سوم و طلای رطوبت او جهته داء الثعلب و خاکستر استخوان او و جلای آثار و جهته
امراض پلک چشم و بیاض چشم کحل حیوان و سنون او جهته جلای دندان بسیار موثر و ذرورش جهته تجفیف
زخمها است سیسیلان بعربی اسم عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و پس اعم از آنست
و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد است بخلاف
رطب که مسدد نیست و مصلحش میوهای ترش سیسیلم ابن تلمید گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن
سمسق بلغه مصر روغن ترب صحرائیست سیساب خلال است سیسال یاسمین است سیسیوص الزراوند
الطویل است سیکران بنج است سیکران الحوت فلوس و گویند ماهیزهره است سیسنبرو حرف
الماء است سیبوق افسنتین است سیبا تمر هندی است سیبیر قرة العین است
و بلغه فرس اسم توم است سیسوق مرزنجوش است سیساموس بیونانی اسم ... است سیسقس
الباس بیونانی بمعنی خیار بستانیست سیقیا اغریوس بمعنی خیار بریست سیقیا ... س
بیونانی انیسون است سیم اسم فارسی نقره است سیمبرای اسم فارسی منقور بیدن است
سیمر اسم فارسی پرانو است سیاه دارو اسم فارسی شونیز است و باصفهان از سیاه بیخ نامند

سیماب اسم فارسی زیبق است **سیمین** اسم فارسی نوعی از درآریج است **سیجان**
اسم ترکی فاره است **سیب** اسم فارسی تفاح است **سیندر** اسم هندی سرنج است
سیورت اسم هندی مرتشنا است **سیالکی** اسم هندی شقاقل است **سیپا** اسم
هندی اسرنت است **سیلیج** اسم هندی اشنه است **سیاه داران** اسم فارسی ساداوران است
سیهم اسم هندی کندر است **حرف الشین مع الالف** **شاهترج** معرب از شاهتره دو نوع
میباشد یکی را برگ بسیار کوچک شبیه بگشنیز و گلش بنفش و دیگری برگ او بزرگتر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک
تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دویم خشک و گویند در دویم گرم است و
شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده مدر بول و مرارة و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مره محرقه
و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک او در تقویت قوی‌تر و جهت امراض سوداوی و بلغمی و شوره‌پشتهای کهنه و با سرکه جهت
قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و رفع تو با دیرقان و جرب و حکه و اکتحال عصاره
او جهت تقویت باصره و با صمغ جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشد و مضمضه او جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک
او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و شستن سر با آب مطبوخ او جهت رفع قمل و صئبان که خشک باشد و ابرید نافع
و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته است و تخمش معتدل الحرارة و در افعال نحو برگ او و
جالینوس قوی‌تر از سایر اجزا دانسته اند و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درهم تا پنج درهم
و از آب او سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و سیمی
از گیاه شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنگ‌تر و برگش باریکتر و شبیه بافسنتین و گل او مایل بسیاهی و بمیره و با اندک
بدبوی و قاتل گاو است و او غیر شاهتره و غیر مستعمل است **شاه حسینی** عصاره چانده سیاه صاف است و برگ او
نقش شبیه بنقش خاتم و گویند عصاره ریوند و بعضی عصاره خاء چنین دانسته اند و مایل بزردی بهتر و از بلاد هند خیزد و سرد
و خشک و قابض و طلا او جهت درد سر حار و اورام حاره و التیام قشر و شرب او جهت درد سر و منع بخارات و ضعف معده و ذرب
و جهت نزف الدم جراحات نافع و او غیر شنگرف هندی است **شاه سفرم** ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ
است و قسم بزرگ برگ و سبزتره در اول گرم و در دویم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغ و رائحه او
مانع وباء و رافع درد سر حار و در [illegible] و مسافرین را گزانیدن هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر
رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه خائیدن او جهت قلاع و ضماد تر کرده او با آب سرد مقوی اعضا و تخم او مقاوم و
بالخاصیه معدل [illegible] اگر چه [illegible] و قاطع اسهال و زحیر خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم
جهت [illegible] و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره جرم او تا ده درهم و مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر

قیلوس و بدلش باد رنجویه است **شادنج** معرب شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند جهت قطع کردن
سیلان خون نندانکه در رنگ شبیه بخون باشد و ان سنگی نیست در شکل شبیه بعدسی زرد و شکن و الوان مختلفه
مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و ان بهترین اقسام است و بعد از ان زرد
و ابلق و سفید و زبون ترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید را در فیروزکوه و سرخ و زرد و ابلق را
در حوالی جواز و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه
و زود شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن
است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دویم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف و
قابض بلیغ و رادع و جالی و مقوی عصب و عضل و قوه باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و خوردن
او با آب انارین و امثال او جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض دایم و درد رحم و با ادویه مناسبه جهت اسهال
دموی و قرحه امعاء و ذرور و سل و طلای او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت ورم حار چشم و سایر اعضاء و باد سرخ و سوختگی
آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال آن جهت رمد و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب سلیخه جهت
امراض بلغمی چشم و ذرور او جهت رفع گوشت زیاد جراحت در رویانیدن گوشت مجرب و با آب شیر و مانند آن جهت بثور
و قروح حاره فرمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و آماس اعضاء عصبانی بی بدیل است و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و مضر
و مصلحش کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته در ادویه عین حضض و در غیر آن دم الاخوین است **شارف** اسم هندی
نجابیت شبیه به تربد و طعمش بجیدت و ذوقراطیس گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم بانیسک و جهت امراض بارده نافع
است **شاطل** و شامل نیز گویند و بفارسی زرسک نامند و است هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلا
و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار و مابین سیاه و سرخی و املس در آخر دویم گرم و خشک و مسهل قوی
اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مصدع و مورث درد سر و مصلحش
فواکه بارده و شربتش تا نیم مثقال است و با شل او نیات **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد **شاهترج** معرب شاهتره بزرگی
و ان لفاح است **شاپورقان** اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد در حدید مذکور شد **شاهلوج**
بجیم و کاف معرب شاه آلوی فارسی و آن آلوچه سلطانی در اجاص مذکور شد **شاهدانج** بجیم و قاف تخم قنب است در انجا
مذکور شد **شاهابنج** برنوف است و جسفرم بری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند **شاه جیلی**
صاحب چیلی است **شاریبا** اسم سریانی ابریشم است **شاب** درخت ماهودانه است **شاهسفرم رومی**
اسطوخودوس است **شاب رومی** فلفل سفید است **شانهسر** اسم فارسی هدهد است **شاونج** هندی بشال
حجر هندی و قسمی از شادنج هندی است **شال** گره بلغت دهلی و شال انشتی بلغت ... نی و لدا است **شال**

رینره و بلغت نگار باربلوفان نامند شنبالک حسینی بلغت مازندرانی رسمه است شاه ماهی اسم بطارخ است
و در اقسام سمک مذکور شد شاخ اسم فارسی قرن است الشبت مع الیا شبت بکسر اول و فتح
ثانی و تشدید شاه ثالث که مولف تذکره تصحیح نموده گیاهیست معروف و بفارسی شوید گویند شبیه برازیانه و اهل تجربه تصحیح
نموده اند که هریک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دویم گرم و در
اول آن خشک و ازاده یه کبار محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او درین فعل قویتر و مسکن مغص و مفتح سده و ها ضم
و باتریاقیه و جهت یرقان و امراض بلغمی قاطبه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و در بول و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع
فساد اطعمه و جهت امراض الات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل
نفخ از قطار ریدن و رافع غثیانیکه از چشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و سوخته او در سیوم گرم و خشک
و با عسل جهت مقعد و بواسیر و ضماد او نافع و خوردن آن با رماد زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر بول مجرب دانسته
اند و در او مجفف قروح بر چرک و جهت قرحه قضیب و بعید بل و قطور عصاره او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ آن جهت
امراض رحم و ضماد سوخته او با عسل که در طبیخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبع و تخم او در اطعمه و ترشها جهت
اصلاح معده و خوردن آن بعد از طعام منقی قوی و مداومت خوردن او و اکثار ان مضعف باصره و قاطع منی و مغثی و مضر محرور
و مصلحش ابیلیمو و امثال آن و قدر شربتش تا یکمثقال و درهم است و از تخم او تا یک درهم و بدلش رازیانه است و گویند برسم
گذاشتن اکلیل شبت بالخاصیت مانع امراض و مانع ورم و سوزش بقول عامه است و روغن او که عصاره او را بالمناصفه
با روغن زیتون جوشانیده باشند تا تمام آب او رفته و تازه او را در روغن ریخته و بعد از یکهفته با ز را در صاف نموده مکرر تجدید
کنند ملطف و مسخن و محلل و جهت اعیا و درد مفاصل و تهیج اطراف و درد عصب رافع قشعریره و لرزه و ملین صلابات بغایت
مفید است شبیرم نباتیست شیردار و منبتش معموره با ساقش شبیه به نی و پرگره و بقدر دو ذرعی و برگش شبیه برگ خون
و برگ فلفل و گلش منقش و دراز او شبیه به پوست و مایل بسفیدی و زردی و تخمش سطبر و پرشیر و قویتر از ثمر و ثمرش قویتر از برگ
و بهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد بپوست بهم پیچیده در سیوم گرم و در آخر دویم خشک و قتال و مسهل قوی
بلغم و سودا و زرد آب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگهای و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج و درد
مفاصل و استسقا زقی و ضماد او جهت قوبا و سعفه و بهق و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث التهاب و محرق منی و
مضعف اشتهای و یکمثقال او کشنده بقی و کرب و غشی و خناق و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیر
خیسانیدن و استعمال او ست با انیسون و مصطکی و صبر و قدر شربتش یکدانگ و بدلش زراوند است شبه اسم عربی
توتیا مستعمل فارسی است و شیخ رانیه سی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم اقسام مصنوع از
زاج توتیا و معنی انسته اند که بفارسی برنج گویند و مراد از مطلق او مصنوع است و ان شبیه بنیل و کبودی مایل بزرد

بدرخت توس است و قسمی از و کوچکتر و خار ناک و ثمرش بقدر گردگان و غرغر بری گویند اقسام او در اول سیوم گرم
و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت ترویح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و نطول او جهت
منع ریختن موی و رادع قبل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد و ذرور او نافع نفث الدم و اعیا و جهت التیام زخم و خوشبو
رایحه بدن و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول
و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و گزیدن رتیلا بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است
شتری گیاه حنظل است **شربیت** فراسیون است **شرار** زرنیخ مسعد است **شراب حبوشی** خمریست که در جزیره حبوش
بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا بعمل می آورند و با عفونت و تندی میباشد **شراب** اسم اصطلاح خمر است **شراب خشخاش**
اسم فارسی یاقوت است **شراب خرما** اسم فارسی نبیذ التمر است **شراب دوشابی** اسم فارسی نبیذ الدبس است
شراب عسلی اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب کشمش** اسم فارسی نبیذ الزبیب است **شرنگ** اسم فارسی حنظل است **شنبدان**
اسم فارسی فارسیین **شنسره** نوره است **شنتقاقل** شقاقل است **شنشریث** اسم بیخ نباتیست
که در دیار الوبا بلاد مصر یافت میشود و سطبر تر از انگشتی و سبزه و مایل بزردی و جهت استسقا زقی مجرب دانسته اند و گویند
بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند **الشین مع الطا** و غیره **شطلیه** بلغة مغربی اسم نباتی است
کثیر الوجود در کوه آبرنت دار برگ و تخم و شکل ان مثل زیره است طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد و مجتمع
و غیر مستحکم و بعضی از ان راست و بعضی کج بالخاصیت با وجود گرمی جهت تپهای حار نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل
ریاح معده و رادع اکال مستحکم و ضماد ششی جهت علة موروث النشو که گویند مجرب است **شطریه** صعتر بستانیست و بفارسی مرزه
نامند **شعیر** بفارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد
و خشک و قلیل الغذا و با قوة جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلحش شیر و تربیعات
و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین
اغذیه اطفال است و چون جو را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل گرده بعد از یک اوقیه با رطل از ان بنوشند
جهت منع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تپهای و اسهال صفراوی بعدیل است و آب مقشر مطبوخ بجد که
مهرا نجیده شده باشد ما الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط و محرقه و سریع الانحدار و مولد خون
صالح و مرطب جهت تپها نافع و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مسقط اشتها
بارد و نفاخ و مصلح ان گلقند و در حین احتقان طبع استعمال او جایز نداشته اند و مطبوخ او با نصف آن خشخاش
کوبیده جهت صداع حار و با اضافه زوفا جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان و مویز
جهت درد سینه مجرب است و تثبیره جو گرگ کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ما الشعیر و جهت اسهال [illegible]

دبال و شکل و دنباله او شبیه به دنباله عقرب و در زیر دنباله او نیشی مثل خار و از آن نیش الم عظیم حادث میشود و چون
و چیدن نیش او را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و در قرار و در خانه موجب تفرقه آنجا نه و پاشیدن مسحوق
سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدین جهت او را حوت الشر نامیده اند و گویند چون در مکان بول
شخصی نیش او را زده بر بندد باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع نماید ساکن نمیگردد **شفلج** تار
گیاه کبر است **شفتالو** اسم فارسی خوخ است **شفرک** اسم شیر از جبه است **شفیعل** شقاقل است **شقود** کبیر
قابری است **شقایق** مورت است گویند چون نعمان بن منذر در حورنق او را زرع نموده مسمی بشقایق النعمان گشته و آن
بری و بستانی میباشد شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و تخم دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق
او نباتیه قوی السکر در دوم گرم و خشک جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم
با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا که دفعةً بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف است و ساعت و شرب
طبیخ برگ او و ساق او که با گیاه جو پخته باشند جهت حیض و شیر و عصاره او منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط
او منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردگان سبز جهت سیاه کردن موی و رفع قوبا و داد است
شرب تخم او هر روز یکدرهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم از قبل او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون
ظرفی را از گل شقایق پر کرده درست سر آن را محکم نموده چهل روز در سرگین اسپ تر باشد دفن کنند و هر هفته سرگین را تغیر
دهند خضاب صاحب ثانی شود و در گویند مجرب است **شقاقل** نبات پرگره بالزوجت و اندک شیرینی و سطبری انگشتی و
در اطراف ساق او برگ زده و در هر گرهی برگ بر رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش زرد از بنفشه و منبتش
در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر و مبهی و مفتح و قاطع
و مقوی کمر و مسمن گرده و معده و جگر و مصدع و مفر اشتها و مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و قدر
شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویه باه حب الصنوبر و بوزیدان است **شقراق** مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبو و مهاجری
سیر قبا نامند و در تنکابن کراکر گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش
سکنجبین و سرکه و بدین جهت کلف نافع است **شقردیون** اسقوردیون است **شقر و شقیق** اسم شقایق است **الشین**
مع الکاف **شکرتیغال** اسم فارسی سهال است و آن غلاف حیوانیست شبیه به تکمه که در خار از رز و نت مثل
کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میرود و مایل به زردی و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت در او غالب
با لزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده
نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نبات است و مؤلف اختیارات او
العشر دانسته است و فیه ما فیه کی لا یخفی **شکاعی** از اصناف باد آورد است و از آن قابض تر و لطیف تر بعضی

یکی دانسته اند و اول اصح است چه بادآورد بفارسی شامل شوکه مغما و شوکه عربیه است و در بعضی بلاد دیگر بر معروف
اند یکی را گل سفید و یکی را گلش زرد است و اخیر مخصوص بشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن مستعمل از و
بیخ و ثمر و بیخ قوی تر از ثمر قاطع نزف الدم و با قوة تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهت تبهای اطفال و تبهای مرکبه
بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش ده درهم بدلش بادآورد و سایر خواص در اینجا مذکور شد شک
بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش است و رایحه موش که از و خورده باشد باعث مردن
موشان دیگر است و آن جسمی است معدنی سفید و ثقیل الوزن و از سموم قتاله و اهل صناعت او را در کل مقام
بدل زرنیخ میدانند و انچه زرد باشد زبون است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و روشنش
سبک میشود در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام حاره
و بارده و استسقا نافع و اکتحال او که در یکی ز طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و شربتش نیم درهم او و بیکی ز کشنده و
تریاقش و تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده باشند و تقدیر ربع یا در چندان ا بیاشامند شکوبیج اسم
معرب چشک است شکوتا کثوث است شکر سنگ اسم فارسی حجر الفلان است شکوفه اسم
فارسی نفاح است شکبینه اسم فارسی کرس است شکرنیسرا اسم فارسی قانید سنجری معمول
سیستان است

الشین مع اللام

شلغم معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد
و بری دو قسم است یکی را شاخهای نباتش دراز و برگش بعرض انگشت پهن و بیخش عریض باریک مثل بیخ اشجار و غیر
ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منبت او مزارع است و یکی را منبتش پشتهای نمناک و نزدیک آبها و بیخش بقدر
خیار و بسیار سرخ و ماکول است و برگش شبیه به برگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش
مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول مسمی بشیره و قسم ثانی در خواص بستانی و از آن گرم تر و رطوبتش کمتر و بستانی
در اول دویم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سعال و ملین طبع و سینه
و نفاخ و دیر هضم و مصلحش آن زیره و قشر بیخ او و ریشها را باریک که سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد
مطبوخ او محلل اورام و مربی شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشتهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ او
او جهت شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم اول در سیوم گرم و در اول تر و مهیج تر از بیخ او و مشتهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی تر
و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهت ریاح و رفع
اعیا و تقویت آلات تناسل شربا و ضمادا مفید است شل بار درختیست هندی و سفرجل هندی گویند و بزرگتر از فندق
و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و ... در سیوم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع
ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درهم است شلجم احمر سویدا

تریاقیه قوی‌تر نوعی از سیستانی و در تریاق فاروق ادا ممنوع مراد است و رافع ریاح و عفونات است و در سایر افعال قوی‌تر
از تخم سایر اقسام است **شوکران** اسم یونانی نباتیست بالزوجته و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش
مثل برگ شبت و گلش سفید و بدبوی و شعبهای شاخ او کوچکتر و خبر در او تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و تخمش مجوف و مشهور
به بیخ سفتی و از بعث بلادیر و خیز در چهارم سرد و در سیوم خشک و مخدر و مسکر و مسموم و دو درم آن قاتل و طلاء عصاره او
جهت باد سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع نیز
نزف الدم و رعاف و اسهال است و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با صد و پنجاه
عدد مویز بزرگ دانه صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده از ادویه جدا سازند مسکر قوی و در
امساک منی مجرب است و بعضی از او مویز عجز نامیده و قدر شربتش از یک عدد تا سه عدد و زیاده از آن مسموم قوی است **شونیز** بفارسی
سیاه دانه نامند و نباتش شبیه برازیانه و از آن دراز تر و باریکتر و گلش زرد مایل بسفید و غلاف او بزرگتر از غلاف بزر البنج
و تخمش سیاه و مغز سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر
و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منفخ و مسقط جنین و تریاق سموم بارده و حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی
و درد سینه و سرفه و قی المده و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح بروغن زیتون جهت سرخ گردانیدن
گونه و لتصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم دو درهم تا سه روز با شکم جهت سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین
جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهت بواسیر حقنه و ضماد او با سرکه مورد
بیوسته جهت ثآلیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت
تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع
قوی الاثر و سائیده او با خون تیعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت صبغ بغایت و با عسل و روغن جهت درد رحم و جراحت
نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی و روئیدن آن و با گلاب
جهت زخمهای سوداوی و ساق مجرب دانسته اند و با بول جهت قروح شهدیه و سعفه و منع نزلات و سعوط و بوئیدن او جهت درد سر
و گشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم او بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل بایج سریع الاثر و
قطور بوداده او با روغن زیتون بقدر بیست و چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه
جهت درد دندان بارد و تقطیر او با روغن حبة الخضرا جهت درد گوش و سده و ریاح آن نافع و شرب روغن او با روغن زیتون
و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و طلاء روغن که بطریق قرع منکوس گرفته باشند بر اعضاء تناسل و کمر جهت
تقویت بعدیل و مانع درد های عصبی بارده و در سستی اعصاب است و خوردن او نیز جهت باه و امور مذکوره سریع الاثر
است و اکثار شرب شونیز مورث خناق و مدر است و مصلحش سرکه و مغز گردو و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درم

دارد عرق او در تا یکدرم و بدلش افسنتین و نصف آن تخم شبت است شواصر اهشک الجن است و در اوراق نکات مشک
داشتن نامند و ابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ
شبیه باشنان و منتصر و اوراق او ریزه متراکم و از روی زمین جدا نشود و بی گل و بی ساق و تخمش سیاه و بقدر سماری
و منبتش سنگلاخ و نهار کوه های عظیم و از تازه او تا چندماه بوی مشک خالص می آید در سیوم گرم و خشک و مفرح و مدر
حیض و مقوی ارواح قوی و در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است شوبلیا اسم عربی بر بنجاسف است شو
شمیر اسم تاقلد کبار است شوخط اسم عربی درختیست برگ و شاخهای او صلب بی گره و برگش شبیه به برگ
بید و از چوب او کمان میسازند جمیع اجزای او با قوه و جهت اسهال مفید و جلوس در سایه او ممنوع است شوع
درخت بان است شوکه ابراهیم بلغت مغربی قرصعنه است شوکه یهودیه و شوکه ردقا نیز نامند شوکه
منتنه نوعی از طباق است و گویند غافث است شوبر مازریون است شوکه الزراعین بلغت مغربی دنیاتوس
است شوکه الدین عکوب است شوکه الملک بلغت مغربی تنجیص است شوکه عربیه شکاعی است شوکه
بیضا بادآورد است شوکه بلغت حجاز اسراریست و بلغت فارسی القبر شوکه مصریه و قبطیه قرظ است شوک
شینها و صهبا و شوکه شائکه گیاه خرنوب است شوغاره زاج سفید است شوک الجمال اشترغار است
و بلغت مصر رعی الابل است شوداینق سودانیات است شوکا بلغت بنگالی اسم وغل است و آن جنس
ابل الشیمن مع الها شهدانج تخم قنب در انجا موصوف است شهد عسلی است که از موم بی آتش جدا شده
باشد شهدانج بری حب السمنه است شهده اطراطیقوس است شهور اسم ترکی و فارسی
تاقلی است شیطرج اسم معرب بیخ نباتیست بیخ و بسیار تند و باریک و برگش شبیه به برگ رشاد و در
اول سردی هوا خشک شده می ریزد و متصل بیخ او برگی میماند و در تابستان از شاخهای او گل ریزه بزرگ سفید
ظاهر میشود و تخمش اخشخاشی نباتیه ریزه تر مستعمل بیخ اوست و منبتش خرابها و قوتش تا پنج سال باقی است
در آخر دویم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط
جنین و جهت صاف کردن او از رفع بلغم مفاصل و رفع سموم و درد مفاصل و رفع سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و
ضماد او جهت بهق و برص سفید و جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مو نیز و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان
دردناک کرده و بدستور بطرف مخالف آن تا صباح بگذارند رفع آن الم و مجرب است و چون تخم مرغ را یکروز در میان
سائیده او پنهان کنند رایت علامت خوبی و تازگی اوست و ضماد برگ او مقرح جلد و قدر شربتش یکدرم و مضر ریه و
مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش ... و بعلل سپرز مرجان و در عیران زرنباد و فوه است شیح بفارسی درمنه
ترکی خشک اقسام او را افسنتین نامند و آن نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه با فسنتین رومی

واقسام میباشد جبلی قویتر از دشتی و بهرجهت گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از نبت کوچکتر است
شیح ارمنی نامند و بهرجهت مایل بتیرگی و با رطوبت چسپنده و گلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق که گلش سرخ
است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم شیح بستباج است و جمیع اقسام شیح را استعمال گل اوست و تخم او
بی منفعت و درمنه ترکی متعارف تخمیست معروف و در بستباج مذکور شد در سیوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سدد و مدر
فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل اورام ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و منفعل
و درد ورک و عسر النفس و تبهای مرکب نافع و مضر معده و عصب مصدع و مصلحش مصطکی و ترس ضماد سوخته او با روغن
زیتون و امثال آن جهت داء الثعلب بسرعت بر آوردن موی موثر و ذرور او جهت اکله و طلای او جهت ورم بلغمی چشم و
سایر اعضا مفید و قدر شربتش از سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین و بعضی سداب
را بدل دانسته اند و روغن او گرم بدستور روغن گل گیرند جهت رفع لرز تبهای و امراض بارده و استسقا و ورم
معده نافع است **شیلم** بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی
و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کالک گویند در دویم گرم و خشک و مخدر و منوم و جنس
سدر و مفسد او از دیوالی کرشلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل
صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و گرم تر از روغن گندم
است و مصلح ضرر آن سیر و روغن دسته کردن در ربوب حامضه آشامیدن است **شیبه** اسم عربی
است و او غیر شیبة العجوز و منبت او بستانها و جاهای بسیار شوره او گیاهیست ساق و شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی
و غبار ناک و گویا منقراض ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی شبیه ببوی صعتر در سیوم گرم و در دویم خشک و مفتح سدد و
محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتهای
محلل آن و جهت ریاح رحم و حدت جنین بغایت موثر و قدر شربتش یک مثقال است **شیرخشت** بتای خرد
بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین و حبهای
بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و مغشوشش مصنوع از آرد جو را این صنعت
نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای قوت باه و مضر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و جالی و ملین
طبع و مسهل اخلاط سوخته مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و تبهایی که از مواد رقیق تر باشد
و جهت حرارت جگر و ورم آن و با ماء الشعیر بهترین ادویه و از اغذیه صاحبان تب است و ضماد او ملین و جالی بثره و با
شیر جهت اطفال دست گونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و مغز بادام و قدر شربتش تا بیست مثقال و
بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس و بعضی مقالات فرموده اند که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط حاره است

مصفر صاحبان قولنج است شیرسته بلغة گیلانی اسم کتیرای مصنوع است در اکثر منافع مثل حجر ولی مصفر
کو باسرکه بساشند در اکثر مواضع بطریق عمل آنست که خردل سفید با تخم شلغم برگی شبیه بتخم شلغم زرد و مایل بسیاهی
است با سرکه تند نرم سائیده تا مثل خمیر گردد و بعد از یکروز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگوری بسیار صاف و نیم
مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بهم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد شیخ البحر حیوانیست
بحری در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری و سر و بینی او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند
از ینجهت سمک الیهود گفتن نامند و پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجودان و بخور اجزای او جهت تبهای بلغمی
و کوسین پیشه گویند مجرب است و خوردن او جهت داء الثعلب بسیار مفید دانسته اند شیرزرق اسم بفطی غیر خفاش است و گویند عرق او
از دو بول و سرگین است و در خفاش مذکور شد شیر ابلیج آلد مقشر خشک است چه او را در تازگی جهت اصلاح قبض او
معمول است که مقشر کرده و در شیره جوشانند و خشک کرده نقل بلدان میکنند شیح جبلی درمنه کوهی است شیح
حبشی فلفل سیاه است شیاف حورمی بوشش در هندی شیر از ریحان است شیرابه خشخاش است شیرشک
دهن سمسم است و مذکور شد شیبة العجوز اشنه است شیشعان دم الاخوین است شیالہ بلغة اندلس اسم نوعی
است شیر الحلف گویند شیطرج هندی است شیشه بلغة فارسی زجاج را نامند و بلغت هندی اسم رصاص است
شیره نبات اسم فارسی عسل طبرزد است شیرخوار اسم کتک الشیعر است شیر اسم فارسی لبن و اسد است
شیرین بیان اسم ترکی سوس است شیوران اسم ترکی خبه است شیر مرغ اسم فارسی شیرزرق است
شیرخیاره اسم فارسی ریباس است حرف الصاد مع الالف صامریوما اسم سریانی بعربی حشیشة العقرب
نامند کبیر او را از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید و شاخها پر شعب و برگش شبیه ببرگ سپیدار از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و
گلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر و برگ کوچکتر و مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش
لاجوردی منبتش کنار آبها و جائیکه آب در وی بسیار مانده برطرف شده باشد و عصاره گل هر دو را اصابع نموده باصابع [illegible]
لاجورد را استعمال نمایند [illegible] در کتابت و نقاشی بهتر از آن مستعمل است از برگ و ساق و تخم آن و در آخر دوم گرم و در اول
خشک و مسهل بلغم و مره سودا و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و ضماد مطبوخ با عسل و فانید مسهل قوی
و ضماد و شراب رافع سموم بارده و بلع کردن [illegible] دانه او قبل از نوبت تب بلغمی و چهار عدد جهت ربع و ضماد مطبوخ
او جهت قوبا و ثالیل و نقرس و [illegible] القواعصب و با شیر جهت [illegible] دماغ اطفال و غرغره صغیر او با اندک نمک هندی [illegible]
جهت رفع اقسام کرم و [illegible] از کبیر او جهت اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر او مسکن درد گزیدن عقرب و [illegible]
عسل و شیر [illegible] است و این الدله [illegible] را صامریوما دانسته است صابون از مرکبات
مسهل است [illegible] ساختن او آنست که از قلی یکجزو و از آهک نصف آن نرم سائیده و ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب

این آب تا دو ساعت بر هم نزنند و باید که سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ
را باز کرده آب صاف بظرف دیگر ریزند و باز آب تازه ریخته بر هم زده تکرار عمل نمایند تا آنکه در جرم آن نماند و اجزا را
جداگانه ضبط نموده بقدر ده مثل او روغن زیتون را بر روی آتش گذارند بتدریج اول از آب آخر بخورد او دهند
تا مجموع اجزا تسقیه شود و مثل خمیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و در بعضی بجای روغن زیتون روغن زنبق و روغن کنجد
و روغن قرطم و بیدانجیر و امثال آن میکنند و بهترین اقسام قسم اول است در آخر سیوم گرم و خشک و مقطع و معفن و
اکال و منضج و ملین اورام رجالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با نمک
اندرانی جهت درد زانو و عرق النسا و نقرس و کلف و با زفت و جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهت خشک کردن
زخمها و سر اطفال و قروح متعفنه که بهر چند روز اعاده و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر و امثال آن جهت گشودن دمل و
شستن سوی با آن جهت تنقیه چرک و قمل و رشک و با ملح جهت حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل و رافع
قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شرب دو مثقال او تا چهار درم کشند بجراحت امعا و احشا است **صاصلی** نباتیست
شبیه بحلقانی تازه و رویده و از آن کوچکتر و باریکتر زرد و شکن و تازه او ماکول است گرم و تر و جهت الم و فواد و در پایه خم
معده نافع و تخمش را افعال شبیه بتخم نیز و تخمش شبیه ببلوسس کوچکی و پخته و خام او ماکول و اکثار او محرک باه و رافع وجع الفواد
است **صاب** اسم عربی جمیع آثار بسیار تلخ است و بر شیرین انکار و بر نوعی از گیاه شیر دار بسیار تلخ شامل است **صافر**
مرغ حق گوست و از جنس بوم و کوچکتر از اصناف آن و در افعال مثل اوست **صابون** القاف و صابون الشباب
شجره ابی مالک است **صاره** و صاره و ان لون الصفر است **صاحیه** جز است **الصاد مع الباء**
صبر بکسر با عصاره نباتیست برگش بشکل کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ ترتیع یمانی که در مازندران بخیر فیدا دی نامند و
بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده بر ده عدد برگ میروید مملو از رطوبت و در غایت تلخی و چون بگذرد از وسط آن میروید ترشه
بد رعی و پر از رطوبت عسلی و با اندک حلاوت کریه الرایحه و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطره
بیاورند زرد مایل بسبزی و زود شکن و براق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشندگی او کمتر است
و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند بد بوی و سیاهی او غالب و بی درخشندگی و زبونترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر
مسمی بسخوطری میباشد که بعد از صبر سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از هفت سال بلکه از چهار سال گذشته باشد و آنچه
بد بوی و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال جایز نیست و باید که در سائیدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و در
گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و سده ماساریقا و بواسیر و علل مقعد
استعمال نباید کرد و صبر در دویم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی مواد که مهیا بدفع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه
مهیا بدفع نبوده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرا و مفتح سدد سودا و سده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف

الصاد مع الباء

بلیله مقوی معده است و با مصطکی مقوی دماغ و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با گلسرخ و مصطکی
جهت امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط به بلغم باشد مفید و بالخاصیه
مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه آن نوع زبون ان گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب
گردد و مصلح او عسل از رق و مصطکی و پوست بلیله زرد و کثیرا و زعفران و افسنتین و شربتش یک مثقال و بدلش در اورام
و جراحات و رحبذان و حضض در اسهال بمیزان او تربد و قدری سقمونیا است و طلای او حافظ جنین است از فساد و جهت
ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و نزلات و صداع و نمله و قروح و اکله و قروح خبیثه و با کشنیز و سرکه جهت باد سرخ و نشری
و با مورتخم که در جهت جراحات بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی و رفع قمل و رویانیدن موی ریخته باشد
مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه و حزاز و داء الثعلب و اکتحال آن مقوی نور بصر است و جهت سلاق و جرب و حکه مطبوخ آن
با ب کندنا و سیلح الجبه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد بیدیل در ذرور او مجفف زخمها و التیام دهنده آن و جهت قروح خبیثه
و قروح اعضاء عصبی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه نافع نواصیر و اکله مجرب است **صبار** اثر هندیست
صبار را اسم صبر است **صیصی** عصاره سنا مکی است که از آن قرصها میسازند و جهت رفع اورام بغایت است
افشاد مع الخار وغیره **صنحناه** بفارسی ماسانامند و معمول او در سایر مواضع است و با ان میخورند و طریق
عمل انست که ماهی ریزه را با آب نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا متعفن شود پس برهم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دویم
گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بد بوی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد و برگ و امراض بارده و
مداومت او در رفع بد بوی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض ان و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش
بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشها و بعضی از جبنتر تهیا **صدف** با حلزون مرادف است و گویند حیوانی و
مخصوص بحلزون و پوست صلب او مختص به صدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مروارید است
در دویم سرد و خشک و سوخته او سخن و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویه لثه
و رفع زخمهای کهنه و اکله و جلاء دندان و نفوخ و لفوق جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی
آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و روغن نبشره و اکتحال جهت قروح چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته مجوف
القراد با سرکه جهت تاثیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و بعضی
مانشن گوید صدفی که مروارید بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای ان رفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که صدف
هندی محرق بالخاصیه رفع درد فواد مینماید و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر بناگوش طلا کنند رفع صداع دائمی
زائل کند **صدف الفرفیر** فرفیر را نیز گویند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخورش مخرج جنین و مشیمه
و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است **صدف البواسیر** معروف الواب است و نحو

رنجور را و ضماد محرق او با عسل جهة بواسیر و ثالیل و زحیر نافع است **صدف** خر و نس صدف الموبر است
صدمنا الحدید ز نوالبنا بحرید است **صدید** اسم سریانی اثمد است ، **الصاد مع الراء غیره**
صریمة الجدی اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر مجاور
خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و بلز و حبة دانک حرا و منبتش جبال و مواضع درشت است
در آخر دویم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شربت او ده نیم
مثقال با شراب و امثال آن جهة عسر نفس و تنقیه رحم و دفع سپرز و مفید بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه
بمفر گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است **صرصر** حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها شبهای صدا بسیار
میکند و در اصفهان زنجره و در تنکابن خنک نامند در دویم گرم و خشک و شربت خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد و با نیم عدد
از فلفل جهة دفع قولنج صعب و ریاح غلیظ مجرب دانسته اند و مشوی او جهة درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون
جهة گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد او را در میان پنبه و امثال آن گذاشته در میان موی را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند
را و ند مانع خواب او گردد **صرفان** شاهل صرب و خرما و سرح است **صراخه** لوف الحیة است **صریس**
نوعی از لوف است **صریط** ابراس است **صرد** سودانیات است **صراب** صمغ است **صرابه**
حنظلی است که مایل بزردی شده باشد **صریرا** بادروج است **صر** و شوکران است **الصاد مع العین**
صعتر بصاد و بسین اسم گیاهیست که بترکی یکلنک و در ری و اصفهان او یشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی
را بفارسی مرزه نامند و برگش بر بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل او همه کبود است
در آخر دویم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی مجفف و مقطع و باتریاقیه و مفتح و محلل بلغم
و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال او
با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن او دویه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت
غذا و ترش شدن آن و جهة غثیان و وجع الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهة قولنج سودا و مستعمل از
مجربات و با عسل جهة گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهة ربو و سرفه و با آب کرفس جهة حصاة و عسر البول و با مثل او غذا
که با چهار ده وزن آن آب جوشانیده باشند و بربع رسیده بالخاصیة جهة رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون
جهة اوجاع مفاصل و سرکه که در او خیسانیده باشند از آن سکنجبین سازند یا تنهای جوشانند جهة سپرز مجرب و با تین تازه جهة
تسمین بدن و اکتحال آب او جهة بیاض و قطور جهة گرانی سامعه و طلای او با عسل جهة تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و
امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهة برآمدگی ناف اطفال و دفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام
جهة جرب و حکه و یرقان و مضمضه با سرکه و زیره جهة درد دندان و گلو و سفوف او با مثل او شکر جهة قطع بخار و مقویه

عقیم و اکثر جهت گریزانیدن هوام مجرب است و تبخیر او در افعال قویتر است و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و دخانش
از جهت درد دندان و تحریک اشتها و روغن او شرباً و ضماداً جهت رعشه و فالج و لقوه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر
ریه و مصدع [illegible] و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا نیم مثقال است و مربای او با شکر که بدستور گلقند میسازند جهت منع صعود
بخارات بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رنگ رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است صعتر
الحمار اسم عربی حاشا است صعفور تخم ماهی است صعترشامی پودنه بری است صعتین بغین معجمه [illegible]
و صاد مع الفاء و غیره صفواعون اسم فرنگی عنبیت قریب بچوبک و بفارسی [illegible] نامند [illegible]
سید بدگوشت خام [illegible] و قدر [illegible] او با ماء العسل جهت سنگ گرده و عسر البول بسیار نافع است صعقر مس زرد معدنی
کمس است گویند صعصاف خلاف بری است [illegible] اسم ترکی [illegible] است صعفیه [illegible] است
صعتر [illegible] باشق است و [illegible] صعلین سپستان است صعل اسم [illegible]
که روی [illegible] باشد و گویند [illegible] است صلصه غذائیست که از جو و گندم مثل [illegible]
و [illegible] مثل [illegible] صلوت خرنوب نبطی است صلصل عقیق است و صنصعان اسم
ترکی است صمغ رطوبت منجمده نباتات است و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود
و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است و در گرمی معتدل و در دویم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع
صموغ گرم است قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه
و قرحه ریه و درد سینه از دو مثقال جهت سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است
و [illegible] رحم و بواسیر و مداومت [illegible] یک مثقال با کوتیه روغن گاو در یک هفته قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیده
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب [illegible] نافع است مفید و مضر سفل و مصلحش کثیرا است صمغ
البلاط [illegible] بلاط الکسرائی و عربی الجلود است که [illegible] اند [illegible] و طبخ آن کرده بر دیوار خانه ها می اندوده
اند [illegible] خانها را [illegible] میکرده اند و در [illegible] جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر است و جهت
[illegible] است و بعضی [illegible] دانسته اند [illegible] صاحب منهاج [illegible]
صنعت [illegible] بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین [illegible] و انزروت و صمغ عربی از هر یک
جزوی [illegible] از هر یک [illegible] لازم است صمغ الدامیتا صمغ
است [illegible] گوید که [illegible]
و در [illegible] افعال [illegible] صمغ السرو در افعال مثل [illegible]
است [illegible] است صمغ فارسی [illegible] است صمغ جوز رومی کهربا است صمغ

صمغ الطرفوث وصمغ اشترغار اشق است صمغ البلسان دهن البلسان است صمغ الحروب حلتیت
است وبفارسی زردکوله بر نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القیاد کشنیز است صمغ سداب برّی
نزد بعضی ناقشیا است صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف کنگرزد است صمغ الزیتون اصطرک
است صمغ المکلمکام حصی لبان است صمغ صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و نازو نیز گویند و نر او را ثمرش نیست
و قطران از بوتن او از قطران شربین است و ماده او بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و موت
نامند ثمرش مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مسبر با تلخی و سفید و بی پرده رقیق سرخ و قضم ثمرش عبارت از دست
و قسم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز سر او را باصطلاح انجا جلغوزه
می نامند ثمرش بقدر بالنگی و مغز دانهای او مثل قضم ثمرش و بالیده و شیرین است و در عراق جلغوزه مغز میوه را مینامند
که از بحرین آرند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت او بقدر درخت زردالو و برگش همیشه سبز
و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه بآن و مغز دانه او دراز و باریک و با پرده سرخ که ملاصق بادام
است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزا درخت صنوبر در سیوم گرم و خشک
و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهة اسهال و سحج مفید و ذرور او جهة سوختگی آب گرم و دفع الم ضربه
و سقطه نافع و برگ و پوست او گرم و خشک تر و جهة درد جگر و جراحت شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه
و با روغن مورد جهة قروح ساعی جلد و با زاج سرخ جهة قروح خبیثه و شربت یک مثقال او با ماء العسل جهة ورم و علل مزمنه
جگر مفید و طبیخ او جهة اعیا و حکه و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استنجا و جلوس در آن جهة امراض رحم و مقعد و
مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان و بخور او جهة اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او جهة رستن موی مژه و ابرو
و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مولف تذکره
نائب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته ظاهرا مستغرق زنگی عبارت از آن باشد چه فرقی
در رنگ و وزن ندارد و حب الصنوبر کبار در دویم گرم و در اول تر و قوتش تا یک سال باقیست و مبهی و مشتهی طعام
و مقوی اعصاب و اعضاء و مفتح سدد و جهة فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقاء و گرده
و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهة فالج و سرفه کهنه و امراض ریه نافع و مجرب
و با تخم خیار مدر بول و رافع سوزش گرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقه مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهة نفث اخلاط
غلیظه ریه و سینه و گرده مفید و شرابی که کوبیده در آب انگور اندازند هاضم و مدر و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال
رطوبی و استسقا است و قدر شربت از حب او تا ده درهم و از عصاره او سه درهم و از طبیخ یک اوقیه و مضر محرورین
و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب المحلب است و حب صنوبر

صمغ او مسهل عسیر و جهت امراض سینه و گرده و مثانه و تو تیزاز کبار و در سایر افعال مثل او است و کرم سبز که در درخت صنوبر
بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است **الصاد مع النون صندل** درخت او بقدر گردگان و ثمرش
شبیه بحب جهت الخضرا و قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیوم سرد
و در دویم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و باتریاقیه و سدد و جهت خفقان حار
و تبهای تند و التهاب و منع صعود ابخره بدماغ نافع و طلا را و جهت بوی نوره و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس
و اورام حار سفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با نصف او انزروت و سفیده تخم مرغ جهت منع
نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و بالی جهت طلا و مورث خارش بدن و حرارت است و رافع آن سرکه و روغنهای
گرم لطیف است و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یکمثقال و بدل سفید او نصف
او کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت اعیا و با گلاب جهت قلاع سفید
و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است **صمغ ابو هم** قرصی است که از یمن آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول
حیوانیست و بر تقدیر گریه در سیوم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات و جمیع
جراحات قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول جهت قطع حمل مؤثر و تناول یک مثقال او بر بدن مفرح جلد و مصلحش روغن گل
صنار معرب از چنار فارسی **صندل** جگر رومی خاماقیت **صنوبر الارض** کما فیطوس است **صنوبر** هندی دیودار است
صنوبر قرط هندی است **صندل** کاجول بلغت شکاین اسم حف البحر است و آن قسمی از حلزون است **الصاد**
مع الواو و غیر صوف بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و سفید است و مجموع آن در آخر دویم
گرم و خشک و سرخ او جهت تشری مبدل و کماد آن کرنشته با ب گرم و تر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان
خون مجرب دانسته اند و کماد گرم او جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق
زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مخفف بدن و مورث خارش و تو شش او جهت صاحب نقرس نافع و محرق
مغسول او در خواص مثل شعر است **صوف البحر** چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته شود و
ضماد او در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند **صوطل** اسم سریانی مومیز ج است **صوامن** اسم یونانی صعتر
است **صوف الحجارین** اسم یونانی اسفنج است **صوف الارض** زراسیون است **صوار** اخردل
است **صهبا** خمر است **صیفرا** اسم یونانی اسفنج است **صیباه** قنار است **حرف الضاد مع الالف**
ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله و دوساله است که
فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ او کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزا او است
در دویم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر

و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان و منوّم و مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت او با مهرای آن کبابا
سرکه و عسل مداومت نمایند و غذا منحصر بان باشد بغایت مقوی سینه و مانع غشی و دافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن
پیه بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید
و زهره او جالی آثار و جهت التیام قرحها و با عسل جهت خراز و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل
اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهت تسری و با موم روغن جهت تحلیل لحم زائد که توته نامند و با سرکه جهت سوختگی
آتش و در رفع داء الثعلب مجرب است و شرب استخوان سوخته قرنه او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن عضو در پوست
او که در گرمی ذبح باشد دافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت
گوسفند بجهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و دافع ثقل او است **ضال** اسم صدر جبلی است
الضاد مع الباء ضبع عربی بفارسی کفتار نامند و وصف او برجا جهت کوتاهی دست چپ دست وی بسیار
ضعیف القلب کثیر الجماع و خایف [illegible] باشد گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و چون زنده او را دست
و پا بسته در آب گرم و در روغنها و شبت بپزند آنچه در آن بنشینند جهت مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفید است
و حمول جلد [illegible] او که سوخته باشد جهت رفع ابنه موثر و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و دافع نقرس است و شرب خون
دافع جنون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب کسی که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیلی ساخته حبوبات
را بآن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات و رفع فساد زرع است و نگاهداشتن دندان او مانع فریاد سگ [illegible] است
دارنده آن و زهره او را با مثل او روغن اقحوان [illegible] در ظرف مس گذاشته هر ماه دو بار طلا کنند جهت رفع بیاض
چشم و نزول آب مجرب دانسته و جالینوس گوید [illegible] مسهل اخلاط دماغی است و مفرد آن [illegible] مصلحش عسل و طلای او
بعد از کندن موی مانع از روئیدن آن [illegible] و زهره او با پیه [illegible] جهت کلف و موی سوخته او جهت نزف الدم [illegible] و قدر
یک مثقال با کرم جهت درد جگر نافع است **ضب** بفارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچکتر از گربه مابین سیاه و زرد
و دنباله او بسیار کوتاه و درشت شبیه بتمر [illegible] سرد و در سیوم گرم و خشک گوشت او مقوی باه و سرگین او
با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد [illegible] جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته
او مورث بیحسی عضو است بحدیکه اگر قطع کنند متألم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است **ضبر** شامل
جوز السرو [illegible] است **الضاد مع الحاء و غیره ضحاج** بفتح اول [illegible] درختیست [illegible]
او مایل بسبزی [illegible] در دوم گرم و خشک و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهت بردن گوشت
زیاد و جراحات و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع است **ضرد** اسم درختیست
در بلاد یمن [illegible] درخت بلوط ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ او [illegible] لبان است و مذکور شد.

شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب طبوخ او که با شکر بقوام آورند جهت رفع خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و
روغن دانه او خوشبو و ملطف و محلل بلغم و ریاح و جهت مفاصل و تقویه معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن
بطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیگاه و مقعد و جهت قلاع و تقویه لثه موثر و عصاره
او مقوی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او را جوشانیده باشند جهت درد گوش و چرب سوخته او جهت قطع خون
جراحات و قروح مقعد و قضیب **ضرو بلح** برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موج
بساحل می آورد در دویم گرم و خشک و نطول و جلوس در طبیخ او جهت مفاصل و طلا او را جهت جرب و حکه مجرب دانسته
اند و بدستور نجو او را جهت زکام مجرب یافته اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر **ضرع** پستان حیوانی
است و مولد خلط غلیظ و دیر هضم و مدر بول زنان و جهت رفع ضماد که از اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است
ضرب سیکون را اسم دلدل است و بفتح آن عسل سفید است **ضروع الکلب** بار درخت زقوم است
ضرس العجوز خلک است و گویند خار سعدان است **ضرام** درخت بطم است **ضرم** اسطوخودوس است **ضغابیس**
قثا کوچک و خربزه فارسی است و نباتی را نیز نامند که شبیه است به هلیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز
و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول و بجهت خوبی طعم داخل کشک
و ماست میکنند و جهت تندی صفرا مفید است **ضفدع** بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند بری و بحری و نهری
میباشد و از مطلق او نهری مراد است و بری از سموم قتاله است و مجموع در کیفیت هم سرد و در اول خشک و شرب
اقسام آن مورث استسقا و کشنده است بدرو رمنی و قی و ورم احشا و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب
قوی پیکان و امثال آن و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخم خصوصا سوخته او با زفت
جهت داء الثعلب نافع و طلا بیه او مانع سوزانیدن آتش و قالع دندان است لیکن المی و دماغ محرق او قاطع انفجار
خون اعضا و نفوخ و طلا او قاطع رعاف است و اینکه طلا او را مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و رجوع
اطراف و احشا او را انداخته با پیه گرده بز مهرا پخته روغن او را جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از ضفدع
در اشجار می باشد سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است و چون او را با مثل آن دانه پیه بسوزانند اکتحال
جهت نزول آب از مجربات است **ضغفان** ثمر صعد است **ضغابیر الجن** پرسیاوشان است **ضمیران** اسم
عربی شاه سفرم است **ضومران** بید مشک است **حرف الطاء مع الالف** **طاڑی**
درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از او تراوش میکند و از آن خمر و سرکه میسازند و مشهور بشراب طاڑی
است و در افعال قریب است بشراب مویزی و در باب جیم مذکور شد **طالیسفر** در ماهیت او اختلاف کرده اند و بعضی او را
برگ زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند زیتون نمی باشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر

الصفا نیز و سباسه دانسته اند و نقیر زرقی در میان او و حیتواج خطامی دو د انفال و غیره نمی ماند و در حرف تا نه گوشت
طاوس بلغت معروف و جوجه او تا سه سال کامل میشود و گوشت او در آخر درجه دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب
و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده و قولنج و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعد
محرک باه و طلای خون او با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت تحلیل و اثار
و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و الگرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ برص موثر و بالخاصیه
روییه او باعث ضعف قوت سموم مسمومین است و گویند چون طعام مسموم نزد او آرند فریاد و حرکات غریبه کند و حکما هند تحقیق نموده اند
که چون موی دنبال او را در کوزه بسوزانند از صد مثقال تریب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رنگ کردن بیاض عین
و امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه بان اسناد میدهند **طالیسقون** بفارسی مس است گویند و صفر
عرقی و رومی بلغت فارسی عبارت از دست چه در بعضی از معادن مس بدون گداز بهم میرسد و خود رو است لهذا بفارسی زرد
نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن مسی زرد ذهبی شبیه بسر بنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه
نموده اند بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته در بول گاو ریزند که آن در استخوان سبز چونشاده
باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند او را نحاس صینی نامند و در آخر سیوم گرم و خشک و با سمیه و از متقاسی که از آن
بسازند چون سی تهور را بکشند دیگر برنیاید و از قلابه او هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن
نخورد و چون آئینه صیقلی از آن ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه نشیند و پیوسته در آن نظر کند رفع علت شود **طا**
لوقس صفراغون است **طالون** اسم زرد ریون است **طاماغا** اسم یونانی قنطوریون کبیر است
طارطیه ماهودانه است **طاهره** ابلق است **طاریقه** زند است **طامیوس** اسم یونانی مرزنجوش
است **طالیسفر مع الباء** **طباشیر** از جوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد نیها آتش از انجاد
طباشیر بند های نی است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی زبان
باشد و استخوان سوخته که بان مغشوش میسازند با اندک شوری و بی چربی می باشد و در آب حل میشود و در دوم سرد
و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و جگر و معده حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی حاره و مجفف رطوبات
معده و جهت خفقان و غشی و تقویه اعضا ضعیفه که از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جهت بواسیر و تبهای تند و تلاع
و با سکنجبین جهت توحش و رفع غم و کرب و التهاب مفید و سودا او با روغن بنفشه جهت تقویه باصره مجرب دانسته اند و
مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و گویند شربتش تا دو درم است
و بدلش بوزن او تخم خرفه و دو دانگ و نصف او سماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است **طباشیخ** گوشتی
است که در روغن با سرخ کنند و گویند مراد از کباب است و می است مقوی معده و مجفف رطوبات آن و موافق ناقهین

سنبر بهای معروفست و بیخ بری دعا ترجاست در سیوم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و تغیر
ذایقه و مشتهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون و خاید
او جهت قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مصلح آن بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش عسل و بدلش
الهضم و مصلح آن کرفس است و مقوی فعل او رازیانه است طراغون اسم یونانی و بمعنی شبیه بمیش است
و آن دو قسم میباشد یکی را برگ شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره
اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا بهم میرسد بی ساق و بر شاخهای او دانها بقدر گندم به نوک
سران باریک و سرخ و در سیوم گرم و خشک و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و یک
مثقال او با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا طراثیث بمعنی رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست
حبشی شبیه بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در بخور در زیر درختها
میروید و قسم شیرین او سرخ است و ماکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد و در سیوم سرد و خشک و
بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت اعیاء و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و
مصلحش شکر و شربتش تا دو درهم است و بدلش سدس وزن او عفص و بوزن او صمغ عربی است طرافیلن اسم
یونانی و بمعنی ذو ثلثه اوراق است و مشترک است در حندقوقا و نبات خصیة الثعلب بعربی مراد از و چیزی مانند است
و آن نباتیست قریب بذرعی و شاخهای او باریک و سیاه شبیه باذخر و برگش مثل برگ حندقوقا و در هر سه برگ
و گلش بنفش و رایحه او شبیه به صعتر و تخمش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از و تخم و برگ است در سیوم
گرم و خشک و مدر حیض و بول و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهت سموم هوام و سپرز و با ... و جهت عسر بول
و صرع و ابتدای استسقا و در درهم و بیخ او از او و یکبار تریاقیه است و شربتش دو درهم است و مضر گرده
و مصلحش کثیرا است و سه عدد برگ و سه عدد تخم او جهت مثلثه و چهار عدد از برگ جهت تب ربع بالخاصیه موثر است
و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مقرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است طریفولیون نباتیست
بقدر شبری برگش شبیه به برگ نیل و از آن غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ
تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل و در اول سیوم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده
و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهت خفقان و ردع سموم نافع و شربتش تا دو درهم و مضر ... و مصلحش
کثیرا است طرموش خفاشش است طرطیر دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد طرنج اسم
شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت طرنوشه طراثیث است طربفان طرانبیون ...
... بعربی است طریفلا و طرسیقوج ... بلون سیا ... است طریفلا ...

طریلیسون حجرالسیف است طرو قون سرطایفی است طرنجو انس بسیار و نشان است طبراغور رعاسس فودنج جبلی است طرغلو دیسس صفراغون است طریله طرنفلن است طریقون سفین بری است طرشتقوق و طرشنقوق هندی بری است طرو قوقون زعرور است طوحما طیقون اسم نجلی است طرلیس اسم سریانی بلیم است طراغاقنا اسم یونانی کثیراست طراعنیس اسم یونانی خندروس است طرسوفی اسم اندلسی اسم صنوبر صامر بو است طرم اسم مرکب عسل و مسکه است طسیر و طسور طیرانه است طفل اسم اندلسی تمسیو لیا است طفلست ابترج است طفیقون طمسقون است و گویند اسم شوکران است طفلی درخت مقل است طفنیل عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی معده حاره قلیل الغذا و جهة تپهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلسل البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضاء عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیر تپها است الطاء مع اللام و غیره طلق معروفست و آن سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین او یمانی است که صفایح بسیار رقیق جدا شود و براق و صدفی رنگ باشد در دویم سرد و در آخر سوم خشک و مستعمل از و محلول است و طریق حلیه و اقسام حل او در دستورات مذکور میشود و چون به تپهای محرقه زرد احتراق او با نوشادر و کلس بیض ممکن ندانسته اند و شرب او جهة اسهال دموی و کبدی و نزف الدم اعضاء و تپهای حاره در ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهة سرفه حار و با آب بارتنگ جهة نفث الدم سینه و زخم و بواسیر سیدیل و طلای او جهة قروح رطبه و تقویت اعضای عصبانی و حکه و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد و اورام حاره و بواسیر سیدیل و مضر سپرز و گرده و مصلحش کتیرا و تخم کرفس و شربتش نیم مثقال است و شکر رفع تشبث او باعضا باطنی میکند دیدن محلول او را مثل غبار رسانیده و رفع نمک از شستن مکرر نموده با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و با زنگار زمردی و با آب عصفر فستقی میشود و چون با آب شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضای طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه بان گداخته شود طلع شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن کشش خرما از غلاف او حاصل شود مانند ارد و فش النخل نامند و بدون پاشیدن آن بر ثمر نخل بار نمی بندد در اول سرد و در دویم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او بقدر نیم وقیه رافع اسهال و جهة سنگ و تپهای حار و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح مطبوخ روغن کنجد و خام او را مصلح مربها و شیرتپها است و ارد او با حرارت لطیفه و بغایت محرک باه است مصلح آن

اسم عربی و نبتی مر است و اہل بادیہ مغیلان را بدین نام میخوانند **طلا** خمر غلیظ سیاه لون است و بعضی مثلث
را باین اسم می نامند و بعضی مطبوخ را و بفارسی ذهب باین اسم مخصوص است **طلیطلی** طین قیمولیا است
طلینا نوعی از حلزون است که در شام نمکسود کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت **طلیمه** اسم
نان کماج است **طمطم** سماق است **طمرا** خروع است **طمشاط** بلغت سودان ترنجبین است **طولیدفیر** اسم
عنب الثعلب است **طوطی** ببغا است **طوسیس** بقول مولف هادی فقاح اذخر است **طولر اعریون** نان
خربق سفید است **طواره** بلغت اندلس گیاهیست که نزدیک انبله میروید مثل شبیهی که با جدواری میروید
بیش اندلسی است **طوطر** حبة الخضرا **طوغا** یونانی اغریون حماض جبلی است **طوطه** قطن است **طوفر**
پوست بیخ از گیاه پوست است **طواغا** قنطوریون کبیر است **طولیطون** و **طومقرون** قنطوریون
صغیر است **الطارمع الهار** و غیره **طهف** ذره است و گویند طعامیست که ذره ترتیب دهند
طیلا فیون بیونانی اسم گیاهی است شبیه بگیاه خرفه و مابین برگها شاخهای ریزه زیاده بر شش عدد میروید و بر سر
شاخهای آن بوده و مستطیل چون پسته بالند زر طوبة نوعی از آن ظاهر میشود و گلش سفید و بیخش قریب بذرع بقدر انگشت
در اول گرم و در دوم خشک و مخرج خلط و چشیم طلا را او برای بهق و برص سفید مجرب یافته اند و مورث جرب است
حیله مصلحش طلا کردن ار دیو است بعد از شستن آن **طیلین** نوعی از قطر دار آن بزرگتر و تازه او سفید و بر رو خشک
سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید از سموم قتاله است حتی بو کشیدن آن **طیهوج**
بفارسی طیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع است
طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد است و طین الحر اجهة پاکی او خالص نامند و بفارسی خاک سپید نامند
واقسام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت تر میباشند و جمیع خاکها خالص سرد و خشک اند
سوای طین بلید المصطکی و لطیفترین خاکهای آنست که در آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب
نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضا است و دافع حرارت معده و اعضا
که از سواری بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای غشومته و شور بریزند بگذارند تا ته نشین
شود اصلاح آن میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق کشند شیرین میشود و مجرب است و خاکهای غیر خالص در
افعال مشابه بچیز مخالط او است و خاکی که همیشه آفتاب برو تابیده باشد طلای او باسرکه جهت گزیدن هوام و سعیر نمل است
و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی بشیره و جالی بهق و رافع عفونت حلق و بدن و حکه با سرکه جهت گزیدن
زنبور و خاک تنور با نمک و سرکه جهت حکه سر الاطفال مجرب است و جمیع خاکها ناسد و درافع آن میوه است
و بوی کاه گل کهنه که آب و گلاب بر آن ریخته باشند مقوی دل و رادع خفقانی و رافع غشی و التهاب و مضا داو با سرکه

گزیدن هوام و رفع اورام حاره و عرق او با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آنها جهت خفقان و تقویت دل و ضعف
معده حاره بسیار مفید است طین مختوم از جزیره لیمنون بحر مغرب حاصل میشود و در قدیم زنی از تل خاک آنجا نقش مهر
راهبی مینمود و بعد از شستن قرصها میساخته و صورت راهبیرا در آن نقش میکرد و از این جهت طین الراهب
نیز میگویند و دیسقوریدوس و جالینوس اعتقاد آنکه خاکیست بخون بز سرشته و بالفعل از جهت احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود
نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بو شبیه بشبت و گویا بچربی
آلوده شده و بزبان چسپنده و پاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه کند در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی
دل و مفرح و رافع مضرت هوای وبائی و اسهال و مرور چرک و قرحه امعاء و نفثهای حاره و نزف الدم اعضاء ظاهر و
باطن و با شراب رافع کرم و شربت حقنه سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحت تازه کهنه و قروح
خبیثه و زخم سگ دیوانه و گزیده و شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه نافع و مقرر بیه مصلحش عسل و مضر سپرز و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش
تا یک مثقال است و بدلش نزد جمعی گل داغستانی است و در امور مذکوره قوی تر از آنست طین شاموسیا و او
را بی وا و کوکب الارض نیز گویند قسمی از آن سفید و با صفا و با صفایح و شبیه بحجر المسن و با اندک براقی میباشد و قسمی
بسیار سفید و رقیق و سبک و بزبان بسیار می چسپد و هر دو قسم در آب زود حل میشود در دوم سرد و خشک و مقدار
در طبیخ و عمل قریب بگل مختوم و یک مثقال مغسول او با مثل آن گلنار قاطع حیض دایم و عرق او با شراب جهت سموم حاره و با
مناسب جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنه او با آب بارتنگ و شرب آن بی آب و انگور جهت قرحه امعاء
سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حار مفید طین المصطکی خاکستری رنگ و با
صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود و از جزیره خیوس که مصطکی حاصل میشود می آرند در دوم گرم و خشک و جالی
و منقی و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رخسار طین دقوقی از ناحیه دقوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار با
دسومت است سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن چرک بدن و موی و اورام حاره موثر است طین
قیمولیا قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل به بنفشی و چرب و با لزوجت و دیر شکن و در آب دیر حل میشود و از بلاد
اندلس می آرند بهترین قسم سیاه اندلسی زبون است سرد و خشک و با قوت و در افعال ضعیفتر از شاموسی است
و بدلش طین مصریست طین الکرم خاکیست که از بلاد سوریا آرند سیاه و کریه الرائحه و مبرد و محلل است و
چون در ابتدای تاک انگور بیان بمالند تاک را از آفات نگاه دارد و باین جهت طین الکرم نامیده اند جالی و جهت حکه
بسیار نافع و در اکتحال مستعمل است طین جلود خاکیست که پوست را با او رنگ میکنند و سرخ مایل بزردی
میشود و با قوت قابضه و محلل و ضماد او جهت اسهال و اورام نافع است طین ارمنی گلیست که از بلاد ارمن آ
رند سرخ تیره جگری و با نرمی و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون

و در وجع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر سپرز
و مصلحش مصطکی و گلاب و شربتش تا دو درهم است طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و
با اندک شوری و مضر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند بجهت کمی مضرت
از آن میخورند و شرب او بعد از خوردن چیزهای چرب و چیزهای طرفیه دار که قی آرند مانع قی میگردد و جهت سیلان آب دهن
و جوع کلبی و سفید مهلکه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصاً که مخلوط باشند با نشاسته و گلاب و سعد
و اذخر و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقال است و در رفع سفیده و وقیه پرستند کرده او را سه بار با آب سیب
ترش باید بنوشند و بدستور با آب سیب ترش و طبیخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه کثیف میباشد و در ضماد
استعمال جایز نیست طین رومی سرخ و نیم رنگ و سفیدی مایل بکبودی و خوشبو میباشد و بکبوی با طین قبرسی سفید
و در افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرگی و برآن
صورت بت است سرد و خشک در رفع نزف الدم و نفث الدم و اسهال معده و جگر که از بعضی از اکثر خاکها است
طین قبرسی سرخ و درخشنده و خوشبو است و بر زبان بسیار می چسپد و در جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است
طین صوفی حمید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد سیروان از بقعه صوفی حمید آرند نگاه داشتن او مانع گزیدن
هوام دمار و از مجربات است و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل مختوم
است طین داغستانی قسمی از زرد و گاهی بسیار دیگر رنگ و مغسول و سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودی
است و مجموع آن خوشبو خصوصاً مغسول سفید او و از داغستان حوالی سیروان آرند در جمیع افعال بهتر و قوی تر از
گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب دقی و خفقان است و حقیر مکرر تجربه نموده طین فارسی گل
شیرازیست و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی
و بعضی طین البحیره المخصوص میدانند طین الاکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری و طین خراسانی است طین
الکاهن و طین الراهب و طین بحری طین مختوم است طین الغنم طین اصفر است طین احمر و طین مغره
اسم مغره است طین حنا و طین جوشی طین المصطکی است طین الحرسال طین اندلسی و فارسی
دانسته اند و مراد از خاک خالص است و گذشت طین الحکمه از مرکبات است و اقسام او در دستور است
مرقوم و بجهت وصل و نگاهداشتن ظروف و شیشه ها از ضرر آتش ترتیب داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضا
و تقویت استخوان و عصب موثر است طیب العرب اذخر است طیبا نوشادر است طیبار بلغت
اکسیریان زیبق است طیقی لقاف دادی است طیوش حیاحست حرف الطاء
مع الیاء و الظاء ظبی غزال است ظفره بانفیست معروفش بر زمین برگشت مدور شبیه بناخن ظاهر شود

سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها میروید قریب بشبری و باریک و گلش سبز و تخمش بقدر حبه انگشتی و سیاه و
رنگ قشرش سفیدی و نهایت و تشنیج بسیار بهیئت نسیم تاثل و ضماد او رانع گوشت زیاد و تاثیل و نواصیر اکله است ظفر النسر
فاولاسیفی است ظفر العقاب شجره ابی مالک است ظفر القط بزر القطا است ظفره نباتیست ساقش در پیچ
مثل ساق باقلا و برگش مثل برگ بادرنگ و در ساقهای او غلافها سرکج و آمیخته با گلهای کبود شبیه بگل سوسن کبود و بریست
در دویم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او
جهت التیام جراحات موثر است و مضر سفل و مصلحش صمغ عربی و شربتش یکمثقال و بدلش اقاقیا است ظفره العجوز جنگ
است ظلیم نوع از نعامه است ظلف سم حیوانات و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع آن
مسهل ماء الصفر است و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع است ظلع ثمر خور داست
ظلیون سنور وحشی است و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بری است و ماش
خفید عبارت از واست و بلغت اندلس مویز حشیشه النار نامند و قسم مویز و مشهور بفشیه است و ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد و آن نباتیست شبیه لبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قضبان او برشاخهای خاری شبیه
شبها گلسرخ و گلش از یاسمین بستانی که جبلی نامند بسیار کوچک و تخمش سیاه و باریک و بیشعبه و قوتش تا بست
سال باقی است و در چهارم گرم و خشک سایر اجزاء او در سیوم گرم و محلل و ملطف و بوییدن گل او جهت صداع و تنقیه
و روغن او جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم وقیه را که در یکرطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد و با شکر و امثال او بنوشند جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخا مزمن بیعدیل است و ظاهرا
روغنش خاصیت که بالفعل مبتدا اوست از انجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ او بقدر
سه درهم با مثل آن سبنجاج و مثقال ازرق مسهل قوی سوداوی کرب و مغص و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان نافع
و یکمثقال از بیخ او کشنده بقی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با ابهجازی منقی قوی و قدر
شربتش تا سه درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص جهت عرق النسا و مفاصل و
رمانند آن بغایت نافع است حرف العین مع الالف عاقرقرحا لغت عربی و قرقور بیرون یونانی و
مشتق از عقیره و الفرح است و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه به بابونه بزرگ و با
سفید و مغز وسطش بیرزین و تخمش قریب بشبری و بستبری انگشتی تند و محرق و گویند آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی
دانند که بیخ طرخون جبلی مسمی به عود القرح و آن در شام بسیار و نباتش تنبیت و گلش زرد و دانه دار مثل گل بابونه
و عاقرقرحا را قوه تا سه سال باقیست و در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه و مبرد و مسهل بلغم
و مدر بول و حیض و عرق و نیز جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن

و امثال آن و استنشاق در درد دندان و شیر یا ضماد او نافع و طلای او با نوشادر بر کام و دهان مانع سوزانیدن آتش
و از غرایب آثار اوست و چون بر دندان کرم خورده بگذارند می‌ریزاند و ضماد او با روغنها جهت تحلیل اعصار و لذت جماع و مضمضه
طبیخ با سرکه جهت سستی لثهٔ و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهت گشودن سده دماغ و نوازل نافع و مفید و مضر ریه و مصلحش
مویزج و کثیرا و شربتش تا یکدرهم و بدلش وزن آن فلفل است و روغن او که با عصاره آن ترتیب دهند و یک وقیه خشک او را کوبیده
در یک رطل آب بجوشانند تا وقیه باقی ماند و صاف کرده با وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع تپ بارده
و ضماد او جهت جمیع امراض بارده و تقویه باه شربا و ضماداً نافع است و سعوط او جهت صرع و درد سر و شقیقه مفید عاقول
علاج است و گویند افیونست علاج دندان فیل است و در اینجا ذکر عاقر قرحا مناسب است عاقر اسم بربریست عاقور را او افیون است
عاقر قرحا ابوجلسا است عاقد البن عالبونست عالبوس عالس است در قانون در حرف عین ذکر یافته
العین مع الباء عبیره عبشران شامل برنجاسف و شجره مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم
عربی زعفران است و مرکب از اقسام میباشد و در دستور اول مرقوم است عبیروس اسم سریانی بروانی است
عبیب ربیب حب کاکنج است عتقر اسم عربی سوسن سفید است عتقو اسم بربری غاله کمتر از کیسا است عجرفیان
مدیه است عثم زیتون جبلی است عشق بفارسی اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه ببرگ کبر و سطبرانتر و در
آخر سیوم گرم و خشک و محلل و محرق و عصاره خشک کرده او را چون بکر ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد عشرب
بعجم عربی درخت انار است عجلن دانه انگور و مویز و امثال آنست عجبا اسم سریانی افیونست عجب گیاه انا غالس
است و گویند حب النیل است عجه اسم قسمی از خاگینه است و کوکو نامند و در حرف البا ذکر شد عدس
بفارسی و خونک نامند بری او کوچک مایل بتندی و تلخ است و بستانی بهن و مدور و قوتش تا سه سال باقیست و در حرارت
مایل باعتدال در دوم خشک و بعضی در دویم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او قابض و آب طبیخ او مسهل و مقرّی
او با روغن بادام بعد از قی تنها مانع نکس و مطبوخ بهرا او با سرکه مقوی معده و دافع نفخ است و با سرکه پخته نفاخ و
طبیخ او جهت درد سینه و سرفه و مضمضه او جهت قلاع و خناق و زود بر آوردن عدد و مقشر مصلح فساد معده و ضماد او با عسل
جهت قروح غایره و با سفیدی تخم مرغ جهت نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه
جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حار چشم و با تخم خربزه سفیدی بشره و رافع زردی زنان
و با اکلیل الملک و آب جهت نزلات و سوخته او جهت سفید کردن دندان و اکثار خوردن او مظلم
بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و باشربتها مولد استسقا و قولنج و مهیج بواسیر و مدر و حبس البول و احتباس
حیض مصلحش روغن کنجد و پختن با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس المر تخم نوعی از سوسن بری
است و مذکور شد و گویند اسم علقم است عدس الماء نوعی از طحلب است که خرء الضفادع گویند عدسه نا

که ازا حدق گویند **عرمصان** اسم عرضه بوقا دنجور الاکراد است **عرائس البحر** بالفتح قرشپدن است **عرم**
سمارسیس است **عرصف** کافیلاسن است **عرمص** اسم درخت سدر بیت رطیله رحب الغار را نیز باین اسم خوانند
عرق بهار اسم فارسی شکوفه نارنج است **عرطب** خساک است **عروسک** اسم فارسی طلیوث است
عروسک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است **عر بر** الکبیر و عربر الصغیر فنطوریون کبیر و صغیر است
عسل بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف است و مایل بسرخی و قوام دار است و با اندک حدت و خوشبوی طعمی و بوئی
باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در غایت حدت
میباشد و مورث جنون و محرک اخلاط مهلکه اند و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن
و ورم امعا و صالح الغذا و در جلا و حدت تو تیز از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیت
بیشتر و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دویم گرم و در اوایل آن خشک و جالی و مقطع بلغم و جاذب
و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهانه رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و
رسانیدن آن باعضا و جهة فضول دماغی و سینه و تنقیه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر البول
و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویه اشتهای باه و ممروح او با آب جرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است
و بالخاصیه مسکن نفس و تشنگی و قی کردن بآن جهة ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویه باه مجرب
و با آب زیره جهة رفع سمیت فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهة بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب
و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبة گوشت و تنقیه چرک آن نافع و با اغذیه جهة تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن
مجرب و با نوشادر جهة بهق و برص و طلا او حافظ جسد میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارت و حافظ قوت سایر اشیا
و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حصول و جهة علل رحم زنان نفسا و ضماد شش جهة رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب
که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهة گشودن دمل و نفع اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات عمیقه
مجرب بخلاف سایر شیرینیها و جهة قروح لثه و لهاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با شراب جهة رفع آثار ضربه و قویا و
غرغره او جهة پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب بارتنگ تا سه روز جهة قرحه امعا سیما دمفر محرورین
و سبیل الاستحاله الصفرا و مصدع و مضعف دماغ حار و مصلحش سرکه و کشنیز و رب ترش و آب لیمو با ترش و مقدار شربتش
یازده مثقال و بدلش رب و شراب انگوریست و از خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با آب شربتی خورده باشد خوشنود
باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است **عسل** داود و امالی است و مذکور شد **عسل** طبرزد شیره
نبات است **عسلج** اسم مصری عرطنیثا است و شوفه اخیر بخور مریم را نیز نامند **عسالیج** شاخهای
تازه رو پیده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد **عسل** لبنی میعه سایله است **عسل** لقصب

سوس رب السوس است **عصاره** آب افشرده نباتات اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هریک در ضمن آن مذکور
است **عصب** و عصاب شیلرج است **عصفر** احریض است **عصفر** بری باداورد است **عصفیره** تمیشی گویند
ملبته مهر استرغار است **عصبه** ریحانی سلیمانی است و گویند فنسوس است **عصب** نوعی از سوس است **عصاره**
خشخاش اسود افیون است **عصاره** القرظ اقاقیا است **عصاره** مامیثا شیاف مامیثا است **عصفور** الشوک
بیر است **عصفور** السباح سنواغوست **عصفره** خیری زرد است **عصفور** الجنطات است **عصی**
الراعی عصا چوپان است **عصلان** خشب است که گویند آبنوس است **عضاه** بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است **عضایات**
اسم جانور گزنده است **عضایه** ضب است **عضرس** خطمی بری است **العین مع الطاء** وغیره
عطشان ونیمانوس است **عطب** قطن است **عطفل** برانج است **عطاره** اسم هندی سنبل رومی است
عطوس اسم عربی حمار وحشی است **عطر** منشم حب البلسم است **عطار** و ملتیه الکسیریان و سنج
تویا است و بعضی زیبق را باین اسم خوانند **عظم** بفارسی استخوان و بترکی سمرک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات
است که در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است و در دوم سرد و در اول سیوم
خشک مصلح آن در آخر سیوم نمک و شراب و جهت صرع مجرب است خصوصا پوسیده او جهت عرق النسا و مفاصل و اسهال
و رفع نزف الدم نافع و جهت تب ربع بشرط تعلیق نشاید آن را مجرب دانسته اند و ذرور او جهت ناصور و اکله مجرب است
خصوصا با اندکی صبر زرد و آشامیدن سوخته کهنه آن با سکنجبین جهت ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور آن جهت
قروح اعضاء باطنی عصبانی و با سرکه جهت سوختگی آتش و نار الشعیر جهت آثار ابله غیر آن نافع و قدر شربتش تا ده مثقال است
و گذاشتن دندان پیشانی انسان با استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم موجب عدم بیدار نشدن تا وقتی که برندارند
و با خود داشتن آن و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود
و چون دو دندان پیش سگ و گربه را در میان جماعتی بیندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن میشود و چون استخوان
سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته برطرف شده باشد بگذارند التیام یابد فاد استخوان سنگ پشت یا صبر موی را مثل نوره می برد
و در رفع زخمها بی بدیل است **عظم** الصبی عرن است **عظار** اسم عربی سالامندر است **عظلم** گیاه نیل است
و قطب نیز نامند **عظا** نوعی از صدف است **عقصیج** نوعی از بلوط است و مذکور شد **عفار** اسم عربی مطلب
است **عفص** بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت بلوط است و بعضی بلا و بلوط یکسال بار میدهد و یکسال
مازو بهترین سبزی بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقیست و در دوم سرد و در سیوم خشک و قابض و مانع حیض و اسهال
و عروق و طبیخ جهت تسییلان رطوبات رحم و سقوط او بازرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهت تجمیع اورام
مقعد و خروج آن و رفع بدبوی عرق و با سرکه جهت توباد و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته

قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع نزله و اکله و سنون و مضمضه بطبیخ او جهت قلاع و تقویه لثه و دندان
کرم خورده و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب واب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد موثر و نفوخ او جهت طلوع
رعاف و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار است **العلیق مع القاف** و عُلّیق
عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است در دویم سرد و خشک و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده
سپرز و جگر و ریزانیدن حصاة و رافع خفقان و آشامیدن مقدر او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه
لثه و رافع سستی آن و دندان متحرک و مقوی [illegible] بامره و انگشتری او
باعث [illegible] در [illegible] است و مضر گرده و مصلحش [illegible] و شربتش تا نیم درهم است
عقرب باصطلاح اکسیریان گوگرد است و بعربی اسم کژدم فارسی آن [illegible] نامند و آنچه دنباله را کشیده
جراره و او از [illegible] کوچکتر میباشد و زبون ترین اقسام او سیاه دم دار است و بهترین او [illegible] زرد [illegible] است
و بتجربه رسیده که چون اجزای آب ندیده اند که باشیده و ببرد و بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار
از آن متکون میشود و در آخر سیوم سرد و خشک و شکافته او را بر موضع گزیده عقرب بندند جذب سمیت میکند و آشامیدن
برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده و مفید [illegible] جهت سنگ گرده و مثانه و عسر البول
و اطفال [illegible] جهت بیاض ناخنه چشم حیوان انسان مجرب دانسته اند و با سرگین موش بقدر نصف او جهت
تقویه بصر و طلای او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و برص و بهق و [illegible] و کلف و تروح خفیفه قوی الاثر است و روغن او
که زنده او را بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون که بازای هر عدد ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب
بگذارند جهت عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده او بروغن زیتون که بعد سوختن [illegible] جهت
ریزانیدن سنگ و دار الثعلب مفید بل رستن موی و عقرب قدید کرده بر ران زنی که [illegible] اسقاط جنین شود و مانع سقوط
میگردد و گزیدن عقرب [illegible] نافع و از مجربات شمرده اند و آشامیدن او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم
کرفس و شربتش تا نیم درهم **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردار است و پشتش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش
آن حیوان نیست و گزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه
چشم و طلای [illegible] و دار الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم
[illegible] نعامی بوده و بترکی [illegible] نامند در دویم گرم و خشک خون او تحلیل اورام و زهره او جهت نزول
آب و بیاض و تقویه بصر و زایل جالی و کلف و [illegible] رخسار و تحلیل خنازیر است **عقعق** از طیور معروف
و [illegible] ابلق [illegible] و بترکی [illegible] و در اصفهان [illegible] نامند گرم و خشک [illegible]
[illegible] و در خواص [illegible] القطع است و اکتحال زهره او [illegible] مجرب [illegible] نظر جلاء است **عقعقه**

عقار کوهان عاقر قرحا است و گویند فاوانیا است عقار خر است عقار عوطیسا اسم سریانی اذربو
است عقاقیر اغوزن اسم سریانی اشراس است عقبان اسم سریانی سریانی ایرسا است عقیلا
اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا است عقبان اسم عربی ذهب خالص است عقیلی
اسم عربی نحوره است عقربان ... اندلس اسقولوقندریون است عقید الغب ... است عقده
بلغة مصر چرب زرشک است عکوب نوعی از خرشف بریست برگش با سفیدی و گلش سبز و مستطیل و چون
برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مخلوطش میکنند بغایت مفید و مقوی است و سایر خواص در خرشف گذشت عکیس
لغت بربریست عکه عقعق است عکرکش اسم صنف اخیر نیل است و بعضی گویند راسن است عکر
دهن و دردی است و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنها است و آن در اکثر امور قوی تر از روغن صاف او و غلیظتر و کثیف تر
از آنست عکبر نزد جمعی موم کم عسل است که در اشیانه زنبور عسل یافته میشود و بعضی و شیخ الرئیس است که اطبا
بموم گویند و آن موم سیاهیست که زنبور ها اشیانه را بآن بسته و محکم میکنند در آخر دویم گرم و خشک ... و جاذب
قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت اقسام تب نافع است و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع
خون نافع بمثابه مومیائی است و بهذا مومیائی نحل نامیده اند و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و با
عسل که با آب شربت کرده باشند بنوشند العین ... اللام و بعده علیق نباتیست خار دار و در برگ
و شکل شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در اول سبز ... و بزرگی ... پیکان نامند مرکب القوی
و سردی و خشکی در و غالب بعد در جه دویم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند همه اجزای او رادع و حابس نفث الدم
و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشاء و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ جهت امراض حاره و ریاح
چشم خصوصاً قرحه و رمد و ورم و ناخنه نافع و کشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات
و خون است و جهت بواسیر و سبج سفید و خائیدن برگ او جهت قرح لثه و قلاع و بد بوی دهان و آشامیدن او با کلاب جهت
حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن اکله و نمله و رافع زخمهای سر و برآمدگی حدقه و بواسیر مقوی معده و مانع
انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزا او و مقوی معده و بیخ او ریزاننده سنگ گرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه
کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسمی کوهی او بسیار کم خار
و ساقهای او سفید و ثمرش مایل بتندی و پرده در افعال مانند علیق بستانی و شکوفه او مسهل است علیق الکلب نباتیست
بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت مورد و برگش عریضتر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای ... و گلش
سفید و ثمرش مثل زیتون اول سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و درون او حبها مانند کشمش و ... [illegible]
در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر او است که جوف او را پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب [illegible]

نهایت قابض طبع و حابس بول است و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال و سعوط و جلاوی و ضعف معده
و ذرب و نفث الدم سینه نافع است **علق** بفارسی زلو و زلوچه و بترکی سلوک نامند کرم سیاهیست بقدر
انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبهای زمینهای متعفن بهم میرسد و در افرجه و اعضای صغیره و صغیره که قابل
حجامت نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است در دویم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاة و طلای
او با روغن نفت جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب یافته اند مسحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای
نخته در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب نهایت موثر و ضماد سوخته او با سرکه یا آب بنج جهت منع روییدن موی کنده
باشند مجرب است **علیق القدس** علیق الکلاب است **علک** اسم چیزیست که قابل مضغ باشد و از هم نرم تر و اکثر در منافع
و مثل صمغ و مصطکی و امثال آن **علک الانباط** علک البطم است و اسحق ابن عمران گوید صمغ درخت لسبه است
علک البطم بفارسی سقز و باصفهان قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دویم گرم و خشک
محلل و ملطف و مدر بول و مقوی احشا و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او
با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و زرد چوبه و تخم بنجنکشت جهت شکستگی اعضا بهتر از مومیایی و رافع اعیا است
و چون یک وقیه او را با ده وقیه پیه گرده بز در قدر سه ساعت بگدازند و مجموع آنرا در دو شبانه روز بخورند جهت خفقان
و سرفه رطوبی بی عدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضا و شقاق و زخم خصوصاً با قدری
علک البطم جهت تنقیه زخم او گوشت برآوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره اندرون و با روغن زیتون جهت
تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خایندن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل اورام معده و تنقیه حلق
از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال **علقه**
طلیقیون است و گویند اسم صبر است **علف** هندی اسم هندی باسقوردیست **علوا** و علقی صبر و نبات
او ست **علسق** سلت است **علوفن** بیونانی منفنج است **علک** یابس فلفومیا است **علک**
رومی مصطکی است **علف** ربا بغنک است **علقم** اسم جنس نباتات تلخ است و گویند مراد از قثاء الحمار
است و بعضی گویند حنظل است **علم** بلغت اکسیریان زرنیخ است **علوفس** فنازیست **علیسی** نبات
صبر است **علث** خندریلی است **علجان** قرح است **عمرو** کرنس است **عملج** نوعی از خربزه است
که تخم او خورند **عماد** نمک اسرب است

العین مع النون و غیره

عنبر رطوبتی است که مانند موم
و فقر منجمد میشود و از جزیره های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد دریا داخل میشود و صیادان او بر
آب از تحریک موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و او را شمامه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ریگ است آنچه تناول در
می نشیند و صفایح و سیاه می باشد و عنبر نجفیا مند و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با

می باشد و بعد ازان مایل بزرقی و زردی و بعد ازان مایل بسبزی و زیتونی ترین او سیاه صفائحی و قسمی بلعمی است
که ماهی نیز او فرو برده جهت اضرار رد کرده باشند یا آنکه از جهت افراط ضرر ماهی آن کشته باشد و از شکم بیرون آورده باشند
و مصنوع او را که لاذن و گچ و موم و عنبر سیاه یا وزان مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است
و خالص او در خائیدن منقطع نمیگردد و عنبر در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک باه
و اشتهاء و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین
و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده و دماغ و بالخاصیت رافع امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض
سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد
معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویه حواس و انعاش حرارت غریزی نافع
و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویه اعضاء تناسل و تحریک
باه و بر احلیل باعث شدت جماع طرفین بحد افراط و شرب یک دانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و
قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر باعث غلیان خون و
رقت آن و تولد شری و مضر محرورین و مصلحش کافور و میوهای سرد و تر و سعوط او با روغن [illegible] نافع امراض [illegible] دماغی و سده
آن و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبد است و قدر شربتش یک دانگ و یکمثقال او که
با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی [illegible] دفع دیگر خورده شود تفریح او بحد بهشتی میرسد و بدلش بوزن مشک
و زعفران است **عنب** بفارسی انگور و بترکی اوزم نامند بهترین شیرین نازک پوست و بزرگ دانه کم تخم است
و در آخر اول گرم و تر و در غذائیه بهترین میوها و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح
و جهت ازدیاد فربهی گرده و دفع مواد سوداوی و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه ریحی و مصلحش زیره
و رازیانه و مضر معده جگر و سپرز و تولید ریحی و مصلح او تخم کرفس و ملین طبیعت و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای
ترشش است و ابسر دبید از انگور بغایت مفید است و مورث استسقاء و تپهای عفن است و باید بعد از چیدن او
بدو روز نثار نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانه او در سیوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء و سفوف
آن جهت جراحات و جلای باصره و رطوبات چشم نافع و پوست مولد ریاح و سبیال و بطیء الانحدار و انگور نارس و عفص مانند آن
و کثیف است و روغن انگور که مکرر [illegible] و تعلل او را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند
بغایت محلل اعیاء و سخن و ملین جلد است **عنب الثعلب** بفارسی سگ انگور و بترکی توسن ازومی نامند و در
اصفهان تاج ریزی نامند و انواع می باشند یک بری و بستانی و هر یک ازین نوع نر و ماده میباشد و قسم بری او کاکنج
است و بستانی مسمی به کاکنج بستانی و قسمی برجبلی مسمی به کاکنج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب

است و سوخته او جهت جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمول او با زرشاد جهت بواسیر مفید است **عناب**
بهترین او بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقی
و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح
و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعده و فساد مزاج جگر
و با سکنجبین جهت تبری بی‌بدیل است و اکثار او مورث نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و ثقل سینه و مصلح آن
عسل و ادویه حاره و مبرد و دهن کلانیت شکر و برگش مغز دانه بجهت نکه بتمیز طعم نتوان نمود و شربت آب طبیخ و برگ او مبرد
نیم رطل با قدری شکر در عرص هیجده روز رافع خارش بدن و مجرب است و ذرور خشک او در رفع اکله و قروح خبیثه مجرب
خصوصاً چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت او به تنهایی و با سفیداب جهت قروح خبیثه
بی‌بدیل و نشاره چوب او رافع حکه و جرب و بهق و طلاء او جابر شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان
است و شربت جبائیده با دانه او رافع قرحه امعا و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسب و تنهایی جهت امراض
چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان **عنقود** اسم جنس خوشها است و عناقید جمع آن
و اسم مخصوص نباتیست پر شاخ قدر یک شبر و برگش مثل برگ سداب و زیره و بی شگوفه و خوشه او سرخ و
مملو از تخم و در رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد با عضا و ضماد او اورام حاره نافع و التهاب آن
و مسکن حدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم **عنصم** بلغت دیلم و شنگ ابن نامند و از شاخهای دورنیهای میروید
و غیر ملفوفه است برگش سبز و با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوشش منظر در دوم سرد
و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم حیض است شرباً و ضماداً و حمولاً و خاییدن برگ
او مقوی دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهت جراحات تازه نافع است **عنصر** بفتح اول بزماده است و در میم مذکور
میشود **عناق** بزغاله است و در جدی مذکور شد **عنصب** سماق است **عنب الجن** نام سراجی است **عنب الذیب**
است بجمیع دانه انار را شامل است **عنصل** اسقیل است **عنبران** اذربوا است **عنقفلی** اسم
یونانی شیلم است **عندم** بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است **عنقد** اسم مرزنجوش است **عنزروت**
سیبجی تریبید درخت انار و بر خار و برگش تند و مایل بطول و سرخ و درخت بسیار مینماید و بمیر نزید و قسمی از آنجا
را برگ مایل بسفیدی و خار او بیشتر و شاخها در از تر میباشد و ثمرش عریض با غلافات مجموع در اول دوم سرد
و در آخر دوم خشک بیخ او را چون هر روز تا بیست یک بیست با یک رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و صاف او را بشربت
بیخ شلیس عمل میکند و جهت جذام مجرب دانسته اند و رافع سوداء سوخته است و تدبیر او است که دو روز قبل از آن
اسفیداج با گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و روز سیوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند در یابد

روز دیگر شرب او که روز راحت است بحمام روند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و ربع
آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهت جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمره و باحضار
جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ آن که بحد قوام رسد جهت جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیدی تخم مرغ
و با شیر دختران دو قطره آب برگ تازه او جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند چون یک هفته مکرر کشند و چون تجفید
او را ذریره کرده با سوده و لیمو زنند جهت قروح و امراض مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه در روئیدن گوشت سریع الاثر و ثمرش
در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا و بالخاصیه تعلیق او بر
سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن او مورث جاه است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار است
و باصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین
دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و متقشر میباشد و او را
مولد نحل دانسته اند و عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هریک باسم بلدان موسوم اند مثل
سمندوری و سندی و غیر آن و بهترین او سیاه و صلب براق و خوشبو و تلخ است و در آب نشیند و آن مندلی است
و قماری و هندی کم رنگ تر از آن و سمندوری و دهنیه غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید اند و هرچه بر روی آب بایستد
فاسد است در آخر دویم گرم و در سیوم خشک قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بی عدیل و مفرح و لطیف و مفتح سده و
محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و رافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار
بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس
و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات
دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سعل و مقعد و
مصلح آن صمغ عربی و گلاب شربتش تا یک مثقال و عود قماری پنج قسم ماده عنب الدب است که بترکی مردار اغاجی نامند
و در کرمان بسیار می باشد بسطبری ساعد و از ذرعی زیاده و ابلق و بادهنیه و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف تر
از عود هندی و بدل او نمیشود **عود الحیه** دوائیست که او را مومن فروی ذکر نموده و قبل از و کسی ذکر نساخته و آن نباتی
است که از بربر و بلاد سودان خیزد و شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ
و تند و در سیوم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاه داشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون باز دارنده او را به بینند حس
و حرکت از آن ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا
و دردهای بارد است در همان ساعت و شربتش نیم مثقال است **عود** العطاس نزد بعضی کندش است
و نزد جمعی بیخیست بقدر انگشتی سر او سطبر و طرف دیگر باریک مانند میخی و تیره رنگ و درونش سفید و شاهی

عیصوب اذان الفار است عیسر بلغت اندلس عین الحمام است عین السرطان سبستان است
عیکن الجمل بلغت شام قسمی صنوبر است عیدان اسم جنس شاخ نباتات است و بلغت شام دار شیشعان است
عیزران زعرور جبلی است عیناص اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار
عیدان البطاطا اذان الفرس است عین البطاط بلغت اکسیریان زیبق است عین الحیوان آب زندگی
مشهور است و در طب نفعی از آن ذکر نکرده اند حرف الغین المعجمه مع الالف غافث نباتی است
و کسر فا رشلکو و گیاهی است کبود مایل بسفیدی و طولانی و تلخ و با عفوصت و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط
برگها و شاخ مجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح
سدد و جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و شیر و بول و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز
و جگر و درد زانو مجفف و التیام دهنده زخمها است و حمول او مدر قوی حیض و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون است
و بدلش مثل او اسارون و نصف آن افسنتین و شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختیست
که تا هزار سال میماند و نزد بعضی یونانیان بیت محرم بوده برگش خوشبو شبیه به برگ زیتون و قسمی از آن شبیه به برگ بید و
ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش سبز مایل بزردی و خوشبو و تلخ و در آخر دویم گرم و خشک و دانه
او گرمتر از سایر اجزا و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضماد و نشستن جهت گزیدن زنبور و با آن و بدستور با آرد جو سرشته
جهت تسکین دردهای حار و مفاصل و طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانها جهت گریزانیدن هوام و
آشامیدن آن مقیی و افتراشش آن باعث گریختن هوام و بکی است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده
جنین و مقوی فم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة
و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهت قرحه امعا و قطور او با روغن گل و سرکه
جهت گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش سافوج است
با حب محلب یا بجدطینا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح آن کتیرا و فرزجه حب الغار مسقط
جنین و سعوط آن جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر نه قیراط
جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجات و قبول عامه و ازدیاد
جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الخبر
باشد از ولایت میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را بجوشانند آنچه بر روی آب ایستد بردارند یا از
برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح سدد دهن ها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و تشنج و تبهای
بارده و درد گوش و لقوه مجرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اصلاح اعضا و سعوط او جهت [illegible]

شقیقه و شرب او کشنده گرم مسدده و مغثی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خامافادامی گویند شاخهای بلندتر و برگش با عرض تر و خشونت بیشتر و در مزاج بادان و باغثیان میکند و حمول عصاره او مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص **غاکیبون** در قانون در حرف عین مذکور است و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است حیوان نباتی است که حکم بنفشه پایه دارد و ساق شبیه بگرش و راز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک بهارستان میروید در اول گرم و در دویم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهة سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهة اعیا نافع است و بیخ او در اول گرم و در دویم تر و بغایت محرک باه است **غار** اسم فارسی نوعی از غاسلی است بزرگتر از اروک و در افعال مثل بلط و از آن گرم تر و غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهة ریاح و ضیق النفس و استسقا و درد مفاصل و شرب او ضماد او نافع است **غالیس** بلغت یونانی بمعنی متغیر الرایحه است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بواو نیز آمده و در بطارستان بلبیم نامند و در بستان‌ها و صحراها بسیار میروید بقدر نبات انجره و برگش با ملاست و بدبو و گلش سفید و چیزی مانند گل شبت و ثمرش بقدر حب القلب و بعد از رسیدن سیاه و براق و چوب او ار الملزم که از آن رنگین میسازند و بیخ او سفید با تجویف در سیوم گرم و خشک و محلل و جاذب و نافع اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم قریب و بثور حمره و ماچون برگ و شاخ او را ادرنجی و باسرکه ضماد کنند و خوردن شاخ او بجای شیری جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و ربو و درد سینه و یبوست و چیزی دیگر را قایم مقام او ندانسته‌اند و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهة جرب و حکه و بالخاصیه جهة علل صفراوی سفید و شربتش تا پنج درهم با آب انار و روغن زیتون جهة پاک کردن برگ معادن مؤثر است و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سودا رقیق و سریع العمل است **غاریقون** چیزی شبیه بسپیخ و از اجزای درختهای بزرگ است از درختهای انجیر و جمیز و امثال آن بسبب تعفن متکون میشود و مانند تاو که از درخت بلوط بهم میرسد و بهترین او سفید سبک زن است که باندک مالیدن از هم ریزد و بادلجات و بی رگ مقدار باشد و این قسم را انثی نامند و قسم نر او مطلقات و در صفات بخلاف انثی و استعمال آن جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم اند و شرط است که بدون کوفتن ریزه و بی پرواز ما باشند تا لطیف نگردد و اجزای سیاه او که شبیه بناخن جسد است بجا ماند چه هرگاه کوفته شود اجزای ردیه هم از یرد و برانی میکند و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی و در دویم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط بهر یک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و باد زهر گزیدن افعی و عقرب و بنایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقصی بدن و مقوی دل و مفرح و بالعرض مدر بول و رافع درد سینه و بادیه کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و دیرینه و سرفه ... جهة ... و سرفه

و امراض جگر و سپرز و معده
النفس و امثال آن و با آب جهة قطع نزف الدم سینه و با فادانیا جهة صرع و با زرباد جهة امراض جگر و جهة
و به تبهای جهة ترشش شدن طعام در معده و نزلات و بارازیانه جهة سنگ گرده و مثانه و درد احشاء و کمر و گرده
و با شراب جهة سموم و با سکنجبین جهة سپرز و یرقان سده و با مثل او اسارون جهة استسقاء و با عسل جهت
قولنج و انواع ریاح و با صبر جهة عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبت و لرز و امراض اعصاب و اختناق رحم
و قرحه ان و باخیه بیدستر جهة اقسام قولنج و حقنه او جهة تبهای ربع و قولنجها و غرغره او با سکنجبین جهة ورم
بارده حلق نافع و بالخصوص اشتهی او مانع گزیدن عقرب و اقسام زبون او هم ملک و صورت کذب و مصلح او در همه
احوال جند است و قدر شربتش یک مثقال و بدلش نصف او تخم حنظل و نزد بعضی مثل او و نیز بدو رابع آن زنجبیل و نزد بعضی
دو چندان سنبل است **غالیه** از مرکبات قدیمه و مخترع آن جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان
و دهن لیمو و عطرها خوشبو است که بحسب احوال خود و سک و رامک و موم و لادن و امثال آن اضافه نمایند و در
دستورات چند قسم آن مذکور است جهة اصلاح حال رحم و تقویة دل و لذت جماع و دفع امراض فرج و فالج
و لقوه و خدر و تقویة قوتهای ارواح و اعضاء موثر است **غاراباغی** اسم ترکی گیاه اطریلال است
و در اسنان و کوهستان با بی غاران نامند **غاسول** رومی ابوقابس است **غاسول** اشنان است
غالی اسم اذن الجدی است **غالیس** بفتح غین و تشدید اسم عنب الدب است **غالاوطا** اسم
یونانی ترمس است **غاغاسیطی** اسم یونانی حجر غاغاطیس است **غانه** فودنج است **الغبیراء** تنح
السماء و **غبیره** **غاماغشتا** بابونج است **غبیراء** بفارسی سنجد و بترکی اکیده نامند و بهترین او بزرگ مقدار
و شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و تقلیل الغذاء و موافق قرحه اطفال و مقوی قوت ماسکه
و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهة قی و اسهال صفراوی و سحج و سیلان رطوبات و سرفه
حاره و صداع نافع و ضرر قوت باصره و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید مایل بزردی و بسیار
خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان و در دوم گرم و خشک و منفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرز تبهای بارده
و جهة امراض جگر مثل استسقاء و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع
و مهر او در روغن زیتون جهة مفاصل و استرخاء و دراز کردن مو مجرب و قدر شربتش یک مثقال و عرق گل
محلل ریاح و سده و دوا جهة اقبال مانند جرم آن دانه و خفیفتر است **غبار الرحا** اول که از آسیا نامند سعود
جهة قطع رعاف و ضماد جهة منع ریختن مواد بچشم و تقویة اعصاب نافع است **غبار** **عنب الدب**
است **غبیرا** درختی است سدر خانه دار است **غداف** نوعی از کلاغ است اصغر از غیچه و اعظم سیاه
غالب و منقار و پاهای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار او سرخ است گرم و خشک

وگوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره او جالی
و تند و رافع آثار و مقوی باصره **غراب** اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب البقع و سیاه بزرگ او که موی
غراب اسود است بترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی
کلاغ سیاه نامند وانچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غراب
است و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف اوست کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم سرد و خشک و خوردن او را
در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم او صورت بیخوابی است و اجتناب خوردن گوشت او اولی است و زاغ بغایت
ردی الغذا است و در سیوم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهت ریاح رحم مفید است و چون
زنده او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و تر شدها مثل سرکه و آب ترنج چهار روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل شود
خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ او تغیر نمیکند و در تغیر رنگ وضع و در بیاض آن نیز مجرب است
و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مفرح و ریت او مسلخ مسهل که زهره اقسام کلاغ
جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافع **غری** بفارسی سریشم نامند و بترکی یا رتقان نامند
و آن عبارتست از چیزهای چسپنده که وصل اجسام بآن کنند و آن انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است
که از پوست گاو میسازند بعد از آن سریشم ماهی و مجموع گرم و خشک اند بتفاوت مراتب **غری الجلود** سریشمی
است که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیده مصل ارند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعادت نمایند تا جمیع
جرم آن از آب ممیز نشود و آنگاه در آفتاب چندان بگذارند که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است
در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سرعت التیام جراحات
و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و نمش و قوبا و تقشر جلد نافع است و سوخته مفسد
او قایم مقام توتیا است **غری السمک** رطوبت منجمد است که در شکم ماهی بنی دراز و جزیرا اللیر نامند و امثال آنها
بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود است و در جمیع افعال مانند آن و مداو
او روزی یکمثقال یا دو مثقال جهت سل مجرب است و ضماد او جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته
و برنج و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل است و سریشم سبز در منافع قریب بغیب الفعل و در دستور را
مذکور است **غرب** درخت عظیم و در اصفهان و ... و در هنگام بن در دیلم دار افاناسند و گویا اسم آن از ...
قوی مالی باشند و در دوم سرد و خشک و قابض و عصاره برگ او بالفعل رافع قولنج ایلاوس و منضج
با آب مانع قمل و گویند بتجربه رسیده و ضماد برگ تازه او جهت جراحت تازه و آب فشرده او جهت رفع سیلان خون از
اعضاء باطنی و سده جگر و غرغره آن جهت اخراج زالو که در حلق مانده باشد و در دوم خشک و جهت اکل و جرا ...

قرمز سفید و بیخ سحوق او که با عصاره برگ ان و روغن گل و پوست انار طلی و مقعد جهت درد گوش نهایت موثر و نطول
طبیخ آن جهت نقرس و دفع بخارا موی سر [illegible] شکوفه پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت
ثالیل و ذرور شکوفه او جهت خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبت سایله او جهت جلای ابهر و بیاض و رفع وشم و آثار
بسیدیل و جرب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش **غرقد** نوعی سفید بزرگ عوسج
است **غرر** [illegible] شام کوچک عصی الراعی است **غرسا** راسن است **غربیب** نوعی از انگور سیاه است
غراف اسم یاسمین است **غرم** اسم فارسی منش است **غرنج** اسم فارسی شونیز است
غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند آنچه او را تا ششماه [illegible] سه سال را خشف و از سه سال تا شش سال را
ظبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسانست و موافق مرطوبین [illegible]
الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی نافع و طلا خون او سبب درازی
موی و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و [illegible] ان جهت [illegible] نافع و گوشت او مصدع و کباب
او مورث قولنج و مصلح او ترشها و سکنجبین و چون او را اصعتر و نمک پاشیده خشک کنند زهره آن قاطع حیض است
و سرگین او بسیار جالی و طلا مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بلغمی و بهق سفید است و آهوی ختن که مشک از او
بهم میرسد بسیار سیاه و پشت او [illegible] سفیدی و شاخ او منحنی بحدی دراز است که بدنباله او میرسد و ان گرم و
خشک تر از سایر اصناف آهو است **غرل** الارطلب است **الغین مع السین و غیره** **غسل**
خطمی است **غسول** اشنان است و از خرا نیز نامند **غسلیج** از پوست **غسالج** است **غصار**
چینی کاسه چینی است سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه و بغایت مجفف است و غصار مطلق کاسه
سفالین مزجج است **غلقی** غلقا است و نزد جمعی نبخت بقدر ترب و ثمرش مثل ثمر کرد مثلث و برگش شبیه به برگ [illegible]
و در جوف ثمر کبر مثلث و برگش شبیه به [illegible] و در جوف ثمر حریری مانند پنبه و تخمش مانند دانه انگور و امرود و صلابت [illegible]
گرانه و حاصل میشود مسهل قوی و مهلک بلا و رافع ثالیل است **غلیجن** اسم یونانی فودنج است **غلیجرا** غربا اسم یونانیه
[illegible] است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بیونانی ریحان داغ و بامعنی کوه است **غلوجس** اسم یونانی طنبور است
غلوفین اسم یونانی مامیثا است **غلو زبا** اسم یونانی اصل السوس است **غلیولج** اسم فارسی حداق
است **غلول** [illegible] است **غمامه** اسفنج است **غندب** اسم عربی عنکبوت است **غنم** [illegible] است **غوره** [illegible]
بخبیا و در النهر نوعی از قطرب است که بترکی کلاک نامند بهترین اقسام قطر و موافق [illegible] المزاج [illegible]
سعده [illegible] مربای زنجبیل است و گلقند **غوره** خرما نارس است **غوربار** اسم اصفهانی [illegible]
غوره اسم فارسی حصرم است **غیان** زیبق است **غیسم** اسفنج است **غیفیطس** سنبل الطیب است

است **حرف الفاء مع الالف** **فاوانیا** بیخ نباتیست کمتر از ذرعی بر بیخ شعبه و قسم نر او شبیه به نبات
زردک و بیخش بکلفتی یک انگشت و تقریبا بسطبری انگشتی و چون بشکنند در خط صلیبی در جوف او مشاهده گردد و لهذا
او را عود الصلیب نامند و قسم ماده او را بیخش هفت هشت عدد و شبیه به بلوط و در جوف او بخط صلیبی و نباتش
شکل کرفس بری و گلش بنفش مایل بسیاهی و غلاف تخمش شبیه غلاف باقلا و دانه‌های آن مانند دانه انار و بسیار
سرخ و در وسط دانه‌های او سیاه مایل بنفشگی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر است و قوتش تا هفت
سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده که چون آفتاب در میزان بود او را بی‌آلت آهن قطع کنند در
آثار بالخاصیت او موثر است والا مختصر است در افعال فراجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از هر دو دانسته‌اند
و او محلل ریاح غلیظه و مدر حیض و ملطف و منقی و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده و جهة صرع بغایت نافع
حتی تعلیق او و مطبوخ آن در شراب [illegible] اسهال و شربت او با شراب مسکن درد معده و بخور او جهة اکثر امراض
دماغی مفید و ضماد او جهة صرع و ضربه و سقطه و دفع آثار [illegible] و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش [illegible] شربتش یک مثقال
و بدلش در صرع زمرد است و در سایر امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج اخلاط و حابس حیض و نزف الدم
و جهة فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس ... تا پانزده عدد او با شراب قابض جهة نزف الدم رحم
و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهة کابوس و صرع و بخور تخم او جهة صرع و جنون و تعلیق
جهة دفع صرع اطفال [illegible] و دخن تخم او جهة صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه زرد بسته باشند دفع
مس او نکرده باشد [illegible] کرده باشد جهة عسر ولادت و دفع سحر و [illegible] در قطرهای مجرب دانسته‌اند
و گویند که در خانه که آن باشد جن و جانوران گزنده داخل نشوند چون قمر نظر به تثلیث زهره داشته باشد در زیر [illegible]
گذارند جهت الفت دایمی آن شود **فاشا** مجهول الماهیت است و رازی گوید دوائیست که از ترکستان آرند
جهة دفع سمومات خصوصا [illegible] نافع است **فارشح** [illegible] هندی اسم فندق هندیست و مولف اختیارات
اشتباه [illegible] کرده گویند سنگیست زرد مایل بسفیدی و در بعضی مایل بسبزی و دیرگداز و نیکوتر آنست که چون
بر روی سنگ [illegible] و در آتش نسوزد **فادزهر** معرب از پادزهر است و آن عبارت
است از چیزی که حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او فادزهر معدنیست و مولف اختیارات [illegible]
حجر التیس و حجر الحیة دانسته و خلاف جمهور است **فاغره** بفارسی فاخره و کبابه دهن گشاده نامند و آن بزرگتر
از کبابه و بقدر نخودی [illegible] شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور سیاه و براق و با عطریه و از بلاد هند و
سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر آن خشک با قوت محلله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر [illegible]
و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهة اسهال [illegible] و جنون و ریاح غلیظه و اورام بارده و دماغی [illegible]

او جهت تقویت دل و دماغ مفید و مصدع محرور و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم است
فار بفارسی موش و بترکی سیچقان نامند در سیوم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ردی و ضماد
شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او رافع عسر البول و خون او جهت
قطع ثالیل و مسامیر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داء الثعلب و شرب سرگین او
مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن بفتیله ملین طبیعت و رافع عسر البول و قدر شربتش یکدرم
و نجور او باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی پلنگ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد
و مکرر تجربه رسیده و بهتر او در ولایت دار المرز بجهت زخمی پلنگ در میان اهالی مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش
عبور نتواند نمود و او درین امر بسیار حریص است فارة التیس مثل موشان است و مذکور شد فاشرا لغت
سریانی و بفارسی هزار اخشان و در [illegible] و طبرستان الاملک نامند نباتش شبیه بتاک انگور و بفارسی دارد و برگش باریک
و مایل به [illegible] مجاور خود می پیچد و ثمرش بقدر نخود و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ ماند و آخر
دویم گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ و با حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن
و مدر فضلات خصوصاً شیر و مفتت حصاة و جهت ورم سپرز خصوصاً با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدر
و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و تشنج عضل و درد معده و پهلو و ریاح معده و امعاء و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا
یکمثقال است و آب او که در بهار از درخت او را خم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقی قوی و قدر شربتش یکمثقال و از برگ و ثمرش دو
درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی و کشودن دمل و استحکام
کردن عضو شکسته نافع و روغنی که در بیخ او را جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارده و بواسیر و حصف و رفع چرک زخم
و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر و گویند
اکثار بیخ فاشرا و ثمر مضر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن بعد از قی کردن خوردن رب به و ثمر او در افعال
قریب به بیخ او و ضماد برگش سترنده موی و خوردن شاخهای تازه که پخته باشند رافع وجع الفؤاد و درد معده و مسهل و مدر
شیر است و بدل بیخ و ثمر او بوزن آن درونج و نصف آن سیاسه است فاسرستلین نباتش در پیچیدن بخار و خزع
شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی سپندان نامند و ساق او سیاه و ثمرش مانند فاشرا او سیاه و بیخ
و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع فاغنجیون
لغت یونانی و بمعنی دواء الزیلا است از یک بیخ نبات او دو سه شاخ میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع
نباتش برگ او باریک و گلش سفید شبیه بیاسمن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از او
و تخمش کوچک و باریک و زرد بعد از خشکی سفید میشود و در سیوم گرم و خشک و برگ و گل و تخم او جهت گزیدن

و عقرب و رفع مرض سریع الاثر است **فانید** در شکر مذکور شد و در فانید سنجری و خزائلی اختلاف کرده اند و گویند
معمول از شکر و ارد جو و مغز دانه آن است و بل ارد جو سنجری و منسوب بسجستان است و از تحقیق صاف ترتیب میدهند
و گویند منسوب بشنجر بضم شین و جیم و حاء مهمله است که بلدیست از عمان است و در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع
و جهت سینه و سرفه مفید است **فافیر** بلغت مصری قسمی از بردیست که از و کاغذ میسازند **فاختة** مرغیست
خاکستری رنگ و طوقدار و زیبه کبوتر و در آخر دوم گرم و خشک و مهرای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه
و تفتیح سده نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و فضله او بخون گرم او جهت
بیاض چشم موثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نفخ اورام مفید است **فاسی** تخفیف سرشا و حشید در
بلخ و غلاف او مثل خرنوب برگش مانند برگ نخود و در میان گندم و جو میروید و بیونانی اندرو صاروق نامند در اول
گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده احشاء و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و قرزجه او با عسل مانع حمل
و شستن بجوشانیده او و در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر شربتش دو درهم است **فارغه** ناغیره
است **فاتور** اسم عربی پرنجاسف است **فارلوخسا** بلغت یونانی بمعنی حشیشة الاسرا است
فاغیه بنین محمله شکوفه حناست و در اینجا مذکور شد و این اسم مل جمیع شکوفه هاست و بمعنی مهمله نیز از سفید
است **فالحیطس** و تالاخیقون نالیعقن است **فارسیا** اسم یونانی جوز است **فاناقش** اسقیوس
اسم یونانی دوای کبیر است **فاناقس** خمر و بنیون زوفرای کوهی است **فالاهس** فاسی است **فار**
ساحی اندروطونست **فاغیس** مرزنجوش است **فارس الماء** سطراطیقوس است **فالیس**
الیونانی باقلی است **فالس** نوطی جامه است **فارلقا** بلغت یونانی حلبه است **فافس** اسم یونانی
بطیخ است **فاقروس** اسم یونانی بر وست **فاسطره** اسم یونانی جند است و بعضی منقوط نیز آمده
است **فاغشه** جند بید ستر است **فانافس** ابرافیلون نبات جاوشیر است **فاعوس**
شیلرج هندیست **فارعوس** تفلق است **فاها** اسم هندی خیلیانا است **الفاء مع الباء**
و غیره **فباتل الرهبان** نباتیست بقدر ذرعی تیره رنگ مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن
و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم چغندر و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا و رودخانه ها و در کنار دریا است و در آخر دوم گرم
و خشک و نباتش مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرفه و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل
و نقرس و عرق النسا و ورم انثیین و تشنج و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر
بول و محرک باه و محلل مواد بارده است **فتیلة** بفارسی شافه نامند جهت تلیین طبع و جذب مواد از اعالی به سافل
مستعمل است و در جمیع که قوت مسهله نداشته باشد بدل حقنه و اقسام آن در دستورات مذکور است

آن که در ابتدا رستن تخم ترتیب دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است لطیف
و گرم‌تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و انشامیدن و طلا کردن آن نافع زهر گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع سبتی که
بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلاء آن و در گوشش در ریاح که در گوش بهم رسد
نافع است و مولف تذکره گوید که چون ترب را خائیده بگذارند تا متعفن شود کرمها از آن متکون میگردد و چون در ظرفی
ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند و از آن احل کنند در حل معادن بعدیل و افعال غریبه از و می‌آید **مخیل** نا شقی
مخیل بشامی است **فرفیون** اسم صمغی است خاکستری رنگ و مایل بزردی کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی
آن تند و نبات او شبیه بکاهو و شیردار و سفید و باشعبها و خارها [illegible] قسمی از آن گلش سیاه و خارش تند و تیز و بیشتر در از
بلاد سودان خیزد بسبب تندی شیر او که بوی آن بشامه نرسد از دور حربه میرسانند و میکیدند تا شکافته شود و قبل از شکافتن در
زیر آن نبات شکنبه گوسفند را از طرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن حربه او میرسانند و میکیدند شیر بسیار در رو ریخته در شکنبه
جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش او با انزروت و صمغ در آب زود حل میشود بخلاف غیر مغشوش و بدستور
مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوت فرفیون تا چهار سال باقیست و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند
هیچوقت از قوت نمی‌افتد و مولف اختیارات گوید که آن صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک
و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک
و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل
جهت نزول آب سفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با آب چغندر جهت سبل و دموع و حمره چشم
و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن و طلاء آن رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و نوع هوام
رافع سمیت آن و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین [illegible]
ضربان سفید و حمول او تقید رحیه تا دو حبه و در اکثر حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ نافع است و گویند
اگر با سکت سائیده باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رفع بد بوئی آن بعدیل و مصلح او مقل و ربوب
سوس و سائر صموغ و روغن بادام و تخم سیاه او قتال و قدر شربتش [illegible] در استعمال مازریون
جند و زیاده او مورث اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در
بعضی قابض بافراط و رافع آن تبرید و قوی مع آب میوه است **فراسیون** نباتیست ما بین شجر و گیاه و شاخهای
بسیار از یک اصل میروید و مربع و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر بند انگشت و مایل باستداره و کنارهایش
دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق آن و بعضی را گلش مایل بزردی و بعضی با زرقی و منبتش خرابها و کوهها و گرم
و گلهای چون گل میکند و قوت آن تا شش سال باقیست و مولف اختیارات گرات جبلی دانسته و از نبتیه فراسیون

نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است در دویم گرم و در سیوم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و ریه
از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوت تریاقیه و جالی اعضاء باطنی و ظاهری و مقوی
آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر قطور و امثال آن و طبیخ آن با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس
و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات آن و بدیل و با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعاء و با ادویه مناسبه جهت
درد سر و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و خائیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه
و در آشامیدن و بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل خنازیر و تفتیح دمل و گشودن آن نافع خصوصا چون تازه او را با پیه گرده بز
کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انفتاح ملتحمه چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضاء و طلاء مطبوخ او با آب
جهت ریاح مثانه و عسر البول و در عطوسات و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت
تقویت باصره و بردن زردی یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و در معده نزول آب و جهت اوّه و قطور او جهت گرانی سامعه
و درد گوش و شربت نافع و مضر مثانه و گرده و بعید که اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل نزد بعضی رازیانج
بادزهر او مقوی فعل آنست و قدر شربتش تا سه درهم و پلنشس عرامراض سینه و سپرز و پستان و دو وزن او و تحلیل ریاح
اساروان و در اسهال لزوجات فتیمون و افتیمون است و چون زمین را نمناک کرده با آتش گرم کنند و آتش را بردارند
فراسیون را در روی آن فرش نموده علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون
بران لحاف کرده بسیار بپوشانند تا گرمی نمناک برطرف شود در رفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون
فراسیون را بخیسانند سه ماه بگذارند بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و ریه
و مواد بارده بغایت نافع است **فرنجمشک** معرب پرنجمشک فارسی است و ترنقل بستانی نیز نامند و آن بری و
بستانی میباشد بری را صعتر مسک لاحماد و بالتش و شاخش مدور و بی شاخ و برگش مثل شونیز و تند بوی و با عطریت
و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و باخشونت و در گونه شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از ان فراخ
و منبتش بستانها و خرابها و در آخر دویم گرم و خشک و بری گرمتر و قویتر است مفتح سده دماغی و مصفات و مقوی جگر و دل
و معده سرده و هاضم غذاهای غلیظه و از روح او خوشبو و در افعال بهتر از فرنجمشک و شونیز است و جهت وسواس و خفقان بلغمی
و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مرة السوداء و مصدع محرورین
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش سه درهم است و بدلش شونیز و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که ان
صیبان گویند و هاضم و مقوی آن دمه و شربتش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد
انست **فروج** بفارسی جوجه و بترکی ... نامند بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور
شده و مداومت کباب کبوتر بچه را با ادویه و بسیر مولد جذام دانسته اند و بچه او با پیه او مقوی باه و گویند خروس بچه بالکل

بالخاصیة مضعف باه است **فرس** بفارسی اسپ و بترکی ات نامند گوشت او در آخر دویم گرم و خشک و مورث
شجاعت و قساوت و بهی مبرودین و سوخته او قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش مهرا نخیتن و
آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه با تیر بناو لنمودن و بنیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن
و قرحه امعا است و چون تازه او از سموم و تغیر دهنده رنگ وضع و ذرور سوخته او با موی رافع جوششهای است و
گویند چون دندان اسپ او را بر ساق کسی ببندند از حرکت ماندگی نیاید و اگر بپای حیوان چهار پا یا بدم اسپ ببندند
لنگ شود و اگر در زیر خانه موی دم او را بگذارند کیک داخل آن خانه نشود **فرود** دهان رازی گوید قطب است
فرصاد اسم عربی توت سفید است **فرقین** اسم مغربی بقلة الحمقا است و اندیقون نزد بعضی مسمی بآن اسم
فرفخ بقلة الحمقا است **فرفیر** بکسر فا اسم عربی بفتح **فرفار** درختیست بقدر چنار برگش مثل برگ
بادام و گلش مانند گل سرخ و نهایت خوشش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار است **فرشه** اسم عربی شیری
است که بازرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه با غور گردد و در افعال مثل لبا است **فرکیه**
استس هلم است **فرو** بفتح اول و ضم را اسم عربی موسه سبخا نرم مانند سمور و قاقم و غیرها **فستاریون**
رعی الحمام است **فریقه** حلبه است **فریدس** اسم مصری اربیان است **فرار** بلغت اکسیرایان
زیبق است **فرا** بتخفیف حمار الوحش است **فرسیون** طلق است **فرفت** شاهترج است
فروسیون اسم عربی نوعی از باد آورد است **فروسان** بصل است **فراسون** اسم یونانی
زبد البحر است **فرسیا** اسم رومی بباسه است **فرطس** اسم یونانی مارستاخدار است
فرصیه تمیمی گوید عجم الزبیب و عجم العنب است **فراشنگ** اسم هندی خطاف است **فرهی** اسم
فارسی تمیس است **فریک** دوره اسم ترکی فراج است **فرسپلی** اسم مخلصه است الفاء
مع السین و غیره **فستق** معرب پسته فارسی است درخت او شبیه بدرخت صعتر و غیر مغرس را مدت
مدید باقیست و مغز او را تا سه ماه در آب لیمو حافظ فساد اوست و مغز او در دویم گرم و خشک و نزد بعضی در اول
تر است و بهی و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مواد خون صالح و موجب بهی
بهتان و مقوی معده و فم معده بحدیکه سایر حبوب ماکوله باو نمیرسد خصوصا که با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و
وجهت درد جگر و لاغری و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظ ذهن و رافع خفقان و برودت جگر و لاغری
گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیها و میوهای بارده و پوست
سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک بغایت مقوی معده
و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهان و رفع قلاع و پوست سفید

صلب او که طبیخ منوط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجربست و نطول طبیخ پوست درخت و برگ او
جهت مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی بآن جهت ریختن موی نافع و روغن
پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیت مضر معده و سقوط او با مشک جهت لقوه و تقویه حافظه و
تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهت ازاله وسواس مواد سوداوی و رفع سموم مؤثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نیز دارد
در بیرغیج مذکور شد **فاقس** بفارسی سانن نامند حیوانیست بشکل عدس بسیار بدبوی و در مزاج قریب بدراریح
و رایحه او جهت اختناق رحم و دود آن و شرب آن با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلو که در گلو مانده باشد و گذاشتن
سائیده او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار مفید است و بلع کردن مکیده آن جهت گزیدن مار و رتیلا خوردن است
و چون در ثقبه باقلای گذاشته بلع نمایند جهت تب ربع بیدیل که دانسته اند **فسیون** اسم یونانی قنطوریون است
فسوه الکلاب اسم عربی غاریقون است و نزد بعضی شابانج **فستق** الهادیه حب البان است
فسوه الضبع فیلز است **کسیا** اسم عراقی قاقله است **فسو ا** براسین اسم عبرانی
اصابع صفر است **فسغ** بفتح فاء و سین و غین معجمه بمعنی انجیر پوست که به مجاور می پیچد بهجدی که او را
بپوشاند و فاسرا او امثال او را از این جهت فساغ نامند و فسیع از جنس فاسر است نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر
و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گیرنده زبان و تلخ
صلب و سطبر و منبتش آجام و بستور در مواضع درشت هم میروید و قسمی از آن بنجار و دانه او بشکل باقلای مصری و از آن
کوچکتر و بسیار سیاه و در خط سفیدی میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از و باشد قسم اول و سیوم گرم و خشک و شربت
برگ ثمرش رافع ضرر او و به سمیه مفرح و محلل ریاح و حافظ قوت غریزی است و چون برگ او را با عسل لعوق کرده
طفل شیرخوار را بتدریج او دهند در مدت حیات سم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش یک مثقال است و
ضماد قسم ثانی رادع اورام مسکن درد مفاصل و خون او موجب دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است
فصفصه معرب اسفست فارسی است در رطب مذکور شد **فصیل** بچه شتر است **فصا** بکسر فاء معجم الزبیب است **فضه**
بفارسی نقره و سیم و بترکی کومش نامند و بکون او را از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدل
آنکه چون نقره را گوگرد مکلس باشد بهتر و آن کبریت که مکلس آن نموده مثل انگور زیبق را منعقد میسازند و در اول سرد
و خشک گویند معتدل و در تفریح و تقویه قریب به یاقوت جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت
و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و
مقتول رافع ابر و اسبیرود در اکتحال جهت بیاض و تقویه باصره مفید و مضر امعاء مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهم
و گوگرد خام باعث سیاهی شکستن تلخ رافع است و گویند گوگرد غیر خام معدل او و بعد از تعدیل نبات ادویه حاره

و منتهی بطرفات مثل گل خود است **فطر** نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش
بسیار کوتاه و جوف او مملو از صفایح و ماکول او را بترکی کملاک نامند و بفارسی فارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس
ماکول و غیر ماکول اند و بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بود و
سفید و مایل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او در اعانت سمیت و هرچه از
نوع سفید و سرخ او در تحت زیتون و انجیر و گردگان و امثال آن روید و بدستور سرگین و صمغها و مانند آن بر آید
کشنده می باشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع او است و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض
و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه بان پرورده کنند و سائیده خشک او رافع اسهال و
زلق الامعا و ضماد او با سریشم ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و بر آمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او قاطع نسل و
دیر هضم و مولد اخلاط غلیظ و چون قبول عفونت کند بعد از آن متعفن میشود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته
و بهترین مصلح او آبکامه و خردل و پختن او با نمک و پودنه و روغن زیتون و کنجد و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده
و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن او از خواص اوست که هر
حیوانی که کسی را بگزد که فطر ماکول خورده باشد هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوای علاج نمیکند و هرچند در خم شراب و
سرکه روید پوست او کشنده است و حیه خشک کرده مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی
است **فطراسالیون** یونانی بمعنی کرفس کوهی است و او را کرفس صحرای و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه
بنانخواه و خوشبوتر از آن و تندتر است و بهترین اجزا تخم آن در سیوم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت
مدر ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو مفید
و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس نبطی را بجای او استعمال مینمایند و آن مدور و مایل
بدرازی و بقدر فلفل بیرون سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نبات او عریض و با اندک حدتی
و چتر گل او مثل چتر شبت و در تنکابن و الکم نامند و این قسم را بعضی ضعیف تر از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن دانسته
و او مدر عرق و رافع عرق النسا و مهیج و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فطلس** و **فطوسس** حب الآس است **فطیر** نان خمیر مایه است و زبون ترین
نانهاست **فطوریدس** اسم یونانی دجاج است **القاف مع القاف** و غیره **ققع** بترکی دیلان و بفارسی
گشنیج نامند و او غیر اقسام فطر است مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زمین نزدیک آبها متکون
میشود شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول و غلیظ است و اصلاح آن بدستوریست که در فطر مذکور شد
قفاع نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهاست و حبوبات و میوه با ترکیب میدهند و در [illegible]

رطل آبهای کهنه خواهند یک مثقال از هر یک از عود و فلفل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج
باید کرد و سرد و ترین همه فقاع آنست که از شیره جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهة سرفه و امراض حاره
ریه نافع و مضر گرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلحش ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب
دهند کثیر الغذا و مقوی معده و احشا و بی نفخ است گرم ترین اقسام عسلی و خرمائی و مویزیست **فقاح اذخر** اسم
شکوفه است **فقاح سورنجان** اصابع هرمس است **فقلا نوس** اسم یونانی صریمة الجدیست
فقلامینوس بخور مریم است **فقلامیون** فانشین است **فقیص** شاهترج است **فقاح**
الملح زهر الملح است و نزد بعضی ابقر است و ماسرجویه گوید که بر روی نمک معدنی شبیه بشوره شکون میشود الطف
اجزا نمک و قبض او کمتر است **فقکلین** عفص است **فقدرح** حب الفقد است **فقعه** گل زرد است
فقولیون حنا است **فقارس** اسم یونانی سرو است **فقاح الکرم** شکوفه انگور است دراول
سرد و خشک و با مطریه مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق است و در افعال قوی تر و لطیف تر است **فلز** بسکون
لام و کسر فا در لغت بمعنی مس سفید و روی است و متفرع نیز نامند و به تشدید زا و کسر فا و لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن
گدازنده است و هر گوهری که از کان خیزد در اصطلاح اجسام معدنیست که هر یک را کانی مخصوص باشد و در وزن
متفاوت باشد اعم از آنکه مطرق بالقوة یا بالفعل باشد که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر شود و اقسام چکش
گیر بالفعل و بالقوة را مستطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوع اند که از هفت معادن حاصل میشود طلا
و نقره و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از معدن مخصوص اند و مس و روی از یک معادن اند و در وزن مختلف اند چنانچه
بلیناس از کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی در معادن بدون گداختن
متکون میگردد و بجهة خود روی بفارسی روی و مس گویند و بیونانی طالیون گویند و آن در نهایت زردی میباشد
و از تابش آفتاب سیاه نمیشود و لهذا بعربی صفر نامند و مس سرخ مایل بزردی میباشد و هر دو در وزن سبک تر از روی
اند و مستطرق بالقوة سیماب است که باعمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده میگردد و بس فلزات هشت نوع اند و معادن
مستطرقات هفت و از یکمعدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد چون روی نایاب قلیل الوجود است اشتباه عظیم
در بعض مس سرخ و زرد در اسم نحاس و صفر واقع شده و با نهایت تحقیق این مراتب احدی بجهة عدم استقصا
ننموده کما لایخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود **فلنجه** افلنجه است **فلفل** بیونانی اسفس است و در
هندی .... درخت و خوشه آن مانند خوشه انگور و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر نیز است و اقسام
سفید و سیاه و هر یک بری و بستانی میباشد و گویند نارسیده او که با نهایت رسد سفید میباشد و بعد از رسیدن
کامل از شدت سیاه میشود و ظاهرا اصلی ندارد شاید سفید الاسم و قابض تر است و سیاه چین دارد

ودر آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده
و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و مفتح سدد و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده
خون مبرودین و ملطف اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و ازرقی ترشش و مقوی جگر و معده و سحق آن و با ادویه قابضه جهت تقطیر
البول و با زهره علتهای عصبی است و حمول او مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع داحس
و برص ناخن و با نطرون بغایت جالی بهق و سرخ کننده رنگ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی داء الثعلب و با خل
جهت تهییج ریحی و جوشانیده در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت
ظلمت بصر و بیاض ناخنه و طلای جوشانیده او با گلاب جهت رفع نزلات بارده و رفع درد دندان مجرب و سنون او جهت
درد دندان مجرب و دستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشد مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده
سریع الاثر و خاییدن او با مویز جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و مخشن سینه و حلق و مضر گرده
و جگر حار و جمعی که خون ایشان دور نداشته باشد و جراحات باطنی و ذکر و مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنهای سرد
است و در مبرودین عسل و قدر شربتش یک مثقال و بدلش زنجبیل است **فلفلموته** اسم فارسی بیخ درخت فلفل
است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت اوست و ابن جلجل ریشه درخت غیر فلفل دانسته و این اصلی ندارد و بهترین
او سفید و تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل و در امراض سپرز و درک قوت تیزتر از آن و سعوط او جهت
سکته و صرع نافع و بدلش دارفلفل است **فلفل الما** نباتیست که در آبهای غیر جاری روید برگش شبیه برگ
و ساقش بیگره و شاخدار و بقدر ذرعی و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بعربی عطریه
و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دویم گرم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام
بلغمی و صلبه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش قوی الاثر و قدر شربتش تا دو درهم است **فلفل السودان**
دانه ایست شبیه بحلبه و غلاف او مانند غلاف آن و تند و باندک تلخی در آخر دویم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم
لزجه و مفتح سدد و با عسل محرک باه و بجهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان و حرکت آن بغایت موثر و مضر حلق
و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است **فل** ثمریست هندی بقدر پسته و پوست شبیه بپوست فندق و مغزش
مایل بزردی و سفیدی و باد هنیه و از فلاحه نقل کرده اند که از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم رسند و دانه اش بدانه
نیلوفر هندی و غیر بندق هندیست در دویم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیوم گرم و خشک است و محلل و مفتح سدد
و منقی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ او سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقا و باد
بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده بدن و قدر شربتش تا دو درهم است **فلا** به حب الرأس
است **فلفلموت** فودنج بری است **فلار** اذریون است **فلحوت** نرجس است **فلیحقش** سوزنجان است وزنه

[illegible]

بعضی جوبانه است **فلفل** شامی تخم نخخه است **فلفل** الصقالیه شامل آتش و حرف بابی است **فلفل** الغرقه تخم
دیمه است **فلفل** الخواص ما بود دانه است **فلفه** هرنوه است و گویند تخم پنج انگشت است و بلغه مغربی زر الانجره
است **فلنجمشک** و نجمشک است **فلفلمویه** اسم فارسی دارفلفل است **فلون** بلغة رومی برگ نبات است **فلام**
اسم عربی تالی است **فنک** اسم فارسی زساق است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوانی و
از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند خوشبوتر از سنجاب و قاقم و بهترش از سمور و لباس او موافق جمیع امزجه است
خصوصا جهة اطفال و نزد بعضی جلد مرغیست و نجور او جهة گریزانیدن هوام موثر است و قول اول صحیح است و اجزای
مرغیست سفید و بزرگتر از غار و توانند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک **فنجولن** اسم یونانی نباتیست
برگش شبیه به لبلاب کبیر و از شاخش هفت عدد و بیشتر میباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و باز و ایای بسیار
و در بهار از میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش بزرد و زیاده بیرده روز نمیماند و لهذا اقریح نموده اند که
بیگل و بی ساق است و تخمش با ریگ در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض در سیوم گرم و خشک و تازه او قوی
و انکی از بیخ و برگ او در دهان نگاه دارند رافع سرفه مزمن و ربو و ضیق النفس و ترخه سینه و محلل ریاح و نجور و استنشاق
او بسعوط سهین اثر دارد و ضماد او محلل و گشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمها است و حمول او با عسل مخرج جنین
مرده و زنده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است **فنجنکشت** انگشت است **فنا** عنب الثعلب است **فنجنکشت** تخم
لورن نبی گویند که آن تخم انجشت است **فنجنوشش** بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام با یاء هرگاه وی را
باین اسم نامند **فندق** هندی رنیه است **فندق** اسم فارسی بندق است **فو** به تشدید واو اسم یونانی نباتی
است شبیه به کرفس بزرگ برگ ساق زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مایل بسرخی و پرگره و گلش شبیه به نرگس و از آن
بزرگتر و سفیدی مایل بسرخی آمیخته و تخمش سطبر و منفرد انتهای آن با شعبها کج و مانند بیخ اذخر و ریشه های خرد بسیار و در
بوی شبیه ببوی سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ اوست و بفارسی بیخ سنبله نامند در آخر دویم گرم و خشک و مفتح سده و محلل
ریاح و مدر بول و حیض و با قوة تریاقیه و جهة درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق و نفث و علل بارده سینه و ضماد
او جهت داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کبابه و قدر شربتش از جرم او تا یکمثقال و در مطبوخات
دو مثقال است **فوّه** بفارسی رودناس نامند نباتیست سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ گویند بری و بستانی میباشد
و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود و در دویم گرم و خشک و مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی ...
و مسقط جنین و طبیخ او با عسل جهة عرق النسا و درد و رگ و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهة سده جگر ...
نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات سه مثقال است و باید شارب ...
بحمام رود و برگ و ثمر و شاخ او مجموع رافع سم هوام است و هر جزوی به تنهایی این اثر ندارد و تمر تنش و از آن ...

سپرز مانند سایر اجزاء و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق
و توباد و سعفه و جراره و آثار جلد و ضربه و سقطه نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی بنصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه **فوفل**
معرب از کوفل هندی و او ثمر درختیست بزرگتر از جوبوا مدور و با عفوصه و اندکی تلخ و سرخ و سیاه میباشد و درخت
او شبیه بدرخت نارجیل در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضاء و رادع و صعود بخارات بدماغ و بسیار قابض
و سرخ او مسهل معصر و غیر مفرط و رادع دردها و قاطع عرق جهت استحکام عصب و سستی اعضاء و رودنی و قلاع و امراض
حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و تحشن سینه و مصلحش کثیرا و اکتحال جهت ظفره و استرخاء پلک چشم
و دمعه و التهاب آن مدر و جرب مفید و قدر شربت او تا یکمثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف آن کشنیز **فودنج**
معرب از پودنه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است
و مشکطرامشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری برگش دراز و ساقش بزرگ است و چون در بستانها غرس نمایند بعد از
دو سال نعناع میشود و پودنه بری را ساقهای متفرق و تند بوی و با عطریه و برگش ریزه و مایل باستداره و تخمش شبیه
به تخم ریحان است در اول سیوم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر و محلل حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن
جانوران و محلل ریاح و جهت استسقاء و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و گزاز و سوزش معده
و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهت غشی و فرزجه او جهت اخراج جنین و طلوس
او جهت حکه و ریاح رحم و صلابت آن و خشک سوخته او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم
است و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قسمی از پودنه بری را برگش دراز و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو
و تند مایل بزردی است و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است **فودنج نهری** قسمی را برگ مانند ریحان کوهی و
شاخهای او پراگنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی از آن شبیه به نعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر
است در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفس الانتصاب و تب بلغمی و سوداوی
و جذام و با شراب جهت سموم و نفث و عضل و سینه و نطول او جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب
القرع و حمول آن جهت احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد پخته او جهت
انما البخار سیاهی جلد و عرق النساء و قطور آب او جهت کشتن کرم که در گوش بهم رسد مفید و خون خشک او را بر مواضع
گزیدن هوام بندند موجب قرحه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم متکون شود ذرور او رافع آنست
و مضر باه و گرده و مصلحش کثیرا و شربتش یک درهم و بدلش نعناع و نزد بعضی تودرمانا است **فودنج جبلی** مشکطرامشیع است
فودنج مایه ابکامه است و بعضی ترشها را نیز مایه میشود و انرا از آرد جو و آرد گندم که با آب گرم خمیر کرده باشند بی نمک
ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرف کرده در سایه میگذارند تا متعفن میشود و خشک کرده ضماد او با سرکه جهت [illegible]

گل جهت جرب و خارش بدن و نضج دمل مفید و محلل توتیت و بعضی از ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و مدتی در آفتاب میگذارند و در دستورات مذکور است **فول** باقلی است **فوم** شامل سیر و گندم و نخود است **فوه** بری بلسکی است **فوه الصبغ** نوه است **فوسه** خرشه است **فولیون** اسم یونانی جعده است **فوریون** عاقرقرحا است **فوفه** عشبه است **فوبل** فابرابیت **فورس** اسم یونانی ابن آهت **فوحولیا** اسم یونانی حلزون است **فوسس** اسم یونانی برگ نباتیست **فولو** بیونانی حنظل است **فوعلقص** بیونانی بلسان الثور است **الفاء مع الهاء و غیره** **فهد** اسم عربی یوز است **فیروزج** معرب پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود رنگ است که رنگش در هوای صاف نماید و در غیر آن مکدر و آنچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد مایل بسفیدی باشد سنگی است مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد میگردد و در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویه روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و سفر کرده و اصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم تا یکدرهم است و سدس درهم او را بالخاصیه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص او ست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون با حجامه و نرم بگذارند صلب کند و مکلس و تکلیس معادن و محت تفریق از بیمار آید **فیل** حیوانیست معروف و در غیر بلاد حبشه و هند نمیباشد و در هفت سال یکبار می زاید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزا او دندان است که عاج نامند سرد و بسیار خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن او بر عضوی که استخوان شکسته در و باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را تا یکمثقال با شراب و فرزجه او بعد از طهر جهت حمل عاقر مجرب دانسته اند و شرب او با آب پودنه مانع از دیاد جذام و سوهان کرده او در شیار ج عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او بانگبین برای داء الثعلب جهت برص و بهق مفید و تعلیق آن بر گردن انسان و مواشی که در بیاری حبسه بسته باشد مانع ضرر و با و طاعون و خوردن بول او که زن عاقر بداند که بول فیل است و بسیو رید و سس جهت حامله شدن مجرب دانسته و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و مارحو به گوید تعلیق او رافع تب ربع و تب نائبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای مزمنه دیگر زیاده نموده هوام و طلای او رافع کلف و آثار و قمل و سوخته او جهت سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یک قیراط او با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن است **فیحبن** اسم یونانی سداب است **فیلزهرج** بمعنی سم الفیل و آن قسمی از لوف الکبیر است هندی عصاره او ست و قاتل فیل است **فیلجوس** قسمی از لوف الکبیر که او را لوف الجعد نامند **فیلندوفیا** اسم...

الفاء مع الهاء و غیره

فینک و **فنیخ** بحر القنیفورا است **فیطس** بیاس است **فیقن** اسم یونانی ترطم است **فیقرا** بیته یونانی
بمعنی تلخ است و مراد از و صبر سقوطری است **فیقون** اغریون ترطم بری است **فیفیس** اسم یونانی خفص است
جو مانه است **فیطل** شاهترج است **فیمق** اسم یونانی و اندلسی اثل السود است **فیفا** اسم عبرانی
الفجه است و ببربری فیتیا نامند **فیفراطلون** اسم یونانی عنصل است **فیبارس** اسم یونانی سعد است **فینا**
سیکوس اسم رومی اصابع هرمس است **حرف القاف مع الالف** **قاقله** بفارسی هیل نامند کبار
و صغار میباشد و کبار او را غلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل به تدویر و صغار را او را غلاف
سفید و دانها ریزه تر و هر دو با عطریه و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو ذرع و برگش عریض و با خشونت و تندبو
و ثمرش در شاخهای متفرق میباشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوة آن تا ده سال باقی است و
کبار را خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قویتر است در دویم گرم و خشک و مسخن و محلل ریاح و مفرح و مقوی دل
و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان و جهة ریاح معده و احشاء و
غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصا با غلاف او و جهة صرع و سنگ گرده و دماغ نافع و نفوخ او جهة عطسه آرنده
و جهة صداع و صرع و حیوان مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش یک وزن و نیم آن
قاقله صغار است یا بوزن آن کبابه و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دویم خشک و در تقویة هاضمه قویتر از کبار و مسکن
قی و مجفف رطوبة مسیه و سایر افعال مانند کبار و قوة قابضه او کمتر از آن مضر امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش بقدر آن کبابه و نصف او جنبیان است **قاطاسفقی** لغة یونانی کف الثعالب است برگ نبات او مانند مورد
و زیتون و ثمرش سرخ و سیاه مدور شبیه بسیب کوچکی و تخمش مانند نخود و بعضی مثل کرسنه و گویند در عشق موثر است
هرگاه باسم شخصی و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او مانع عشق دانسته اند **قاقلی** اسم نبطی است و بعربی غلام
و بترکی اغور و بفارسی سور نامند نباتیست شبیه باشنان و اسفند در رطوبة و بیشتر از اشنان و از ان سبزتر و طعم
او با تلخی و شیر و خوردن آن راغب و موافق مزاج او است در دویم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یکوقیه
تا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهة ضعف معده و ترهل و درد کمر
نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است **قانصه** بفارسی چینه دان و سنگدانه نامند و طیور را بجای معده
است و بهترین آن از اردک و مرغ پرواری است و بعد از اخراج عصبه با ران کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع
خفقان و دیر هضم و مصلحش انگامه و نمک است و پوست اندرون او چون خشک کنند و سائیده با آب سرد
بنوشند جهة درد معده و زلق الامعاء و اسهال بغایت نافع است **قار** بفارسی مشهور بقیر است و آن را از زمین
با آب گرم از چشمها بجوشد سیاه مایل بسبزی و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال میباشد و با قدری خاک نیز

بلغم مبید مبهٔ تا توان برکشتی و امثال آن اندرو دقوتش تا سی سال باقیست در سیوم گرم و خشک و در افعال قریب
تفتیح و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و از جهت سینه و دماغ و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوا و با و معین هضم و جهت معده
و جگر و سپرز نافع و خائیدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرسش که بجهت دندان باشد مفید و ظرف تقر
اندروه مدتی بدیدگان مانع تغیر است و آشامیدن آب از آن ظرف مصلح علطاب در دافع طاعون و دافع استسقا و شرابی
که در قم قراندوده ترتیب دهند گرم تر و سریع الخروج تر از بدن است و خمار او کمتر میباشد و اکثار خوردن قم مورث
قرحه مثانه و مصلحش صمغ لعابها است و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قسط است قا وند اسم روغن منجمد سفید است
شبیه به بید و بود از حبشه و نواحی یمن خیزد و شحم قاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته
اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و حسو ها رافع سرفه قدیمه و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب
و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانیست از موش بزرگتر و سفید و دنبالش کوتاه و سر دنباله
او سیاه لباسش آن گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند آنست قاتل الحیان و قاتل السمک
ماهیزهرج است قاتل الذیب خانق الذیب است قاتل است نزد بعضی بداسقان و نزد بعضی تقلیب است
قاتل نفسه شامل کافور و زرنیخ و مانند آنست که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشد قاتل النحل نیلوفر است
قاتل النمر خانق النمر است و نزد بعضی مازریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب و گویند عبارت
از اوراقی است قاتل احبه خصی الکلب است قاتل العلق نوعی از اناغلس است که شکوفه او کبود باشد
و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است قاطر دم الاخوین است قاقا لیا اسم یونانی نقلیه الاوجاع قاروا اسم یونانی
کرباست قاقیا اقاقیا است قار دسطاغیس است قاطون اسم رومی زونیا است قاسمی اسم ترکی باز
است قامیس اسم ترکی نقب است قارنی باروتی اسم کزبره قلوناست قار اسم ترکی ثلج است قادون
اسم ترکی بطیخ است قاریور اسم ترکی دم است قان اسم ترکی قسراست قایوق اسم فارسی فطر ماکول است
قاریج اسم ترکی بصل است القاف مع البا و غیره قبج بفارسی کبک و بترکی کاکلک نامند در دویم گرم و خشک
و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر
و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین
و ترشیها است و شرب یک مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یک مثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت
تقویت و جلای بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم و بامرارید و شکر بالسویه جهت بیاض و جرب مجرب و ضماد او بر چشم بارد و
زیتون بالسویه جهت نزول آب و سوداء آن در اول هرگاه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در
عسل بخته باشند جهت درشتی حلق و منفس و بخته او در حمیر سر که مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با

باکند سمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر او محلل اورام صلبه
و طلا رسرگین او رافع کلف و نمش است قنبیطه ناطف است قباق اسم ترکی قرع است قیلان
اسم ترکی تمر است قتاد بتا مثناة اسم خاریست که بفارسی گون نامند و نوار سرشیعی ازو است که بفارسی تیع
گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد در دویم بگرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل
جهت رفع آثار جلد است قتیل الرعد سلوی است قثاء بثای مثلثه اسم عربی خیارزه است که خیار دراز
و خیار شنبر نیز گویند و در بعضی مکان طول او بقدر دو ذرعی میشود و در آخر دویم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی
و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قند و سریع الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و جالی
و قویتر از تخم قند و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند
قند است و مصلحش عسل و مویز و از پیاز و شراب برگ او جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفرا
مفید است قند اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند در آخر دویم سرد و تر
و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظتر از قثاء
و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهت تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب او با چهل و پنج مثقال با شکر
مسهل مرة الصفرا که در معده و امعا باشد و آب خیار زرد و ترش رسیده در اسهال قویتر از آب نارسیده آن و چون
قدری ترنفل در آن خیسانیده روز دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت نیکوی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل
مواد حاره نافع و رافع خفقان است و ریگ و زنبول آب او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت جرب و خفه و شری
و ضمادش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشاء و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال
و نیم از پوست خشک جهت عسر الولادت بغایت موثر و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط و درد تهیگاه و چون در
معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و درد
سر حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد
و تر از تخم خیارزه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته بادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن
که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه
و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیفتر از روغن کدو است قثاء الحمار
بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروشش بر زمین است و برگ
او کوچکتر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و گلش بزرگ و سفید و منبت او خرابها و مواضع ریگزار و قویترین اجزا
او عصاره ثمر او است که افشرده با قدری صمغ بیاشته امیخته قرص کرده باشند و قوتش تا دو سال باقی است

شبیه به نبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش قویتر و گلش سفید و مایل بکبودی و بزرگ
و تخمش دراز و باریک و شبیه بکرویا و از ان درازتر و باتلخی و تند بوی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم اوست در سیوم گرم
و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و موافق
فواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد گرده و کوفتگی عضل و با پوست بیخ غار مفتت حصاة و طلای او با سرکه
رافع جرب و حکه مجرب است و حمول و بخور او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یکمثقال و بدلش دو خراج
باحرمل **قرنفل** بفارسی میخک نامند و آن شکوفه درختیست و اصل و نبات او را احدی مشاهده نکرده و مخصوص
جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی
و با عطریه قوی و تلخ و در سیوم گرم و خشک و منقح و محلل قوی و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و معده و مفرح
و رافع غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلسل البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعا
رطوبی و نزلات متوالی و بدبوی دهان و فالج و جمیع امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و نسیان و سحق او با شیر تازه
و شب مدامت نهایت محرک باه و مداومت بکیدن هم آن در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و در وقت حیض بلکه داخل نمودن
او هر روز موجب منع حمل و اکتحال او جهت سبل و قوت باصره و غشاوه و طلای آن با حلیل باعث جماع و مقوی قم رحم و بریان جهت
سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که بقدر او را بالیجه و نیم گلسرخ و مشک
و گاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع سائیده و تصفیه بگلاب کرده کشند و جمیع افعال قایم مقام مفرح و تریاق سموم و مقوی هوا
و منقح و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بیعدیل و شراب او که یکجزو از او باسانزده جزو آب انارین و یکروزه
مخلوط نموده در شیشه کرده و یکهفته در سرگین اسپ دفن نمایند بمراتب از خمر قویتر و چون همین شراب را با شکر بقوام آرند جهت
امراض بارده عصبی نظیر و گویند قرنفل مضر گرده و امعا است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او دارچینی
و نصف بسباسه است **قرنفل بستانی** درخشک است **قرفه** اسم جنس پوست هر درختیست که بوی خوش داشته باشد
پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سطبر و سیاهی و مانند قرنفل و در بوی شبیه بآن و او را قرفة القرنفل
نامند و قسمی مایل بسرخی و سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی است و قرفة الدارچینی گویند
و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخلوط مختلط و قسمی سفید زرد و شکن دیبا
و بهترین قرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی او را قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در
افعال مشابه بقرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر
قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع بهق و تقویت
و در رحم و بدلش سلیخه است **قرنفلیه** بلغت مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر

نقیه زورمی و با شعبهای و با خشونتی و گلش منقش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه
بدارچینی و در مواضع نمناک و اکثر با در رونیج میروید در دویم گرم و خشک و محلل ریاح و منفص و رافع صرع و بوئیدن او جهت
زکام و آب طبیخ او جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ ان جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع
و ورم ریحی و رطوبی جسم و استدارغ به و ورم پستان و رفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض
و اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در و جوشانیده
باشند جهت لرزه که از بلغم باشد نافع و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهم است قراقاط بلغت ترکی اسم تمر درخت
هندی فلفل و در ترکی شبیه برشک و در افغال ... ظاهرا نوعی از ان باشد و بعد اوی اشتباه نموده انرا
زقال دانسته اند و زقال اسم فارسی قرانیا است قراصیا اسم رومی است و بعربی حب الملوک و بفارسی
آلوبالو نامند و گیلاس قسم شیرین او است و آلوبالو در دویم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت
خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته با عشرات رازیانه بنوشند جهت سنگ
مثانه و حرقة البول بی عدیل و خشک قابض تر و چون مفرد انه او را با پیه کهنه نرم کوبیده فتیله های باریک ساخته در احلیل
بگذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی بول المده و حرقة البول است و گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع
الاستحاله بخلط غالب و مضر گرم باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهت خشونت حلق و سینه مفید است
و مصلحش جوارشات و صمغ بردن گرم و خشک و جالی و مقوی ... قطع سرفه مجرب است و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک
اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهت سوختگی و نیکوی رنگ رخساره موثر و اکتحال آن
مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش یکمثقال است قرة العین جرجیر الماء و کرفس الماء نیز گویند چه او را در طعم
... شبیه به جرجیر و برگ و ساق شبیه بکرفس و در آبها میروید و گلش زرد و با عطریه و تندی است در آخر دویم گرم
و خشک ... بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سده و حابس نزف الدم احشا و سرخ
کننده رخساره و ... طبع او مسکن لرزه و ... مضر سفل و مصلحش عناب است قرع بفارسی کدو و بترکی قباق نامند
دو قسم میباشد یکی کدوی شیرین و دیگری را رومی گویند و مجموع آن در دویم سرد و تر و ملین و مفتح مدر بول و عرق و مسکن
تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او و آنچه بخمیر گرفته بکشند در آتش اتون و تنور گذاشته باشند با عسل و اندکی نطرون
مسهل با اعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیره بنفشه جهت تبهای صفراوی و ... با تمر هندی و شکر جهت اخراج
سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و ... و دردسری که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد گرده و امعا مفید ...
شربتش ... مثقال است و خوردن کدو و ... جهت تبهای حاره و سرفه گرم و ترطیب بدن ...
و ... که ... باشد ... جهت رفع تبهای غشی حاره ... بی عدیل است ...

درختش بمقدار درختچه برابر دو بسطبری انگشت سایه و در طعم شبیه به برگ و ازمطلق قرصعنه مراد همین قسم است و او را
سیستن نامند در مازندران و رولنک و در تنکابن سیسیا گویند و گویا مخفف سنستن شاخ باشد در اخر اول گرم و خشک
و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة واکثر بقول ماکول
بهتر است و اب او مانع مغص و احتباس حیض و درد جگر امتلای و اب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و
دماء مت او رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شراب او که با مثل ان سداب طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال جهته
درد [illegible] مجرب یافته اند و یکمثقال از بیخ او با مثل ان تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی
احشا و ضماد او با مثل آن ارد جو رافع قروح رطبه ساق در ابتدا و داء الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
یک مثقال است قرمز لغت رومی و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بید [illegible] و در برگهای اشجار تکون
میشود و چون بحد طیران رسد تخمی که جابجا از خردل میکند و رنگ او مخصوص ابریشم است و پشم و اون و جز حریر را بسیار
رنگین میسازد و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار نیست و در سبزها یافت میشود در دویم
سرد و خشک و شرب او را با عسل تا یکهفته جهت قطع حیض مجرب دانسته اند و آشامیدن او با سرکه تا یکهفته مانع
حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر و ذرور او
مجفف قروح و بسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول اب مطبوخ او مانع بهم رسیدن حمل و محلل صلابات و جهته
ورا زکردن [illegible] موثر و قدر شربتش دو درهم است قرقمان چیزیست مانند قارچ که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد
خصوصا درخت نرماد درخت مقل دارد و گویند مخصوص درخت مقل است در دویم گرم و خشک و مدر شیر و حابس
اسهال نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهته تقویه لثه و سفید کردن ان مفید است
قرط بضم اول و فتح ثانی و طای مهمله اسم مصری قصعه است قرط بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است
و در مصر کراث المایده نامند قرظ بظای معجمه و فتح اول و ثانی اسم درخت نوعی از مغیلان [illegible] گذشت قرانیا
اسم یونانی زغال است قرطم بستانی او را بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاجره گویند و آن تخم
احریض است و سفید و طولانی میباشد در دویم گرم و در اخر اول خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه
و [illegible] مفتح سده و منجمد کننده شیر در معده و گدازنده منجمد آن و جهته مالیخولیا و جنون و وسواس
و جذام و جرب و نیکو کردن رنگ رخسار و استسقاء لحمی و یرقان نافع و چون پنج درهم او را در نیم رطل شیر تازه حل
کرده صاف او را بنوشند رافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی مثقال از شیره
او با افتیمون جهته امراض سوداوی و با خیارشنبر جهته تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و با دام و افتیمون و فلفل جهت
تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با مغز وزه ماش و نخود آب [illegible]

و بخور واب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او را
قوت مسهله ضعیفتر است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم
کافشه قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم انجره و جهت ریو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده
و مداومت شرب او و تبدیل آن را مورث برص یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای او و برگ سفید
و در آخر ساق برگ گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است در دویم خشک و در گرمی معتدل و شرب یک مثقال از
برگ و ثمر او تا نیم مثقال جهت گزیدن عقرب نافع است و مادامی که عقرب گزیده او را بدست نگاه دارد درد او را
الم نمیکند و چون بیفکند ادراک مینماید **قرون السنبل** دوای سمی است و اختلافات بسیار دران کرده اند و آنچه
از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از بیخش است سیاه و باریک با درخشندگی و از سنبل باریکتر و درازتر و بعضی
از سنبل هندی یافته میشود و قسمی از آن سفید تیره میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه
و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضا است و در یک درهم او کشنده با اختلاط
عقل و بول الدم است **قرقومعا** اسم یونانی ثفل روغن زعفران است در سیوم گرم و خشک و منضج
و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال جالی بصر و مقوی روح باصره است **قراطاریعون**
نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز از آن ناشتا
تناول نمایند و بعد از آن مباشرت واقع شود به سر حامله گردد **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن
کاغذ مصری است که از ساق بردی و لعاب سبستان ترتیب میدهند سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعاء و با
طبیخ سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او
جهت التیام جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و حقنه او جهت
قرحه امعا و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال و بدلش بردی
سوخته و کاغذ کبود سوخته و در اکثر امور قایم مقام اوست **قرطمان** معرب از هرطمان و مذکور میشود و ابوحنیفه
دینوری اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو و
شرب خشک از آن قدر دو مثقال جهت اسهال مفید دانسته اند **قرقیون و قرقیا** اسم یونانی کبابه
است **قریص** غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و بط با سرکه و [illegible] و میوه های تازه و خشک و ادویه
خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و محلل اعضای نفس است **قراد** بفتحتین
اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در بهایم مشکون میشود و در طبع و افعال مثل قمل است
قرد بکسر اول و سکون ثانی بفارسی در ابوزنه و میمون و کپی نامند و در جمیع خواص قریب بانسان ظاهرا [illegible]

مانع بوئیدن موی و مجرب است و سم مردن که از انسان مخزون در کتب قدما مرقوم است از ان نیز حاصل میشود
دان اسرار مکتومه است **قربیا** بفتح اول وجزم ثانی اسم یونانی نبات البنج است و گویند خنفسا است و نزد بعضی
ربیا است **قرنفل شامی** رعلبه است **قربیط** خرنوب شامی است **قرمعا**. سلحفات است **قرقف** خمر غلیظ
است **قرن الایل** شاخ کرگدن است **قرقینون** اسم یونانی سرطان است **قراقیوس** بلغه رومی
اشترغار است **قرقارس** بیونانی اسم حنی است **قراطن** مارالعسل ساذج است **قردا لطیب** قردالفار نقل
است **قراصیون** قراصیا است **قرداموس** و **قردمایون** قردمانا است **قردل** اذردانت **قریض**
به قنفد بدرانیر رالانجره است **قرضی** خسک است **قرقفان** دو زلفا و زنیاد کرویا است **قراص** بابونج است
قرن البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا **قرول** و **قردالیوس** بیونانی اسبه است **قرامن** بیونانی
حرف است **قرطم** هندی حب النیل است **قرنفل بستانی** زنجبیل است **قرمان** نوعی از قطر است
قرمانیون اقحوان است **قرقو** اسم یونانی زعفران است **قردامنی** حرف الماء است **قرقرون**
سعد است **قرقوله** نوعی از لبلاب است **قرقسم** اسم ترکی ریباس اسود است **قرقوط** اسم
ترکی اقدا است **قراقوط** اسم ترکی بصل است **قرقاول** اسم ترکی تدرج است **قراقوش**
اسم ترکی عقاب است **قراطاوح** اسم ترکی سحره است **قرالقوبع** اسم ترکی خطاف **قراقاوح** اسم
دردار است **قراخورک** ادوی اسم ترکی شونیز است **قرقو** بکسر اول اسم ترکی صعتر است **قرباعه** اسم
ترکی صفدع است **قرساق** اسم ترکی فنک است **قزاح** بقاف و زای معجمه اسم مغربی نباتیست
خوشبو و شبیه برازیانه و از ان کوچکتر و شعبه او بیشتر و متشابه و تخم مانند انیسون در سوم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم و ساق در اطعمه باعث لذت آن و چون اب طبیخ او را با یک
رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند **قزح** بکسر اول اسم عربی تخم پیاز است و
قضار زجاج است **قزدیر** رصاص ابیض است **قز**... اسم کرم ابریشم است **قزلاق**
اسم ترکی قبره است **قزل** بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است **القاف مع السین**
وغیره **قسط** بخیست شبیه به لفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و بی ساق و برگش عریض
وسته قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریه و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی
و سطبر و سبک و کم بو و تلخ و او را قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب
و تند و خوشبو و بی ملح است و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده
است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست و فرق در میان او و راسن که قسط شامی

شامی باشد عدم عطریه راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب
از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهته
درد رحم و درد سینه و تنگی نفس و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و صلابت مفاصل و عضلات
و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با سکنجبین جهت تپ ربع و با عسل جهته ربو و ضیق النفس سرفه کهنه و یرقان و
علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهت
کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهته رفع لرز و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهته
درد سر مزمن و ذرور او جهته قروح رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلاء او با سرکه و قطران و عسل جهته
داء الثعلب و بهق نافع و مصلحش گل انگبین و مضر ریه و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف او
عاقرقرحا است و روغن قسط سازج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیم کوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانیده
تا چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع برودت معده
و جگر و لیترینهای بلغمی و سوداوی و مقوی مشو و قدر شربتش تا هفت درهم و روغن عنبر سازج او در دستورات مذکور
است قسوس اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطولن اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است
ساقش مربع و زیاده بر دو ذرعی و برگش دراز و شکل بلوط و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای او اسفل بزرگتر
و از اعلی ریزه و برگش دراز و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق صحیح و بیخش باریک
شبیه بخربق و مستعمل از آن برگ و بیخ است در سیوم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع
مضرت آن و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهته درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه
و عصاره او جهته درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهته قی صفراوی مجرب دانسته اند قسب اسم
حجازی خرمای خشک است که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد
سینه و دیرهضم و قلیل الغذا و مصلحش گردگان بو داده است قسس لبلاب بی ثمر برگش مشبک و ریزه و شاخش
باریک و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهته عفونت خیشوم و بیخ او با سرکه
جهته گزیدن رتیلا نافع است قسولیدون کابخ است قسطس اسم جنس قسط است قسط شامی راسن است قسط
المر و قسط هندی و قسط صینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی قسط شیرین است
قسیموس حنین بن اسحاق گوید بعینه اشش قسارس کبر است قسطیر رصاص ابیض است قسطوریون
و قسطوریوه جندبیدستر است قسطوس زنجار است قساسلیخه است قسطل شاه بلوط است
قشراق اسم ترکی رماک است قثالادن اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد

قشور اسم جنس پوست اشجار است و اثمار و بزور و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام آن غذا البته ندارد و قابل هضم نیستند **قشنش** معرب از کشنش فارسی است و در زبیب خواص آن مذکور شد **قشار** اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الکندر صفایح باریک کندر است شبیه به پوست و اورا از کندر لطیفتر دانسته اند **قشر البیض** پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد **قشره** باصطلاح مصر پوست درخت زرشک **قصب** بفارسی نی و بترکی قامیش نامند و اقسام می باشد هندی آن که بانش نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قصب فارسی سینه سبز است که در غیر آنها میباشد و اجامی مخصوص ابهار و قلم و نی شکر از اقسام اوست و عکرشش که قسمی از نیل است و چون در زمینهای ابدار پرورش یابد نی میشود در اقسام نی در دویم سرد و خشک و سوخته آن گرم و خشک و قوی تر با اندک حدتی و ضماد تازه کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد نقرس و ضماد برگ تازه جهت اورام حاره و باد سرخ و [illegible] سائیده او با عسل جهت سعفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده زهره و مضر شش و مصلح آن کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای چرکدار و سنون او جهت جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن یا مثل او ضماد جهت رویانیدن مو موثر و قوی آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی [illegible] میشود جهت بیاض عین از مجربات است و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن بپاشند جهت صاحبان تب حاره و رفع شدت گرمی هوا و فضا و آن موثر است و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش بی بدیل **قصب السکر** نیشکر است در اول گرم و در دویم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و نخچه او که در دوشاب جوشش داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر منقی بدن و اکثار خون شود و غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و مضر سپرز و مصلحش انیسون است **قصب الذریره** نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره و از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در دویم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مقوی دل و جگر و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف مقعد و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض گرده و رفع سنگ و مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقاء دوا و جهت سرفه رطوبی مجرب و در [illegible] او جهت خوشبوی رایحه زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر کمرگاه و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزهاست و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش [illegible] و بدستور الفاظ الطب **قصد** به رصاص ابیض است **قصسطل** اسم عجمی غوبج است **قصیصه**

قصب الذریره [illegible]

تو دریت **قصب** بوا لقصب الذریره است **قصاص** بضم اول قسمی از حلزون است رقیق الغلاف و کوچک و دانه
و بسیار سفید و خواص حلزون مذکور شد **قضاعه** بضاد معجمه بفارسی دراسک آبی نامند اکتحال رماد و دماغ او
جهت تاریکی چشم بی‌بدیل است **قضقضم** قریش بشونیز عفار است **قضب** و قضم رطبه است و بهر چیز تقلیب کنند
اسم جنس شامل است **قضاب** مصری از اذان الفار است

القاف مع الطاء وغیره

قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران
سیال است و نوع اول از درخت شربین و ثانی از درخت صنوبر و از درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق
عمل آنست که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده جای در آن مکان حفر میکنند و آتش می افروزند
تا مائیت او در آن جا جمع گردد و بعد سر آب شامل اشجار مذکوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را
در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوع برقی است که از شربین حاصل میشود و چون به تقطیر
یا با سرکه و سفیدی تخم مرغ از اسفید کنند جهت غالیها بغایت نیکو است و دخان او لطیفتر از اصل اوست و در آخر
سیوم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوة تریاقیه
و مانع وباء و طلاء آن مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت و زخمها است
بدون احداث وجع و التیام دهنده زخمها و شرب او جهت ردّ سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رافع سموم
و استسقاء و کرم و ریاح احشا نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و تقطور او بر دندان متحرک و درد دندان و کرم خورده
رافع الم و مخرج کرم آن و حقنه او جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع
داء الفیل و دوالی و استسقاء و صداع بارد و حفظ اعضاء از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم
لهاة و طلای او بر قضیب جهت بندگ کردن و منع حمل و بر پای گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و تقطور او با سرکه
جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد
باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و
گویند بورتش نفط و نیموزن او برگ درخت شربین است **قطلب** اسم شامی نباتیست شبیه به درخت به و برگش
باریک و ثمرش بقدر الوچه و بی‌دانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو و با قبض و ابتدا خوردن
آب او بجای دانه نقل مثل کاه از آن میماند در دوم سرد و خشک ثمر او تریاق سموم و ضماد او جهت چشم جهت جمع کردن
آب نازل موثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت [illegible] و منع کثرت دمل و تطول او جهت درد مقعد و درد رحم
و ذرور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و تاثیل و صبغ او اگر یافته شود و خوردن آن مانع استسقاء [illegible]
وحمول او جهت بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و افسون موثر است **قطن** بفارسی پنبه و بترکی پنبق نامند

از شیر تنها و آنچه گوشت قیمه کرده جوف آن را مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و سمن بدن
و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با شیر تنها ترتیب دهند در ترتیب اقوی است و قلیل الغذا تر
از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر آن سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگ اسک و بترکی باقر
قره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مختلط بالوان مختلفه و زردی غالب در صحرای بی آب و سنگلاخ میشود در
آخر دوم گرم و در سیوم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقا و ریاح غلیظ و فالج و برودت
احشا و اعصاب و مولد باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و [illegible] و ادویه خوشبو و سنگدان
او مولد سنگ گرده است و اکتحال او جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده
باشد جهت رویانیدن موی داء الثعلب و الحیه از مجربات دانسته اند و باید دو روز از ذبح گذشته تناول نمایند
قطایف بفارسی رشته خطائی نامند و در اطریه اشاره بان شده و خوردن آن با عسل مولد خون صالح و
سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناهقین و ضعیف القوت و چون او را با مغز گردگان تناول کنند
و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا** گیاه بزر قطونا است و در افعال مثل گیاه
بارتنگ است **قطاریقا** اسقولوقندریون است **قطوس** اسم یونانی سرخس است **قطالا**
نیمی گویند اسم یونانی دردار است **قطیر** تب بریست **قطه** سنور است **قطم** [illegible] کهنه است
و در قیطن مذکور شد **قعبیل** نزد بعضی از اقسام کمأت است و نزد بعضی اسم نبطی سقراطیون و آن نبتیست
بقدر یک شبر ملتقی مایل بسبزی و با تلخی و گزندگی و برگش شبیه به برگ نرگس و کراث و سوسن در دوم گرم و خشک و در
بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصاره او را بقدر دو دسته درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته
جهت سیر و جنون مجرب دانسته اند و صاحب منهاج گوید نبتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبری به برگ بقلی
بوئی مزه و با اندک تندی و خشک او زرد مایل بسبزی میباشد و از آنچه با شیر و ماست تناول نمایند **قعال** اسم
عربی شکوفه انگور است **قعنب** اسم عربی شامل خصی الثعلب و قلقاریست **القاف مع الفاء و غیره**
قفر اسم عربی غار و عرق الحیات و آنچه شبیه بقر و زکون باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی
در ساحل یافته میشود که مسمی بحر الیهود است و موضعی که در قدیم گومورا گفته و آن جسمی است [illegible] مایل
بسبزی در وجهش غالب است و از دریا بساحل می آید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و معروف
بزکره مخصوص بجزیره طبرستان و ساحل آن دانسته اند و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیای معروف
بالجبلی و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق تند بو سنگین
است که بی خاک و سنگ باشد و در رایحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام ردیه

گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت خستگی اعضا و ضربه و سقطه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه شکم و دراز و تقویت باه و ضماد اعصاب و ذرحه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و باعسل و شراب جهت رفع احتباس حیض با پرسیاوشان و باسرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضا و باسوم و آرد جو و قطران جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و باده و یه مناسبه جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی زیاده پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر و رفع برص و قوبا و سعفه و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و نشیه و خروج رحم و اختناق آن و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین و حقنه با آن و ماء الشعیر جهت قرحه امعا و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رائحه کریهه دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یک درهم است **قفر** نبات و **قفر الیهود** [illegible] **قفطر** اسم شامی کرات شامی است **قفقد** کمونست **قفور** الکبریت و نزد بعضی قفر الیهود است **قفارس** رسم یونانی کبر است **قفسیر** زنجبیل است **قفصر** تنور است **القاف مع اللام و غیره قلقاس** نباتیست که نزد یک آبهای میروید و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل بتدویر و عریض و بقدر برگ موز و از یک بیخ چندین شاخ بیساق میروید بسطبری انگشتی و بر هر شاخی یک برگ میباشد و بیخش سطبر تر از زردک و کوتاه و مایل بسبزی و اندرون آن سفید و با اندک قبض و تندی و لذیذ و در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ریح الامعا و لاغری گرده و اسهال نافع و نفاخ و مداومت او مولد سودا و سده و مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب به تخم کرنب و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و ستبر میباشد و هر چند که طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد آن جهت نضج مواد و اورام و ذرور و رسوب و جهت قروح و قلاع و تقویت موی موثر **قلقل** نباتیست شبیه بنبات کنب و چوب او مایل بسبزی و شاخهای او در از ترش سبز و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون مایل بسیاهی و مغز آن مایل بحلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قوی تر از پوست کنب و گلش سفید و مستعمل از و دانه اوست و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و مقوی باه و نباتات او مسمن بدن و قدر شربتش تا یک اوقیه و مصدع و مصلحش بوداون او و استعمال سکنجبین است **قلب** بهای موحده و ضم اول نباتیست برگش شبیه به برگ زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقد ذراع و زیاده از آن و شاخهای او باریک شبیه باذخر و در اطراف شاخهای خیری شبیه بساق میروید منقسم

بدو قسم میشود سیاه با خشونت شبیه بسنگریزه و منبتش کوه‌ها و زمین‌های درشت در سیوم گرم و خشک و مدر و جهت
ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق با شراب مفید جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع و
ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حب صنوبر است **قلب** بفتح
اول بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و ردی الغذا و بهترین از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن
زیتون و ادویه حاره و حرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت آن که در حین کباب کردن از او
چکد جهت شبکوری مجرب دانسته اند **قلت** بتحریک لام و تای مثناة حب القلت است و مذکور شد **فلومس**
بلغت یونانی و بمعنی آذان الدب است و پنج صنف میباشد و ماهیت هر نوعی از وست صنفی سفید باشد و برگش سفید و نر
و ماده میباشد برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند
پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و تخمش دراز و بسطبری انگشتی و نر او را برگ درازتر
و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیوم را شاخهای بسیار و دراز و بی
ساق و برگش شبیه ببرگ به و شاخهای قبه‌ها مدور و گلش زرد طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ انجیر و از آن
کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تندبوی و گلش سفید مایل بسبزی
و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوه قابضه و
ریشهای آن در افعال قایم مقام ماهیت هر پنج صنف و بیخ صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلان و مثقال آن با شراب جهت اسهال
و طبیخ آن جهت تشنجات عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نر او جهت سوختگی آتش مفید و ضماد برگ مطبوخ سوم جهت اورام
بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت سقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و
قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد **فلی** در اصفهان کوهلا و در
خراسان شخار و در گیلان فلیاد نامند و آن از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نباتات
ریست و مراغه نیز حاصل میشود و بهترین او براق و سیاه است و آن جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و جالی
و محرق و شربت یک قیراط او که هفت بار در آب حل نموده و بعد صاف نموده منجمد نموده باشند با خمیر قوی و مقیی
مشتهی و قاطع بلغم معده و دافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او زایل کننده گوشت زیاد
زخمهای ثآلیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات مثل اسب و فیل و گاو نیز و در بهان رویش
کننده است و در اطلیه استعمال بانفراده ممنوع است چه آن موجب سوختگی است که رفع آن دشوار است
و چون فلی را با روغن حل کرده بر انگور بپاشند زود مویز میشود و ملح القلی ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قلقدار**
دارشیشعان است **قلیقی** غار است **قلولوس** شیوط است **قلوطا** اسم شامی کراث

و بر هر شعبه برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه مایل به زردی و گل قبه کحلی و زغب دار و تخمش شبیه به تخم کافشه و بیخش
سطبر و سرخ و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمین که آفتاب بر آن بسیار رسد و کوه‌ها
و دشت‌ها است و قوتش تا ده سال باقی و در آخر دویم گرم و خشک و عصاره بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین
مرده و مفسد زنده آن و مجفف بلیغ و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سدد و
و تنقیه دماغ و سینه و ریه نافع است و صلابت سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازه او به تنهایی
و خشک آن با مرهم‌ها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر است و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیف‌تر است
و مضر سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است **قنطوریون دقیق** منبتش نزدیک انهار و شبیه
بفودنج و ساقها از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل به سرخی و مانند گل شبو و از آن کوچکتر و
برگش شبیه به برگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و تخمش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقی است
در اول سیوم گرم و خشک و لطیف‌تر از کبیر و ساق و برگ گل او قوی‌تر از عصاره آن و مجفف بی لذع و در جمیع افعال
قوی‌تر از قسم کبیر و طبیخ او که دو مثقال را با هفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که بنصف رسیده با شکر و امثال آن بنوشند
مسهل مرة الصفرا و مرة السودا و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و
امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعصاب و ادرار الاعصاب و نافع عرق النسا و افراط اعمال او
سودی با سهال دموی و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با [illegible] جهت ورم زخم‌ها تازه و کهنه
و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت درد پای و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلاء عصاره
او با سرکه جهت درد سر که از آفتاب شده و شرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را بشوره رفع شود و با سرکه طلا کنند
جهت رفع قروح سر و روییدن موی مجرب است و با شراب جهت گزیدن زنبور و بول سگ جهت ثالیل و با عسل
جهت رفع سپیدی و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهت سلاق [illegible] و جرب و با آب
رازیانه جهت جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید و چون پلک را برگردانیده عصاره او را با آب انار [illegible] در
حال رفع جرب آن میکند و با آب مرزنجوش جهت ریح سبل و قطور او با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش
و با آب برگ شفتالو جهت کرم آن و با آب تربه و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و [illegible] جهت
ورم گوش و کری و سعوط او با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و رعاف خصوصا با اندکی زاج و کافور و آب
بیخ و مضمضه او با گلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع [illegible] و با آب جهت تشقق لب و غرغره آن با آب
بارتنگ و عنب الثعلب و غرغره جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز سرو جهت دندان متحرک نافع [illegible]
ادمه [illegible] اصل [illegible] جهت آب او [illegible] عصاره تازه او [illegible]

و نقول و بخور او رافع کزاز و مضر امعاء و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربش از تازه او یک درهم تا دو درهم و از خشک سه
درهم و در حقنه بیست درهم و از عصاره او یک درهم و بدلش بوزن آن افسنتین و نیم وزن او بابونه و نیم مثل او تربد و نزد بعضی
بوزن او پرسیاوشان و نیم وزن او برگ حنا است و حقنه با طبیخ او و روغن او کنند جهت درد کمر و عرق النسا و تفریح و بعد از تحلیل
و ضماد کل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغن او که آب او را با روغن زیتون
بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع اعیا و فالج و سهر و عسر ولادت و درد های مزمن است و شربت
او که آب او را با شکر بقوام آورند و تصحیح امور مذکوره مفید **قنبیل** چیزی شبیه بریگ سرخ زرد مایل بسبزی و گویند
است که در یمن بخاک مخلوط کنند باین شکل میشود و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند تخم سرخس است در دویم گرم و خشک
و نزد بعضی سیم در خشک و مسهل رطوبات لزج و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعا قوی الاثر است و مضر امعا و
و مصلحش نشاسته و کثیرا است و ذرور او بغایت مجفف زخمها است و رافع جرب و سعفه و قدر شربش دو درهم و بدلش
دو ثلث سرخس است **قنفذ** بفارسی خارپشت و در هندی ساهی و ازموک و در مازندران رجی نامند و بترکی کرپی گویند حیوانی
است معروف مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری و کوچک و مراد از مطلق بری است مجموع
آن در دویم گرم و خشک و گوشت او مصلح اغذیه و محلل ریاح و قولنج و مداومت آن رافع جذام و با ... و تجفیف
آن جهت استسقا و سپرز و درد کمر و نقرس و مفاصل و رفع فضل و تقطیر البول و بول در فراش و نمک سود او
مرطوبین و کزاز و ... و مداومت او مورث عسر بول و مضر معده و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر
گرده و مصلح آن عسل است با سکنجبین و سوخته بری و بحری و جالی و محلل و رافع گوشت زاید و داء الفیل و مرهم آن
و شرب بیست درهم از آن جهت تپ ربع مجرب یافته اند و ضماد گوشت او جهت خنازیر و غدد و پیه او جهت کلف و نمش و پوست
سوخته او با زفت جهت داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهت استسقا و درد زهره او جهت رفع انتشار زخمهای جذام
مفید و شرب آن با موم جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال آن نافع بیاض است و قنفذ جبلی گرمتر
از سایر آن و خوردن او جهت نقرس مفید و پیه او دستور ضماد گوشت و خون و تلطیخ خون او رافع کلف بدن و جالی
کلف و حصول بدرجه نحیف است و گویند در موضعی که خارهای خارپشت او باشد هوام نزدیکی نکند و مار از اقسام قنفذ
گریزانست و قنفذ بحری لذیذ از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهت جرب و قروح سر
قنب بکسر اول و تشدید نون و فتح آن معرب از کنب فارسی است و برگ او را بنگ و اسرار و در زبان بنگاله
جرس گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شهدانه و شکوفه و غبار زعفی او را چرس نامند برگش مراد القوی
و در سیوم گرم و خشک با حرارت لطیفه و برودت کثیفه مسکر بسبب جزو حاره و مفرح و مشتهی و ... با ...
تحلیل جزو حاره و بقاء اجزاء بارده مخدر و مصدع و مضر حواس و جگر و معده و مورث فساد رنگ و خسارات ...

و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و تکدر روح دماغی و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شربتهای مقوی فعل
او و ترشها مفسد انست و بری و بستانی میباشد و بری برگ مایل بسفیدی و پوست او باز نمیشود و تخمش شبیه
بحب السمنه و قوی‌تر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط آن منقی دماغ و شستن سر بطبیخ او
دافع ابریه و محمل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد دندان و قدر شربتش از یک درهم تا
دو درهم و غیر معتاد را زیاده از آن کشنده است و شاهدانه در اول سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و
مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بوداده او را ضرر کمتر است و اکثار او باعث قرحه احشا و مصلحش خشخاش و
سکنجبین است و ذرور کنب پوسیده را جهت جراحات مجرب دانسته اند و روغن شاهدانه که بدستور روغن بادام
گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و ریح و ورم صلبیه نافع و شربت آن قاطع باه قنبره بفارسی چکاوک
و بترکی قسبلاق نامند و از عصافیر مشهوره است کباب او دافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت و آب او
ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوه های ترش است قندور اسم حیوان جند بیدستر است لباس
پوست او رافع ریاح و جلوس بران دافع نقرس قنبیط بضم اول و تشدید نون و فتح الف و کسر بای موحده
بفارسی کلم رومی و کلم کرم نامند مرکب القوی و با رطوبت غلیظ و قوت مفتحه و محلل و مشهی و مدر بول و بالخاصیه محلل خمار و
مولد سودا و مضعف دماغ و تخم او ردی الغذا و مسدد و در سایر افعال مانند کرنب و مصلحش مهر اختین و در روغن بادام
و زیتون و ادویه لطیفه و مائیه او مانع مستی و نطول طبیخ و جهت مفاصل مفید و تخم او مقوی باه است قناد نوعی از شبه و طایس
است و نزد بعضی رطبه یابسه و بلغت مصر اسم اشق و بلغت مغربی کاکنج است قنتبس و قنابوس شاهدانه است
قنابس اغربا اسم یونانی قنب بری است قنه بارزد است قنباری بهای و تغیر یای مثناة تحتانی
زنجفر مصنوعی است قنطاادم الاخوین است قنطاره شاداورانست قندول اسم عربی دار شیشعان
است قندس کندش است و حیوان جند بیدستر را نیز شامل است قنقیه قیقهر است قندرون
بلغت اصفهان علک البطم است قند شکر طبرزد است قوطولیدون نوعی از [illegible] و آن نباتیست
برگش مستدیر و با اندک تجویف ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق او تخمش مانند [illegible] و با [illegible] و تلخی است
مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جلا و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده با شراب و عسل و رافع تهییج بدن
و ضماد او جهت اورام حاره و حرارت معده و احتشا و شقاقی که از برودت هوا بهم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک
و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلل ورم خنازیر با شراب و سبز کننده لحم جراحات
است قواریر زجاج است قوق حجر الرحی است قوسه اسم یونانی و بعضی نخود است و نزد بعضی
بخور خوشبو است و نزد بعضی حیوان ذبیبیه ستر است قوقالس نوعی از [illegible] است و نزد بعضی تخم کرنب

بری قونیا اسم یونانی آبخاکستر است قوتیرا اسم یونانی طباق است قوطوما اذربون بری است
قونیطر مازریون سیاه است قوسیا قسط است قوماروس اسم یونانی قطلب است
قوریون اسم یونانی کزبره است قوب بضم و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است
قورالیون اسم یونانی بسد است قولین اسم یونانی کرنب است قوفامالیس اسم یونانی
اجاص است قوروبیا سفرجل است قوقیون اسم رومی است از اجزای مهرودیطوس و شکوران
را نیز باین اسم نامند قوماطیس بلبن الکری است قومیمی مرز است قور پنبه کهنه است
قوشر گیاه وج است قوزی اسم ترکی جعل است قوری غلانی اسم ترکی حماض است قوز
اسم ترکی جوز است قوزقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است قوسین ازومی اسم ترکی
عنب الثعلب قوشردق اسم ترکی الیه است قورد اسم ترکی ذئب است قویس دیلمی است
اسم ترکی لسان العصافیر است قویلین اسم ترکی ضان است قوم اسم ترکی رمل است
قهوه اسم خمر غلیظ است والحال بثمار و دانه بار درخت یمنی است که در یمن بن نامند بقدر فندقی و چون
از غلاف منقشر گردد مغز او منقسم بدو قسم میشود مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفوصت و سیاه و تلخ و غیر
مستعمل است و درخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور و غلاف او را قشر نامند و بطریق مغز او بوداده استعمال
مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی آن غالب
و قشر گرم و خشک تر از آن و مجفف رطوبات و مدر بول و با قوت قابضه و مولف تذکره او را منفخ دانسته و جهت
سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و حصبه و ابله و شری و سموم و تقویه معده و منع صعود بخارات
بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و ضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و
شیرینیها است و چون بطریق نخود باریک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت موثر است قیصوم
نوعی از برنجاسف است و در برگ و رنگ مانند آن سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخها میروید و او را ساق [illegible]
و اگر از یک ریشه یک ساق بر می‌آید و در انتهای ساق قبه او چتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر از آن نیز میباشد
و بر آن برگهای ریزه مثل ساق زنبق و ساق افاریطون و از قوتیر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش
با عطریه و ثقیل الرایحه و شبیه برایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و جهت این اشتباهات جمعی قیصوم
را برنجاسف دانسته اند در سیوم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تپ لرزه و درد سینه و ضیق النفس و
[illegible] ریاح مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده و امعاء و بخور او و افتراش او گریزاننده
هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین و نطول او جهت صداع بارد و [illegible]

وسوختهٔ او جهة قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن شرب جهة سرعت برآمدن ریش موثر و مضر ریه
و مصلحش کتیرا و خشخاش سفید و بغایت مضر معده و مصلح آن عسل و سکنجبین و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین و بابونه
است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و رفع
لرزه و امراض بارده عصبانی است **قیقهس** صمغی است شبیه بسندروس و بدبوی و بدطعم و بهندی رال
و بفارسی لعل مغربی و بعربی شجره نامند و بعضی گویند اسم عبرانی سندروس است در سیوم گرم و خشک و مدر حیض و
مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهة صرع و استسقاء و ربو و بیخ متوالی آشامیدن او با سکنجبین و با آب
جهة سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهة درد دندان از مجربات است و اکتحال او جهة ضعف باصره و رفع آثار
چشم و مرهم او جهة جراحت... مجرب و قدر شربتش نیم درهم است **قیشور** حجر القیشور است
قیسی فارست **قیاموس** بعضی گویند یونانی دارچینی است **قیقص** پوست تخم مرغ است
قیفاس سیسارینت **قیتا** گیاه خرد است **قیمولیا** طین قیمولیا است **قیرس**
اسم یونانی موم است **قیطافون** ترمس است **قیوندر** قاوند است **قیروطی** شامل موم
و روغن است اعم از آن که ساذج باشد یا مرکب از سایر ادویه **حرف الکاف مع الالف**
کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد ریاحی آن سفید مایل بسبزی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاه است
ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری آن سفید بسیار و
و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور موتی از زیرهای چوب جوف درخت از جهت شکافیدن آن بهم
و آن تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در بغایت بزرگی میباشد
بحدیکه برصد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک بی شکوفه و ثمر است و از چوب او جهة بتخانه
سریر میسازند و بالخاصیت هوام و پشه و قمل و کیک بیرون آن نمیگردد و گویند بسبب کمیابی او آفت که از
جهة گرمی هوای آن مکان میرسد و مار همیشه مجاور آن درخت اند و الی که در حین قطع درخت از و میچکد مسمی بکار
کافور است در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل بسیاهی و در سیوم گرم و خشک و جالی و مرکب بدن و قطور و
در حاجبهاست و ملکس نزدیکی او نمیکند و رافع درد استخوان و مفاصل است و امراض بارده و مسهل است و مصلحش
روغن بنفشه است و کافور در سیوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضاء و رعاف و اسهال حاره و
عرق و تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق
سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج و سعوط او با آب کشنیز جهة
رعاف و با آب کاهو جهة رفع بیخوابی محرورین و در روغن گل جهة اورام حاره و سنون او جهة درد دندان گرم

وطلاء و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای تازه و جراحت تازه و قطع خون آن
و تسکین درد مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلاء او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت و قروح دماغی
و ضماد او با فوفل و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر به باه و مولد سنگ گرده و مثانه و اکثار او قاطع نسل و شهوتها
و مورث سفیدی موی و مصلحش مشک و عنبر و ادویه حاره و خوشبو و بسیار بوییدن او مورث بیخوابی و مصلح
او روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و
گرده و این قدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید و کافور مصنوع که موم کافوری
دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب دهند و فرق او با کافور اصلی آنست
مصنوع و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه به بوی پوست لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسی است
و بیونانی لیفسطیقون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوهسار بلند جنگل دار است ساقش باریک و شبیه
به ساق شبت و پر گره و برگش مانند اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبو و برگ اعالی ساق باریک تر و پر
شکافته تر و آخر ساق چتر دار و تخمش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخش شبیه به بیخ انجدان و
خوشبو و مستعمل بیخ و تخم اوست و قوتش تا سه سال باقی و در سیوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و منضج
غلیظ خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم و رافع
و رطوبت معده و دردهای بارد و مخرج جنین و [illegible] اخلاط لطیفه میکند و بسیار ملطف لحم است و جهت
عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر النفس و تحریک اشتهای باه
و حمل و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلح آن رازیانه
و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است **کادی** اسم هندی و بعربی کدر نامند
در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است شبیه به درخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها تند و ثمرش
مانند غلاف و در غلافی چهار عدد دانه شبیه به اثر خوشه شکوفه خرما و مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کیوره نامند و بعد
شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی به دهن الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادی
آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح رافع خفقان و اعیا و باشری و بثور حکه و سکر
دردهای عصب شربت او که چوب او را کوبیده بجوشانند و آب او را با شکر بقوام آرند جهت آبله حصبه بهترین ادویه است
و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت که او را بنوشند زیاده بر یک عدد آبله بر نمی آید و خاکستر او را جهت التیام
زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و ربّ که قوی تر از دانه او و بدلش بوزن او [illegible]
[illegible] و مثل آن نیم است **کاکنج** [illegible] و [illegible] پرده نامند و از اقسام عنب الثعلب است و [illegible]

و بستانی او را نبات مانند آن و برگش عریضتر و زبرتر و در قوت مثل او و شاخهای آن نگون و ثمرش در غلاف سبز شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسبزی است و جبلی او را برگ مانند برگ سیب اغبر آلوده و سیاه و ساقش با رطوبت میشود و نباتش بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسبزی و در غلافی زردی و منبتش سنگلاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تخدیر قوی تر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی است و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقیست و در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا و با ذاره مصلح حال جگر و رافع ربو و عسر النفس و اقسام کرم معده و مداومت او هر روز یکمثقال جهة یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او بعد از پاکی حیض جهت منع حمل مجرب یافته و مخدر و مصلحش گلقند و قدر شربتش از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب است **کانجی** سرکه هندی است و از جو یا برنج میسازند و بهترین او از برنج است و طریق است که حبوبات را مهر انجیر صاف نموده در شیشه کرده تا چهل روز یا زیاده در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضاء و مسکن حرارة خون و صفراء و مضر معده و مصلحش گلقند و عسل است **گاوزبان** اسم فارسی لسان الثور **کاربا** کهرباست **کافور** یهودی و کافوری ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم قیراط است **کافور** موتی اسم نام اف کافور است **کافور** الملک زرنباد است **کاسلس** اسم یونانی جوز است **کاسوس** خشخاش زبدیست **کامالادن** مازریون سیاه است **کاشیلم** رومی سیسالیوس است **کاسر** الحجر فلت است **کاهل** اسم هندی انگدان است **کلونجی** اسم هندی شونیز است **کاندا** اسم هندی شکر است **کالموان** اسم هندی ازاراست **کاهری** اسم هندی هلیله کابلی است **کاشیرا** اسم هندی عصارات است **گازر** اسم هندی جزر است **کار** اسم هندی مغلیوغات سهلی و منضج است **کال ساوان** اسم هندی شادوران است **کابل** اسم هندی قنابری است **کالا** بلغت هندی سیاه است **کاجر** اسم هندی زردک است **کاکرا** و کیکرا اسم هندی سرطان است **کامی** اسم هندی ... است **کاکوندر** اسم هندی کتیرا است **کاکوت** اسم ... نوعی از بشیر است **کاکب** اسم هندی ... **گانده** اسم هندی قصب السکر است **گاو** اسم فارسی بقر است **گاو کوهی** اسم فارسی بقر الوحش و ایل است **کاسنی** شامی و بستانی اسم فارسی هندباست **کاسنی** وحشی اسم فارسی ... است **کاهو** اسم فارسی خس است **کاورس** جاورس است **کاجیره** و کافشه اسم فارسی ... است

کاودانه اسم فارسی کرسنه است **کاودارو** اسم فارسی جاورس است **کاوزهره** اسم فارسی حجر البقر است **کاپش** اسم دیلمی خلد است **کاغذ** اسم فارسی قرطاس است **کاه** اسم فارسی تبن است **کارتند** اسم فارسی عنکبوت است **کاسه شکنک** اسم فارسی شقایق النعمان است **کاوچشم** اسم فارسی اقحوان است

الکاف مع البا و غیره

کبر نباتیست خاردار و پرشاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابها و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزا و در سیوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پوست بیخ او با سرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرة السودا و جهة فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سفید و مخرج آن و غرغره طبیخ او دافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع تشنج عضل و عصب خشک و رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام بلغمیه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و بارد ... محلل ورم سپرز و بخور او دافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خائیدن آن جهة درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب زینت نموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا آب بالتمام و روغن بالنصف بسوزد پس او را ضماد و غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته اند و ثمرش قبل از شگفتن که کلکر نامند در دویم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیف‌تر است و ذرور او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم‌تر و تخم او در سیوم گرم و خشک و خیار رسیده بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده او با سرکه مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیف‌تر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قوی‌تر از برگ و غرغره طبیخ همه اجزا او منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از آب او تا هفت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات او تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است

کبیکج در اصفهان موشک نامند و بترکی باسوا چیچکی و آن چهار قسم میباشند و نبات او همه شبیه بگشنیزکی مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در سطبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پرشعبه و مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر شبیه قسم اول و گلش نیلگون و بسیار تند است و قسم سیوم را نبات او بسیار کوچکتر و گلش زرد و طلائی و قسم چهارم را گلش سفید است

سفید است و اقسام آن در آخر سیوم گرم و خشک و باحدت و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد
اعضا و با روغن جهت جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ جهت
سعفه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلاء او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن
و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند
نابینا و داغ است **کبابه** دانه ایست قریب بلسان و خوشبوی مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند
درخت مورد و از هند خیزد و انچه از ان صغیر او ست و قوتش تا ده سال باقی است در دویم گرم و خشک و لطیف
و بغایت ملطف و مفتح قوی سدد احشاء و گرده و مفتت سنگ مثانه و بول محتبس و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح
و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال و تقویت معده و احشاء و خوشبو کردن دهان و امراض
لثه و قلاع و ضماد او با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و با غالیها جهت خوشبو داشتن بدن و تقویت آن نافع و طلاء کردن
خایه او بر قضیب بغایت ملذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یکمثقال و بدلش قاقله و دار چینی
است **کبریت** بفارسی گوگرد نامند و آن اصل عارها و قیئه و زیبق اصل باروان و آن چهار قسم میباشد
یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و از امصطکاوی و اصابع نامند و یکی سفید و شبیه
بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود گذر نامند و آنچه از طبخ آب چشمهای گرم و از
خاک بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در
غایت سرخی مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش
تا سی سال باقی و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محرق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت اشتعال است و محلل
و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب شرب او مقاوم جمیع سموم با زرده تخم نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و
اخراج چرک بلغم سینه و شمش در رفع یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن ضربان اعضا و سفید کننده موی با عسل
و بستور و بابول و آب دهن و جهت گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر
و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و اکله و قروح
رطبه و با حنا جهت قوبا و سرکه و میویا جهت سعفه و با حنا جهت تحلیل صلابات و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع
و با ماست و بموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل داد دیه مناسب جهت
نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه مفید و بخور او جالینس زکام و نزله و مسقط جنین
است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کثیرا و شیر
تازه و شربتش از دو دانگ تا یکمثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و مصعد او جهت تکلیس معادن و تبیض آن

و مرغ حرک ان بیدیل و سفید کرده او نایب مناب زرنیخ است و روغن گوگرد و نهجی که ساختن ان در دستورات
مذکور است جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و تو با بیدیل و عرق گوگرد بغایت سریع النفوذ و محرق
و مفرح جلد و جالی و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان
و کنافات است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند
و بهترین آن جگر اردک و مرغ پرورده و بعد از ان جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ و دیرهضم و خونی که از و بهم رسد
قبول عفونت بسرعت کند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعا و اسهال قوی تر است و جگر
بزغاله بالخاصیه مجرب صرع و مصروعین است و به تجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل ان مرقوم است
کباب اسم عربی گوشت بآتش برشته و اختلاف خواص ان بحسب اختلاف لحوم و بهترین آن گوشتهای
لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزای او بیکقرار باشد و ان مولد خون متین و مسمن و مسخن گرده و محرک باه
و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیرهضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و ادویه
حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از نمک بغایت مضر است
کبریت الدخان نوشادر است **کبشی** مغز است **کبست** اسم فارسی حنظل است **کبیج**
بیطارج است **کبوده** نوعی از یتوعات است **کباب** شامی اسم فارسی طباهج است **کبر** گازرونی
اسم شیرازی خرنوب شامی است **کباب** اسم فارسی فتح است **کبک** دری اسم فارسی درلج
است **کبلکس** اسم ترکی نعیل است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کبابه** شکافته اسم
فارسی فاغره است **کبوتر بچه** اسم فارسی فراخ الحمام است **کپهور** اسم فارسی هندی
کهربا است **کپور** اسم هندی کافور است **کمس** اسم هندی توتیا است **کپوک** اسم
هندی فتح است **کبود** اسم هندی سفیدی است **کتان** نباتیست بقدر ذرعی ساق و برگش باریک
و گلش لاجوردی و قبه های او قریب بجوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد
و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهت سده
زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحت و التیام دهنده آن و گل او مفرح و مقوی دل و
رشته او مایل بسبزی و در دوران جهت رحم ها سفید و تخم مایل بزردی و املس و بعضی از ان سفید و قسمی
مایل بسبزی و نوعی سیاه میباشد در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و
ملین طبیعت و جهت قرحه گرده و مثانه و مداومت بوزن نیم مثقال جهت درد امعا و با عسل جهت ورم
و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه ماء تین مجرب دانسته اند و بوداده او قابض و جهت نفث الدم

است و بی‌تخمش بزرگ و سیاه و قوی‌ترین اجزا اوست و بعد از ان تخم در اول دویم گرم و خشک و بغایت مفتح سده
جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی و محرک باه و
اشتها و قی و رافع حدت ادویه و معادل عمل مسهله و رافع سحج و جهته ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا
و درد پهلو و رکبتین و خصیه و لرزه بلغمی و عرق النسا و تشنگی بلغمی و مغص و گرد اخراج سنگ مثانه سفید و آب او را که با
آفتاب روشن گرم بجوشانند جهته سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از ان بسبب
سرعت تاثیر آن میگردد و رافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال انست و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهته ورم
چشم و طلای عصاره او را با کیفیته با روغن گل و سعر که جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کوکرد
و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهته ثالیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ او با عسل پرورده با
مقوی معده و مسکن غثیان است و پرورده آن و سعر که موافق محرورین و مقوی احشا و مفتح سدد و محرک اسهال
است و مضر حوامل و مرضعه و بجهته تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع و خفت
عقل اطفال منجر تازه او نفاخ است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از بیخ او و مطبوخات بیخ و برگ و از عصاره او تا
پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی‌تر از سایر اجزا و جاذب فضول بمعده و
رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او مضر ریه و مصلحش حماما و گویند تخم کاسنی است و مورث سحج و مصلح
آن کثیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس
بستانی با فطراسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطلی شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه بنوشند
جهته تقویت معده و تحریک اشتها و عسر البول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر
تناول کنند جهته تقویت معده و ریاح مجرب است   کرم   بفارسی تاک و رز و بهندی ... و نامند بستانی و بری
میباشد   و بری ثمردار را انگور سیاه و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد
و بری بی ثمر را دیگ ابن و لوز رگویند و شاخ تازه اقسام رز را لف الکرم و عصا لیبه نامند و آن در آخر دویم
سرد و خشک و بهترین اجزا اوست و بعد از ان برگ و عصاره آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع
قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهته قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع است
خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که آب او با قند بقوام آورند جهته تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اصلاح
رطوبت معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه است که بسبب قوت جالیه باعث اطلاق شود و اشنا
عصا لیبه مانع صعود بخارات بدماغ و مشفق باد است و مضر سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ عصا لیبه جهت
درد سر و ابتدا ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب او و خصوصا با آرد جو جهت اسهال باریکه

و دنبلات و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و
طلای آن رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید تر از آن و
با زغب و بیخ و تخمش شبیه بفلفل سفید و در سیوم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل بیخ و تخم او بقدر دو درهم رافع سم
افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری برگ دراز و سرخ شبیه به برگ زراوند مدحرج است و طعمش شور
و با تلخی و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار
موثر است کراث بفارسی گندنا نامند و باصفهان تره و بدیلمی کورانا مند بری و بستانی میباشد و بستانی
او را نبطی نامند و آن اقسام است آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده
گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار بهم میرسد شبیه به پیاز و قبه او قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق
آن مراد کراث البقل است در سیوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع
و مدر حیض و مسطن (?) و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوة قابضه و هاضمه و منقی قصبه ریه و شربتش
بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده و رطبه سینه و با ماء
العسل جهت سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و
سیاه که پرورده او مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده او به تنهایی و با ادویه مناسبه
مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که سرکه و آب نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابت
آن مفید و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت جلفه (?) و طلاء مطبوخ او
جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و طنین و طلا او با کندر و سرکه
جهت قطع نزف الدم و رعاف مفید و چون گندنا را در بارنجیه (?) [illegible] بند و جرم او را در آب سرد [illegible] نهند
و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیر هضم تر
و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است
و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح
سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و امراض بارده آن بوده و او با تنهایی و حرف بابلی قاطع (?)
اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد آن جهت گزیدن افعی و کلف و آثار و درد های بارده و بخور او
جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده او را در
سرکه بریزند رفع تری سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر و کراث
بری شبیه به انبر (?) است و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و جهت دفع سنگ و ریگ مثانه

اورث اسهال و مقوی و مسهل قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق
فاروق و جهت گزیدن هوام قوی‌تر از تخم سایر اقسام و ضماد آن رافع برص و ثالیل و مفرح اعضا است و قسمی از
بری که در [illegible] یافت میشود و برگش بسیار ریزه میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعا و خوشبو کردن
دهان قوی الاثر است کراث نبطی اول و بتخفیف ثانی اسم عربی درخت کوه است برگش دراز و باریک و
شاخهای نرم و بیشتر در بلاد حجاز بسیار است و عشبة الصباغ نامند و شیر او در اطعمه رافع جذام دانسته‌اند
کرسنه اسم تخمی از حبوبات و بفارسی کاردانه نامند و بعربی حب البقر گویند و آن دانه‌ایست مدور و قریب
بقدر نخودی و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و منتنی و شیر ماکول است و در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین
طبع و منقی سینه و شش و باه و جالی و ملطف و بالطبع مفتح سده و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن
حاصل کرده باشند مسهل و محرک باه و مدر دین و با سرکه رافع عسر البول و مجرب کرده‌اند و با روغن کنجد مسکن حصر منقص
و با عسل و گردکان مسمن بدن و طلای او با عسل جهت سرطان و طلای تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و
سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و با زفت [illegible]
و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت
بن دندان و با سرکه و انستن جهت گزیدن سگ دیوانه رافع و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب [illegible]
و تخم خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو موثر و در سرخ کردن رخساره قوی‌تر از سایر ادویه است
و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا [illegible] درهم
است کرویاک گیاهیست که بعد از نیم پخته کردن مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند جهت مرتاضین و
معده حار و تقویت بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش مفتح است کرویا بفارسی زیره کرمانی و رومی
سیاه زیره و ترباد گویند از زیره درازتر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است و بستانی او بقدر ذرعی و برگش
مانند سیب و گلش سفید و تخمش شبیه برد که تخم او ماکول و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد
و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول خشک و ضعیف‌تر از قردمانا است و محلل ریاح
و نفخ و ملطف و قابض و مصلح ادویه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک
ارواح و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق
النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و تنقیه و تقویت ابدان و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب و خوردن
آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک وقیه باشد تا یک هفته جهت اول استسقا مجرب است و در سرکه پرورده او [illegible]
مجرب [illegible] است و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلحش عسل و صعتر و مضر گرده و مصلحش آن کثیرا و بدلش قردمانا

قردمانا است و زیره وانیسون کرسنک بفارسی کلنگ و بترکی درنا مند گوشت او در دویم گرم و خشک و مفتح سدد و
ومقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او انست که یک دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها
استعمال نمایند و چینه دان او و حالسیس اسهال دموی راسس گوید که دو درهم از خشک سائیده او با آب تخم مطبوخ جهت درد
گرده و مثانه مجربست و سرگین او رافع کلف و خون او و سکنقور و مغز سر او جهت شبکوری و بازید البحر و سرگین سوسمار
و شکر جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام و موی سوخته او جهت بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر
سه روز یا با آب فرنجمشک تا سه روز یا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه دران ایام
رو بروی کردگان بیاشامند و بمالند و بپوست سی نگاه کنند و اکتحال آن جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و انرا بلیه
و طلاء او جهت برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان
و سفیدی موی سر و ریش است بشرطیکه مکرر کنند و تقویت حافظه بسیار و آشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهت ورم سپرز
نهایت موثر است کرکدن حیوانیست از جاموش بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار در غایت صلابت و شاخ
او منحصر در یکی و بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک شبیه است و بخور شاخ او جهت بواسیر
و عسر ولادت دگر برانیدن هوام نافع و آشامیدن آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید
و طلا کردن پیه او مورث مهابت است کرش شکنبه ردد با حیوانات را شامل است و بهترین او از
گوسفند و بز جوان است بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده
است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن مهرانجن و سرکه و ادویه حاره
خشک مستبو است کرکرهلین نبتیست شبیه بسنبل رومی و از آن سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا
است و از این جهت نزد بعضی اسم عاقرقرحا است نه دوای دیگر و نزد بعضی فاوانیا است کرکم لغت یونانی بمعنی
اصفر است و نزد بعضی مراد از آن زعفرانست و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی
سنگیست شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی جنس دیگر دانسته اند کروان مرغیست
از گنجشک بزرگتر و پاهای او دراز و در طبع مانند عصفور است کرمدانه ثمر درختیست کرکر اسم صنوبر صغار
رسته است کرسفت اسم قطن است کرمیس و کرکاش اقحوانست کرکمان اسم فارسی حب
قرقا است کرودیای بری و فارسی و رومی و جبلی قردمانا است کراث رومی راست کراث
الکرام کراث بری است کراث البقول و کراث المایده کراث بستانی است کرفس
رومی است و هم آن خرما است که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس بستانی است کرفس الماء
کرفس الجبل میرابست صحرائی و جبلی و ماقدونی فطراسالیون است کرمه بیضاء کرهمه شانکه قاشر است

و رفع اروغ و باهیچته مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت تسری و نار فارسی
و امثال آن زود درا و قاطع جراحات و شربتی که از و ترتیب دهند جهت صدر و دوا و منع مستی شراب نافع و سفوف
اگر در سر که خیسانیده باشد همین خاصیت دارد و خائیدن او و رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب
ربو و ضیق النفس و مسکن نعوذ و مقلل حیض در زیادتی او و مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم نیم رشت و شراب
سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنج درهم تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش **گز انگبین** شبنمی است
که بر درخت گز و سایر اشجار نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و هر چه از درخت بید حاصل شود الطف و آنچه
از درخت گز و بلوط بهم رسد با قوت قابضه میباشد و بهترینش سفید و صاف است و مخلوط برگ نباشد در اول گرم
و در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و نفس با قوت مسهله خصوصاً بید انگبین و جالی و جهت خشونت و ضیق النفس حار و مزیل
و ریاح غلیظ دماغ و دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است **گز بره** النقلی قسم آخر بر بعض
کروان اسم فارسی باد رنجبویه صحرائی است و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد **گزمازج** بجیم و کاف
اسم درخت گز است **گزن** اسم فارسی طرفا است **گزبرة** البر برسیاوشان است **گزبره**
الحمام شاهترج **گزر** موشان بلغة اسپان حجیم بجیم **گرک** ودع است **گرنه** اسم دیلمی
انجره است **گزر** اسم فارسی جزر است **گژدم** اسم فارسی عقرب است **الکاف مع السین و غیره**
کسول ابن تلمید گو تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر و درخت او در
روم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و یکدرهم او در قطع اسهال و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بی بدیل
است **کسیلا و کسیله** اسم نبطی است چوبی است شبیه به روناس سیاهی و سرخی در و غالب و مانند صمغ با چسبندگی
است و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است شبیه بسلیخه بسیار در دوم گرم و در اول خشک و مقوی
معده و مفتح سده جگر و گرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بدن بهتر از اندرزاد و نیکو کننده
رنگ رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جهت دندان متحرک و درد آن مفید و مضر ریه و اصلاحش کتیرا و قدر
شربتش تا پنج درهم است **کسیلن** اسم رومی خشیة الزجاج است **کسوس** خشخاش زبدیست
کسب جرم و ثقل حیوانات است که افشرده روغن آنرا گرفته باشند **کسبچ** باقلی خشک است و نزد بعضی
اسم فارسی کرسنه است **کسیفون** ولبوب است **کستیر** اذان العرا است **کسیر** زفت
خشک است **کسفره** گزبره است **کشبیه** ابن عرس است **کسمه** خز الطابونت **کستوری**
اسم هندی مشک **کسیس** اسم هندی زاج است **کسنه** اسم هندی عصفر است **کرفه**
کرکشت اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن پیچیده در ملیا باشد و گلش رنگ سیاه در

و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنباله عقرب و بیشتر از ری بهجانب(?) مند و بهترین او هندی است در اول گرم
و در آخر خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل ریاح مفاصل و ضماد او ورم بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع باه و نشیر(?) و مصلح
او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرم و بدلش صبر است **کسوث** گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق
و مایل بزردی و تیرگی و بر خارها و گیاهها پیچد و گلش ریزه مایل بسفیدی و تخمش کوچکتر از تخم ترب و مایل
به تندی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشاء و مدر بول و حیض و شیره و عرق و مقوی معده و جگر و
رافع متعفن عروق و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز
و ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و جلا نماینده او در افعال قویتر و قدر شربت آب
او [illegible] درم او در مطبوخات پانزده درم و مغثی و مصدع و مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزاء و ضماد او جهت
جرب و نقرس مفید و بدل او [illegible] و قدر شربتش دو درم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه
و مصلح آن کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث آن افسنتین است **کشمش** اسم فارسی زبیب بیدانه است
و مویز نیز گویند و بهترین سبز بالیده است [illegible] با قوت مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد **کشنج** نقع
است **کشک** الشعیر ماء الشعیر جو است و در شعیر خواص او مذکور شد **کسوث** رومی افسنتین است **کشط**
قسط است **کشفه** اسطوخودوس است **کشمش** نیز [illegible] است **کشیری** باسن است **کشنیز**
اسم فارسی کزبره است **کشنک** اسم فارسی قسط است **کشفت** اسم فارسی سنجرانات است
کشش کاویان اسم فارسی دبق است **کشنه** اسم فارسی [illegible] است **کشنیز** کوهی اسم
فارسی تخم مخلصه است **کشمسون** بادنجان بری است **الکاف مع العین و غیره** **کعب**
استخوان متصل بساق است بفارسی عاب نامند و بهترین او گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد
و سوخته کعب البقر جهت سپرز و تقویت باه و عمل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است و سنون
او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است **کعب الغزال** فانید سنجری [illegible]
خبز الطابق است **کفاله** اسم فارسی احریض است **کف الضبع** نباتیست ربیعی و مقدار [illegible]
بیش بیمانند برگش مدور و کم عدد و مشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک [illegible]
منبسط و از یک بیخ چند شاخ میروید و رنگدار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آنها در زمین نمناک
در دوم گرم و خشک و ملطف اخلاط و مقطع و محلل [illegible] و بیخ او را جهت بردن گوشت زیاد در [illegible]
صحیح و تنقیه جراحات و رفع ثالیل مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است **کف الهر**
و شاخهای او باریک و بقدر شبری و در زیر هر شاخی سه یا چهار برگ مستدیر مشقق و بر زمین پیچیده

وگلش زرد و بسیار براق و باعطریه تخمش بقدر زیتونی و باشعیه و دراول باهر میروید و در طبع و خواص مانند کف الضبع و زر جیبنج او معین حمل و در ورا اوجهته قروح خبیثه و باعسل جهته تالیل مجرب است **کف آدم** نباتیست بقدر ذرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و تخمش مابین سیاهی و زردی و در وسطش سه تخم و تخمش از تخم کاغنه باریکتر و بانمکی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ است و قدر شربتش یک مثقال **کف الاحدادم** و کف الحدید مانیز گویند و نزد بعضی درخت بنجنگشت و نزد بعضی بیخ سنبل رومی است و نزد بعضی که میفهار است و نزد بعضی خصی الکلب **کف عایشه** اصابع سفر است و نزد بعضی جبر بیر است **کف العقاب** قاطا یفی است **کف النسر** خبز النسل است و کف الرابه نیز گویند و بلغة مصر استقولو قندر یون است **کف السبع** کف الضبع است و نزد بعضی کمکج است **کف الکلب** بد استان **کف الاسد** عرطنیا است **کف مریم** اصابع صفر است و در عراق شجره را باین اسم نامند و در مغرب بیطا فلون را **کف الذئب** و کف الارنب خیطیا نا است **کفری** پوست و غلاف و شکوفه درخت خرما است و اصل شکوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن مسمی به قیق النخل یکسن است و طلع مذکور شد و کفرا باعطریه قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد و در آخر دویم با حرارت کمی و برودة زیادی و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال و طبیخ او قابض و نیم رطل پیکوفته او را چون با یکرطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آرند جهته درد مثانه و گرده و ضعف احشا و معده و منع انصباب مواد بمعده و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و اکله و رافع قروح خبیثه و بدستور ذرور آن همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و روغن رافع جرب است بشرطیکه چند روزی بگذارند و غبار لیفیها از رقی که بر کس در بهم رسد و جمیع افعال قوی تر از کشن خرما و نبابت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و تر در اسهال است و عرق کفری که بطریق گلاب گیرند باعطریه و قابض و مقوی معده و رافع اسهال طلوبی و سحج است و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع پیکوب کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند گرم و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قروح امعا و درد سر حار و مقوی مو بر ... و مانع سقوط الت و کفرا بالخاصیت رافع فساد روغنها و مقوی فعل الت **کفر الیهود** و قفر الیهود نیز است **کف دریا** اسم فارسی زبد البحر است **کف شیشه** اسم فارسی بورق النحاس است **کفتار** اسم ضبع است **کف شیشه مستعلیو** نیا است **کفک** اسم فارسی زبد است **ککرمی** اسم هندی قثاء است **ککر سنگیه** اسم هندی نیلوفر **ککو** یا **بات** اسم هندی دجاج است

کلنک اسم ترکی قبج است کلیک اودمی اسم ترکی صقر است کلکو اسم تکابن
لبلاب کبیر است کلج اسم فارسی جرجیر است الکاف مع اللام و غیره کلز اسم چوبی است
که از هند آرند و فعل مغاث از و آید و لهذا او را مغاث هندی نامند کلبیه بفارسی گرده نامند و باصفهانی
قلوه و بترکی بوکرک نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین آن ز حیوان
جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و سرکه است و پیه او ملین اورام صلبه کلب بری و بحری میباشد
بری را بعربی ابن اوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع
میگردد و سگ آبی دو قسم است یکی بحری و دیگری نهری است و انرا بفارسی خرمان گویند چه در شکل شبیه
بخر میباشد و بعربی کلب الماء نامند و چند ازین قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بچه بیست روزه او گرم تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند
و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و شیر مایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلفت و شیر او که از زائیدن اول باشد
بیمن اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم است و چون بچه چشم نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بحدیکه با آب
یکسان شود و نود مثقال گندم را با آب آن بجوشانند تا جمیع آب را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را
در آبجای تاریکی با آن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر با آن
مخلوط ننماید باعث حمل گردد و از مجربات است خصوصًا چون سه قطع مرغ پرورده در سه روز مرغ خورده شود
و در فربه کردن بدن مجربست و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر در پستان است و استخوان
و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر او جهت سگ دیوانه
گزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ گزیده نافع
است و طلای زهره او مانع رویانیدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن آن مانع حمل و پیه او جهت
خنازیر مفید و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق مجربست خصوصًا چون تعلیف با استخوان فقط کنند
و آشامیدن خون خشک کرده او بقدر نیم درهم و بدستور سرگین خشک او جهت اسهال و موی و ذرور سرگین
آن جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان او که بفارسی تاب گویند مانع خرخره خواب و حرف زدن
در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با ناب گربه و موی انسان بخور کرده و هر دو را در خانه دفن کنند
باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده اند که چون قضیب سگ را خشک کرده بر ران به بندند
بغایت معین جماع است کلب بری در سوم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است کلب قسم بحری
سگ اهلی است و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او

نزف لفظ می کنند و یکمثقال از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال
او رافع بیاض است و یونس گوید که شستن تازه او جهت نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر گربه و بزرگتر
از آن و شبیه بثعلب و پوست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانها میباشد خصوصا
در رود [illegible] کثیر الوجود است و در تنکابن او را سگ آبی نامند و جند از و حاصل میشود و حقیر مشاهده کرده که در دیار
صیادی جند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بدود کاه خشک کردن رنگ و بوی از آن ظاهر
شد و نوعی از استحاله در آن معلوم گردید و خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب ابلیست کلب الماء البلغاری کلب
نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی
رسید و اجزای او بسبب احتراق از هم ریزد مثل پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق
آن مراد اطبا آهک است و او را خرد نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ و آهک دانسته
است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده
از آن گرفته در کوزه گل اندوده کرده چند روز در کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی است که سنگ رخام
و سنگ [illegible] صلب یا ثقیل او را بند و آب ندیده ان در اخر اول گرم و در آخر دویم خشک و تا یک روز قوت احراق
یافته است و بعد از آن منحل میباشد و سوزانیدن او در مدت بعید می برد و زرنیخ در بردن مقوی فعل آهک است و نقل عصفر
و برگ سنقالور رافع بوی او است و ذرور کلس رنج و آرد عدس مع توتیای مغسول و کلس رنج سائیده رافع جراحت
نوره است و آهک شسته مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ آلوده
و با آهک غیر مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهت
سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و بروغن زیتون که در آن آهک را جوشانیده
باشند جهت منع نزلات و برودت [illegible] مفید است و کلس البیض و حبس خون جراحات قویتر و جهت جرب و حکه
و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه او قاطع خون حیض است و گاه جهت [illegible] او را با مثل آن
نمک [illegible] این طلا [illegible] سائیده تا نه مقابل او سرکه [illegible] کرده بس [illegible] کنند [illegible] مفید [illegible]
منعقد می سازد و خوردن آهک کشنده است بدرد معده و حبس بول و غشی و اسهال [illegible] الی که در آهک را
مکرر ریخته باشند هرچه با آن آب طبخ نمایند کشنده است و اندک زمانی دارا سرا [illegible] است کلخ لغت سریانی
است و کلخ نبطی گوید که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه به برگ درخت سیب و قابض و رافع نزف الدم
و اسهال [illegible] جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت [illegible] مفید تخمش بسیار گرم و در عرق و رافع مغص است و از عود
او ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و در اینجا تصریح نموده که مانند [illegible] برگ است و در اینجا بیان

نموده که برگشش مثل برگ سیب است بلغت مصر کلج عبارت از اشق است کلبانی اسم اشق است کلموج
رامسن است کلکان کیبج است کلبکرون جرجیر است کلاغ سفید و کلاغ پنبه اسم فارسی
غراب القیع است کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم سهو اسم فارسی
اذریوست گل عقربه باصفهانی اسم ببطاریون است گل عاشقان بلغت خراسانی زرین درخت
است و بلغت تبریزی حمام است کلاجک بلغت نگابن ودع است گل کافشه بلغت اصفهان اخریص
است گل مشکی اسم فارسی نسرین است گل آفتاب پرست اسم فارسی اذربون است
گلنار اسم فارسی جلنار گل گندم اسم فارسی جوز گندم است گل مشک فارسی خزام البطم
گل بکیرکان اسم فارسی طین است گل بخارا طین الاحمر است گل خوردنی طین الاکل
است گل حنا بضم اول اسم فارسی فاغیه است گل خوشنودار اسم فارسی تهیج است [illegible]
گل سرخ ورد احمر است گل رعنا ورد الحائت است گل قرنفل اسم فارسی زهره
است کلم اسم فارسی کرنب است و کلم رومی قنبیط را نامند کلناک اسم فارسی کرکی [illegible]
مارالورد است کلیک اسم دیلمی دیک است کلاکلا اسم دیلمی لوف الکبیر است کلاونجی
اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطیخ زقی است کلی اسم هندی کبد است
گل خیرو اسم هندی خبازی است کلیجا اسم هندی کبد است کلنجن اسم هندی
خولنجان است کلتهی اسم هندی حب القلت است گلگونه بفارسی غمره نامند از سفیداب
و لک ترتیب میدهند جهت صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنان است کلیس بلغت مازندرانی
درخت کماسیر صمغ کرفس کوهی است شبیه بسجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است و در آخر سیوم
گرم و خشک و مدر بول و حیض و جنین و محلل صلابات و مسهل بلغم و آب و رافع استسقا زقی و لحمی و قدر شربتش
از یک دانگ تا نیم درم و مصلحش کتیرا است کمثری بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی
شیرین و ترش اقسام است و بهترین اقسام شیرین او امرود صینی و نطنزی است و صینی مخصوص بلاد
اصفهان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی را در اکثر بلاد ری نظیر موجود است و بهترین امرود در بلاد
آذربایجان باغچی است و امرود شیرین معتدل و مایل بحرارت و در دویم [illegible] بخارات و مفرح و مقوی
معده و احشا و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و باقوت قابضه بعد از [illegible]
و معدل خون و مرطب دماغ و جهت رفع سمیت قطر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلحش زنجبیل عربی [illegible] ازیانه

است و بهترین اقسام امرود و ترشش لطیف آبدار رسیده است و در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل طبع و قبل
از آن قابض و مولد خلط صالح و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و کهنه
آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود کشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه او مقوی دل و
مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد او جهة ورم حار چشم نافع و برگ او جهة اسهال و التیام جراحات
و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج او قویست و نوع بری قلیل الجلاب و کوچک
و بی آب و با عفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ذرور خشک او جهة رویانیدن گوشت جراحات و سفوف
او جهة اسهال حار و خاکستر چوب او فاد زهر قطر و امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره
و خوشبو و عسل است و رب امرود و قابض طبع و مقوی معده حار **کماة** اسم جنس اقسام قطر و کشنیج
و فقیع و سماروغ است و نزد برخی مخصوص ماکولات و قطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور **کما**
فیطوس معرب از خامانیطس یونانیست و بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست و در بوی شبیه بصنوبر و در
طعم تلخ با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمیشود و برگش در پیچیدگی و تراکم و در بوی از رطوبت شبیه است بحی العالم
صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند و برگش از آن ریزه تر و با زغب و رطوبت چسپنده و شاخهاء مایل بسرخی
و گلش از و باریک و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از نیسان تا ماه سرطان استمرار دارد و قوتش تا
ده سال باقی است و مولف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و زنبیل از
ناسس دارو نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد در دوم گرم و در سیوم خشک و مستعمل
از و برگ و شکوفه و تخم اوست مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضاء باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهة
استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توبال النحاس و ایارج
مسهل عظیم زرد آب و منقی رحم و سایر اعضاء است و مداومت آن با آب باران و عسل و شهد نافع
عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهة اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهة قروح ساعیه نافع و
مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزن آن و سیسالیوس و نصف
آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند **کمادریوس**
معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش قریب بشبری و برگش ریزه و در
شکل و رنگ مشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و با گلش بنفش و ریزه و منبت
او سنگلاخها و تخمش ریزه از انیسون و با حدت و در سوزانیدن میشود و قوتش تا هفت سال باقیست

و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس نبیح در خاصیت شبیه به بلوط و در اول
و درجه دوم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و دافع امراض سپرز و سرده فرزین و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر
افعال کمافیطوس و جهت حبس بول و یرقان و شگاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با
درهم روغن زیتون و یک رطل که بثلث رسد و چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته
اند و سه درهم مسحوق او با جلاب یا عسل و چند روز رفع درد سینه و پهلو و نواحی آن میکند و ضماد او
با عسل جهت قروح خبیثه و اکتحال او با شراب جهت غشاوه و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و روغنی که از آب
تازه او با آب طبیخ یا از گل او ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح موثر و شراب او که در هر یک رطل آب
انگور دو مثقال از آن ریخته باشند تا یکمثقال و نیم او را در یک رطل خمیر کرده و مدتی گذاشته باشند جهت تشنج
یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و ارواح و مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر
شربتش سه درهم و مضر امعا و گرده است و مصلحش کتیرا و بدلش مثل آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه
است و نزد بعضی غافث و سلیخه **کمون** معرب از خامون یونانی و بفارسی زیره نامند بری
و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زیره را
نامند بعضی بستانی و سفید را نبطی نامند و از خرزهره سبزتر است و در اکثر اماکن میباشد و بری صنفی قویتر
از بستانی و صنفی بری او را باسلیقون نامند یعنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی و بری و زبون ترین
سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند نبات او از رازیانه کوچکتر و برگش مستدیر و قبه او
مانند قبه شبت است در اول سیوم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض
و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک ارواح و ملطف لحوم غلیظه و جهت عسر النفس و تخمه و مغص ریحی
و رفع خواهش گل و امثال آن و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و بواد او جهت اسهال رطوبی و سرکه
پرورده آن که بعد از آن برشته باشند قوی القبض و رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه او
بطبیخ او محلل نفخ و فرزجه او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصاً
با سعتر و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و طلای او جلای البشره و آب افشرده
او جهت طرفه و با نمک جهت ناخنه و سقوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و با آرد
باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او
کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و مداومت جرم او و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است
و بدو لکیه زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیة در مدة العمر منع تکون قمل میکند و از

دارمجرب است دانسته اند و قسمی بستانی و که بفارسی زیره نیز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشونیز است
جهت گزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و نمون منجمد آن بعید لحصوصاً چون با گزنیز
بستانی بنوشند و با سرکه جهت فواق سپرد و گرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده تحت
جلد است و جهت ورم حار انثیان مفید **کمون** حبشی قسمی از کمون بری است شبیه بشونیز و مذکور شد
کمون حلوا نیسون است **کمون** رومی و ارمنی کرویا است **کمون** اسود زیره کرمانی
است و در بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند **کمون** هندی شونیز است **کمون** نبطی زیره سفید
است **کمالیون** مازریون است **کمکام** صمغ صنوبر یمنی است و بفارسی حسن لبه گو و حضی
لسان مذکور شد **کماة** بتیمی گویند بلغت سریانی باداورد است و بفارسی گیاهیست معروف که دواب آن را
تعلیف میکنند و حکایت مثل صمغ ادرست **کمجایین** اسم هندی از نوع بیش است **کهباره** اسم
هندی تخم انجره است **کمارووس** اسم هندی مومیائی است **کموهے** اسم هندی عنب الثعلب است
کمسنبر اسم فارسی بول است **کمکش** اسم ترکی نقره است **الکاف مع النون**
و غیره **کندر** صمغیست مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن مستدیر و صلب مایل بسرخی او را کندر ذکر و سفید
سست او را انثی گویند و تازه او را که در ابتدا نهاد حرکت داده باشند مدحرج گویند و پوستهای او که از سائیدن
بیکدیگر جدا شود قشار کندر نامند و آنچه غیر صاف و بحجم ماند ارباشد دقاق کندر و کندر را قوت تا بیست سال باقی
میباشد مغشوش او از آتش شعله ور نمیگردد و درخت او بقدر دو ذرع و خار دار و برگ و تخم او شبیه به برگ
و تخم مورد و در دوم گرم و در سیوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و تجفیف دماغی
و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و با تریاقیه و مبهی منقی و مقوی روح حیوانی و دماغ
و جهت خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درم
او با مثل آن نانخواه جهت زحیر و با روغن زیتون و عسل جهت رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهت
رفع رایحه کریه چشم و عسر النفس سرفه مزمن رطوبی در ربو و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان
و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان و یازده تخم خبیرست جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بویا و سوداکتی
و جهت جلاء بصر و قرحه چشم و خوان منجمد در آن دو مو و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمه چشم خصوصاً با عسل و ذرور او
جهت قروح خبیثه و سائیده و قروح منقعد و ضماد او جهت قوبا و ثآلیل و با پیه مرغابی جهت جراحات و خستگی آتش و
شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهت قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهت تحلیل املاءات و با برگ
مورد جهت ریختن موی و با عسل جهت داحس و با زفت جهت شکاف مقعد و با انزروت جهت درد گوش و با تنبول یا

و روغن کلس مربخ جهة اورام حاره پستان و بادویه محلله جهة ورم احشا مفید و بخور او جهة رفع وباء و سرفه
رطوبی و قوباء و گریزانیدن هوام و خائیدن او جهة سرفه رطوبی و تقویة دندان و لثه نافع و چون کمستعمال او را
در آب جوشانیده آن آب را بنوشند و مداومت بان نمایند جهة رفع نسیان از مجربات انستته اند و اکثار او مجرق
خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر زیاد او با شراب
و سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی و قنارکند ز خشک تر از کندر و شدید القبض و تخفیف
قوی است و جهة نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا مفید است
و ضماد او جهة التیام قاطع اسهال و کشنده کرم معده است دوقاق کندر لطیفتر از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر
از و تمام است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی است و دخان او که دود آن باشد گرم و خشک مسکن درد چشم
حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه والتیام دهنده است کندشش بیخ نباتیست شبیه بکنگر و برگش
با ندک سرخی و سفیدی و در شام نباتی است شبیه را باو میشوند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی
و تند بوی و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و
بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و نوبا
عطسه آرنده و آشامیدن و طلا کردن جهة استسقاء و سپرز و یرقان و عرق النساء و مفاصل و طلاء او با عسل
جهة بهق و برص و حکه و قوباء و سعوط او با آب تقدیر یکحبه جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة
شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و سکوت و لیحسی صاحب فالج و ضماد او بادو وزن او زرنیخ در روغن
زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیة مجرب و قی کردن بان جهة عسر النفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر
جهة ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و روغنی که در ان جوشانیده باشند جهة امراض بارده گوشش
خصوصا جهة کرم ان و جهة حکه ان قوی الاثر و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سپرز و یرقان
و امثال ان یکدانگ تا یکقیراط و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم آن کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط
و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی مثل او جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر آن
دو وزن آن مقدونس و نصف آن شیطرج است کنوش بلغة طبرستان قسم کبیر زعرور است و بزرگی
ارکیل ناممند و قابض و لذیذتر از زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده اوست کنگرزد اسم فارسی
صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دویم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و
شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کنهان اسم نبطی نباتیست مثل درخت کر
و برگش در رنگ و حدت شبیه ببرگ سقو و در بوی مانند بوی درد و شاخهای او از یکشاخ سطبر رسته

از رمز تراز درخت حبة الخضرا در سیوم گرم وخشک و بوئیدن او سحج بدن و دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین
باضمه و بالخاصیه در جائیکه او باشد عقرب در انجا نمیباشد و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مضر مثقل
و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کنار هی نباتیست شبیه بنبات رازیانج و زرد که و برگش عریض
ازان و در بوی مانند کندر در سیوم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی رومی است
کنجورس اسم یونانی جاورس است کندش الدوایه عود العطاس کنجده اسم اصفهانی
ابرود است در دیلم کنجنه نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی بر است
کنگر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان دنه بله نامند
کندم دوایه اسم فارسی شیلم است کنگر خراسم فارسی باد آورد است کنجیر اسم
فارسی فراد است کندنا اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است و بلغت مازندران
اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است
کند رو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کند هست اسم هندی
کرنب و کند بک و کند کیتر نامند کنکشیر اسم هندی خرزهره است کنده اسم هندی نیشکر است کند اهیل
اسم هندی لفاح اذخر است کنده اسم هندی صمغ هندی است کنجوره اسم هندی
خراطین است کنواهی بهندی عنب الثعلب است کندها بهندی بصل الفار است کند اشیر بلغت
هندی ساذج است کنجهان بهندی طحلب است کندنا بهندی بندقوقی است کنتول بهندی
دستشانست کنکوے بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است
کوبه بلغت اصفهان نوعی از مربیست که مایه انکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند در خواص قریب بمری و خفیفتر
ازان و مفرح سینه و سرفه بلغمیت باکثار او باعث تهیج غشی و ادرار مزمنه است کوسیل بفتح کاف بلغت
دیلم است و این بلغة طبرستان دیودار و بلغت مازندران کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیست برگش
شبیه به برگ نارنج و ساق او زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه و بقدر لوبیا و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید
و اغبر لقاح است و بالخاصیت هر فعلی که قابل آن در حین قلع او کنند و بهر قوتی که متلقی گردد شارب او بهمان فعل و
قول مبادرت نماید و آزموده است و مستعمل ازان در ولایة دیلم بزرگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند در
آخر دویم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلسل البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض
بارده رطبه و قدر شربت از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از تخمش تا نیم درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده
است کوارع جمع کراع است و مذکور شد کور اسم فارسی مقل است کو بهان کهنان است

کوالف باد آورد است کورکنام جوزبنجم است کولبنشا موش است کوک خس است کوکیر اسم هندی اخثار البقر است کوکلم فلفل است کوکب الارض طلق است و نزد بعضی تیهو یا کور النحل آشیان زنبور عسل است کوران نوعی از اسل است کورکیا اسم فارسی اذخر است کوسار اسم فارسی بنطیانا است کوعلف اسم رومی جوز بهند است کوکی فیلزهره اسم سریانی اجاص است کوله پیر اسم فارسی بنجدان است کورنیره اسم فارسی خربزه شامی کوشنج اسم فارسی عرعر است کوس ماهی اسم فارسی شیخ است کوکرد اسم فارسی کبریت است کوشکرون بفتح اول و دویم اسم فارسی قثاء است کوکر چینی اسم ترکی حمام است کوکلی اسم هندی مقل است کوره اسم هندی و سل است کوکر اسم هندی ثعلب است کوکرت اسم هندی قسط است کوکری خولی اسم هندی حب النیل است کوکرنده بهندی دجاج است کوکا هندی کمافیطوس است کوکلا هندی اسم هندی خصی الثعلب است کوندر بهندی صمغ است کوله اسم هندی حداه است

الکاف مع الهاء و غیره کهربا اسم مازندرانی حرف بابلی است کهربا سندهی گوید نوعی مهره است و از دریای مغرب بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز غیر السنت و از بلاد ارس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی چشمه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند موم منجمد میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی دران مانده منجمد و متحجر شده بود و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغربی آن قویتر از طرابلسی است و از قول قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یکی باشد و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مختص بلاد مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریک اند و سندروس باندکی حرارت که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاد است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی صنوبر سوخته از آن میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب و از زمین فراریغ مغرب بهم رسد و در گرمی معتدل و در دویم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی دل و معده و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر نافع و طلا او جهت شکستگی اعضا و با موم روغن منع عرق ضعفا و با دیر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی آتش و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و با خود داشتن جهت تقویت دل و دفع خوف و طاعون و در جهت التیام زخمها مفید است و چون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزنه قایم الذکر نقش کنند از جماع نفوری نماید و گویند مضر ... است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود وزن آن

ارمنی و ثلث وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال است **کهانا**
اسم سریانی شاخ نبات فادانیا است **کهیله** کسیله است **کهیله** اسم اصفهانی قلی است **کهول** اسم هندی
خرفه است **کهلم** و کهرک اسم بادنجان **کهری** اسم هندی فروره بی گوشت است **کهر کهب** بهندی
اسم تمر است **کهو لاکی** بیخ بهندی تخم خرفه است **کهته** بهندی بمعنی تفل خیرپا است **کهر** بهندی حار حیوانات
است **کهونکو** و بهندی خسک راست **کهپلا** بهندی سلیخه است **کهوریر** بهندی سوسمار است
کهوبلی بهندی حب المحلب است **کیاه قیصر** اسم فارسی اکلیل الملک است **گیاه جالینوس** اسقولوقندریون
است **کهوس** ذره است **کمیده** گاویت **کمیل دارو** اسم فارسی شرخشت است **کیر** اسم
فارسی مصطکی است **کیلواس** اسم طبری قسمی از دوقس است و مذکور شد **کیله** بهندی مور است
کهیره بهندی خیار است **گیهون** بهندی حنطه است **کیرو** بهندی مغز است **کیسر** بهندی زعفران
است **کیتلی** بهندی خبث الحدید است **کیان پهل** بهندی دارشیشعان است **کیلر** بهندی خار
مغیلان است **کیکر** کانترا اسم هندی اقاقیا است

حرف اللام لاذن

رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق و برگش عریض و باهم متصل و رقیق و صلب
و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف او دانه سیاه باریکی با رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند
بهترین اقسام و لاذن عنبری مانند و هرچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن نبات چسپیده و از آن
جدا کنند زبون تر از قسم اول و هرچه بر سم مراعی چسپید و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبون تر از همه است و بعضی
تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از قسوس که نوعی از لبلاب است بر موی مراعی می چسپد و بهترین او نرم و خوشبو
و مایل بسرخی و سبز نیست در دویم گرم و در اول خشک لطیف و جاذب و با قوت قابضه و منضج قوی و مفتح دهن رگها
و مدر بول و حیض و عرق و تیره و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع نواق و دردهای بارده و با شراب قابض طبع
و طلاء او جهت دردسر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و آبله و فرزجه او جهت صلابت رحم
و انضمام و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت
آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم مقعد و درد آن و حقنه او با روغن گل جهت
سحج بارده و طلاء او با روغن جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و منع ریختن آن و بخور او جهت گریزانیدن
هوام موثر و چون زن بعد از بول کردن بآن بخور کند پس در حال باز بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود و دوام
طلاء و مضر سفل و اشامیدن او موجب کرب و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یکدرهم است و در دهن لاذن
که بکوبند او را [illegible] رطل روغن زیتون و بپزند و صاف نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند تا قریب سه [illegible] آن روغن بسوزد

حرف اللام مع الالف

وجهت پروردهٔ اعضا و تقویت معده و ذر کام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت مفید است **لاجورد** معدن
موردنی است و بهترین او صاف و شفاف است که کبود او بسبزی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترکیب
دهند و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگ ریزه ترکیب کنند و دو او لاجوردی مغشوش باشد بخلاف غیر مغشوش آن و مستعمل در
طب بغیر مغسول است در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون
و صاف کننده آن از کدورات و بالخاصیت رافع سودای حوالی قلب و حجاب است و تعلیق رافع خوف و او مفرح و
مقوی دل و حجاب با یاقوت فائقه و رافع امراض سودای و غم و وهم و توحش و سنگ جارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت
سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحهٔ چشم و ریختن مژگان و ذرور او جهت اکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف
و فرزجه او با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثالیل و برص مفید و مضر
معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر ارمنی
لاله سرنگون اسم فارسی نباتیست معروف در باغها غرس میکنند پیاز او را جون باویه بالمنا صمغه کوبیده
بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمانی** اسم فارسی نباتیست
برگش شبیه به برگ زنبق منحصر در سه چهار عدد و گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی
و در چند پرده او چیزی شبیه به ابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش
بقدر چهار انگشت است با تفریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرارت و با رطوبت غالبه
و فشار او بی غایله و مبهی باضمد است و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است **لاعیه** نوعی از یتوعات و با
سمیت و بغایله تر از انواع یتوعات است و ابوجریح گوید از مطلق یتوع مراد لاعیه است و او را در بنگاله
شنیج نامند گیاهیست پر شیر قریب بگیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل بسرخی و شبیه به نرگس و مایل
بخوشبوئی و تخمش مانند خشخاش و در آخر سیوم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مقرح جلد و مقی و بدستور برگ و تخم او
همین اثر دارد و کشنده ماهی و جهت استسقا زقی و اخراج زرد آب نافع و شیر او از سقمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده
استعمال باید نمود و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از آرد جو مخلوط با آن تا یکدرهم و از برگش در مطبوخات بقدر
تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است **لالا** رازی گوید گیاهیست که از یک بیخ رو بجوز تمر او جهت بواسیر و درد مقعد
و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم سورد است **لامی** صمغ درختی است هندی خوشبو
شبیه ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ ما بین سفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و مسخن و ملطف و مفتح سدد
و رافع بلغم و جهت سستی اعضا و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل دمها و اعیا و قطع رعاف
بادنافع و با آب مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال مؤثر و بخور او عرق آرنده و مصدع محرور و ریزه و مصلحش

کشنیز و قدر شربتش یکدرهم **لاجی** اسم هندی هیل است **لاجوردیه** صامریوما است **لازورد**
لاجورد است **لاغوریس** بلاسیوس یونانی ارنب بحریست **لاریطوطان** عرطنیا است
لاسوس یونانی بابونه است **لانک** اسم هندی کرسنه است **لامک** اسم فارسی لک
است **لاک پشت** اسم فارسی سلحفات است **لاله خطائی** اسم فارسی حماحم است **اللام**
مع الباء لبلاب اسم جنس نباتیست که شاخهای او خمیده شده بچیزها و را ونرود و هرچه بزرگ باشد کبیر
گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد و سفید را گلش سفید و شبیه بشاخ حجامت و تخمش
سفید و برگش مانند برگ لوبیا و رنگ آن لکونامند و سیاه را گلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام
است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخم در غلاف سیاه مایل بسرخی
و قسمی از آن بسبب ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیر دار است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد
و خشک اند و یوحنا بن ماسویه گرم است و مفتح سدد و ملین طبع و محلل آب آن مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند
تفتیح او غالب و اسهال کمتر و آب افشرده آن بعکس است و برگ کبیر سفید او مسمی بحبل المساکین است جهت جراحات
عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آب او جهت سرفه و قولنج حار و با خیار شنبر جهت ورم مفاصل و
احشا و قرحه امعا و بدو سعید یل رسه درهم از گل او جهت قرحه امعا و ضماد برگ تازه او جهت ورد سپرز و مطبوخ او در رز
جهت تحلیل اورام و دردها و سعوط عصاره او با ایرسا و نطرون و سنبل جهت درد سر کهنه و با روغن زیتون جهت درد
گوش و حرکات و با موم و روغن جهت سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه را عصاره اش سیاه کند موی
و برگش جهت قروح خبیثه و گل قسم اخیر که بسبب ثمر است آشامیدن و فرزجه آن مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع
حمل و آب او شدید الحرارت و حدت و سطرنده موی و کشنده قمل و شیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه
مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز و مایل بسیاهی
است مسمی بسبجمه است سرد و خشک جهت سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و دفع سپرز و ربع رطل از آب او
تا دو درهم معوه قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه او التیام دهنده جراحات
است و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربتش از آب یک وقیه
تا سی درهم و لبلاب صغیر باقوت محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم تر از سایر اقسام و رافع سرفه که با تب
باشد و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و با خیار شنبر جهت اورام احشا و تفتیح سدد و از اکثر تبها نافع و
قدر شربتش از آب او تا نیم رطل است با بست درهم نبات **لبخ** اسم عربی درختیست عظیم و در صعید مصر کثیر
و شبیه بدرخت خیار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهیت طعم و برگش مایل

بد رائحه و معروف بسمیات و اهل مصر سمیت در و نیافته اند و ابن حجر مولف منهاج قسمی از آن از او درخت دانسته
و نزد مولف حاوی الادویه سداب اسپ در دویم سرد و خشک و تشریب و ذرور او قاطع نزف الدم و رافع درد دندان
و طلای او مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن و موم جهت جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفاصل و دود
او جهت گریزانیدن هوام موثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و مورث ثقل سامعه است
لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل بر دهنیه و مائیه و جبنیه و دسومت در اول گرم و خشک و مائیه
در دویم سرد و تر و جبنیه در اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت بسبب غلبت
یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بالفراده مذکور میشود و امور کلیه مشترکه که در اینجا مرقوم میگردد
و هر چه در تغذیه انسب از حیوانی است که اقرب بولادة انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن
شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و از الاغ و اسپ و خر گور و خوک و غیره در تدادی اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز در
اغذیه و همچنین بسبب تعلیف و سن و فصل مختلف میباشد چه هرگاه مسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل تنبیه و
جنتیانا و مانند آن شیر او مخدر و مسکر میشود و از تعلیف مسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات
و ملطفات و امثال آن و اثار آن مبدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن
زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو
است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت موافق ترین اغذیه و هر چه جبنیه در و غالب باشد مسدد است و الا مفتح
و طلای اقسام آن موافق ورم مقعد و قرحه در د. آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها
و با … و با میوه های تازه و ماهی و امثال آن جایز نیست چه ما دامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن
مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و
در زمستان بسبب غلظت او و قریب الولادة را بسبب غلبه مائیه استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اوسط تابستان
استعمال او اولیست و اکثار او مورث تبها و تولد قمل و بحة و سومت سریع الاستحاله بدخانیه و در امکنه
حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداوین و یابس مزاج و معتادین بافیون و قلیل او در تغذیه
در تلیین طبع قوی تر است و مجموع شیرها لطیف و جالی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضاء تناسل اند لبن البقر
شیر گاو است و گاومیش از جنس اوست و اغلظ از آن و هر دو را دهنیه غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال
و غلیظ تر از سایر و دوشیده آن که سرخ شده باشد خوش بهی و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده
و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و
جهت تیبس و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و قرحه ریه و سل که بسبب تب خلطی باشد و امراض

وجرب و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و داغ کرده آن
با آهن و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلا ران جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از مداومت آن
صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلا او با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام
حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حاره و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است
و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و دردسر و سدر و صرع و مضر دندان و زنان آبستن و
صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط
غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شرب او با شهد و شکر مانع انجماد اوست و چون منجمد گردد باعث لرزه و قشعریره
و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع آن قی و با سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب فودنج و [illegible]
تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شرب پنیر مایه را بقدر یک مثقال از مجربات شمرده اند **لبن الضان** شیر
گوسفند است و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه و تدارک
سقوط جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ
عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست **لبن المعز** شیر بز است و مائیت او غالب
و برودت و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای
مزمنه و دق و غرغره او در ورم لهاه و خناق انفع و سی مثقال آن تا چهل و پنج مثقال با دو مثقال کتیرا و نیم مثقال
رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر
و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس آن **لبن النسا** موافق ترین شیرهاست و از ضعیفه دختر سرد و تر است و مدر بول و
مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده و [illegible] و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یابسی و سعوط او جهت خشکی دماغ
و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه
آن مفید و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر آب ریزند و قمل بر او اندازند اگر قمل
بمیرد و زیر او بماند اثر آن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و
سایر البان آنست که چون بر ناخن ریزند جمع شود و با سپیدی مایل باشد با غلظت قوام **لبن اللقاح** شیر شتر
است و دهنیت از شدت امتزاج او جدا نمیشود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوری است مفتح و مدر بول و [illegible]
که مار اصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام
صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقا و یرقان و طحال و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند
مسهل زرد آب و با تدریج از دو وقیه بنوشند تا یک رطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند مانند روغن

ناروبد و بادام تلخ و پسته و امثال آن و باید شیر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و
و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال آن نموده باشند **لبن الاتان** شیر الاغ است و مائیه او غالب رقیقیه
قلیل الجبنیه و دهنیه او سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطیء الاستحاله
سحیا غالب بمعده و جهت سل و دق و هزال یبسی و سرفه حاره و نزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب
خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهت جراحت امعا و زحیر
و زحیر و اسهال دموی خصوصا با تا لعابات و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان و ضماد او جهت اورام حاره
ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهت درد معده و سلاق مفید و مضر مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر
شربتش از ده وقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف او با اشیای مناسبه
بهر علتی شیر طلا است و بدلش شیر بز است **لبن الرماک** شیر مادیان است جبنیه او کمتر و گرمتر از سایر شیرها
و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او
با قثا [illegible] بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص اوست که در هر سالی که قلیلی از او باطفال دهند در آن
سال آبله بر نیاید و اگر برآید زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترتیب کرده شیر مادیان را
قمز نامند و در اکثر افعال قوی تر است **لبن الخنازیر** شیر خوک است و نزد بعضی بغایت مفرح و موافق
سل و دق است و مورث بهق و صرع است **لبن الغزال و لبن حمار الوحشی** شیر آهو و گورخر گرم تر
از شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است **لبن الخفاش و لبن الاسد** شیر شب پره و
شیر شیر در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و منفوظ اند **لبن الحامض** بفارسی ماست نامند
در دویم سرد و تر [illegible] مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او ثابت بد و [illegible] تازه و در سایر افعال
قریب باوست و تفصیلش مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد اخلاط خام و مضر تنها
مرکبه و عفونیه و مصلحش نعناع و [illegible] حاره و زنجبیل پرورده است **لبا** بفارسی فرشته و بترکی اغوز نامند و آن
شیر غلیظی است که بعد از ولادت تا سه چهار روز دوشیده شود و یک وقیه او ده رطل شیر را غلیظ میکند و در تسمین
بدن و تحریک باه محرورین موثر و بغایت مسدد و مورث فواق و مولد حصاة و دیر هضم و مصلحش شیر تنها است **لبن
السودان** و اکثر فرفیون آمده است و بغدادی و بعضی گویند چیزیست شبیه به صمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت گرم
و از نواحی مغرب خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و عطسه مهلک و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است
در چند ساعت **لبن الیتوعات** شیر نباتات شیردار است مثل ماذریون است و مجموع از سموم و مسهلات
[illegible] اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم میگردد **لباب القرطم**

مغز دانه کافته است و گذشت **لباب** القوم **لباب** الحنطه و **لباب** البرد **لباب** القمح نشاسته است **لب النخله** جمار است **لبروطب** بلغة مغربی قسمی از اسلیخ و مستعمل صباغان است
لبنی بیونانی اذان الفار بستانی است **لبان** خردل بریست **لبسیدلون** و لبرون شیطرج است **لبانه** اسم مغربی فرفیون است **لبنی** میعه سایله است **لبان** معرب از لبانون یونانی و آن کندر است **لب** دانه بلغت تنکابن اسم علک ترکی است **لجی** اسم هندی قاقله است
لجاج بلغة انگریزان زیبق پاک صاف است **لحوم** اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحوم چه اغذیه انسان که از دو اتیه الا منحصر باشد در نبات و حیوان است و در استحاله مشابه متغذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل میکند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط او ست که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تدرو و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند نر است که زیاده بر یکسال نباشد و کمتر از شش ماه بر نگذشته باشد و بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان و بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آهو و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحرارة گوشتهای غلیظ مناسب است و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام نهیه و سقیمه و پیرسال و بسیار لاغر مورث امراض بیشمار اند و در روزی خوردن گوشت دو بار در یکروز ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادة و عروض صفات بهیمیت و بسیار خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای و سته و شرب آب بر از آن مضر و تناول نمودن ورشها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هرچند بالغه در پختن آن کنند بهتر و گوشت آب غیر مار اللحم سریع النفوذ و موافق با قیین و ضعیف القوة است **لحیة التیس** دوا المخلف نیست نزد انطاکی و جمعی دیگر نباتیست برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان سنبل کوهی گویند و نزد ... نامند ماننده شیرینها میخورند و حنین ابن اسحاق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدوس قسم دوم السنة ثور است و آن نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخها او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلش شبیه بنار و قسمی از آن سفید و نزدیک بیخ او نوعی از طراثیث میروید مایل بسرخی و بعضی سفید و بعضی اشقر و بیاض رومی اسرا طرثوث و راهو قسطید اس نامند و بیونانی اوقسطس و او از جمیع اجزاء قیسوس قوی تر است و مراد از

لحیة التیس طوب در اخر اول سرد و در سیوم خشک و قابض و اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و
اسهال مرارد و دموی و دافع قرح امعا و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا
و قدر شربت از عصاره او تا سه درهم و از برگ و گل او تا چهار درهم و ذرور برگ و گل آن جهة التحام جراحات و رفع عفونت
آن و گل او با موم روغن جهة سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهة قرحه امعا و تقویة معده و منع ریختن مواد
بان نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است و ابی خالد افریقی و امین الدوله جمعی دیگر بیان
نموده اند که شاخهای است بی برگ و مایل بسبزی و خشندگی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در زیر
زمین و چهار انگشت از زمین پیدا است و در شوره زارها میروید و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مذکور نوعی از طرا ثیث
است و محمد ابن زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم دانسته است **لحام الذهب** صناعی او تنکار است و
معدنی او در بورق مذکور شد **لحا** و **الغول** بضم اول شعر الغول است **لحا** بکسر اول بیخ نباتات است
و ریشه های باریک آنست **لحیة الحمار** سپاوشانست **لحیای** دینیا قوس است و گویند حرشف است
لحام الصناعة از اقسام تنکار است و مذکور شد **لحنیس** بخای معجمه لغت یونانی و نوعی از خیری برّیست
نبات او قریب بد ریحان و گلش بنفش و بری و جبلی میباشد دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج
القطرب است و در سیوم گرم و دو درهم از تخم او مسهل قوی و رافع سم عقرب ساده و مفتح سده و رافع یرقان و
قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده است **لحنیس** الاکلیه خرما
است **لزاق الذهب** مثل لحام الذهب و بانیق است **لزاق الرخام** و **لزاق الحجر** صمغ البلاط است

حرف السین مع الالف **لسان** زبان حیوانات است سریع الانحدار و مرطب بدن و باه و دویه حاره و
مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و زیره و کشنیز است **لسان الحمل** لفارسی
بارتنگ و بترکی باغ برباغی نامند از جنس مرماحور است صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاصق
بزمین و ساق برآگنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بستبر
برآگنده و مایل بسبزی و قریب بد ریحان میشود و تخمش بزیره تر از قسم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و با زغبیت
و نهایت سطبری آن تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دویم سرد و خشک
برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم و جمیع اعضا و پخته برگ و بیخ او
با سرکه در رفع اسهال دموی و عصاره او مسکن تشنگی و جهة فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سده
و جگر و ضعف آن و سدر و صرع و تبهای حاد [illegible] بود و بوستش و بان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و
البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور سوخته او جهة التیام [illegible] و ورم آن و سوختگی آتش

و دار الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و اکله و نار فارسی و قطور آب او جهت درد گوش حار و امراض چشم و
مسمول جهت درد رحم و اختناق او و نواصیر و ضماد برگ او منقی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع مواد
اورام حاره و شراب او با نمک رافع سمیت زخمهای سگ دیوانه گزیده و جهت بادسرخ و مضمضه طبیخ بیخ آن
جهت امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش
از آب او ده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی و گویند بالخاصیه سه عدد بیخ او را چون با چهار اوقیه
شراب ممزوج با آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصاره
آن و بود اده او قابض و مغری و مقوی امعا و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق با تمکه در تقویت
قوه ماسکه بعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است **لسان الثور** بفارسی گاوزبان نامند برگ
نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروشش بر زمین و بر روی آن نقطه های سفید شبیه بخار زغب دار و ساقش
قریب بذرعی و پر زغب و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی بشکل گلنار و تخمش مستدیر و لعابی و در
جبال دار المرز کثیر الوجود است و تسمیه در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند و مرماحور است و گل او
لاجوردی و کوچک و مدور میباشد در اول گرم و تر و قوت او تا هفت سال باقیست و گل او الطف و جمیع اجزا
مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و حواس و مسهل مرة السودا و صفرا و جهت امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا
و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوی رنگ رخسار و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی مؤثر
و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربت از آبش تا چهار وقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش بوزن او ابریشم محرق
و چهار دانگ آن پوست ترنج است و چون از آب او و آب سیب و آب مویز و شراب ترتیب دهند ده مثقال آن
تفریح بحدی که یک رطل شراب میکند بدون ازاله عقل و دو درهم گل او با یک درهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان
است و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال است و
برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است **لسان الایل** غیر راعی
الایل است نباتش مابین گیاه و درخت و پرشاخ و پراگنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش شبیه به برگ بید و
از آن درازتر و عرضش کمتر و با زغب نرمی سفید و ثقیل الرایحه مایل بخوبی و ثمرش [illegible] مایل به پهنی و منبت او زمینهای
درشت در دویم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا و ضمادا و رافع نفث الدم
بحری و طبیخ برگ و شاخ او مدر حیض و بول و مخرج جنین [illegible] لکنت زبان [illegible]
التیام جراحات و تنقیه خبیثه آن [illegible]
مفتح سده و رافع التهاب و مضر گرده و مصلحش [illegible] و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او تا [illegible] درهم

و چون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهت قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و
سرفه و سستی عصب و احتباس حیض نافع و قدر شربت تا یک رطل است **لسان العصافیر** بفارسی زبان
گنجشک نامند درخت او قسمی از درخت دراز عظیم است برگش شبیه به برگ بادام و ثمرش عظیم و طولانی و منفرق
و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه درازتر و شبیه بزبان گنجشک و سرخ مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و
تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و منقی
و مدر بول و مفتت حصاة و با رطوبت فضلیه و بغایت محرک باه و جهت ضیق النفس و خفقان و سرفه مزمن و تقویه اعضا
تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است و نزد بعضی گردگان تودری سرخ
بوزن او و برگش منقی زخمهاست و التیام دهنده آن و ضماد پوست او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید است
لسان السبع نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زرد و میان شاخها
پراگنده و بقدر دو ذرع و بر سر آن قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سیوم
گرم و خشک و طبیخ او جهت حصاة گرده و مثانه و فرزجه تخمش گشودن حیض و اخراج جنین نافع است **لسان
الکلب** نزد بعضی لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه به برگ
بارتنگ و درازتر و باتقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه او بسیار تر
و گره دار و باریک و گلش بنفشه و تخمش باریک و در اول تابستان میروید و منبتش حوالی آبهاست و تخمش
سفید و بر شعبه و شعبهای مثل ریسمان باریک و پشمک در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل رافع سپرز
و ضماد برگش جهت التیام زخمهای تازه و گوشت بر آوردن زخمهای کهنه مؤثر است **لسان** نباتیست
بالزوجه مسمی باذان الثور و برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و درشت و خشونته مثل برگ گاوزبان و ساقی
که از میان برگها میروید بقدر دو ذرعی و بر سر آن گلی کحلی و بوی او مانند خیار خام و بیخ او ماکول است و در
دوم سرد و تر و جهت علل زبان حیوانات بغایت مؤثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع
حاره است **لسن** بلغت هندی ثوم است **لسوره** بهندی سپستان است **لسه بال**
بلغت دیلمی سلوی است **لسیبه** بلغت مغربی اوقیموند اس است **لسور و لون** بلغت عراقی قرفه آن نیز گویند
لسان البحر سیار است **لسور طبیق** لبلاب است **لصیقی** اذان الدب نیز گویند
شبیه به برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر فندق
و بنخود و خار دار و بر جامه بچسپد و لصیقی از این جهت گویند و در تنکابن معروف بکاش است و در

اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بارد و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ
جهت ضربان مقعد بغایت مفید و مغز تخمش مبهی و غسول او سرخ کننده رخسار است لصف کبیر است
و بلغت مغربی اسم حرشف است لعبه بربری بیخ سورنجان و باریکتر و مانند سریستان و
تلخ و تند و در مصر معروف به تریاق است و سورنجان العفنی باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک
و بغایت مبهی است و مدر خون حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافع است
و رازی جهت رفع سموم بیدبیل و مداومت او باعث سرخی رخسار دانسته او را مورث امراض حاره و مصدع و
مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش بوزن آن تودری دمشقی اگر دکان **لعبت** یبروج الصنم است
لعبه مرد سنجیله است **لعیت** شقایق النعمان است **لعل** سری فیقهر است **لعل** معرب
از لال هندی و از ادویه [illegible] است و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده و مولف منافع الاحجار و بدایع
الصنایع تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل
ظاهر شده و از جنس یاقوت و باستحکام رمانی اوست و بجهت اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما
یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بتجربه مثل یاقوت
احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قوی تر از یاقوت مشهد اشربه او جالس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع
علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده
اند .

اللام مع الفاء و غیره

لفاح اسم عربی است و بفارسی شابیزک و ان ثمر یبروج
است و بیخ لفاح از [illegible] سریانی و بهندی کورخوا هدشته قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین و
شبیه به برگ کاهو و از ان کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و زرد
و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل بشیرینی و او را لفاح الجن نامند و تخم او شبیه به تخم [illegible]
و بیخ او دو سه عدد و بیاشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ
او اندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیفهای شبیه بمو که یبروج الصنم میباشد در و نیست و
قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و تخمش در سطبری متوسط است و صنفی
از آن منبت مفازه و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری و مایل بسفیدی بسیاق و بگل
و ثمر و تخمش و از و بستبری ابهام و سفید آن قوی تر از اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و قوی ترین
اجزاء پوست بیخ لفاح است و مستعمل از ان عصاره و آب [illegible] او و پوست بیخ اوست در آخر سوم سرد
و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوت و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیانات

خون و صفرا و قابض و مسمن و منوم و مسکر و گیاه او مدر و دستش قیراطی از پوست بیخ او با آب و عسل مقی
بلغم و مرة السودا و جهت حرقة البول و خفقان حار و اسهال دموی و رفع بیخوابی نافع و طلای او مولد قمل است کند
دو و جهت جمیع زنان جهت درد سر و اورام حاره و با آرد جو جهت درد مفاصل حاره با عسل و روغن زیتون جهت
هوام و با سرکه جهت باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهت کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان
سفید دو درهم اکشنده است با خلاط عقل و سبات و خفقان و مصلحش سداب و خردل بری و عسل
و انیسون و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزر البنج و شراب نیم درهم از تخم او بجد سرخ خسار
است که از حمام بسیار گرم روی دهد و سه عدد دان باندک رازیانه و شکر و سکر با تفریح و بیخایله است و
حمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهت اورام حاره و برص نافع است و از خواص او ست
که چون بیخ لفاح را با عاج تقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آب او را عاقد یافته
و مقطر او را با پوست انار و سور و جهت تکمیل صناعة از مجربات دانسته اند **لفص** درختیست بزرگ
و منبت او نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و در خشکی بسیار و بر آتش در و تاثیر کند و این الی
خالد گوید که مراد از قول سبحانه تعالی و من الشجر الاخضر نارا * اوست طلاء برگ خشک مسحوق او رافع برص
و بهق و عصاره او رافع قوباست و انطاکی گفته چوب صنوبر است **لف الکرم** خیوطی است که از تاک
میپیچید و در کرم مذکور شد **لفت** شلغم است **لفاح** بری بیروح الصنم است **لقلق** ...
لک لک نامند و از طیور معروفه است در سالی که وبا در بلاد و وادی آن نشو و ترک توطن آنجا میکند و در آخر ...
گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و پیره و دة مستحکمه نافع و مضر محرور
و مصلحش روغن کنجد و بیضه او در جمیع افعال قوی تر و سرگین او و طلای بهق و آثار و با تخم او سیاه کننده موی و رافع
صرع و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهت وضع و بهق نافع است **لقاح** شتر ماده شیر دار
است **لقطیه** صمغ صنوبر است **لک** بفارسی لاک نامند صمغ نباتیست شبیه بثمر ساق گیاه او
بیشاخ و گلش زرد و تخمش قریب بقرطم و گویند شبنمی است که بر آن نبات می نشیند و در آخر میزان جمع
میکنند و بهترین او شسته و قوتش تا ده سال باقی است و در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل و رطب مغسول
او است و طریق شستن آن در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و احشا و مفتح سده و سپرز و جگر
و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقاء لحمی و یرقان و ...
و برقان و خفقان و سستی دو بو ضعف گرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی ...

شربتش تا یکمثقال و بدلش در تقشیح دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع او طباشیر و از خواص اوست که چون
هر روز یکدانگ او را با سرکه تا سی چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در بدن فربه نرسد و اگر سه چهار مثقال
او را در سه چهار رطل سرکه بنوشند همین اثر دارد و رنگساز مخصوص ابریشم و پشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ
نمیکند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند یکشب با آتش نرم بجوشانند و طرطیر باید پنج
جزو و از لاک صد جزو باشد و الا بدون طرطیر ندارد و چون ابشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس یک
را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا در او صاف شده و جدا شده آب اشنان سه پنج و در خشنده گردد پس لطیف
صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شنجرف است و نقل او زرگران در استحکام چیزها
استعمال نمایند و معروف بر امور زرگری است در غایت قبض و شرب او در قطع حیض از مجربات است **لحاء عنب**
الثعلب است **لم لم** بلغت مغربی فلفل جبلی است **لبنوت** **فنطوریون** صغیر است **لبخطس** لغت
یونانی است و شریف گویند که او را در شام منسم نامند بستانی و صحرائی میباشد نبات بستانی برگش عریض تر از
برگ گندنا برنگ خون و شخمی الطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و ساقش بقدر شبر و بر سر آن گلی
سیاه شبیه بکلاه و در صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بر بال
و بیخش بزرگ مشابه و منبتش زمین نمناک و خشن است در دوم گرم و در سیوم خشک بیخش مدر بول با یوس العلق و گویند
ساحران را از او افعال غریبه میرزند و قدر شربت از جرم او یکمثقال و از طبخ دو وقیه است و قسم صحرائی برگش مثل
اسقولوقندریون و با خشونت و اشامیدن با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه او جهت زیادتی جراحات و التیام
آن و خشک او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است **لبح** المخیخ است **لون** بهندی
ملحت **لونک** بهندی ترنج است **اللام مع الواو لوز** بالفارسی بادام شیرین گویند در
اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضاء باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و
مسکن حرقه بول و مسمن بدن و با شکر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیر او با شکر جهت سرفه مجرب و خشونت سینه و حنجره
و تولید منی و رفع نفث الدم و رافع حرقه مثانه و امعاء زحیر و رطوبت معده و با نقصف او زفت و مثل او شکر در قطع
سرفه از مجربات شریف است و بوداده او مقوی معده و قابض و فاسد او موجب کرب و مسقط اشتهاء و از
غثی و مصلحش بوحیا مضر معده از تی و تازه او باشد و با پوست که حقا انا منقی معده و بن دندان و برگ
تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض رافع اسهال و شگوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان
و بادام مربی در تغذیه کردن و فربه بدن و اصلاح گرده قوی تر و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی بغایت
مرطب و موافق تشنج یبسی و رافع ورمی که از وی رضربه بهم رسد و تشنه و شرب آن نماید او جهت درد گرده و مثانه

و عسر البول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و شرب او جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت سرفه
خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و تقویه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا ۲ مثقال و در رفع بحه
مجرب و مداومت تدهین مهره‌های پشت بآن جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته‌اند و جهت برسام و ذات الجنب
بدستور نافع و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق و سوزش و مضر احشا و مصلحش مصطکی است **لوز المر** بادام
تلخ است رسیده درخت او گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طلی
او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید و مغز او در اول سیوم گرم و در
آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بی‌بدیل و جهت سرفه و ربو و ورم سینه و ریه خصوصاً با نشاسته و نفاع و با
پخته جهت علل گرده و حصاة با عسل جهت سپرز و امراض کلی جگر و تفتیح سده و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و تسکین
و سایر دردها مفید و مضر امعا و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با شراب جهت بثور ابریه(?) و قوبا و خرانه(?)
و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت جرب بی‌بدیل و ارسطو گوید
چون پنج درهم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبت
و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سودا از معده و نواحی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر البول و ورم سپرز
و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای او جهت رفع آثار رخسار و کلف
و حسن گونه و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهت درد گوش و دوی و طنین
و کشتن کرم گوشش نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ
نایب مناب صمغ عربی است **لوز بری** و **لوز جبلی** بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش
مایل بسبزی و با عطریت و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر جالی است و در سیوم گرم و خشک جهت رطوبت معده
و تقویه آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است
لوز البربر قسمی از لوز بری است شبیه بحب صنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب او شعبه‌های که بمغزش رسیده گرم
و خشک و بسیار قابض و روغن او را زیت السودان نامند و مذکور شد **لوز المرجان** و **لوز السودان**
و **لوز الارجان** بلغت مغربی لوز البربر است **لوبیا** مولف تذکره گوید لغت هندیست و بیونانی ... و بعربی فول(?)
نامند و نبات او شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بچوب خود می‌پیچید و دانه او بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه
بگرده طیور و غلافش مانند باقلی و از آن رقیق‌تر و قوتش تا دو سال باقی میماند و بهتر از باقلی و زبون‌تر از نخود
و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن(?)
و شراب مطبوخ او با اندکی قند و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده

گرده و کم مفید و دیر هضم نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و ابکامه و زنجبیل و بالخاصیة مورث غثیان و مصلح
آن دارچینی و سکنجبین است **لوبیا هندی** قسم اخیر قشنع است و در عراق و ماادم نامند **لوفیاس**
بیونانی اره مرد است و بطریق وحبن حرف ابیض دانسته اند **لوسیماخیوس** یونانی بمعنی شبیه الذهب
است و نوعی از سراج القطرب دانسته اند و شاخها و نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار و در هر گره سه
برگهای رسته شبیه به برگ بید و طعم او با قبض و بمساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش ابها و ایستاده
و نیزار و در آخر دویم سرد و خشک و انطاکیه در دویم گرم و خشک بیان نموده مستعمل از و برگ و عصاره است
قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه برگ او جهة سیلان حیض و حقنه او جهة قرحه امعا و ضماد و شرب او جهة
التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهة دراز کردن موی و جهة گریزانیدن هوام آن موثر و در قطع موش مجرب دانسته
اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربتش از آبش نیم مثقال و از برگش یک مثقال **لؤلؤ** بفارسی مروارید و بترکی انجی نامند و
بزرگ مقدار مسمی بدر است و آنچه در صدف منحصر به یکی باشد با وجود بزرگی دریتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است
و از خواص اوست که در چون در صدف بنهایت نمو رسد باز بتدریج به تحلیل میرود مانند ثمر نباتات و بهترین او
عمانی و سفید و مدور و بزرگ است و زبون ترین او قلمی و آنچه سیاه و ریزه و مایل بسبزی باشد و سیاه و زرد
و غیر مدور و سوراخ دار و مستعمل اطبا نیست و روغن و عرق و بوها که بهمه مضر او و جوشانیدن او و در آب ترنج
و مالیدن بسنباده رافع حرکت و رافع زردی او و از اسرار است در آخر دویم سرد و خشک و در تفریح قوی
از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهة اسهال
مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و حصاة و حرقة البول و سدد و یرقان و رافع سموم
و وسواس و جنون و ربو و ذرور او جهة قطع سیلان اعضا و التیام زخمها و اکتحال او جهة رمد و سلاق
و ظلمة بصر و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهة پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او و بقول ارسطو رافع
برص است و در تطلیه اول و غیر محلول او جهة جذام و جمیع آثار و فرزجه او در منع حمل مجرب دانسته اند و نگاهداشتن
او مقوی دل و در دهان داشتن مجرب جهة ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش شهد است
و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق پنجم از دستور اول مذکور است
لوقیطیوس اظهر انست که قسم بری تحتطیس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند که گیاهیست
برگش شبیه به برگ اسقولوقندریون و تخمش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری او در حرارت غالب تر
و شرب برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهة جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهة التیام جراحات
مفید **لوف** لغة عربی و بفارسی فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیه گویند جهة ساق

او مانند مار ابلق است برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخهای او مانند عصا و ساق او
سطبر المرتش رنگ آمیز و مر قسس و تمرش مانند خوشه و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش
مانند بلبوس و منبتش اماکن نمناک و سایه دار و در آخر دویم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظه و ملطف آن
و مفتح سدد و بوایت جالی و مدر بول و حصاة و بیخش جهة نفث الانتصاب و با عسل جهة عسر البول و با
شراب جهة تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و جهة تنقیه جراحات متعفن و زخمهای
تازه مفید خصوصا برگ و تمر و عصاره لوف جهة بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شیاف او
جهة نواصیر و حمول او جهة اخراج جنین و بچه او جهة شقاق مقعد و رفع آثار و آب طبیخ شده تازه او با روغن زیتون ضمادًا خصوصا
مسکن درد گوشش است و بوئیدن گل او مسقط جنین و طلای آب ریشه او بریدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا
افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و قدر شربتش یکدرهم و بدلش افسنتین است و شرب سی عدد از دانه او با سرکه
در اسقاط جنین و مشیمه بعید است محمد بن احمد گوید که چون بیخ لوف خشک را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیر مایه
نان کرده هر روز بقدر یک مثقال تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف را
برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و بنفش میباشد و ثمرش مانند قسم اول او را لوف الجعده و فلیحوش
نامند و حرارت کمتر از اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویتر از اجزا و بالقطع و بقیر و جهة سینه و تنقیه آن و
ضماد او با سرگین گاو جهة نقرس مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را در روغن مغز
زرد آلو بجوشانند تا سیاه شود ضمادش مسقط دانه بواسیر و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو
قسم کبیر او است و برگش و گل او شبیه بان و بیخش بقدر زیتون و قوی الحرارت قریب بدرجه چهارم و محرق و
لذاع قویتر از اقسام سایر و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتون
که تمر و بیخ او را سائیده در آن جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه و رفع شقوق مجرب دانسته
اند **لوف** الحیه **لوف** السبط لوف الکبیر است **لوف** الجعده لوف الصغیر **لوفیون** گیاه حصف
و بفارسی فیلزهره نامند **لوفایت** بیونانی شکوفه حماما است **لوطوس** فیس است **لوقا**
حی العالم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است **لوطوس** اغریا بیونانی حنید قوقای بریست و بعبرانی
بسبین است **لوفروس** حجر قبطی است **لوماردون** سشیرج است **لوطرسس** با
بیونانی حنید قوقای بستانی است **لوقاما** عقربه بحری است **لوفاقنیس** فالیحقن است
لهالا بهندی ردیست **لهوه** بهندی جادر است **لونکسا** بوسا بهندی گ
است **لون** بهندی نمک است **لوهری** تغلب است **لهسوڑه** بهندی سپستان است **لو**

بهندی اهن است لهسد را بهندی چادر است لهسید بادنجان است لهو اسم هندی خون
است لهاجو بعبرانی ابن عرس است لهو لوقصر غرض سنجر مصریست که گاذران استعمال نمایند
و در آب زود نرم میشود سرد و خشک و مجفف و ملذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهة جراحات تازه
و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیف اسم خیوطی است سنجری محیط
بر نخل و نارجیل و مقل و امثال آن و از مطلق او مراد از لیف خرما است و بهترین او از نارجیل و نخل حجاز
و زبون ترین از مقل است در اول گرم و در دویم خشک و فرزش و پاش او جهة استسقا و تحلیل
اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند جهة جراز و حکه و جرب شرب او جهة اخراج حصاة و لیف مقل جهة
تسکین بواسیر مفید و خاکستر اجزای او منقی دندان و جهة امراض لثه و التیام جراحات و رفع بهق
و برص و بیاض چشم نافع است لیف البحر بخیست سفید و بزرگتر از ان و ظاهر و باطن او سیاه و در بزرگی
شبیه به برگ سرو و رگهای باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردگان و بزرگ او
بقدر نارنج و با خشونة گویا پشم است که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل می اندازد و در
دویم گرم و خشک و بغایة جالی آثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او جهة تقویة لثه و جلای
دندان و مضمضه او جهة بیاض و ناخنه چشم مفید است لیقا انطاکی گوید گیاهیست سرخ و خار دار و شکل
خار کوچکی و نباتش نقار الحمار است و در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود زیاده از یکدرم او قتال است
لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دویم گرم و خشک و مقوی دل و معده و قابض و محرک
اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده گرده و محلل قولنج ریحی و ارواح ارنده و مصلح کیفیة اخلاط ردیه و بازهر
سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال قایم مقام ترنج است و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است و در
افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دویم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط
غلیظه و لزجه و ملطف و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهة تپهای حاره
دموی و صفراوی و عفونة خون و بثور و شری و خصیف و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و قی صفراوی و سیه
و غثیان و تقلب نفس و تقلب طعام و بدگذشتن طعم حرب و حدت مواد حاره جگر و معده و جهة درد سر و دوار
و سدر که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غب خالص و غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویه
قتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهة مریض بهتر از انست و مضر عصب و صاحب سرفه باید بالزنج
و انکار او در غذای سعده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش مصطکی شکر و عسل است و چون جواهر را با آب
لیمو بگذارند حل شود و ضماد دوغ محلول با آب لیمو با نوشادر و اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است

وتخم او در دوم و در اخر اول خشک و دو رفع سموم مانند دانه بربخ و تفریح بغایت عظیم و قدر شربتش یکدرهم تا
دو درهم است باب گرم یا شراب باید مقشر از پوست باشد و خائیدن دانه او از عجیبی و دندان است که از تر شی او
بهم رسیده باشد و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوی اروغ است و لیموی شیرین در منافع لیمو
ضعیف تر اما مضر عصب نیست و بدستور انچه پیوند بدرخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعل اند با و همچنین است
انچه معروف بمرکب و چون لیمو را بتمامه خشک کرده با وزن او شکر بسایند جهة منع بخارات و تفتیح سدد بعید یل و برگ
لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج است **لیمونون** بیونانی حماض بزرگ برگ است **لیلوفر** نیلوفر است
لبیس زفن بیونانی قلیا است **لینش** بلغة نبطی تخم کتان است **لیقطون** کاشم است **لیا** لونیا
است **لیدر** حرس **لیناسارس** بیونانی مرداسنج است **لیفوسطلیس** بیونانی لبلاب کبیر
بمعنی کیداست **لینوس** بیونانی نرگس است **لیانو** کندر است **لیسنج** ملح است و نزد
بعضی نوعی از اقلیمیای مس است **لیاردا** بلغة دیلمی اسم ماریطن است **لیطه** نخود است که در هیاکل قدیم
مستعمل بود **حرف المیم مع الالف** ماء و غیره **ماء** بهترین آبها آب باران و بعد از ان آب جاری کثیر المقدار است
که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگدار گذرد و بعید المنبع و شدة انحدار و سکون و کشوف و از مغرب و جنوب
بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نی زار و گوگردی و امثال آن و افضل او نشو و مد آب نیل جمیع صفات
موجود است و بعد از ان آب مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند و آب مقطر که از کوزه دهقال تراوش کرده باشد
و بعد از ان آب که جوشانیده به نصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همه
آبها بحسب قلت و کثرة و مواضع مختلفه و آب خالص در دوم سرد و بغایت مرطب رطوبته و از طبیعات و چیزی نیامیخته
و اگرچه بسبب بساطت غذای حیوان نمیشود لیکن بسبب روح طبعی و قوت غاذیه حکم دارد نسبت به روح حیوانی
و قوة آن بس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا
و بدرقه وصول آن باعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانه هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح
روح حیوانی و چون مقصور مواد و دفع فضلات رقیقه بدن است بعنوان مراقت و مضر اعصاب ضعیفه بارده امزجه
رطوبی و مانع جراحات و دنبلات و اکثار او عدم مراعات وقت ضرورت سستی اعضا و عصب و ضعف اشتها
و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادة و عروض نزلات و تهییج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض
بارده و رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده بیاشامند مگر صاحبان جگر حار و بعد از میوه
تازه ضرورت تکون مواد و اکله و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رعشه و خدر و ضعف بعد از
موجب اطفای حرارت غریزی و شربه او ایستاده و بر روی افتاده ضرورت ضعف معده و عصب است

بدستور نباتست خوردن او مورث امراض عصب و معده و کمر و در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احتباس
بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند و مضارت بتشنگی صاحبان مزاج حار باعث دق و احتراقا
و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان سده و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی
مسکن حرارت بدن و قلیل الغاسل معده است و چون ناشتا بخورند و آب نیم گرم ملین طبیعت و منقی و مفسد طعام و مورث
استسقا و علل سپرز و تصاعد بخارات بدماغ و جهت ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن
و تشنگی سوداوی و بلغم شوره اعانت دوای مقی مؤثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره
و مضر عصب و احشا ضعیفه است و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن آن با صندل او سرکه و بدستور مخلوط
نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در اینصورت جمیع آبها شور و تلخ و شیرین میشود و مجرب است و چون شب
یمانی بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آنست **ماء البحر** آب دریا گرم و تند و ملین طبیعت و مسهل بلغم
و مرة السوداء و جهة ذوب محلل و تنقیه او یا روغن ها جهة تسخین و نطول گرم او جهة درد عصب و حکه و شقاق و جرب و قوبا
و جلوس در آن جهة گزیدن هوام و امراض بارده و استسقاء مفید و مضر معده و مصلحش شرب مرق گوشت آب
مرق ماهیست **ماء الآجام** آب نیزار و برنج زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز
و سده و استسقاء و زلق الامعاء و ذات الریه و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادة و رطوبت است و
اصلاح او بنحوی است که گذشت **ماء الغیضی** آب سبزه زارها در بدی مانند آب نیزار است **ماء المالح** آب شور
موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیر تازه و چربیها
و مخلوط نمودن او با آرد جو بوداده و یخ **ماء المر** آب تلخ منفتح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش
عسل و شکر و بسد مطبوخ است **ماء الکبریتی** آبی است که از زمین گوگرد دار برآید و آن گرم میباشد و مسخن
و مجفف و مسهل و جلوس در او جهة قوبا و بهق و جرب و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و مغص و سپرز و درد جگر
و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است
ماء الحماة آبهای گرم را جز وشی و نوشادری و کبریتی مذکور شد و مجموع آن محلل قوی اند و قریب به کبریتی
و زاجی و شبی قابض و مانع تولد حمل و شرب قلیل او جالب قی است و زیاده او بغایت مضر **ماء الزفتی**
آبی است که از معدن زفت و قیر خیزد و شرب او منفتح و مسمن و سرخ کننده رخسار و جهة قروح کهنه مفید و مورث
قرحه امعاء و امراض حاره و مصلح او اغذیه رطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است **ماء المعادن** آبی که از معادن
سرب خیزد یا مس نقره در و انداخته باشند جهة جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویت اعضاء ضعیفه نافع
شرب او خطرناک است و مصلح او بدستور آب زفتی است و آبی که شرب نقره در آن انداخته باشند مولد قوت و رفع خناق

واحتباس بول است واب تفته نقلی بمرتبه او در بدی بلیت وآب تفته به طلای ونقره مقوی معده ودل ودماغ
ومسمن نموط وجهة خفقان ومالیخولیا نافع است وآب تفته باهن مذکور شد مجموعه ابهای معادن مورث عسر البول
اند ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق بید است و در خلاف گذشت ماء البهرامج
عرق بید مشک است و در خلاف نحی مذکور شد ماء الورد گلاب است و در ورد مذکور شدها ماء
القداح عرق شکوفه نارنج است وعرق بهار گویند و در نارنج مذکور شد ماء البرد بلغة مصر
اسم ماء القداح است ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکشن در کفری گذشت ماء
اللون شامل صحناة وماء تونت ماء القراطن مالی القرطن ونزد بعضی اسم جند بیقون است و
ان نوعی از خمر ومذکور شد ماء القطر آبیست که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحقونیا
است ماء الجبن بتشدید نون زردآب شیر است که از شیر بریده ومنعقد از مایه پنیر گیرند وطریق
شرب او در دستورات اول مذکور است واو جالی وغسال ومسهل ومرطب ومفتح است وجهة علل حاره
وسوداویه والتهاب ومالیخولیا وجرب وداء الفیل واحتراقات وحرقة البول وضعف گرده وحصاة نافع باید
از تعلیف مبردات ومرطبات مثل کاسنی وامثال ان نموده با ادویه مناسبه اشامیدن و در مواد محترقه وسوداویه
تعلیفات تیره وامثال ان نمود و هریکه از سفوفها وشربتها وحبوبها در دستورات مذکور است ماء اللحم عرقی
است که از گوشتهای گیرند واو لطیف ومقوی دل وروح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیاده کننده خون ورافع ضعیفی
که از امراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع وامثال ان بهم رسد وطریق اخذ ان بحسب اشخاص مختلفه میباشد وتدبیر
گوشتها درین امر گوشت بره یکساله است و در بعضی افرجه از لحوم کبک ومرغ ومانند ان ترتیب دهند دستور انست
که گوشت ورق کرده را استخوان چربی جدا سازند ومخرا لخته بحد یکه یکسان بود در آب غلیظ گردد پس عرق
بکشند واگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را بقدر مناسبتی از به وسیب وادویه عطریه بارده در مزاج حاره و در
مزاج بارده مثل پوست ترنج واشیاء حاره لطیفتر طبخ دهند وتقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است
واختلاف قوة آن باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر متنوعات واشجار حاره قوی تر میباشد ومجموع آن گرم ومقرح
ومحرق وجالی ومجفف اند واستعمال آن در خارج جایز است نه شرب آن مگر بقدر قلیلی وآن برنده گوشت زیاده زخمهای
ومجفف آن وطلوا او جهة درد عصب فالج وخفقه او جهة رفع امعا نافع وشرب بسیار مهلک او وتقدیر نیم مثقال جالی
معده وتنقیه ریه وحابس قی وغثیان واسهال رطوبی ومخرش ومصلح او روغن بادام است ونیم وقیه جهة نفوخ ریاح
خصوصا جهة ضربه وسقطه در شکم منجمد شده باشد وجهة دفع سمیت رتیلا مفید است ماء البقراطن اسم یونانی
بمعنی عسل است وقراطن نشت وماء القراطن که مستعمل اطباء است معرب اوست وآن عبارت است از ماء

کدو و خرو آب باران و یا آب صاف با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبیعت و رافع قی و اذیت ادویه قتاله
و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و مسدد و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضیق النفس که از
جماع باشد مضر اورام حاره و احشاء صفراوی مزاج و مصلحش آب میوهای ترش و قدر شربتش تا نیم مثقال
ماء الحمه اسم آبیست که از بلاد چین بیرون آید غلیظ و سیاه و بدبو و گویند نوعی از ماهی حاصل میشود در سیوم گرم و خشک
و طلای او رافع تروح و آثار جلد و حکه و جوشش لثه و شرب آن بقدر یکدرهم او جهة شکستگی اعضا است و در یکروز دو بار سبب
در التیام عصب و عروق پاره شده بی‌عدیل است ماثون بثاء مثناة فوقانی اسم یونانی آبی است که از بالای
نحاس و مترشح گردد بعربی ماء النحاس گویند گرم و خشک و جهة اخذ او جهة اخلاط غلیظه و درد ورک و عرق النسا و قروح اعضا و طلای
او جهة تنقیه جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ماهودانه اسم
دانه نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساقش ترتیب بدرعی و بسطبری انگشت
و برگهای ساقهای او دراز شبیه به برگ بادام و برگ شاخهای ریزه و مایل بتدویر و شبیه به برگ ... و ثمرش
زرد و ثمرش و غلاف مخروطی شبیه بخیار کبیر و در جوف او سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و دانه
از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر و مایل بسبزی و باطنش سفید و شیرین و چوب و بیخ او باریک و شیر او در سیوم گرم و خشک
و دانه او در آخر دویم و قوتش تا دو سال باقی است و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او با خروس سال لکدار
مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع کردن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال
قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم و مرار سوداوی و مضر بریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کتیرا و قدر شربتش
از حب او سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شربت آب بسیر و معین فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه حب
السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهی زهرج اسم فارسی است و بعربی سم السمک
نامند و قسمی از فلومس است و بترکی ستر قویردی گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر
ذرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او رسته بهیئت سر و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک ...
و آن مستعمل است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس میگردد و بر روی آب آمده میمیرد در دویم
گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهة نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی ...
استسقا و قدر شربتش از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعا و مصلحش کتیرا و ...
مازریون معرب از مازریون فارسی است و بیونانی خامالانا نامند نباتیست بقدر درخت سماق و شیردار و
برگش شبیه ببرگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را مایل بزردی و کوچک
و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سیوم و زیتون تر یا بسیط او ...

تنقیهٔ دماغ واکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و بیشتر گرده و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم مثقال
و بدلش بوزنش نیم وزن چوبه و نصف وزنش اوم است. مارکیاه اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع برگش
شبیه به برگ بید و گلش زرد و ثمر او شبیه به سر مار و منبتش حرم جبل و جاهای سنگی است متوطنان بیکدیگر هم گویند
در شوربا کرده میخورند و دیگر از مارگزیدگان قدما هم فرمودند و شفا می یابند که بگفتهٔ بعد از ان چیزی با سوای
نان فطیر نخورند و احتراز او از منی و جماع و طعام فطیر است که او خون باشد والله اعلم. مالیبا نزد بعضی مراد
دیوسقوریدوس گوید در خاصیت در بلاد شام که خوردن برگ او و بیخ سم افعی میکند و طلای پوست او که سوخته سوزانیده باشند
رافع برص است و خوردن نشاره چوب او کشنده است. ماش از حبوبات معروف است در آخر اول سرد
مایل به خشکی و قوتش تا سه سال باقیست و لطیفتر از عدس و سایر حبوبات کم نفختر و مولد خلط صالح و مسکن
حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه به صاحبان تبهای حاره است و جهت
سرفه و ورم لهات و درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه
و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق موثر و قاطع باد و مغز دندان و دیر هضم و مصلح او در
ضرباه روغن بادام و ابن قطم و بدلش باقلی و در سرد دیر جوارش کمونی زنجبیل بری و مصطکی است و از خواص اوست
که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمیکند. ماش هندی حب القلت است. ماس اسم فارسی الماس است
و از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در او اثر نمیکند و از سرب اندک میخیزد و قسمی از و فرعونی بزرگ و بلوری
ونوشادری است و بزرگتر از باقلی مشاهده نشده و قسمی کوچکتر از نوشادری و قطعات بزرگ او یافت میشود او را
ماقدونی و رهبانی نامند و قسمی حدیدی و در رنگ مانند مغنیسیا است و قسمی مسمی به قبرسی و در سفیدی مانند نقره است
و آتش در او اثر نمیکند و نهایت از بعضی از اقسام الماس هندیست و گویند سرخ و سبز و نیم رنگ از و میباشد و بهترین او مائل
و زبون ترین سبز و خالدار اوست و در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل او قتال و تعلیق او مقوی دل
و رافع خفقان و با سرعت ولادت و غلبه خون بر جسم و مسدس او مانع صرع و گذاشتن او بر دندان منفعت اوست بدون
کلفتی و از خواص اوست که به شکل مثلث شکسته میشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سرب در و موثر است
ماریکیوا اسم فارسی است و مارکیانیز نامند نباتیست شبیه به درخت و در کنارهای زمین سخت میروید
و شاخهای او بسیار و تا بقدر یک و نیم ذرع و دو ذرع شکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل
شب بو و ثمرش در میان برگها مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف او دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل
الماس و چون کرسنه و بسیار سایر حبوب در آن جوشانند و خشک کنند طعم او از فلفل تیزتر اندک و در دوم
گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد و پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و دافع اورام بارد

واثار و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و ذرنجا از سر حیض و طلای برگ او با آب سترنده موی و شربت
دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است ماسقونی دوان دوانه نیست گیاه او شبیه بریحان و گلش مانند برگ
مورد و مایل بسفید و بو و رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین گرم و خشک و الطف از یاسمین و برگ او را جهت عطریه
داخل روغنها میکنند و در جمیع افعال قریب به سنبل است ماعز بفارسی بز و بترکی کچی نامند و گوشت او نسبت بسایر
لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی است و شیر او دوای قراح و مصلح او بادام و نارجیل و
خرما است و میوه های تازه و ترشیهای کشک و بغایت مضر است و گوشت بزغاله با نوش [illegible] بسیار با رطوبت و بهترین لحوم
مسکن غلیان خون و طحال است و پیه بز محلل و با قوت قابضه و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها و شربت او
جهت رفع سم و زراریح و برجره او با [illegible] جهت اسهالی که از غذا بهم رسد و از افراط مسهل
و دوای مسهل و حقنه او با آرد جو جهت قرحه امعاء و ضماد او با سرگین و زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرگین او ضماد
محلل و جهت ورمها و استسقا و ورم سپرز و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب
و دفع داء و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با زیرالبیج جهت [illegible] کردن اشیا از مجربات است و شربت
او جهت گزیدن هوام و رفع یرقان و با ماءالعسل جهت گشودن حیض مجرب دانسته اند و طلای بجه او با شراب و یا با سرکه
جهت دفع سم هوام و داغ کردن او جهت نقرس و عرق النسا از مجربات و مشهور بداغ عربی است باید سرگین [illegible] را
افروخته و در پشم پیچیده در موضع عمیق که تحت بندها و مجاری بهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگر
نمود تا حرارت ان محسوس در رگ گردد و محرق و غیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حاره
آن و طلای مطبوخ ان با عسل جهت درد مفاصل و با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظ و تحلیل با روغن و با شحم [illegible]
و صلبه جهت تحلیل اورام صلبه و طلای سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سعوط او با [illegible] جهت رفع زردی بدن
و عفونت [illegible] و با سرکه جهت [illegible] لیل منکوس و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شربت سوخته بزرا با عسل جهت دفع بول
در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای او جهت داء الفیل
و توته سفید و زهره کوهی یا دشتی سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهره او را با [illegible] کرده
زنجبیل پاشیده و خوابانیده مترشح کباب او را [illegible] کنند جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون گرده او را شرحه کرده
کوگرد بران پاشیده و کباب کنند و آب مترشح او را بر بهق سفید طلا نمایند در روز زایل کند و از مجربات شمرده اند
و سلیپوس و اغاریقون گویند که چون خصیه بز را شگافته در زر آوند مدحرج و [illegible] و زیره پر دو پاشیده [illegible]
کنند یک مثقال او با آب گرم جهت سحر و ربو و درد جگر و درد مثانه [illegible] است آن جهت تقویه باه عجیب الاثر است [illegible]
با بوره و صعتر خشک کنند یک مثقال او با سرکه بغل رافع سپرز است و چون بز چهار ساله که رنگی [illegible] ذبح [illegible]

خون اول و آخر را نگیرند و خون وسط را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی کاه و غربال
در سایه خشک کنند او را ید اسد نامند در ریختن سنگ مثانه و گرده بی‌بدل است و چون شاخ و سم بز را با تربیه عسل و
بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل نمایند مداوی در غایت سیاهی است
و بستن سر بز غاله بگرمی ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او مرطب و تقویت بخش
دماغ و اعضا و حکه است **ماک البحرین** بفارسی بوتیمار نامند و از طیور آبی است گردن و پاها دراز و کوچکتر
از کلنگ و سفید و در کنار آبها و بر روی زمین بر کنار آب افکنده میباشد در دویم گرم و خشک و گوشت او محرک باه و مقوی گرده
و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفید است
مار ماهی شبیه بمار و زیاده بر بستری و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب تقیه دار است و بر روی آب مانند سایر
ماهیان نمی‌آید و گرم و تخته او مثل ماهی و نهنده در دیگر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است **مالیا لوسن** ماتیا است
ماذریاذر بون است **ماسقود** باسقودون است **مالنظرما** زلح الاساکفه است **ماریق**
و **ماریثون** اسم رازیانه بری و بستانی است **ماموش** ماشا است **مادیفون** بیونانی مقل است
مانه ریس اطراطیوس است **مافن** بیونانی بسباسه است **مارمقا** بیونانی اترج است **ماساج** بیونانی منقش است
مالسبوس بیونانی بادروج است **مالسودیون** و **مالینوس** لبن سیاه است **مافاریون** ولبوب است
مالاشبرون بیونانی اسپانخ است **ماشان** ماوطلسیترا است **مالی** اسم یونانی عسل است **مالشوفلق** بادرنجبویه است
ماطیمون نبات قنه است **ماشیا** ارغامولی است **ماتد** **ماسپهے** بونانی فطرا سالیون است
مادیان روبیان اسم فارسی روبیان است **مادیان** اسم فارسی رماک است **ماده فرقین**
اسم فارسی جدوار است **ماهی بنی** ورا اسم فارسی ریقن **ماهی** اسم فارسی سمک است **ماهی**
شور اسم فارسی سیار است **ماهی مرکب** اسم فارسی حبار است **ماهی پرنده** اسم فارسی سقین
بحری است **ماهی** ابه اسم فارسی صحناة است **ماهی زهره** کوهی بفارسی فلوس است **مازو**
بفارسی عفص است **مار** بفارسی حیه است **مار چوبه** بفارسی هلیون است **مال** مالی بلغة اصفهان
نودوان است رو ریشکان ماچه کو نامند **ماسوا** تجلی نیز کیکج است **مانک** اسم هندی یاقوت است
ماجوپل بهندی عفص است **ماسکھے** بهندی زباد است **مارما انیا** بهندی راسخت است **ماسمے**
بهندی بلیسن **مانکین** بهندی ثمره الطرفا است **مان پل** بهندی جوز الغی است **ماجلیکیه** بهندی
نوعی از بیش است **المیم** مع الباء و بعده **میکیه** اترج است **مسبھے** نعناع است **میر** بهندی اکر
مینها بهندی بمعنی شیرین است **مبا سرسی** بهندی جدوار است **مبا کهار** بهندی بیش است

وبستخر و قسمی را برگ ریزه و گل سفید و بار وی اندکی سیاه و این قسم را راس الهدهد نامند و قسمی ساقدار و بقدر
دو شبر تا سه شبر و باریک و ستبر و بی شاخ و برگ و گلش بصورت عقرب و کبود و نیز برگ و قسمی را ساق مربع و برگ
مدور و مشقق و شبیه به برگ بادرنجبویه و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و اغبر بر آن قبه زغبی مثل شبیه به برگ بابونه
اما در او مثل بابونه و اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در اراضی جبلی
آب روند و قوتش تا بیست سال باقی است و در اول سیوم گرم و خشک و شربت او قبل سم و بعد از آن رافع ضرر آنست
است و در نفع قولنجهای صعب عجیب الفعل است و جهت تحلیل اخلاط لزجه و درد کمر و مفاصل و ورکین و تقویه معده
و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش تا یک مثقال است و چون در اوایل تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یک مثقال
بنوشند در آن سال هیچ سمی ضرر نرساند و عرق مکلس او محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق
مبرودین است و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام [illegible] دانسته اند **مخ** مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و تر و کثیر
الغذا و مسمن و اکثار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلح او صعتر و دارچینی و در محرورین ترشیها است
و طلای او جهت صلابت عصب و تر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قویترین او در اطلیه گاو است **مخیض**
بفارسی دوغ نامند و ترکی ایران و بهترین او تازه است که دسومت او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد و رطوبت
در دوغ غالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و صفرا با محرورین و مشهی و مسمن و منافی حدت سمیات و جهت تپ و دفع
تشنگی معده حاره و التهاب جگر و با خرفه تازه کوبیده با اطریفل جهت تقویه معده و دماغ کرده او با شکر و [illegible] جهت
اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال
حاره و جهت تسمین بدن و دفع تپ دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق نان را زیاده از ده مثقال
جایز نداشته اند چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تنقیع تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رفع
تشنگی و نخواستن آب تا چند روز میکند و از اسرار مجربات است و دوغ در تپهای خلطی متعفن میگردد و اصلاح آن سیب
و شربت سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و غشی میگردد و مصلح او باقلی و جوارشات
است **مخا الشیطان** چیزیست که بالتفی احجار میباشد و در آتش نمیسوزد و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره
و بارده قوی الاثر است **مخلص الاکبر** اسم معجونی است که بیونانی سوطیرا نامند **مخیط** و **مخلط**
اسم عربی سپستان است **مداد** بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور الاطبا مذکور است و مراد اطبا
قسمی از آنست که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و مازوی مجلو و زاج زرد ساخته شود
در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که آن سرد و خشک است و از اجزای او درخت فوفل سیاه [illegible]
هندی جهت اورام و سستی عصب و برکت با جهت جذب حرارت تپهای و سقوط ضماد بر پیشانی جهت رعاف

نافع است وغیر مندی او جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع بیاید
کرد تا خود بخود رفع گردد و ونیشتور بید و سس گویند که دو مثقال مدا و با آب سرد رافع سم عقرب است در اهم
خمر است بدل او زراج اصابع زیتون است المیم مع الراء **فرنجمشک** معرب از فرنگمشک است
فارسی و غیر از آن اذان الفار است چه اصلا برگ او شبیه بگوش موش نیست و از جمله ریاحین خوشبو است و در خانها
درع میکنند و برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل بسبزی و تخمش مانند تخم ریحان و شاهسفرم است و مولف
مغنی اشتباه نموده که اذان الفار باشد موجب اختیار آن راست باین زیاده از انست که در اینجا باید تصریح
بآن نمود و او در آخر درجه گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از شونیز است و مقطع و ملطف و جالی و جاذب و مدر حیض
و مفتت حصاة و مفرح اعضا احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر
و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز
و درد سر و شقیقه و حبس کام و عسر البول و احتباس حیض و سرا سلیم نافع و طلا او با خاد رحام جهت درد سر بارد مجرب
است و برگ او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت عقرب و جهت کلف و بد بوی عرق و با موم روغن
جهت القواء عصب او رام بلغمی و با سرکه جهت ورم حاره چشم نافع و با تخم البنج جهت ورم انثیان مجرب و بوئیدن او جهت
سده منخرین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت رفع سیلان دهان و اکتحال آب او جهت ابتدا
نزول و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت مانع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او
دو مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش شونیز است و روغن فرنجمشک
آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل
ریاح و تفتیح سده و دیگر امراض سابقه مفید و بخور فرنجمشک رافع عفونت هوا و بوی او گریزانیدن هوام است
مران بفتح اول و تشدید ثانی درختی است در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند و
در غلظ و نرم و گره های او مانند مفاصل نی و میان پر و از آن نیزه سازند و مشهور به نیزه نی است و نزد بعضی
مران و مالیکی است و این قول صحیح دارد چه افعال قریب اند و نزد بعضی قرانیا است و این اصلی ندارد چه مران
را برگ شبیه برگ بلوط است و برگ قرانیا شبیه به برگ ترنج و از آن کوچکتر و درخت او بسیار بلند نمی باشد
و ثمر قرانیا اند و ثمر مران شبیه به ثمر او و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک و بکرهیم برگ
رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ضماد برگش مانع نمله و گداد سوخته او رافع سوختگی
آتش و طلای سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سائیده او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض
و ضماد سوخته او با سوخته پرسیاوشان جهت رنگ کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشاره چوب او

ومغسول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در دستور را
مذکور است و اقسام او سم قاتل است و با قوه محلله و قابضه و مبرّد و بغایت مجفف و مسدد و جالی و
برنده گوشت زاید و رویانیدن گوشت صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق چون در سرکه کشند تریاقی از و زایل کرده
ذریره شیرینی عسل سازد و طلای او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنه ها جالی اسهال قرحی
و تنقیه و جالی کلف و مسکن صداع اوّلیه بند و جهت دفع بد بوی ابط و عرق و منع ادرار عرق و تیبیج جلد بغایت
موثر است خصوصاً با روغن مورد و گلسرخ و ضماد با روغنهای مذکور بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد
است بدل و جهت رفع آثار حکه و جرب و تحلیل خون جامد جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن
زیتون جهت رفع قمل و در اکتحال جهت سلاق و جرب ناخنه و قرحه سفید و چون با روغن زیتون اسفیداج [illegible]
با غلیظ کرده بهترین ادویه شقاق [illegible] و سائیده او با مثل آن گوگرد که با سرکه در روغن مورد طلا کنند جهت بثور
و جوششهای پر آب دهان نافع و ابن الدوله التیام و تنقیه زخمها را بالذات از ادویه اند [illegible]
[illegible] دانسته اند و تصریح نموده که خوردن [illegible] سم است سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم معده و مجرّبست
و شیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان بلاد ما با اطفال جهت قرحه و اسهال میدهند و فقیر نیز در بلاد دار المرز
دیده که جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت منفره باید تا آن کرمها دفع نشود مانع شکر شد و فی الواقع در دفع اقسام
کرم بی بدیل است [illegible] هم او کشنده است با حتباس بول و انتفاخ شکم و تشنج و ضیق النفس

مرعزی لغت عبرانی است و بفارسی پرز نامند از انواع پشم و موی دراز و بسیار نرم و اگر سفید میباشد
لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و سخن مبرودین و مقوی گرده است

مرقشیثا اسم یونانی سنگیست و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه به یکی از معادن اند و غیر براق
بخلاف سنگ که براق است و گویند هر یک از معدن [illegible] بهم میرسد و بقدر مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و از جوهر
را از و استخراج میکنند و بهترین همه نحاسی و در آخر دوم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب
او جایز نیست و ما دامی که مانند غبار نساید در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که غسل داده در آتش سرخ
کرده باشند الطف و مغسول آن مبرّد است و طلای او با سرکه جهت برص و بهق و [illegible] و تنقیه زخمهای
و جراحت عفن و بار [illegible] جهت تحلیل اورام و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق بر اطفال
رافع فزع است

مراره بفارسی زهره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور است
و خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در [illegible] نوشته میشود و مجموع آن گرم و خشک و مفتح سده و مصفات و رافع ظلمت
بصر و شدید النفوذ اند و صفای آن بر [illegible] آن [illegible] و بهترین آن [illegible]

زرد مایل بسبزی و زبون ترین آن لاجوردی و زنگاری است و استعمال او جایز نیست و قوی‌ترین همه زهره
شیر و ضعیف‌ترین همه زهره خوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلفه میباشد طریق تحقیق زهر در دستور اول
مذکور است و طلای زهره شیر با عسل نافع ورم و رادع خنازیر و از گرگ رافع برص و بهق و از هدهد با عسل مانع
ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیة الثعلب رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم موم مخرج جنین میت
و از مجربات شمرده اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن گاو ناشتا در حمام بهر دو رد دوا است و سعوط زهره اردک
خانگی با دهن نفت در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره چغد را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول
در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل لذت عظیم زنان و محبت افراط ایشان
است و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنجران و خصیه باعث شدت
نعوظ است تا کف پای او بر زمین نگذارند رافع آن نشود **مرجان** معرب و بهندی بسید نامند و نزد بعضی
مراد از بسد بیخ مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یکدرهم او تریاق زهر
جمیع سموم دانسته اند **مرمر** حجر السطریطا است **مرطیس** قسم سیاه مرقشیشا است **مرتک** بلغه
اکسیر یان حدید است **مرتج** بجای مهمله مشتق از رایح و آن حرم است **مرسخه** بخای معجمه مسطور
اسم حرم است **مرمر** بلغه مصر مرار است **مرقوس و مرزنگوش** مرزنجوش است
مروسس اقطا بیونانی اذان الفار است **مروسس و میوس** نیز موش و افلاکی بمعنی کوه
است **مرانیه** هوام المجوس است **مرادمه** اسم فارسی موم المجوس است **مرماهان و مرو**
جبلی و مرو شیرین مرماحور است **مرو التلال و مرو بری** ماطوس است **مرو الدم** و مرماخورینه و مرو
تلخ و مرشکر و سفید مرماهو است **مرو ارزاد** مرمارا داست **مرنکب** مرداسنگی که سفید کرده باشند مطلق
مرداسنج **مربق** اجریص است **مرفاعی** کفیتوفت **مرمافکن** یونانی بمعنی هزار برگ و آن جرسل
است **مرماقلن** بهندی طریفلن است **مرقد** شامل جوزماثل و افیون است **مرسیا** اغوبا بیونانی آس بری است **مرسیا** اکارس
بیونانی آس بستانی است **مرطوسس** نزد مولف حاوی لادویه مرماحور است و نزد بعضی مرطوسیس است
مربرا اسیلم است **مرسوق** بیونانی اشنان است **مرسلون** بلغه سریانی را ازیانج است
مرسیما بیونانی بمعنی ریحان است **مرار الصحرا** و **مرارة الصخور** حنظل است **مرنج** بجیم با جبلی است **مرو ربه**
نزد بعضی خیار بلی است و نزد بعضی کاهو تلخ شیردار است **مرماکده** اسم فارسی میسر است **مردار**
اعاجی بترکی اسم نبات عنب الدب است **مرقشیش** مرقشیثا **مرغابی** اسم فارسی اوز است **مرورد**
سنگ اسم فارسی دکمیوا **مرما** اسم فارسی اسحاب است **مرغ** اسم فارسی دجاج است **مردارخوار** اسم فارسی

رحمه است **مرک** مرتشن کالی اسم فارسی سک است **مرک** مرتشن علی اسم فارسی دیگه برنج
است **مرره** اسم فارسی صعتر بستانی است **مرجومک** اسم فارسی عدس است **مرغ** سنگ اسکلک
اسم فارسی قطاب **مرک** ماهی بفارسی ماهی مرج است **مروارید** اسم فارسی لولو است **مرک**
اسم فارسی مداد است **مرغ حق گو** اسم فارسی جاورس است **مرال** اسم ترکی ایل است **مروا** اسم هندی بنجوش
است **مرک** اسم هندی فلفل است **مراسیلی** اسم هندی غزال است **مروی** اسم هندی رعب است
مرسنک رسم اذان الفار است **مرز** اسم هندی سبده است **مرز** بزای معجمه قسمی از ثبند است که در مصر
از جو و دیگره از برنج میسازند و در ثبنید ذکر شود و بفارسی بوره نامند **مرعا الراعی** ماهیت بر کشن شبیه
به برگ مارتنگ و از ان بزرگتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و بی گره و بی برگ و بقدر در عی و بار طوبت چسپنده
و بر اطراف سر آن گلی مابین سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش باریک و سیاه و شبیه بتخم ریحان اسود و بسیار خوشبو و منبتش
اماکن رطبه است و در حوزا میرسد و تخمش مانند کلسرح در اول و دویم گرم و خشک نزد بعضی گرم تر و محلل اورام و رافع
سموم و منقع سده و مدر حیض و قابض طبیع و دو درهم از بیخ او جهت ضربان و سم صفادع و از شربه بجزی تخمش
و ترحه امعاء طبیخ بیخ او جهت تفتیح سده جگر و سنگ مثانه و گرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد
و ضماد او جهت اورام بارده و اختناق و بلغم و فصول او جهت دراز کردن موی و ضماد و طلای او بازیت الجبیل
در دهن زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش داوود و قدر شربتش از آب او یک وقیه و در مطبوخ
تا پنج درهم و از بیخ او یکمثقال تا دو درهم و بدلش بیاید **مرخ** درخت بادام تلخ است **مرو** بنوتة اصفهانی
سوسن است

المیم مع السین

مسک خونی منجمد یست که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد چین و ختا
و ترکستان حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پاها و دو دندان پیش او کج بطرف زیرین و نتاج
او سفید و سیاه میشود و در ازبکی گاو نباله او رسید در ان بیورانها که استنشاق با ان کند و مسک چهار قسم میباشد یکی را
ترکی نامند و آن خونیست که از حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد گردد و آن در غایت خوشبو
و بوی او ربعات بخور نمیدهد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است و دویم را تبتی نامند و آن نافه
است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف اوست می افکند
و یکی را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او شکافته اطراف را بدست می فشارند و اطراف در یکجا جمع
شود پس خشک میکنند و آن سیاه و با صلابت میباشد و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح آن
حیوان بهم رسد با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک نمایند و آن اسفر و غیر صلب است و بعضی را ریوند و سنبل
لسه و جگر خشک کرده بر ورق برگ ها و نقل و خون کبوتر و قدری مسک ترتیب داده در نافها غلاف میکنند

بجوانی ربا بادام جهت تسمین بدن موثر است باید که دو را از پوست و تخم پاک کرده نیم بخت کنند و آتش سوخته
قریب بخشکی شود و عسل و یا شکر را دو چندان کدو علیحده بقوام آورده اضافه نموده طبخ دهند و با اندکی صندل
و مصطکی خوشبو سازند **مسفنین** بیونانی زراج شبر است **مسک الجن** شاه شواصیرا وجعده صغیر
است **مسک البران** نارمشک است **مسدلیف** درخت مقل است **مسوحات** ادهان مرکبه
است **مسواک الراعی** شاه بروقراو شیطرج است **مسک السبع** نوعی بزرگ نوانیس را
مسواک الفرود اشنه است **مسواک العباس** نوع بزرگ قناد و رعی الابل را شامل است
مساق زبور است **مسمقور و مسمقار** بلغات عجمه اندلس زرا و ند دحرج است **مسحجر المس**
است **مستکرا** نبوسربت **مسکار** خمر نارسیده است **مسقاطون** عود هندی است
مسطنحی مصطکی است **مس** اسم فارسی نحاس است **مس سوخته** اسم فارسی راسخت
است **مس رسته** اسم فارسی طالیقونت **مسکه** بفارسی زبد است **مستار** بهندی
افسنتین است **مسور** بهندی عدس است **مسے** بهندی کاکنج است و در بعضی بلاد هند اطریلال
را باین اسم نامند **مشمش** بفارسی زرد آلو نامند و بترکی اروک و اقسام میباشد بهترین او شیرین و بزرگ
و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین صلابات
و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است ما دامی که در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده
و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع ارو غ خصوصاً ترش او و خیسانیده خشک و چون صاحب تپ حاره
با روازان خورده آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند و قی کنند اخلاط کرانی و زنجاری و رفع سده و رفع تپ
گرده و از مجربات شمرده اند و هرگاه که بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا
مداومت او را باعث برص دانسته اند و سریع التعفن و نفاخ و مولد ارو غ ترش و مضر مبرودین است
و مصلحش شکر و انیسون و رجمیع اغذیه و خوردن او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از و نهایت مضر و مغز دانه تلخ
او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و همچنین در روغن همه آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع
درشتی جلد و خشونت حلق است و در روغن مغز تلخ او بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی است و محلل ادرار
مقعده و منفت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با انیسون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد
گوش بجمیع بدیل در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ است و قدر شربت تا سه مثقال و روغن شیرین او
ضعیف تر از روغن بادام شیرین و اجزای درخت او در دوم سرد و خشک و طبخ برگ او مدر و مسقط کرم معده
نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شربت زرد او قاطع

نزف الدم ظاهری و باطنی است **مشط** القول نباتیست شاخهای باریک و برگش شبیه به برگ
کشنیز و صلب بیکل و ثمر او خوشبوی   در دویم گرم و خشک و محلل قوی و مدر ریاح غلیظ و مفتح سدد و
دقیه از آنست برگ او جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشکطرامشیع** قسمی از پودنه و قوی‌تر
از اقسام آنست برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری   و با خشونت و مایل بسیاهی   دکوسفید از ان
بخور و شیر او برنگ خون شود در اخر سیوم گرم و در وسط آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت
حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد رحم و قولنج و تقویت اشتها و شرب او جهت غشی و کرب
نافع و در سایر افعال قوی‌تر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یک مثقال و
در مطبوخ دو مثقال و بدلش بوزنش پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن عدس الم **مشتری**
بلغة اکسیر یان قلعی است **مشک** هندی سعد هندی است **مشط** الراعی دیناقوس است
مشک بهندی کرسنه است **مشک** دانش بلغة هنگابن سوام است **مسک** اسم فارسی
حلز است **مسک** زیره زبین اسم فارسی سعد است **المیم مع الصاد** و غیره **مصوص** غذائی
است که از چوچه و مرغ جوان و شکم بهای سرد و گرم داد و بوهو خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را
با آب میوهای ترش مخلوط سازند و منافع هر یک نافع اجزا ر او ست **مصطکی** معرب از مستکی و بعربی
علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر سفید او را رومی و سیاه را نبطی گویند درخت او و جانی
و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت اراک و از ان بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست
سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس و یونس سرد و خشک و بنیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او
قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس دانسته اند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است
دوام نطول طبیخ آن جهت ترویانیدن گوشت بر استخوان و مقوی اعضای مسترخیه و ضماد برگش جهت خروج مقعد
و رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چرک چون برگ و شاخ و بار و پوست انرا بجوشانند و مکرر تجدید اجزا
کنند تا آب غلیظ گردد جهت نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم و برآمدگی مقعد و رافع سیلان حیض
و سستگی اعضا و جرب نافع است و مصطکی در آخر دویم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و باضمه و اشتها
و محرک اروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ با روغن و اسفل و رافع تشنج و درد سر و نزلات و ضعف
جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلجات جهت عسر النفس و سودا و با ادویه
مناسبه جهت نفث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهت نفث الدم از مجربات و با کندر جهت قوه فهم و حافظه و قطع
ارزو در شکم جهت گرانی سامعه مجرب و بخور آن با عنبر بخور کردن با ان و بگلاب تر کرده کما و خوردن جهت چشم جهت

از مجربات شمرده‌اند و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرزه‌های بارده و رعشه و ضربان و کزاز
دو عیا بعید یل و شرب و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و طلای بشره و سرخ کردن رخسار با
ادویه مناسبه جهت ورم فم رحم و معده و امعا و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع و سعوط بخور او با روغن زنبق جهت
درد سر بارده و مضمضه بطبیخ او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو دردناک و پاشیدن
مصطکی بر او و بخور به بستن آن جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خائیدن او جهت رطوبت دماغی
سود دارد گویند مفرح است و مصلحش گردگان و کثیرا بدستور یک شبانه روز در سرکه خیسانیده آن و بدلش بوزن او کندر
و بادکوزن و نیم آن علک البطم و در تقویت معده و جگر و اذخر و قدر شربتش تا یک مثقال و روغن مصطکی که یک وقیه او را در
یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند و محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و سده و ضعف
اسهال رطوبی و علل جگر دو مثقال او جهت قرحه ریه و قرحه امعا و طلای او جهت آثار جلد و نیکویی رنگ رخسار مفید است
و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمر او بسازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان و حیوان
و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصمع** ثمر عوسج است **مصباح** الروح
لهراست **مصارین** امعا است و مصران را صاران **مصارع** زعرور است **مصفی** الرعاب
ملکی است **مصمع** نبیذیست که از آب میوه‌ها و انار ترتیب میدهند **مصل** به ترکی قراقروط نامند
و در اصفهان تارا گویند و آن مایه دوغی است که طبخ داده غلیظ او را کشک سازند و تا سه او را بار دیگر جوشانیده
منعقد نمایند بسیار ترش سرد و خشک مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع
ورم زبان و غرغره او در ورم حار گلو از مجربات است و مضمضه او جهت قلاع حار مفید و او مضر معده و سوداوی
و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذا است و مصلحش ادویه حاره است و جوارشات **مصص** بجای محیه رمان البر
است و ثمرش حب القاقل **مطبوخ** آب انگور است که از طبخ به نصف رسد و او را منصف نیز نامند و لطف
از مثلث و در افعال مانند اوست **مطهر** بیخ الختنه است **مطحیثا** لوز است و لوق لوز را این اسم
نامند **مطر** باران است **مسطط** بلطا بجه گلنار است **الیسم مع العین** و غیره **معا** بفارسی روده
و بترکی باغرساق نامند و امعا مذکور شد **معشوق** شاه حسب باهو وانه است **مغفر** باغو است
معاسوس بیونانی نان است **مغار** صمغ الورد است **معد** خصی الثعلب است **معین** مازریون است
مغاث بیخیست دراز و سطبر و پوست او سیاه و مایل بسبزی و جوفش ما بین سفیدی و زردی و بهترین آن
خوشبوی مایل بشیرینی است و نزد بعضی بیخ رمان بری که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است و
اظهر آنست که غیر بری باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ تربه و گلش سفید

سفید و تخمش مانند حب السمنه و انطاکی گوید که قسمی از وی در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است
در دویم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی است و مسمن بدن و محرک باه و با قوت قابضه و مقوی اعضا
و با سکنجبین جهت صرع و خلط سودا و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه
و ریه و گرفتگی آواز و سستگی اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخاء آن و صلابت رحم و مداومت آن با اعصاب
و کثیرا و جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در تحریک باه قویترین اشیاء
است و او مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است و در ضمادات قلب
مغره داو راطین مغره نیز گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکی است که از روم خیزد و سرخ
مایل بزردی با غبرتیه در دویم سرد و خشک قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم و مهیج عضاء و حیض در
اسهال قایل و اقسام کرم معده و حب القرع و با زرده تخم نیمبرشت و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و مثانه و
شکر جهت فربه کردن بدن و طلای او با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نثر
بشره و براق کردن آن و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع و اکثار او مضر و مسدد و مصلحش شهد و شربتش تا دو درهم
و بدلش گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دست را با و خضاب کنند و او را شسته خضاب نهند تا بیست روز رنگ
حنا باقی میماند مغنسیا اسم بنطی سنگیست قریب بمرقشیثا و بفارسی زنگ کاسه نامند که کاسه گران ظروف
را با و از اکثر آن جا حاصل میشود و آن بچند نوع میباشد یکی سیاه و یکی بسیاهی و دیگری بسرخ و یکی سفید و یکی
بیرون زرد و اندرون سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن بر دو نوع است یکی را سهیا نامند و انثی است
و بانرمی میباشد و دیگری سرخ و مایل بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی و سیاه و ذهبی
زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطها و عیون ظاهر است و بقدری درخشنده گی دارند
و گدازنده زجاج است و صاف کننده اند و او را قابل رنگ گرفتن میسازند و با آهن نیز این فعل میکنند در دویم
سرد و در سوم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول و فرو زاید التیام دهنده جراحات
و با سرکه و عسل رافع کلف و برص و در ازاله چرک و در دغن و امثال آن غریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش
نیم درم و بدلش مرقشیثا است مغد بادنجان است و ثمر لفاح بری را نیز نامند مغافر و مغفار
سکر العشر است مغمومه فلبه بادنجان است مغناطیس حجر مغناطیس است مغات
هندی کلا است مغلیاثا بلغه سریانی اسم حرف بابلی یو داده است مغز سر اسم فارسی
دماغ است مغز استخوان اسم مخ است مغره کاته طین مختوم است و مغره بمعانی مغره
ملته نیز گویند مغز تخمها اسم فارسی لبوبست مفرح قلب المحزون با درنجبویه است مغر و د

زنگ مغنیسیا

اسم نوعی از فطر است **مقل** مراد از صمغ درختیست مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل
بحر عمان کثیر الوجود است و صمغ آن هرچه مایل بسبزی و تلخی باشد مقل ازرق و مایل بزردی را مقل الیهود
و مایل به تیرگی و سیاهی را صقلی و آنچه از نواحی یمن خیزد با دنجانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین
او رسو و صاف براق و تلخ است که زود حل شود و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست
سال باقیست در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر بول و حیض و رافع
حدت ادویه مسهله و باتریاقیه و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهة سرفه رطوبی و گزیدن
هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد و احشا و بواسیر و تقویة باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس
و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهة رفع تسمین مفرط و
ضماد او ملین اورام صلبه و عقد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظ و خون منجمد تحت جلد و
امراض رحم و مقعده و بواسیر و باب دهن صایم جهة ورم بلک چشم و با دقیق و با اندکی برنج جهة اسقاط دانه
بواسیر و ثالیل و بخور او جهة بواسیر و حمول او جهة رفع انضمام فم و ضماد مسحوق مطبوخ او با سه چندان سبوس
گندم که بجای آب رب انگور باشد و با قدری روغن گاو جهة ورم نفخه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح
آن زعفران و شربتش یکدرهم و بدلش دو ثلث او مر و دو ربع او صبر **مقل مکی** اسم ثمر درخت دوم است
و با عفوصت و خشونت دارد و انیس و خشک اسیر او فل مانند و ماکول است و درخت و در شکل و در ثمر شبیه به درخت
خرما باشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهة تقطیر البول و نفث الدم
و جلوس در آن جهة منع انفجار رگها مفید و شرب طبیخ درخت او جهة قروح مزمنه و تنقیه بلغم و قطور لیف سوخته
او جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است **مقفعه** عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه
نمایند و او مسکن حرارت و تشنگی و رافع تپها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة
البول و جرب و حکه اخلاط سوداوی است **مقدونس** فطر اسالیون است **مقلقل** قنب است
مقلونیا هلیون است که خربزه کریک باشد **مقر** اسم عربی نبات صبر است **مکسه** فلوس است
مکناسس بلغت سریانی بنفشه است **مکسنه** ترتیزک اسم مخلصه است **مکڑی جالہ** اسم هندی
نسج عنکبوت است **مکوہ** اسم هندی عنب است **مگس** اسم فارسی ذبابست **مکس عسل**
اسم فارسی نحل است **مکر** بهندی تمساح است **مکهاره** بهندی قور است **مکڑی** بهندی
عنکبوت است **ملح مع اللام و غیره** **ملح** بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و مائی میباشد
معدنی به دو آنست متکون میگردد و آن جبلی و بحری میباشد و مائی آن ابهائیست که منجمد گردد و معدنی

و سایر احوال سابق بهرین گذشت ملح نفطی از جمله معدنی و سیاه و بد بوی و با نفطیه است و از
آتش نفطیت او زایل شده سفید میگردد و در سیوم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و منقی در اخراج
بلغم و سودا قوی تر از سایر و چون روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدار عجیب الفعل است و قدر شربتش
تا یکدرهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نقطه است و در افعال مانند ملح نفطی ملح
العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید بعضی مایل بسبزی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل
بزردی است و بهترین او سفید است و صاف در آخر دویم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی
نمکیست شفاف و سرخ و مایل بسیاهی و قطعات او بزرگ در اول سیوم گرم و خشک و مسهل مار اصفر و سودا و بلغم
و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یکدرهم و نیم است ملح المر تلخ نمکیست
با میل بسیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم تر و قریب بدرجه چهارم و در اندمال جراحات با صمغ
زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یکدرهم ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید
مسمی باندرانی ملح الزبد بوره ایست که از درخت غرب تحمل آرند و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است
ملح چینی بلغت مصر القراست ملح مسیحی شوره ایست و اقبر مذکور شد ملح الدباغین قسمی سیاه ملح
العین است ملح الصاعد ملح الصاغة تنکار است ملح مختوم ملح هندی است ملح الناری نوشادر
است ملح بریه نوشادر است ملح القلی نمکیست که قلی را در آب حل کرده صاف از آب آتش
منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بسایند و در نقل معادن
بمراتب اعلی بعدیل دانسته اند و چون بازای ۳ درهم نوشادر یکدرم زرده تخم اضافه نموده و با تش
برشته با فشردن روغن او را بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند و او بر مذ گوشت فاسد و منقی است ملح
بحری از اقسام ملح مائیست و یا آب باد رسیده حاصل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بملح اسود است
ملیح نوعی از علیج است و برگ سرخ است ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانیست ملیون و ملیوس
حربره کرنگ است ملیطن بلغت اندلسی نقد یمانیه است ملیطی بیونانی انجد است ملیطر یا
زاج سیاه است ملسون زنجفر محلول است ملیسون قنطوریون دقیق است مل سیسالیکیما
ملکا اکلیل الملک است ملطانه دینیاقوس است ماماح بضم اول و تشدید ثانی اندروطالیس
و بلغت مغرب تاقلی است ملوح بلغت شام قطف بحریست ملح بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم
جراد است ملین اسم هندی کندش است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک
الحوامل دوار المسک است ممولا بهندی ... و غلو ... است من اسم عربی ترنجبین است که شیرخشت

که منعقد کردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و گز انگبین و هرچه به نبات مسمی منعقد شود و سم است مانند قسمی از شکر العشر و انچه از نبات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل است **میخ** بفتح اول تحتیه و بکسر اول درخت بادام تلخ **میشخ** زراوشان اسم فارسی است و آن تخمیست شبیه بنانخواه و سرخ بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بری است مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است **میشم** درخت المنسم مذکور شد **میفطرا** ابک است **منتشه** بلغة مصر غالیس است **منفصت** اسم مطبوخ است **منخوسه** بارزین است **منید** اغورس بیونانی بیروج مس است **منشور** خیری و ختخاش را شامل است **منشیل** بشیرازی اسم سمه است **منک** بهندی ماش است **مندوه** بهندی نوعی از دخن است **منشر** بهندی طباشیر است **منسل** بهندی زرنیخ سرخ است **منیڈکی** بهندی ضفدع است **مندویل** بهندی جوز القی است **منخبت** بهندی فوه است **المیم مع الواو و غیره**

مو اسم یونانی بیخ نباتیست برگ و ساقش شبیه به شبت و ساقش از آن سطبر تر و بالقدر دو ذرع و بیخش باریک و دراز مایل بزردی و متفرق و بعضی است و بعضی کج و خوشبو و در خائیدن دهان را خوشبو کند و با اندک گزندگی و بفارسی رلیشه والا گویند و آن سنبل جبلیست چنانچه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقی است و در دویم گرم و در سیوم خشک و با قوه قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد و مثانه و گرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهته ریاح معده و نحیش و درد مفاصل و رحم سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نفخ منی و رفع بخار بد بوی و بلغم لزوجات و تصفیه آواز و امراض عصبانی و امراض جلوس در طبیخ او جهته عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصدع و مصلحش خیسانیدن در سرکه قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بموزن آن سنبل الطیب و بموزن آن جوزبویه است و گویند فطراسالیون بوزن آن شیخ الرئیس در تعریف فرموده که بیخیست مختلف التشکل و در رنگ شبیه بفاریقون و این حراره گویند بیخیست سفید مایل بزردی و دراز و خوشبوی بغدادی این تلمیذ و جمعی کثیر بهمین که در اول تعریف مذکور شد قایل اند و تعریف او مذکور به ریشه والا صادق می آید و الله اعلم **مومیا** لغة یونانی و معنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که بلاد فارسی مانند موم منجمد میشود و در بعضی جبال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و انچه در سواحل دریا مغربیه یافت میشود بحوالی فارس و بلاد ایران نیست و بهترین و سیاه براق است که بد بوی نداشته باشد و اسحق فرموده که بهترین او انست که چون جگر گوسفند در گرمی بیخ با آن بره یی شکسته شق کرده بدان بمالند التیام یابد در اول سیوم گرم و در دویم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی است و قوتش تا پنجاه سال باقی است و مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضاء باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح برقی و لطیفه و سریع

النفوذ و جهت نواق و فالج و رعشه و لقوه و مسمومات مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق
رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلسل البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن
عقرب و شرب محلول او در روغنها و ضمادها و جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب
عضل بهیدیل و با عناب و عسل و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در علتی با مناسب [illegible]
مناسب آن آشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گلسرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او [illegible]
مرزنجوش و مانند آن جهت تنقیه صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر جهت اعراض
اعضای تناسل و یک قیراط او با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران جهت صدمه جگر و معده با آب کاسنی و عنب الثعلب
و طلای او با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و حمول با روغن زیتون و بازش جهت تقطیر البول و استرخاء مقعده و [illegible]
و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک باه
و جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درهم
و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید و چون مومیای خوب نباید خوک
غیر بکسود در گوشت اصم مادرزاد گذارند زیرا که گرمی میکند و مومیای انسانی در ازمنه سابقه جهت حفظ جسد میت
از تعفن بمر و عسل و مومیای و قفر الیهود و امثال آن طلا نموده اند و چون اکثر جهای بلاد مغرب بر لب بحر محیط اگر
هرچه از اجساد و اعضای موتی را امواج بساحل رسانیده و میرسانند از جهال بجای مومیای صرف نموده و مینمایند
و از رصد الاقالیم بلیناس ظاهر میشود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل ساحل مغرب است
و چندین درجه در آب معمور است و از تقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیای دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور
موتی که جهت حفظ صحت جسد بر آن طلا می کرده اند و آن غیر اعضای انسانی است اگرچه در جبر و کسر نفعی میکند لیکن
شرب آن حرام است و مورث کوری و فساد بدن و مضرتهای بینهایت است موز هندی کیله معرب از اسم هندیست
و بعربی طلح نامند درخت او شبیه بنات ذره و مربع و تا سه ذرع میشود و برگش دراز و عریض تا یک ذرع و [illegible]
سبز و سفید رخسار کوچکی بر بالا نارسیده او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین میگردد و ثمرش تا هفتاد [illegible]
و موقوف بزمان فصلی نیست و رطوبت ثمر او لذیذ و شیرین و مانند عسل است و در فلاخند کور است که چون دایه [illegible]
در فلقاس غرس نموده تنقیه کنند و سرگین اسب با محل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی معتدل و در [illegible]
رسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت [illegible]
در مرضه خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خرپزه جهت کلف و [illegible]
رنگ رخساره و خاکستر پوست او و پوست درخت آن جهت التیام زخمها و منع نفث الدم و ضمادها [illegible]

و برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف باضم و مصلحش شکر عربی زنجبیل است
مولو بدانا مرداسنگ سفید کرده است موقوطس بلغت عبرانی قطر است موم اسم
فارسی شمع است موقد النار کبریت است موریون نوعی از بیبروج است که برگش سفید
و شبیه به برگ چقندر باشد موسیقی بیونانی طرفا است موغالی بیونانی ابن عرس است
مولیقون رومی ابار است مولی بیونانی حرمل عربی است مون میون مو است اسقوم اسم
بربیت و گویند اسم فارسی او خر است موراموان پرسیاوشان است موفیون نوعی از تخم
پنبش است مورد اسم فارسی اس است موش بفارسی فار است موش کور بفارسی
خلد است مویز بفارسی زبیب است مویزک عسلی اسم فارسی دبق است مویزک و مویز
کوهی اسم فارسی مویزج است مومیای کوهی قفر الیهود است مورچه بفارسی نمل است
موسیر اسم فارسی بصل البر است موش دشتی یربوع است موجه بلغت اصفهان
قنابری است موچرس بهندی شکوفه نوفل است موتهه هندی سعد است مولی بهندی فجل
است موسنے بهندی لو است موساکنی بهندی ماش هندیست مور بهندی اذان الفار
است مو ندی بهندی توتیا است مونک بهندی کادریس است مونگ بهندی ماش است
مهها بضم اول و بالف آخر و بدستور بیای آخر اسم نبطی سنگیست که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید
و شفاف و مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از و ظاهر میگردد و در خون گرم میشود و در جای
که منفذ بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از و صلب تر شبیه به نمکسنگ و او را کوبیده ظروف
میسازند و او غیر سلوانست در دوم گرم و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض چشم است بی الحمی و ضماد
از و با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول
و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولاده و بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان
و داشتن او در دست راست جهت قضای حاجات و ضماد او بر پستان جهت زیاده کردن شیر و رفع انجماد لبن
سفید مهلبیه بفارسی فرنی نامند از جمله اغذیه لذیذه است که ارد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و او را روس نابلی
جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده جهت تقی طعام که از تعفن سودا المعده ناشی شده باشد گرم و تر و جهت تقی
طعام که از تعفن سودا المعده ناشی شده باشد گرم و تر و جهت ما لیخولیا و جنون و دردسر یبسی و فربه کردن بدن
و تولید خون صالح موثر است مهمد از پوست مهلکی مهلو فی اسم هندی سوس است مهار
اسم هندی سناکی است مهوبه اسم هندی حماحم است مهندی اسم هندی حنا است

بهندی عقیل است مهر گیاه اسم فارسی یبروج الصنم است مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است

میبیتق اسم عربی است و بیونانی لوطوس نامند و درختیست قریب بجوز رومی و برگش باریکتر و زوائد

او بیشتر و شبیه به برگ کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سخت و خوشبو و صلب و دانه او سیاه و از دانه کنار کوچکتر

و بانندی دو در دویم گرم و خشک و مقوی معده و گرده و منقی رطوبات و تنقیه باقتاره چوب او جهة سحج و قرحه

امعا و ضماد او را جهة داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبخ او جهة استحکام موی و دانه اش

جهة سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز بر اده صلبه به بندند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن و فتق

مجرب دانسته اند المیم مع الیا میعه سایله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و انچه از

درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل بیاشد و بهترین اقسام است و هر چه از افشرده اجزا

درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است و انچه اب او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی به میعه یابسه

است و مولف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید می باشد و یکنوع سرخ و محمد بن ذکریا گوید که ان صمغ درختی

است مسمی بقهرو در بلاد شام شبیه بدرخت به و قوتش تا دو سال باقیست در سیوم گرم و در دویم خشک و محلل ریاح و ملین

منضج مدر بول و حیض و مقوی اعضاء باطنی و سه درهم تا چهار رو قیه به آب گرم مسهل قوی بلغم و جهة جذام و سرفه و زکام

و نزله و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و درد رکبه و گرفتگی آواز و طلای مطبوخ او به روغن

زیتون جهة ماندگی و لرزههای بارده و شعوره و گزاز و رعشه از مجربات است و بخور او جهة درد سر و نزلات

و زکام و جذام و قطور او جهة امراض گوش و ریاح غلیظ و فرزجه و بخور او جهة احتباس حیض و طلای او جهة جرب

بهترین ادویه و با ضمادات جهة نقرس و مفاصل و مقوی فعل آن و مضر ریه و مصلحش مصطکی و شربتش از یک مثقال

تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و چند نیز و بعضی بوزنش قدر ان ... رطب است میعه یابسه

نزد بعضی ثفل اجزای درخت اوست که سایله را از ان افشرده باشند و نزد بعضی اب مطبوخ ان و در گرمی و

خشکی زیاده و در همه افعال مانند سایله و با قوة قابضه است و بخور او ... بواسیر و حیض و مسقط جنین و

رفع انضمام فم رحم و صلابت ان و بخورش جهة رطوبات دماغی ... و رفع فساد هوای و بای موثر است

و مصدع و مصلحش ... و بدلش ... و شربتش تا دو مثقال است میفختج معرب از می پخته فارسی است

و بفارسی عقید العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث ... گردد و ان مایل بترشی بیاشد

و در کتب ... شراب ترشی گویند و چون دو شاب را بجوشانند ... و آنرا دوشاب گویند و ...

در دویم گرم و در اول خشک محرک باه و ملین طبع و موافق ... عصبه و محرورین اکثار ...

... غلیظ و مصلحش آب میوهای سرد و تر و بدلش دوشاب انگور ... نوعی از زبد البحر و بفارسی ...

گرم ابواب نامند جهة احتباس حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد
البحر است میبه اسم فارسی شربت به است که با شراب و یا با آب انگوری و دو شاب انگوری ترتیب دهند
میفختج مربی پخته ایست که شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند مفرح می پخته ایست که در مدبران
هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند موبزج زبیب الجبل میبختج (میبخوش) اسم فارسی
شرابیست که با سنبل رومی و یا سنبل هندی ترتیب داده باشند میلیطوس مغزه است میقونیون
شنوکران است مینوشش شراب سوس است میهار ابروشت و نزد بعضی اقحوان منیخک
اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی فرو است میشهل بهندی جوز انکوسل است
میتهی بهندی حلبه است **حرف النون مع الالف** **نانخواه** اسم فارسی و زنیان نیز نامند
و بعربی ولوکی سرکو ینید و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بو
و با حرافت تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقی است در سیوم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق
سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص رحمی و آنچه بسبب دوای
سمی مسهل باشد و منقی چرک و لزوجات سینه و جهة رفع عادت افیون و مضرات آن و عسر بول و حصاة و قی
و غثیان و ارمع بدبوی و تخمه و فساد اشتها و تنها خصوصاً رفع و سردی احشا و بهق و برص و با عسل
جهة احتباس بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهة مبرودین و جهة جمیع امراض رحم و کسی که
اطعمه بد ذائقه لذیذ نماید نافع و با سفیدی تخم مرغ جهة ناف برآمده مجرب با عسل جهة درد جمیع اعضا و تحلیل اورام
آن از مجربات خصوصاً با طین قیمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد سبید یل و با ادویه برص و اثار مقوی فعل آن با روغنها
جهة بثور لبنیه و با کمافیطوس و زعفران جهة ورم انثیین و قطور آب او جهة رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهة
گرانی سامعه و بخور او فرزجه و حقنه او جهة تنقیه رحم از رطوبات و بدبوی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن با نی صیقه
مورث زردی جلد و شربتش مثقال و دو رطل شیر جوشانند بنصف رسیده باشند با یکوقیه شکر که بر بالای لحوم خورده
شود باعث فربهی بافراط گردد و ناشتا خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات و مصدع محرورین و مشتهی
مستنیر و مقلل شیر مرضعه و مصلح آن ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است و عرق نانخواه جهة
فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و غرغره با او در حال نفع میکند و چون با دارچینی و گاوزبان عرق بکشند در اقراط
نایشاب مجرب است و روغن او که تقریع گرفته شود بهترین ادویه ریاح و دردهای مزمنه و اورام بارده است و
چون در آب لیمو بقدر یک انگشت او را بپوشانند و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهة اماده آن
ناسور مجرب است **نارجیل** او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت خرما و میوه از هفت سالگی بار رسیده

و طلای آن از مجربات و ضماد پخته در مهرای نارنج تباه جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی
و جلد بدن بمیل و بوئیدن او و برگ آن از طاعون و فساد هوای وبائی مانند پوست و شکوفه او جهت عسر
ولادت مجرب و حمول آن در تسکین تشنج و رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر ادرار و در رفع خمار
و امراض حاره و عصب غیر صحیح و اکثار او مسدد جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن
جانوران و بدستور شربتهای باریک درخت او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیمو است
و ضرر نارنج با عصاب کمتر است و روغن نارنج که پوست او با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند
در جمیع افعال قوی‌تر از روغن ناردین و دو مثقال آن پادزهر سموم بارده حیوانیست و بوئیدن شکوفه او مقوی
دماغ و محلل زکام و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دویم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویه اشتها
و باه و سده و مصدعات و نزلات و درد سینه و قولنج و تشنج و خفقان و غشی و مداومت او هفت روز هر روز
ده توله با شکر و ربع درهم مرجان جهت دفع سپرز از مجربات است و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و تبرید او
نافعست جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با نشیم جهت اصلاح رحم و با نشیره بادیان جهت اعانت حمل از مجربات دانسته
اند و اکثار بوئیدن او مورث بیخوابی و هوا مضر عرق بهار است مصلحش گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال
باقیست و در شیشه تا یکسال **نارقیصر** اختلاف عظیم در او واقع است نباتیست در یکباق [?] و بسیار سرخ و گلش
مایل بزردی و خوشبو و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه در کتب الهنود معلوم میگردد در هندی
که وادی بدرمی گویند و بلغت ایشان ناگیسر نامند و او مفرح و مقوی اعضاء و با منافع بسیار است چنانکه در ... [?]
مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب ناگیسر هندی باشد بجهت سرخی نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نارسک**
اسم فارسی شکوفه نباتی است سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه انار کوچکی که سرگشته باشد
و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر انار و خیری نزد بعضی او و نارقیصر یکچیز اند و اصلی ندارد و چه در لغت
ارسطو هر دو مذکور اند و در اول دویم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و اسهال و تلطیف
اخلاط دماغ و تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهت رفع عرق و تخفیف رحمها نافع و مضرشا
و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش هموزن او پوست پسته و
برابر او زرنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است **ناطف** بفارسی حلوای تسبید نامند کثیر الغذا و موافق سینه
و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسخن بدن و جهت انصباب سودا بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیهاست **نافه**
فارسی این جزو گویند چون مر او را با یبوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و بغدادی نار را المیمنی که اطبا
استعمال کرده و جهت تسمیه آن بدیده و گمان که جنسی از قشور باشد که مغشوش با یبوعات از جمله سموم و در

و عراق خیلی مانند اشنه است بفارسی گلپر پادوی اسم عربی حار است ناقوح بلغت بغداد اسم برنج و لبوب است
ناعت اسم یونانی نارمشک است ناعیوس بن است ناردین بری بلغت اهل اسپاهان دوقوه است
ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است ناردین اقلیطی سنبل رومی است ناعمه بلغت اهل اندلس لسان
الایل است ناقله بلغت اهل الجزیره سوق است نارکیوا ارکیوا است و نزد بیطاره چیزی اند و از قبیل
و ظاهر بچیزی که دو چیز باشند و بعضی خشخاش زبد بیت ناکیسر اسم هندی کباب است ناگر بلغت
هندی نبق است ناگرون بهندی عود الحیه است ناخن بریان و ناخن دیو اسم فارسی اظفار
الطیب است نان کلاغ اسم فارسی خبازیست نان سنگک بفارسی خبز الملد است نان کماج
بفارسی خبز الملکست نان روغنی خبز القطائف است نان سبوس دار خشکار است نان
بی سبوس خبز الحوار است نان کسمه خبز الطابونست نان ساجی خبز الملة است نان کماج خبز
الفرنیست نازو اسم فارسی صنوبر بری است نارکیلا نارجیل است النون مع الباء نبید
اسم عربی جمیع مسکرات است نه هر نبیذ نبیذی بنانی مخصوص اند و فقاع قسمی از وست که از آب انار و سایر میوه و حبوب
ترتیب میدهند و آن مقدار یکبار ازند که بجوشند و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند از نقیع نامند و از جمله نبیذ است و مجموع
نبیذ محرک خون و تبخیر و مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت
و ارزن و سنجد و امثال ان ساخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین آنست که هر چه از مویز و خرما و سنجد و انار و یابسه
باشد آن چیز را در ده مثل آن آب سه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف رسد پس صاف از او بجوشانند تا ثلث او
بسوزد و بعد از ان در ظرف کرده سر آن را محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متأخرین آب پنج مثل ان جوشانیده
تقدیر نصف است و هر چه از حبوبات باشد باید آن مقدار بجوشانند که با آب یکسان گردد و تا سه مثل آن آنچه
خواهند مثل شکر یا عسل یا مانند آن آمیخته بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی بجهت تقویه و اصلاح آن از مفرحات و مقویات
مانند جدوار و دارچینی و زعفران و عود و غیر از هر یک پنج درم بازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشانیدن
تا آخر صاف کردن بآن اضافه مینمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب یابد بآب سه مثل او آب بجوشانند تا
او بسوزد و هر چه از آب شکر و امثال آن باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بعضی بجهت تقویه آن اگر
مذکوره او به تناسب اضافه کنند نبیذ الذبیب بفارسی مویزابه نامند در دویم گرم و در اول تر و مولد خون
و منضج سده و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محرک باه و
مسخن و مصلح گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسوی اوست و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد
و چون بهار و دارچینی و چوب آن اضافه نمایند جهت جرب قوی و تقویه بدن و هاضمه مفید است نبیذ العسل

العسل شراب عسلی است در سیوم گرم و در دویم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مخفف رطوبات و حافظ
صحت مبرودین و مقوی حواس جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود
ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو بان خشک یکجزو جوزبوا عشر مان بسباسه قرنفل هریک نصف
عشر مان زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر از عسل
تا فواه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث بسوزد **نبیذ السکر** شراب سکریست لطیفتر از مویز آب و گرمی دنیت و
موافق با قهین و سوداویست و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرای کراثی و زنجاری دانسته اند
نبیذ التمر شراب خرمای نامند گرم و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است
و هرچه از نسر و تلخ سازند در اول گرم در دویم خشک و بهتر از خرمای قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز
بهتر از سایر نبیذهاست **نبیذ الدبس** و السیلان شراب دوشابیست که از شیره خرما سازند در افعال
مثل شراب خرمای است **نبیذ الارز** بفارسی نوره نامند و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ درجه
از رز و جو و گندم و سایر حبوبات است و آن مالش سیح و نیکوکننده رنگ رخساره و محرک اشتها و بسیار مست کنند
و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک است و مورث سکر و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و
آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه است و بوره از رز و دره نیز نامند
اوست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از آب میوه های عسل آرند مثل توت شیرین و امثال آن بهترین از نبیذ
حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبوی است **نبق** بار درخت سدر
است مذکور شد و بفارسی کنار نامند **نبات الملایکه** راسن است **نبات الرعد** فطر است **نبات**
الاسیت سداب است **نبات** اسم فارسی فانیذ است **نجیل** اسم نیل است و هرگیاهی که بسیار
باشد بعربی نجیل نامند **نحب** اسم جنس پست نباتات و اسم مخصوص سلیخه **نجناق** اسم هندی قسمی
از بقل است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعی در معدن متکون میشود و مس است گویند و روی عبارت
از وست و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی
که از گداختن سنگ خالص بهم رسد و بعضی از آن مایل بزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع
است و چون او را با عشر آن روی توتیا که از بدز رد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون
صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع او را باین اسم تسمیه کرده اند و چون مس را قلعی بکدازند سفید روی
زنفرع نامند و چون باروی توتیا و قلعی ممزوج گردد مسمی به نحاس است و او در سیوم گرم و خشک و محلل و مسهل
ما را صفر و طلاهای او جهت جرب و حکه و سستی بدن و دفع ماندگی و تحلیل اورام نافع چون در سرکه چند روز بگذارند

بگذارند در ساعت از جوشش باز ایستند و چون در تنور اندازند تا نها از تنور برنیرود و از خواص اوست که چون پلنگ
از زائیدن بسیار آزارکشته هرگاه ازان بخورد دیگر حامله نمیگردد و هر که را پلنگ خسته خورده باشد تا یکسال دیگر از آن
مکان ان تیغ میرویده و با سبزی میباشد بخلاف انکه انچه او را نیافته باشد چنان سفید است و در سرگین پلنگ هم گاه
یافته میشود و بدستور در فرج و در رحم آن حیوان و شیر او را تا یک طسوج زن بخورد یا فرزجه یا تعلیق نماید هرگز آبستن
نگردد و اگر مرد او را تعلیق نموده مباشرت کند بدستور مانع حمل است و در و در تعلیق او جهت رفع خنازیر در پیچ الشکم
مجرب دانسته اند و زیاده از یک طسوج او مورث لاغری بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت
ولادة است و چون ناصور به بندند تحمیم او زیاده شده ناصور کمتر میشود و به تجدید او رافع ناصور بالکلیه است
نرجس معرب از نرگس فارسی است و نرگس بری و مضاعف را بستانی نامند و جبوت بیاز او را بشکل صلیب شق
کرده غرس نمایند قدحی مضاعف گردد و در سیوم گرم و خشک و تخم سیاه و در دویم گرم و در اول تر و قوت تا سه
سال باقی است و جالی و جاذب و گشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب طبیخ مطبوخ او بغایت منقی قوی خصوصا با عسل
و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در معده جمع باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی
و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و تر در رباط و عصب مقطوع بی بدیل و مسحوق او با عسل جهت درد مزمنه
مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قرح و کشودن دنبله و شوار و نضج و با آرد گندم جهت اخراج پیکان
و امثال آن از بدن و با سرکه جهت دار الثعلب و بهق و آثار جلد و رسمهای جهت قوی کردن قضیب برما دون احلیل
جهت رفع عنینه از مجربات است بشرطیکه او را سه روز در شیر ضمایند و خشک کنند و ضماد او جهت سعفه و منع نزلات
و شکستگی اعضا نافع و ذرور او قاطع خون جراحات و التیام دهنده آن و رائحه سبل و ناخنه و بوئیدن او جهت درد
سر بارد و کشودن سده دماغی مفید چنانچه جبرئیل بن بختیشوع گفته که هرگاه خواهد در زمستان زکام بهم نرسد باید او
را بوی بکشد و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کلی او مانند بیخ است و ترتیبش از یکمثقال تا تخم
او تقدیر نیم مثقال محرک باه با بوسین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه بیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن
نرگس که مکرر گل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و درد
درد پای موافق امراض عصبیست **نرجس** یونس گوید نباتیست که مانند حنظل جوب او تخم دارد با جزا ایست
بسیار خشک و عفص و مالیدن او بار و غنها مدر عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت بد بوی بینی و
رعاف بسیار موثر و قاطع اسهال است **نرو** درخت غار است **نرسبی** بهندی جدوار است **نرم**
آهن اسم فارسی حدید انثی است **نرمشک** اسم فارسی عدس است **النون مع السین**
وغیره **نسرین** گل سفید نیست کوچک و مضاعف او تقدیر گلسرخ و بسیار خوشبو او را گل مشکی

و در بعضی بلاد گل عنبری نامند و در دشت کوه بیابان شده در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او بدبوی
ندارد و از جهت لطافت اتش رفع ان میکند معتدل الحرارة در نزد بعضی گرم و خشک است و بوی او مقوی دل
و دماغ و حواس و سائیده او در لخلخه باعث خوشبوی آن و مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه
ارنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت
کلف و اثار و بدبوی عرق و رفع بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع نشئه او داء الفیل و باضا جهت تقویت مو
و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش و ریاح آن و سعوط و مضمضه او جهت درد دندان نافع از یکدرهم
تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یکمثقال او از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی
دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال باشکر او در اوکتاب تجربه نموده و روغن او که بدستور
روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ بالخاصیة رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش
تا یکوقیه است نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی [illegible] از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب است
بعقاب و بیونانی [illegible] است و گویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل انکه بچه او را از زعفران
الوده نمودند و گمان یرقان کرده در یکروز سنگ یرقان را از سراندیب [illegible] مسافت آن [illegible] دو هزار
بر ده هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که بجهت حرارت در وقت خواب یک چشم را باز [illegible] تا هزار
سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند و در سیوم گرم و گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج
ایلاوس و مفتح سده و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیه او جهت سرفه و نسیان
جهت مفاصل و قطور او جهت کری قدیم گوش و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب
و سبل و سرگین او دیالی کلف و خاکستر [illegible] او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلا بپیه
او و روغن بکر و نرگس بسیار مقوی عصب است و مهرارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یکه بقدر [illegible] انگشت
و مثل ان قطرات و روغن زیتون رافع جنون و جذام و از مجربات شمرده اند نسیج العنکبوت بفارسی ام عنکبوت
است و در جراحت عین کند نسرین السباع کالعلیق القدس است نسوت بهندی تربد است
نسرین بهندی نبات است نسورا بهندی سپستان است نسران [illegible] زرد
و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند نسترن است نسرن زرد و در اصفر [illegible] بفارسی
نشاسته بیونانی امولس مانند و او را از گندم خیسانیده که بعد عفونت رسد و پوست او را با
از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در اخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
و رادع و قابض موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا با برداده ان باشکر [illegible]

روغن بادام که نیمگرم بنوشند جهت خشونت حلق و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و جریره او با به
بز جهت سحج و رفع افراط عمل روای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعا و طلای او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت خناق و
اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر زنان و با سفیدی مرغ جهت
خشونت پلک و حرارت رمد نافع و مقل سینه و مسدد دیر هضم و مصلحش کتیرا بهاو کرفس و قرنفل و بدلش بیخ مغسول
و غبار الرحی و شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال **نساره** اسم انجیریست که از اشجار بستان و بیابان است
چه اگر دو یا بسبب کرم زدن غباری از و بهم رسد خشکی او نسبت باصل او چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی و منقی
رحم اند و ضماد محرق مجموع آن که با زراوند و افیون سوزانیده باشند و با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه
و اکله و التیام دهنده زخمها است و مجرب شمرده اند و خواص هریک در اصل آن مذکور است **نشف** اسم
عربی بیخ مرجان است و گویند غیر اوست و آن سنگیست مشبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ در ساحل
دریای جده و نواحی مکه منعقد میشود و خشکتر از بسد و در التحام زخمها و قطع خون قویتر از آن و در سایر افعال
مانند اوست **نشافه** اسم عربی اسفنج است **نشاستج** اسم عربی نشاسته است و نشاستج معرب از دست
النون مع الصاد و غیره **نضار** اسم عربی ذهب است و درخت کبر کوهی را نیز نامند **نطرون**
بورق احمر است و گذشت **نعام** بفارسی شترمرغ نامند معروف است در آخر سیوم گرم و خشک است و گوشت
او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خدر و استسقا و جمیع امراض بارده
و بطی الهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف
و رفع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند اقسام مارها از آن شخص بگریزند و اگر زده
شوند بحس گردند و شرب آن باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او
رافع اکله و از خواص اوست که بلع کردن آهن و آهن تفته و مس مستقر رضم میکند **نعنع** معروف است و لطیفترین
نباتات در همه افعال قویتر از پودینه و در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضمه
و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و رادع و کشنده اقسام
کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شربت ده مثقال او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی
و هیضه و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهت درد سینه و پهلو و نفع رطوبات قصبه ریه و
سینه و تنقیه آن مفید خصوصا چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون ده شاخ او را در شیر بمالند
مانع انجماد آن و با سرکه در شیر رافع ضرر آنست با عصاب و با لثات رفع مضرت انسان میکند و ضماد
او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار و حمول او پیش از جماع مانع حبل و نفع دل و با نمک جهت گزیدن

النون مع الصاد والفاء

سگ دیوانه و مضوغ او جهت گزیدگی عقرب و رتیلا و تنهای جهت بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با موم جهت
ورم انثیان و دردان و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل جهت درد گوش و سعوط او با انگم از عصاره
او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن ظاهر گردد بغایت موثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش
کرفس و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقال نغر بضم اول و فتح عین معجمه اسم عنبر عصفور است و نزد بعضی
مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک و بال او بسیار کوتاه و دایم الحرکة و کثیر الصوت و در
حجر باشد گرم و خشک نکسو و قدید او جهت اسهال و غیر نکسو و جهت عسر البول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع نفط وحشی
است که از بعضی زمینها بجوشد و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و گرم تر و سیاه بتقطیر سفید میشود در چهارم
گرم و خشک تو تیز تر از اکثر و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت امراض بارده و شرب طلای
او نافع جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تقعد عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفه کهنه و
عصاه و اخراج کرم معده و مقعده و رفع سموم و تحلیل ریاح احشا و جنین در مفاصل و اکحال او جهت نزول آب
و بیاض و قطور او جهت کری و ریاح گوش و زحیر و بخور او جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین و مصلح
آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه تا یکمثقال
و بدلش [illegible] و نزد بعضی قطران است نفیل نبات است در عربستان کثیر الوجود شبیه
بلوبیه و [illegible] است و با سرخی [illegible] و در بوی شبیه شکوفه بید گرم و خشک و تخم گل او
مدر بول است و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیفتر است نقد احریض است نقمان حب الکاکنج
است نقره اسم فارسی نقد است نقل خواجه اسم فارسی حب السمنه است النون مع
اللام و غیره نلک زعرور است و نزد بعضی زوصبا تمام تو نیز است تمام الملک و نامیر نیز نامند
نمقو طلس یونانی قسمی از تو تیای مصنوع است نمارق شاهل قدح و یاسمین سفید است نسرین
گرسنه است نمک اسم فارسی ملح است نمشک بلغت اصفهان اسم روغن تازه است
نمور اسم عربی ارنب است نملیق اسم هندی جاموشی است نمولان هندی [illegible]
است نملیس نمل بفارسی مورچه نامند و بترکی قارسجه نامند و انواع مختلف میباشد بزرگ و سیاه
را ببری و کوچک را بلدی و کیار پرنده را و سیاه و ست و بلند را نمل فارسی نامند و همه آن باسمیه
سیوم گرم و خشک و قوه شاهه او غالب بر جمیع حیوانات است و طلای مسحوق او نافع برآمدن موی
او دل قلع کرده باشند محتاج بتکرار او نیست و چون [illegible] و مورچه مقابر را در شیشه روغن
زنبق کرده باشند و سه هفته در آفتاب بگذارند طلای او بر قضیب و حوالی او بغایت محرک باه [illegible]

رافع غثیان و مورث صلابت قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن آن موجب تحلیل و کرب و مصلحش عسل
است و از خواص اوست که اطعمه و غیران و شیر بهاد رجای بگذارند و درحین گذاشتن ضبط نفس کشنده
کند مادامی که دست کسی بان نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و مهرارس گوید چون مور را در روغن زیتون
جوشانیده در گوشش بچکانند رفع کرمی و ریاح و طنین نماید و طلای مور مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم
او را با بیه روغنها سقوط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم
بطرف اسفل بحدی میگردد که ضبط نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست نمس جمع نمس و آن حیوانیست بقدر
شغال و صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه مانند مرغ و موش صید میکند و در
چین مستی او از یاسند گربه و غیر او نوع دیگر است و ترکان ماوراء النهر او را النجیه گویند و در بلاد مرشیر یافت میشود
و سر او کم موی و بسیار چرب و منظر آن میشود که تدهین کرده باشند و نموسه که علت است در سر بنابر شرکت این
صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلای پیه او و بدستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است
و ارسطو فرموده که چون آفتاب در بیت خود تا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر صاحب تب
ربع ببندند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را ببندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطیس گوید طلای
سرگین او با خردل رافع داء الثعلب است و مهرارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیدی تخم مرغ
رافع ومعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان
مانند گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تصریح نموده اند که او کبیر الحیات است و زهره
سم قاتل دو دو دانگ در ساعت هلاک میسازد و خون او رافع کلف و بهق و آثار است و مهرارس گوید طلای
خون او رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهر اکنند طلای آن در ازاله ستر
زخمها و جراحات بی بدیل و قطور مغز سر او با آب چغندر و زنبق در احلیل مقوی و محرک باه و جماع و حمول آن بدستور حمول
مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین طلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس
بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که کسی بر تمام جسد خود پیه گفتار بمالد پلنگ
قصد او نمیکند بحدیکه تواند او را بدست گرفت و او بسیار محب خمر است و چون به بیند بی تابانه میشود و به تجربه
رسیده که چون بر زخمی پلنگ موش بول کند نجات نیابد لهذا در بلاد گیلانات زخم پلنگ را در جایی نگاه
میدارند که اطراف امکان آب باشد و موش نتواند گذر نمود **النون مع الواو** نوشادر
بفارسی است و او معدنی و مائی و مصنوع میباشد و معدنی او را در بلاد حاره مثل حبشه قطعات آن مانند توده
یافت نشود و مائی او از آبی است که چون بدست حرکت بسیار دهند کف میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید

النون مع الواو

بر روی او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز
میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود اند و مصنوع او از دود حمامها کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اغبر است و از
در تصعید سفید میگردد و چون سفید و صاف او را با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سبز
میشود در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون
جاری و حابس قی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای و رافع جرب سینه و طلا به سپرز و طلاء او جهت خناق
و با روغن تخم مرغ جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب و حیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب و غرغره او با آب
سداب جهت زلوی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص
مکتوبه مذکور است که چون او را با مثل او نفط ان تصعید کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق سم مجرب و مخ
پاشیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته محلول کنند و با سرکه حل کنند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام
است از امکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده اطراف خود گذارند هوام پیرامون آن نگردند و شربت
دو درم او قاتل است به تقطیع احشا **نوارس** اسم یونانی نوعی از رصاد است شاخهای او دراز باریک و تا بقدر
سه ذرع و برگش ریزه و مستدیر و بر جمیع اجزاء او زغب شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبوی و طعمش تند و بخار
آن مانند سوزن و صمغ او ما بین سفیدی و سرخی و در روم کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب کثیرا و تخمش
در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیوم و قویترین اجزاء اوست و مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از
اسرار شجرة العصب باشد و طبیخ شکوفه و سائیده آن و بدستور صمغ التیام عصب صنعته از بیخ او نیز و شرب و ضماد
او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا از جا بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او جهت قرحه
نقیه ریه و ذات الجنب بعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش فندق و شربتش یکمثقال است
نوره کلس حجری است و کلس مذکور شد **نوفلت** اسم یونانی زنبور است **نوق** نشتر ماده است
نور الفندول شکوفه درخت دارشیشعان است **نواة** بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد
دانه خرما است خصوصا در اوزان **نول** بهندی ابن عرس است **نوح** لبلاب است **نهااسم**
نبطی درخت کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و بار عنبی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و ا
مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و با عطریت و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک
و بوئیدن جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و با عسل جهت
نافع و شرب او مدر خون با تفریح و رفع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و جوشانیده او با مویز و خوردن
از آن با بادام مسمن بدن و در زجه او منقی رحم و خوشبو کننده انست و از خواص اوست که چون

اورا تا هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در حیاه ببندند در تابستان با دسرد بوزیدن اید
و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند نهق قره العین است و نزد جمعی
جرجیر بریست نهشل اسم عربی شقاقل است نهنک اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم
فارسی است و کرنب الما عبارت ازوست بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر آبها و برگش
قریب سطح آب و ثمرش بقدر شبیه بقبه خشخاش و دران تخمهای عریض سیاه و با لزوجة و گلش بر سر
آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندیست و بعضی مایل بزردی و تیرگی بعضی گویند که بری او
نیز سیاه میباشد جمیع اجزای او در دویم سرد و تر و غیر بیخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و
مراد از مطلق او گل نوعی از کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل
و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهری و باطنی
و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران و دارصینی جهة تقویة دل و خفقان مفید و مضر
مثانه و مصلحش نبات و سفرباه و مصلح ان لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال
و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهة سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضماد بیخش جهة درد
مثانه و معده و هاضمه جهة بهق و بازفت جهة داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی
و شربتش از هر یک دو درهم تا سه درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر
که مانند روغن بنفشه بعمل آید سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار و قوی تر ازوست
نیل نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آنست که غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از یک
جنس باشد و مستعمل هندی اوست و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش شعبه
باریک و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه مایل مانند تخم خربزه و از آن ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونة
زیاده و سیاه تر از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات بارتنگ
و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر دو ذرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل بسبزی و در
اطراف او غلافها مانند زبان و دران تخمها ریزه میباشد و در آخر اول گرم و در دویم خشک و نزد بعضی معتدل
است و محلل و رادع ابتدای اورام حاره و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و شرب او بقدر چهار
شعیر با آب سرد و مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و سرفه شدید اطفال و درد سینه و سرفه و ریاح غلیظ
و با سکنجبین جهة سپرز و با ادویه مناسبه جهة قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و بکیدرم او با کوفته گلقند
جهة قرحه ریه و جهة هموم و خفقان و با خیار شنبر جهة استسقا و ضماد او جهة سعفه و تقشر جلد و قروح

خفیته و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوخته و جهته داء الثعلب و با نیم وزن او مرداسنگ
و قدری روغن گل سرخ و موم جهته اکل از مجربات و باید قبل از طلای موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند
و با سرکه جهته قروح سر و خنازیر متقرح بعدیل و مضر به ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن
آرد جو و ثلث او ما میثا است نشده لغت مصر است و بفارسی سمنو نامند از اغذیه شیرین است که بدون
شیرینی و روغن عمل می آرند و انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن
و معدل بلغم و جهته بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار
او مورث تبهای مرکبه و آنچه با گردگان و بادام جوشانیده باشند زیادتر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است
و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سر کنند تا ریشه سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و بدفعات قطعات
یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد نشا نانخواه است نیمفا اسم یونانی نیلوفر است نیلج
نیل است نیطاوس گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی
در ستة بلاد شیروان بسیار است قرص او را جهته بیاض چشم بعدیل دانسته اند نیطافلی مولف مغنی گوید
که از جمله یتوعات و غیر نیطافلن و بنجکشت است و بر شاخهای او سفید دبرگ میباشد و نبات او شیردار و بغایت
مجفف و ملین سدد و بی حدت است و طبخ او جهته درد جگر و اسهال و بواسیر و ضماد او جهته خنازیر و عرق النسا
مفاصل و صلابت [illegible] و داخس مفید و عصاره بیخ آن سم قتال و قدر شربتش [illegible] بوابوا است نیلوفر هندی او
نیشتوق ادرک است و نزد بعضی قراصیا نی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است
نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نیسوا اسم هندی روغن تازه است نیلیب اسم
هندی درخت انزا است نیم اسم هندی درختیست و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه
کوچنیه [illegible] بارا و باشد و وسط گلهای زرد و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد کرخی نامند
و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل بتندی و بیرو و در بعضی بلاد معروف بدرخت نورا است
و ضماد برگ او گل او محلل و رادع و جهته اورام بغایت مفید است و جهته مفاصل و نقرس و درد سر نافع و
در حکه او جهته التیام زخمها و قطع خون آن و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب روغن نشاسته
است و ثمرش بقدر یک مثقال اسهال مزمن و آزموده است حرف الواو واق اسم مرغیست [illegible]
کنار ابها میباشد تیره و مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او چهار عدد موی
رسته و در غایت سفیدی و نرمی قریب بشبری و برکان [illegible] حقار جمع کرده بر سر [illegible] می ریزند
صید او ماهی است و در تجارب او را بن کوچکتر از حقار است در دوم گرم و در اول خشک و گوشت

موافق مبهوتین و درد زانو و کمر و روغن او جهة فالج و امراض عصب نافع است و گوشت تکمود و جاذب پیکان
و خار از بدن و زهره او جهة بیاض چشم و بهق مفید و آدی کلب بری است و احد لبلاب است و ایس فیلقیس
بیونانی کنگر زد است و اسد اسم فارسی صعتر و ارموک بلغة تکابن قنفذ است و ایلهم بلغة
تنکابن کرفس بریست و الال برگ بهندی رازیانه است و الان کوچک سیب است الواو
مع الیاء و بخیره و بیر الارض نظر است و بیر بفارسی تشم نرم گویند مخصوص تشم شتر است و خواص
در یسوت مذکور شد و تیر بتاء مثلثة اسم بجور دابیض است وج بفارسی اگر ترکی نامند و آن بیخ نبا
است صو سوسن زردک گویند برگش از برگ نرگس دراز تر و عریضتر و باخشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش
شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسبزی و بیخش گره دار و بعضی پیچیده و کج و مابین سفید و سرخ
و تند طعم و مایل بعطریه و در اول سیوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و قاطع بلغم و تریاق سموم و
مقوی معده و جگر و قوه حافظه و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح
معده و امعاء و جهة درد سینه و سرفه پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتن عرق و عضل و تقطیر البول و حصاة و لکنت
زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین گرده و ضماد جهة مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و تهیج و تشنج بلغمی و فالج
و فتق و قیله و فرزجه او با شیره بادیان و زعفران جهة اعانت حمل و اکتحال او جهة بیاض و خائیدن او جهة ثقل
زبان و تعدیل و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبخ او جهة درد رحم نافع و مضر سر و مصلح او رازیانه و محرق
و خون محرورین و مصلح او سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث زراوند طویل است و حسید
بلغة مغربی مازریون است و حشترک و حشیر ق بکاف آخر و بقاف تخم بستیاج است و در منه ترکی عبارت
از دست و نزد بعضی درمنه خراسانی است و دع از جمله اصداف و حلزون است و بهندی کودی
و در دیلم کلاحک و در اصفهان و مازندران کس کونه نامند پوست او زیاده از سایر اصداف و در رمانیه
و جالی و جهة عسر البول و حصاة نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر رافع جمیع آثار جلد و مجرب است
و محرق او در همه افعال مانند شیح و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم مثقال است ودود اسم مغربی
بابسکی است ودین بیونانی کلاه است ودح زوفای رطب است ورد اسم جنس گلهاے
اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانی است چه اقسام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد و هر یک
از آن بری و بستانی و هر یک بنامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری او یک غیر مضاعف
اند و ورد ابیض بری بفارسی و نسترن سفید نامند و مذکور شد و ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن
و مضاعف و بقدر گل سرخ و درخت او بیخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از

نسرین است ورد اصفر بستانی درخت او بیجارات و بقدر درخت گلسرخ و گلش مضاعف و بزرگ
و رنگش صندلی و در قوه مانند گل سفید بستانی است ورد اصفر بری نسرین زرد است درخت او خار دار
و گلش زرد و غیر مضاعف کوچک و در قوه مانند نسترن سفید ورد احمر بری درخت دلیک است گلش سرخ
و غیر مضاعف و بعد مذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی گلسرخ نامند و بهترین او تمام ناشکفته و آن مرکب القوی
و تر و اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرمتر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل
و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماساریقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده
و خفقان حار و غشی جهت ریه و رحم و طلای او و قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت
تقویت لثه و ضماد کوبیده او جهت اورام مراق و رطوبت معده و سائیده او جهت تحلیل و تسخیر جلد که بسبب حرکت
بهم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و در درز حک
او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن ان و با برگ مورد جهت قطع عرق
و ضماد برگ درخت او جهت نواز و اورام حاره و ورم مقعد و سستگی اعضا مفید و تخم گل او که عبارت از ثمر او ست
در امثال مانند دلیک است که آن عبارت از ثمر گلسرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه بتخم در دا
و انزار زرد گویند دو درهم او با آب نافع اسهال عسر العلاج است و رافع نفث الدم و سیلان خون است
خصوصا چون با نقاع گل بیاشند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرج است و بوئیدن گل مهیج
زکام و عطسه با نشری و در بعضی امزجه و در بعضی مسکن ان و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون
و قدر شربت تازه او ده درهم و از خشک او تا چهار ده درهم و آب او هفت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع آن بنجو
است و گویند ده درهم غنچه تازه او ده یا رطل میفرماید و روغن گل گلابی انقاع را در روغن کنجد کرده در آفتاب
بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید نمایند تا هفت مرتبه کنند و با آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد و یا زیتون
بجوشانند تا روغن بماند و روغن مذکور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهل
و مسکن التهاب معده و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و مجفف بدن و رافع مواد جلدیه او حقنه او رافع ترحل معا
و مضمضه او مسکن درد دندان و مطول او مقوی دماغ و حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه و مقوی اعضا
و محلل مواد فاسده و در تسکین درد ها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و نطول او با سرکه و گلاب مسکن درد سر از
بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و جرب کردن او دویه حابس اسهال و مقوی
آن و قطور او جهت درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و با زهر ترنج جوششهای حار
و رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و زراریح و امثال ان و بدلش بموزن او روغن بنفشه و بید

او دهن الخلاف و قدر شربتش تا یک اوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسردی و با حرارة لطیفه و مایل بتری
و با قوة قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی
و نیکو مر او جهة نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله در معده و امعا و مغص بارد و حاره و درد جگر و سرد
او جهة خفقان حار و تقویه بدن با شراب جهة زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن او جهة درد سر حار و درد چشم
و با نقل جهة باردان و نخلخه او جهة تقویه دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویه دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع
خمار مفید و بالخاصیه مفرح و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات او قدر شربتش تا بیست مثقال و گلاب مکرر
تقدیر دو وقیه او مسهل است ورد مستین ورد یاسمین است و ورد الحماق بفارسی گل رعنا نامند اندرون
او سرخ و بیرون زرد و بدبوی و از اقسام ورد مستنن است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال
او اولی است ورد السباع کلعلیق الکلاب است ورد جبلی نسرین است ورد الفحار ورد
الحمار ورد الفحات ورد الحماق است ورد الحمر نزد بعضی گل خطمی است و بلغة مغرب گل [illegible]
است ورد المالی بلغة مغرب گل خطمی است ورد النعمان شقایق النعمان است ورد الحب [illegible] است
ورل ماهی سقنقور است ورا [illegible] است ورطوری [illegible] است ورق السنبل [illegible]
ورق الزیتون هندی طالیسفر است ورده بلغة مازندرانی سماق است ورک بلغة [illegible]
خرنوب نبطی است ورطیثا عنم است و در عین گذشت ورل بفارسی و بترکی برمچه نامند و او حیوانی
است بزرگتر از خردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق و خطوط زرد در آخر سیوم گرم و خشک
و قایم مقام سقنقور در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم
گزیده حیوانات سمی و جاذب خون بظاهر جلد و باعث بهق عضوی که بران به بندند و طلای او با روغن زیتون که
دران جوشانیده باشند و مهرا شده رافع آثار جلد و کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او قاطع بیاض چشم و طلای
پیه او عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر او موجب حبس عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرائی است
و از ان بزرگتر و طوق دار و بترکی الافاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از ان بهتر است و چون در
روغن زیتون مهرا کنند و طلا نمایند و در افعال مانند پیه شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث بدی حلق و مصلحش
سرکه است ورس بار نباتیست مانند نبات [illegible] و مخصوص بلاد یمن است و نبات مذکور تا بیست
سال گل و ثمر میدهد و ثمرش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران مشهود
دار او را سائیده جامه با و رنگ میکنند و بهترین او زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه او را که حبشی نامند
او که هندی گویند [illegible] نزد بعضی گرکم بیخ آن نبات است در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی

مقوی باه و باتفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظ و حصاة و حبالی و شرب او رافع بهق و برص سفید و طلای
او رافع کلف و سعفه و بثور و قوباء و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل
او زعفران و نصف او سادج است و ریع اسم عربی سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین نام میخوانند
و رق بفتح اول و ثانی برگ نبات است و بضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح اول و کسر ثانی
نقره است و سخ بفارسی چرک گویند و از مطلق او مراد چرک انسان است و طلای چرک گوشش جهة شقاق
گوشش و لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهة بواسیر و شقاق بدن و داخس و با موم روغن جهة تحلیل اورام
نافع است و سمه کتم است و گذشت و سخ کور النحل است و بفارسی به موم نامند و در عکر گذشت
و سخ اسم نباتیست که در جبال از سنگ میروید و در بو شبیه ببوی لیمون است و چوب او بسیار صلب و از آن
نیزه میسازند و برگش شبیه به برگ گشنیز و شاخها او باریک و بیخ او گره دار شبیه بسفید در آخر دویم سرد و خشک
و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده او با تخم نیمبرشت جهة شکستگی اعضا و قرحه و سقطه و جلوس در طبخ آن
جهة سیلان رحم و نواسیر مقعد مفید است و شق حیوانی است بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و شکل آن و بنابر
او کمتر از شیر ارزی و در تنکابن پلنگ مول نامند و در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی گرده و نافع
عروق و بواسیر و سوخته او جهة جراحات مزمنه نافع است و شیح اشق است و سخ بسکون ثانی اعرطس است
و سم بضم اول و ثانی بلغة تنکابن و دیلم اسم سمالی است الواو مع الصاد و غیره و صیف
الاسود سیاه دانه و طواط خفاش است و عل نوعی از ابل است و بترکی جوهر و در دیلم سوکا نامند
و در ابل مذکور شد و غد بغین معجمه اسم عربی بادنجان است و قل اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است
و کر اشیان طیور است و لیع طلع است و لیب نوعی از یتوعات و بقدر ذرعی و برگش تیره و
با خشونت و شیر دار و بعضی اکثر شبیه به برگ درخت سرین و از بعضی شبیه به برگ مورد و او غیر شجره الراست
و ما هودانه است و او بقی قوی و مسهل و گویند چون او را از جهة اعلی قطع کنند مقی و از جهة اسفل مسهل و از هردو
جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاده او قاتل و مورث غشی و مصلح آن سبب و شربتش تا نیم درهم و بدلش لالا
است و لکام بلغة تنکابن جم سقرم است و ین انگور سیاه است حرف الهاء مع الالف
تا تله صفار است هامه جمد است هالوک اسد العدس است و بلغة مصر حیفل است هادی آ
تریاق فاروق است هالیطیس اکلیل الملک است هاروهات اسم هندی استخوان است هاتی
فیل است هانس بهندی اوار است هالیمو یا نیلی اسم نبات است بخیش مانند شلغم است
در زمین فرو رود و باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او ماکول و لذیذ و بابل به هندی و

وساقش بالرطوبة لزجه وزغب دار و برشاخها او برگهای ریزه مانند خار کوچکی و برشاخ ملاصق
بدون ستبلی بخشی در دویم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرمتر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل
و حافظ صحت و جهة سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه و گویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید شیر است
و نطفه منعقده و قبول صورت افزونی میکند و نطول او جهة سرعت اطفال موثر و تعلیق او در پارچه پیش قبل
از طلوع افتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است سهید و آن حنظل است هتا جوڑی بهندی
اسم کف مریم است بعربیه در اصفهان خرخد اویرا نامند و آن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ
و زیر شکم سفید و پاهای او بقدر سوزن و کثیر الغذا و در دویم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر البول
و یرقان و طلای او جهة خناق و سقوط لهات و طبوخ او در پوست انار که یا روغن گاو سرخ بجوشانند بگرم
او در گوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده
روزی از یک اوقیه تا ده اوقیه بنوشند جهة عسر النفس مجرب دانسته اند و تعلیق پاره کتان و امثال آن رافع
تپ ربع و قطور رطوبات در احلیل رافع حرقة البول ہد ہد معروف است و او را مرغ سلیمان نامند و
در دویم گرم و خشک و مهر انچه او باشت جهة بخشی قولنج و سدد و خون منجمد و حصاة گرده و مثانه و زهره
و خون او جهة بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان جهة تپ ربع نافع و تعلیق پر و زبان او موجب جاه و دوستی
مردم و به دستور تعلیق نخیه اسفل او در بن امور مجرب و تعلیق استخوان بال چپ او جهة بستن زبان بدگویان
و دوستی و دشمنان و با خود داشتن چشم او جهة تقویة حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و المنی از جدام
و او یختن مذبوح او بتمامه بر دروازه خانه جهة دفع سحر و چشم بد و دام صبیان مجرب پر او جهة زهرهای و سحر
و جنون بلع کردن دل او یکی در هیچ آن جهة قوة حافظه بغایت موثر و ناخن و پر او را در حریر بسته در پیش رو
خصم گذاشتن جهة الفت ایشان خصوصاً در وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن
پر او جهة نصرت بر خصم موثر است ہدل حنفص است ہریسه از اغذیه مشهوره است و بهترین انواع حبوب
نخودی که از ان ترتیب یابد گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی
باه و موافق سرفه و خشونت سینه و یابس المزاج است و دیر هضم و مسدد و مصلحش در محرور ربیب سکنجبین و در
مبرود ربیب انگور و بالخاصیه افکندن از انگور در دیک هریسه مروق قوام اوست ہر پی بلغة هندی نخبیست
و در جبال کشمیر کثیر الوجود و قسمی سفید مایل بزردی و طولانی و غیر گره دار حجم مقابل سر عدد خبه دار میشود و
نخود او قاتل است با سهال و قی عنیف و بالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش و سایر سموم است ہدی
ہار لوه نزد بعضی تمر و رخت عود است از فلفل کوچکتر با اندک زردی و طعمش تند و بوی خوش دارد

می آید و از حوالی بحر عمان خیزد و مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل و مقوی احشا و محلل ریاح
و حصاة و با تفریح (ملین طبع) و مدر بول و مسخن گرده و مثانه و محرک باه و معین هضم و خائیدن او بهترین انواع استعمال
اوست و بخور او مانع زکام و نزله و گذاشتن در میان متاع و جامه مانع کرم زدن و بیخ او را چون
در میان شراب یا سرکه بگذارند بسیار سیاه میشود و از عود قماری تفرقه نتوان نمود و قدر شربت تا دو درهم
و بدلش قاقله است هر علمان دانه ایست شبیه بجلوز و نزد بعضی او حلز است و رازی گوید دلفلی
است که قسمی از حلز باشد چنانکه انطاکی گوید او را لبلد و السنه جید او بیخ ترازان و سرخ مایل بسیاهی است
و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلافی منقسم بدو نصف و در درجه دوم معتدل و با قبض مطبوخ او با روغن
غیر قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند حلز است هر فولیون نام است هر شعبه اسفنج است
هر و اسم عربی عروق الصفر است هر جان نور البربر است هر فلود و هر فلوس نوعی از
هند بابریت و نزد بعضی از ابوخلسا است و نزد بعضی ترجمه هر اسره مراشه است هر تال هندی
زرنیخ است هرن بهندی اسم آهو است هرن توتیا بهندی توتیا هندی است هر ماکوییه
بهندی اهلیلج است هرهی بهندی خربع است هراب [illegible] هر ارحسان بفارسی
خاسر است هر ارکیه بهندی نوفت هر شقل اسم شقاقل هرشت دهان اسم فارسی
نوعی از عود است هر فوفور اسم سریانی افتیمون است هکل نقع است هلیم اسم عربی
کل لاحق لبنی است و بفارسی حرق گوشت و گندم مهرانگیه است و در افعال مانند هریسه است هلام
نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جای گذارند
تا آب او چکیده رفع گردد و بسبب احتیاج بقول حاره بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را دران سرکه
اندازند و بقول را بردارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریص بود و در افعال مشابه بمزاج بقول
مطبوخه است هلیون بفارسی مارچوبه نامند ساق و برگش شبیه بکرویا شبر قلیلی و گلش سفیدی
و تخمش از قرطم کوچکتر و با صلابت و در دوم گرم و در اول تر و تخمش در دوم گرم و تر و بیخش در دوم خشک و در اول
گرم و برا او را خشکی غالب و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول [illegible] و محلل نفخ و غذا او غالب [illegible] و مغیر رایحه بول [illegible] و مقوی
[illegible] درد سینه و ظلمت [illegible] و استسقاء و ملین طبیعت و رافع درد [illegible] با شیر [illegible] تقطیر البول و مفتت [illegible]
مداومت [illegible] مفاصل [illegible] و مصلحش عسل و گویند [illegible] سگ و تخمش مفتح سده و سپرز و با عسل و روغن بلسان [illegible]
[illegible] و قدر شربتش [illegible] مثقال و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] دندان [illegible]
منقی گرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ آن و مضر ریه محرورین و مصلحش سکنجبین

و قدر شربتش تا سه درهم و در فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده اند تکرار آب و هند
هلیون میروید و از مجربات شمرده اند **هلیون** زعرور است **هلفقا** هندبا است **هلیلج** اهلیلج است
هلیانه ماهیزهرج است **هلموث** و هلموسلق جبلی است **هلک** تره ازان سنبل است و نزد القاب
ربیع الفار است **هلمد** اسم هندی عروق الصفر است **هنج** نوعی از ذباب و مشهور بحر مگس
است **همیشه بهار** و همیشه جوان ابد ونت است **هنگ** بهندی حلتیت **هنکلون** بهندی توتیه
از بیش است **هندوا** بهندی ماهیزهرج است **هنکا** چهار بهندی سیسالیوس است **هندبا**
بفارسی کاسنی نامند و او بستانی و بری میباشد و بستانی او دو قسم میباشد یکی را برگ دراز و باخشونت
مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ و او را بهندی پاشامی نامند و تر و تازه طیب او زیاده از قسم صغیر او است و یکی را
برگ کوچک و باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبا البقل نامند هر دو قسم در اول سرد
و تر و با اجزاء لطیفه حاره که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت منفرد است بحسب اختلاف هوا و زمان و
مکان تغیر طعم و رنگ و طبع او میشود و او مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و صفرا و
التهاب معده و موافق جگر حار و بارده و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او
با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سددی است و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین
جهت تبهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات و با گلقند جهت تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشنیز
بجوشانند تنقیح و اسهال او زیاده میشود و طلاء آب او جهت اورام حاره و درد چشم و با شراب نیده و
روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح سبعیل و غرغره او با آب خیار شنبر جهت ابتداء ورم حلق و خناق و ضماد
کوبیده برگ او جهت رمد حار مجرب خصوصاً با بنفشه و آرد جو و نیز جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره
سبعیل و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دویم خشک
و مایل بحرارت و با اجزاء بارده و جهت صفرا و تبهای سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با
صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریک اشتها موثر و بدیر از تر طیب
در سایر افعال نائب مناب برگ کاسنی قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش
سکنجبین و ادویه خوشبوی و موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در دویم خشک و بغایت مفتح و ملطف
اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تبهای مرکبه مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و
استسقا و تنقیح و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا
پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت با آب او بسیار ضعیف است **هندبای** بری [illegible] است [illegible]

وگلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و بیخار است و او را اقلیهمودیه نامند در آخر اول سرد
و خشک و تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال نیز تر طیب قوی‌تر از بستانی
و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدر شیر و حمول عصاره
او رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ او جهة گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و با آرد جو جهة باد سرخ و با سفیداب
و سرکه جهة سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قوی‌تر از بستانی است و هر یک بدل
دیگری اند هندبای هاشمیه و هندبای شامیه نوعی پربرگ و رق بستانیست هندبای
البقل نوع ریزه برگ کاسنی بستانیست هوهم بلغة ترکی نباتیست شاخهای او پرگره و بارش
شبیه بنب الثعلب و یک ازان بسیار مخلوط و بی برگ و بی بیخ و با ریشه‌های ضعیف غیر غبار و از سموم قتاله
چون پیکان را با آب آلوده خشک کنند زخمش کشنده هوهم المجوس گیاهیست ساقش بکوید دو باریک
و صلب و گلش زرد تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و نیز بعضی
بخور مریم است در سیوم گرم و خشک و جالی و مفتح سدد و با حدت بسیار و مجفف و بلع گل او جهة حصاة
مثانه و احتباس بول بسیار مفید و ذرور گل او جهة خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده از دو مثقال
او کشنده تخفیف نوشته هو فاریقون معرب از وفاریقون یونانیست و آن سه قسم میباشد
و هر سه قسم را اکثر مانند جو ست قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ
و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بو در بو شبیه ببوی صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور مانند جو و منبتش زمینهای
سخت در اول سیوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و محلل
و مفتح سدد و مخرج جنین و جهة درد ورک نافع و برگش جهة التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه و رفع
سوختگی آتش و عصاره طبخ او جهة نقرس بی بدیل و مداومت شرب تخم او را هر روز یک درهم با ماء العسل جهة
عرق النسا مجرب دانسته اند و جهة تب ربع با میوزن او سداب مستور مجرب شمرده اند و مثل تخم
شبت و انیسون است و صنف دویم بزرگتر از اول و برگش بقدر نیم ناخن و شاخهای مستقیم و ساقش سرخ
و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش و با خطوط و در بو شبیه برانینج در آخر دویم گرم و خشک
و دو درم از تخمش مسهل صفرا غلیظ و خوردن آن بسیار مدمن عمل اوست و در سایر افعال مانند قسم اول
و چون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است و صنف دیگر که او را رومی عبارت از
نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پرشاخ و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد
بو مانند قسم اول گرم و تر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اول

وتانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و حصاة و مسقط
جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهة استسقا و قولنج و تب ربع نافع و طلای او جهة بهق و آثار بواسیر
و ضربات و مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام
او بدل یکدیگر اند و بدلش همان بوزنش و اذخر و نصف آن بیخ کبر است و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که
تخم هوفاریقون شبیه بسماق است و این قول مخالف قول جمهور حذاق است و نزد حقیر مراد از ناگیسر هندی
قسم آخر است اگرچه ابن جزار و حکمای هند هوفاریقون و راوی تُورْ را یکی دانسته و ناگیسر را عبارت
از آن و از اقسام آن نزد کامل مراد ایشانست **هوفسطیداس** طرثوثی است که در تحت لحیة التیس
میباشد و او غیر لحیة التیس است و مذکور شد **هوحبره** و **هوفقیداس** مرارالراعیست **هوحبوبه** ابوخلیو
ابو الخلاس است **هوداسیون** اسم مغربی نعناع است **هوره** اسم فارسی خبازی است
هوبهیر هندی اسم ابهل است **هوا** نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح آن چون
نسبت بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجسام مکونات بشدت و ضعف و هیچ از آن خالی و عاری
نمیتواند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلاثه است بقدر احتیاج هر یک بآن و تغیرات او بسبب لطافت
از هر مؤثری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است و ایراد آن
در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد مصلحات او بقدری ضروری مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب
وبا و امراض بسیار است و علم بر معدلات او از واجبات و مجربین تصریح نموده که بخور درمنه و طرفا از مجربات است
و بخور کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال او و فادزهر معدنی و خوردن ترنج و نارنج
و سرکه و مورد و پیاز و نعناع رفع ضرر هوای وبائی میکند و آزموده است **هیل** بو اقاقلا است **هیرون بالنو**
از خرما است و گویند قسمی است **هنی** اسم عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری آن **هیصماز**
اسم هندی فیجل است **هیرا** اسم هندی الماس است **هیرادوکهن** اسم دم الاخوین است **حرف**
الیاء **یاقوت** بهترین او سرخ شفاف گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمری
و وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از سرخ صنف او زرد و نارنجی است پس زعفرانی پس
لیمونی و بعد از کبود آسمانی است پس کحلی پس لاجوردی است پس نیلی است پس ... بعد از همه سفید
آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ از آتش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید
برنج بسته باشد از آتش معتدل که او را بجوش و ساعتی گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از همه احجار است
بعد الماس و رایحه کریهه دود و عرق سفر اوست و مالیدن سرخ سوخته دانه بساده باعث جلای او

و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در اول دویم و سفید در اول
خشکی و در همه غالب او مقوی دل و دماغ و مفرح و شربت یکدرهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیت
جهت رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و انگشتری او جهت قضاء
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوئی دهان موثر
و قدر شربتش از یکقیراط تا یکدانگ است **یاسمین بری** و بستانی میباشد بری او را اطبا نامند
و بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او جبلی است که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید
و ابن الدوله گوید از عراقی نیز پیدا شد و سفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است و سوسن آزاد را مخصوص
بسوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود الخاصیت است و این از جهت اشتباهی است که در سوسن مذکور شد
و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درخت مانند درخت مورد و اطلس و برگش نرم تر و پهن تر و سبزتر
برگ مورد نیست و درخت قسم سفید او ضعیف و گلش سفید و با شاخهای سبز و بسیار خوشبوی و از وقت
شکفتن نرگس تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و جثه آن مانند درخت مورد
و نزد بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است و آن در دویم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سوداء و مادهٔ صفرا
او رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و
مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و تحلیل بلغم او جهت درد
بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخساره و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نمو و سفید کردن
موی سیاه موثر و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و گلسرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درهم و از آب او
ده درهم و بدلش یاسمین زرد و بدلش هر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین بدستور مفتح و محلل و در جمیع
افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش سه درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد کثیر الوجود است و چون
او را در حنظل سبز مهرا نگهه یکدرهم او را با یکوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقاء و درد کمر
و مفاصل مجرب بیان نموده اند **یاسمین سفید** اسم فارسی یاسمین بری است **یاسمین بری** عبد الن
است **یابوسقالت** اسم ترکی غری السمک است **یاره** طباشیر اسم ترکی عجز العلاج است
یار قورت اسم ترکی فودنج است **یایلاغ** اسم ترکی دیت است **یبروج** لغت سریانی و بمعنی صورت
نفس هر روحی شامل بیخ لفاح جبلی و بری چنانچه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم
بیخ بری نوع لفاح که بر رنگ باشد و شکل پیچیده و صورت انسان مشابه گردد و او را از جهت این اسم نا
و بیخ جبلی او مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف بری که بسیار مشابه است **یبروج**

بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روی بر روی گذاشته باشند و او را مهره گیاه و سنگ شکن نیز
گویند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک اوست لهذا ابتدا از حوالی گرد
اطراف بیخ او سگی را با او می بندند تا از حرکت سگ منقلع گردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او
احدی بیان نموده نبات او مذکور شبیه بعلیق که تبرک بکور ساکن نامند و قدر دو رعی و برگش شبیه به برگ
انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی در بوی شبیه بسیب سایله و گلش سفید و گویند و رشته
سپید رخشنده و بیخش بصورت دو انسان مو ا جبهه و مستور بلیفها اشتر شبیه بمو خلاف سایر اقسام بیخ لفاح
که لیفها مذکور ندارد و ماده امی که سر این صورت جدا کنند قوتش تا شصت سال باقیست در اول سوم
سرد و در آخر آن خشک و مخدر هر عضو قسم ماده او دوا همان عضو مرد و زن و در قسم نران دوا
زنان و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان
و با کاسنی جهت حرقة البول و ذرور بیخ و ثمر او جهت اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن و مصلحش
روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در نیرنجات و اعمال غریبه بغایت موثر و از هرمس نقل نموده اند
که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین یا باحدی از
سعدین یا قمر در یک برج باشند در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است و هر
عضوی از اعضا او را با اندکی از ثمر او و قلیلی روغن بان یا روغن زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده بر پیشانی
و چشمهای [illegible] نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند و هر چه حاجتی که روی بدهد روا گردد
و چون مجموع او را یا عضوی را از آن شکسته و بالتی قلع کنند و بر بازوی بندند و یا گردن آویزند از کل
آفات و غرق و حرق و صاعقه و راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع صرع و تسکین غضب
ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و تجربه او جهت دور شدن شیاطین و جن
و رفع فساد عقل و جنون موثر و چون ثمر نارسیده او با روغن گل سرخ سائیده زنان حامله بر شکم طلا کنند از
اسقاط جنین ایمن باشد و چون بکوبند گل ناشکفته او را کوبیده در روغن زیتون [illegible] طلای آن رافع عسر ولادة
است و هرگاه بکوبند گل نشکفته او را در کتانی [illegible] که هفت رنگ باشد پیچیده بر اطفال مصروع
نمایند رفع صرع او گردد **یبروح** یبروح الصنم است یبروح [illegible] نزد بعضی رجیله
یبروجابادنجان است **یبرو** اسم سریانی معرب است که فارسی [illegible] نامند **یتوع** اسم جنس جمیع
نباتات شیردار است و از مطلق او مراد لاغیه است چه [illegible] بهترین اقسام اوست چون هر چه اسم [illegible]
دانسته مذکور کردند لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان نمود جمیع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن

در مرتبه چهارم و با سمیه اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه اوجه و مورث اسهال که مورث قرح
امعا و زحیر و پیچش و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی است و استعمال او را در خارج بدن جایز داشته
اند و اگر بخوردن بعضی از ان احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلحی نباید اشامید و مصلح
آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گلسرخ و رب السوس و کتیرا است و و نوع سرد کرده رافع اذاء
عمل او ست یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یعصیص(?)
کرفس بزرگ برگ بستانی است یدامد خون نر چهارساله است که در اول ماه سر گرفته باشد و در تاغیر(?)
مذکور شد یدره قسوس است یدقه درخت ملست(?) یراع قصب است یرهه عشبة النار است یرما اسم
عربی حنا است یرامع هیون است یربوع بفارسی موش دشتی نامند و او مانند موش از آن بزرگتر و
دستهای او بسیار کوتاه‌تر از دنباله اش بلند است و در سیوم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول
و مبهی جهت جمیع امراض بارده و مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع محرق خون و مصلحش
میوه‌های تازه و ترشیها است یسف حجر الیشف است یعقوب کبک نر است یعصید خندریلیت است یقیعصا(?)
بنین مجهه(?) اسم سریانی ریباس است یقطین اسم جنس کل نبات که بی ساق باشد مثل خربزه و بلابیل(?) و امثال آن
و عوام را از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود هندی است اسم ترکی سلوی
است یلوه اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند یلبوت اسم فارسی عزی(?) السمک است یلیم اسم
کبوتر فانگی(?) است یمامه سفین بری است یکلیک اسم ترکی لحیة التیس است یمسان اسم ترکی
یملیسو بلغت اکثریان القراست(?) که شوره نامند یوقا مرصاف است یورطرا اسم ترکی بیضه است
که تخم مرغ باشد بلغت نبطی اسم تافسیا است یلیون الفخه(?) است یلیق اسم سلمه است یتطورا(?)
نباتیست شبیه بخندریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و گلش زرد و مولف اختیار ابدیعی
گوید او را در شیراز سبیل دارو نامند تازه او جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک او جهت زخمهای کهنه مفید است او نیز
بعضی همه خندریلیت است یوسید(?) اسم فارسی ... که بترکی رس(?) نامند یتیوا مانند پلنگ و در آرام نموده مانند سگان
شکاری صید و گوشتش با و میکند حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست یوسا
اسم ترکی سیخ است یوته صحرای اسم ترکی و فارسی بعصفر(?) است یوحه باعی(?) اسم رطبه است
یویک اسم صوف است یپلان اردی اسم ترکی سپیر(?) کوکی اسم ترکی صبر است که بفارسی ...
قد تم الکتاب بعون الله تعالی و حسن توفیقه و استعین کرامة المفضل المنعام علی تمام معالجات والمستورات انه
ما یشاء قدیر با الجود والافضال والحمد لله رب العالمین

تمت تمام شد(?)

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوی سموم مشتمل است بر پنج فصل **اول** در تدبیر تأثیر سموم
و احتراز از آن **دویم** در تدابیر مشترکه سموم **سیوم** در تدبیر سموم مشروبه **چهارم** در تدبیر سموم
ملذوعه **پنجم** در بیان آنچه حشرات از آن گریزند

فصل اول در تدابیر تأثیر سموم و
احتراز از آن از جمله مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از آنکه حشیشه
گاوکوهی که در تقطیر تخت چشم او منجمد میگردد و مسمی به تریاک گاوکوهی است و در اول مذکور شد بکام طفل
بمالند در ایام حیات از سموم ملذوعه و مشروبه متضرر نگردد و بدستور در آنوقت زهر زنان معدنی بکام بمالند
و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب نارجیل بحری است که در ماهی دو بار بقدر
برنجی با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در سه ماهی
دو سه بار بقدر قیراطی تا یکدانگ همین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل
سه روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بعضی
مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علیه اطباست که چون خردل را یک شب در شیر
خیسانیده بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط بآنست که از اطعمه و اشربه که بی
سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الماهیة
و غیر معروف باشد و بدستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هرچند که از تغیر نماید و خوابیدن در مواضع که مظنه باشد یا
هوام و خرابها بدون بخور شاخ گاوکوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظروف مس ... باشد
باشد و گوشتی که گرم بوده بچیزی پوشیده باشند که منفذی بجهة خروج بخار نداشته باشد اما ... که
سرد گردد و خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن خصوصاً انگور پوشیده نماند که تأثیر سموم در تمام افراد
یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند

چنانکه مشاهده شده که عقرب معتاد افیون را گزیده و عقرب در ساعت هلاک گشت و آن شخص
متضرر نشد و ادراک الم چنان ننمود و بدستور معتادین شرب تریاقات را نیز همین خاصیت است
و در خانه‌ها نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند
بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر حیوانی و معدنی و مهره مار و خاک
و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل بحری از ضروریات است در منع گزیدن هوام دارنده
اشیای مذکوره را از مجربات و حضور آن جهت تداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق اکبر خصوصاً
را داشتن یکی از آنها از واجبات است

فصل دوم در تدابیر مشترکه سموم

باید دانست که تا اثر
سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد هلاک نمیگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملدوغه مراعات
دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و معفنه است یا بجهت برودت مفرطه که روح حیوانی را
از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطی که باعث سد طرق او گردد و صورت نوعیه که از اثرش مضاد روح
حیوانی باشد و آنچه بسبب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیه است پس تدبیر در شدید آن باید
تو به ذوالخاصیه بسبب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و در حاره آن تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی
مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین باشیای عطره حاره و در
افراط یبوست ترطیب بمثل شیر و سرطان نهری و آنچه در اقسام آن بالخاصیه نافع فادزهر و تریاق فاروق
و نارجیل بحری است و منع خواب تا یک روز لازم است و تدبیر عضوی که او را سموم باو رسد شرط است جهت از
سرایت بجای دیگر آن نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر در
ملدوغه باشد و بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن آن و ریختن آب دهان و باید آن شخص ناشتا باشد و الا
مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون یا شراب کرده بعد از آن مکید و آب دهان را بیندازد یا ادویه
تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضغ کنند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند که جذب سم گردد
و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و بوده و زفت و سرگین بز و کبریت و گوگرد و امثال آن
با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در ریش باید الحجر است و باید
چسبیدن مهره شیر را ریخت تا شیر بسته شود و تکرار ریختن تا چون شیر منجمد نگردد و مهره
علامت نجات است و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست
بدن و داغ کردن موضع گزیدن بسیار نافع است تدابیر سموم مشروبه و ملدوغه که معلوم بوده باشند
مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی آنست اگر مشروبه باشد در حالتی که

ظاهر گردد باید گرم در روغن گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی کنند
و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد تجفیف کنند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه با التهاب
و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است درین صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه
و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و آب یخ و امثال آن مبردات تبریداً و ضماداً
نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد
نموده و اگر علامت برودت ظاهر گردد و مثل سختی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل
و تیرگی رخسار درین صورت مثرودیطوس و تریاق اربعه و پیاز و سیر و جنطیانا و حلتیت و جدوار و امثال آن
با نبیذ و تخلخلهای حاره مانند عرق نعنع و عرق بهار رخصید و امثال آن استعمال نمود و حقنه با وجود
خشکی طبع بمطبوخ قوه و تیره و تخم شبت و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و هرگاه علامات ثقل و یبوست
ظاهر گردد و مثل برآمدگی شکم و درد امعا و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن درین صورت حقنه مسهله
قوی مثل تمرهندی و سپستان و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال
آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند شیر و شکر
و گوشت آبی که ادویه مناسبه بآن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده یا غشی و بیهوشی و عرق سرد
و گشتن سیاهی چشم باشد فم معده او را بقوت تمام بمالند و باد در دهنش بدمند و ادویه قلبیه بر رو و سینه او
طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آرند و اگر با سهال مفرط و پیچش باشد تسکین آن بدادن روغنها
و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقیه از آب میوه قابض و رب به و سیب و لیمو و دوغ باغ کرده
و امثال آن باید داد هرگاه سم ملذوعه باشد بدستوریکه گذشت بعد از بستن موضع حجامت و مکیدن از
تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و این دوا
جهت سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است مغز گردگان سی مثقال نمک و برگ سداب خشک از هر یک یک مثقال
دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند قدر شربتش تا ده درم است تریاق الطین
که بدستور مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک صینی عمید و خاک ... انصاف آن با مساوی
آن حب الغار بروغن گاو چرب کرده بوزن آن تخم ... با عسل سرشته دو درم او را بدهند و هرگاه علامت زیادتی حرارت
در سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع کتب بقانون گذشته فصل
سموم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد و درین فصل بیان مداوای بعضی از آن
که اشهر اند کرده می‌شود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض و علامات

هر یک بجای او مشهوره آن عمل کرد چه اکثر انرا علاج بیک طریق است **بیش** تدبیر او در عرض دو د
ساعت مهلک است و او را سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامات او ورم زبان و بدن
و دوار و درد سر و برآمدگی حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم و روغن
گاو و اگر با جندبیدستر بهم رسد بهتر از همه مقیات است و بعد از آن شرب فادزهر سنبرو زرد خالص است
برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا تیغ کبیر را فادزهر او دانسته اند و دواء المسک حار را درین باب قوی‌تر از تریاق
فاروق میدانند و بعد دارد را اثر عظیم است **قرون السنبل** از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی
زبان و اعراض سام است و در رعایت حرارت و مداوای او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب
و آب شامیدن دوغ سرد کرده و آب میوه‌ها سرد است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و انار شیرین و آب عنب
الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو
و کاسنی و امثال آن **مرارة النمر** زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بقی سنبرو از
سمومات حاره و مداوای او بدستور قرون السنبل است و بیر مایه‌ها بو را تریاق آن دانسته اند نه کافور را
مرارة الافعی در سمیت مانند بیش است و مداوای او بدستور آن و با روغن بیقی مکرر کردن انفع است
و شراب و گوشت لب مرغ با قدر مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع
سموم نافع اند **مرارة الکلب الکلب** قدر یک دیدسران بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او شیر
مایه خرگوش است در روغن گاو با شطیا مادارچینی **دنباله کرم کوهی** موجب غشی شدید و کرب است
و تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته
و فلفل نیم‌برخ است که در یک روز چهار مرتبه و هر مرتبه یکمثقال بدهند **عرق الدابة** موجب ورم روی
و سنگینی آن و خناق و عرق بسیار و بدبو است و دوای او بعد از قی با ماء العسل شرب بیخچه در روغن گل سرخ
است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور **ارنب بحری** از سموم حاره و اگر بکشد موجب سل است
و اعراض او در معده و ضیق النفس و تپ مفرط و عسر بول و عرق بدبو و نفث الدم است و مداوای آن
آب خیار و شیر الاغ و زبان و آب برگ خطمی و سرطان نهری و بعد از تسکین عوارض
حب خروع سیاه و غاریقون و کثیرا و رب السوس بالسویه بقدر درمی با جلاب زرار
شرکی الکلاب مانند از سموم حاره و علامت او مانند اعراض ارنب بحری و بالتهاب واحد
است و مداوای او مانند ارنب بحری و ... کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیره تخم
و لعابها و شیر زنان و جهت احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن

با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده و انجیر خشک و هریسه از آرد
گندم و شکر و روغن بادام و مداوی خوردن دو زغه و حربا و تخم حربا بدستور زند گویند است و تریاق تابت مذکور
و دوار المسک و مسرودیطوس و تریاق اربعه نافع اند **بلادر و حب سیاه** و امثال آن مورث احتراق
خون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند مداوی آن شربت شیر و دوغ و گوشت ابهای
چرب و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای مرطبه
و مغز گردگان تو او زهر بلادر است **خوردن خون گاو و بستگی شیر و خون در معده**
مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان مخیف و درد احشا و عسر النفس و کزاز و احتباس بول
و طبع است و مداوی او حقنه و شرب سیر با مطبوخات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد
آن نماید و در اکثر تقسیم مواد حیات زیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مصطکی و ماء العسل درین
باب مفید است **ینبوعات و حب السلاطین** و امثال آن از ادویه حاره مسهل مورث
التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و تشنج است و مداوی آن دوغ و اشیای بارده تا لفظ است
بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب تا لفظ **اما اشیای**
بارده مخدره مثل افیون و بذر البنج و شوکران و لفاح و تاتوره و امثال
آن مورث خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست و پا و تحجر اعضا و مستی است
و چون تحذر و عرق سرد و تشنگی اعضا و ثبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوی آن قی کردن با ماء العسل
و نمک و بوره و سکنجبین و روغنها ست و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبخ نانخواه
و نارجیل و ریکا و تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل سرخ و شرب سیر و
گردگان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلتیت
نافع است و اگر مساوی افیون بیهوشی و جند خورده شود در رفع مضرت افیون از مجرباتست
و مداوی خوردن بزر قطونای کوفته و آب شیر بعد از قی حلتیت و شراب و شربت افسنتین کافی
و در بدل او کوکنار و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک باشد و باشد بعد از قی معاجین
حاره مثل فلافلی و کمونی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است اما اشیای صلبه و ثقیله
مانند مرداسنگ و اجرام معادن و مرکبات و شنجرف و زیبق و امثال آن مورث احتباس طبع
و نفخ شکم و درد احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم مثانه و قرحه امعاست و گاه هست
که باعث اطلاق مفرط گردد و مداوی آن قی است و با وجود احتباس طبع حقنهاست و ناردین با سرگین

کبود و شراب نهایت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس و فودنج و افسنتین و ترنجبین و مسهلات و گوشت‌ها
چرب باید داد و در زرنیخ مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل مداوای سنج باید نمود
زرنیخ و آهک و زنجار و صابون و امثال آن مورث قرحه امعا و پیچش و خشکی دهان
و بول الدم و کرب و معده است و گاه است که آهک بول دفع شود و مداوای آن بعد از قی خوردن جلاب
و آب گرم و شرب طبیخ کتان و خبازی و تخم مرو و تخم ترتیزک و بدستور آب برنج و شیر و گوشت‌های
چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد **شوای مغموسه** که گوشت‌های پخته و کباب در حین گرسنگی
مفرط آن بسبب آنکه بخار را دفع نشود سرد گردد اکل آن باعث سدر و دوار و سعفه و بیهوشی میگردد
و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام
لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد بعلاج هیضه مبادرت کنند **زاج**
و شب و نمک تلخ و شوره و امثال آن مورث سرفه شدید و علل شش و سل است
و مداوای آن به روغن تازه و شکر و لعابها و شیر و امثال آنست **سفیداب و [illegible]** و امثال آن
مورث تورم قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوای آن شرب ماء العسل است با آب
خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن به دو دانگ محموده با جلاب
و بسائر مسهلات و هرگاه سنج پیچ گردد بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد
مراعات باید نمود و میل هر یک به هر جهتی که باشد بآن جهت دفع باید کرد و اماله آن از عضو شریف بعضو
خسیس شرط است

فصل چهارم در سموم ملذوعه معروفه و جراحات آلات مسموم

باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف میباشند و قواعد مذکور شد و در این
مکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور را هم بآن طریق مداوا نمایند **حیات** اقسام مار
بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بعد او ندهند و یکی ضعیف که قتال نباشند
دیگر قتال و مهلت در تدبیر آن باشد و از یکهفته بیش نگذارند و از قسم اول ماریست در بلاد ترک
از دو شبر تا سه شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی و مسمی بملکه نیز
نیز گویند چه دیده او بهر حیوانی افتد هلاک گردد هرچند که دور باشد و وحوش و طیور از آن خالی
حوالی مکان آن گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر رشته درع تا نیم درع و چشمش درخشنده و گه
در عرصه ساعت هلاک میشود و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از آن مسمی بافعی است
آن در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن آنست که از آن موضع اول خون روان گردد

و بعد از ان زرداب و پس از ان برنگ زیتی و زنگاری و تدبیر او بدستوریست که در قواعد
کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه یا عسل و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت
با شراب و شرب سائیده مهره مار و بستن ان بر موضع گزیده و پنیر مایه خرگوش و غیر ان که تازه باشد
با سرکه ممزوج باب و فاشرا و اسپند و تخم بونجه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج طویل و کرفس
کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی
مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درهم فلفل سه درهم و نصفه زراوند مدحرج جند بید ستر
از هر یک یکدرهم و نیم و با میختیه سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن آب نیل تا بقدر یکرطل و
بستن جرم ان از مجربات است **حیات منقطشه و امثال ان و تنین** و هر یک با الوان
مختلفه و بزرگ و کوچک میباشد و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم انست و کوچکتر از
پنج ذرع نیست و زیاده بر سی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت فک زیرین او تقعری
مانند ذقن و دندان او بسیار و بعضی از ان بالدار باشند، بال منتشر و علاج غیر اژدها مانند
مداوای افعی است و علاج زخم گزیده اژدر و سایر آن بادویه اکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد
کردن بیادروج و بدستور برصاص بالخاصیه مفید است **عقارب** بفارسی گژدم نامند و
اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زبون ترین او سیاه است و جراره و اسلم او طیار است
و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضا و کزاز و اختلال عقل و انچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق
سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و بروز مقعده میگردد و اگر بر شریان گزد مورث غشی و بر عصب
باعث تشنج و برگ موجب عفونت خون و تجاویف رگهاست و مداوای او بموجبی که در قواعد و در نهش
النفع گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد ان و شراب کهنه و رته و دینار دیه و عاقرقرحا و برگ سداب
و پیاز و عنصل و تخم بونجه صحرائی و فاشرا و بیخ حنظل و غاریقون و اسپند و ترتیزک و تخم ان و جاوشیر
و سطاربون که در اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور عسل
بلادر با روغن گردگان چینی اثر دارد و تدهین بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر
است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله او بر زمین حرکت میکند و مانند سایر عقرب
بلند نمیدارد و در روز اول چندان ضرری از و ظاهر نمیگردد و در روز دویم و سیوم عراض هولناک بهم میرسد
مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و تشنج عظیم و مداوای او بعد از مکیدن و داغ کردن
نفع شرب آبیت تخم بنفش است و بالخاصیه آب او و سویق آن تریاق اوست و قرص کافور بدوغ

و شیره تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان
رگ زیر زبان را بگشایند و در احتباس طبیعت حقنه و در سحج امعا روغن گل سرخ بنوشند و تریاق
عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند خشخاش خشک برگ درخت
سپید تره تیزک شونیز خشک بالسویه قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدوای
شد باید کرد و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه و مرداسنج طلا کنند و تغذیه با آب غوره و جو و اشیای بارده
موافق است رتیلا و شبث و عنکبوت و اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پر دار
مانند مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگور که نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه
بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشند و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبیه و در پشته او خطهای
براق همه در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع او و رعشه و خارش
بدن و اطلاق طبیعت است و در بعضی تحسین بدن و برامدگی سنگ و عرق متواتر و رعشه و درد سر
و گزاز و تمدد و سرفه و قی دایم و در بعضی درد و منی و خروج بادها از مقعد و اضطراب و تعظیم و سبات
مهلک میباشد و مداوی او بدستور الادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و تدبیر
موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و در
باید بعد از تسکین موضع را باب نمک تنقیه نطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند
یوم بنوا بنتانیز موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که با آب گرم سرشته باشد ضماد نمایند
و دو درم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه که بجهت عقرب نافع باشد در و موثر است
و برگ درخت خیار و جوز السرو و دارچینی و ثمرة الطرفا و تخم شبت و هلیون با شراب نافع است
و این معجون بجهت رتیلا و سایر هوام مفید است تریاق الرتیلا شونیز ده درم دو قو زیره
کرمانی هر یک پنج درم اصل جوز السرو هر یک سه درهم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج
دارچینی فطراسالیون تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درهم با عسل دو وزن بسرشند قدر شربتش
تا سه مثقال است و شبث نوعی از عنکبوت پاهای دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد
معده و عسر البول و تقطیر البول و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوی او بدستور رتیلا است
قملة النسر از جمله هوام بقدر قمل و از اصناف کنه است و بفارسی دده نامند
او خون از مسامات تراوش میکند مثل رگهای مفتوحه و بن دندان و از سینه و م... خون
بول و رعاف و مداوات آن مالیدن موضع بضماد زهره صندل سرخ و آب کاهو ...

اللعاب وطحلب وامثال انست و شراب کدو و خیار و کاسنی و گل قرسی و طلی مخیخ او دانچه در سموم حاره مذکور
شد **زنبور و مگس عسل و مور و پشه و امثال ان** مداوی گزیدن همه آن مانند
سموم حاره است و تبرید در آن شرط است شرباً و ضماداً چون مگس را سرکنده تمه اورا بر موضع گزیده
مذکورات بمالند در دو را بباعث ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و بادروج و امثال ان نافع اند
سام ابرص و عضایه بضاد سوسمار است و بظای معجمه سالامندرا از گزیدن اینها دندان
ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج ان نشود درد دایمی میباشد و مداوی آن گرم کردن
عضو و مالیدن انست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون اید و بعد ازان خاکستر را بروغن خمیر کرده
به بندند **سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و انسانی که از گزیدن ان**
دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشود و گاه هست
که مثل مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سایر حیوان دیوانه گزیده اولا تا چند روز بی عوارض
میباشد و بعد ازان درد و فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف
و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوان در
نظرش می آید بنابران آب نمیخورد و چون اعراض قویتر گردد باعث تشنج و کزاز و دوار سبع میشود
و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد
و متقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف از آب و از دیدن آن گزیدن ممکن العلاج نیست و متأخرین
اکثران را قابل اصلاح میدانند مگر انکه بنهایت جنون رسیده باشد و اکثر بحران و طغیان و
نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر ازان نیز میباشد چه بحسب مزاج است در یابس
المزاج بعد از یک هفته و دو هفته و چهل تخوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و
بعضی تا یکسال و زیاده ازان نیز گفته اند و بتجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است
و در سایر مخاطره کمتر **اما علامت دیوانگی سگ** یکی انکه ترک منزل خود کرده پیرامون
اهل اشیانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و بگرستن چشم و بیرون آمدن زبان و دویدن
بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و بر آمدگی پشت و کج کردن آن بطرفی که حرکت با بجهیه
کند و حرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر چیزهای دیگر گریختن سگان ازو در حین ملاقات
او عجز کردن ایشان **اما علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه** که حالت سگ
مشتبه باشد و دیوانگی ان مشخص نباشد باید پارچه نان را بخون زخم ان الوده پیش سگ غیر دیوانه

انداخت هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است واگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز
گردگان را کوبیده یکشب بر زخم به بندند و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است
واگر تناول کند و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت
کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تضمید باشیائی باید نمود که زخم گشته بشود
مثل پیاز و تره تیزک و چغندر زرد و روغن و سایر مراهم اکاله واگر داغ کنند و در رفع چرک آن مبالغه نمایند
بغایت نافع است اما بعد از سه روز نفعی ندارد چه سمیت او سرایت کرده درین صورت بر زخم آن جا دشیر
و اشیای جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن
وتکرار بستن سر شیم ماهی را نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضای رئیسه بکوشند و معالجه او بدستور مالیخولیا
وجنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا به منضج و مسهل
مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که هر که داده شد خوف از آب نکرده و باعث نجات گردید
دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ تقدری برشته باید کرد که توان
سائید و ده جزو آنرا با جنطیانا پنج جزو و کندر یکجزو نرم سائیده در ایامی که روز مسهل نباشد بآب سرد
دو درم صبح و دو درم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه بماء الشعیر و روغن گل
سرخ و آب تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و امثال آن بسیار مفید است و آب را در ظرف لوله دار بدهند که
آنرا نه بیند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد از خوردن آن اجتناب نمیکند و در آب گرم نشستن و بول کردن
در آن بغایت مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ بچه و ازی ویره و بزغاله فربه و روغن گاو
و شیر پالوده و حلواهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است
و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن
آب پودینه نهری در روزی صد مثقال بسه دفعه از سه روز تا یکهفته از مجربات است و آب پیاز بدستور به
روز روزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند بعدیل دانسته اند و آب بقل از مجربات است و چون سماق
را که بترکی بیلدرجین نامند بتمام کباب کرده بخورند و چیزی از و طرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته
اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و بستن آن نیز بر موضع جراحت
بسیار موثر است و دواء الذراریح بالخاصیه رافع جمیع مضرات و از مجربات جمیع اطباست و چون
بنوشند احتباس با بول دفع میشود و شبیه بحیوان بسیار کوچک و عوام را گمان میشود که بچه ها
دواء الذراریح ذراریح بزرگ فربه را که بترکی الاکلنک نامند سر و بالها و پاهای آنرا

یکجز و عدس مقشر یکجز فلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هریک سدس جزو مجموع را سائیده به
باب قرص بسازند و هر روز دو دانگ باب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته شبی بانزد
در دوغ خیسانیده بعد از هر یکشبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از ان با مثل او
عدس مقشر سائیده با ب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز با ب گرم بدهند **مداوای زخم**
سباع و سگ غیر دیوانه و یوزینه و امثال ان یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر
مخلوط کرده بر زخم ببندند پس بمرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مذبور جهته زخمهای که از کوفتگی اعضا و
سقطه بهم رسد بدستور نافع است **مرهم اسود** قنه روغن زیتون بیه بالسویه استعمال کنند
موضع گزیده پلنگ و شیر و یوز اول با دویه جذاب ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل
و بعد از ان با سرکه و نمک بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلای تازه که دو نیم کرده با
نهایت جاذب زخم سگ و امثال اوست و ارد باقلا با سرکه بدستور موثر و جاذب است و جهته زخم دندان
نیز مفید و مشت مخروق و بدستور کندر یا روغن زیتون و شراب جهته گزیدن انسان نافع است و هرگاه
موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مردارسنگ نافع است **موغالی** نزد بعضی غیر موش خرما ست
و گویند کوچکتر از عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی
مسلط گردد بر خصیه ان می چسپد و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که
سورش و درد امعا و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با سرکه هو بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم ترتیزک
و امثال انست و اگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین را مهرا پخته ضماد نمایند **مداوای زخم**
آلات زهردار بدستوریست که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور مقناطیس عجیب الاثر و اصل
در ان ضماد و جاذب سم است و به نکردن زخم تا رفع سمیت ان بالکلیه شود و شربت تریاق کبیر و فادزهر
و شستن انموضع را با خاکستر چوب انجیر و نمک حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را
شکافته باشند و حلزونات و گوشت سلحفات و امثال آن **فصل پنجم در بیان ادویه**
حشرات الارض از ان که بگریزند مار انواع ادارد و دشاخ گوزن هرگاه بسوزند و بدخور
بخور سازند بگریزد و گوگرد و موی انسان و زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و یا شبیه انها
الی که نوشادر در ان حل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برنجاسف
همین اثر دارد و نهایت ازموده است و طبیخ خشک را بر موضعی پاشند مار ترک ان مکان کند و چون بسمانه
را اقطران الوده برد و ر خود حلقه کشند هوام داخل آن حلقه نمیگردد و از دارنده زهر دافعی گریزانست و چون

چشم او بزرم داننده همانساعت چشمش از حد قدر رفع میشود آنچه در فصل احتراز از سموم مذکور گردید با خود
داشتن هر یکی ازان و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است **عقرب** از دود کبریت و آنچه
مار ازو گریزد در عقرب نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد ان در مکانی باعث گریختن سایر میگردد و چون
چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه انجا میشوند و مکان بعید از اخراج محفوظ میمانند و
بدستور بخوری که مولف امان الاخطار فی الاسفار ذکر کرده در گریزانیدن هوام و پشه بیعدیل است
زراج سفید شونیز زیره بیکبیج چند مثقال سم تیر بالسویه کوفته حبها سازند و در مکانی بگذارند دود کنند و پاشیدن آب
مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و بخکشت نهایت موثر است و طبخ پیاز عنصل از مجربات **پشه** طلای
روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند و مجربست چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور
کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند **کیک** پاشیدن [illegible] کشتن کیک از مجربات دانسته اند و بدستور
است طبخ حنظل و افسنتین و شونیز کیک داشتن از جمله ادویه مشهوره است **قمل** طلا کردن مولود در روز
ولادت با آب زیره باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او گردد زیبق چون بر جامه یا بر بدن بمالند در
ساعت رفع آن میکند و از مجربات است **ذباب** چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چوب
بدل کندش کنند و در جائی بگذارند مگس از امکان گریزان شود و طبخ خربق سیاه کشنده اوست و چون
زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بران هلاک شود و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و بدستور از
کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد و **ساس و ارضه** پاشیدن آب مطبوخ خربق سیاه در کشتن کیک
و ساس و ارضه از مجربات **جعل** آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل است **فائده**
چون موشی را خایه کنده یا دنبال او بریده سر دهند جمیع موشان انخانه را او برطرف میکند چه پوست
روی او را چون کنده سر دهند سایر موشان میگریزند و بدستور از دود زراج گریزانست و پیاز عنصل
کشنده او در یکساعت است **مورچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمیکند
و چون شیر بینی و سایر اعضا را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند تا آنکه
که دست احدی بانچیز نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند و در جائی که [illegible]
بخور کنند مورچه هرگز عود بانجا ننماید و از مجربات دانسته اند و داشتن پیاز عنصل موجب [illegible]
و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق **تشخیص پنجم** در اوزان مشتمل بر سه فصل
در اوزان صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل سیوم** در تحویل از اوزان [illegible]

فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هرچه کمتر از رطل مشهور شد [illegible]

باوزان صغار و مافوق آن موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف
در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در هر مقام بر چه بحسب کتب معتبره
طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بان میشود و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب
درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه
ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سبع زیاده بر وزن
فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که
در اختلاف آن قلیلی قایلند و اختلاف هریک در طی تحریرات مذکور میگردد **ارزه** که بفارسی برنج
نامند مراد از اوزان دو دانه خردل بریت **شعیره** دوازده است **حبه** از درهم عبارت از سدس
ثمن اوست که یکجزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت دو شعیر است که چهار ارزه باشد
طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که آن ده ارزه باشد **قیراط** از درهم دو
طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بست ارزه باشد **دانق** بفارسی
دانگ گویند که آن از درهم دو قیراط است که تا دوازده باشد و از مثقال سه قیراط و یکحبه که چهل ارزه
باشد **ثمر** سه و دو قیراط مثقالست **نواة** دو دانگ مثقالست و نزد بعضی نیم درهم فضی است
غرا بفین معجمه از یکدانگ تا دو دانگ است **عرمی** بعین مهمله هفت وقیه است که بقیاس
نزد بعضی یک مثقال و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یکحبه **خرنوب** از مطلق او مراد یک قیراط است
خرنوب شامی چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی **باقلا** از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد
نیم درهم است **باقلای اسکندریه** نه قیراط است **باقلای مصریه** چهل و هشت جو متوسط
است که یک درهم باشد **ابولوس** نزد بعضی یکدانگ مثقالست و نزد بعضی یکدانگ و درهم و بوحنا
ابن سرابیون گوید سه قیراط است **اکسوباقن** از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه
در روغن مذکور گردد مراد شانزده درخمی است و از شراب بیست مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع
و ثمن وقیه **درخمی** نزد اکثر یکمثقالست و نزد قلیلی یکدرهم و درهم را معرب آن دانسته اند
جوزه از مطلق او مراد نه درخمی است **جوزه سبطیه** یکمثقالست **جوزه ملکیه** شش درخمی
است **بندقه** یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال **ملعقه** در ادویه مراد یکمثقالست و در عسل ...
مثقال **ساموثا** بسین مهمله یکقیراط و نیم است **اوثولوس** و **اودیه** یکوقیه اند **ثما اسا**
و اوان هفت مثقالند **قلیه** از یک تقول دیسقوریدوس یک درخمی و نیم است **برداریانه**

لعقد از عسل چهار مثقالست و از ادویه یکمثقال **بهدار صغیر** یکدرهم است **جرجر** بجیم و رای مهمله
دو ثلث مثقال است و نزد بعضی یکثلث **جامای صغیر** بجای مهمله دو مثقالست **جامای کبیر**
سه مثقالست **خمصه** سه درهم است **خرمه** بجای مهمله و زای معجمه تربیتش مثقالست و گویند
قدریست که گذشت را ملوساز **دخیرا** بجای معجمه یکدانگ و نیم مثقالست **دینار** یکمثقال و ثلث است **کف**
شش مثقالست و از افقند نیز گویند **کسیا** سه ربع اوقیه است و **سیبون** دو مثقال و نیم
است **اوقیه** که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است **استار** چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی
چهار مثقالست و خجندی گوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند **ناطل و نیطل** دو استار است
و نزد خجندی دو وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال **سکرجه** از مطلق او مراد شش استار و
چهار دانگ استار است **سکرجه کبیره** نه اوقیه است **سکرجه صغیره** سه اوقیه است **صدفه**
بوزن سکرجه کبیره است **طوله** سه مثقال و نیم و سه قیراط **نسطون کبیره** سه وقیه است [illegible]
نسطون بوزن ملکیه است که نصف شش درمی باشد **قواسوس** از روغن دوازده درهم
است و از شراب یکوقیه و نیم درمی و ثلث آن **درهم تام** در قدیم هشت دانگ بوده در زمان جدید
شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و یکطسوج بیست و چهار و خمس چهل و هشت حبه است
و آن نود و شش شعیره است و یکصد و نود و دو ارزه میشود **درهم ناقص** که از درهم طبی مراد او
عبارتست از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی **مثقال صیرفی** عبارت از درهم تام جدیدیست **مثقال**
طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهم است و آن شش دانگی است که دویست و چهل و دو ارزه باشد و صد
بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط **مثقال شرعی** عبارت از درهم
ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی و [illegible] و امثال آنست و [illegible]
شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است **فصل دویم در اوزان کبار**
رطل مراد از مطلق آن رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع
درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر سبع زیاده
است و نسبت بروغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است و رطل مکی
[illegible] مثقال و مدنی صد و بیست مثقالست **من** از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن [illegible] یکصد و هشتاد
مثقال باشد و بوزن نقره دویست و پنجاه و هفت درهم و سه سبع درهم است **من** [illegible]
مثقال است **من رومی** بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد **من** [illegible]

شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من اسکندرانی سی اوقیه است من
قطری بست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال قسط در کناش
ساهر مذکور است که از روغن هجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشت رطل
قسط رومی صد و پنجاه مثقال است قسط انطالیقی یکصد و سی و پنج مثقال است جو من
شش قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد دورق انطالیقی هشت
جوبین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد دورق مطلق سه رطل است اثاب از
عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم قوطولی هفت اوقیه است ابریق دو من است و نزد
بعضی پنج رطل طالیطون صد و بست و پنج رطل است جره مطلق او بیست و چهار قسط و نزد
اسرائیل چهل هشت قسط جره صغیر چهار قسط است جره انطالیقی چهل و هشت قسط
چورق چو سفنا هر یک سه رطل اند قفیز پیمانه ایست که بست و پنجمن باشد و گویند بست
و چهار کیلجه است کیلجه یکمن و هفت ثمن من است کیل سی و شش من است کیله
سه صد درهم و کسر بیست مشتریه شش استار و ربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار
یکهزار و دویست اوقیه است و گویند آنمقدار رطل است که پوست گاو از ان پر شود مد پیمانه ایست بوزن
دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار مد است و به رطل نه رطل است اما
اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من
شاهی است و ان یکهزار و دویست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل
خراسان پانزده مثقال است و سیه عبارت از شانزده یکمن است و پنجاه عبارت از ثمن یکمن است ان
و پانزده نصف سیه است و او را در اصفهان ده نار گویند فصل سیوم در تحویل اوزان
بعضی به بعضی در تحویل درهم به مثقال طریق انست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و ان عدد
مثاقیل است مثالش خواستیم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بست
و پنج باشد و خمس ان ده مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است تحویل
مثقال به درهم بر عدد دراهم چون سه سبع از و زده شود مراد حاصل گردد مثالش خواستیم
که دانسته شود چهل و دو مثقال چند درهم است پس می افزائیم هجده را که سه سبع چهل و دو است
زیاده و مثاقیل مذکوره میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل دانق و درهم و مثقال
دانگ هر را و پر وقت انرا انداخت پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه خواستند که چهار

درهم حقیقه رمثقال میشود باید بجهة حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد چون ثمن را وضع کنند بست
هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل یا دون مثقال بادون درهم
چون بدستور مذکور بحبه دارند و بر آن سبع آن بیفزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون
ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود چون سبع او را
که چهار و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهمست قد تمت
التنقیحات بحمد الله واهب العطایا و ارجو من فضله ان یوفقنی فی اتمام البواقی

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین فی التتمیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المومنین در بیان اعمالی
که متعلق است بادویه مرکبه و مشتمل است بر پنج طریق **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده
مخصوصه **طریق دویم** در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن
طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها **طریق چهارم** در بیان ساختن
سفوف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بان تعلق دارد **طریق پنجم** در اعمال غریبه
اصول کلیه صناعت **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده و مشتمل است بر پنج فصل **فصل**
اول در دستور احراق **فصل دویم** در تشویه و تحمیص و تقلیه **فصل سیوم** در غسل ادویه **فصل**
چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه **فصل پنجم** در بیان اصلاح بعضی از ادو[یه]
بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن **فصل اول** در دستور احراق ادویه معدنیه باید دانست که
احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اگر جسم به نحوی باشد که اعراض مرکبه حسیه را اصلاً ترک نکند
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل به
میکند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم
باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت آن چیز است مثل زاج و
تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهة رفع سمیت است مثل افعی یا بجهة رفع اجزای غریبه است
ایدر یا بجهة تقویت و سد منافذ است و یا بجهة شدت نفوذ و در احراق اشیا شرط است که

که دو جنس مختلف را بهم بسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و
حیوانات و جرم و صموغ را اد فی احراق کافیست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق انرا باید
شست و الا بدون تقویل استعمال نمود و تکلیس مشتق است از کلس و ان اسم آهک است و
آهک سریع السحق است پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک قابل
سحق گردد و او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از انست که باحراق باشد یا تدبیر دیگر **احراق**
زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده و در کوزه که بگل گرفته باشند گذاشته سوراخ
سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون نرود و در اتش گذارند تا انکه دود سیاه بر طرف شده سفید
نماید پس از اتش بردارند **احراق زاجات** بعد از انکه زاجات را هم صلایه کرده باشند
در کوزه نوی مطین بطین الحکمة کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر انرا مستحکم نموده در اتش گذارند
که سوخته و رنگش سرخ گردد **احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال ان** هر یک را
باید بقدر باقلای ریزه کرده و در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته و یکشب در تون یا تنور جای داده
روز دیگر بردارند **احراق عقیق و یاقوت و یشب** و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی
ریزه کرده و در سفال نو یا بوته گذارند و روی انرا بسفالی و یا بوته گذارند دیگر پوشانیده سوراخی
بجهة اخراج بخار باید گذاشت و در اتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون اورده در اب
اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد **احراق قلعی و سرب** بعد از انکه
رصاصین را بسیار پهن و صفحه‌های باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری گوگرد بپاشند
و قدری گوگرد باید بازای هر صد مثقال هیچ انکه زیاده نباشد پس باتش ملتهب کرده با پارچه
اهنی برهم زنند تا خاکستر شود از سرب و قلعی نانند و از انجا محترز باشند که باعث غشی و هلاک
میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند **احراق صدف و سنج و امثال**
ان در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود **احراق**
نمک باید یکبار بشویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان اتش دهند که از جستن و حرکت باز
ایستد و اگر نمک را به خمیر گرفته در اتش چندان گذارند که خمیر بسوزد پسندیده خوبست **احراق**
اهن و فولاد و مس بلیله و بلیله و املہ را با مسویه بجوشانند و اب انرا در ظرف مس کرده
بر روی اتش نرمی بگذارند و فولاد و اهن و امثال او را صفحهای بسیار باریک کرده در اتش سرخ
نموده در اب هلیلجات فرو برند تا بست و یکبار و هر چه ته نشین ان در ته اب نشیند برداشته استعمال کنند

دو در احراق آهن بجای ایلیجات بول گاو نگیرد و اگر اشیای مذکوره و شرب قلعی بدستور مذکور چند
دفعه در آب ایلیجات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه نمایند بهتر است **احراق نقره** باید نقره را
بسوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند سوزانند هرگاه خوب سوخته نشود قدری
گوگرد را برو بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته که رابچه قلعی داشته باشد مکرر بگدازند
بجدی میرسد که ساییده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار صفایح رقیقه او را گوگرد
و سرکه آلوده با آتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده بگدازند پس
سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک اب بجوشانند تا آب نمک تحلیل برود پس قدری گوگرد و یا نوشادر
بر هم زنند تا مکلس گردد **تکلیس طلا** طریق حکمای هند که جهة تناول مکلس میکنند چند بار
سرب را گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای خالص را چند دفعه گداخته در آن آب
ریخته پس صفحها باریک کرده نیز اچ سپا و سرکه اغشته در آتش گذاشته با نمک اب بشویند و با سیماب
سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ بگدازند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا مزجج بسیار بسایند و
بر روی آتش گذاشته بر هم زنند تا زیبق از و مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بجدی بسایند که
چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند ته نشین در ته آب نرود و حد ساییدن جمیع احجار و فلزات جهة تناول
نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفع مقصود نخواهد بود و ضرر متوقع نیست طریق
دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل باو چیزی نمیماند که نتوان تناول نمود و مقتبس از صناعت
است ابک واب قلعی معقود و یکجزو شمس براده کرده را با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف
مزجج و بر روی آتش سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک
بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار
مرتبه آنگاه در بوته سپید بر آتش نهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسایند و با آب گرم مکرر
بشویند تا سایر اجزاء از شمس ایل گردد در آن وقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیقت
آنست که اگر در حین تشویه و سحق تسقیه بعرق گوگرد و آبهای تند کنند سریع الاثر گردد ا
بجوهره در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** در کوزه
یکشب در تنور یا در تون گذارند **احراق خبث الحدید** ریم آهن را در آتش
تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق نمایند **احراق سرب**
را صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله و دود آن بر

سائیده و در هاون و امثال کرده آب بر وریخته باهستگی بر هم زنند تا هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط
گشته باهستگی در ظرف دیگر ریخت و درد او را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل
غبار گشته باب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از ان روی ظرف را بپوشانند تا غباری داخل نشود
و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال کنند غسل لک رنگ لاک را از چوب و
خاشاک پاک کرده بسایند و ریوند و اذخر را جوشانیده از آب او اندک داخل لاک در حین سائیدن
کرده از دوالا بیرون کنند و هرچه بماند بدستور باب مذکور سائیده همان عمل کنند هرچه از دوالا گذشته ته نشین
شده باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که در
آتش گداخته شود باید چند بار گداخت و در آب صاف نیم گرم ریخت تا کدورت آن ته نشین شود و آنچه بر روی
آب ایستد بردارند و چون خواهند روغن متکرج و کهنه که طعم آن تند شده باشد تازه کنند و انرا تطریه
گویند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب
نیز همین اثر دارد و هرگاه که یخ و گلاب هر دو باشند اقوی است غسل صبر سنبل الطیب قصب الذریره
عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه قاقله اذخر جوز بوا هر یک سه درم نیم کوب
کرده در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل را صبر را نرم سائیده با آب مذبور
از دوالا بگذارند و ثقل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین
بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارة او بالکلیه میشود
غسل اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند خیسانیده پس بر هم زده از کرباس
بگذارند و ته نشین او خشک نمایند غسل نوره آهک را در ظرفی کرده آب بر وریخته بر هم زنند و بگذارند
تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند غسل مرداسنج جهة
امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک نرم سائیده آنقدر آب بر وریزند که چهار انگشت آب بر روی آن
بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یک هفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام
بگذرد بعد از ان خشک کرده استعمال نمایند غسل شیطرج روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده
با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار بر هم زده بجوشانند و آب را از و جدا
کنند غسل سویق آرد جو و امثال انرا که خواهند در معده ترش نشود و نفخ از و زایل گردد باید آب
جوشان بر و ریزند بگذارند تا بر آید پس آب سرد بر وریخته بردارند غسل لاجورد جهة ادویه عین
کتابت و نقاشی را جهة ادویه عین بدستور احجار کافی است و بجهة آن تا میدن متقدمین مشروط نه اند

بلکه باعث ضعف عمل میدانند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تنقیه بآب مازو نموده
جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل
غبار گردد و با ادویه دیگر بشویند **فصل چهارم** در طریق اتخاذ و عمل آوردن بعضی ادویه **گرفتن بیدا**
که نسبت بشدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده باین اسم نامیده اند بز نری که چهار ساله باشد باید در فصلی
که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ
گرفته و گذاشته تا منجمد گردد و پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند و روی او را از غبار بپوشند مثل حریر
و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه
ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است **تدبیر ذراریح** که بترکی الاکلنک و قسمی از شین بلغت
بلغت اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بلته کتان بسته و معکوس بر
بالای بخار سرکه که باتش جوش بدارند تا ذراریح کشته و پژمرده گردد و آنگاه سائیده استعمال
نمایند **تدبیر سلاحه** که آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود باید او را در ظرف سفالی کرده
بآب خار خشک بول گاو بمقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا به آتش گرم کرده و دست
مالیده صاف او را در ظرفی کنند و بست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء**
الزجاج زجاج شامی و حلبی را بالسویه در بوطه گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند
عمل عود مطرا که بعطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود و پس بگذارند
تا رطوبت آن کم شود و بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را بآن چند بار آغشته کنند تا خشک
گردد **اتخاذ لبن مشبرم** هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود و بدستور سایر صموغ
باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را بآب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد
پس آب او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان کندر** بجهت رویانیدن موی مجرب است
و سایر ادخنه و دوده باید پاره های کندر و امثال آن را در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله
را بر افروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع
گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را یا فتیله
دخان را جمع و ضبط کنند **اتخاذ سرکه هندوی** که بلغت هندوی کانجی نامند
را بجوشانند تا مهرا گردد و پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا ...
بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب هلیله** و ...

ان که قدر اندکی از ان فعل قوی کند باید هلیله و امثال او را کوبیده در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشرده صاف او را در سایه خشک نموده مادامی که در جرم طعمی باشد باز با آب گرم خیسانیده بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن نماند **دستور محلوب کردن طلق** باید در آتش سرخ کرده و در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس مستحکمی کرده سنگریزه های بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام مالیده در آب گرم یا آب طبخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه مجوف او را خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را به پاره های ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند **اتخاذ رب بنفشه** جهت اصلاح یبوست افیون و غیره افعال باید آب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ گل سرخ و امثال آن و این تصرفات حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار شربت است **فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از ان و اصلاح دبق** بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن را مخلوط نموده سائر ادویه را اضافه نمایند باین دستور اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسپنده و هرگاه با دوائی که او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت دبق مغز دانه بید انجیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و با آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و یا روغن گردگان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دار السنه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهت اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن گردگان چرب کنند تا دست را جراحت نکند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از ان با آب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کثیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم** باید بکوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض ان سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده هرگاه جهت اورام و سدد احشا و مارا صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال او جائز نیست **اصلاح ادویه نشاطیه** مانند بیخ شبهی و بیخ شوکران و امثال ان که در غایت یبوست سند و باسمیت

باشند باید بعد بمکوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانند و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن
بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده و اگر ایجنین حار باشند و روغنهای بارد و بار دیگر را در روغنها
حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر** که معمول حقیر است و بغایت مشاهده نموده
آنست که ادویه یکلیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند
و آب او را جهت معاجین یا عسل بجوشانند تا بقوام رسیده ادویه المعجون را با او سرشته و هرگاه در
حبوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوة آن نگردد بجوشانند تا هم آب
جذب کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند **دستور حفظ زهره حیوانات که تازه**
بجا آید باید محل قطع و مجری آنرا احتیاط محکم بست و در شیشه که عسل او را بپوشاند انداخته نگاهداشت **دستور**
حفظ پیه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخت و بعد از آن بشست
خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویخت و بدستور هرگاه و ظرف قلعی کنند متعفن نمیگردد
دستور حفظ سایر ادویه بعضی با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور و فلفل
و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصاره
و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف فرنج و مجموع
اوراق و تخمها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه
مفرده و مرکبه بهتر است **طریق دویم در دستور اعمال ادویه طریق استعمال**
چوب چینی و آن بچندین نهج است یکی باتعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل
است و دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بغایت است و در هیچ مزاجی مضرتی نیست و دیگر نقوع و عصاره
سفوف است و هریک مذکور میشود و مخفی نماند دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته
چه حقیر مشاهده کرده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج بر بعضی امرا
دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه نحفا و محرور المزاج را تعریق و اب
و ادویه حاره مضر است و مبرود را تبرید و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده را
آن و نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاده و اعتیاد بغیر معتا
و ادویه با افراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل
اما دستور استعمال او باتعریق چنانست که بعد تنقیه بدن هر روز بست مثقال تا ده مثقال
باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و ششصد مثقال باشد در دیگ سنگ

یا مس بسیار قلعی که دهن بخمیر گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته
اطراف خود را دیگر از زیر کرسی دهن بکشایند تا بخار آن ببدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشند
تا باعث غشی و خفقان نگردد و دو سه پیاله از آب او در آن وقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس
پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را
در عرض شبانه روز می صرف کنند بعضی اکرم با نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب و قدری را
طعام باو طبخ نمایند و باید اصلا در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ چند روز عرق بید مشک
و گلاب و عرق گاو زبان و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد
و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهة ضرورتی حمام جایز است لیکن بسرعت خروج
و هر چند ایام خوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است بعضی
را هر روز جایز است و بعضی را وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان
عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید نقبه در وسط
سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک را
اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری
که بوقت امتحان رسد آن چوب را از نقبه سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبت
و عدم رطوبت لته مشخص سازند و بتجربه رسید که چون یکمرتبه ماهی آهن خشک را بقدر رحا... بسوزانند
آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب را از لای درد مطبوخ سابق او پاک کرده هر چه مستعمل شده
رنگش سیاه بسیار گشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که
باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اگر
آنرا بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب عرقها مدتی بنوشند و در بعضی امراض مستحکم نهایت
نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط
شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های
تازه لازم است و شیرینی با فراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی
مثل هم و غم و غضب مفرط نهایت مضر است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت
و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انار ترش و بعضی از بقول باروده و ترشیهای خفیف داده
و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را

فصل بهار و مبرودالمزاج وسط پائیز است و سائر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شده
دستور اشامیدن چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بنحوی است که مذکور شد و مقدار
او تا هفت مثقال کافی است و آب او تا نهصد مثقال که بنصف رسد و همه تا پنج چهار یک تبریز آبرا
بنصف برسانید و شروط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال
آن و در این اکتفا ضرری و به هیچ مزاج مظنون نیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب
بسبب مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیهٔ در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده
زیاده باید کرد اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر
گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد باید کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد
و این قاعده عظیمی است بجهت توافق امزجه نقوع چینی که جهت محرور المزاج و خفقان و با تقویت
و تقویت اعضا و قوی امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت
مثقال باید سوهان نموده و در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه شبانه روز تر و شیر و امثال آن خیسانیده
و مکرر بر هم زده پس صاف نموده بنوشند و هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل
سفید و کشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک
یا عرق گاوزبان از چهل و پنج تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد
و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با اشربه مناسبه
همراهی بنوشند و همچنین هرگاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند و هرچه
بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب
در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از
چهار مثقال تا هشت مثقال دستور استعمال حلوای چینی چوب چینی را از [illegible]
گذرانید با لت شده یا شیره ترنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد قدری
و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از
نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احشا مضر است و نفعی که در چینی متصور است با آب او
و آن آنست که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده و بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب
دهند و در معاجین عسل المعجون را با آب او بقوام آورند جرم او را استعمال ننمایند و تجربه شده
که جمعی بجهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدر منتفع شده اما از احداث سده و غافل

مدتی بکمال آن رسیده و سفوف او جهت رطوبت مفرط و اسهال سببلغمی نافع است **دستور اشامیدن**
عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبة الناریاسمین بریست وچون مزبی او قویتر است لهذا
درین زمان اشامیدن القسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این بلاد نیز همین اثر
دارد اما بان مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین وجهته امراض بارده نافع و مضر محرورین است
وطریق استعمال انکه هر روز یکمثقال را بقدر جوی ریزه کرده باکلاب وعرق بید مشک وعرق رازیانه
هریک نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق جوشیینی بجوشانند تا ابها بثلث رسد پس صاف نموده سه
حصه کرده صبح وظهر وشام با قدری نبات مکرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج بیاشامند
وبعضی زیاده ازین تجویز کرده اند بهتر بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد واگر عضو علیل را به بخار او
بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع لازم است وبعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف
نموده در عرض دوازده روز میدهند وبعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز
مینوشند وبتقریر امظنون انست که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده
باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است **دستور تنقیه** در قسم ثانی دستورات
در باب مطبوخات مذکور شد و قواعد کلیه مجملا در ان باب مسطور است **دستور اشامیدن**
فادزهر باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات
ومقیئات لازم است وچند روز باید نخود آب خورد و بغذاهای لطیف اکتفا نمود روزی که فادزهر
تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانرا با ادویه که مذکور میشود
حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات با بید مشک بیاشامند و هر سالی قدری
اضافه نمایند تا قدر او یکمثقال ونیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز داشته اند و هر سال بقدر نیمدانگ
و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاد کنند و قبل سن چهل سالگی جایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت
سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن ان از جماع و حمام و اغراض نفسانی و حرکات
عنیفه و ترشیها و شیرینیها اجتناب نمایند و اسایش و تفریح را لازم دانند فادزهر و مروارید را
بسنگ سماق بسایند تا بغبار منتخب نزد حکما تنبیر مروارید هریک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید
هریک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هریک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره
بیست عدد با نبات قوام آورده بنوشند و نزد حقیر اولی انست که فادزهر را با معاجین مناسبه
ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر او در دفعه واحد باعث احتراق مفرط

اخلاط دانند والله اعلم بالصواب **دستور استعمال ماء الجبن** جهة مواد محترقه سوداوی
وجذب صفرا وتنقیه کرده وتفتیح مراره وسدد واسهال نمودن مواد محترقه ترطیب اعضا وامراض
سوداوی مستعمل است نیز سرخ راغ چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفاناخ
وکاهو وشاهتره وخباری وفصیل وبقول بارده کرده هر روز صد وهشتاد مثقال شیر او را که
دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشانیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده
ویکمثقال سرکه دران ریخته با چوب انجیر که پوست ازان باز کرده باشند بهم زنند تا شیر بریده
شود آنگاه از نیر صاف نموده شب در جای بگذارند که ته نشین گردد روز دیگر نود مثقال صاف
او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیمگرم بسه دفعه
بنوشند وفاصله مابین هر دفعه نیمساعت باید تا یکساعت وغذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول
نمایند وسفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز بان استعمال نمایند
ودر رفع سدد وامراض صفراوی بادویه مناسبه آن وبعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه
بنوشند در روز مسهل وروز قبل آن نخود آب وسایر ایام قیمه شوربا وشله پلاو و امثال آن تناول
نمایند وبعضی از اطبا دستور است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده
کف گرفته استعمال نمایند وبجهت ته نشین شب نباید گذاشت ودر دستور اول بهتر است وسکنجبین
افتیمونی در باب اشربه مذکور است وهرگاه جهت امراض صفراوی وسدد استعمال کنند بجای سکنجبین
افتیمونی سکنجبین بزوری بارده ومعتدل باید کرد واجتناب از لبنیات واغذای غلیظه و
منجر وحلویات وترشیهای شدید الحموضه لازم است وهرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با نیم [illegible]
ولمه ترتیب داده آب او را بدون جوشانیده با اشربه موافقه بنوشند وهرگاه شیر بز بهم نرسد
از شیر گاو نیز جایز دانسته اند وهرگاه افتیمون را با تخم هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند
در اسهال سودا بی عدیل است **دستور آشامیدن شیر شتر وشیر الاغ** و
تشخیصا در طی ذکر لبن مذکور شد وشیر شتر در استسقای زقی وطبلی با بول او
نافع ومسهل زرداب ومفتح سده جگر وسپرز ورافع ضیق النفس بارده است ونزد جمعی حار
نیز بی بدیل است وچون با قرصها واشربه بارده ومعتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و
ده درم اضافه نمایند تا بحدی که بطبع گران نباید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده بدو
وهرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد مادامی که بول

امراض بقدر شیر زیاده از آن رفع شده و نفخ و تمدد گردد و اطلاق فرماید و در آروغ طعم شیر
ظاهر نگردد و در معده ترشی نشود علامت موافقت و عدم تخمه است و چون تخمه ظاهر گردد ترک
باید کرد و جهت رفع تخمه دو دانگ سکنجبین ساده تناول نمایند و اگر اقتضا غذا و آب کنند و غذای دیگر و آب
نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاده کند و باعث ضعف شود دیگر و تر ننوشند و دو روز ترک کنند و
مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک خالص و امثال آن اضافه نمایند و تعلیق تنقیه
بجهت تدبیر کاسنی و ارجو و تبل و کشوث و امثال آن نمایند و بجهت تسخین قاقلی که شونیز نامند و کنگر و دو منه
و کرفس و رازیانه و شبت و بادیان **دستور اشامیدن شاهتره** هرگاه جهت مواد
سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با
سکنجبین بزوری و ساده و شربت عنابه و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شربت و فلوس خیار شنبر
و گلقند آفتابی و مربای بنفشه بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبید آب او را صاف نمایند
و با قدری پوست هلیله زرد جهته رفع ضرر شیرین یکشب گذاشته روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا
شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از و بعد دو ساعت میل کنند و اگر خواهند
اجزای مسهله را مثل هلیلجات و سنا و ترید و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده
صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا بحسب حاجت تناول نمایند **دستور اشامیدن
آب کاسنی** جهته تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید بدستور شاهتره آب
برگ او را اشسته گرفته بجهت شکستن قوه او را گرم میکنند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنج
مثقال با ترنجبین و شیر خشت و اشربه مناسبه اشامید و بجهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و
ساده و بجهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی
مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازه او را مثل
خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مذکوره
بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهته تب ربع
که از احتراق صفرا باشد مجربست **دستور اشامیدن برگ بید** که معمول قدماست
و جهته مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته
اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع دانسته
حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال

تا سی مثقال او را بمثل آن شکر بنوشند **دستور آشامیدن آب کدو** جهت تبهای دموی
و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترتیب مزاج و رفع عطش نافع است کدو را بخمیر آرد
جو گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند
و از بیست مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی
و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند چون از جهت لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار
غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد و بنا بر علیه در امتحان مزاج بالمکاشفات و در تبها باید استعمال
نمود **دستور آشامیدن آب خیار** که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود
خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده ترش شده را تا هفتاد مثقال جهت اطفای
حرارة خون و صفرا و تبهای دموی با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن
دستور آشامیدن کشوث که در اصفهان متعارفست و آن قسمی از شربت دینار و سرکه
و آن قسمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویت معده و جگر و رحم و رفع استسقا و جهت سدد احشا و
و تبهای مرکبه بغایت نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که مکرر تجربه نموده
تحریر می یابد پوست بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیار زه که
که بلغت اصفهانی تخم کلونده نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرمک از هریک سه مثقال بغیر تخم
کشوث و گل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانیده آب آنرا با شکر نود
مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند
و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت
و چند یوم بعد از آن از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد تخم کرفس
سه اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال
و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس با شکر بقوام آورند هرگاه با [illegible]
مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است **طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها**
و روغنها **دستور گرفتن عرق گوگرد** که اهل صناعت ماء العروس نامند و بغایت [illegible]
و بوسته و مفرح اعضا و تشدید العنوز و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل
و تلطیف فضلات قوی الاثر است قندیل شیشه دامن فراخ باینصورت که چراغدان بچهار [illegible]
معکوس نصب کنند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطره او زیاده از قطره دهن [illegible]

تا هر عرقی که از لب قندیل چکد در ان ظرف رود و ان ظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیل اندک
منحرف بیاویزند تا از طرف ان یکطرف عرق چکد و در چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف برافروزند
تا دود گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و نباید شعله او بیرون قندیل نرسد پیوسته گوگرد
در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل
را اصلا حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او بعرق
جمع گشته ملاقات ننماید مثل سنگی صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل
شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب
شعله نیاورد بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدود میگردد و هرگاه خواهند
که رفع سیاهی او شود عرق مذبور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد
باید کرد و انبیق را مستحکم نموده با آتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است

دستور گرفتن عرقی که مسمی بماء الحیواة است از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع
بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویت باه
و تقویت اعضاء رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوت تریاقیت باشد
و مفرح و مفتح سدد و جالی و ملطف و منوم و مشتهی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع افرجه است و بحرارت
یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل احتیاج بعدیل و قوی التاثیر است و بر [illegible] افرجه و خواص
ادویه و قدرشناسان مقدار شربات اجزای آن و حسن ترکیب و مستخرجان ارواح لطیفه از اجساد
کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آن آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زردک هر یک
ده من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید ریزه کرده گلسرخ گل گاوزبان بادرنجبویه
رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طیلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یک صد و پنجاه مثقال
برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سه صد مثقال جوز بوا
که بریشه و الا گویند هر یک هفتاد و پنج مثقال نیکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که بروز ی عرق
کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا صد [illegible]
باید با نخبه زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس دخمی کرده هر روز یکمرتبه برهم زنند تا مانع جوشش
آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند که آب تر باشد
[illegible] عرق بکشند و اگر عنبر بردهن بند تر بهتر است [illegible] این عرق در نهایت خوبی و عطریت مشاهده

شده و چون بعد از کشیدن عرق ثفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با ضافه پوست
نارنج با نارجیل بقدر نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر و مرتب است **عرق چوب چینی**
جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه انست که او را با د و مثل او از مجموع
گل گاو زبان و بادرنجبویه و گلسرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده
عرق بکشند و ثفل او را یکروز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق
رازیانه و بهار چهار مقابل میباید **دستور گرفتن عرق نمک** گرم و خشک و لطیف و محلل
و ملطف و مجفف رطوبات و در تقطیر و قواعد قرع و انبیق و سایر احکام در طریق تنجیم مذکور است
و ما را الملح مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمولست **دستور گرفتن روغن آجر** و خواص او
در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در نهایت لطافت و تحلیل و جهت نزول آب و علل بارده بعد آجر
سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن
را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده و قرع مطین را پر کنند و گلوی قرع را بلیف خرما
و امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب
دهند باینصورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده
تا بله که در طبقه تحتانیست بدهن آن رود پس قرع را در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین گاو و امثال آن
قرع را پوشانیده و آتش بهمه طرف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد **دستور گرفتن روغن**
[illegible] که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است [illegible]
را که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری جذب
کند پس بطریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حبوبات**
مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن [illegible]
در قرع مطین منکوس نصب کنند **دستور گرفتن روغن عود و صندل و** [illegible]
بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال آن مانند روغنهائی که مقصود باشد مثل
[illegible] و بان خیسانیده باشند در قرع بدستور مملو و منکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب
و امثال آن خیسانیده یکشبانه روز کافیست و در روغن ها زیاده بر سه روز باشد [illegible]
روغنهائی مذبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل گردد بازای هر رطل
صاف دیکویتیه مغز گردگان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند

مقصود رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه زیاده بران اگر
دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را
مقشر کرده با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام
را باید خشک نموده باز تازه آن چیز بدستور بدست مالیند و تکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر
رنگ یا بوی آن چیز در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده گرم کرده بفشارند
تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال آن
میتوان ترتیب داد و همچنین با بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن**
عنبر و خصی لبان که بفارسی حسن لبه گویند در روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و انقدر مضاعف
میشود و آن عبارتست از دو پیاله که یکی را بر دانسته باشند تا از حرارت آب جوشناک آن دو دادر روغنی که
در آن است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیایی و امثال آن پس عنبر و امثال آنرا ریزه کرده با
روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او گذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و بهم زنند
تا بهم حل گردد و هرگاه حل فقط و سیرین عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف
گذارند تا سایل گردد **دستور گرفتن روغن تخم مرغ** بدستور است که زرده تخم بیضه را در ظرف
بحدی بهم زنند که ترتیب بسوختن شود پس افشرده روغن گیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته میشود در
طریق تجسیم مذکور است **دستور گرفتن روغن گوگرد** جهت درد مفاصل و مواد بارده نافع
و محلل و ملطف و تقویت و صافی مسطح ظاهر است بلون رابع و گویند در اعمال طریق تجسیم دخلی عظیم
گوگرد صاف شفاف را نرم ساییده در قدح مطین کرده بر روی آتش نرم گذاشته شیر تازه تسقیه کنند
تا وقتی که همچنان باشند انرا جذب کند پس کفچه آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندکی نگاهدارند تا روغن از لوله
کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در روی شعله بدارند تا آسان بچکد عرق
فتنه جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار سنبل بهار
نارنج نارنگ و دارچینی صندل سفید رنیه حسن لبه سنبل الطیب بیخ سنبل سعد که طبلاق گویند عود
قماری سیب بلیله بهار انگور علف هندی سوسنبر پوست نارنج مشک بقدری که مقدور باشد
در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدری که چهار انگشت بسر آید خیسانیده عرق
بکشند و بر دهن بچه عنبر به بندند و در قابله مشک بقدری بپاشند **دستور گرفتن تیزاب**
فاروقی که مستعمل زرگران است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند چون

گداخته در آن ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین باتش نرم بجوشانند پس قطعه
مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین میگردد
در امور معالجات جهة بردن گوشت و بهق و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعض
اعمال طریق تخمیم بغایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیای را سیاه
میکند از این جهة به این اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی سرخ است و جزو او را
یکجزو شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع
غیر مطین بعمل آورند و گویند در قرع زیبق ریخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را
مکلس میسازد و مجرب است **دهن الشعر** دستور گرفتن آن در غایت جلا و انصباغ و مفتح
و محلل او بغایت سریع النفوذ و جهة رویانیدن موی نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح بی‌بدیل دانسته
اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و چون دو قسم او را که مسحوق و دیگری محلول است ایراد نمود اما
مسحوق دستور آنست که سر حیوان را با صابون و اشنون شسته از چرک پاک سازند و با آب سرد تطهیر نمایند
و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقرض گردد و یکجزو او را با یکجزو کبریت صاف زرد و یکجزو
شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ سائیده نموده با عراق گوگرد نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را
تا سه بار با ثفل سائیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثفل هر یکرا بجای شیشی استعمال
نمایند و بعضی تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند **دستور دهن المغیث** که از محلول او گرفته میشود آنکه آب ندیده و
صد و بیست مثقال با ملح القلی و چندان او سائیده در یکهزار و صد مثقال آب بهفت دفعه بریزند و در اوقات
یا در خاکستر گرم بگذارند و بعد از ده ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه مثقال
و سه مثقال است آنگاه در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب ... بجای
است پس از شعر مقرض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد افتابی بالسویه با همدیگر بسایند و بوزن اشیا
ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را بگل استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازه
دفن کنند تا اجزای شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند **طریق چهارم**
ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت جهة استحکام ظروف
آتش ارند گل کوزه گر یا که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق
و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته
الحدید پخته گل خطمی موی بمقراض کرده باب نمک بسرشند نسخه دیگر که مولف تذکره بهتر

دانسته است موی مقرض نمک طعام زرقال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس از یک یکجزو و گل پاکیزه
دو جزو **نسخه دیگر** که در چینی و کثیر نو کشیدن اثر است و مکرر بتجربه رسیده خاک کوزه گری را با قدری
کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند **قصار روح الحکمة** جهت شد
وصل وغیره بغایت مستحکم است و مولف کتاب هیکل که حاکم بابد باشد مستحکم ترین چیزها دانسته است
خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند سفیدی تخم مرغ را
گاهی با آب سریش کرده و گاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده نموده است و در شد وصل قدحین و قرع
و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ بیخته با آب سریش و بدستور با سفیدی تخم مرغ و گچ بسیار
آزموده است و بدستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصاً چون
آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات
بدل میشود و سریشم شیر در اتصال چینی شکسته وغیره مکسورات از احجار و زجاج وغیرها بمرتبه ایست
که هرگاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بآن منکسر نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق یا
بست جزو و گوگرد دو جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمة که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدریکه
نصف شیشه مملو گردد باید کرد و دهن شیشه را بقصار روح الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از ان
بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز
زیاده از ان تا پنج روز در تحت دیگ بر افروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره شیشه را بیرون آورند
و این نسخه را شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی** سیماب و گوگرد مساویست و چون بیست
بار و زیاده از ان سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش قدری بیفزایند تا بچهار پنج روز
رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است **شنجرف رومی** سیماب دوازده جزو و گوگرد هشت
جزو با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و بدستوریکه مذکور شد معمول دارند **شنجرف**
[illegible] سیماب را مثل او در آن سائیده بعمل آورند **زنجار** اصل او از سرکه است که صفایح
مس را در سرکه تند گذارند و با یکدیگر بسایند تا بتدریج مس از سرکه حل گردد و یا صفایح را سرکه پاشیده
در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الصاغة** یکجزو براده مس را با شب یمانی و بوره سرخ
و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هرچند خشک شود باز با سرکه تر کنند
قسم دیگر که الطف اقسام است راسخت منقول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند
و از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر و چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد و پس رو او با پارچه

نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق بسبه کرده بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار
گردد عمل راسخت که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و یک طریق آن در فصل احراق
مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی هم چیده بقدر عشر آن گوگرد
و نمک بالمناصفه بر صفایح و مابین آن پاشیده و دهن دیگ را استحکام کرده یکهفته در تون بگذارند تا
مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند مس را باید گداخت و کبریت و امثال آن را بران پاشیده
در سرکه قطفه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد عمل اسفیداج باحراق و تقفین
میباشد اما احراق باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق
نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچه آهن برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در
دیگ یا کوزه سفال مطین کرده بگذارند در آتش و تحت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود
باید قدری سرکه کهنه بران بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تقفین باید بر صفایح قلعی و سرب و انگور
را با دانه او کوبیده مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا همه آن حل گردد یا صفحه او را سوراخ
کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را مستحکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد و بعد چند یوم
آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه
ظرفی نصب کنند تا هرچه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی یا سرب را در ظرف مشبکی سفالین
گذاشته و آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند
که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده
در آفتاب خشک نموده بسایند و هرچه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود
عمل آبار و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد عمل سریخ و آن از سوختن
رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب یا ارزیز را به سفالین
بر روی کوره آتش ... و خاشاک گذاشته و قدری نمک بران پاشیده با آهن و کفچه آهنی برهم زنند
تا سرخ شود و هرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندکی سبز او را در دیگ کرده بر
روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید
آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد چند بار با آب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد
صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی سنگ یا ظرف سفالین
مکان نمناک دفن کنند تا در دوازده یوم زرد قابل تسحیر و قابل سحق میگردد و قسم دیگر

بعضی از اہل صناعت صد مثقال برادہ حدید را بدستور مذکور شستہ در قرع مطین کردہ مساوی
او تیزاب فاروقی اندک اندک در و ریزند و ہرگاہ دود از و ظاہر گردد اندکی بول بچکانند تا جوش او
فرو نشیند پس انبیق را وصل کردہ باتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب متقطر گردد آتش را تند
کنند تا برادہ مکلس و زعفرانی گردد **عمل سلیمانی** کہ معروف بدار النعت است و بفارسی دار شکنہ
نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار ہفت مثقال و نیم مبالغہ در سائیدن آن نمودہ بدستور شنجرف تصعید
در شیشہ مطین نمایند **عمل مداد** کہ بفارسی مرکب گویند یکجزو مازو را کوبیدہ در آب خیسانیدہ بجوشانند
تا مہرا گردد پس صاف نمودہ یکجزو زاج سیاہ و یکجزو دودہ روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافہ نمودہ
بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید بر ہم زد بحدی کہ بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند
و اگر با مازو بجوشانند بعد از ان کہ بحد لایق رسد صاف نمایند بہتر است و دودہ روغن تخم کتان و
نفط و روغن بید انجیر و امثال آن بدل یکدیگر اند و طریق گرفتن دودہا در فصل چہارم مذکور شد و باید
دودہا را در کیسہ کاغذ تو بر تو کردہ کیسہ را در خمیر کردہ در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر
پختہ شود و بحدی نیم سوز رسد و چربی دودہ در کاغذ نفوذ نمودہ خالص گردد چہ با اندک چربی مفسد مداد است در
قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیدہ در آسیہ بجوشانند تا مہرا شود و بقوام رسد
و بگذارند تا یکگرم شود دہ مثقال زاج سیاہ کوبیدہ در لتہ بستہ در ان بدست مالیدہ لتہ بیندازند
و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در ان حل و صاف کنند و بیست مثقال دودہ چربی گرفتہ را در
ظرفی کردہ قطرہ قطرہ از ان در و ریختہ بر ہم زنند و روز در آفتاب بگذارند و ہر چند مبالغہ در بر ہم زدن
آن کنند بہتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواہند براق گردد دو مثقال نبات
اضافہ کنند **مداد دیگر** پس یک جزو دودہ روغن گرفتہ با دو چندان او زاج و مازو و بوزن مجموع
ان صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و ہر چند مبالغہ در کوفتن ان کنند بہتر است و در وقت احتیاج قدر
را در آب حل نمودہ استعمال کنند **عمل رامک** آملہ مقشر یکجزو مازوی سبز نیم جزو و غورہ خرما
ربع جزو و پوست انار مثل غورہ خرما و اگر غورہ خرما نباشد خرما خرک بدل کنند پس نرم کوبیدہ سہ
روز بآب بجوشانند و بر ہم زنند تا یکسان گردد پس لح سفید و صمغ ہر یک ثمن جزو عسل کف گرفتہ یکجزو
و نیم اضافہ نمودہ قرص سازند و عمل سک مانند رامک است بدون آملہ و چون دو دانگ مشک اضافہ نمایند
سک المسک نامند **عمل تنکار** قسمی از ان را بابول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدہند و طریق آن است
بول را در ظرف مس یا دستہ مس در آفتاب چندان بر ہم زنند کہ منعقد گردد قسم دیگر آنکہ بورہ عرب

سه جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یک جزو سائیده با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف
زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند قسم اول
از مکتومات است و قسم اخیر مشهور و معمول است عمل سریشم ماهی که جوهر الصنایع نامند از خواص او است
که هر چیز را که با او وصل نمایند و یا با او بسایند از آب و آتش منفصل نگردد و اسرار مکتومه است نقره تازه را
ورق کرده رقیق ببرند و سنگ سطحی املس آب ندیده بتخته فرش نموده اوراق او را باهم پهلوی هم گذاشته
بر روی اوراق نیز املس بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ سطح دیگری بر روی آن گذارند
و ده روز در آفتاب باشند و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا در هفته آن بحد کمال افسرده شده مخلوط
با املس گردد پس باز پشت بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده بگیرند در زیر سنگ بگذارند
پس نشسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از آن ظاهر گردد
باز باب نمک و آب بجوشانند و بحدی رسد که اصلا چربی و حمرتی در آن نماند و کمال او در عدم چربی
و حمره است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی
تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده و کف او را گرفته باشند قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا بحدی
سنگ بالای سنگ زیری بچسبد پس قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن او را اضافه نمایند و قدر
آب آهک بحدی باشد که چون چیزی را با او الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود عمل مرداسنگ
سرب را گداخته سرنج یا سرب سوخته بخور داده دهند تا هر دو ممزوج شود و در ظرفی کرده پس در سرکه
اندازند و آنچه خوب سوخته و ممزوج شده باشد جدا نموده باجو در آب بجوشانند بحدیکه جوهر اگر در
مستغرق گردد پس از جو جدا کرده باهم وزن او نمک بسایند و در آب حل نمایند هر روز برهم زنند و هر شب روز
تغیر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند بعد از آن شسته استعمال کنند عمل سفید
کردن مرداسنگ باید که مرداسنگ مذکور را در پشم سفید پیچیده با باقلی بجوشانند تا با [illegible]
[illegible] شود و پشم سیاه گردد و بدستور تجدید پشم و باقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد و [illegible]
سفید کرده او مستعمل اطبا است و در قطع رائحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا در منع عرق و سا[illegible]
عمل کشته که بیرونی رند نامند بخور و شراب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوای [illegible]
و محرک باه است گل سرخ پوست ترنج صندل [illegible] می دهند حسن لبه بالسویه و نبات
همه با قلیلی مشک قرصها سازند بر منقلی که در بخور بهتر از گذشته است عود قماری جند [illegible]
بیخ و حسن لبه دو جزو نبات دو وزن ادویه صنعت عبیر صندل سفید سه جزو [illegible]

سنبل گلسرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود بهار نارنج گل سنجد سعد کوفی نارنجک از هر یک یکجزو مشک
قدر قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند غالیه در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است

طریق پنجم در اصل صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیست تبدیل قوای
اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از سایر فلزات و انرا کیمیا نامند و علم طلسمات
که بان دانسته شود کیفیت نوع تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب ازان حادث
شود و انرا لیمیا نامند و سیمیا علم تسخیرات است و ان معرفت احوال سبعه سیاره است از
حیثیت تصرف ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات
روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و مناذل مثل آن و هیمیا علم خیالات است که بان تصرف در
خیال مقید کنند تا احداث مثلثات خالیه کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبدات است و
آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا ازان قوتی حاصل شود که ازان قوة فعل
غریب صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت میدانند
و نزد بعضی از متجربین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چنانچه بسیاری
نسبت فلزات صحیح المزاج میدانند و سایر را مریض و بجهت اصلاح علل هر یک تدابیری چند مقرر
ساخته اند و تکون موش از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف
کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس طاب ثراه
در اوایل حال نافی این علم بود و در اواخر رساله در حقیقت آن انشا کرده اند و بعضی را اعتقاد آنکه
جز تحلیت و ترکیب صورتی ندارد و خالص نتواند بود و این عمل بی دیانتان است و صاحبان معرفت
ازان بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قلت و اتصال
اکثر مستحقین و استفاده به نفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله و
اکرام مفضل مقام حل شاهد صورتی نه بندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این
علم کلید خزانه از خزانه ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود به حکم دزد
دارد که کلید رباید و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بجز ملاحظه نسخهای
متداوله بدون استاد ماهر پیرامون این علم گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار آن بیشتر
با عمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او ممکن التقریر به تسطیر نیست و فی الواقع اگر نسخ ان
بتالیفات عالم باعمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کند و رموز ایشان مختلفست

است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیک نسق ببود هر آینه رمزی نبود
بلکه اصطلاح خاص بر آن صادق نمی آمد و اگر رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود
بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار عمل در خدمت عارف آن و اینکه
بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نمود سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت
طبیب را در بعضی اوان ضرور میشود و تدابیر بعضی از ادویه با اعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است و چون
در طی تالیف تحفة المومنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل این
فن نموده بود بنا بر علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان
عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدد علم بر اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر
طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل آن کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف و گزاف را
آزموده و بفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج
حل و سه عقد و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان
حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیوم** در بیان آلات مخصوصه عمل
صناعت **حل چهارم** در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تخمیر و تبییض و سایر تدبیرات اجزا **حل پنجم**
در بیان بعضی از خواص فلزات و اصطلاح آن و آنچه بآن متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه
عقد ثانی در قواعد شمسیه **عقد ثالث** در قواعد عمل مرداید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط
مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکسیر
است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یکی مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته
تدابیر نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر
انسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد جمعی عبارت از کبریت
است و بتحقیق پیوسته که مدبر تبییض این دو اصل را فعل و مبیض و محمر را عمل تحمیر است و شکی نیست که
هرگاه اصل بارد قایم النار و گدازنده گردد قبول صبغ کند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود را
منطرقات میگرداند لهذا جهت اصطلاح آن و ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آنها را
وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده اند **روح** عبارت است از اجزای اجسام که
بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از و اند مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند آن و جوهر
لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زر

واملاح و تشویب و امثال آن جسد عبارتست از اجزای کثیفه اجسام که قابل و قبول آثار روح باشد و هر جسمی که از
اجزا ارضیه بحد افراط در غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات نفس عبارتست از جسمی که بحسب
لطافت و کثافت بحد وسط بوده باشد بالارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه
در اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت احمر عبارتست از اکسیر شمسی چه در رنگ سرخ میباشد و از
علامت خاصه اوست ورق شجر الطور موی سر انسانست اصل بار زیبق است اصل
حار کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند ما
عطارد عبارتست از روی توتیا که شبیه باشد و ثانی کنایه از وست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده
اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از وست شمس ذهب است و رابع عبارت از وست مریخ حدید
و خامس نیز گویند مشتری قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از انست زحل
سرب است و از سابع مراد اوست عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است
املاح عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است نوشادر
اقتابی عبارت از نوشادریست که بآب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه ان صعود نموده
بر اطراف ظرف نشینند رص عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تصفیه و تشویه وغیره اعمال بران
جاری سازند حجر اسود موی سر است عیرافب نمک ترنج است نطیسو شوره است

حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیا
و تصفیه آن اعم از انکه بجبر علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق اما جر علقه انست که از پشم فتیله سستی
ساخته یکطرف او را در ظرف مائیات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف مائیات بر ظرف
خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد اما دستور قرع و انبیق انست که اجزا
مسحوقه را در قرع مطین کرده انبیق را بران وصل و در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند
و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم با آن نصب نموده آتش در زیر قرع افروخت یا انکه قرع را در دیگیا
خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افروزند درین صورت اگر قرع مطین نباشد قصوری
ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر انست که انچه در قرع
ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر انکه مادام که
طلوبه نکلی که قرع را با کوره اندوده باشند رنج نگردد و آتش نکشد و قابله را با انبوبه انبیق محکم نموده

قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق
است و در تقطیر مایعات حاده باید که مایع مذکور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی
شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن
کند از خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باید گذاشت و طریق تنکیس در باب عمل و وقت
آن مذکور شد. **تصعید** از شروط آن توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب
قدح اعلی محاذی لب قدح اسفل باشد و در شد و وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند
گلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است و در استحکام دهان آن بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی
متوسط بوده و در سه زوایه قریب بلب آن باشد مانند سر میخی تا تحت قدح و امثال بران زوایه نشیند
و ثقل قدح باعث باز شدن شد و وصل آن نگردد و شرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده
کند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش نرودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث
احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد
تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سریست که حقیر بران اطلاع
حاصل نموده چه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد
سرد شدن کوره قدح وصل را بگشایند و از بخار حاره آن اجتناب نماید و شرط دیگر مبالغه در سحق
ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب است چنانچه شکل اثال محکی از آن
است **تشویه** پس از آن عبارت از تحقیق است و بعضی نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید
نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن
عبارت از تقلیه است که بعد سحق ارض و تسقیه بآبهای مخصوصه قدح تشویه بگل حکمت اندوده
در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت
آتش بحدی باشد که ارض دود نکند و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در
جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارتست از تدبیر اجزای اکسیر بحد
موم بگداز و بر روی صفحه منبسط گشته دود نکند و شروط آن تشویه و تسقیه و سحق بلیغ است
معتدل **تکلیس** عبارتست از سهولت تفریق اجزا تدابیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سائر
و التزام با آتش میشود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم تکلیس چه بعضی محتاج
تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست حل

از سیلان اجزاء جامده وان بنداده و هوا رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با
آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد عقد عبارتست از جمعیت و اتصال اجزاء وان ضد حل است
و یبوست و حرارت و یا برودت و یبوست صورت پذیر است تعفین عبارتست از دفن اجزاء در زبل
و امثال ان و شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر
حایل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت آن چهل روز است و باید که یکروز قبل از گذاشتن
ظرف تعفین چاه او را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر
ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود الا
قاعده حل اکاسیر یکی انست که بتعفین محلول گردد چنانچه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده
اند باید اجزاء اکسیر را در هاون فرنج سحق بلیغ نمود و از ابهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده
تا بقوام عسل غلیظ رسد و بر روی آتش خاکستر تا شبانه روز که گرمی خاکستر یک قرار باشد باید سحق
نمود و با معجون کشش برهم رود و هرچند خشک شود از ان اب قطرات بران ریخت تا ربع اجزاء از ان مستقیه
شود و در تشویه و سحق خشک گردد پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را
بمهری به بندند و در چاه تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته دو یوم تغییر زبل دهند و علامت
خوبی حل انست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدابیر اجزاء
خواهد داشت و یکی حل شدوات است که شیشه مذکور در دیگ دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی
سوراخها داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و فرع حل تا انتها گردن دران پنهان بوده دهان او باز باشد
و باید که سرگین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود ابی بران بپاشند و دیگ اسفل پر آب
و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبوبه از نی و غیر ان مابین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت شد
و وصل هر دو دیگ نمایند و اتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار اب از سوراخهای
دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه مسدود
کنند تا مانع خروج بخار آب باشد درین صورت تا سه هفته حل شود و آنچه حقیر تجربه نموده انست که اجزاء حار
یابس از هوای بارد رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که
رطوبه دران تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق انست که نوشادر
[illegible] مخصوصه یا به تنهائی سائیده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه فرنج مسطح منبسط کنند و در
[illegible] و سرد ابهای گذارند و روی انرا بدستار می بپوشانند که چیزی داخل نشود در صورت

در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح فرخج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئه کله قند
بند مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا
از منافذ نمد حرارت و رطوبت انبخه در ان تاثیر تواند بود و قاعده عقد انست که محلول را در قرع بلند گلو
کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده با یک
آب ندیده و نمک نکلس بالسویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند
و باید تقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگ
برافروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر تقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد چون
عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه برب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در
ظرف چینی گذاشته بحیری نازکی بپوشانند و بافتاب بگذارند باندک نسیمی منعقد میشود حل سیوم
در بیان بعضی الات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه دیگ عمیق یا کوره نصب نموده
سه پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و اب تقدری در دیگ بریزند
که چهار انگشت فاصله او تا تحت ان ظرف بماند و سرپوش دیگ را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار اب بیرون
نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند بحدی که اب را بجوش نیاورده بخار کند و هر روز
یکبار یا دو روز یکدفعه سرپوشش را برداشته اب گرم تقدری که بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور
را نصب نموده و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفت
بر روی زمین مغاکی تقدر نصف گوی بشکل نیم خم کنند و از خاک سیاکی کران کرده که بر روی کوزه ها
کوزه گری می نشینند بعد از تر کردن موضع مغاک بخشکی ان بمالند و هر چند بیشتر بمالند سبوک بهتر میکند
وسعت مغاک باید دو چندان قدر سبوکی باشد و لب مغاک باید تقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی سبوک را
بالات آهنی جدا توان نمود و یکعدد انبوبه آهنی که یکطرف وسیع و یک طرف تنگ و سر کج باشد با یک
در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبوبه در وسط
آن مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دوم جدا دی برطرف انبوبه وسیع نصب باید
بلا فاصله هوای شدید و از دو وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک
برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مذکوره گردد و آنچه در مغاک
شود و سبکی که بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده یک حصه را جهت گد
باید اضافه کرده بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث اول را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را او

کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باستند و کثافات روی او بدفعات رفع نمایند و سکون و صبوکت علامت
پاکی و صفا و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند
صفت خلاص آبر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را باتش منعقد کرده
باشند ده جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد ده جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع
را نرم سائیده با آب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از ان ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن
گل فرو برده قدری از ان گل بر روی آن بریزند و سرپوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه
بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید
تکرار عمل کنند تا بحد نرمی و رنگین که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد **صفت قالب**
کلس البیض را چون بسرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کشند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زایل حل
کنند **تخلیص ذهب مغشوش** ترعی را تا بنصف بسطبری انگشتی بگل حکمت گیرند و طلای
مغشوش را خورده کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زغال بجوشانند
تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف فرنجی ریخته صفایح مس در آن افکنند در بنوقت آنچه
از نقره بان مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت آن ظرف جمع
میشود و هرچه از سایر متطرقات با و مخلوط باشد به تحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور مذکور
گفته شد **فصل چهارم** در گرفتن بعضی از ابها و تدبیر اجزاء و تبییض و تحمیر بعضی از ان **صفت سیاه**
از انجمله ابیست که رفع شعله کبریت کند و غایص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث
جریان و ارض بار به را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده
و از مجربات دانسته اند برگ گل و فلفل را با موی سر بالسویه تقطیر کنند و بان تسقیه شنجرف نماید و به تشویه
ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و فلفل و قرنفل تر و مورد تازه از هر یک
ده جزو با سرکه مذکور سائیده تقطیر کنند و با مقطر آن اجزا ثلثه را بعد سحق نموده و اعاده تقطیر نمایند تا
چند دفعه و عقد ارض بار به و تشمیع و جریان بعدیل دانسته اند **اب دیگر** که سقیه آن شنجرف را
حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید و براده نحاس که ممزوج باشد یک
نموده زعفران ترتیب دهند و ان زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار تقطیر نموده تکرار تقطیر کنند و نیز در
کتب متقدمین مذکور است زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است **اب دیگر** زاج زرد را با سه چندان او سرکه
حل کنند جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بجهت تشمیع بعدیل است و باید که بان تسقیه و سحق نمایند

اب دیگر بوره سرخ و بوره ارمنی را با سفیدی تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا
نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با خلال بالسویه تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تشقیر او ساخ
معادن و الحاق و تشمیع آن بشریف از مجربات دانسته اند ایضا کبریت زرد باده وزن آن آب
اتش تشقیه نموده هفت بار تقطیر اول را با هون رابع سازد ایضا پوست بیخ لفاح ده جزو پوست انار
مورد از هر یک یکجزو تقطیر نمایند عقد پاره نماید ایضا گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف
آن کبریت و سدس آن نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات
دانسته اند دهن البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بعد علقه صاف کرده باتش عقد نمایند و معقود
را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده بازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشرده روغن
بگیرند در تطهیر اجساد و نقل معادن بعدیل و چون اصل حار را بان حل کنند اصل بارد را ثابت کند
و اگر نوشادر ثابت باشد قوی تر است اب دیگر چون بید انجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب
تقطیر کنند سادس را بمرتبه اول رساند و مجرب شمرده اند اب دیگر مسمی بماء الاحمر در تشمیر اکاسیر
مستعمل است سه وقیه زاج زرد لاهوری را نرم سائیده با دوبست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف
مطین ممزوج کرده بر روی آتش بسیار نرم می گذارند تا سرکه رنگین شود پس بعد علقه صاف نموده تا یکدرم
زنجار و یکدرهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار
گرم یا در خاکستر گرم گذارند یکروز تمام پس بعد علقه صاف نموده استعمال کنند اب دیگر مسمی بماء [illegible]
و تشقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام
شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند اب دیگر مسمی بماء المریخ است تشقیه آن تا
ده بار و ده وزن آن عید مقصود را ثابت و جاری کند و چون زیبق غلیظ را بان طبخ دهند عقد نماید
یکجزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه صاف از [illegible]
منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند اب دیگر مسمی [illegible]
لا یحترق است و در تشمیع اجزاء و اجساد و ثبات ارواح بعدیل است و در عمل قمری و شمسی [illegible]
تکلیس البیض را با وزن آن نوشادر در مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده در ظرف ممزوج که شده وصل [illegible]
یکشبانه روز در آتش زبل گذارند یا سرکه تر کرده در ظرفی گذارند که چون [illegible]
آن نماند و مقصود نشود دو وصل را محکم نموده بر آتش گذارند تجدید که ظرف [illegible]
شود پس اخراج نموده بوزن در آورند هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه کنند و [illegible]

گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد ازان نرم سائیده بنداوه
مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر کنند و ثفل انرا بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز باتش
گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد ازان ثفل را با مقطر اول و ثانی سائیده بار
سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد تدبیر خاص زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید
در آب لیمو حل نموده بجز علاقه صاف او را جدا نموده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند
و شب یمانی و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر در جهة عمل قمری بالمسمی یا املاح مانند
ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی بازعفران الحدید و بازنجار و انچه او را احمر کند تدبیر ثبات
ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کوره کوزه گران بگذارند و مادامی که بوزن در آرند
و نقصان دران باشد باید اعاده آتش بسیار تند کنند و علامت ثبات او انست که نقصان در وزن
محسوس نگردد و احراق او خیالست که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن او باز ایستد
تدبیر حل املاح و شب یمانی و بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم سائیده در شانه
گاو یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم او بخته بنجار حل نمایند تدبیر ثبات
نوشادر پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر در مصعد سائیده باتش نرم تشویه کنند و در حین
تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر در مصعد سائیده باتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه
سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی مخلوط گردد پس
بنداوه حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند و در نفوذ در حل طلق و سایر
اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب با بحرور و بلقه طبخ دهند ثابت گردد تحمیر نوشادر چون
نوشادر صاف سفید یا مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند محمر گردد تدبیر سیماب
زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که
ذره ریگی باشد یا آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی نماند باید گذاشت تا رطوبت
سرکه رفع شود و با آهستگی حرکت دهند تا عید متفرق جمع شود پس باید یک بهشت با عشر آن شوره بدستور با سرکه
سائیده شوره را بشستن ازان رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی
سیماب گردد پس با نصف آن نوشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از زنگار [illegible] و نجاد
نموده تصعید کنند و مصعد را باز بدستور با اجزا مذکور سائیده اعاده تصعید نمایند تا سه بار تا
بالتمام معقود گردد و اکثر تصعید آنهمه مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهة ثبات تدبیر نمایند و [illegible]

سه مرتبه جهت ممازجه باسایر ارکان در اکثر امور قمری کافیست اما تحمیر جید چنانست که مصعد مرتبه
ثالث را تا نصف آن کبریت اصفر وبریع او زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر محمر سحق بلیغ نموده
بازرشتن نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا همید
مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرطست و اتش این تصعدات نرم تر باید تا باعث احتراق
وسیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس انست که بعد از تصفیه آن در قرع مطین کنند و یکوزن و نیم
تیزاب فاروقی که در طریق سیوم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نگردد و هرگاه
زیبق از ان بجوشش آید دود از ان ظاهر گردد قطرات بول تا قدر دو سه مثقال بریزند که از جوشش باز ایستد
پس انبیق بران استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات ساده مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب
تمام مقطر گردد جید را امکان دهند تا کنند و این امر بجهت سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مذکوره تصعید
نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل شمسی از زعفران الحدید بغایت موثر است و دستور آب انست که براده حدید را
شستن باب و نمک چندین مرتبه که سیاهی ان زایل گردد و در قرع مطین کرده هم وزن او تیزاب مذکور را
بتدریج جوش دود از ان قطرات بول کنند و بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از ان باتش تند براده
مذکور زعفران میشود اما عقید فرار انست که اب صاف و آب لیموی تند با المناصفه در مغرفه اهنی کرده یکجزو جید
را دران انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند
وچون خواهد از جوشیدن بسر رود ابی براو دیگر کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشند فتیله او
در لته ریخته مکرر باب بشویند منعقد او را در ظرفی کرده نوشادر را در اب حل نموده چند جوشش داده از ان
قدری که او را بپوشاند براو ریخته در افتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا هرچه توتیای ان مخلوط شده
باشد بتدریج گردد و مادام که اب نوشادر سرخ و کبود گردد باید تجدید نمود و این عمل تجربه شده عقد
دیگر فرار مصفی را در بوته کنند که در ستر و لحاف ان سفید باشد و سر بوته را در غایت استحکام
سد وصل نموده در اتش گذارند بدستوری که تمامی بوته در اتش پنهان شود در اندک وقتی منعقد
میگردد و مجربست و اگر بوته اهنی باشد انسب انست خصوصا هرگاه اندرون او را بکحل بوته اندوده باشند
عقد دیگر پوست انار تازه و بیه او را کوبیده زعفران الحدید را باب عصاره ان بسایند
پس فرار مصفی را در بوته بسیار آهنی کرده از این محلول دران ریزند و سد و وصل نموده
بلیغ نمایند یا بنور نگذارند تا منعقد گردد و از آنجا که عقد فرار نماید مذکور شد و چون نقره با او
یکجزو از ان کداخته او را مکلس نموده ده جزو فرار را عقد نماید و مجرب دانسته اند

سم الفار را بالسویه یا دو چندان هر دو چند سرنج مقنی سحق بلیغ کنند و بعد از ان اندکی ترشی الحادق
نمایند فرازنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار گردد **تدبیر کبریت** اما تبییض ان چنین است که یک جزو
کبریت را با هشت جزو روغن کنجد باتش نرم در قدح مطین سحق نمایند تا کبریت حل شده در روغن
سنج گردد و نیم مثل کبریت نوشادر سائیده بدفعات بر روی آتش تشقیه بر روغن مذکور کنند و سه بار بطریق
زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیگر** دو جزو نوشادر را با یک جزو سحق نموده باب تر کرده سحق بلیغ خشک
کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده
عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه دود نکند در انجا دود و هر چه با نمک سنگ کنند خواص نباشد **طریق دیگر**
شب یمانی سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسائید
سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد **تدبیر زرنیخ** زرنیخ
ورقی براق را یک جزو با ربع آن نمک شوری نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ
ورق کرده و ربع آن سرکه و نیم وزن آن روغن کنجد با پتیله که بر روی آتش گذاشته باشند
حل نمایند و زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بچوبی حرکت
دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد بجا ماند و آتش باید نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ
واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زیر ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده
رفع چربی او شود و باید در زیر آتش نشود مراعات کنند که منعقد … و بعد از رفع چربی صلایه نموده
در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و انگاه مثل غبار سائیده با قدح مطین یا
قرع و انبیق گلی مطین تصعید با آتش بسیار تند که در روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند
برف سفید گردد و اگر در جوهر آن سیاهی باشد باید با عشر آن نمک سائیده بر روغن کنجد با پتیله سرشته
بدستور تشویه با آتش نرم کنند و با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه
چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت تصعید او دود نکردن
در آتش است و تصریح نموده اند که به تنهائی یک جزو او با بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار سبک
در آتش نقصان نمی پذیرد **حل سیم در خواص فلزات و اعمال ان** در تنقیه قمر
چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب اوست و باذهبیه باطنی است و خالص
مکلس او با اجزا مناسب اکسیر بیاض و معتدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس
دانست که براده یا ورق او در تیزاب تازه [illegible] اندازند تا حل شود پس تیزاب جدا کرده [illegible]

تیزابی که با او باشد با مثل نمک اندرانی بسایند و در بوته با آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص او است که یک جزو او با سه جزو قراضه بسایند ملغمه میشود و چون ملغمه را با زهره که گرم کرده باشند طلا و با آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود متفضض کند مجربست و ملین غیر مستطرق او که مستطرق گرداند کوشت علیوا و سایر علوم است که او را با بوره قدید کرده باشند پس غیر مستطرق او را اگدا خته قدری بران پاشند سریع الذوب بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت موثر است و شمس را نیز قریب نرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک را رفع سواد قمر نمایند و هرگاه بران بمالند و در آب ان بجوشانند **عطارد** از خواص او است که چون جزو کبریتی از و رفع شود و ساوس را با ول رساند و تبییض را بقدر جزوی ملح جزو ساوس بمرتبه ساوس ارد تدبیر تبییض انست که سائیده در کفچه اهنی یا مسی روغن شیر بخت بقدر یکه چهار انگشت برود ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن با تمام رسد پس آتش را تند کرده هینه را با تمام بسوزانند و مانند خاک سیاهی گردد پس با آب نمک گرم بشویند و بعد از ان رفع دهنیه با لسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تنور یا در آتش شبیه بان بگذارند پس با آب گرم بشویند تا نمک زایل شود بعد از ان با آتش خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری یا در آتش شبیه با وکه تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجربات انست که جزوی سی جزو اول را با برابع رساند و تکمیر او با مار الاحمر بدستور تسبیات که عطارد مبیض تسقیه بر به دمی کنند تا خشک شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین یکشبانه روز بمثل آتش تون تسقیه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او غبالی تیره گردد و علامت کمال او است **زهره** کلا نرشیها و مجموع نواقص باشد سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرة او میکنند بعد از نیکه صفایح او را تافته باشد دران اندازند و چون الکیبه و کلس البیض و نمک را بالسویه سائیده با سفیدی تخم خمیر کرده بر صفحه ان طلا کرده بعد از خشکی ان بگذارند رفع سواد و حمرة او بالکلیه میشود و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر زرنیخ مثل ان سرکه تند و زهره تا چهار بار گداخته دران ریزند تا صفایح انرا مکرر تابیده دران سحدی که و دیگر سرکه سیاه نشود تنقیه او است و چون با مغز کردگان او را بجوشند با مغز کردگان را بمالند منفعت او است و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب او است و شوره رافع تحلیلات او چون بعد از گداز بران اضافه نمایند و بدستور اب غالیس و طبرستان سرهم باشد و آب تنقیه جمیع معادن بغایت موثر و مبیض انست و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی بسایند

حل نمایند و زهره مذاب با صفایح نقره او را در آب اندازند و در ازاله سرخی آن مجرب دانسته اند
و چون نحاس مذاب را قلعیم بقلقل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس
و اصلاح نقره بعد ملیت و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است
شمس چون از عقاب جزوی و از ملح دو جزو ورشن و لجان صفایح بسیار رقیق آن نموده صفایح
را به روی هم چیده به تخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار و زیاده
بران تکرار عمل نمایند یکی پرده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه و شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا تحقیق رسد
و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون سرب را با آتش تند بسوزانند که سرخ شود و اثر استقیه یابد زاج
و نطرون کنند در صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که یک جزو برادهٔ
شمس را چون با نه جزو مقطر شیر و سه بار تقطیر نمایند مکلس گردد و بهترین آنچه او را مرتبه رفیع رسانند تشقیه
و تشویه برادهٔ اوست با زاج و شوره از هر یک دو جزو و شب و ملح از هر یک جزوی که با آب مورد و فلفل
بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و مس بکتیبا نرود در آتش شرط و نخاله گندم
با نی صیقه حفظ رنگ او میکند و مکان نمانکه نشفند رنگ اوست **مریخ** چون بر صفایح رقیق او براده
زیبق الغار یا مرتشیت پاشیده بگذارند یا برادهٔ ملح القلی یا زرنیخین یا زرنیخ بسایند قریب الذوب
مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در عین گداز زبد البحر و بلیله زرد و پوست انار را اضافه نموده در روغن
بید انجیر با آب بقلة الحمقاء اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و بدستور چون مس بگدازند و شوره بر گداخته
آن زنند تا مس از آن سریع شود و در نرمی قریب مشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است
و صبغ او را از شمس قوی تر دانسته اند و چون زعفران او با بهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع
دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل بان ذوب نمایند و برد و باس نمایند مریخ
سرسنج نمایند و چون زعفران را بر بخار و در اسخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشعیر
و نوشادر سحق و تشویه و تسقیه نمایند مشمع گردد و چون زاج و نوشادر را بالسویه با روغن زیتون سرشته
در عین ذوب بخور داده دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و ۱۲ مرتبه
تشمیع علوم کنند مشمع گردد و یکی به نسبت از اول رود و گویند چون با آب معصور انار بسایند او را حل میکنند طی
که در آفتاب مدتی گذارند و چون با محلول و عقد قرار نمایند و از طلیر آن باز دارد و ثابت گرداند **مشتری**
مبیض و منقی او نمک و نوشادر و زرنیخ و بوره است بالسویه در آب حل کرده مذاب او را مکرر در آن ریزند
و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و بدستور روغن بازیره منقی اوست و بدستور طلق مطهر اوست چون

باعمال خاصه باان بگذارد وچون بافیروزه بگذارند اورا بغایت صلب کند وبدستور هرچه نرم باشد
صلب کند ومرقشیشای ذهبی مبیض رانع صریر وسواد او نزهی اوست فافهم وچون صفایح اورا در دیگ
سفال ومانندان چیده بملح ثابت وکلس البیض وکلس استخوان وزجاج شامی تحیف کنند به نهجی که انظر
حلو گردد وسرپوش اورا مستحکم نموده یکشبانروز در آتش بسیار تند بگذارند رنوقت بی سواد وصریر
ودیرگداز نده گردد وچون سه جزو برادهٔ حدید را با یکجزو کبریت مصعد زرنیخ سائیده بگذارند وسیاهی
اورا باتمامه زایل کند ویکجزو اورا با دو جزو مشتری مدبر مذکور بگدازند در بیاض ورونق مانند قمر مشابه
نماید زحل منقیات ومبیضات او مانند مشتری است وچون هفت بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف
ومستحکم گردد وچون تنکار را با سفیدی تخم مرغ سحق کرده حبها ساخته زحل را گداخته مکرر بران طرح کنند سفید
ودیرگداز گردد وبدستور یکجزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید ومستحکم میکند وبدستور عقاب را
هرگاه مکرر بران طرح کنند بغایت سفید شده وبامساوی آن قمر آمیزش کند ومجرب دانسته اند اما تحمیر آن
چنانست که ده جزو خالص منقی اورا با مثل او زرنیخ در بوته فرس ولحافه نموده بگدازند وسه بار تجدید
فرستش ولحاف وبدستور بوزن او نموده ذوب نماید چون قمر مذکور را در روباس بخورد دو وزن آن قمر را
صبغ رابع دهد طلق محلوب اورا با مثل ملح القلی ونوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل در روغن
تازه گاوی بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته باتش تند بگدازند وبعد از آنکه از منعقد قابل بدرد
دناصاف مثل چون اورا با مثل زیبق ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند یکجزو او به پنجاه جزو
مشتری منقی رود هرگاه که محلوب اورا در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری ومانندان چیده آن بگذارند
که مانند سفیداب گردد وپس سائیده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانروز در تنور خبازی
محلوب مذکور شبیه بشیر وصاف تر از سیماب محلول گردد وباید دهن ظرف را بکافور مسدود نموده در تنور
دگویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلوب بالسویه سه بار تصعید نماید منعقد گردد وساوسن را باول
سازد **مقصد اول** در قواعد قمری مجربه بتصریح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشتمع مخصوص
مانند جوهر زرنیخ وکبریت مبیض وطلق محلول وقرار مصعد ومنفیه بکلس وقاعدهٔ کلیه در امتزاج
انست که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را بابها مخصوصه تشویه وتسقیه تجدید نمایند که
بیشتر مسع راحل وعقد نمایند ومراتب حل وعقد هرچند زیاده باشد در مرتبه طرح او
مرتبه سابق صد و دوازده انجد است جزو شبه مصعد ویکجزو قمر مکلس یکجزو جوهر علم را باید یکجا
تا سه ساعت در ظرف تشویه سائیده ویکساعت تشویه باتش بسیار نرم نموده چون [illegible] را [illegible]

و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف منجمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری و دویست
از زحل و مشتری طرح میرود **فائده دیگر** عید عیط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگدازند و چون خواهد
متفرق شود و قطرات از ین عقطر مذکور بر آن ریزند بحدی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه
نحاس شود و از آن منعقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف
اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد او بهفت مرتبه رسد بتصریح نموده اند که
یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد سیوم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه **عمل مروارید** مروارید یا صدف
سفید صاف را بعد از شستن کوبیده و رشته کرده آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که او را بپوشاند اضافه
نموده چهارده روز بنهایت تابست روز در سرگین نم دار بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد و نوار مصعد
از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده دست کشی حریر در دست کرده در کف دست بر
روی حریر مدور کنند و باید دست خالی بدو نرسد و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که چرب کرده باشند
در حین رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه را بعدد پنبه دانه در کیسه
کرده دانهای خشک شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلای بردارد پس از عددی با خمیر آرد میده گرفته
بخورد مرغی دهند و بعد از یک شبانه ساعت مرغ را بدوانیدن خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله او
شگافته دانه بیرون آورند اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی را حشا کرده گذاشته در تنور بریان کنند
و دانه اخراج نمایند بی غایه است و اگر مروارید محلول را با سرشیم شیر جو با پیاز بدید از خشکی آن شکافت
سوراخ گردد و با سنباده جلا داد **جلاء لو لو** و چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج
بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد
فرار و مجربست **عمل شادنج عدسی** شادنه سفید و غیر احمر او را با قدری دم الاخوین مثل غبار
سائیده با سرشیم شیر سرشته بقالب شبیه به دانهای عدس بزنند و از مکتومات است **عمل دانهای**
رنگین صدف یا مهره را که قسمی از حلزون است باید سائیده و شسته بجهة سبزی زنگار مصفی و جهة
سرخی شنجرف و جهة زردی زرنیخ و بجهة الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و خمیر
باید داد که در صلایه خشک شود و پس با سرشیم شیر سرشته هر شکلی خواهند ترتیب دهند و بعد از آن چهار
غایت استحکام شده باشد یا چرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب کرده و با پنبه دانه در کیسه
تا جلا گیرد **عمل رنگ احجار مثل یاقوت** و احجاری که نزد الجلا تاب آتش دارند
تلقی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد سنباده فولاد دم الاخوین پوست پیاز تلخ با لسوب

بول اطفال یکروز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته
در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه بخون گردد پس یاقوت سفید و امثال او در قرع زجاجی
مطین کرده با آب مذکور اغشته در آتش گذارند و قطع بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند که رنگ
گیرد **دستور نوشتن عقیق** ملح القلی برگ درخت غرب بالسویه سائیده با سرکه سرشته بان
هرچه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی او زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد
کرده بدست جلا دهند انچه نقش کرده باشند زایل نمیگردد **رنگ کردن استخوانها عاج و غیره**
و امثال انرا در ماست ترش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود و بجهة رنگ سبز در هر چه صد و پنجاه مثقال
مثقال نیم زنگار هر روز اضافه نموده بهم زنند اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید که در ظرف مس گذارند و اگر
سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در
رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا دوازده یوم هر روز زاج اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد
هر روز چهار مثقال زردچوبه اضافه نمایند تا چهل روز تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ انار تا شش
ساعت بجوشانند بغایت ملیح گردد و از مجربات است **عمل ذهب فرعونی** که در رنگ
فرقی از ذهب ندارد سوای انکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح ان تواند نمود کمال اوست برادهٔ حدید
را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود انگاه در بوته گذارند چون نزدیک
بذوب رسد بقدر نیم مثل او نحاس اضافه نمایند **عمل برنج دمشقی** و انرا برنج زردمی نیز گویند
و رنگین تر از اقسام برنجها و شبیه بذهب باشد مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند
و ربع او روی توتیا را نرم سائیده با شیره مویز سرشته قرصی کرده بر سفال آب ندیده نهاده آتش
در زیر کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر سائیده با ثلث زجاج سرخ انچه ریزهای مس را
بان ملحق نموده با آتش بسیار تند بگذازند **عمل مذهب** که مطلا عبارت از انست صفائح رقیق
ذهب را بمقراض ریزه کرده با سه مثل ان زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را که مهندی مالیده چرک
او را زایل نمایند و بر روی آتش نرمی گرده ملغمه را بان بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب
شده رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه ذهب بخور روی توتیا را با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند
و بر سطح اشیای مذکور مالیده با آتش رفع سیماب کنند تا نایب مناب تطلیه ذهب بود پس اگر بعد از ان تطلیه
ملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون یکجزو نقره قناطر خالص را در سه جزو تیزاب بمالند حل شود
بجوهر مطلا منقش کنند **عمل زر افشان** که محتاج بآلات نباشد باید سطح آهن و فولاد را

ها مهره صیقلی کرده باین که مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند و بعد از خشکی او در آتش بتابانند تا
اجزاء او در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از مجربات است ورق طلا زنگار زعفران الحدید با سویه سحق نموده باب صمغ
تقدیری که توان استعمال نمود سرشته بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلول را با نمک مثل غبار سائیده بغسل با
مکرر رفع نمک نمایند و باب صمغ عربی حل نموده بآن نقاشی کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران
اضافه نمایند نائب مناب تذهیب بود و با زنگار زمردی یا معصفر فستقی میشود **عمل کتابت** چون بیخ و
را مهر انجیه با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است **بدل شنجرف** که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف
اشنان سبز را گشنیز و زرد آب بخیسانند پس اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا در وصاف آن جدا
شود و این اشنان سرخ و درخشندگی بهم رساند پس صاف و لطیف او با صمغ جمع نموده استعمال کنند **تدبیر**
آهن که چون آهن را باشد و آهن را باید آهنی در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفای آن با کنند
حفظ آلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد قلعی را چرب کرده باید گذاشت تا زنگ بهم رساند و از آن زنگ
و چربی زنگ گرفته بآلات حدیدی که مالند دیگر زنگ نمیگیرد   در خطوط مرموزه فاطلب فی المنتخب

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات از جامع تحفة المؤمنین که او مشتمل است

تشخیصات و دستورات در بیان اعمالی که متعلقست بادویه مرکبه و ذکر
از مرکبات چون هر علت و مرضی با بدوای مفرده مداوا میتوان کرد بنابراین موافق هر یک باید ترکیب از
مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزاء مقصود حاصل شود بهتر است از کثیر الاجزاء و سبب کثرة اجزاء
میباشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوای مقصود باشد یا مصلح گردد و یا مداوا شود و یا تقویت و نفوذ او
منظور باشد و امثال او از ما یحتاج الیه از رفع کراهیت طعم و حفظ قوت و کیفیت اختلاف
و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از
هر چه مفسد او باشد داخل نمایند مثل بلادر که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاقیست و هر چه از ادویه
منافی دیگر باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزاء مسهل با
و باید طبیعت علت و طبیعت اعضا و معلول و طبیعت ادویه و خصوصیت هر عضو و خلطی و فصلی
و عادت و سن منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون

اما طریق تقریر شربت مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات از
جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت او بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات
مثلا وزن مجموع او سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت بده که
عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمائیم که او سه درم است
و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت او مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت
ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار
باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات
باب دوم در حبوب باب سیوم در اقراص باب چهارم در سفوفات
باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و بعضی در حلویات باب هفتم
در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات سینه
باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین
باب یازدهم در ادهان و آنچه بدان متعلقست باب دوازدهم در ذکر مراهمات و
ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات باب
چهاردهم در سعوطات و نفوخات و علوکات و شمومات و لخالخ باب پانزدهم در
حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه
بآن متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات
باب هیجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش و خیلان و قطع آثار جلد باب
نوزدهم در مفتحات فرج و مطیبات او و ملذذات جماع و آنچه مخصوصست بزنان و مسوحات
قضیب باب بستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که اسرار اطبای حکمای قدیم
است باب بست و یکم در ذکر بعضی از ادویه مفرده حکمای هند که بلغت ایشان رساین
و آنچه بدان مناسبست باب بست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه
و از بیطره اتصال شده باب بست و سیوم در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چرکی
آن و آنچه بدو متعلق است باب بست و چهارم در دستور معالجه طیور که نیز

باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است

پنج فصل ۱ در تریاقات ۲ در ایارجات ۳ در جوارشات ۴ در معاجین کبار و صغار
و ناهیه و مسهله ۵ در مفرحات فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و اورا تریاق فاروق
و تریاق اکبر و تریاق اربعینی نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندرو
ماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای آن به هفتاد رسیده و بغیر از اقراص و جالینوس ده جزو را کم نموده
و آب حب الغار و شیح جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان
و بیخ کبر است و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل کردن حب الغار و شصت جزو که مع حب الغار و
اقراص و وزن آن که صحیح ترین نسخه است مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون
و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان
بعضی تغیر داده اند مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طالب ثراه نقشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو بجای شراب
عرق مقطر و بجای عسل عسل حاشا نموده اند و تغیر اوزان و تبدیل بعضی بنحوی است که از نسخه آن مبرور مغفور
ظاهر میگردد و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحراره است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت
و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و
اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید حب و حاذق مس ظرف
او نکند و ان ماسح سد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و باد زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت
اخلاط و دافع ان و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و
استعمال و قدر شربتش بجهت هر امری مذکور میشود صفت ان قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افاعی
قرص اندروخورون فلفل اسود افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری
اسقوردیون اصل سوسن اسمانجونی غاریقون ربّ سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال
زعفران زنجبیل راوند منطافلن فو تخم فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض مشکطرامشیع کندر نقاح
اذخر فطراساليون صمغ البطم سنبل الطیب حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال لبنی بزر کرفس
سیساليوس حرف باتخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی
خطایانا ناردین یا بیخ بلیلن جنطیانا مقل سلیس عرق ... حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا فوه مو مایتا
اقاقیا قسطیچ از هر یک چهار مثقال دوقو دقو حجر الیهود وجاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل قند جندبیدستر
از هر یک دو مثقال و اوزان ... دیگر که در نسخه اندروماخس ثانی است همچنین است که مذکور شد
و اجزا بغیر اقراص هفتاد میشود اما طریق ساختن انست که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص

باشد علیحده بهمی بسایند که غبار او بیرون نرود و از پرویزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کشند و بعد
از ان هریکرا بوزن در آورند و هرچه ممنوع در ربوب و عصارات است بنکوبیده کرده سه شبانروز در شراب
جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان
باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصارات تازه باشد
و محتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید برنگ از ادویه تازه از مکان مخصوص باو
باشد و دو وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ
عسل ربیکی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند بعد از ان مخلول
را در کفچه معجون سازی را بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو بست بار
بر هم زده بگذارند در روی او را بپارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از چهار ماه باید بر هم زده
تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کرده بقدری که محل نفس بخار باشد و بعد از هر یکماه بر هم
سر او را وا کنند و دیگر روز بگذارند تا ترویح او شود و در روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان آنچنانست که شخصی
دوای مسهل مشکل مشهور داده و در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلا بدهند اگر در حال منع اسهال نماید خوبست
و بدستور حیوان یا یابس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از ان افعی را بگزد زهر او را اثر نکند و بدستور
خروسی را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از ان تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور اذا به خوانی (?)
سنجد نماید و بدستور ... بار کنند امتحان کنند اما طریق استعمال و قدر شربت تا سی سال او را در دفع
سموم از یک بندقه تا یکمثقال باید داد و از سی سال تا شصت ساله را از یکمثقال تا سه مثقال استعمال نمود
بحسب قوة و ضعف سموم و مادامی که از سی نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل
شربت جایز است جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و ... رفع هم بعد از
تنقیه بایارج الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز بان سعوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق
رحم و اخراج جنین مرده یک باقلی با مطبوخ سداب یا ... و امثال آن و جلاب و جهت گزیدگی افعی
از یکمثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهت دواهای سمی مثل افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال تا یکمثقال
با یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمثقال و زیاده از ان با ... سرطان
نهری و جهت عقرب نیم درهم با شراب و جهت رتیلا و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند
سرسام و درد سینه و پهلو یک ... با عسل و جهت نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب زیره و جهت
قلبی بقدر بندقه با شراب ... و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم

مثانه باقدری مقل ازرق وجهت قولنج با طبیخ رازیانه وکرفس در روغن خروع واصل سوسن وعناب
وسپستان بقدر بندقه وجهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ
و از گزنه تا یکمثقال وجهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و دوایه وجهت قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با رب
سماق و آب به وجهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال
با سکنجبین عنصلی وجهت نیکوئی رنگ رخسار بقدر یکباقلی با طبیخ افسنتین وجهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و
جهت هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند مترودیطوس
اندروماخس گوید که مولف او انطیوخس پادشاه رومیه که مسمی باین اسم بوده ترکیب نموده از تریاق
اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم نایب مناب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق
دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه وانچه در مفاصل
باشد و تحریک باه اقوی ازوست و حرارت او بیشتر و قوه او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و
مقدار شربت مثل تریاق اکبر است صفت آن که موافق نسخه قدماست و حقیر بهتر از سایر نسخها یافته و
آثار غریب ازو مشاهده نموده مرصافی زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کندر از هر یک ده مثقال سنبل
الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس افتیمون قسط شیرین سیساليوس کمافیطوس قنه راتینج
دارفلفل عصاره لحیة التیس [illegible] از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید
[illegible] سنبل جعده قوم [illegible] اکلیل الملک [illegible] روغن بلسان حب بلسان قرص فرفیون مقل ازرق
از هر یک هفت مثقال تخم سداب [illegible] شش مثقال اشق [illegible] مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا
انیسون رازیانه [illegible] از هر یک پنج مثقال اقاقیا ناف سقنقور [illegible] از هر یک
[illegible] مثقال [illegible] انیسون [illegible] اسارون از هر یک سه مثقال [illegible] را در سرکه یا در شراب یا
[illegible] خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل [illegible] باشد که [illegible] را بپوشاند و بدل
افعی [illegible] ماهی روبیان [illegible] یا سمکه صیدا کنند و حقیر [illegible] افعی [illegible]
[illegible] استعمال نمایند چون [illegible] و عود و روغن [illegible] بدل [illegible] حب الغار و بدل
[illegible] زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن [illegible] کرده بغایت موثر
[illegible] نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف
[illegible] مرصافی کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده م سنبل الطیب کندر خردل ابیض [illegible]
[illegible] علک البطم [illegible] اسطوخودوس [illegible] سیساليوس دارفلفل [illegible] عصاره [illegible] که [illegible]

فصل دویم در ایارجات ایارج لوغاذیا ایارج انانیت تیلفریوس است و بلغت یونانی
بمعنی دوای الهی و مراد از مسهل است که بمشیة الله تعالی عوض او و بروق میشود و متقدمین خلفا مینماید و
متقدمین شرط دانسته اند که اتشش بیو رسد و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقی است
و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در وی بسفایج و زوفا و افتیمون
و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند تا کید سهم بلیغ [illegible]
استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه
و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج
و تشنج و رعشه و لقوه و وجع کلی و درد مثانه و قروح او ثقل سامعه و درد سر قدیم نافع و مسهل اخلاط
محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی را مفید است و آنچه نسخه در تحت هر یک نوشته شده موافق آنچه
کامل و بهترین نسخهاست و حب النار ندارد صبر ده درم حنظل غاریقون اشق تربد سیاه
سقمونیا ایرسا غاریقون از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مثقل صبر کمادریوس و اسطوخودوس سلیخه
از هر یک هشت مثقال دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند فطراسالیون
زراوند ساذج زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و
در بعضی نسخه عصاره افسنتین حب النار از هر یک دو مثقال توم بری زرنبون ساذج اسقیل مشوی [illegible]
[illegible] سنبل هندی حماما اسطوخودوس زنجبیل از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند ایارج
بنادریطوس الاکبر که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم بادشاهان قیصر و [illegible]
از سایر ایارجات و اعدل از ایارجات لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و
سایر ادویه مناسبه هر علتی داد مسهل نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده
و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عصبیه و جهت دفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت
بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل
ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد
و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت
غریزیه نافع و نهایت منفعت او را مانع و دافع سوداوی سوخته و بلغم متعفن فاسد و کدر از زده اخلاط غلیظه
از رگها و جهت نیکو گردانیدن رنگ رخسار که از [illegible] باشد و احتباس که از مرار و عروق [illegible] رسد و جهت [illegible]
تقویت بدن انها مفید و مرکبست از ادویه کبار و مختاران و مسوط او و مقدار مسی از برای صرع

و لقوه بانه بدانه بیدبیل است و آنچه موافق نسخه کامل و قدماست بتحریر نوشته باضافه مرصافی صص
صبر سقوطری غاریقون ابیض زعفران دارچینی درنج مصطکی دهن البلسان یکدرم ۳م زرنبون
دارفلفل فلفل ابیض واسود حنطیانا تفاح اذخر یکدرم ۲م قسط الر کمادریوس افتیمون ۴م اسارون
سلیخه عودالبلسان حب البلسان یکدرم ۲م نعنع سقمونیا ۶م سنبل الطیب ۳م ونیم مویز مجموع
یکدرم با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن جبل مرنجانی موه واقع شده ۱۲

ایارج فیقرا لغته یونانی فیقرا معنی تلخ است و از تألیفات بقراط و نافع است در امراض سرد و دافع
الحرارة دماغی است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده صفراوی و گویند مقرگرده و مصلحش عنابیه و قدر شربتش
تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست صص گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه
دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر به تنهایی استعمال نمایند با عسل شهد
سرشته و اگر ماده صفراوی کنند بدون عسل استعمال نمایند **ایارج جالینوس** منافع او مثل منافع
ایارج لوغاذیاست و بجهت قولنج و استرخاء سلسل البول انفع از وست و در بقای قوه و قدر شربت و طریق
استعمال بدستور ایارج لوغاذیاست صص موافق کامل شحم حنظل غاریقون بیارغنغل مشوی
اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون زرنبون از هر یک شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق
کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل اسود و ابیض دار(فلفل) دار(چینی)
جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال را افتا(ده)
نموده اند با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند **ایارج ارکاغانیس** یعنی
دوای دهر جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مره سودا و سحوجه که از رطوبت باشد و درد کلیه
و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد
باید با سرطان محرق داد و هرگاه از آب ترسد مخلوط سازند شربتی از و عصاره قثاء الحمار و عصاره
حنظل دو وزن چهار قیراط با آب شیموم بنوشند و جهت درد شکم و رحم با آب سداب که مخلوط سازند با دو
قیراط جند بیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده
شربت و مدة مزاج بدستور ایارج سابق است صص شحم حنظل بست و دو درم فراسیون اسطوخودوس
خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار ابن جبل چهار
است سنبل الفار مشوی فربیون صبر زعفران حنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک ...
دارچینی سکبینج مرصافی سنبل اذخر فودنج زراوند دحرج دو درم با عسل سرشته و قدر(ه)

حاجت استعمال نمایند **ایارج ذوفس** موافق نسخهٔ کامل الصناعة بتحقیق شده وجهة دفع سوداء و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با بلخ نفطی استعمال نمایند و مجموع او را با شراب یا مثلث سحق نمایند و قدر شربت و مدة مزاج بدستور سابق است **ص** تخم حنظل بیست درم صبر سقوطری بیست درم خولنجان ده درم کمادریوس بیست درم سکبینج جاوشیر بیست درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود و مکینج ل سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مر صاف جعده مقدونس هر یک دو درم و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده درم زیاده نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند **ایارج ابقراط و ایارج فیقرا طبیا** جهة رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهة غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدة مزاج بدستور ایارج سابق است **ص** حنظل با سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم درم فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس فلفل موی کبه از هر یک یک درم چهارم حب البان زعفران از هر یک یک درم و نیم صبر سقوطری جعده درم و نیم تخم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج اندروماخس مصطکی** است جهة امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صداع و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است قدر شربت از نیم تا چهار درم و اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهة قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدة مزاج بدستور ایارجات سابق است **ص** دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عود البلسان فقاح اذخر قشور الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران شش زورق که هر زورقی سی و سه مثقال است بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده نگاهدارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب سایند تا بنوشد و چندان با آفتاب بسایند که خشک شود بعد از آن با آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها جذب کند و در سایدن خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مر و کندر از هر یک سه اوقیه و در بعضی نسخه یک اوقیه سایند و در ظرف شیشه نگاهدارند و قدر شربت یک درهم است **نسخه دیگر ایارج اندروماخس** که ابن هبل در مختار ذکر کرده تخم حنظل پنج درم لب الفار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود و داشق اسطوخودوس چهار و نیم و در بعضی نسخه دو درهم و نیم کمادریوس افتیمون مقل صبر سقوطری سه درم جاوشیر فاریقون سنا و مر زراوند سنبل جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دارفلفل بسفایج جاوشیر سکبینج جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم با عسل بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا چهار **فصل سیوم در جوارشات**

جوارشن معرب از گوارشن فارسی بمعنی گوارنده اند از اختراعات حکمای فرس است و او عبارتست از
تراکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشند و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحیفه
پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهت مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین مشابه را در تحت جوارشات ذکر
کرده اند و ظاهرا موافق قانون نباشد **جوارشن الملوک** در الف مذکور است و مذکور میشود
جوارشن لولو مقوی اعضاء رئیسه معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط نهایت
مجرب است لولو عاج و قرحا از هریک یکدرم زنجبیل مصطکی از هریک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج
قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هریک دو درم بهمن سرخ و سفید فلفل دارفلفل از هریک سه درم دارچینی پنج درم
شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است **جوارشن**
عود جهت تقویه معده و تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و هاضمه نافع است **صفت** عود هندی سنبل
الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا از هریک دو جزو بلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد
پوست ترنج بادرنجبویه از هریک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هریک نیم جزو مشک بازای هر سی مثقال از ادویه
نیم مثقال بایکوزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو درم **جوارشن زرعونی**
معتمد علیه تخم هلیون مثقال تودری باف سقنقور لسان العصافیر از هریک یکمثقال زنجبیل تخم
شلغم تخم گندنا تخم شبت تخم ترتیزک کراث تخم جرجیر تخم خیار تخم گندنا خولنجان جوزالطیب دارچینی دار
فلفل بوزیدان از هریک سه درم تخم انجره دو درم بافانید بسرشند و مقدار شربت از یک درم تا دو درم و این زرعونی
نزد من نسخه جوارشن سقنقور و اگر باف سقنقور بهم نرسد بدل آن دو وزن آن خصیة الثعلب با قدری
خردل کنند نهایت نافع است جهت تقویه معده و باه و اعضاء رئیسه و گرده و کمر و آلات بول **جوارشن**
تفاح جهت تقویت معده و اشتها و دماغ و هاضمه مفید است **ص** یک رطل سیب شیرین را از پوست
و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند تا نیم رطل شکر سفید و نیم رطل
عسل بقوام آورند و فلفل دارفلفل قرنفل از هریک دو درم زنجبیل چهار درم زعفران پنج درم عود هندی
پنج درم کوفته و بیخته بسرشند **جوارشن بلادری** جهت ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام
نافع است و موافق پیر و بلغمی است زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی دو
مثقال پنج استار فانید چهار صد و پنجاه درم مغز گردگان سفید کرده گنجد از هریک ده درم عسل بلادر
درست اوقیه روغن کنجد جوشانیده و دست مالیده صاف نموده ادویه را با آن چرب کنند و بیکوزن
بقوام آورده بسرشند **جوارشن سکر** جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است

نافع است **ص** کبابه قاقله صغار وکبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک یک ل عود فلفل
هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده بسرشند **جوارش کافور** جهت ضعف معده
وهاضمه وبلغم غلیظ وخفقان نافع است زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه سادج هندی سنبل الطیب
جوزبوا صندل زرد عود البلسان حب البلسان بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک
سه ل ونیم کافور مشک از هر یک یک ل ونیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش
خوزی** جهت ضعف معده وهاضمه وبلغم غلیظ جهت اسهال مزمن وتقویت معده وجگر ودفع رطوبات
معده نافع وموافق امزجه اطفال وزلق الامعاء بغایت مفید است از تراکیب مجربه ذکریاست دانه
انگور که از سرکه استخراج کرده باشند وبو داده مثل سرمه صلایه کرده سی وپنج مثقال تخم مورد شصت
ل خرنوب نبطی گلنار جوزبوا اجرامانیج از هر یک ده ل کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک
پنج ل با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه ل **جوارش مفرح**
تالیف کندی جهت رفع حزن وتقویت بدن ومعده ونیکو کردن رنگ رخسار وبوی دهان وعرق بغایت
موثر است گل سرخ شش ل سعد پنج ل قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه ل قرفه
زرنب از هر یک دو ل بسباسه جوزبوا قاقله کبار وصغار از هر یک یک ل بوزن ادویه امله مقشر را در سه
رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد واز پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند
واین نسخه بعینه نوشته آروهندیست مگر در وزن آمله **جوارش سفرجل** بدستور جوارش تفاح
است ودر تقویت معده ابلغ از آن وطریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب شیرین به
باید کرد **فصل چهارم** در معاجین کبار وصغار وبابیه ومسهله هرچه متضمن تعدیل وتلطیف وتقطیع
وتفتیح وتسمین وجلاء وحفظ صحت وتحلیل باشد انرا معاجین نامند وهرچه از انجمله مشتمل بر ادویه کثیر
الترکیب وذوالخاصیت باشد ومدت مدید از قوام نخیزد آنرا کبار نامند وعکس آنرا صغار وآنچه متضمن
ثوران حرارت غریزی وقوی وارواح باشد که باعث سرور اند آنرا مفرح نامند وشرط ترکیب معاجین
بنهجی است که در تریاق مذکور شد وباید عسل برشته وکف گرفته در فصل زمستان عسل سه وزن ادویه ودر تابستان
دو وزن فرموده اند وکمتر از دو وزن را جائز نداشته اند وبعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قائل
شده اند واکثر در همه فصول سه وزن قائلند خصوصا معاجین کبار را چه غلبهٔ عسل مانع تعفن وموجب
امتزاج ونفوذ قوت ادویه در اعضاء وقبول طبیعت ومحافظ قوت است وسبب آنکه کیفیت عسل را در
نوع تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست ونزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار داشتن معجون را سعوط

میویسانیله از هر یک پنج ل قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون فتور اصل
اللفاح انتق فوتنج جبلی تخم رازیانج تخم خربزی گلسرخ ناردین افلیطی که سنبل رومی است حب البلسان
از هر یک ل واجینی هشت ل سلیخه شانزده ل عصاره غافت کاشم بزر خبد قوفی صمغ الوز از هر یک چهار مثقال افیون
بزرالبنج الابیض از هر یک شش ل ادویه را کوفته بیخته وانچه خیسانیدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری بایند خیسانید
و عسل خیسانید با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند در وقت حاجت بقدر شش ماه و قدر شربت
او وزن یکدرهم است با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج و جهت درد معده و کبد با آب اصل و کل
و جهت نقرس و درد مفاصل و درد قولنج بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم **سنجرنیا** یعنی کبیر النفع
است جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرتبها بلغمی و بادها غلیظ
و از برای صحت بدن از علل بسیار بی‌بدیل است خبدلی و بسر افیون دارچینی از هر یک یکمثقال مر فلفل دار فلفل
سنبل حلو از هر یک شش مثقال زعفران یک ل و در بعضی نسخه شش قیراط و نیم مثقال است سوخته قوفا
از هر یک یک ل ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل میکنند قدر
شربت از یک ل تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند **دوا الکبریت** جهت تبهای لرزه
و سرمای بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از زیاده برودت و رطوبت و دردهای مزمن و کهنه نافع است جهت گزیدن مار
و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و قتل اولاد بقول تریاقست ص فلفل ابیض شش درم
بزرالبنج فودنج تا لبان ذکر از هر یک دوازده درم افیون زعفران از هر یک ده درم و در بعضی نسخه سلیخه و ورق سداب
از هر یک ده درم کبریت اعفر ناسم و اقط فلفل زراوند طویل فتور اصل اللفاح فربیون از هر یک سه درم ادویه را کوفته
بیخته و صمغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت
استعمال نمایند قدر شربت یکدرم با آب نیمگرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات سوداوی و بلغمی **نسخه دیگر** مسمی
به تریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهت تقویت معده و جگر و احشا و تشنج دماغ و نسیان و لقوه و تقویت باه
و دفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن جیدیست و در اول سیوم گرم و خشک
مبرد و دینار و قدر شربت از نیم مثقال تا یکمثقال است ص قسط سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار تخمل
ترنفل بسباسه کبیر اکه هر ل زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون
زرد اشجار پوده نعناع تبر را تجره کندر یک سه ل دوقو فقاح اذخر مرصاف افیون هر ۲ ل عود هندی
سفید یکده ل زعفران یکمثقال و نیم مشک فرفیون هر یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته
دوا الملوک الاکبر جهت ضعف جگر و ابتدای استسقا و برودت معده و تفتیح سده

دادر ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواهاست از برای جگر صح لک مغسول هشت
اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه کمافیطوس مو مرزوفای خشک از هر یک
چهار اوقیه دوقو فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت اوقیه سنبل الطیب یک رطل [illegible]
رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون [illegible]
اوقیه قوه عیدان البلسان از هر یک یازده اوقیه حب البلسان مصطکی قصب الذریره مقل ازرق
از هر یک هفت اوقیه ربالسوس یک رطل و نیم راوند چینی جعده اذخر از هر یک ده اوقیه فلفل سیاه
قسط تلخ از هر یک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم در روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته
و بیخته با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن آن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمایند دواء الکرکم منافع این قریب بمنافع اوست صح ریوند چینی یک اوقیه
لک مغسول و سنبل الطیب فقاح اذخر حب الغار ترمس حلبه و فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه
را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند اقریطون
بلغت یونانی بمعنی جالب المواد است و از تالیف بقراط جهة درد معده که از ماده بارده باشد و هضم
طعام بکند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن صح تخم جرجیر کرمانی عیدان البلسان تخم
قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یک درم دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم درم صاف حب الغار
ده عدد دوغ زعفران از هر یک دو درم با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم بکار آرند
دواء السنه که بجهة اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال میشود ابتدا باین اسم [illegible]
گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص و بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید
سیاه میگردد و چون تمام سال مداومت کنند جهة تقویت معده و باصره و رفع لکنت زبان و برودت
دماغ و تقویت گرده و مثانه و باه و قوة حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و
و حفظ حرارت غریزی بغایت مفید است صح پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله زرد
بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقله صغار قاقله کبار کبابه بلادر [illegible]
تخم خیار بزرغنج اشق شونیز منقی نبات ادویه را از حریر گذرانیده با نبات سرشته
کرده قرص سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلیله و بزرغنج و [illegible]
مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و افسنتین رومی افزوده
دواء الحلتیت جهة درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و ورم سینه و شش که از [illegible]

باشد نافع صفت انیسون تخم کرفس انجواه اذخر بیخ سوسن اسمانجونی شیب یمانی تخم حرمل اصل السوس
هلیله کابلی سلیخه دارچینی مرصافی زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص اقروقمعادریا بس منزوع الاقماع
از هر یک دو اوقیه قسط المر رماد الحلزون طیب تازه از هر یک سه اوقیه زعفران [illegible] نشاسته گندم سنبل
الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند قدر
شربت بقدر مازوی یا ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که بیخته باشد در وی عدس و گلسرخ و اصل السوس
و طلا نمایند با پر مرغ از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور [illegible] سه چهار بار غرغره
با یکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقروقمعادر از اقراص مذکور میشود **دوا الکرکم کبیر** از مرکبات
جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و میگشاید سده جمیع آلات غذا را و
پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه یا شده
صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافع است ۵ زعفران کرکم سنبل الطیب مقل ازرق
انیسون دوقو اسارون راوند [illegible] اسالیون قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه [illegible]
سوسن عصاره غافث اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصافی کبر رومی با عسل
بسرشند قدر شربت یکدرهم با شراب عسل **دوا الکرکم الصغیر** موافق کامل جهت درد جگر و سپرز
و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است و رنگ رخسار نیکو گرداند صفت سنبل الطیب ریوند
زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی مرصافی قسط المر فقاح اذخر از هر یک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای
مذکوره مساوی اند و مرد او مثلث باید جنبانند **انقرديا** را معجون بلادر است جهت استرخای عصب و
دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و سینه و جمیع دردهای بارده صفت سنبل الطیب [illegible] هندی هر
یک [illegible] سلیخه زعفران و بعضی اطبا بیخ ترکی و در بعضی نسخ بدل بیخ [illegible] افزوده اند افتیمون اذخر ریوند
[illegible] حب البان المقشر فلفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل انقرديا که عبارت از بلادر باشد از هر یک
یک دو [illegible] حب البان زنجبیل [illegible] سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس
الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ بادیانه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم رطل ادویه یابسه را کوفته و بیخته
بیخ بادیانه که [illegible] سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده
[illegible] بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده سه رطل عسل باو ریخته با آتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد
ادویه [illegible] را باو ریخته معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یکدرم با [illegible] نیم گرم جهت فالج

ولقوه و استرخا باب شبت بنوشند و حب تا جهت کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و
تحلیل بادها غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جهت تبها که از ماده بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه
که از رطوبه باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس ص تخم حرمل یکمن و نیم بیان ذکر ده م ریوند چینی
زراوند طویل مدحرج از هریک بیست م زرنباد درونج از هریک چهار م حب البان مصطکی زعفران اکلیل
الملک سنبل الطیب از هریک ده م افیون سنبل قسط المر سلیخه از هریک سه استار قرنفل شش م خربق
ابیض ورد احمر شونیز از هریک شش استار سعد ده استار حب بلسان فطری چهار ده م فلفل سیاه ده م ادویه را کوفته و بیخته با عسل
کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند حب شاهی لولوی منافع این
مثل منافع اول است ص زرنباد درونج افیون جندبیدستر فلفل دارفلفل سلیخه مقل الیهود بزر
البنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هریک شش ل حلبه سه ل مروارید ناسفته ده ل میعه زعفران از
هریک شش ل قند مرصافی از هریک دوازده ل ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثانا
ثاسیا المعموله بکبد الذیب نافع است جمیع مرضهای درد جگر و قروح امعاء و سپرز
و درد عصب و جهت خدر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت
رطوبه مجتمعه در سینه باشد و نفث الدم کند بهم می آورد و قطع عرق جگر که عبارت از ده
است و نافع است جهت ناصور هرگاه طلا کنند یا وشل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب
از جهت آن مسمی با ثاسیا است که اشامیدن ادویه مکیف شارب او را از امراض باذن الله تعالی و قوت
پیدا از چهار سال ضعیف نشود ص زعفران مر صافی افیون جندبیدستر بزر البنج قسط المر قرد مانا
خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث یا عصاره غافث جگر ستانم سوخته راست بنیم هریک
ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیدنیست با شراب صاف جید الجوهر یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب
خیسانید با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از ربع
تا نیم مثقال اثانا ثاسیا الصغری جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح
سینه و شش و برای سموم هوام ص میعه سایله یابسه زعفران قسط المر سنبل الطیب م
اللبان افیون سلیخه از هریک چهار م عصاره غافث هشت م اصل السوس المحکوک دوازده م
بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند القفطار
ذهبی الصغیر جهت سقوط جنین و وجع الثدی و جمیع امراض بارده نافع است و این دوای مجرب
ص افیون چهار استار و چهار دانگ فرفیون شش م اقاقیا پنج استار و چهار دانگ

سنبل شش م فاشرا که هزار چشان فست فاشرستین که شنبند انست از هر یک چهارم ابریشم مقرض دو
اساتیر نقره محرق ۲۰ م تخم سداب نانخواه شگوفه کرفس از هر یک ۴ م گلسرخ مشک اصل الکاکنج از
هر یک شش م تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج عقربی شیطرج
هندی از هر یک ده استار بزر البنج الابیض نه اساتیر و دو درهم بیخ کرفس سه اساتیر و چهار دانگ
تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر هشت استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میعه سایله از هر یک
سه اساتیر و دو م کندر ذکر پنج اساتیر و چهار دانگ دهن البلسان اساتیر و دو م و چهار دانگ جندبیدستر
نه اساتیر و دو درم و چهار دانگ دبق منقی پنج اساتیر و چهار دانگ قردمانا شش اساتیر سادج هندی
سه اساتیر چهار دانگ فاقله کبار پانصد دانه دانه نهای درست قرنفل ذکر پنج اساتیر قرنفل انثی
سه اساتیر افر دو بنجان دو استار و دو م قرفه دو استار چهارم مروارید ناسفته پنج م بسد ده
استار یکم زرد فراو هرازه البقر از هر یک دو م زراوند طویل نه اساتیر زنجبیل فلفل ابیض از هر یک
پنج اساتیر اطموط بعضی گفته اند که او اکتمکت است بوزیدان از هر یک دوازده م سوربار که نارمشک
است دو استار دو م و چهار دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ مرارة
الذیب مرارة الدیک مرارة الثور از هر یک یکم ادویه را نیکو کوفته ساخته و صموغ را در شراب خوبی خیسانیده تا هفت
روز و بعد از ان ادویه نیکوییده مذکور را بخته بر رو ریزند تا همچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد
از پنج شش جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الصبغة العرجا بگیرند کفتار رنگ ماده
پیر فربه را و بیندند دست و پای او را المعضی بمعضی و بعد ازند در دیگ مس دیرینه با بالا او ترمس
ابیض و شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و باتش نرم بپزند تا مهرا
شود و بعد از ان از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند
و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بریزند برا و از روغن بلسان و روغن ناردین از هر یک یک سکرجه
و باتش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد از ان عسل بقدر شوربا برو ریخته بپزند تا آنکه قوامش همچو قوام
عسل غلیظ گردد پس بریزند برا ادویه معجون را و از آتش بر داشته در ظرف شیشه
نگاه داشته وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود
قرص رغاث الاصغر حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر
اصل السوس محکوک عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بیدستر بزر
سپندان شیطرج هندی تخم اترج کردمانا زراوند مدحرج فاتل ابیه سکر حب الغار دم الاخوین

از هر یک چهار درم زعفران فلفل بزر البنج از هر یک ده زبیون هفت درم بزر الحرمل قرنفل ساذج هندی
شحم الکرگدن خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهار درم طلا و نقره ساییده از هر یک دو دانگ
زرنباد درونج کافور از هر یک سه درم سنبل الطیب هشت درم مشک دو دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام
بلیلج هندی اشتخان بان ذکر کبریت بحری سوخته قنه خیار شنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرنفل
طالیسفر بیخ شاهدانه و بیخ و نانخواه عاقرقرحا فارسی پنج درم زرد و فراحب الکبر از هر یک یک درم ادویه را کوفته
بیخته در صمغ عرادر شراب ریحانی اندکی خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند **اصفر سلیم** جهت مره سوداء و وجع الصبیان و درد رحم ص فلفل ابیض زنجبیل
بلیلج هندی قسط المر از هر یک شش درم افیون فربیون جند بید ستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک
پنج درم سعد هزار جشان فاسر شستن که کشنیز است زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک دو درم دهن
البلسان یا دار الکافور از هر یک چهار درم ادویه را کوفته بیخته به روغن بلسان یا دار الکافور چرب نموده
باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوط او
مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است **کلکلانج الاکبر** و این معجون هندی است جهت درد معده
و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق و دبله و سرفه رطب و قروح و شقاق و عطاس و زهرها و برودت
بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرداب و امراض زهدان و بستن و اشتهای طعام نافع
ص بلیلج سیاه بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده و ابیب بیخ و فلفلمویه و تخم کرفس شیطرج هندی
و فلفل و لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی که شونیز است و شقیقل بعضی گفته اند شقاقل است و بیخ
اندرانی و هندی و بهمنین و ملح العجین سیاه و سرخ نانخواه از هر یک [illegible] ل تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته
و بیخته پیشتر املج را نیز بیرون کرده سه رطل و ربیت و چهار رطل آب شیرین با آتش معتدل بپزند تا ثلثی
باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و تفاله را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با در بیخته با آتش
و با آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود و مثل عسل و روغن شیرج تا [illegible]
رطل بر و ریخته حرکت دهند تا آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بر و بپاشند
تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا [illegible]
است **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است ص املج هندی بلیلج
[illegible] فلفل دار فلفل شیطرج هندی زنجبیل حب النیل ابریج تخم گشنیز خشک نانخوا
کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی و البطط از هر یک پنج درم خیار شنبر از دانه بیرون کرده

است که عبارت از کلب الجبار است **کاسکبینج** و این معجون فارسی است نافع است جهة امراض
بسیار خصوصاً امراض اطفال و صبیان را که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهة حفظ جنین
در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط کرده میشود و باین جهة جمیع انجیرهای
که سعوط اشتیلنا کرده میشود ص سلیخه جفت آفرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب الاهل زراوند
طویل دم الاخوین مشک عنبر حب البلسان از هر یک چهار م قرنفل از تحجنک از هر یک بیست و چهار م قسط البحری
بوا ابلیلج اصفر افیون از هر یک هشت م قرفه زرنبخ اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک دوم و نیم سکبینج زرنباد
درونج میعه سایله مرصافی از هر یک پنج م سعد سیاه زعفران جزنبانا زمشک حب اللهشت حب الغار از
هر یک ده م مغاث بیرونج صینی از هر یک پانزده م مرو الجعفرم ورق آس از هر یک سه م ادویه را کوفته و بیخته
باسه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر
شربت یکدرم تا یکمثقال است **صفت جزنبیا** که موصوف در کاسکبینج مقب الذریره اظفار
الطیب سیاذج لبان ذکر میعه از هر یک چهار م اشنه قرفه زعفران مشک عود هندی قرنفل مرصافی از هر یک
نیم م ادویه را کوفته بیخته و با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شوند و در وقت حاجت
استعمال نمایند **صفت معجون المسک** جهة درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدها
و تحلیل بادهای غلیظ ص مشک سلیخه سنبل الطیب سیاذج هندی لک پاک کرده ریوند چینی جنطیانا ابهل
از هر یک دوم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه م عود هندی قرنفل مرصافی از هر یک نیم م
ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثقال شربت یک با قلاب آب گرم
معجون جنطیانا جهة صلابت جگر و سپرز و سدها و درد معده و گرده و مثانه و تبهای که بطول کشند و
جمیع زهرها و گزندها را نافع است ص جنطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک ده م قسط المر سیاذج هندی
سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند و قدر شربت یک م با بسداب **معجون فودنجی** جهة درد معده و جگر یا
و تبهای بلغمی و تب ربع ص فودنج نهری و فودنج جبلی و خطر اسالیون و سیسالیوس از هر
م تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هر یک چهار م کاشم پانزده م فلفل سیاه چهار
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یک م تا دوم باب
کرسنی جهة عسر البول و قولنج نافع و بحقیقت اسهال میکند در هر وقت از زمستان
خرمای هیرون یا برسیرفان و انبیرون کرده مقشر بخایه م را یک شبانه روز در خل خرنبا

پس بپزند به پرویزن فراخی بیزند ازان سقمونیا و سداب خشک از هریک هفت مثقال فلفل
سیاه صد دانه زنجبیل سنبل بورق ارمنی یکمثقال بادام شیرین مقشر از هردو پوست سی عدد کوفته
و بیخته یا ترکوفته بیخته ممزوج نموده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهار مثقال باب گرم
معجون زبیب جهت صرع نافع است و مایل باعتدال و مداومت او در رفع امراض عصب و صرع
مجربست و حقیر تجربه نموده ص هلیله کابلی امله هلیله زرد بلیله اسطوخودوس از هریک دو درم عود صلیب
پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته با مویز دانه بیرون کرده بوزن ان بسرشند شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و نیم است
معجون جالینوسی جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و سپرز و درد گرده و مثانه و اصلاح
حال بدن نافع است فلفل سفید هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد
زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند
معجون عود ملین از شیخ ابوعلی جهت تقویت معده که با یبوست باشد هیل زنجبیل دارچینی سلیخه
زعفران فلفل سیاه فرنجمشک بنیاد از هریک پنج مثقال سعد زرنب سادج قرنفل از هریک نیم مثقال
عود خام هفت ل لاجورد دو دانگ کافور یکدانگ تربد چهار ل نمک یکمثقال با عسل و شکر بیامیزند و اگر
مشک و عنبر از هریک نیم مثقال هلیله کابلی سه ل محموده دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عود
ملین عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هریک یکمثقال و نیم بادرنجبویه کاوزبان
تخم کرفس بادیان سنبل اگر ترکی پوست ترنج از هریک مثقال با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ
ابوعلی کاکله اگر نیم و از جدوار و پوست ترنج را اضافه کرده است معجون سفرجلی قابض
به پاک کرده یکمن عسل یکمن دو رطل است که صد و هشتاد مثقال باشد فلفل دارفلفل زنجبیل پنج مثقال
هیل هفت ل قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بسباسه هفت ل به پاک کرده از پوست و دانه را مهرا
بخته از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام اورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال
دهنست زرعوسینی جهت قوت گرده و جگر و باه و معده و سردی و دردی ریگ مثانه نافع و بادها شکند تخم
کرفس بادیان تخم گزر تخم اسپست تخم تره تیزک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار بیخ کرفس از هریک پنج ل عاقرقرحا
زعفران فرفیون مصطکی عود از هریک ده ل بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هریک سه ل عنبر نیم ل با عسل
بسرشند مقدار شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه بخورند معجون ماسک البول جهت سلسل
البول و تقطیر ان نافع و مجربست بلوط مقشر مقلو پانزده درم حرف درم تخم سداب از هریک یکدرم کندر
حب الاس جوزبوا بسباسه قرنفل اهلیلج اسود از هریک دو درم سعد شونیز هیل از هریک

انجیر خشک پنج م با عسل بسرشند قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال **معجون السنادیفون** جهت
نفخ و برودت معده و زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک
شش م بادام تلخ مقشر لبان از هر یک دو م فلفل هشت م با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون فیقی**
جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و صفائی آواز و ادرار بول و درد سپرز نافع
است ص مویز بیدانه یا کشمش بیست و پنج مثقال است زعفران سنبل الطیب دارچینی دارشیشعان از
هر یک یک ل قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو مثقال و نیم قرصات چهار مثقال
صمغ الشراب یا قایم مقام شراب بخیسانند با عسل بسرشند قدر شربت یک ل با آب گرم جهت درد جگر و معده
و جهت درد سینه و شش بارب وفا **معجون حلتیت** جهت رفع تپ ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و گزیدن
جمیع گزندگان حلتیت فلفل مر سداب خشک بالسویه بکوبند بیخته بعسل بسرشند قدر شربت یکمثقال **معجون الخبث**
جهت بواسیر و ریاح ان و نیکو کردن گونه و تقویت احشا و هاضمه نافع است و او را انجوشش نیز نامند و بلیله سیاه
املج بلیله فلفل دارفلفل زنجبیل سعد سطیرح هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت تخم کندنا از هر یک
چهار ل خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل بسرشند
و اگر دو مثقال با یکمثقال شکر در وکنند اقوی خواهد بود **معجون القولنج الریحی** از مجربات رکن
الدین مسعود سداب خولنجان سلیخه پنج کبر سافوج هفت مثقال و نیکو ساخته یکشب در گلاب خیسانیده پس
بجوشانند تا آنکه بنصف رسد پس صاف نموده بعد از ان زرنباد و مصطکی با رشنک عود پوست ترنج دارفلفل
کاشم تخم کرفس انیسون وج هندی افسنتین اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی
قرنفل حرف از هر یک دو ل و نیم خبد بنصف وزن مذکور بکوبند بیخته پس سه مثقال عسل را با گلاب مذکور ریخته باقی
ادویه را با این عسل بسرشند و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد
اضافه کنند باو فلوس خیار شنبر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهت نضج مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم
ابوی است رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل قردمانا فلفل از هر یک یک
مغز بادام تلخ پنج ل زراوند گرد تخم انجره از هر یک پنج ل عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو مثقال
مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل حلبه تخم کرفس تخم بادیان
اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک پنج ل در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع آب
کنند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بهم
دهند و هر دو ماه دو روز [illegible] بیاد گر با بند ده داها قی نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم

جوشانیده صافکرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی نباشد **معجون هوسکی**
مستعمل جهت قوه باه و اشتها و قوة مجامعت بسیار مجربست جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر
زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک سه ل قاقله کبار از هر یک یک ل اشقد دو ل مشک نیم ل
قند گلاب از هر یک ده ل قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام
بسرشند شربتی یک ل **معجون جلالی** مستعمل جهت زیاده کردن منی و قوة مجامعت و ضعف گرده و
معده و اشتها مجرب است سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر یک دو ل انیسون تخم کرفس
از هر یک یک ل زیره کرمانی مر بزر مقلو مصطکی نانخواه فوفل خشک عود از هر یک نیم ل فلفل دو ل با یک
ل و شربتی دو درهم نافع بود مجربست **معجون الصرع** مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود
و بتجربه رسیده است عاقرقرحا ده ل صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در ماء دن با سرکه
کهنه ده ل بسایند و با عسل بسرشند شربت دو درم به بیت م آب گرم **معجون عقرب** جهت سنگ گرده
و مثانه عقرب سوخته حنطیانا سه ل زنجبیل یک ل فلفل دو ل دارفلفل دو ل کاکنج پنج ل جند نیم ل بالسته ل
عسل بسرشند بقدر شش ماه به بالغ دانگی و نابالغ نیم دانگ بدهند **معجون ابو ماهر** مسمی به تریاق الزرنیخ جهت
قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول و قرحه نهایت مجربست و جهت امراض رحم بسیار نافع
و مدر حیض و مسکن درد اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا نیست قدر شربتش در اول
علت یکمثقال با سه وقیه شیر الاغ و هفت م ماء العسل و در مزاج بسیار حار شربت به در بیت غوره و در
وسط علت تا دو مثقال با هفت م آب بادرنگ مطبوخ و پنج م ماء العسل و در آخر علت که بهرک پاک شده
باشد و خوناب آید یکمثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره و امثال آن جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع
و مانند آن از ادویه مدره حیض گل ختوم گل خطمی خبازی تخم خرفه و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربوزه و کدوی شیرین
دم الاخوین از هر یک پنج ل طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ذریره عروق شلخ گاو کوهی سوخته بسد
مروارید از هر یک یک ل و نیم عصاره لحیة التیس فقاع اسالیون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون یک
چهار ل صمغ الوث ستة کثیرا حب القلت که ماش هندیست حب الصنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام شیرین و کدوی
مقشر از تخمها مکید چهار ل سماق منقی غوره خشک طین فارسی که گل شیراز است ریوند مامیران تلخ مطلوب
خشخاش سفید و سیاه و بزر البنج از هر یک ل حب کاکنج چهل عدد افیون رب سوس یک دو ل عسل
گرفته وزن ادویه **معجون سیسالیوس** جهت اقسام صرع نافع است مگر صرعی از اوجیع
ی در باب صرع قایم مقام او میتواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده ل اغاریقون

پنج ل قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو ل و نیم ادویه را کوفته و آب حنظل و دو چندان عسل را بقوام
آورده سرشند معجون مقل جهت بواسیر و اورام مقعد نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد
پوست هلیله کابلی پوست بلیله املهٔ منقی تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هر یک پنج ل مقل را در آب
گندنا حل نموده با عسل دو وزن سرشند و در بعضی نسخه بی عسل است معجون الکمونی جهة تقویة
معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است زیره کرمانی صندل که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده
بود داده باشند زنجبیل بست ل فلفل ده ل برگ سداب خشک دو ل بوره ارمنی ده ل ادویه را بسباید
نرم هلایه باید کرد با عسل سه وزن ادویه سرشند مقدار شربت یکمثقال معجون جهة قطع خون
بواسیر مجرب است هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده ل اسپند کهربا صدف سوخته از هر یک دو ل مقل ازرق
بست ل مقل را در آب حل کرده [illegible] با مقدار پنج مثقال عسل کف گرفته سرشند قدر شربت دو مثقال معجون
اللؤلؤ جهت تقویه اعضا و تفتیح اوعیه منی و تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و اعانت میکند
منی اعانت شدیده و اخراج منی میکند بلذت شدید و نضج منی میدهد ص مروارید ناسفته بسد از هر یک
شش ل انیسون بهمن ابیض از هر یک چهار ل [illegible] اصل اللبلاب از هر یک سه ل قاقله اذخر سعد [illegible]
از هر یک دو ل اسطوخودوس اسارون دارچینی مصطکی از هر یک یک ل و نیم صمغ یک ل کثیرا یک ل بادورد [illegible]
ادو عسل کف گرفته سرشند و در وقت خواب یکمثقال با آب نیمگرم بنوشند معجون مفتاح الاجساد که تالیف
حقیر است جهة انواع سده ماساریقا و جگر و ضعف و برودة جگر و امراض معده و سوء القنیه نافع است
و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این باب ادیده نشده دارچینی اصل الکبر
از هر یک پنج ل زعفران دو ل [illegible] ده ل قردمانا از هر یک چهار ل سنبل الطیب شش ل انیسون چهار ل دو [illegible]
ل رب السوس عصارة الغافث [illegible] از هر یک سه ل [illegible] چهار ل روغن بلسان چهار ل و اگر یافت
نشود بجای او زیت کهنه کنند و با عسل سرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باشد باذن الله تعالی معجون [illegible]
جهة باه مجرب است تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم [illegible] تودری سفید و سرخ لسان العصافیر [illegible]
مغز چلغوزه فستق تیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل دارفلفل حلتیت طیب از هر یک پنج ل [illegible]
عسل سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند معجون حب [illegible]
القدر عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده شهوت باه [illegible] و دیده میکشاید و ضعف
را زایل میکند و جهة حرقة البول نافع و سنگ گرده و مثانه میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع
شربت دو ل و قوتش تا سه سال باقی میماند ص لب حب القطن بست ل دارچینی قرنفل [illegible]

تخم انجره از هریک پنج ل شقاقل زنجبیل از هریک ده ل دارشیشعان هفت ل قسط شیرین بزرکتان
مقل و مصطکی از هریک چهار ل با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند **معجون یدالله** جهت
تفتیت حصاة بغایت قویست خون بز مسمی بیدالله زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ
کلم بوته دار که کرنب است رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که چوچه از و بیرون آمده
باشد حجر الیهود صمغ جوز ودج از هریک یک ل فطر اسالیون دو قو منشکطرا مشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل
سیاه از هریک یک ل و نیم با عسل سرشته از یکمثقال تا سه مثقال با آب طبیخ خشک و نخود سیاه بنوشند و
رماد الارنب آنست که خرگوش را ذبح کرده درست در ظرف خزفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تنور
حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد **معجون از ابن هبل** جهت وجع الفواد و تقلب نفس که از برودت
برودة باشد نافع و بسیار مقوی معده است گلسرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون
هریک دو جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون هریک یکجزو جند بیدستر نیم جزو با یکوزن عسل و یکوزن
شیر گلقند بسرشند قدر شربتش دو ل **معجون افسنتین** جهته درد معده و وجع الفواد که از
مواد سوداوی باشد بغایت نافع است انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جعده جند بیدستر افیون
عسل دو وزن **معجون** جهته ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب
قرنفل دارچینی حب بلسان فلفل سفید دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل
قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه الشربة مثقالین **معجون دبید الورد** معنی او دشت
که مثل همه اجزا در دو دم او ست نافع است جهته انواع صداع هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهته دو
و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهر احجار باشد
در درجه اولی و قدر شربت از دو ل تا چهار سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط
شیرین عصاره غافث بزر الکشوث فو کلک مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان
قرنفل دانه هیل از هریک یکجزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند **دواء
المسک شیرین** که دواء المسک حار نامند جهته خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و باه
که زنان آبستن را بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را نیکو گرداند زرنباد درونج از هریک یکدرم لؤ لؤ
کهربا بسد ابریشم مقرض غیر محرق یکدرم و نیم بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار
قرنفل جند بیدستر آشنه از هریک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هریک دو دانگ مشک یکدانگ
با سی مثقال عسل صاف آتش ندیده بسرشند **دواء المسک تلخ** ازرا بادین حنین

خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافع است سنبل قرنفل مشک قرصات ساذج هندی از هریک دو درم
زعفران نانخواه تخم کرفس از هریک چهار درم صبر سقوطری افسنتین از هریک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
یک درم و نصف مروارید در آب گرم حل کرده و با سه وزن عسل خام بسرشند **دواء المسک بارد** مقوی اعضاء
رئیسه و موافق محرور المزاج و جهت خفقان حار و ناقهین نافع است غنچه گلسرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض
گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید از هریک پنج مثقال فوفل گل ارمنی
شسته از هریک سه مثقال نشاسته دو مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب ورق نقره و طلا از هریک دو مثقال قند سفید دو وزن
ادویه با آب سیب نود مثقال و آب انارین نود مثقال عرق بیدمشک پنجاه مثقال گلاب پنجاه مثقال بقوام
آورده بسرشند و اگر بی مشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر دو مثقال یاقوت اضافه نموده و اثر بسیار
یافته **نوشدارو لولوئی** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین
نسخه‌هاست و مکرر بتجربه رسیده جهت تقویت اعضاء رئیسه و ضعف معده و بدن و ناقهین و برانگیختن اشتها مفید است
صص طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گلسرخ از هریک سه مثقال یاقوت
ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج ساذج بسد یشب سبز تخم بادرنجبویه درونج ایل
زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هریک دو مثقال مشک یکمثقال نود مثقال آمله را مصرا طبخ نموده
از پرویزن بیرون کشند و با یک وزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل آن عسل کف گرفته بسرشند **نوشدارو
هندی** که ساده گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است صص گلسرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل
مصطکی سنبل اسارون از هریک سه درم قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوز بوا از هریک دو
درم بازای هر جزوی شش مثقال اجزا یکرطل آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن
کرده با یکرطل فانید سنجری بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یکدرم تا یکمثقال **معجون فلاسفه**
و ماء الحیوة نیز نامند از اندروماخس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و
جگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر بول و امراض [illegible]
و مقعده نافع است در سیوم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و [illegible]
از دو مثقال تا چهار مثقال قوتش تا چهار سال باقیست صص فلفل و دارفلفل زنجبیل دارچینی [illegible]
آمله حب صنوبر شیطرج هندی پنج با بونج بالسویه با سه وزن ادویه بسرشند و [illegible]
و [illegible] خبث الحدید بجهت زرداب و خفقان و بیضی زرد و [illegible] و خصیة الثعلب بجهت [illegible]
بجهت تصفیه منی و کثرت [illegible] جهت هزال کلیه و بسباسه و جوز بوا و مویز منقی از هریک بقدر اجزا [illegible]

اضافه نمایند **معجون** که اشتهای خوراکش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون ایفراصغر
ایارج فیقرا دوازده هلیله کابلی و بلیله املج هلیله تقطی و املج کوفته بعسل بسرشند شربت از سه درم تا چهار درم بلیلج
پوست **معجون** که در منفعت مثل معجون فیقرای مزبور است و بغایت مجرب و معروف بمعجون جوز جندم ص هلیله
کابلی املج بلیلج مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل بسرشند بشرط آنکه بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و
بجای گل نشاسته را شور کرده بخورند جوز جندم را شور ساخته تناول نمایند غذا ها را از نخود سازند کباب مرغ بچه
معجون جهت عرق مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابوی ص پوست بلیله پوست هلیله زرد امله سقمونیا تربد
سفید زنجبیل قنبیل بالسویه باسه وزن عسل بسرشند شربت **اطریفل** کبیر جهت تقویه دماغ و قطع ریاح بواسیر و
نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است ص هلیله کابلی بلیله آمله بزر الکرفس الجبلی از هر یک
شش شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو دانقیه سنبل حماما هیل وج از هر یک سه درم دارچینی دو درم
فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید شش اوقیه و نیم خردل یک اوقیه توبت درم
نیم درم بروغن بادام چرب نموده باسه وزن ادویه عسل بسرشند **اطریفل مقل** جهت بواسیر و اسهال بواسیر
نافع است پوست هلیله زرد امله منقی از هر یک ده مثقال مقل سی مثقال در آب گندنا حل نموده و با شصت
مثقال عسل بقوام آورده بسرشند **اطریفل مقل ملین** که جهت بواسیر نافعست ص پوست هلیله کابلی بلیله
هلیله سیاه امله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تربد هفت مثقال مقل سی مثقال فلوس
خیار شنبر سی مثقال مقل و فلوس را در آب گندنا حل کنند و با عسل بقوام آورند و ادویه با روغن بادام چرب
نموده بسرشند و استعمال نمایند **اطریفل کشنیزی** جهت منع بخارات از دماغ و ریختن سوداء سوخته بمعده
و تقویه حواس نافع است اجزای او اجزای اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل**
هامان جهت برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند ص هلیله کابلی بلیله آمله
از هر یک ده مثقال برنگ کابلی پنج مثقال شیطرج هندی سعد زنجبیل از هر یک سه مثقال سنای پنج مثقال
اسطوخودوس از هر یک یکمثقال غاریقون شش مثقال قسط سه مثقال مصطکی افتیمون قرنفل هیل جوز بوا
از هر یک شش مثقال فلفل دار فلفل نارمشک از هر یک چهار مثقال قدر شربت از سه درم تا چهارم **اطریفل**
زمانی تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود گردانیده مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی معده و دماغ و مداومت
جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند
بتا اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج و رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر
جهت اسهال اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یکمثقال

تا ده مثقال و موافق جمیع امزجه است صن آن هلیله زرد کابلی سیاه گل بنفشه محموده مشوی از هر یک
ده مثقال تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده گشنیز خشک از هر یک بیست مثقال پوست
بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنجمثقال صندل سفید کتیرا از هر یک سه مثقال روغن
بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده
صاف نموده با یک وزن و نیم وزن شیره هلیله و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند اطریفل افتیمونی
جهة مواد سوداوی و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده دماغی نافع است قدر شربتش از دو مثقال تا پنج
مثقال صن آن پوست هلیله کابلی آمله مقشر بلیله از هر یک ده مثقال تربد افتیمون سنا مکی از هر یک
پنجمثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هر یک سه مثقال افتیمون نمک هندی از هر یک دو
مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر
طاب ثراه جهة برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی صن هلیله کابلی بلیله آمله
افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هر یک دو درم بسفایج سنا مکی از هر یک هفت درم
تربد سفید پانزده درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم افتیمون یک درم سقمونیا مشوی پنج با عسل معجون کنند
مقدار شربتش پنج درم است تا پنجمثقال معجون شهریاران که مسهل است جهة برودة معده و جگر و زردی [illegible]
سوداو تحلیل قولنج صن زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه جوز بوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان [illegible]
از هر یک چهار درم و نیم درم سقمونیا سه درم تربد هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی مثل جمیع با سه وزن [illegible]
بسرشند قدر شربت از چهار درم تا چهار مثقال و در بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است و این نسخه اولی
است معجون سفرجلی مسهل جهة امراض ضعف معده که از رطوبة و برودة باشد و جهة [illegible]
و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش تا پنجمثقالست صن [illegible]
به شیرین پاک کرده از پوست و تخم یک رطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از میزر بگذرانند
و یک رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و اینها داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو مثقال [illegible]
قاقله کبار زعفران از هر یک سه مثقال مصطکی پنجمثقال سقمونیا ده درم تربد سفید بروغن چرب [illegible]
شربتش پنجمثقال تا هفت مثقال باب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل دارفلفل [illegible] است معجون
جهة قولنج صعب و تنقیه معده و مسهل قوی و مجرب [illegible] فلفل دارفلفل
کابلی مقشر قرنفل از هر یک یکمثقال آمله مقشر تخم کرفس [illegible] مصطکی از هر یک [illegible]
محموده از هر یک ده مثقال عسل سه وزن [illegible] تا یکمثقال و نیم معجون

از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج مثقال و جهت قولنج بسیار نافع
است صن سنامکی گلبنفشه از هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج از هر یک پنج مثقال مغز تخم کاسنی بیست
مثقال نشاسته محموده مشوی رب سوس از هر یک پنج مثقال هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک
بیست مثقال عسل دو وزن ادویه یا آبی که در ان سنا ده مثقال گل سرخ بنفشه هلیله سیاه ده مثقال هلیله
کابلی بیست مثقال جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند معجون مسهلی که جهت کرم معده و حب القرع
مجرب است صن [illegible] ترمس ابرنج کابلی مقشر از هر یک یکدرم تربد مثقل از هر یک دو درم ادویه را کوفته بیخته با عسل
بسرشند و مجموع ان یک شربت است و باید که قبل از تناول این دوا بیک ساعت شیر تازه دوشیده بخورند قدر
دو اوقیه و قبل از دوا [illegible] روز پرهیز نمایند معجون سورنجان جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج
بلغم غلیظ صن سورنجان ابیض هفت مثقال بوزیدان دو مثقال قشر ماهیزهره دو مثقال اصل السوس الکبیر
شیطرج از هر یک دو مثقال هلیله اصفر هفت مثقال تخم کرفس یکمثقال و نیم تخم رازیانج یکمثقال و نیم فلفل ابیض
صعتر ملح هندی ورق الحناء بذر البنج از هر یک یک و نیم مثقال سمسم مقشر سه مثقال زنجبیل تربد کوفته سه مثقال محموده سه
مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت پنج مثقال با آب گرم اگر مداومت کند دو مثقال و نیم کافی است معجون
نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است صن آن پوست هلیله
زرد و پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال غاریقون بسفایج
از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده مشوی سه مثقال گل سرخ رب سوس مصطکی سفید از هر یک
پنج مثقال عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو مثقال تا سه مثقال نسخه دیگر از هرمس [illegible]
گویند از حکمای یونانیست در اول گرم و قوتش تا یکسال باقی است جهت زحیر و درد معده و خفقان و مالیخولیا و جنون
نافع است صن هلیله سیاه و بلیله از هر یک ده مثقال افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنج مثقال
غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یک مثقال گل سرخ زرنب بادرنجبویه درونج [illegible] دم
الاخوین از هر یک یکمثقال و نیم شیخ الرئیس سه مثقال طباشیر اضافه نموده و بعضی فرنجمشک کندر و هلیله
کابلی از هر یک سه مثقال اضافه کرده اند با سه وزن عسل بسرشند معجون خیار شنبر که سمرقندی ذکر کرده
جهت قولنج حار و بارد و درد ورکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد و بجهت دیر گذشتن او مصلحش استعمال
ادویه مطبوخ رازیانه و خطمی و شبت وگاوزبان است و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت مثقال
صن فلوس خیار شنبر صد مثقال با صد مثقال عسل بقوام اورند بنفشه و تربد از هر یک بیست مثقال سقمونیا پانزده
مثقال رب السوس دوازده مثقال ملح هندی هفت مثقال و نیم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک پنج مثقال

ادویه را باسی مثقال روغن بادام چرب کرده بلیبر نشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظت و ضعف عمل او میشود باید بعد از قوام عسل بان مخلوط کرده ادویه را سرشت **معجون اوراقی** مسمی بمبدل المزاج از تالیف حقیر جهت قطع عادت افیون نهایت مجربست است و رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلسل البول نهایت نافع است ص ان اوراقی که بچوزنا مند در شیر خیسانیده پوست را جدا کرده بسوهان ریزه نموده بعد از ان نرم صلایه نمایند گل گاوزبان سه مثقال هیل دو مثقال بوزیدان سه مثقال عود هندی یکمثقال اسطوخودوس سه مثقال کتیرا سه مثقال نارجیل سه مثقال مغز چلغوزه سه مثقال شقاقل سه مثقال صندل سفید یکمثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون مسهل** منقول از تذکره و تصریف مسهل جمیع اخلاط حار و محترق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است ص آن شیر طلل الو بخارا و مثل آن تمر هندی و هریک از عناب و سپستان و مویز منقی سی مثقال هلیله زرد و تخم کشوث و افتیمون و بنفشه از هریک پانزده مثقال گلسرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی و رازیانه و صندل زرد از هریک چهار مثقال در آب بخته صاف نمایند و باسی مثقال ترنجبین بیکوزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کثیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هریک پنجمثقال اضافه کنند و اگر خواهند اسهال قویتر شود ترنجبین دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربت تا هفت مثقال **معجون** منقول از ارشاد و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و درار نمودن حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهت برص مجربست تا سه روز از پی هم تا پنجم استعمال نمایند قطع کنند پس روز دیگر عود کنند وقت ابتدای استعمال او خوبست که قمر شروع در نقصان کرده باشد ص آن هلیلج کابلی بلیلج آمله افتیمون و قو از هریک پنجمثقال قرنفل دارفلفل از هریک چهار مثقال جوز بوا عاقرقرحا شیطرج از هریک دو مثقال با عسل بسرشند **فلونیای رومی** منافعش مثل منافع فلونیای فارسی است لیکن انفع است از و در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد و دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این اجراست و اولاییق بهر دو مفسد و هین اند مگر آنکه اکثار در اطعمه حلوه سمینه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال نمایند اجزا مثل اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه یکدرم و ساذج هندی درمی در روغن بلسان و قوتش تا چهار سال باقی میماند **فلونیای فارسی** جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از اشتهاء استعمال قدر شربت تا یکدرهم ص فلفل ابیض بزرالبنج از هریک بیست و پنج درم افیون طین مختوم نوره تخم کرفس اسارون ناخواه از هریک پنج سنبل قسط بادام تلخ از هریک پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم انیسون

در شراب بسرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج درم صاف عاقرقرحا فربیون از هریک دو درم زرنباد درونج لولو
مشک از هریک نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در نسخه بعضی جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم از هریک یکدرم
برشعثا ابی برکات منقول از خط استاد انوری مرحوم حکیم محمد باقر طابت ثراه و گوید بهتر از همه برشعثا است
ص بزرالبنج فلفل سفید از هریک بست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب عود سلیخه زرنباد
بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر ده مثقال خشخاش فرفیون از هریک
نیم درم روغن بلسان پنج مثقال اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند فلونیا خاصه که حکیم محمد باقر طاب
ثراه ترتیب داده در جمیع امزجه موافق است ص بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی جدوار عنبر مشک
بیشب مروارید ورق طلا یاقوت لسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید
دوقو کندر اگر ترکی پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه از
هریک چهار مثقال عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب
بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه
حماما فطراسالیون مرکی میعه سایله سیل از هریک سه مثقال ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلسرخ
خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز بادام حبل از هریک پنج مثقال مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون صد
مثقال عسل سه وزن ادویه فلونیا مجرب قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده
است و مسمی بحافظ الارواح نموده بزرالبنج ده فلفل سفید ده افیون فارسی ده زعفران پنج کشنیز خشک
پنج صندل سفید سه دارچینی سه مثقال طباشیر سه مثقال سنبل الطیب سه مثقال گلسرخ خشخاش سفید چلغوزه بادام حبل
از هریک سه مثقال زرنباد درونج از هریک دو مثقال گل گاوزبان بسباسه دو مثقال عود قماری ساذج هندی
حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر از هریک دو مثقال ابریشم مقرض ده
هفت مثقال دارفلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل افیون پوست ترنج پوست پسته ورق
نقره از هریک دو مثقال مشک نیم مثقال عنبر اشهب دو مثقال فلونیای محمودی افیون بست فلفل سفید
بست مثقال سنبل الطیب دو مثقال اسارون دو مثقال تخم کرفس شش مثقال بسباسه دو مثقال زعفران
گلسرخ از هریک شش مثقال مشک نیم مثقال عنبر یکمثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد هیل دارچینی
مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هریک دو مثقال برشعثا ابی برکات که ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی
میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده و بهترین نسخ است جهة دفع سمومات حیوانی و نباتی
جهة سدر و دوار و ظلمة بصر و آواز گوشت و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و فواق

قلب و قوة حفظ و دفع نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از قولنج ریحی
و برودة معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن بطبیخ خون نافع است جهت ربو و انواع استسقا و سستی
بدن و کثرة عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده میکند حرارة را و زایل میکند کسل و تثاوب و تمطی و استرخا
و انواع اعیا را و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریگ مجتمع را متحدر میسازد و جهت رفع
وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلت هضم و دیر شدن غذا نافع و قدر شربت او تا یک
یکمثقال و اقل آن یک دانگ و صاحب سبل مقدار نخودی با آب گرم بیاشامد وقت خواب بنوشند در زمان بارد
پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مرض خناق
و سعوط از و صاحب صداع بارد مقدار حبه با آب مرزنجوش کند و همچنین سعوط نماید صاحب لقوه که در امراض حلق مقدار
حبه بدهن گرفته آبش را ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت ضیق النفس و ربو
بلب زبیره و اصل السوس و در وجع فواد و معا با آب طلبه و اگر متعذر باشد بطبیخ زبیره و جهت وجع سپرز بجار [illegible]
و خل خمر و جهت درد پهلو بشراب الاصول و جهت درد جگر با آب عسل و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده
باشد بجار الاصول و جهت سیطون بجار الاس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد تهیگاه با آبی که گرم شده
باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب نیمگرم و جهت تپهای بلغمی هرگاه با او وجع فواد باشد و جهت
تپهای مرکبه بمطبوخ انیسون و جهت زحیر با آب بزرقطونا و با آب نیمگرم و جهت حصاة با آب سداب یا آب ورق ترب
و جهت بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر بجار الکراث و جهت ثقل لسان حب با آب سماق و جهت غم با
آب کاسنی و جهت جماع بجار الحمص المطبوخ و جهت نقرس حبه هر روز فرو برد و جهت زنی که نزاید و نفاس [illegible]
نشود با آب حلبه و جهت سم با آب حرمل و جهت کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسی که کافور خورده باشد
بطبیخ عود بجار الورد و جهت گزیدن عقرب بعسل و جهت گزیدن افعی حبه هر روز و هر چند قی کنند باز [illegible]
ساکن گردد و علامت در این آنست که مارگزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش میبرد و همچنین و [illegible]
و جهت ماده که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ [illegible] و جهت رفع زیادتی خون حیض با سماق
خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس نافع است صفت آن دارفلفل
سلیخه [illegible] از هر کدام چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک [illegible]
اوقیه و نیم زعفران بیخ [illegible] انیسون پانزده مثقال تخم کرفس بزرالبنج از هر کدام پانزده مثقال
ده دو مثقال و نیم قسط فو اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل فو بیخ [illegible] از هر یک
بلسان یا روغن [illegible] ده مثقال عسل بقدر چهارصد پنجاه مثقال تریاق [illegible] السابقه

از ملا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف
مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه بزر البنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن ادویه
بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع ان و طریق شربت او در هر مرضی بوجهی است که در برشعثا سابق نوشته
شده و در بعضی نسخه فلفل منحصر است در سفید او در ینصورت بابل بیرودة خواهد بود و با فلفلین مایل بحرارة فافهم
نسخه دیگر که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر تجربه بحقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از شرودیطوس است
و بجهت بریع مکرر تجربه رسیده است ص میویسا بلیه کادریوس فرصاف زعفران جنطیانا از هر یک پانزده
طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون از هر یک اقاقیا هوفاریقون فطراسالیون از هر یک
دو قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس از هر یک پنج زراوند طویل ریوند چینی اسارون
حماما جعده روغن بلسان از هر یک دو دو سه و نیم و بدل روغن بلسان زیت العتیق است دو چندان او یا دو وزن
عسل بسرشند مخلص اکبر که بوی تا سوطیرا و یا الفعل مخلصه نامند جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس
و فالج و تبهای که با نوبه و سرما باشد بخته صوت و درد چشم که از رطوبه باشد سعوط نمایند ازو و اکتحال نمایند
و جهته درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شر اسیف و جگر و احتباس بول و شقیه مثانه نافع و
جهته منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با ب بارتنگ یا آب عصی الراعی و درد معده و ریاح
غلیظه با بی که در و تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دهای صعب ده و ورم ان و بدی فکر و توحش سوداوی
لازغته و درد سنیز زید ستور و طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و حقنه او بقدر نیم م با اب طبخ حلبه جهته
درد شکم که از برودة باشد مفید است و انچه او زان نسخه نوشته شده موافق مجربات ابوی رحمته الله است
ص و سلیخه فقاح اذخر از هر یک اوقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون از هر یک پانزده مثقال و در بعضی
نسخ دوازده مثقال تخم کرفس دو اوقیه سیسالیوس یکمثقال قسط اطرد ارچینی اقراص دزمعو میویسا بلیه اسارون
از هر یک شش مثقال فلفل ابیض دوازده مثقال و از فلفل چهارده مثقال افیون ده مثقال زعفران حماما
از هر یک چهار مثقال قدر شربت تا یکدرم و در بعضی نسخها انیسون ده مثقال و از فلفل چهار مثقال سنبل
چهار مثقال و در بعضی نسخه سنبل الطیب هفت مثقال است قرص اذرمعو و در اقراص مذکور است
و رازیانه بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف ادویه و اوزان قسط المر یا نخواه فلفل سفید و فلفل
از هر یک دو دانق نوه چهار حبه دارچینی مصطکی زعفران از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب سانبج از هر یک
یکمثقال مرصاف چهار دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره از هر یک دو دانق با شراب یا قایم مقام
قرص کنند معجون بریع از مجربات حکیم عماد الدین محمود فرموده که چون روز نوبه دو ساعت

مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه نبیه کنجد مقشر از هر یک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل
الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه دار فلفل جوزبوا نارمشک عود عنبر اشهب زعفران از هر یک
یکمثقال مشک دانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج از هر یک دو درم با عسل
سرشند مجرب و آزموده است **معجون چوب چینی** از نسخه مرحوم عماد الدین محمود جهة تقویة معده
و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویة باه و فربهی بدن وغیره صص ان بیخ چینی پنجاه
مثقال مروارید ناسفته دو مثقال ریوند افتیمون سنبل از هر کدام سه مثقال هیل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی
اسارون از هر یک سه مثقال ابریشم پرورده ده مثقال گل مختوم سه مثقال صندل سفید و سرخ
از هر یک پنجمثقال سمکه صیدا ماهی روبیان هر یک سه درم دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوز
بوا بسباسه از هر کدام دو مثقال درونج زرنباد از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب پنجمثقال تخم خربزه
تخم خیار تخم شلغم تخم ترب تخم بنجه بهمن سرخ و سفید خسک مربی از هر کدام سه مثقال بوزیدان
سورنجان از هر یک دو مثقال شقاقل ده مثقال کبابه چینی دو مثقال خولنجان قسط شیرین دو مثقال تودری
سرخ و زرد سه مثقال سعد سه مثقال ورق منشط سدس اجزا مجموع را بسایند و گل گاوزبان
بادرنجبویه گلسرخ و واله از هر یک ده مثقال بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم
خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده مثقال در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه آب به شیره صد
مثقال و انار شیرین صد مثقال و گلاب صد مثقال و قند دویست و بیست مثقال و عسل دویست و بیست
مثقال کرده بقوام آرند مغز بادام مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال مانند مرهم کوفته
در عسل حل کنند و اجزا را بآن سرشند و حقیر ورق منشط را که جهت سرور است داخل نکرده و بیست
مثقال چوب چینی را جوشانیده آب در را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و نهایت در افعال
قویتر شده نموده است **معجون مبهی** که جهة تولد نافع است اگر خلط غالب باشد اول تنقیه
نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال زن و نیم مثقال مرد تناول نمایند و از مباشرت در این ایام
احتراز کنند و از مضرات باه پرهیز کنند صص بهمن سرخ و سفید چلغوزه قاقله کبار دارچینی از هر یک ده
مثقال مروارید سپید فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج بدل او شیر مایه شتر کنند ساذج هندی برگ
قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل آن میتوان کرد و اگر ساذج سیاه ضخیم ورق کنند والا نصف ساذج
قرنفل بدل کنند جوزبوا دو مثقال و نیم زعفران دو نیم مثقال با سه وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم
استعمال نمایند **معجون مبهی** ابن جمیع مولف ارشاد گوید که نهایت مجرب است و محلل ریاح غلیظ و مسکن

منعص و قدر شربتش تا چهار مثقال ص گل گاوزبان تخم تره تیزک از هریک یکجزو و نیم سقنقور و اگر نباشد
ماهی روبیان بدل کنند شیرمایه شتر اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق مغز صنوبر
کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هریک یکجزو و تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش
سفید کندر از هریک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند معجون مبهی از مولف تذکره عجیب
الفعل است در برانگیختن باه و نعوظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح
منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن صفت آن نخود سفید پوست دار که در آب تره تیزک تازه
سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و خشک مسحوق را در سه مثل آن آب خشک تازه ترتیب داده
باشند از هریک سه وقیه ترنجبین ده مثقال خولنجان دارچینی از هریک شش مثقال و یکرطل و نیم عسل با نیم رطل
آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جرجیر بری تخم انجره از هریک یک اوقیه عاقرقرحا زنجبیل از هریک
نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قیراط پادزهر و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل
کرده بدان تسقیه کنند و هرگاه قوی تر خواهند مغز گردگان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بن بهمن سرخ
و سفید تخم رطبه تخم کتان از هریک یکوقیه قسط شیرین قرنفل انیسون فلفل سقنقور و اگر نباشد شیرمایه شتر
اعرابی و یا ماهی روبیان از هریک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هریک بیست عدد اضافه نمایند
قدر شربتش تا دو درهم است معجون توم از تالیف اسحق که مولف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر النفع
و نهایت مبهی است در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و
سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده
و جگر و امراض مقعد و رحم مگر اختناق آن و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن
باه مایوسین نهایت مجرب و مضر جوانان و صاحبان مزاج حاره و مصلحش سکنجبین و شربت عناب
کردن روغن آن بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و بر قضیب جهت
نهایت نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا دو مثقال و آن گرم است در سیوم
در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یکرطل
بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هریک
زعفران یکمثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند
گل جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند معجون مبهی منقول از
باه و تولید منی نهایت آزموده تخم تره تیزک تخم بوتیجه مغز چلغوزه از هریک ده مثقال زنجبیل

بوزیدان خصیة الثعلب از هریک چهار مثقال حلتیت طیب شش مثقال روغن نارجیل ده مثقال
ادویه را بروغن نارجیل چرب کرده با شصت مثقال قند معجون کنند و اگر قند و عسل بالمناصفه باشد
بهتر است قدر شربتش دو مثقال غذا قلیه زردک و نخم نیم بخت و امثال آن تناول نمایند **معجون**
راح المؤمنین که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهت تقویه باه و اشتهای طعام و تفریح
مفید و نفع میکند جهت سعال و نزله و سوء النفس و خفقان وغیره و اصلا اورا مضرتی نیست و بتجربه رسیده ص
لسان الثور خصیة الثعلب از هریک پنج مثقال بهمنین تخم جرجیر ده مثقال دارچینی حب صنوبر کبار از هریکی ده مثقال جوزبوا کثیرا
بهمن سوسن الاسمانجونی از هرکدام چهار مثقال ادویه را کوفته پنجاه مثقال پوست خشخاش را جوشانیده
صاف کرده و بیست و پنج مثقال شیره تخم خشخاش را در وی گرفته تفالش را بیندازند پس با عسل و آب و سیب شیرین
صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقوام آورند پس ادویه را سرشته و نیم مثقال مشک بر او
بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ نفتی گویند و یا بیخ شبسبی برگ شیرازی و امثال
آن بقدر لائق اضافه نمایند **معجون سرور** تالیف حقیر مبهی و مشتهی و هاضم و با نشاط و مقوی احشا و
مفرح و جهت سرفه و آلات تنفس نافع و در اوایل دویم گرم و مائل برطوبت و موافق اکثر امزجه جوز بوا نعنع
از هریک شش مثقال باهم بکوبند و با دو مثقال روغن بادام زنجبیل را کوبیده چرب نمایند دارچینی اسارون
از هریک دو مثقال عود قماری **قسم** نقل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هریک
یکمثقال خصیة الثعلب بیست و دو مثقال شقاقل بیست و پنج مثقال و اگر تر باشد بهتر است کثیرا افعاع خشک
از هریک دو مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال دوشاب زردک هفتاد و پنج مثقال اگر دوشاب زردک
نباشد عسل را صد و ده مثقال باید کرد **معجون قرص افعی** جهت توالد و تناسل مجرب و بغایت مبهی و
مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن
رنگ رخسار و تقویه باصره و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است ص خصیة الثعلب زنجبیل دارچینی
از هرکدام شش مثقال کبابه قرنفل دارفلفل از هریک یکمثقال مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر
بندق مقشر از هریک دو مثقال ابریشم مقرض اشنه انجدان نیم مایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم بو نجبه تخم
بادروج تخم کراث تخم شلغم تخم خیار قسنبط تخم جرجیر بوزیدان جدوار چلغوزه قاقله کبار و صغار تخم ترب خولنجان
توده تودری سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب القلقل مغز بزر فلفل لسان العصافیر بصل
سنقنقور المشوی خشک عربی خردل زعفران عاقرقرحا از هریک یکمثقال عنبر اشهب مشک از هرکدام دو
مثقال زعفران دو مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا یکمثقال قرص افعی عشر ادویه با عسل کف گرفته دو مثل ادویه

باشند فصل پنجم در مفرحات مفرح عبارت از چیزی است که مشتمل باشد بر تقویه نفس که عبارت
از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویه الات آن چه ادراک بالنفس مجرد است و هر چند الات قوی باشد
و از کدورت بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها
بانفراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوه سامعه و تجربه و بسبیل ازدواج میشود و هر چه نفس را
از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث
ادراک لذات خارجی و محسوسه بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هر چند
اسباب مجتمع باشد تفریح بیشتر خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه که بدنی باشند ان
سامعه ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول باصره و اشامیدن لذیذ ذایقه و بوئیدن ملایمات شامه
و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور جزئیه ملایم حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه
وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و محرکه و قوتهای
غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قوتها
بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است مفرح یاقوتی شیخ ابو علی که در ادویه
قلبیه ذکر کرده فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر بنصیر و والد مرحوم تجربه نموده و باندک تفرقی زیاد
و کمی موافق جمیع امزجه است و جهت توحش سوداوی انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویه اعضای رئیسه
و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان بنهایت نافع است قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد صفت
مروارید کهربا بسد مکلس یکدرم و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق بحری از هر یک یکمثقال دیگر اثنی عشر
طلا دو دانگ و نیم اسان الثور پنج درم یاقوت یکدرم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه از هر یک
سه درم بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران صندل ...
کبابه بسباسه از هر کدام یکمثقال افتیمون یکدرم و نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال ...
زرنباد عوض او بقدر سه مثقال کنند درونج رومی دو مثقال تخم کاسنی پنج درم تخم خیار چهار درم ...
ده درم گل سرخ چهار درم مشک دو مثقال کافور یکمثقال عنبر یکمثقال سنبل ساذج از هر یک دو درم ...
اصل و خمیره است گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یکمثقال و گاهی بعسل مرکب ... سازند
سازند جهت معتدل المزاج تغییر میدهد و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند ...
افیون دو مثقال خیسانیده بعد هر دو با هم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از ...
استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جهت اصلاح افیون ...

است که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باقی باشد و اگر کسی سوء المزاج حار غالب
باشد میباید که مشک و زعفران این ترکیب را نیم مثقال کنند و افتیمون کم کرده بدل او چهار درم سنای
نشطا یک درم شاهتره یکمثقال و نیم کنند و درین ترکیب یک درم گلسرخ و هشت درم تخم خرفه و هشت درم
طباشیر و دو درم تخم کاهو و سه درم صندل داخل سازند و باقی ادویه را بحال خود بگذارند و بدستور قرص
سازند یا معجون نمایند و اگر کسی سوء مزاج بارد غالب باشد واجب باشد که درین ادویه بدستور
جوزبوا کبابه است و قشور اترج و خولنجان و زنجبیل و فلفل از هر یک درم جندبیدستر دو مثقال
کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار باشد یک شربت ازین ترکیب با یکمثقال طباشیر و رب سیب
بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی ازان با السوختی بخورد کافی باشد و احتیاج تغییر و تبدیل اصل این نسخه
نیست و مرحوم حکیم محمد باز میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بجا باشده
بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد
مفرح حار بهر خفقان بارد و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است و موی
را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند ص بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا
دار فلفل کبابه تار مشک بسباسه بهمنان زرنباد درونج تخم بادرنجبویه تخم بخشک بالسویه از هر یک دو جزو و مشک عنبر نصف جزو و طیله
کابلی بست عدد و املهی عدد آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل آب بماند بعد ازان صاف نموده یکرطل عسل بریزند
و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد ازان عسل را با سه برابر ادویه کرده بسرشند شربت یکدرم تا دو درم و این
نسخه انفع از نوشدارو است بهر مرطوبین و پیران و دیگر مفرح بارد که مسمی بمفرح سیب است از
تالیف حقیر که جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است ص گلسرخ ده مثقال زرشک بیدانه فوفل از
هر یک سه مثقال صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج از هر یک دو مثقال
گشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان از هر یک پنج مثقال با صد مثقال شربت سیب بسرشند شربتی دو مثقال رطلی
محلول و نقره محلول از هر یک یکمثقال [illegible] مقشر پنج مثقال فادزهر معدنی یکمثقال عنبر اشهب نیم مثقال و بعضی مزاج
اضافه میشود مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ الرئیس رحمة الله و حقیر مکرر تجربه کرده جهت محرورین بغایت نافع
[illegible] جهت بهتر از دوار المسک بارد و یاقوتی است و جهت ماقوهین و تپ دق و خفقان حار و دفع بخار
سوداوی سوخته بغایت موثر است ص تخم کاهو تخم خربزه مقشر تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر از هر یک سه مثقال
خرفه سه مثقال لولو بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض از هر یک یکمثقال صندل سفید دو مثقال
[illegible] درونج زرنباد بهمن سفید از هر یک یکمثقال و دو دانگ هیل طباشیر از هر یک دو مثقال گلسرخ

پنجمثقال زعفران نیم مثقال کافور یکمثقال مشک دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه مثقال و نیم رب کرنبا
ل و اگر یافت نشود دو مثقال حب رمان و والادو مثقال صندل سرخ ادویه را کوفته و بیخته زند و یا معجون نمایند برب سیب
و انار و به بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت **معجون سوسنبری** از حکمای روس مفرح و مقوی
و مساویست اجساد و بارواح و نافع است مطلق امراض را در هر وقت و اعاده میکند قوتها را که
نقصان یافته باشد بمرض یا مسهل یا بسم یا از غیر آنها و جهت خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء الهضم
و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و گویند گرم است در اول و بیافته
اند در روضه صفت آن زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده مثقال زنجبیل شش
مثقال ورج عود قماری از هر یک پنج مثقال نعناع خشک سوسنبر دارچینی کنجد مقشر جوزبوا نقره محلول کهربا
زعفران از هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت از هر یک یکمثقال بعد از سحق بلیغ ادویه معدنی و رشتا دو مثقال
بدستور از گلاب شانزده مثقال عرق بید مشک آب سیب غیر مطبوخ آب گاوزبان از هر یک شانزده ل
در بهار یکشب بخیسانند و در زمستان دو شب و دو صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است
اندازند و بعد از آن دو صد و پنجاه مثقال شیر تازه بجوز عسل دهند و بدستور با عشر عسل که بیست و پنج مثقال
باشد و روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد بعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز
در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یکشب با تیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی باقیست رند
با آتش نرمی که بجوشش نیاید سه بخار بر طرف شود آنگاه ادویه معدنی که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ
نسخه میفرماید که پادزهر اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر حیوانی باشد از ده قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند
یکسال او در شاره و کیفیته برابری با کمتر میکند با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربتش تا دو مثقال
است و قوتش تا بیست سال باقی است جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهت قوت باه شب و جهت سموم با
رازیانه و جهت خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوس** معروف بطولاماخس یعنی جبار القلب
خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون
سموم نافع سرد است در درجه سیوم خشک است در اول صفت آن آمله در شیر خیسانیده یکهفته در گاو
گل گاوزبان تخم خرفه از هر یک بیست مثقال صندل سرخ و سفید و زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب
ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و تخم ابریشم مقرض کهربا
مثقال مرجان مروارید از هر یک سه مثقال طلای محلول نقره یاقوت زمرد از هر یک دو مثقال با
ریباس و شربت انارین از هر یک یک وزن سرشته **مفرح اعظم** معتدل است و بهترین

عضلی نافع است و درین مفرح سرور و ترکیب بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلادت
را زایل میگرداند و قوتش تا یکسال باقی است و شربتش یکوقیه آب شیرین ده رطل که در و اطفای
آهن تافته و طلا و نقره بقدری که میسر باشد قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار صندل سرخ از هر یک
هفت مثقال کوفته در خرقه بسته با سی درم ابریشم خام بگدازند در آن آب تا ده روز بماند پس
بجوشانند تا نصفش بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند
و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده درم و از آتش بردارند مفرح ابریشم
جهت اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور
و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است گرم است در اول و
در سیوم معتدل است و قوتش تا سه سال باقی است و قدر شربتش دو درم ص افتیمون اسطوخودوس
حب البان بسفایج اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید درست کهربا مرجان
بهمن سرخ و سفید و سادج سنبل قاقله کبار دارچینی از هر یک سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دار فلفل مسک
از هر یک یک درم با عسل کف گرفته بسرشند و هر گاه وزن اجزای این مفرح را فقیر چند با مفرح سهل الوجود سابق
تعبیر دو وزن سرشته یا زیادتی، فادزهر معدنی شش مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یک
مثقال و ورق نقره دو مثقال و [illegible] نموده است و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در
ایام ... بسیار ... مفرح حار کثیر المنافع جهت امراض بارده
هر قسم که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویه اعضاء رئیسه و تفتیح سده بالخاصیه نافع است گرم
در سیوم خشک در دویم و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش یک مثقال ص اشنه اظفار
الطیب مشک ... سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزاء سعد
زعفران از هر یک وزن ربع اجزاء با عسل بسرشند مفرح بارد جهت اصلاح امراض حاره و تسکین
ابخره و تعدیل مزاج جگر کرده و در سیوم سرد و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا دو مثقال
خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خرفه از هر یک پنج مثقال طباشیر گل سرخ لسان الثور از هر یک
و نیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک یک مثقال با عسل یا ... بسرشند مفرح زمرد
از اقراص ... جهت امراض حار بغایت نافع است و در منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج

و اعضاء رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است صفت آنکه بگلاب پرورده باشند خشخاش
سفید تخم خرفه کشنیز خشک از هریک بیست مثقال مغز تخم هندوانه و تخم خیار و تخم کدو و گل مختوم یا داغستانی
ابریشم بهمنین پوست نارنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر از هریک پنجمثقال عصاره زرشک
تخم کاهو مقشر سه [illegible] گلسرخ کشنیز نیلوفر کبود از هریک دو مثقال زهر و ورق طلا و نقره از هریک
دو مثقال مشک کافور از هریک نیم مثقال عنبر اشهب یکمثقال با شیره ترنجبین و شیر خشت و شربت سیب
و امثال آن چهارصد مثقال سرشته و دربعضی از نسخه مروارید کهربا مرجان از هریک چهار مثقال و ورق
طلا و عنبر دو مثقال اضافه نموده است باب دویم در اقسام حبوب و آن مخترعه قدماست
و منقسم باقسام معاجین است مسهله او را تا دو ماه قوت باقی است و بعد از آن ضعیف میشود و مسهی
و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و ذوالخاصیه باشد تا یک سال و افیون دار تا دو سال و انچه
مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود حب تار مشک مسهل و سریع الاثر است جهت
تحلیل ریاح و تقویه معده و رفع قولنج و درد معده کار اصحاب طبیع باشد بغایت مجرب و کمیه و شربتش یکبار است
میفرماید صفت آن مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک از هریک یکمثقال و
بلیله کابلی سقمونیای مشوی هفت مثقال شکر طبرزد هفت مثقال حب ریوند جهت استسقاء
زقی که با حرارة باشد صفته ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون شربتش یک
و نیم حب الذهب و این موسوم است بحب الصبر از تراکیب شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله
بن سینا است جهت حفظ صحة و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و ضیق النفس و درد پهلو و پشت و باد [illegible]
باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و بالجمله مداومت او نفعی است از جمیع ادویه و قدر شربتش تا دو
مثقال صفت صبر سقوطری دو درم هلیله کابلی ده درم گلسرخ پنجمثقال زعفران سقمونیا کتیرا اسفید از هریک
سه درم عنبر ورق طلا از هریک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هریک سه قیراط و مؤلف
تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریاح عود و سنبل الطیب اسارون از هریک چهار درم زیاده نموده و جهت منفعت
و عرق النسا و مثل آنها غاریقون اشق ترید انزروت [illegible] سورنجان از هریک سه درم و جهت صفرا
با اصل نسخه هلیله زرد افسنتین از هریک پنج درم و جهت بخار [illegible] تخم کشوث کشنیز از هریک پنج درم و جهت ضعف جگر
اشتر بدل تخم کشوث و کشنیز و جهت سوداء با اصل نسخه لاجورد و حجر ارمنی نیم درم کرده ادویه را کوفته

باگلاب وعرق بید و کرفس و رازیانج حب بسازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب
باین ماسویه نافع است جهة امراض دماغی خصوصاً بلغمی را و تنقیه دماغ کند و تندی باصره بیفزاید صبر ایارج فیقرا
شش درم هلیله زرد پنج درم تربد چهارم افتیمون ملح هندی از هریک دوم و نیم غاریقون دو درم شحم حنظل یک درم و در
صفرا وی سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقی است و شربتش یکمثقال حب اسطمیخیقون
منقی اخلاط بارده است جهة تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف
معده و گرده نافع صبر پانزده مثقال بسفایج افتیمون از هریک شش مثقال سقمونیا غاریقون شحم
حنظل از هریک سه مثقال سنبل سلیخه زعفران حب البان ملح هندی اسارون ورج عصاره افسنتین عود مصطکی
ایخ اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هریک یکمثقال و بعضی اوقات ایارج زیاده کرده اند حب النفط
منسوب بجالینوس و اقوی الفعل است و نافع جهة هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و
امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو درم و رازی نقل کرده که
مضر جگر است و مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند و مولف تذکره برآنست که این
اصح است از اول و مصلح او کثیرا و ماء العناب است صبر پانزده درم هلیله اصفر تخم هرمل افتیمون صمغ سداب
اگر یافت نشود دو چندان واسق جاوشیر مقل ازرق بکنیج تخم حنظل خربق سفید شیر انزروت از هریک بیست درم
و در بعضی نسخه تربد عود اصل السوس از هریک هفت درم کرده اند اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر
سوداویا و نباشد افتیمون را داخل نباید کرد و اگر علتیت و حب الغار را اضافه کنند در صورتی که مریض با...
نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب بسازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و
ایارج از هریک پنج درم داخل نمایند جهة اوجاع بارده خصوصاً نقرس نفعش عظیم خواهد بود حب السعال
از صاحب تذکره است و بتجربه دانسته که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش
از هریک یکجزو نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق
هندو برشتو نیز افتیمون بزرگتان هریک نصف جزو حب بسازند پس اگر در سینه خشونت و سینه ترو حی باشد باید
چهار جزو حلبه سه جزو زوفا دو جزو و نیم پرسیاوشان و جزو دال با و نیم اسپس گل ارمنی و گل مختوم از...
همه را با مثل آن شکر لعاب تخم مرو و نیز تیلو و ریحان در دهن بفتیله جدا بسازند و اگر عصاره
سازند در تکلیف طبیعی و صاف کردن دواز بلغ خواهد بود حبی که نافع است جهة امراض کر

مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء الحیه و اخراج فضول بلغیه و قوتش تا دو سال باقی است گرم است در
دویم خشک در اول و شربت او یک مثقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلحش کثیرا
حب تربد دوازده مثقال صبر دوازده مثقال افتیمون چهار مثقال بسفایج انزروت از هر یک سه مثقال عصاره
افسنتین نمک هندی شحم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم با آب حب نمایند **حب الدیدان الطوال**
برنگ مقشر بلیله اصفر ایارج از هر یک پنج مثقال تربد ابیض سه مثقال فانیذ مثل ادویه شربتش شش درم با آب گرم
حب قوقایا مستعمل ابوی رحمة الله ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا بلیله زرد اسطوخودوس تربد
سفید حب ساخته یک مثقال و نیم را تناول نمایند **حب قوقایا** جهة تنقیه دماغ و امراض بارده آن
بغایت مجربست و قوقایا بلغت یونانی بمعنی حاذق وسط و چون این حب جذب مواد از اینجا میکند لهذا مسمی
باین اسم شد صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو شحم الحنظل سقمونیا نکدنیم جزو **حب**
صفصلی جهة فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است حب ایارج فیقرا ده مثقال شحم الحنظل قنطوریون
دقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون جند بیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هر یک یک مثقال
صمغ را در آب سداب حل کرده حبها بسازند دو مثقال و نیم قدر شربت است **حب افتیمون**
جهت اخراج سوداء کسی که قادر بر شربت مطبوخ نباشد افتیمون دو مثقال بسفایج غاریقون از هر یک نیم مثقال
خربق اسود ملح هندی از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس هفت مثقال ایارج ده مثقال شربت دو مثقال **حب**
الشبیار این حب را شبیار از جهة نامند که وقت استعمالش شب است جهة تنقیه سر و دل از سودا
که متولد از بلغم باشد حب تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس بلیله کابلی یکجزو ایارج فیقرا یکجزو و نیم عود هندی
نیم جزو شربت از یک مثقال تا دو درم **حب الشبیار** نوعی دیگر جهة تنقیه دماغ و قلب از سودائی که متولد از صفرا باشد
حب تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو بلیله زرد یکجزو ثلث صبر دو جزو لاجورد دو ثلث جزو گل سرخ
مثل او مصطکی یکجزو ثلث با آب سیب شیرین حبها بسازند شربتش تا چهار درم **حب الشبیار** نوعی دیگر جهة تنقیه
دل و دماغ از سودائی که از نفس سودا بهم رسیده باشد بلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس
دو ثلث جزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین
حبها سازند شربتش از یک درم تا یک مثقال **حب** جهة سیر مجربست با ماء العسل و امثال آن بنوشند منقول
از تذکره پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی با عرق بید حبها به بندند
شربتش یک مثقال **حب مقل** از مجربات والد مرحوم جهة صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت در آزار باشد
آمله مقشر پوست بلیله زرد بلیله سیاه پوست بلیله کابلی پوست بلیله تخم گندنا مکید پنج جزو مقل ازرق

مقل ازرق چهار جزو مقل را نیکوب کرده در آب گندنای ناشسته بخیسانند دیگر دارو بکوبند که مثل مرهم شود ادویه را دران سرشته حبی بمقدار نخودی بسازند و هر روز در خلای معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند

وازچیزهای سوداوی پرهیز نمایند حب فالج از تالیف والد مرحوم جهت کسی که در جانب راست فالج بهم رسیده

دها در بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجربست تربد ابیض شش مثقال حب النیل سورنجان از

هریک سه مثقال ایارج فیقرا شش مثقال شحم حنظل دو مثقال شیطرج بوزیدان مو عاقرقرحا دارفلفل از

هریک یکمثقال و نیم سکبینج جاوشیر مقل ازرق فربیون خربق سفید بسد از هریک نیم مثقال ادویه را کوفته و بیخته

صموغ را در آب گندنا حل کرده با ادویه سرشته حبها بسازند و شربت سه درم با آب گرم حب الافاویه

کثیر الصبر جهت مره سودا و صفرا و بلغم متولد در معده و غشی که از و عارض شود دارچینی قصب الذریره حب البلسان

فقاح الاذخر سلیخه تودری از هریک دو اوقیه نیکو کوفته بست و دو رطل آب باران در او ریخته بپزند تا نصف باقی ماند

بعد ازان صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و بابن آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی نماند مگر سفلی

از صبر که احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده هریک از زعفران و مصطکی و درصافی یکوقیه در و ریخته مثل

نخود حبها بسازند بعد ازان که در آب خمیر کرده باشند قدر شربت سه درم با آب گرم حب شیطرج جهت درد مفاصل

و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده درم صبر بیست درم زنجبیل خردل ابیض از هریک دو درم دارفلفل فلفل عاقرقرحا

از هرکدام یک درم شیطرج هندی مو از هریک دو درم فانیذ چهار درم با آب کلم حبها سازند شربتش دو درم و نیم تا سه درم با آب

گرم حب الربیع بلیلج کابلی افتیمون از هرکدام چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین از هریک دو درم

صبر یک درم بابونگ رازیانه دران جوشانیده باشند حبهای نیم گرم سازند قدر شربت دو درم تا سه درم حب

الحلتیت للربیع بلیلج اصفر عصاره غافث مکه دو درم حرف م حلتیت نیم با آب حبها سازند شربتش یک

با آب گرم حب الشفا جهت اسهال صفراوی مخلوط به بلغم و زرد آب صبر بیست و دو درم افتیمون

دوازده درم سقمونیا سه درم سنبل سلیخه تربد مصطکی مکه چهار درم زعفران سه درم غاریقون شش درم [illegible]

یک درم با آب حب ساخته شربتش دو درم با آب گرم حب السکبینج از جالینوس جهت امراض بارده استسقا

قولنج و لقوه و فالج ایلیجات تلثلته ایلج بلیله مکه ۶ درم مقل زنجبیل دارچینی پنج ل فلفل دارفلفل [illegible]

سه ماشه مر تخم کرفس نانخواه مو سلیخه ۲ م شیطرج حب البلسان ۲ م مصطکی پانزده ل [illegible]

سکر طبرزد ۳ م صبر سقوطری چهار ده ل مقل را کوفته و آب گندنا بر و پاشیده بکوبند و باقی ادویه [illegible]

مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیمگرم وقت خواب و باید [illegible]

بعد از استعمال هر روز پرهیز نمایند حب قصر که خوب هست نیز گویند از معالجات بقراط جهت تنقیه معده از رطوبات [illegible]

حب زیبق جهت منع سرعت انزال مجربست و مرحوم از خلاصه مرحوم حکیم محمد باقر ص زیبق پنجدرم
باسرکه تند در هاون سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط بسازند یا دو سه مثقال نمک هندی در ظرف آهنی
را سرکه پر کرده زیبق را در آن بجوشانند و از زرانخست سحوق سه ل اندک اندک در و ریخته بدسته هاون
سائیده تا ملغمه شود پس در کرباس سطبری کرده بفشرند آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند
تا چرک از و زایل شود و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی کنند ریسمان بند از سوراخ او گذرانند
با آب لیمو انداخته یک شبانه روز تا منجمد شود پس بروغن بابونه انداخته باتش نرم طبخ دهند و در وقت
احتیاج در دهان نگاهدارند که ریسمانش بیرون باشد و بلع نشود و در وقتی که اراده انزال داشته
باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساک منی بقوه تمام میکند و قوی النشاط و مسکر و منوم
و مشتهی و حقیر او را بموبزج مسمی ساخته و مجربست ص زبیب صد دانه بیخ شوکران سه ل بزر البنج
سه ل کوفته و زبیب را بان مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب را تمام جذب
کند در وقت حاجت بقدر حب استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند با برگ شیرازی که ورق
الخیال است بجوشانند **حب بذل** جهت درد سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون
است تا توره سیاه یکمثقال زنجبیل دو مثقال ریوند سه مثقال حبی بقدر نخودی بسازند از یکی تا
دو و سه عدد بقدر مزاج هر یکی میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهت نعوظ مجربست و بعد از شش
ساعت نعوظ می آورد تا ده و از ده ساعت و چون با آب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف میشود و چون
در دهان نگاهدارند در عرض یک شبانه روز برطرف میشود و دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه
است و حبی کثیر جهت نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی بجهة این مرجها ترتیب نموده اند هر یکی
بعلتی نبود بعضی زود آب میشود و بعضی نان نمک وقتی نرم میشد و بعضی بدمزه بود و این حب بنحو عجیب طبخ شده
و فی الواقع بی‌بدیل است ص عنبر یا شتر اعرابی سه مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب خصیة الثعلب خولنجان
از هر یک دو مثقال مصطکی قرنفل از هر یک یکمثقال بقدر مغز فندقی حب بسازند روزی یک عدد استعمال نمایند و
از عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خام خیسانیده بنوشند و این حب تا نیم مثقال میتوان
خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتوان کرد و حبی یکنخود و زیاده از آنرا قبل از شراب تناول نمایند صندل
سفید تخم کاسنی تخم کاهو گل سرخ تخم کرنب ملک سه ل کافور دانگی باگلاب حب کنند حب جهت بواسیر
بوی و ریحی و قاطع خون و مجربست منقول از کامل الصناعه بلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد از هر یک چهار
ابلوط ۲ طراثیث ۲ گلنار ۲ مقل ۲ خبث الحدید مدبر برشته از هر یک دو مصطکی جوز بوا سنبل الطیب

قرنفل مکه یک تخم کنند تا سه اهلیلجات و تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را بآب برگ سرو حل کنند و ادویه را بآن بسرشند و حب بسازند و دو مثقال را بآب گرم بنوشند **حب سعال** جهة ضیق النفس و سرفه دایمی سخت و تلین سینه و تصفیه صوت و جهة ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کتیرا حب الصنوبر الکبار صمغ عربی انیسون اصل السوس رب السوس فانید شکر بالسویه باندکی عسل و آب رازیانه بسرشند و حب ساخته در زیر زبان نگاهدارند **باب سیوم در اقراص** اقسام اقراص مثل اقسام حب است و حد وسط سفوف و معاجین مخترع او اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار و ذوالخاصیه و افیون دار قوتش تا چهار سال باقی است و مسهله و غیره اقسام آن در بقای قوت مثل حبوب اند و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است **قرص افعی** در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و مبهی و مقوی حرارة غریزی و پادزهر سموم و جهة بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق بطریق دفع نطا هر علد نافع و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از اشتهاء استعمال نمایند و بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود بلا فاصله ایام بعیده سر او با دنباله بسته بر تخته گذاشته بقدر چهار انگشت از سر و دنبال بیک ضرب قطع نمایند و احشا و پوستش را از و بیرون کرده بآب بشویند و با اندکی نمک و شبت در دیگ سنگین یا سفالی بجوشانند تا پخته و مهرا شود و پس استخوان او دور کرده گوشت او را با ربع او نان میده خشک در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا یکسان شود قرصی بقدر یکمثقال بسازند و در روی پرویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت مادگی است و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ یکا رنمی آید **قرص اسقلیل** که از اجزای تریاق فاروق است جهة سموم و ربو و عسر النفس و جبر و کسر نافع و جهة استسقا بیبدیل است **صفت** عنصل مشوی را در خمیر کوبیده و بوزن او آرد کرسنه با شراب مجوشانیده یا روغن گل دست را چرب نموده قرص بسازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن آن آرد کرسنه را بکو... **قرص اندروخورون** که از اجزای تریاق فاروق است جهة گزیدن هوام و ادویه قتاله و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد نافع و نسخه مختلف و بهترین نسخها از جمله... است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده دارچینی فقاح اذخر قصب الذریره اسارون عود بلسان... ده از هر یک شش ل فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده ل وارچینی جهار مصطکی از هر یک چهار ... ست ل سنبل الطیب شانزده ل با شراب یا سبخته یا عسل یا جهودری قرص بسازند **قرص...** الملک که مولف آن بنام پادشاه آن عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق فاروق...

بابه بازرشک قرص سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال را بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کبدی باشد
و خون قرحه بسیار آید ریوند چینی کهربا بسد مرجان سماق منقی انجبار اضافه نمایند **قرص ورد قابض** جهة
نزف الدم و جهة اسهال ذوبانی منقول از قانون و مجربست گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر
گلسرخ صمغ مقلو سرطان محرق بالسویه با آب به قرص ساخته استعمال نمایند **قرص ورد اخر**
جهة درد فم معده و حمیات بلغمیه گلسرخ شش م اصل السوس چهار م سنبل الطیب یک م با میفختج بقدر
یک م قرص سازند **قرص ماریوس** جهة ایلاوس و جمیع انواع قولنج بسیار نافع است تخم کرفس انیسون
از هر یک هشت م افسنتین چهار م فلفل دوم مرصاف دوم دارچینی شش م مصطکی چهار م افیون یک م
جند بیدستر دوم با آب قرصها سازند بقدر یک مثقال **قرص کاکنج** جهة قروح کلیه و مثانه و تقطیر
البول و بول الدم بغایة مجربست منقول از جامع امین الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج شاهدانج از هر یک یکمثقال
تخم رازیانه دو دل زعفران تخم حماض بری مغز چلغوزه بادام مقشر از هر یک سه مثقال حب کاکنج جبلی بیست و تخم بد
و تخم خیار ده دوازده مثقال ادویه را کوفته با میفختج معجون ساخته قرص سازند **قرص البزور** جهة اسهال
و قروح امعاء و کسی که هضم طعام نشود و همیشه سخت زحیر و سیلان حیض متواتر باشد حب الآس دو مثقال
تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزر البنج دو دو از هر یک یک اوقیه افیون دو دل با شراب معجون ساخته
تا نیم درهم قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **قرص برملکیه** جهة دفع بلغم خام و صفرای حا
قوی بسیار نافع است هلیلج زرد و بلیلج و آمله و ترنج کابلی مقشر از هر یک یک جزو تربد ابیض خراشیده مثل همه فانیذ
مثل همه اجزا و فانیذ را با تیلی کرده و قدر آب بر و ریخته بعد چند جوش از آتش گرفته ادویه را برو پاشند
خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قرصها ساخته قدر شربت یک قرص با آبی که در و
خشک را یک شب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق
و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با و ربع جزو بلیلج شحم حنظل را **قرص**
زرشک لکدار جهة مستسقی که لینت طبیعت داشته باشد و جهة تپهای مرکب و یرقان تازه
نهایت مجربست عصاره زرشک منقی لک مغسول از هر یک سه مثقال افسنتین عصاره افسنتین
مثقال سلیخه طباشیر گلسرخ سنبل الطیب تخم کشوث بوداده ریوند صمغ عربی بوداده گل ارمنی بوداده کتیرا
هر یک دو مثقال مصطکی رب السوس مغز تخم خیار زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد در
قرص سازند و با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت

قرص افسنتین منقول از کامل الصناعة ترکیب حنین جهت ضعف جگر افسنتین ۳ م انیسون اسارون تخم کرفس
صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب راوند ۲ م بقدر درمی قرص سازند قرص اوریبولن
جهت اورام جگر و جبائر و شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هریک ده مثقال
رب السوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم بازیان گلسرخ زعفران با لعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت
یکمثقال قرص ریوند جهت تپهای کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربتی که واقع شود بجگر
و سپرز ریوند چینی شش م فوه عیدان بلسان لک مغسول مکی ۳ م تخم کرفس انیسون عصاره غافث یک
م باب قرص ساخته استعمال نمایند قرص غافث مجربست جهت شطر الغب و تپهای کهنه گلسرخ
پنج م سنبل الطیب دو م عصاره غافث طباشیر شش م باب قرص سازند بقدر درمی قرص السید جهت اسهال
دموی و نفث خون نافع است بسد ام کندر اقاقیا جلنار مکی ۳ م صمغ عربی م وارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ
بقدر درمی قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست بیخ سوسن اسمانجونی ۳ م فلفل ابیض
سنبل اشق از هریک ۳ م اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند قرص کافور جهت تپهای
محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گلسرخ شش م طباشیر صمغ عربی کثیرا مکی ۳ م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس
مکی ۲ م نشاسته ۳ م زعفران ۱ م کافور نیم م بلعاب بزرقطونا بقدر درمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال
نمایند قرص مثلث زعفران افیون مرصاف بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث
بسازند که مثلث به قرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب گشنیز و مثل آن بر اورام حاره و صداع حاره طلا کنند
و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن قرص مثلث معمول جهت صداع حارد
و اورام حاره ضماد او نافع است مرصاف افیون لادن کافور مکی ۵ م کندر انزروت رامک گل ارمنی
مکی ۲ م فرفیون مشت ۲ م بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا کنند قرص للدق جهت
تب دق منقول از شیخ الرئیس طباشیر ۳ م گلسرخ شش م گل ارمنی چهار م مغز تخم کدو تخم خیار تخم
خرفه کهربا مکی ۳ م بقدر دو درم قرص سازند و اینقدر شربت است قرص جهت اسهال
دموی از تالیفات والد مرحوم گلسرخ تخم حماض مکی پنج ل صمغ عربی نشاسته طباشیر مکی دو ل بلعاب
بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال قرص گل صغیر معمول ابوی جهت درد معده و تپهای بلغمی
و رفع رطوبت معده مجربست گلسرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس از هریک یکجزو قرص سازند قدر شربت
یکمثقال قرص للدق از مرحوم ابوی جهت تب دق و مطبقه و محرق و اسهال صفراوی که با تب باشد
بسیار آزموده است تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گلسرخ مغز تخم کدو
۴ ۳ ۳ ۳ ۴ ۴ ۴ ۶ ۶

صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه مکده ۳ درم نشاسته
کتیرا بزر البنج مکده ۲ درم خشخاش سفید ۳ درم بزر قطونا را در آب خیسانیده بی آنکه صاف کنند با او قرص سازند و این
قرص بالوف طبیبی است که مشتهر باشد از شربت کافور **قرص کافور** رازی جهت تبهای جگر گفته است که
انفع اقراص است جهت علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر ۵ گل سرخ ۵ تخم کاهو تخم کدو تخم کاسنی صندل سفید
کافور از هر یک درم بلعاب بزر قطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر بزر البنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه
حرارة عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهت مسلولین طین ارمنی رب انجبار طین مختوم طین رومی
نشاسته گل سرخ از هر یک شش درم سرطان محرق ۱۰ درم کتیرا طباشیر شادنج مغسول مکده ۲ درم ریشه انجبار بدل
گفته اند با شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجربست خشخاش سفید و سیاه زعفران
نیز اضافه نموده و رب السوس شش درم با آب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو درم و با شربت انار شیرین بنوشند
قرص گل کبیر جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه گل سرخ ۱۰ عصاره غافث ۳ عصاره
افسنتین ۳ مصطکی ۲ و نیم سنبل اسارون عود اذخر مکده ۲ تخم کشوث دو درم [illegible] روی ترنجبین **قرص**
کهربا از نجیب الدین جهت حبس خون از هر موضع که باشد مجربست و آنچه [illegible] در تحفه هر یک نوشته شده با اضافه
مروارید خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل ارمنی موافق کامل است کهربا تخم خرفه [illegible] تخم حماض شاخ
گاو کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی صمغ بوداده تخم کشنیز [illegible] مکده درع محرق جلنار مکده ۳ بزر
البنج [illegible] طباشیر کتیرا نشاسته ۲ مصطکی سوده زعفران افیون [illegible] شربت یکمثقال با [illegible]
جهت نفث الدم و با شراب خشخاش جهت قروح امعا **قرص شادنج** منقول از تذکره که بهتر از اقراص
کهرباست جهت تبهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تجفیف قروح و نقاهات [illegible] مفید
است کشنیز بوداده خشخاش سفید مکده ۶ کهربا مرجان تخم خرفه مکده گل مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو
کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کتیرا صمغ عربی مکده ۳ درع محرق بزر البنج شادنج مغناطیس محرق مغسول قدر
شربت یکمثقال **قرص شادنج** از مخترعات حقیر جهت تپ دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و
اسهال مراری و دموی و تبهای دموی و سرفه حار مجربست تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته
طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین [illegible] هر یک ۵ درم سرطان سوخته ۱۰ کتیرا رب السوس
شادنج مغسول انجبار شاخ گاو کوهی سوخته هر یک [illegible] بزر البنج افیون زعفران هر یک یکمثقال با [illegible]
قرص سازند و قدر شربت یکمثقال **قرص زرشک** منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت
[illegible] زرشک بیدانه رب السوس گل سرخ [illegible] تخم خیار مقشر تخم خربزه مصطکی

عصاره غافث سنبل الطیب رونا س لک مشسته عصاره افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم
کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با به قرص سازند **قرص گلنار** جهت اسهال مراری رقیق اعم از انکه دموی
یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی کزمازج کندر گلنار مساوی افیون صمغ عربی یک نیم جزو تا دو م قرص سازند **قرص
کهربا** جهت حمی لثقه و تپهای مرکبه و تپهای کهنه مجرب نشاسته ل رب السوس شاهتره سنبل الطیب مصطکی
کهربا انیسون قرص سازند **قرص جهت تپهای مرکبه** گلسرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم
کرفس تخم کاسنی عصاره غافث عصاره افسنتین طباشیر تشش تا دو درم با گلقند و طبخ رازیانه **قرص
للاستسقاء الحار** منقول از مختار و مجربست عصاره زرشک یا زرشک ۱۰ گلسرخ ۵ تخم خیار تخم خرفه تخم
کشوث تخم کرفس مصطکی و لک مغسول و ریوند از هر یک م سنبل الطیب نیم م بقدر یکمثقال قرص سازند با چهل م
آب کاسنی و لبت م آب عنب الثعلب و ده م سکنجبین و پنج م مغز خیار شنبر استعمال نمایند **قرص مسهل**
از تالیف حقیر در امراض حاره و تپهای گرم و مرکبه و رفع قولنج ثقلی بغایت نافع و سریع العمل و بغایت بهترین
اقسام قرصهای مسهله است **قرص بنفشه** مغز تخم کدو مغز تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم کاسنی تخم خرفه کشنیز
خشک مصطکی انیسون گلسرخ طباشیر نشاسته کتیرا حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق حکمای هند که در دستورات
مذکور است با لعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم مثقال تا یکمثقال با شیر یا آبهای مناسب استعمال نمایند اگر
حب الملوک را با کتیرا و انیسون و مصطکی سائیده دو سه روز در آب لیمو بخیسانند و بهتر از تشویه اوست **قرص
مروارید** از تالیف حقیر جهت تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع است و بغایت مجربست طباشیر گل
گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ باب سرد
سرشته قرص سازند یکمثقال آنرا با شراب خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد و در بعضی مواد
محرق اضافه باید نمود و بجهت تب دق کافور زعفران اضافه کنند **قرص بنفشه معمول اطبا** جهت امراض حاره
با پوست طبع باشد گلسرخ بنفشه رب السوس کتیرا مصطکی مثلث بی تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خرفه با آب ترنجبین قرص
سازند **قرص قابض** از تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضع [illegible]
و بواسیر بغایت مجربست طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ کتیرا زعفران افیون تخم مورد
گل داودی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کرسنه رمان و تخم حماض دم الاخوین با آب بارتنگ قرص سا[illegible]
را در هر مرضی با ادویه موافقه آن مرض بدهند **قرص الطحال** از تالیف ابوی ریح جهت ورم و در[illegible]
باشد مجربست گلسرخ زرشک تخم خیارین تخم خرفه [illegible] ریوند [illegible] طباشیر [illegible]
عصاره غافث نیم [illegible] کافور [illegible] عصاره افسنتین [illegible] زعفران [illegible] ثمرة الطرفا [illegible] ایرسا

سنبل الطیب ۱م قرص را با سکنجبین و آب کاسنی یا آب بید مصور یا آب شاہترہ بنوشند **قرص کوکب**
واضع او اسقلیبوس است و او دعوة کوکب زحل میکرده و پیوسته متابعت آن کوکب بوده و دران زمان معروف
و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص بکوکب مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر درین تسمیه آنکه طلق را کوکب
الارض می نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحرارة و یابس است در اول جهة ضعف معده و دماغ و جگر
و سپرز و فضول غلیظه و صداع و دوار و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهة ورد گوشت و قرحه امعاء و مثانه
و سپرز و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملذوعه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربت
تا دو مثقال و منقول از تذکره است و آنچه بسببی از ذات نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است
قرص دوقوسیا لیوس تخم کرفس افیون بزر البنج ابیض میعه سائله کندر بکه ۸ جند بیدستر سنبل
پوست بیخ لفاح گل مختوم مرصاف سلیخه طلق محلوب بکه ۵ و در بعضی نسخه خشخاش سه ۶ و در بعضی نسخه مصطگی
طباشیر قسط زعفران حلتیت بکه ۱ از جهة قطع تپهای دردیشت و در بعضی نسخه کافور ۲م و بعضی افیون ۲م جهة
قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند **قرص دیاسقوماطون** جهة زحیر و مغص و اسهال مفرط و قرح
و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه بزر بانه انیسون
مرصاف سنبل الطیب سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قائم مقام او قرص سازند قدر شربت تا نیم مثقال
قرص گلنار منقول از تذکره نافع است جهة تپهای حار و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد و
گویند در تجفیف قروح و باقی نار فارسیه که معروف است بجب فرنگی نفعی عجیبی میکند بشرط زیادتی عازرد
و پوست انار حب گلسرخ اقاقیا بکه ۱ انیسون گل مختوم سلیخه صمغ کتیرا بکه ۲م با آب گرم استعمال نمایند
قدر شربت از نیم مثقال تا سه مثقال **قرص ریوند** منسوب بشیخ رئیس ره قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب
جهة یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تپهای مزمنه و عسر بول و سوء هضم و سموم
و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقی است **قرص**
لک مغسول بکه ۸ ل ریوند ۸ ل تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک سه مثقال و اگر مریض را
در سپرز کهنه باشد قسط و مصطگی و تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر
مریض با لقاء در بیمار باشد کشنیز خشک بجای تربد و اگر یابس باشد و قبض طبیعت باشد اصل
السوس تخم خرفه گلسرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه مثقال و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه
کنند قدر شربت یکمثقال **قرص گل قابض** جهة سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول
از ایلاقی گلسرخ تخم حماض بو داده صمغ عربی کتیرا نشاسته بو داده با لعاب بزر قطونا قرص سازند

قرص ریوند جهة سوء المزاج جگر و اسهال کهنه و دموی بغایت آزموده است ص ریوند چینی
عصاره زرشک تخم کاسنی بالسویه بآب برگ بارتنگ قرص سازند و باآب بارتنگ بنوشند قرص
انزروت تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است جهة بقایای نار فارسی و آتشک و
قروح فرمنه و اهل روم او را حب سازند و اهل فرنگ آرد گندم هشت ل زیبق سه ل و هر یک از افیون و عنبر
و مشک نیم مثقال اضافه مینمایند و در استعمال او شرط است تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال
باقی است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال او را تا سه روز استعمال نمایند ص انزروت مدحرج
دوازده مثقال کندر عفص ۸ ل شب یمانی مرصاف مکد عم ل قلقدیس ل باگلاب قرص سازند قرص
نردی در ضمادات مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم
در سفوفات و آن اقدم ترکیبات است و بعد از آن معجون ترکیب یافته و دیسقوریدوس گوید که مخترع او اول
شاگرد اسقلیبوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او با ضعف معده و شدت امتلا جایز نداشته اند مگر انکه
لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو سفوف ارسطاطالیس
و سفوف اسکندر نامند معده را قوه دهد و گرده را سرخ دارد و وسواس و فراموش کاری ببرد و جهة هضم طعام
و بوی دهان خوش کردن نافع است و جهة تفریح بدل ندارد و جهة بخار و قطع عرق فاسد و بدبوی دهان نافع
و این سفوف را ارسطو جهة اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند و گویند قوتش تا دو سال باقی
و شربتش تا دو مثقال است ص قرنفل سازج هندی قصب الذریره که آن را مویا نالیسر است لغة هندی و آن دو ل
و قسمی از بوفاریقون است عود هندی اسارون مصطکی هلیله کابلی زرنباد تخم مشک زیره کرمانی دارچینی
فلفل دار فلفل اشنه زنجبیل قرنفل انارد انه جوز بوا کافور قاقله مکد جزو عنبر مشک مکد نیم جزو شکر شش چندان
طعام و بعد از طعام از یک م تا سه م تناول نمایند سفوف جهة اسهال اطفال از مجربات ابو سهل و غیر
را نیز نافع است حب الرمان بو داده را بسیار نرم صلایه کرده طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد
گلسرخ گل ارمنی سفوف کنند و با طفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شب با شربت به یا شربت سیب ترش
سفوف بلوط منقول از منصوری جهة تقطیر بول و سلسل البول مجربست ص بلوط مقشر بو داده
کندر گل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند بقدر دو درم صبح و دو درم شام و اگر با تقطیر دم
باشد که مریض بهر چه بیاشامد زود دفع شود باید که ماء الشعیر و بذر قطونا نیز بیاشامد و غذا با آب نخود
و مثل آن ترتیب دهند سفوف دیگر از تالیف حقیر جهة سلسل البول مجربست بلوط کندر خشک را
سان التور ابیسون تخم خرفه سنبل الطیب طباشیر مصطکی زرورد سعد کندر شکر مثل همه

استعمال نمایند قدر شربت مثقال سفوف جهت اسهال مراری مزمنه و بواسیری و نواصیری حاره بغایت
مجربست از تالیف حکما گل ارمنی ناردان بو داده دانه انگور که از سرکه بیرون آورده باشند و بو داده هر یک یکمثقال
سماق بیدانه گلسرخ صمغ عربی بو داده از هر یک نیم مثقال طباشیر گل مختوم یا داغستانی هر یک دو مثقال مصطکی
عود قماری هر یک یکمثقال قدر شربت دو مثقال با ربوب مناسبه سفوف دیگر جهت اسهال بواسیری مجربست
بلوط خطائی نیم مثقال نیلوفر یکمثقال سفوف الطین جهت سحج و اسهال صفراوی نیز رقطونا تخم مرو
تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی یکجزو صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیکو ب کرده و بزرو را با نشاسته
بو داده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شراب به یا رب آن بنوشند سفوف
الرمان جهت اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و تقویت معده و امعا کنند ناردان بو داده حب الآس
بلوط سماق کمون در سرکه خیسانیده بو داده آرد نبق آرد سنجد کشنیز خشک بو داده خرنوب نبطی خرنوب شامی
یکجزو سک را مک یکربع جزو نیکو ساخته استعمال نمایند سفوف مقلیاثا جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف
معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است صحت عرفت بو داده یکرطل و نیم زیره کرمانی یکشبانه روز در
سرکه خیسانیده و خشک نموده و بو داده نیم رطل تخم کتان تخم گندنای نبطی یکربع رطل مصطکی یک اوقیه
و نیم هلیله سیاه برشته و زرنیت ربع رطل نیکو ساخته استعمال نمایند سفوف خرنوب جهت اسهال و سستی
معده خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده سماق تخم
مورد آرد نبق بلوط کشنیز خشک بو داده مصطکی یکجزو نیکو ساخته استعمال نمایند سفوف زرشک جهت
تقویت معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب رمان بو داده زرشک بو داده آرد نبق یکدرم کوفته سفوف
سازند سفوف سماق جهت اسهال مزمن سماق دو جزو حب الآس دو جزو حب الرمان بو داده یکجزو
خرنوب نبطی سه جزو صمغ عربی گلنار یکدرم نیم کوفته سفوف سازند سفوف پرور جهت بادها دفع کردیا نیز
زیره کرمانی قاقله کبار نانخواه تخم کرفس یکدرم قاقله صغار نیم درم قرنفل نیم درم زنجبیل فلفل یکدو دانگ شکر ۳۰ درم
تنتش وزن دو درم سفوف للحوامل جهت رفع اشتهای ردیه در وقت حمل و جهت تقویت معده و اشتهای
طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد تخم کرفس یکدرم دو درم نانخواه کندر یکدرم سه درم جدوار نیم درم زیره
کرمانی ۲ درم سفوف سازند سفوف دیگر جهت حوامل بسیار نافع است و جوارش سمسم نیز گویند کنجد مقشر
زیره کرمانی زنجبیل یکدرم ۱۰ فلفل دار فلفل یکدرم ۵ درم دارچینی ۴ درم هیل قاقله یکدرم ۳ درم شکر طبرزد یکرطل سفوف
اسهال منقول از نینین جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تپ ربع و رد اشتهای طعام زیره کرمانی و
نبطی که یکشبانه روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک شده بو داده باشند هر یک سی درم حب الآس ۵ درم

کشنیز خشک بوداده ۲۰ درم آرد برنج ارزن سنجد ار دو نار دان یکدرم سه درم قرطاس ثلث یکدرم اسک سه درم عود هندی
منقا کوفته بیخته بر درون و بیخته شربتش سه درم با آب سیب صبح وشام **سفوف للفواق** جهة فواق
تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس جبلی سعد زیره کرمانی بالسویه سفوف سازند شربتش یک
مثقال با آب نیمگرم **سفوف لوجع الکبد** جهة درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند لک مغسول سه درم گلسرخ سه
تخم کاسنی و تخم کشوث هریک دو درم طباشیر سه درم سفوف ساخته قدر دو درم یا پنج درم شکر سلیمانی وچهار
وقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند **سفوف سورنجان صغیر** مجربست جهة نقرس وعرق النسا
سورنجان ۱۰ درم شکر سلیمانی ۵ درم زعفران یکدانگ بقدر درم با شیر استعمال نمایند **سفوف لقطع دم**
البواسیر مجربست منقول از معالجات تبرا عجیب الفعل است جوز محرق یکجزو زرده تخم مرغ سوخته
یکجزو کنجد بوداده سه جزو مجموع را سائیده دو مثقال با شربت سیب یا آس یا ریباس بناشتا استعمال
نمایند **سفوف مقلیاثا** از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعا مجربست بلیله سیاه و آمله و بلیله با روغن گاو
برشته کرده یکدرم زیره کرمانی که یک شبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده باشد حب الرشاد بوداده یکدرم
هفت درم تخم کرفس و انیسون در سرکه خیسیده خشک شده بوداده یکدرم مصطکی قرنفل قاقله عود هندی
سنبل الطیب یکدرم دوم سعد سه درم صبح وشام دو درم استعمال نمایند **سفوف** جهة اسهال بلغمی تالیف
ریح نانخواه کندر گلنار یکجزو دانه مویز دو جزو بامیه مسک استعمال نمایند **سفوف للحفظ** جهة تقویت حافظه
وتنقیه او از رطوبات فاسده وزیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دار چینی
دارفلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت دو درم تا دو مثقال با
در تابستان یکروز در میان نماید و یکروز نه **سفوف** از تالیف حقیر جهة حرقة البول از ریگ که با حرکه باشد و باد
تقطیر البول و سلسل البول نیز باشد نافع است جهة درد گرده و درد مثانه که از گرده حیده تخم خیار
و بسیار موثر افتاده بلوط بوداده ۵ اگل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر ذکر
دو مثقال با سعتر استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب احتیاط نمایند سفوف
گرده و مثانه که با مزاج حار باشد مغز تخم خیار و خیارزه و هندوانه کدو هریک چهار مثقال را
دو مثقال با سکنجبین سبز یا دو مثقال را با سکنجبین بنوشند **سفوف دیگر ایضا**
مغز تخم هندوانه و خربزه و خیار و تخم بلوئی و خار خسک هریک سه مثقال کاکنج را زیاده تخم
حجر الیهود دو مثقال با سکنجبین صبح و شام استعمال نمایند
اسهال با پیچ و مغص و حرارت باشد نافع است تخم قطونا تخم خبازی یکدرم

کوبیده اندک بو داده دو مثقال با اشربه مناسبه بنوشند **سفوف للخفقان البارد** از قرابادین مرحوم
حکیم محمد باقر نفاع کهربا بریان کرده شب یمانی بریان کرده مکد سه م زرناوند مدحرج زرنباد درونج مکد نیم
درم مروارید یک م شکر بوم شیرخشت سه درم باطبیخ افسنتین **سفوف سورنجان کبیر** جهة مفاصل و عرق
النسا نافع است صح سورنجان مصری ده م سنا مکی ۸ م مغز بادام دوم پوست هلیله زرد سه م زعفران
نیم قند سفید سوم سقمونیا مشوی ام و اگر ماده بلغم باشد بدل سقمونیا تربد ۵ م کنند شیرخشت دو مثقال با آب گرم
سفوف جهة قطع سیلان منی و مذی و ودی مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم تخمکشت مکد سه م سعد شهدانج
مکد دوم گلنار ام شیرخشت ۳ م با آب سرد **سفوف** ایضاً در قطع ودی و مذی بی بدیل است و مجفف نار فارسی
است و اشنک کشت ریکچر کوبیده بروغن زیتون چرب کرده دو جزء و بلوط هر روز دو مثقال مداومت کنند
سفوف جهت قطع شهوة جماع از زنان و مردان بذر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت ملک نیلوفر دو جزء و شیرخشت سه م
با آب تخم خرفه **سفوف سوداکه** با مار الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه مکد ۵
غاریقون بسفایج ہم افتیمون ہم گل گاوزبان ہم اسطوخودوس ہم نمک نفطی ام لاجورد مغسول ام
خربق سیاه ام شیرخشت دو مثقال **سفوف جهة سپرز** از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است زوفای خشک
پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم تخمکشت تخم سداب بالسویه ۲ م با سکنجبین تناول نمایند
سفوفی که جهة سپرز مجربست و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرم کثیرا دو دانگ بنوشند
و بدستور شکر و عرق بهار مرجان تا یکهفته مداومت نمایند مجربست **سفوف مجرب** جهة حرقة البول و وجع حالبین
بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کثیرا رب السوس بذر البنج سفید قند
ساری همه دو مثقال را با جلاب یا شیر ده یا شراب بنفشه بنوشند **سفوف نقرس** منقول از محمد بن زکریا و میفرماید
که مجربست جهة رفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که بالکلیه قطع میکند با تخواه اهل ورق سداب خشک
تخم کرفس رازیانه و وقو مکد خرده بادام تلخ سنبل قسط حلوزر اوند مدحرج مکد نیم جزء هر روز یکدرم استعمال نمایند
و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل نکنند از ماکول
و مشروب و بعد تنقیه بدن استعمال نمایند **سفوف سرطان** مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهریه
و قطع کنند سرها و پاهای او را و شکمش را شکافته بعد با رباب چاکستر زد و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب
گرم شسته تری او را رفع کنند و در کوزه گل اندوده گذاشته و در تنور معتدل انداخته یک شبانه روز بعد از آن
سوخته باشند پس خوب کوفته ده درم او را از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید مکد ۵ م و کثیرا
سه درم کوفته سفوف سازند قدر شربت دو مثقال **سفوف** جهة کسی که از حرارة بول بسیار میکند از تالیف

مرحوم ابوی خبث الحدید بیست درم کوفته و بیخته در سرکه خیسانیده بعد از آن بیرون آورده
باتش خشک کنند و بار دیگر کوفته مخلوط سازند با دقاق کندری که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده بعد از آن بیرون
آورده باتش خشک کنند و بار دیگر خشک کرده باشند ده درم طباشیر سه درم کشنیز خشک سه درم شیرخشت یک مثقال
با میبه ساده یا با آب سیب صبح و شام میل نمایند **سفوف سنا** جهت عرق النسا از مجربات قدما سنا مکی
ده درم سورنجان پنج درم زعفران نیم درم قند سفید سه درم با سه درم شکر **سفوف قوی** که مستی بسیار آورده
و تقویه اعضای رئیسه کند و فوائد او بسیار است عنبر اشهب جزو و بنفشه خشک دو جزو و کثیرا نیم جزو مجموع
را در یک وزن [illegible] مرتبه تناول نمایند بسیار نافع و مجربست **سفوف** جهت اسهال خون و بلغم دار طباشیر
نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ [illegible] زعفران از هر دو مثقال را با رب به بنوشند و اگر قرص
کنند بهتر است **سفوف** جهت درد پشت و درد بول و منی و تقویه اعضا و سستی آلات بول
و تناسل مجربست از حکمای هندوستان و از تجربه مترجم ماهر نقل شده فوفل هفت مثقال و نیم را
صلایه نموده در سفال پاک اندک بو دهند و دارچینی هفت مثقال و نیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه نمایند
و بر روی آتش نرم گذاشته تا چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدر آنکه معجون شود آمیخته مغز پسته دو مثقال
و نیم نبات دو مثقال و نیم را کوبیده بر آن نثار کرده مجموع از ده ربع روز تناول نمایند **سفوف** تالیف
حقیر که جهت تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجربست قند سفید
دو مثقال تا سه مثقال [illegible] باقلی هفت مثقال کثیرا چهار نشاسته صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه رب السوس خشخاش
سفید مغز دانه به بادام طباشیر مغز تخم خیار سرطان محرق عصاره لحیة التیس گلنار اقاقیا گل ارمنی **سفوف**
نانخواه از مجربات جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویه هاضمه و دفع و خروج بخارات نهایت نافع
است نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل آن قند سفوف کنند **سفوف قابض** که مکرر حقیر تجربه نموده جهت
اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را بر روغن [illegible] بسته مثقال [illegible]
بنوشند تا سه روز زیاده بر آن و اگر با اسهال سده نباشد انشا میدن پوست خشخاش [illegible]
سائیده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ مقرح کنند بدستور **سفوف** [illegible]
کلی و [illegible] معده قریب باستسقا و اشتها [illegible] رویه خبث البلوط افسنتین مویز [illegible] سیاه
و کابلی و آمله سفوف کرده سه مثقال با آب آهن داغ کرده یا شراب خبث الحدید بنوشانند
سفوف جهت درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم گل سرخ با سرکه یکشبانه روز
خیسانیده و خشک کرده باشند زرشک بیدانه بوداده بوره ارمنی اسقولوقندریون [illegible]

بدل آن بیخ کبر تخم کرفس ثمرة الطرفا غاریقون شربتی از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بنوشند **سفوف جهت ریاح بواسیر** موافق کامل و تلخیص البیان
هلیله سیاه و بلیله و آمله ملکه ۱۰ ابرو غن زیتون برشته با تخم گندنا بو داده حب الرشاد بو داده نانخواه ملکه ۱
حرمل حلبه ابهل مغز دانه زرد آلو ملکه ۵ مصطکی جوز بوا ملکه ۱ شربتش دو مثقال با آب گرم **سفوف للاسهال**
الصبیان از مجربات مرحوم ابوی شخ نوا شش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشانند

باب پنجم در اشربه و ربوب

و اضح او خیفا ذکر بس است و با عتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است و در فن را اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس رح میفرماید که از حکمای فرس است و بیونانیین رسیده و اشربه بدستور حبوب و اقراص قائم می باشد و قدما بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال او را امزجه مختلفه ششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه منحصر نتواند بود و قوام اشربه زیاده از یک سال نمی ماند و شروط ترتیبش آنست که هرچه از فواکه مسلمه باشد مثل سیب و به و بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آن آب بجوشانند تا نصف آید پس صاف نموده و هرچه غیر از صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک باشد یک شبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بیخها و شاخها باشد زیاده از یک شبانه روز بخیسانند و هرچه برگ و شاخها و گل تازه باشد کوبیده آب او را بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند و عطریات مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از سر آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرطست که شربتی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغیر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکنند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او حسب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید در جه مزاج هر یک را از شیرینی او با آنچه شربت میسازند ملاحظه نموده و موافق تقصد مخلوط کرده و هرگاه المی در اعضا تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند **سکنجبین ساده** که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزا مساوی باشد مایل بسردی خواهد بود مفتح سدد و رافع تشنگی و قاطع صفرا و التهابه و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل

خواهند قند را دو چندان سرکه کنند **سکنجبین دوشابی** که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل
است **سکنجبین عسلی** که سرکه با عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و
و تقویت جگر و معده و تپهای مرکب نافع است **سکنجبین سفرجلی** جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان
و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یک جزو
بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود **سکنجبین اصولی** جهت حمیات و سدها
و عطش و جلای معده از بلغم نقل خمره رطل آب شیرین بقدری که حده سرکه را بشکند و پوست بیخ کرفس پوست
بیخ رازیانه ملکه شش و تخم کرفس رازیانه و انیسون ملکه دو وقیه و سرکه مذکور تا یک شبانه روز خیسانیده و در
باتش هموار بپزند تا سه سدس و کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند بهر جزوی ازین مطبوخ دو جزو از شکر
بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند سوم زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او در میان قند
در رو صاف کنند **سکنجبین افتیمون** با بارالجبن استعمال نمایند افتیمون بسفایج خربق سیاه خربق را
نیمکوب کرده یک شبانه روز در نود مثقال سرکه بجوشانند و نود مثقال آب صاف اضافه نموده باتش نرم
بجوشانند و بسفایج را کوفته و کیسه کرده دران بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته
یکجوش داده بعد ازان صاف نمایند و با دویست پنجاه مثقال قند بقوام آورند هر روز تا چهار ده مثقال استعمال
نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد باین نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی ملکه هفت مثقال
تخم کرفس دو مثقال تخم خیار پنجمثقال بیخ کاسنی بیخ رازیانه دو مثقال ادویه را با سرکه نود مثقال و آب نود
مثقال جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر ملکه و جوشش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و با د
ویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تپهای مرکبه و ضعف جگر و صل[illegible]
و استسقا و صعار نافع است تخم رازیانه تخم کشوث انیسون گلسرخ تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه [illegible]
بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب و سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا نصف آید و با
بقوام آورند **سکنجبین اسجدانی** که از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب و جهت امراض
بیعه بیل اسجدان را نیمکوب کرده شب در سرکه نود مثقال و آب نود مثقال خیسانیده روز دیگر بجو[illegible]
رسد بعد ازان صاف نموده با دوشاب انگوری صد و بیست مثقال بقوام آورند هر روز در دو
[illegible] باشیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نما[illegible]
دوره دیگر [illegible] مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سده و سوداء رقیق و صفراء
سوخته نافع و موروث تشنگی و مصطکی تخم کاهو و طباشیر و مصطکی و انیسون از هر یک یک مثقال

هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن مزبور کوفته شب بیندازند تا بجوشد و طریق آنست که آب
شانزده رطل را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه بیندازند و هر دفعه یکرطل آب بیفزود
بیش آتش را اضافه کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از آب ربع بماند و اگر قوی تر خواهند گل را پنج یا شش
رطل بتوان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس باهموزن آب صاف او شکر بقوام آورند
قدر شربت از ده مثقال تا سی مثقال با یخ و اگر بنصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است
شربت ورد قابض جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را بیکدفعه در ده
رطل آب بجوشانند تا بربع برسد و صاف نموده باهموزن آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند بازای هر
رطل آن هر یک از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید آرد کتیرا کتیرا خشک طباشیر هر یک یک مثقال در پارچه بسته
در وی بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است اگر اجزای حاره قابضه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم
باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب** جهت تبهای و تشنگی و حرارة معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای
که با سرفه باشد و جهت تقویه آلات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و اورام احشا مفید است
شکر سفید یکجزو و آب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب دو جزو بقوام آورند و اگر سردتر خواهند
عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند **نوع دیگر** منقول از کامل و قانون شکر یکجزو و آب باران
جزو و گلاب جزو بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبه صفرا و تقویه باضمه و تسکین تشنگی معده و جگر حار
نافع است آب به شیرین دو جزو آب لیمو یکجزو و شکر ثلث مجموع بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبه
صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج
رطل شکر بقوام آورند **شربت بنفشه** منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون
نافع است و ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت ورد در سه دفعه در چهار رطل آب بریزند
بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند تلیین قویتر خواهد بود
و اگر بنفشه خشک باشد یکرطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت نیلوفر** موافق
نسخه کامل جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویه دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا
نبود بخلاف سایر اشربه بهترین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و تعیین عرق نیلوفر
چهار جزو با یکجزو شکر بقوام می آرند **شربت سفرجلی** منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده
و سهال و غثیان و قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست بیرون آورده و پاک کرده آبش را بفشرند
آن گرفته و از شراب پاچهوری یکرطل و قند را یکشبانه روز در وی بخیسانند و بعد از آن

فشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل
مصطکی از هر یک دو مثقال قاقله صغار و کبار زعفران غیر مسحوق دارچینی از هر یک چهار مثقال قرنفل سه
مثقال در لته بسته در وی بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل کنند میتواند بود **شراب الخندریقون**
جهت برودت معده و تپ ربع و درد احشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته سه درم شراب کهنه
ریحانی یا جمهوری ده درم زنجبیل پنج درم قاقله صغار و کبار نیم درم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درم زعفران نیم
درم دارفلفل یکدانگ و نیم غیر زعفران باقی را نیمکوب ساخته بلند ازند در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند
و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم مشک مطیب سازند **شراب مقراطیس**
جهت ضعف جگر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از
مرض اصل السوس آسمانجونی نیم مثقال تخم رازیانه فلفل یکدرم سلیخه چهار درم خوب کوبیده با [illegible] و شصت
مثقال شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته و سر ظرف را بگل گرفته چهل روز بگذارند
و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند **شراب حرمل** جهت صرع مجرب و نافع درد سر مزمن و ضیق
النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان بیعدیل است یکرطل اسپند را کوفته
در سی رطل آب انگور بجوشانند تا به ربع رسد و هر روز تا پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهت اعاده
حمل زنان که در وقت حامله شده اند و بعد از آن نشده است روز از این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند
شربت نعناع در تحریک اشتها بمرتبه موثر است که حصر نتواند نمود و منقی معده از اخلاط سوء
و رافع بلغم و تهوع است چون برای معاجین با هم بنوشند در سرعت اثر بیعدیل است آب نعناع افشرده
بیست مثقال خردل سرخ بیست مثقال شب یمانی یکمثقال نرم سائیده با نود مثقال خمیرمایه در هزار و [illegible]
و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورند شربه یک
[illegible] بدل [illegible] خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بنوشند در جمیع افعال قائم مقام
اسپرا است **شربت اسطوخودوس** جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده [illegible]
زوفای خشک [illegible] پرسیاوشان [illegible] گل گاوزبان بیخ [illegible] رازیانه تخم کرفس [illegible] سرخ سه
[illegible] مویز از دانه بیرون کرده اذخر افسنتین [illegible] بیخ سوسن آسمانجونی اصل السوس
[illegible] کنند [illegible] صد و پنجاه مثقال عسل [illegible] بقوام آورند و سافوج و قرنفل
زنجبیل سنبل الطیب [illegible] مصطکی اجزا را در خرقه بسته بلند ازند تا بجوشند و صاف
هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال **شراب ریحانی** از جمله اقسام خمر است و ده [illegible]

اذخر تخم خطمی تخم کتان از هریک سه درم اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آرند و
مغزها را کوبیده دران حل کنند **نوع دیگر** که از مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان هر یک هفت
مثقال انجیر زرد بست عدد عناب سپستان از هریک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن
از هریک شش مثقال حلبه چهار مثقال مویز بیدانه بست مثقال تخم کرفس تخم رازیانه از هریک دو مثقال جوشانیده
آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت گاوزبان** جهت تقویه دل و توحش سوداوی و خفقان
نافع است گل گاوزبان چهل مثقال بادرنجبویه بست مثقال آب او با دو وبیست مثقال شکر بقوام آورند
شربت انجبار جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضا باطنی و رحم والتیام تفرق اتصالی که در سینه
و شش بهم رسد ریشه انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ و سفید سوهان کرده و تخم مورد
از هریک دو مثقال جوشانیده با یک رطل شکر بقوام آورند **شربت دینار** از تالیف بختیشوع است و چون
شربتی را بیک دینار طلا بیع مینمود لهذا مسمی بشربت دینار شده جهت تبهای عفونیه اخلاط فاسده
از اعماق بدن و ضعف معده و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی هر یک ده مثقال جوشانیده عود بیخ سوسن
هر یک نیم ل تخم کشوث گل پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی زعفران دارچینی فودنج هر یک سه ل ادویه را کوفته
اگر از جهت تپ باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز
در آبی بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و تشت گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هریک پنج مثقال جوشانیده
باشند و بازار هر یک رطل از آب آن یک مثقال ریوند و نیم مثقال اسارون اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام
آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند **شربت خشخاش** نافع است جهت مرطوبین و حبس
نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و سهر و رفع تپ و حرارة و اخلاط محترقه و چون با شربت ورد
ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویه قوتها میکند قدر شربت آن تا بست مثقال است و
دو سال باقی میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و یا پوست را علیحده نیمکوب کنند و تخم را
و با ده مثل آن آب باران بجوشانند تا به ثلث رسد و با مثل او شکر بقوام آورند **شربت عناب**
موافق نسخه اصول التراکیب و مولف آن غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین
اطفاء حرارة خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است
خشک عدس بیخ کاسنی از هریک ده اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف
شکر بقوام آورند **شربت عنصل** نوعی که مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس
و بلغمی و سده احشا و تقویه معده و دماغ و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است پیاز عنصل دو مثقال

خشک اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید از هریک پنج ل
نعناع خشک بازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا از هریک سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد
و پنجاه مثقال آب دو سه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سه صد مثقال شکر
بقوام آورند و هر روز از پنج تا ده مثقال با مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند شراب العنصل
سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع
ضیق النفس و سرفه کهنه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده
رطل سرکه با آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده باز از هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه نموده
بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله جمعی از قدما این ادویه اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا
بیخ اسجدان زوفا خشک پودینه نعناع از هریک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم کرفس بری کاشم هریک دو
مثقال و نیم قردمانا دو مثقال سداب شش مثقال ساذج هندی سه مثقال با عنصل در سرکه بخیسانند و بجوشانند
در ینصورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده مزمنه بغایت نافع است شراب الکدر و شربت کادی نیز
گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض
دموی و تسکین حرارة قویه و اخلاط محترقه که بمشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارة جگر و معده و رفع
تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت موثر است چوب کادی نیکوب کرده شاخ با با پوست بیخ
با دیان و تخم بادیان تمر هندی عناب دانه بیرون کرده از هریک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب لک
از چوب پاک کرده از هریک چهار مثقال صندل سرخ و سفید هریک ده مثقال یکشبانه روز در چهار مثل
آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین
از هریک رطلی بجوشانند تا بقوام آید شود و یا یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا بقوام آید
و از سر آتش بردارند کافور زعفران از هریک سه مثقال در روح حل کنند قدر شربت از دو مثقال تا هفت
مثقال و نیم است و جهت اطفال یکمثقال شراب اترجی موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و
ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب کهنه
صاف یا جمهور بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه
مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از یونانیان بشرح مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست
ترنج را در دویست و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث آید پس صاف کرده با یکرطل عسل
بقوام آورند شراب رساطون از اقسام خمر است جهت امزجه بارده بغایت نافع است و مقوی حرارة

غرنیری چهار هزار مثقال آب انگور صاف را با آتش نرم بجوشانند و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده
بجوشانند تا بنصف رسد هیل قاقله کبابه قرنفل دارفلفل مکه پنج درم نرم سائیده در پارچه بسته در اول
طبخ بیندازند تا آخر بجوشد بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه مثقال زعفران در آن حل
کرده در شیشه‌ها کنند و سر شیشه‌ها محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قوی‌تر میگردد شراب
جعده که آن اختراع حقیر است از جهت ادرار فرمودن حیض و بول و دفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده و مجرب
است مشکطرامشیع جعده حرمل فوتنج نهری ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار از هر یک سه مثقال ابهل
تخم کرفس رازیانه بودنه انیسون تخم کاسنی قنطوریون دقیق از هر یک دو مثقال مویز بیدانه انجیر زرد
از هر یک ده مثقال در یکمن تبریز آب جوشانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند
هر روز ده مثقال از آن با مدرات حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گلسرخ و محموده مشوی
و غاریقون بنوشند شراب افسنتین کبیر موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا
و بلغم و اعصاب و دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون مثل آن گلسرخ هشت مثقال صبر زرد دو
مثقال حماما مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک یکمثقال و نیم
نعناع اصل السوس مکه سه مثقال بیخ کرفس بیخ رازیانه مکه دو مثقال فونه زعفران هر یک یکمثقال و نیم در هشت رطل
شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتوان انداخت
نوع دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است
افسنتین ده مثقال گلسرخ بیست مثقال ترید چهار مثقال غاریقون چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال
در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر ترید را هفت
مثقال و سنبل را چهار مثقال کنند قوی‌تر خواهد بود نوع دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبس
طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین دو مثقال گلسرخ چهار مثقال تمر هندی ده
ترنجبین سی مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است شربت ابریشم جهت
دل و اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و باد بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است
نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است
مثقال را در یک شبانه روز در یکهزار و سیصد مثقال آبی که آهن تافته چند بار در آن انداخته باشند
پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان
مثقال بادرنجبویه علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم

و با سه صد مثقال بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی
از هر یک دو مثقال دران حل کنند و بعضی بجای آن حریر کرده اند و اگر پیله کنند باید شکافت و کرم ابریشم
را بیرون کنند که با پیله نجوشد شربت ابریشم معمول متأخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد
باقر قمی موافق اکثر افرحه و در دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا
و توحش و هموم بغایت موثر است ابریشم حریر سه صد مثقال را سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک
و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن تبریز که ششصد مثقال باشد آب سیب شیرین آب امرود شیرین
آب انار شیرین آب به شیرین هر یک دویست مثقال بخیسانند و بعد از ان بجوشانند تا بربع رسد و در حین
جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک یکمثقال هیل قرنفل عود سادج هندی
هر یک یکمثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از ان
که آب بربع رسد ابریشم را دور کرده افشرده آب صاف کرده با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال
عسل بقوام آرند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال و ورق نقره سه مثقال مشک نیم مثقال دران حل کنند
و اگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته
اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را سه صد مثقال میکنند و زعفران را نجوشانند
بلکه بعد از قوام در وحل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشانیدن ضعیف الاثر میشود شربت
فواکه معمول متأخرین مقوی اعضای رئیسه و جهت ناقهین و ضعف احشا نافع است آب انار ترش و شیرین
آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین آب شفتالو و آب عرق ... ناشنیده شکر هر یک نیم جزو با ثلث
آن با شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور را اضافه میکنند و این انسب است و اگر آب انگور علیحده
بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است شربت فواکه شیرین جهت تقویت احشا و ناقهین
و صاحبان لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوه های شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر
بقوام آورند شربت فواکه ترش قابض تر از شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق
نیست و عمل او بدستور سابق است که از میوه های ترش ترتیب دهند و هر یک ازین اشربه موافق احوال
بتخصیص تقویت با دویه مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه بسته دران بجوشانند
شربت فواکه ترش معمول متأخرین مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت رفع غثیان و بدی هاضمه
و اشتهای مخترقه نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال
بقوام آورند عود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل سنبل الطیب سادج هندی بسباسه نیم ... بجوشند

با در بنجویه سازج مشک و عنبر و ورق طلا و نقره دران حل کنند **شربت تریاقی** که با دزهر سموم
و گزیدن افعی است و جهته کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجربست منقول از تذکره آب نارنگ
آب سیب شیرین هریک سیصد مثقال آب لیمو آب ترنج هریک صد و پنجاه مثقال با ثلث آن شکر بقوام آورند
و مرواریدی که بآب ترنج حل کرده باشند شش مثقال اضافه کنند در تقویت در اکثر امراض قایم مقام تریاق
فاروق است **شربت هندی** منقول از ترجمه باهروسرت جهته درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم
سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد
کمر و مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد رازیانه هریک صد و پنجاه مثقال یک شبانه روز در سه وزن آن
آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد بعد از آن صاف نموده و با شیره گلسرخ تازه سیصد مثقال قند سفید
ششصد مثقال بجوشانند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و به پانزده
مثقال روغن گاوی چرب نموده در آن حل کنند و از ده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند **شربت**
صندل جهته تقویه معده و دفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار بیست مثقال صندل سفید را
نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده و صاف نمایند و جرم صندل را در آب جوشانیده تا نصف
قوت را بآب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام آورند و اگر قابضتر خواهند یک اوقیه انار
ترش را در ان خیسانیده صاف نمایند و بعد از ان بقوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در یک
یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین بسرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابضتر است **شربت اجاص**
منقول از حاوی جهته درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است آلوبخارا را در آب خیسانیده
تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم بکند صاف نموده بقوام آورند و اگر قدری محموده مشوی
اضافه نمایند قوی الفعل میشود **شربت تمر هندی** بدستور شربت اجاص است **شربت مورد**
جهته سرفه و حرقه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویه معده و امعا نافع است و تخم مورد یا برگ
شش ان به بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن تا بربع رسد و با وزن ان شکر بقوام آورند **شربت**
قابض از تالیف ابوی بریع جهته اسهال و زلق الامعا نافع مجربست خصوصا هرگاه با سفوف قابض
آب به آب امرود آب سیب از هریک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد دران خیسانیده بجوشانند تا نیم
صاف نموده استعمال کنند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی مصطکی
از هر یک دو مثقال در پارچه بسته دران بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف حقیر جهته امراض بارده
دماغ و تفتیح سده و امراض سوداوی و بلغمیه نافع است و بهترین مسهلات است گلسرخ سنای مکی هریک مثقال

بست مثقال تربد سفید غاریقون افسنتین رومی هریک پنجمثقال تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هریک
سه مثقال سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان هریک سی عدد در چهارصد مثقال آب یکروز خیسانیده بجوشانند
تا بربع رسد و باصد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از پنجمثقال تا ده مثقال کنند ۱۲
شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تپهای مرکبه و سوء
القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرفس پوست بیخ کاسنی هریک
سه مثقال بیخ رازیانه گلسرخ انیسون هریک دو مثقال جوشانیده با ده مثقال شکر یا شیرخشت بقوام
آورند و تا ده مثقال با شیره تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت دینار
معمول متاخرین جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تپهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ
کاسنی گلسرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر
که جهت رفع حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی ده مثقال زرشک بیدانه هفت مثقال صندل
سفید چهار مثقال لک مغسول دو مثقال اصل السوس چهار مثقال تخم کشوث سه مثقال گلسرخ کوبیده در
عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس جوشانیده صاف نمایند و با شکر نود مثقال بقوام آورند و اگر ریوند
اضافه کنند قوی‌تر میگردد شربت غوره جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دردهای گرم
و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشاء زنان آبستن مفید است دو رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف
رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی دهد بردارند و با رطلی شکر بقوام آورند ۱۲
شربت سلمویه از تالیف قدما مقوی معده و رافع خفقان است و منافع آن در امراض بارده نهایتی
ندارد پوست ترنج رطلی مرماخور یکاوقیه قرنفل دو مثقال عود یکمثقال نیمکوب کرده در پنج رطل شراب سه
شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند
تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند شربت سیب جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی
غثیان و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آب سیب ترش بجوشانند تا بنصف رسد
با یکرطل عسل و یکرطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب
قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سوده اضافه نمایند ماء العسل جهت امراض
عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است یکجزو عسل صاف را با شش آب با آتش نرم بجوشانند
تا بقوام سکنجبین رسد و با زنجبیل یکرطل عسل دو مثقال فلفل راکوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب
قوت معده و جگر سرد و امراض عصبی نافع است ده رطل عسل با ... آب و سنبل الطیب مصطکی

و دارچینی و قاقله و عود هندی و سنبل و قرنفل و جوزبوا و دارفلفل هریک دو مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس
صاف نموده استعمال کنند رب توت را شرط آنست که آب آنچه که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث
رسد و مجموع آن قابض‌تر از اشربه است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب
جوز جهة منع قی و غرغره او جهة خناق و درد گلو نافع است آب پوست گردگان تازه بجوشانند تا ثلث بماند
و با مثل او عسل و خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یکوقیه مر صاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی
اضافه کنند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است رب خشخاش از تالیف قدماست جهة
نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده و یک شبانه روز در نه صد مثقال آب
خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه درم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که
بطریق لعوق گردد اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هریک درهمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند

باب ششم در مرکبات که انتخاب نامند و منفعت بعضی بعضی از حلواها مربای شقاقل جهة
و سمن بدن و مقوی اعصاب و کمر است شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف
کرده که قدری تندی داشته باشد و زیاده از دو یک شبانه روز خیسانند و آنچه بجوشانند یا بشویند تا اثر
آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورند و شقاقل را با عسل چند
جوشش دهند که جذب عسل کند و عسل آنقدر باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است مربای کدو و [illegible]
هندوانه و زردک و امثال آن و اگر قوی‌تر خواهند در مربای زردک و شقاقل بازای هر صد مثقال شقاقل
زنجبیل قرنفل سنبل جوزبوا از هریک سه مثقال مشک یک دانگ کوفته بیخته اضافه نمایند **مربای سیب** مقوی
دل است و جهة نیکو کردن بوی دهان موثر **مربای به** در منافع مثل اوست و در تقویه معده قوی‌تر **مربای**
بالنگ جهة سینه و حلق و تقویه معده موثر است خصوصاً چون با پوست بیرون ترتیب دهند و ط[illegible]
هریک آنست که سیب و به را از پوست و تخم بالنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبخ [illegible]
گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هریک را چندان [illegible] که
رطوبت آن در جرم هیچیک نماند **مربای نارنج و لیمو** جهة قطع صفرا و تقویه معده حاره و دل [illegible] است
پوست بیرون هریک را خراشیده با دانه‌کش و انها بیرون آورده و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته [illegible]
و نرم شود پس با عسل و شکر بدستوریکه گذشت بجوشانند **مربای زنجبیل** که زنجبیل [illegible]
باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارد و رطوبت بلغمی و سودا نافع است و در [illegible] است
در آب خیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته [illegible]

که او را بپوشانند و بگذارند تا قوام گیرد **مربای هلیله** مقوی معده و احشا و مجفف رطوبت معده
و ملین طبیعت و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودائی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صفت
هلیله کابلی بزرگ در آب بقدریکه او را بپوشاند بخیسانند و بجای آب خاکستر چوب تاک بر آن بریزند و هر سه روز
یکبار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدر آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان
بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سیخی هر عددی را ده سوراخ
کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چند جوشش باید داد
تا خاطر جمع شود که رطوبتی که از آب برداشته بود دیگر در او نمانده است **ورد مربای عسلی** او را بفارسی گل انگبین
نامند و معرب آن جلنجبین است شکری او را بفارسی گلشکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین سکری و قوت گل انگبین تا چهار سال
و گلقند تا دو سال باقی است عسلی در آخر دویم گرم و خشک و شکری در اول دویم گرم و در یبوست معتدل و هر دو
مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ و عسلی جهت مبرودین و فضول
بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیح سنگ گرده و مثانه و عسر البول و با ریح اذربیه جهت تحلیل ریاح
غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با ریح تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله
لقوه و فالج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او جهت محرورین و یابس المزاج اوفق
و جهت ابتداء وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه
نصف گلقند ممزوج نموده [illegible] نمایند جهت کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سده مجرب میدانند
چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سده و غایت مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف
نمایند نائب مناب شربت ورد مکرر است و گویند مضر جگر و محدث تشنگی است و مصلحش خشخاش و قدر شربت در طبیخ
تا چهارده مثقال و از جرمش چهار مثقال است و طبیخ او باید با شش مثل او آب باشد تا بثلث رسد و ضرر بجگر
خلاف قیاس و تجربه است صفت گل سرخ را از اقماع و تخم پاک کرده با دست چندان بفشارند که خوب درهم
شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام بهم زنند و بعد از چهل روز در آفتاب بگذارند و هرگاه شکر کمی کند
اضافه نمایند و باید اضافه وزن شکر تا چهار مثل گل باشد و عسلی را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نموده و در
آفتاب گذاشت **مربای زردک** جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی
هضم و استسقاء و ضعف باه مفید است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند
[illegible] بقوام رسد پس بازای هر صد مثقال او این ادویه را گرفته و نیمکوفته اضافه نمایند عود قماری قرنفل
[illegible] زنجبیل [illegible] جوز بوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال **مربای [illegible]** بفارسی خیره [illegible] نامند مسهل صفرا

و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و الات تنفس و تبهای حاره و حرقة البول و نزلات
نافع است بنفشه تازه از اقماع و ساق پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده و چند روز در آفتاب بگذارند و هر روز
بهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک کرده را در آبی که بنفشه
را چند جوشش داده باشند یکروز خیسانیده و با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از
پنج مثقال تا ده مثقال و اگر گل بید و بید مشک و سایر شکوفها را بدستورات مربا سازند هر یک را منافع خاصی
است که در اصل انجیر مذکور است **مربای پسته** که از پوست پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت
مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده فرحت مفید **مربای جوز** جهت تقویت باه و تخفیف رطوبت
معده و تقویت جگر نافع است گردگان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون کنند و اگر صلب
شده باشد از هر دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوشش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه
رطوبت گردگان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند **مربای بادام** جهت سرفه و خشونت
سینه نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز
از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند **حلوای آرد و روغن دار** سرد و غلیظ و دیر هضم
میباشد و مولد خون خلط مراری و سوداوی است خصوصاً در مصر درین انچه بی آرد در روغن باشد الطف
و انفع است و ترتیب الفعل با نچه از ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا به بعضی کرده شد که
دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور **حلوای شکرپاره** مولد خون متین و ملین سینه و موافق سرفه
که از بلغم شکوفه شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم را با روغن بآتش نرم بریان
کرده شکر را بقوام آمده اندک اندک در آن بریزند و بر هم زنند تا منعقد گردد **حلوای کزانگبین**
باعتدال و لطیفترین حلویات است و جهت سرفه و خشونت حلق و پیوسته طبع نافع و سریع الانحدار است
کزانگبین صاف کرده با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ برآورده
و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف جوره بر آن بزنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام
از دست دکرده باشند با اندک حرکتی شکسته شود در آنوقت مغز پسته داده و نارجیل و امثال آن
اضافه نمایند **حلوای سوهان** موافق مبرودین کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و
و باه نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد و پس در گلیخه در آفتاب بگذارند و هر روز
بر دو بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف و با مساوی او
نمایند و آب را بجوشش آورده اندک اندک ریخته بهم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تام یافته بسیار

پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیر شکر یا دوشاب انگوری بقدر
شیرینی که مقصود باشد نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفعه کردن نماید بعد از ان
مغز پسته و گردگان و نارجیل و دارچینی و هیل و جوز بوا و قرنفل فلفل هریک بقدری اضافه نمایند تا بذایقه موافق
آید تمر حلوا انچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا و ترطیب اعضا و جهة سل و سرفه و تپ دق
نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از ان که
قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و انچه از خرفه ترتیب
دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته با
بجوشانند و شکر در روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع
بدفع کنند و انچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره برنج
کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد
و قدری زعفران داخل کنند و اگر دران در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترک دارچینی خواهد بود
حلوای سیب و به که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیت اند هر یک از انکه خواهند
بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب یا آب آن
اضافه نمایند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورده بقدری که شیرینی او مطلوب شود اضافه نمایند تا منعقد
گردد و مغز پسته بود داده بقدر احتیاج مخلوط سازند حلوای نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین
حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک کرده را بعد از گرفتن پوست بیرونی و ترنج
تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب شکر بقوام آورده قدری آب
نارنج که اورا ترشی کنند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بود داده با و مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج
آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی
و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای بالنگ زردک را بچه بدستور بعمل آورند در تقویت باه قویتر و تقلیل از
حلوای سیب و نارنج است و طریق بود دادن مغز پسته و بادام جهة حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی
کرده برشته کنند و بسرعت بهم زنند که مغزها نسوزد و بو بردارد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند
فالوذج معرب پالوده است از تر حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل ان و مضر معده سرد و
بلغمی است نشاسته با قدری شکر که مایل بشیرینی گردد چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته
در سینی و طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کرده با شربت قند و عسل و جلاب یا غیره استعمال نمایند

و با صد و بیست مثقال نبات بقوام آورده خشخاش سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کثیرا نرم صلایه
نموده مخلوط کنند لعوق حلبه جهة ربو و سعال یابس بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه پرسیاوشان
بیدانه گل گاوزبان جوشانیده آب او با عسل صد و پنجاه مثقال بقوام آورند و مغز تخم کدو و مغز خیارزه
و تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و پنج مثقال او را با ماء الشعیر بنوشند لعوق الحرمل جهة ضیق النفس و سرفه
رطوبی بسیار بدیل است تخم کتان حرمل را بالسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق حب
القطن جهة بحوحة و رطوبة حنجره بغایت نافع است از مجربات ادویه مغز دانه پنبه جلغوزه حلبه تخم
کتان با عسل یا دوشاب انگوری بقوام آورده لعوق کنند لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا
شود آب او را با دوشاب انگوری بقوام آورده مغز جلغوزه مغز پسته مغز بادام تلخ تخم کدو تخم خربزه تخم رازیانه کرسنه
حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل نرم سائیده به روغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه
و ربو بلغمی بغایت نافع است. لعوق خشخاش جهة ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت
مفید است فراسیون پیاز عنصل مشوی بیخ سوسن با عسل لعوق کنند و بالی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف
جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهة سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار موثر است بنفشه
مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال عسل خیارشنبر و سی مثقال
روغن بادام شیرین بقوام آورده سی مثقال بنفشه سائیده اضافه نمایند و از پنج مثقال تا هفت مثقال
نمایند لعوق خیارشنبر جهة ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدستور جهة سرفه و نزلات
مفید فلوس خیارشنبر نبات سفید را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و بار دیگر تا بقوام آید کثیرا و صمغ
فارسی که صمغ الوبا شد ارد با قلیلی مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش که مستعمل اطبا است
جهة نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه
با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهة امراض بارده سینه و امتلاء عصب و برنده بلغم لزج بسیار موثر
است زوفای خشک انیسون رازیانه پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود قرطم حلبه مویز بیدانه
انجیر پسته سفید تخم کتان در آب قدر شش وزن ادویه بجوشانند تا ثلث رسد لیس فشرده با مثل او
عسل بقوام آورند و عاقرقرحا البطم و را تیانج در روغن حل کنند لعوق حب الصنوبر جالینوسی که در تقویه باه
بدیل است و در معاجین مذکور شد لعوق کرنب جهة سرفه رطوبی و خشونت حلق و سینه و گرفتگی آواز در
تقویه دماغ از بلغم غلیظ نافع است به قدر سه مثقال و نوشیدن تا چهار سال با قیست آب کرنب را که
ان را کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا نصف رسد با دو چندان شکر بقوام آورند و باز ازهر یکی

هر یک رطل شکر هر یک از مصطکی و کندر و صمغ عربی و کثیرا و اتیانج پنج درم و در آن حل کنند لعوق الورد
منقول از جامع امین الدوله جهت تبهای حاده و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه
و سل و سرفه مفید است گل سرخ پاک کرده صمغ عربی مکرر سه نشاسته و کثیرا خشخاش سفید مکرر دو گل مختوم
چهار و حقیر بدل او گل سفید داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته طباشیر زعفران رب السوس نرم سائیده با
دوشاب انگوری لعوق نمایند لعوق جهت منع انصباب نزله بسینه مفید است بزر البنج دوازده مثقال
حب صنوبر شش مثقال مرصاف یکمثقال صمغ و صمغ یکمثقال بنوشند تریاق النزله از مخترعات حقیر در منع
ریختن مواد نزله و منع سرفه از مجربات است تخم کاهو بیست مثقال بزر البنج پوست خشخاش از هر یک سی مثقال
خشخاش سفید چهل مثقال گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اسطوخودوس پنجمثقال خیسانیده
بجوشانند و نبات سفید اضافه نموده گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا مرصاف از هر یک
پنجمثقال بسیار نرم بسایند قدر سه مثقال لعوق ناردان جهت تقویت معده و رفع قی عنیف مجرب دانسته
اند منقول از جامع مذکور گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دان زرشک دانه دار سماق نعناع
تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب
تمر هندی و سرکه و شکر بقوام آورند **باب ششم در مطبوخات و لعوقات و ماء الاصول
و مقیات و مسکنات قی** اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و غیرها که
در طریق تجربه باشد و مسهلات و شرط بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه باب طبخ داشته باشد
بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مشتمل افیمون
هر یک ادویه مفرده مذکور شده و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تقطیع و ترقیق غلیظ و تفریق خلط
سوداوی صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و بحسب مرض شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب
بنا برین این نسخه چند که دستور تواند بود ذکر میشود **منضج سودا و بلغم** مویز میانه گل گاوزبان
دشگلو غافث پرسیاوشان عناب سپستان گل بابونه بیخ کرفس پوست بیخ کبر پوست بیخ
زرد خشک آمله مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده با گلقند آفتابی
که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید قدر آب سه مثقال باشد که بربع باز آید
صفراوی مختص باشد آلو بخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره
عناب سپستان آمله مقشر تخم خیارین تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ و سه مثقال
رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه صفرا و بلغم مرکب باشند زوفا

شکاعی باداورد آلو بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث
افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند آفتابی سکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا
و بلغم در منضج سودا سناء مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی تربد سفید
خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد
غسول شحم الحنظل ملح نفطی استعمال نمایند و در اسهال سودا و صفراوی پوست هلیله زرد و کابلی
تربد بنفشه افتیمون سناء مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در
مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سناء مکی فقاح اذخر هلیله زرد و کابلی تربد خراشیده تمر هندی آلو بخارا
قنطوریون دقیق افسنتین رومی گلسرخ فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی
داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین ابن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله کابلی هلیله
زرد بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سناء مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش
داده صاف نمایند آلو بخارا تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
بست مثقال او را با چهل مثقال از آب صاف کرده اول با پانزده مثقال شکر سفید بیاشامند مطبوخ
خیارشنبر جهت اخراج اخلاط حاده منقول از کامل هلیله زرد آلو بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی
گلسرخ گل نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ده مثقال تا پانزده
مثقال و روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون و غاریقون
منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد کابلی و سیاه پوست هلیله املج مقشر مویز
بیدانه آلو بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید تخم کرفس در پنج رطل
آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند و صاف کنند افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و غاریقون
را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون در آن با عسل سرشته باشند و جهت صاحب جنون و مالیخولیا خربق
اسود طری خربق سیاه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل کنند نوع دیگر که تدبیر است
از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلوی بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه مویز بیدانه
سناء مکی گلسرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفه او خوب است شکاعی باداورد اسطوخودوس در ریوند
کبابه فیطلیس گل گاوزبان بادرنجبویه سپستان هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم کشوث انیسون رازیانه بسفایج
خربق سیاه تربد بسفایج در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده ... در آن
... بر آن بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد و نمک نفطی لاجورد غسول شحم الحنظل شکر سفید

مجموع را کوبیده دران حل کنند و نیم گرم بنوشند واگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ
وسقمونیا منتوی اضافه محاول نمایند مطبوخ زوفا جهت ربو وضیق النفس وسرفه نافع است عناب
سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفا
خشک بیخ سوسن حلبه و چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال آن را با
نفت مربا یا لعوق خشخاش یا معجون نقفی با اضافه روغن بادام بنوشند نوع دیگر جهت ذات الجنب و ذات
الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک پرسیاوشان
تخم خطمی تخم خبازی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با روغن
بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس
و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است بسفایج مغز دانه قرطم عناب
سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون سنبل پخان سفید با سه وزن آن دو ویه آب بجوشانند
تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد کشنیز را
روغن بادام پرسیاوشان بعتر مغز تخم خشخاش اضافه کنند و اگر با ریاح باشد یا ضعفی در مجاری بول گلقند [illegible]
مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بی بدیل است هر روز [illegible]
مثقال تا پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس خیار شنبر و روغن بادام بنوشند و [illegible]
موثر است مطبوخ وارشیشعان در رفع درد معده بارد مجربست هر روز از یک مثقال تا دو
جوشانیده با نبات بنوشند اما در نقوعات شرط است که در آب بسیار گرم تقدیری که ادویه را
خیسانیده و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار فشرده صاف نمایند و بعد
تا شبانه روز خیسانیده تا قوة ادویه با آب بازگردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است نقوع [illegible]
جهت بقایای امراض حاره و تبهای کهنه که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از
الو بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمر هندی منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک به
در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید وقت طلوع آفتاب بنوشند
قبل از آن به دو ساعت صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است نقوع صبر جهت
صداع سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافع است ص افتیمون رومی [illegible]
با سه رطل آب گرم سه روز بدستور خیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام
هر روز ربع رطل را بدهند [illegible] صاف کنند اولی است نوع دیگر جهت [illegible]

مفید است بلیله کابلی بلیله املج مقشر عود خام افسنتین بادآورد سنبل الطیب قرنفل حب البلسان نعناع
هر یک ... قاقله کبار گل سرخ ... در دو رطل آب گرم بخیسانند و بعد از سه روز هر روز ربع رطل بنوشند
و اگر در چهار رطل بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولی است نوع دیگر
که محمد بن زکریا گوید تجربه نموده ام جهت امراض معده بی بدیل است افسنتین عود بلسان گل سرخ عود
مصطکی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل کرده روزی یک وقیه بنوشند
نقوع جهت ادرار حیض منقول از جامع ابن البدر گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه پنج ل تخم کرفس انیسون
رازیانه از هر یک دو مثقال نیم کوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی یک رطل بسی مثقال
با یکمثقال روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی
نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک
ده درم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب جنطیانا فقاح اذخر از هر یک دو درم و نیم حب
بلسان اسارون از هر یک دو درم عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان ناخواه هر یک سه درم مویز بیدانه [illegible]
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن بادام تلخ و شیرین در روغن
بید انجیر و امثال آن که جهت امور مذکوره مناسب باشد بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت سده جگر و سپرز
از برودة و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر فقاح
مصطکی سنبل الطیب قوة الصبغ لک پاک کرده عود بلسان [illegible] بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر گاوزبان
[illegible] افسنتین گل سرخ انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال
با روغن بادام شیرین و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت نقرس
و درد رگ و مفاصل که از برودة باشد بغایت مجربست پوست بیخ کرفس و رازیانه پوست بیخ حنظل
[illegible] دقیق [illegible] ناخواه انیسون بوزیدان [illegible] در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث
روزی یک وقیه با یکمثقال روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد
[illegible] استعمال نمایند ماء البزور که در منع ادرار عرق مجربست کشنیز خشک کرده سماق
بهمن سفید [illegible] شسته از هر یک پنج مثقال با سه مثقال آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی
بنوشند ماء الاصول مجرب [illegible] جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز پوست بیخ
[illegible] انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون [illegible] قنطوریون دقیق و فلفل [illegible]
[illegible] بیخ کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف کرده

دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان
بغایت مفید است و رفع بد بوی دهان میکند و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته
بر دندان دردناک گذارند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک
را مستحکم میگرداند و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا وج کزمازج سعد از هر یک شش مثقال
پوست بیخ انار مازوی سبز کندر گلنار گل سرخ مروارید سفید سفال چینی از هر یک سه مثقال بیخ سوسن کبود
چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هیل طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز خشک بوداده
عدس از هر یک هفت مثقال زبد البحر نمک سنگ صدف سوخته حلزون سوخته شب یمانی از هر یک یکمثقال
و نیم فلفل سفید مصطگی عود بلبان از هر یک یکمثقال بعد از سائیدن اجزاء دو دانگ کافور اضافه نمایند
سنون از تالیف راقم حقیر جهت روئانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوی دهان بغایت نافع است
دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار هفت البلوط پوست
انار ریشه از هر یک جزو قصب الذریره و نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند سنون از مجربات
راقم حقیر است جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است ص مازو چوبه زرد چوبه تخم ریحان سرشته پوست
بیخ درخت زرشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگی نوفل پنج عدد بسیار نرم سائیده استعمال نمایند
سنون منقول از اختیار است ابن ابی صل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و آنکه در
سیلان خون لثه بغایت نافع و بعدیل است زرنیخ سرخ و زرد آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز
بالسویه قرص با سرکه بسازند دانگی را بلثه مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند بروغن گل سرخ
مضمضه کنند سنون دیگر جهت تاکل و بدبوی دهان و جرب بن دندان مازوی سبز بی سوراخ
دو جزو درمصافی یکجزو با روغن گل سرخ بمالند و با سرکه عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بسنون ریحان
منقول از کناش فاخر ابن سرابیون جهت قطع خون و تقویه لثه و دندان نافع است پوست انار
سه جزو گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه
در آب دانه مورد قرص بسازند سنون جهت روئانیدن گوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا برین
اتفاق دارند ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته برروی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن
سد و از کندر و دم الاخوین هر یک پنجمثقال و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو مثقال اضافه
و سنون کنند سنون منقول از قرابادین ... مجربات چنین است جهت روئانیدن گوشت لثه
است پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر

و موافق اکثر امزجه است و در تسکین الدم و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد از موده است
سعد طباشیر گلسرخ تخم مورد گلنار زوفل کاته هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو **سنون**
دیگر از معالجات نقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است
زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند **سنون دیگر** قویتر از آن و سریع الاثر است نمک سنگ
صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند مسحوق نیا ز زجاج مسحوق و باز
در حال دندان را سفید کند و هرگاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد
زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قویتر خواهند مسحوق نیا اضافه نمایند **سنون** منقول از ایلاقی
جهت رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند قنبیل ده م فلفل چهارم حماما سه م سافج هندی عفص محرق از هر یک دو م
سنون منقول از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت آن زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو
پوست انار از هر یک جزوی نمک نیم جزو بعد از سنون مضمضه بآب سماق و گلاب کنند **سنون** منقول از ابن
هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا
بالسویه استعمال کنند و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبت باشد مضمضه بآب ادویه مذکوره نموده مضمضه
کرده بعد از آن این ادویه را بر دندان متحرک بپاشند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر قرة الطرفا خاکستر شاخ
گاو کوهی از هر یک جزوی نمک مصحون نیم جزو که بعد از آن سوخته باشند مرصاف زعفران از هر یک جزوی و نصف
جزو سنبل الطیب ابن خشک سماق از هر یک نصف جزو باهم نرم سائیده باهم سرشته استعمال نمایند **سر**
الاسنان از تالیف قدما و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر
افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام این ادویه را
اضافه نموده است مرصاف زراوند مدحرج میوه شیح از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان
مکرر بتجربه رسیده است مالیدن عسل با فلفل است هرگاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه
فلفل در پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شبیلر
را کوفته در کف دست کرده بخلاف جهت مواضع درد گذاشته تکیه بان جهت کنند اماله ماده بالخاصیة
سنون منقول از تذکره که در زمان هارون رشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان
کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل ورام و دفع سیلان آب دهان مفیدست نمک سوخته ده جزو نار
هفت جزو عود هندی شش جزو مشک سه جزو کزمازج فلفل دارفلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هر یک
از هر ساخته خشک کنند و بخشنوع شیح ارمنی و زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرد

و کندر و عاقرقرحا و اذخر از هریک یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه نموده اند
صندل سفید سعد گلسرخ فوفل قرنفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هریک یک جزو بوره ارمنی دو جزو و تصریح نموده
اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که در روز زیره کرمانی خیسانیده باشند و همچنین مصنف
او بهترین اشیاست سنون جهت امراض حاده منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره جهت رویانیدن
گوشت لثه و تقویت آن و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر گلسرخ از هریک سه درم مروارید گل ارمنی
برشته دم الاخوین هریک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصافی کاکنج کزمازج مامیران هریک دو درم سنون
جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوداده بالسویه با قطران یا طبیخ زیره سرشته کنند
سنون جهت کندن دندان ناپخته مناسب کلیتین است تقفیه او میکند منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل
پوست چوب توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سائیده نه روز در سرکه
خیسانند و حلتیت را بانصف وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را سرشته در وقت استعمال
احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک را بخمیر و موم غلاف کنند سنون جهت
دندان متحرک مجرب حکمای هند است دود سوخته سرنج بالسویه سنون کنند سنون جهت قلاع سوداوی
موئید بیداند انیسون با عسل سنون کنند سنون دیگر برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا از هریک یک جزو
ملقلقار عفص شب زاج سفید از هریک خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهت اقسام قلاع
شب عفص بالسویه سائیده سنون کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را اسقاط
کند تخم پیاز تخم کراث تخم البنج سائیده با پیه سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش انداخته نیفری را بر
دندان ملاصق کرده سر دیگر نی را در ظرف آتش مهیجی نصب کنند که دود او از راه نی بدندان برسد و اگر
ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب کرده شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل
گردد و دیسقوریدوس چون پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند کرم را اسقاط کند و مضمضه بآب برگ شفتالو
و زراوند طویل بغایت آزموده است و دیسقوریدوس بخور راتیانج موثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده
را بکافور پر کنند سوختگی بیخ درد میگردد و دیسقوریدوس خربق مسحوق بپیل بغایت مجربست و دیسقوریدوس پر کردن ثقبه بپوزینه
ت و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که منع ضرس کند و آن کندی دندانست که از خوردن ترشی
ده مفرط بهم رسد چون سماق و تخم خرفه را بخایند رفع آن میگردد و دیسقوریدوس خائیدن بادام و نارجیل و فندق
و کرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که
اطفال را بسهولت دندان برویانند از آنجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوشی که پخته باشد و مالیدن

روغن سوسن و طلا نمودن حنا بروغن سرشته صفت مضمضه و غرغرها جهت امراض دهان وغیره
مضمضه جهت رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سنبل الطیب گلسرخ جوز السرو ثمرة الطرفا بالسویه
با آب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه مجربه جهت قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن
گوشت آن توتیای مغسول سی و هشت مثقال بنفشه نوزده مثقال شکر خام یکمثقال بنفشه را سائیده با
سایر اجزا با سرکه هفتاد و پنجمثقال آمیخته در شیشه ضبط نمایند و بجهت جوشیدن دهان بدل سرکه مذکور را
بیست مثقال آب انار یا آب گشنیز ملکر مضمضه نمایند و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند
و هرگاه سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یکسال و زیاده بران بگذرد
از اثر آن نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه ذرورات و سنونات اسرع
گردد و منقول از کناش ناخرد منسوب بحنین بن اسحق است تخم گلسرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر
برگ زیتون از هریک یکجزو بیخ بارتنگ یا برگ آن یکجزو و نیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه
نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن طراثیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند
و بدستور گلنار مضمضه جهت قلاع و آن جوشیدن دهان است در اوایل باب برگ علیق و آب برگ
بارتنگ و آب به و سرکه و عدس و خبازی و شاخهای تازه تاک و آرد جو جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه
جهت قلاع بلغمی برنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند غرغره
که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز
صعتر مرزنجوش سائیده بالسویه جوشانیده با سکنجبین عنصلی یا آبی که در مرزنجوش و امثال آن جوشانیده باشند
غرغره کنند غرغره جهت خناق حار آب انار ترش که با پیه او افشرده باشند با رب توت و آب گشنیز غرغره کنند
و بدستور غرغره با آب بارتنگ و آب عنب الثعلب آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد
غرغره رب توت یا بوره و مر بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج نافع است انجیر زرد و حلبه
اصل السوس جوشانیده با فلوس خیارشنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو تپ داشته باشد با عدس
گلسرخ تخم مورد را جوشانیده با رب سوسن غرغره نمایند غرغره جهت خناق بلغمی که دلچه نامند
سنبر ترتیب داده باشند با دارصینی و زعفران غرغره کنند و بدستور آب کامه و عسل و سکنجبین
ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره که جهت حاره و بارده امراض حلق نافع
گلنار گلسرخ گلنار جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره نمایند باب دهم در اکحال
و سایر ادویه عین کحل و ذرور و عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کنند

بدرون سرشتن او بچیزی دیگر داد آنچه با بها مخصوص سرشته باید و مانند ذرور استعمال نمایند مثل
توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سیانوس است و چون اول از کافور و مبرداسنج ترتیب یافته باین
اسم مسمی گشته و بعد از آن ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیافات آنچه بمائیات
سرشته بقاطیر قطع کنند و در سایه خشک کنند بمائیات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط
است و از کتب یونانی مستفاد میشود که قبل از و تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است بانچه با میل در چشم
کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه قطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب مراهم
نیز مذکور میشود و در اینجا کحل اسفلیون مذکور است که بموجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس
است و در شیشه شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را بشب و در روز
صبح استعمال کند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر شب چشم بکشند و اگر مرد و بارد المزاج باشند
در وسط روز و هرگاه بجهة نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید مریض بپشت تکیه کند و هرگاه علت در
اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده بروی خواب کند و هرگاه جهة دمعه باشد پلک
را نباید پوشید و بپا استاده بکشند و بدستور نباید در امتلا و سده استعمال نمود کحل روشنا
ببا و بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی بمعنی مقوی بصر است و جابر الوهن است و مخترع او بقراط
و گویند فیثاغورس است جهة ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدا آب و سبل و جرب و حکه
و حفظ صحت عین بغایه نافع است راسخت مقناطیس محرق که هر یک را پانزده مرتبه باب گرم سرشته باشند از هر یک
پنجمثقال توتیا و صبر زرد و دار فلفل زعفران هر یک ربع مثقال زبد البحر بلیله کابلی بازنگار هر یک نیم مثقال
اقلیمیا فضی بوره مرتشیشا فضی هر یک ربع مثقال از ناقه بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره
استرخا هم باشد دو مثقال سرمه اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد و اگر با ضعف
اجفان باشد سنبل الطیب ام و نیم اضافه نمایند و بجهة برودة مفرط ربع مثقال فلفل داخل کنند باسلیقون
کبیر از تالیف بقراط و بیونانی بمعنی جالب السعادة است و گویند اسم پادشاه النصر است و بجهة او ترتیب
ترتیب داده جالی و حافظ صحت عین و جهة حکه و غشاوه و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن
نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک ده مثقال راسخت پانزده مثقال سفیداب قلعی و نمک ترکی و
فلفل سیاه و جعده و توتیا و دار فلفل هر یک دو دانگ قرنفل سنبل هر یک یکمثقال کافور نیم مثقال ساذج هندی
یکمثقال حضض سنبل الطیب سرمه هر یک دو درم باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است
قلیمیای ذهبی ده درم نحاس محرق مغسول پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک ده درم توتیا و جعده

فلفل سیاه اشنه هریک یکدرم کحل غریزی از تالیف یونس است جهة حفظ صحت و قلع دمعه
و امراض که از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل عین منافع او مثل منافع باسلیقون کبیر است اقلیمیای ذهبی
توبال النحاس توتیای هندی نفل صبر برگ زنجبیل خشک هریک یکمثقال ملح هندی زبد البحر نوشادر هریک یکه
مثقال و نیم مشک یکدانگ کحل ملکایا معرب از مقلیا است که بسریانی عبارت از ملایکه باشد و در
قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب باو ملهم شده محلل و ملطف و جالی و جهة اخراج امراض صعبه
و احتباس رمد نافع است انزروت مرباشیر الاغ فشاشته شکر سفید هریک پنجمثقال مغز تخم شیرج یک مثقال
کحل جهة احولی مولف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند مجربست دخان سندروس که در
چراغ با روغن گل سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول کشند کحل جهة بیاض
که البته تا سی روز زایل میکند هر چند که صاحب علت مایوس از علاج باشد منقول از نصایح زبد البحر بوره ارمنی
سرگین سوسمار شکر سفید مسحوق نیا بالسویه با یکرطل آبی که مامیران و وج هریک ده درم را جوشانیده باشند
تا بربع رسیده باشد بکرر در آفتاب بسایند پس صاف کرده خشک نموده از تافته بیرون کرده استعمال نمایند
کحل وردی از تالیف جالینوس است جهة قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع است و حافظ صحت عین
سفیداب قلعی ده مثقال اقلیمیا فضی صمغ عربی شادنج مغسول کثیرا مغناطیس محرق مغسول هریک ... انزروت تا معول زعفران
یکمثقال کافور یکقیراط کحل ساذج از تالیف قدما و عجیب الفعل است در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه
و استرخاء جفن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت است و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل
طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند کحل سرمه اصفهانی مرقشیثا رفضی هریک چهار درم اقلیمیای فضه
بسد هریک دو درم ساذج هندی هریک ... مرداسنگ زعفران هریک نیم مشک چهار قیراط کحل جهة دمعه
بغایت مجرب از قدماست توتیای کرمانی مغسول ده درم بسد پوست هلیله زرد صبر هریک دو درم فلفل نیم کحل
مقوی از متاخرین بغایت جهة ضعف بصر و غلظ ارواح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع
تر از نشیات حرارات و یجدت اذیت بست مثقال توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش
او را کوفته گذاشته باشند تا ته نشین شود و لعاب او خمیر کرده خشک کنند و بسایند و زنجبیل فلفل دار فلفل
مامیران هریک دو مثقال نوشادر یکمثقال مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند و با
توتیای مذکور از حریر بیرون کرده استعمال کنند کحل الاستفار جهة رویانیدن مژه و ابرو
آن بغایت موثر است دانه خرما سوخته پنجمثقال و دخان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب حجر ...
و مامیران هریک یکمثقال با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر از اختراع متاخرین است

وجهت تقویت باصره و رفع غشاوة و تقویت طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار
نافع و حافظ صحت است سرمه صفاهانی ده مثقال توتیای هندی که غیر قسم حاد اوست مرقشیشای
ذهبی مرجان لاجورد مغسول سادج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس
شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هریک چهار مثقال سرطان بحری شش مثقال یاقوت بسد لعل
زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دارفلفل عقیق یمنی از هریک دو مثقال زعفران سه مثقال و در بعضی نسخه [illegible]
فرنگی چهار مثقال بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزاست و صمغ عربی کثیرا مغز تشمیزج و صمغ الو هریک پنج
مثقال افیون سه مثقال اضافه کرده اند و حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقربست
و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند
که مکلس گردد کحل بقراطی جهت رفع بیاض بی عدیل است و در اندک زمانی قلع مینماید شبه سبز محرق
مغسول دو درم بوره ارمنی زبد البحر هریک یکدرم ذرور جهت موسرج بغایت نافع است موافق اختیارات
ابن هبل و ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی هریک دو مثقال نحاس
محرق مغسول نشاسته افیون هریک یکمثقال آب برگ قطونا سرشته خشک کنند و باز سائیده ذرور نمایند ذرور
وردی بیضا جهت موسرج و جهت شبه بودن او در رنگ بورد مسمی باین اسم شده سفیداب قلعی دو
مثقال و چهار دانگ صمغ عربی یکمثقال و دو دانگ انزروت نیم مثقال نحاس محرق افیون هریک دو دانگ
شادنج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق ذرور تشمیزج جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره
ملتحمه و بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است بیست مثقال تشمیزج را
با بیست مثقال گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب بگذارند بیرون آورده خشک کنند و اگر مغز مقشر او
تمام صمغ سماق صمغ آلو انزروت نشاسته هریک دو درم گرد بزرقطونا که از کوبیدن جدا شود بدستور
ده درم افیون دو نخود ذرور نمایند ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل مواد و مجفف رطوبات و جهت امراض
چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیزج از هریک جزوی حبة السوداء نشاسته از هریک نصف جزو
سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل
مفید انزروت جزوی ممیرزرد زعفران تخم گلسرخ از هریک دو جزو افیون دو دانگ یا شیاف جزوی ذرور
کحل چون ذرورین مذکورین را با املح صدف ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهت
حکه و رمد خفیف صدف محرق مروارید کحل دو مثقال نشاسته یکمثقال کافور دانگ ذرور زرد ا
خانت بقراطی که جهت حمره و دمعه و درد چشم که از طغیان خون باشد بسیار نافع است نشاسته

کثیرا صمغ الو ملکد ۲ صمغ عربی شیاف ماميثا یکمثقال و نیم ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت
اختلاج دایم و امراض بارده و مزمنه و تقویت بصر بغایت آزموده است زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار
فلفل توتیای کرمانی مغسول ملکد یک و نیم صمغ عربی یک ۴ ذرور جهت سبل سرخ و قرحه و بثور بغایت
آزموده است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی ملکد ۲ نشاسته افیون نحاس
محرق زعفران ملکد نیم م کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات بقراطی جهت سرخی چشم و کدورت و جلای آثار
بغایت آزموده است برگ عنب الثعلب خشک کرده مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ ملکد که زرگران جلای
نقره با او میکنند بالسویه برود منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل
و ضعف بصر و شترناق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول با آب غوره تازه پرورده زرد چوبه
ملکد ده جزو بلیله زرد با تخم زنجبیل ملکد ده دار فلفل مامیران ملکد دو و نیم نمک هندی را بعد از سائیدن تا پنج مرتبه
با آب غوره سائیده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره سائیده
خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارة عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض
عین نافع است خصوصا جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ صحت
عین و رفع آشفتگی و التهاب و چون با آب انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی
بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدة بصر و امراض مزمنه مفید است و بدستور با
رازیانه همین اثر دارد برود لقاشیلن بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب
مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و منقول از کحل الرمانی است توتیای کرمانی سائیده
نحاس محرق ملکد ا جزو و صبر فلفل دار فلفل ستاد پنج مغسول با مقناطیس محرق مغسول یک نصفه جزو ماميثا
شنجرف انزروت زبد البحر ملکد ربع جزو سائیده با آب انارین تا پنج مرتبه پرورده در آفتاب گذارند برود
القاطع و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویت اجفان و بعد از بائیدن
بر صر اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته است سنبل الطیب سرمه اصفهانی ملکد یک جزو
بلیله کهرو را انجیر گرفته و سوخته باشند ملکد نصف جزو بعد از سائیدن با کشنیز با آب پرورده
برود اکسیرین و برود احمر نیز نامند از تالیف است و جهت التحام قروح و تجفیف رطوبات
مجرب است و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول سرمه ۲ توبال النحاس از هر یک نیم
قلعی مروارید ملکد نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی ملکد ربع سائیده با آب رازیانه تربیه
کنند شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهت امراض حاره و تحلیل اورام و

سفیداب قلعی کثیرا صمغ عربی مکد ۳ نشاسته انزروت مکد ۲ و چون ربع م افیون اضافه نمایند
شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم م کندر اضافه نمایند کندری خوانند و کندری هم جهت
قروح اقوی است بعد از سائیدن با لعاب بزرقطونا شیاف سازند **شیاف احمر لین** جهت
قلاع‌های رمد نافع است کثیرا صمغ عربی نشاسته شادنج هندی مکد یکجزو مرصاف دم الاخوین زعفران مکد نصف
جزو **شیاف وردی** از تالیف ابن رضوان رادع و محلل و مسکن مواد و دافع نزلات و مقوی
اعضای عین و جهت درد رمد و ریح نافع و عظیم الاثر است در امراض گل سرخ اقاقیا دو مثقال
صندل سرخ و سفید مکد پنج مثقال حضض کثیرا صبر شیاف ماميثا مکد یکمثقال با گلاب سائیده شیاف
سازند **شیاف موقالیا** بیونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین ابن اسحق ترجمه
نموده جهت ظلمت و مواد منجلبه و ادمان و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض عین نافع است
اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکد دو مثقال مرصاف سنبل افیون زعفران ساذج مکد
یکمثقال فلفل سفید شش قیراط با شراب بسرشند و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف
اخضر** جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق مکد
یک جزو زنجار نشادر شادنج مکد نصف جزو و اگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف
جهت منع موی زیاده زاج صدر الحدید مکد جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکد نصف جزو با
زهره طیور هرچه باشد شیاف سازند **شیاف ناریج** از مخترعات حقیر است جهت منع نوازل و
حمرة و جرب و حکه و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجربست توتیا آب ناریج پرورده م کثیرا نشاسته
انزروت گل سرخ طباشیر زرد حضض یکی هریک یک م سفیداب قلعی هلیله زرد دانه وار مکد دو م افیون ربع م
شیاف حرارات و بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف اسطیطفان
است و قوتش تا دو سال باقی است جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است و سریع
النفوذ است نسخه‌ای که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیای محرق ۵ صمغ عربی ۸ مداد هندی فلفل سفید
مکد ۵ سفیداب قلعی ۴ اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مکد ۲ و اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر
افیون از زهره کفتار از زهره ماهی شبوط زهره کبک مکد ۲ زهره باشه و عقاب و گاو و خرس و گرگ
و غراب و باز مکد ا و نصف و شیخ ابو علی قدس سره میفرماید که ضروری زهره شبوط و گرگ است و سایر مرائر
بکار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و از مجربین تصریح یافته که زهره حداة که بفارسی غلیواج
گویند نامند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجربست و چون زهره غلیواج را با آب رازیانه اکتحال

کنند جهت اخراج سم مجرب داشته اند **شیاف تفاحی** بغایت لطیف و بی غایله و جهت قروح و
ضربان و غشاوه و بثور مفید است اقلیمیای نقره مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۶ اسفیداب قلعی
مغسول ۸ زعفران نیم کثیرا ۲ با آب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق**
کبیر جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو برگ
مورد و هلیله زرد عفص مکد ربع سماق مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا به ربع برسد پس صاف نموده بجوشانند
تا به ربع برسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بآن بسرشند و شیاف سازند شیاف ماینا
سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی مکد اجزا و اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته مکد ربع جزو ها
شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و ماق
و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر رسیده سماق بیدانه ده جزو سفیداب ا جزو کثیرا نصف جزو کافور ربع
جزو هرگاه سماق را بجوشانند و آب او را آنقدر طبخ نمایند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافی است **شیاف**
غرب و ناسور از محمد بن ذکریا جهت غرب و ناسور مجرب حقیر است صبر کندر انزروت گلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین
بالسویه زنجار ربع یکی با آب بسرشند **شیاف ابی ناصر** جهت تقویت چشم و منع قبول آفات و جهت اجفان
و جلای بصر مفید است گل سرخ صمغ الو صمغ عربی ۳ حضض ۲ اقلیمیای نقره انشاسته نیم توتیای هندی
مغسول انزروت نیم و نیم با آب بسرشند **شحم الحنظل** جهت رفع بیاض بغایت موثر است چند عدد پوست
تخم مرغ فاسد را شده خالی کرده در او ریخته در آفتاب بگذارند و مکرر این عمل نمایند تا هر پیه که در او
باشد جدا شود و آب را مستغرق بکند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از نافه بیرون کنند و با صدف سوخته
و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط کرده با زهره نر و کلنگ سرشته شیاف [illegible]
و عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و سداب
بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مذکور را که خرمهره نباشد با سرگین
سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد مینماید و مرهم مغسل سابق قوی تر است **شیاف**
علائی جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است توتیای کرمانی
هلیله زرد مقشر کثیرا مکد ه نوشادر پلپل انگ زرد چوبه ۳ زنجبیل صمغ عربی مکد ۲ با گلاب بسرشند **شیاف**
جلا جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب و از اصناف مرارات بهتر و بی غایله است و جهت نزول آب
بی نظیر است نیم توتیای کرمانی مغسول را با مغز گنجشک تازه که شب مانده باشد صاف شده سرشته
و با زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران مکد ۲ نوشادر زعفران عفص کثیرا صمغ عربی [illegible]

زنجار اقلیمیای فضی ملد نصف مخلوط کرده با آب رازیانه تازه شربت شیاف سازند **شیاف**
ابار جهت رفع آثار و التحام قرحه مجرب است سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی نشاسته صمغ عربی کتیرا
ملد ۱ اقلیمیای ذهبی سفیداب ملد ۲ افیون مرصاف ملد نصف کندر ۵ با آب بسرشند **شیاف اسود**
جهت تسکین حرارة و شدة وجع و سبل و دمعه جاره نافع است سفیداب ۳ صمغ عربی کتیرا ملد ۱ اقاقیا ۵
مرصاف نصف م سنبل افیون ملد ۲ دانگ با آب بسرشند **شیاف اصفر** جهت ابتدا از نزول آب و
وغشاوه و بیاض رقیق و دمعه و سحابه و جرب و سبل قرمز نافع آنزروت شیاف مامیثا ملد ۱ مرصاف بوره
ارمنی فلفل سفید ملد ۲ زرنیخ سرخ ۲ زعفران ا و نیم با آب بسرشند قطور که در ابتدا ارمد بغایت نافع و مسکن
وجع است و حقیر تجربه نموده تشمیزج بهدانه تخم خبازی از هریک ده عدد نیمکوب کرده با نشاسته نیم ل حنضض
دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده برهم زنند و نیمگرم در چشم
بچکانند قطور دیگر که در ایام تزیّد رمد نافع است تشمیزج بهدانه ملد سی عدد نیمکوب با یک و نیم درهم انزروت
سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب
برگ بارتنگ بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در انحطاط بسیار نافع و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور
و قرحه است قلقی را بکف دست بسیار مالند تا دست سیاهی بسیار از و بردارد پس با گلاب کف دست تر کرده سیاهی
مذکور را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و ستیا بر سر بیرهمین اثر دارد و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است
به گوشت بی چربی گوسفند را در تنور بسیار رقیق کرده انمقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او
اثر کند پس بر پشت و پیشانی به بندند و رعال در دراس کم کند و هیچ ضماد برابر این اثر نیست **باب**
یازدهم در ذکر ادهان مخترع ادهان فیثاغورس است و گویند اول استخراج نموده و چرب
زیتون و دیگر ادهان ما و مانند آن ترتیب داد و هنا مثل روغن کنجد و روغن گل و در تحت ذکر اصل آن در اد و یه مفرده مذکور
است بیخ خواص افعال و فراخ ان و هرچه در حکم عطریات و اعمال عرقیه است مثل روغن نعناع و امثال آن بدستور
... دستورات در طریق اول مذکور است و قواعد کلیه در ادهان مرکبه در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج
روغن بذور انست که تخم را کوبیده قدری آب گرم بر او پاشیده با آتش گرم گرده بفشارند و هرچه از اوراق
و اغصان و از ازهار خشک گیرند باید با شش وزن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد
یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند و آنچه از گلهای تازه و مانندان گیرند
آنست که کوبیده آب آنرا گرفته با مثل او روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است انست
در روغن کرده در آفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تر

تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف فی نیست از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن
گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور روغنی یا آن متکرج میشود مگر روغن
حب البان که هر چند بر روغن را ترتیب دهند متکرج و بدبو و فاسد نمیشود و غلاف شگوفه خرما که کفری نامند با تحقیق
مانع فساد روغنها است و هرگاه خواهند روغنها سفید کنند بجهت تطییب و تمود او باید بازای هر رطلی از روغن
مثل او آب مکوئیه مغز گردگان و نیم اوقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بگذارند تا آب بنصف رسد
پس سرد کرده روغن را از آب جدا کرده و باز با آب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند جید میخواهند
دهن الناردین روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده
و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعصاب نافع است شرباً و ضماداً و احتقاناً
قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین هر یک شش سادج اذخر قردمانا راسن ابهل
برگ مورد ازان الغار هر یک ده مثقال نیمکوب کرده با ششصد مثقال شراب کهنه یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل
و دو هزار و یکصد و پنجاه مثقال آب تا شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از انکه یک شبانه روز خیسانیده
باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و دارچینی اگر آب برگ مورد تازه نیابند برگ مورد خشک کنند و بیخته
و آب مورد تازه و مرجان طرب و سه مثقال تا سه ساعت دیگر بجوشانند که بنصف رسد و صاف کنند و
با سنبل رومی سنبل الطیب قرنفل میعه سائله روغن بلسان اگر نباشد روغن زیتون کهنه و جوزبوا که هر یک
و سه مثقال روغن کنجد ششصد مثقال باتش نرم با ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند انگاه صاف نموده
استعمال نمایند دهن السداب جهت درد گرده و درد رگ و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بول و حیض
و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع بارد ضماداً و شرباً و قطوراً و احتقاناً بغایت نافع است بازا
اوقیه از سداب تازه ... روغن زیتون با کنجد یکمثقال هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا در یکرطل آب کرده
بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند دهن العلقم و دهن الحنظل است و دهن
الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا جهت تقویت باه و اشتها و برودت معده و درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا بی بدیل است و عجیب الفعل تر از روغن ناردین دانسته اند عصاره قثاء الحمار
ده رطل روغن زیتون پانزده رطل میعه سائله پانزده مثقال قنطوریون تخم الحنظل زراوند مدحرج
پودینه کوهی و بری و نهری سکبینج برگ دفلی بیخ سوسن اسمانجونی هر یک ده مثقال عاقرقرحا نیم ل آ
روغن زیتون پانزده رطل بعد از خیسانیدن با ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف
کنند دهن الکلکلانج از حکمای هند است جهت امراض بارده مثل فالج و درد

و ازاله اثار و تقویت موی و شرب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه و مثانه نافع و مدر بول و حیض است
انواع هلیلجات و بلیله و امله و فلفل و دارفلفل و زنجبیل مکد عدم جاوشیر اشق سکبینج مکده تربد سفید [illegible]
کرفس تازه سداب تازه مکده درم با یکهزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف
نموده با چهارصد مثقال روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن الزعفران که دهن الخلوق نامند
جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنیج و فساد رنگ رخسار و رفع بیخوابی و تنقیه قروح و خروج رحم نافع
است زعفران ۵ اقرد مانا ۴ قصب الذریره ۵ مرصاف در سه صد مثقال روغن کنجد تنقیه خیسانیده
هر روز بهم زنند با صد مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند دهن اللبوب السبعه
منقول از قرابادین ابن عیسی بغایت مرطب جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا
نافع است ضمادا و شربا و سعوطا مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و
مغز بادام تلخ بالسویه کوبیده گرم کرده بفشارند تا روغن از وی جدا شود دهن المبارک منقول از
شفاء الاسقام و دهن القوه نامند جهت تقویه قوه و فالج و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج باه
و اشتها نافع و قطور او جهت کری و گرانی سمع و سده و جهت صماخ در او موثر است و فرزجه او جهت جمیع
امراض رحم نافع است و مولف تذکره گوید که مثبت ارواح و عاقد است حلبه شونیز بالسویه کوبیده تنقیه کرده
زیتون بطریق تخمیص نمایند تا بر روی آتش نیم سه مثل خود روغن را جذب کند پس تقطیر دهن کنند دهن القوم
دهن الراهب نامند و از جهت رهبانان تالیف یافته در کل مرض بارد مجرب است و اعاده باه مایوسین میکند و جهت
تقید عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان
استعمال نمایند محتاج به پوشش نشوند توم مقشر یک جزو فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع
جزو با نه وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند دهن الکحل
بید وار الهیس جهت بثوری که در اصول شعر و مسام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد
نافع است بیست مثقال روغن گل را با نود مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون شیطرج هندی
کهربا را تیانج هر یک دانگی کاغذ سوخته مداد چینی دانه ترنج سوخته دانه هلیله سوخته راسخت هر یک نیم مثقال
در آن حل نموده استعمال نمایند دهن الحمص که دهن الباه نامند از اسرار تقویه باه شمرده اند
در تقویت باه بعدیلیت و چون با عسل معاجین با مقوی طبخ دهند منافع او تجدید یابد و چون با آن [illegible] استخراج
عن او نمایند و جمیع اوجاع بارده بغایت موثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف است و بهترین
راه آنست که نخود را مکوب کرده در قرعه معلق کنند بطریقی که گلوی قرعه خالی باشد و از لیفه دمانند آن

در گلوی قرع کنند و در وقت معکوس کردن ارد نخود از شیشه بیرون نیاید و کوره ترتیب دهند و طبقه و گلوی
قرع را از سوراخ طبقه اول الطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را
بدهن قرع وصل کنند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زغالی کمی برافروزند تا روغن از لیفهای کنجی قرع بقابله بچکد
دهن المحلل از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی رح جهت تقویت معده بی نظیر و در تحلیل ریاح معده و جگر بی‌بدل
است مقل ازرق ۳ ل سنبل الطیب ال مصطکی علک البطم ملکه مثله اشق اسارون قصب الذریره اذخر ملکه ۱ ل
با روغن بابونه و روغن گلسرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز
و الا در خاکستر گرم بگذارند دهن دارشیشعان جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است دار
شیشعان ۵ ۳ سلیخه ۲ ل عود بلسان ۵ ۳ ل قرفه ۳ ل قصب الذریره ۵ ال نیکوب کرده یا ۱۰ ل
روغن کنجد باتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض
بارده نافع بغایت محلل ریاح سنبل الطیب پیل فلفل و ج شیطرج راسن دار فلفل جوز القی بلادر بیخ سوسن آسمانجونی
رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج ملکه ال نیکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک یا فصل با روغن
کنجد دویست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهت بواسیر و جمیع امراض بارده
و تحلیل ریاح غلیظ عظیم النفع است و از تالیف قدماست مقل ازرق میعه سایله اشق افیون سکبینج جند
بلسان بادام مقشر خربق سفید زرنب افلیجه شیطرج ملکه ۳ ل قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر
جند ملکه ۳ ل نیر البنج کندر سیسالیوس تخم گندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ ملکه ۵ ل سعد ...
فرزبخوشن حلبه اسپند حبة الخضرا خروع ملکه ده مثقال اشنه شبت ورق الغار فوفل بهار ل عسل ...
روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ملکه ۳ ل روغن زیتون ... صد و پنجاه
آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد دهن النجاح از تالیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنج
و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد ...
است ... لبان مقل میعه سایله ملکه ده اشق فرفیون حب بلسان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ابهل ...
جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر ملکه پنجدرم کندر سیسالیوس تخم گندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه
قسط تلخ شبت ملکه سه دانگ سعد فرزبخوشن حلبه اسپند مغز دانه کرچک اشنه حب الغار ...
یکهفته در هزار مثقال عرق بهار و امثال آن بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با ... پنجاه
مثقال زیتون و پنجاه مثقال روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند و سکبینج جاوشیر ...
میعه سایله قنه علک البطم ملکه سه مثقال در آب حل کنند و سنبل الطیب و مرصاف زعفران ...

قصب الذریره قرنفل یکدسه مثقال دارچینی هفت مثقال جند بیدستر فلفل یکدو مثقال از حریر گذرانیده
ضماد نمایند دهن القسط جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و لقوه و تقویت اعصاب و نیکو کردن
رنگ رخسار و حفظ سیاهی موی و رویانیدن آن و نافع و مفتح سده و دانشامیدن آن و جهت برودة احشا
موثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب اذخر هندی میعه سایله ایرسا قرفه اشنه یکده ال
قرنفل راسن الگ دانه و ج سلیخه یکده ل مرماحوز ۸ ل جوز بوا ۱۰ ال عود بلسان ۵ ال کوبیده
با هزار و دویست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با پانصد مثقال روغن کنجد
بجوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ صنعان جهت التحام زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی
نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است ۳۰ ال زرد چوبه چوب زرشک که بهندی دار هلد
گویند دیودار که چوب صنوبر است اصل السوس که بیخ مهک است چوب کز پوست خار مغیلان آب
برگ نیم آبنوس ۵ ل برگ حنا هوچوبه دو دجر که سنبل باشد ۱۰ ال قند ۲ ل و نیم جوز بوا مردار سنگ
شنجرف کات هندی بلغار تراشیده از هر یک ۵ ال موم کافوری چهار دانگ جند دار دو دانگ روغن
کنجد دویست اهو بها و زرد چوبه و سنبل و برگ حنا و اصل سوس و بیخ مغیلان در پانصد مثقال
آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده با آب نیم بجوشانند تا آب
بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده التحام زخمهای تازه
بهتر از نسخه اول است و ظاهرا ترکیب نسخه اول بجهت دکانداری باشد اصل السوس پوست درخت صنوبر
هوچوبه پوست درخت خار مغیلان زرد چوبه بالسویه چهار صد ل کوبیده با روغن جنبیر لغ ششش صد ل
که از پنبه دانه و تخم کتان میگیرند و سه من تبریزی آب با آتش نرم بجوشانند بحدی که کف نکند تا آب بسوزد
پس صاف نموده استعمال نمایند روغن مانع ریختن موی از علت آتشک مجرب حقیر است و بجهت داء الثعلب
نیز مفید است و چون موی سفید از مواضع داء الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند
مورد برگ ده ال و سه ل در آب چهار صد ل بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست
روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و ششش مثقال لادن در وی حل کنند روغن جهت فالج و رعشه و
تشنج و خدر و امثال آن باید مناسب اعصاب و اعضای درد ناک سالیا با کیسه درشت در شب مالیده تا
سرخ شود و تدهین نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک بیست و دو ل کوبیده در یک رطل روغن
زیت و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند
آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و صمغ سایله

هریک ده ل دران حل کنند روغن که موی سفید زرنیخ سه صد ل آهک آب ندیده صد و پنجاه
ل قلی شصت ل مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه آب را بجوشانند و دو تکه زرنیخ را که شصت
مثقال با یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که سه صد و شصت ل است بسوزد
پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب بیشتر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا [illegible]
موی را بسترد یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا با امتحان و اگر زرنیخ با قلی و آهک
هریک جزوی با قلی و آهک هریک جزوی و زرنیخ دو جزو باشد قوی‌تر است و باید بقدری آب ریخت
که چهار انگشت برو برآید و بعد از یکشبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده سه بار بدستور اجزا را
تجدید نموده صاف او را پس صاف او را گرفته با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند
روغن بواسیر پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن بیرون آورده و با ده درم
دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم مرهم ساخته با اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر
بمالند و جهت قطع خون با اندک مازو که مغص باشد استعمال نمایند نوع دیگر جهت ساقط کردن دانه
بواسیر مجرب و بغایت است گوگرد و زرنیخ را با لعاب صمغ سائیده فتیله بروغن کنجد تجدید که جذب کند
و با ربع و انبیق تقطیر نمایند در حین تقطیر باید که بر روی آتش نرمی باشد روغن و زرنیخ جهت ورم
مقعده و درد بواسیر بغایت آزموده است هرگاه از حرارت باشد و زرنیخ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند
تا مهرا شود و روغن که بر روی آب بعد از سرد شدن بسته شود بردارند و اگر دنباله بادنجان را سائیده
اضافه کنند جهت بواسیر بارد نافع است و داغ کردن با بن خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر
و داغ مفصل ترقوه جهت علاج بواسیر از مجربات است روغن که موی برویاند و بغایت قوی الاثر است
زرایج را که بلغت [illegible] و بلغت اصفهان [illegible] نامند بال و سر او را قطع کرده [illegible] را سائیده
یک وقیه روغن با آن بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله [illegible]

باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و نافع [illegible]

نخست مرهم گویند که بقراط راست و تصریح نموده اند که قوه مراهم اکثر مدتها باقی میماند [illegible]
بسیار داشته باشد تا بیست سال قوه او باقی است و بعضی معتقد آنند که هرچه [illegible]
ساخته شود قوتش ساقط نمیگردد و آنچه با شحم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقی [illegible]
که موم زیاده از نصف و کم از ربع آن نباشد بلکه ادویه [illegible] جزو و روغن پنج جزو [illegible]
و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در وقت جراحت باشد جهت [illegible]

زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارسی که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن گنجد کنند
و موم اولا با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش تر بر آورده ادویه صمغیه را اولا در وی حل کنند پس بقیه
ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیایی و سکبینج و امثال آن چنان
که در قدر مضاعف یعنی ظرفی آب در و کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن گنجد
کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارهٔ آب گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا
حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط سازند **مرهم النخل** بنون و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز خوانده میشود و
هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه اول بمعنی تحریک مواد بجهت دفع از مسالک چنانچه از پرویزن مشاهده میگردد
و ثانی بمعنی اخذ عطای کثیر است بسبب شفای باد از تالیف جالینوس و عظیم النفع است بجهت جبر کسر و انصلاح
عصب و کوفتگی اعضاء و استخوان و التحام جراحات و تحلیل اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و غلبه حمره و آکله
مفید است یک وقیه مرداسنگ را قدری سرکه بمقداری که سائیده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه را
جذب کند پس بدو وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو وقیه پیه گاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی
آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم النخل **که مرهم اسود نامند** جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه
رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق نیم آن روغن با آتش نرم
بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ سوخته نشود تا منعقد گردد **مرهم زنجار** جهت اسقاط بواسیر
و تجفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاده و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است
موم زفت مکی ۱۰ ال اشق محلول با بسداب سرکه ۷ ل روغن زیتون ۸ ۴ با آتش نرم بجوشانند مجموع را
حل کنند و زنجار ۴ و انزروت ۳ ال را پنج درم اضافه نمایند **مرهم داخلیون** بلغت سریانی
بمعنی لعابی و از تالیف قراطس است جهت اورام حاره و اوجاع شدید و تعقد عصب و اخراج صلابات نیز
مفید است چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل و نیم روغن با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو
حلبه و تخم کتان هر یک ۳ ال جداگانه خیسانند لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک
اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصاف از هر یک ۵ م
خبث الحدید اضافه کنند بغایت قوی الاثر است **مرهم زنجفر** جهت تحلیل اورام عسرة البرء و خنازیر و سرطان
و ورم مزمن انثیین نافع است کندر اشق علک البطم مکی ۲ ل مرداسنگ ۵ شنجرف سرنج مکی ۴ ل موم ۱۵ ال
روغن زیتون شصت مثقال **مرهم حواریون** و مرهم رسل و شلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات
و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و رفع کرم نافع

داخل کنند بعید نیست مرهم جهت نضج دمامیل و جراحات نافعست کتیرا تخم مرغ و تخم کتان و ریشه
هوجوبه گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده بپخته با شراب میبختج مرهم نمایند مرهم جهت نضج جراحات از مجربات است
و جهت پاک کردن چرک و ریم جراحات آزموده است آرد گندم را با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن
طعام و زرده تخم و چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم شقاق مجرب حقیر است و نهایت موثر
علک البطم جزو پیه بز چهار جزو در قدر مضاعف گداخته استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف
و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق پا و پایان آزموده است مرهم چندام از مجربات والد حقیر است و در سایر
قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است سنبل الطیب حماما قردمانا دارفلفل سلیخه قسط علج عاقرقرحا
مصطگی مقل صاف و مرهاف و جندبیدستر اشق صبر زرد میعه سائله سکبینج راوند طویل مدحرج سعد اکلیل
الملک قرنفل ابرسار روغن زیتون کهنه هر یک یک وقیه لادن دو مثقال زعفران نصف اوقیه علک البطم موم از
هر یک سه رطل روغن ناردین مثل جمیع اجزا مرهم بسازند مرهم سرطان که در یکهفته تحلیل سرطان و سایر صلابات
کند خردل بزر الانجره کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه هر یک یک جزو و روغن زیتون کهنه مثل
جمیع موم سه ربع روغن ذرور سبع قولان که جراحت عریض را بیکدفعه یا دو دفعه التحام دهد و چون
بر سلعه و غدد بی مانند الحنان ماسح بندند بعشر زایل سازد و از مجربات و از اسرار است کندر سه درم
صاف ادنیم کلنار سه [illegible] عفص البلوط گل ارمنی گلسرخ هر یک دو ثلث از حریر گذرانیده استعمال نمایند
ذرور [illegible] جهت اکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب [illegible] اجزا مجرب و از تالیف حقیر است [illegible]
و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم و قروح الشباب [illegible] و آزموده
موی سوخته گلنار تراشه شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته و برگ عنابه و گل ارمنی از هر یک
سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته هر یک یک جزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در غیره
استعمال نمایند صبر زرد یک جزو و مرداسنگ با آتش مکرر سوخته سرخ کرده دو درم سرکه [illegible]
دو جزو اضافه نمایند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در [illegible] استعمال نمایند نظیر ندارد ذرور
و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم سوخته صبر زرد با
و همچنین برگ عناب خشک یا ذرور نمایند جهت اکله بعید نیست ذرور جهت نزف الدم جراحات
شسته و دل زاج سفید السماق دم الاخوین اکند صبر زرد و نیم مثل غبار سائیده
مقر و هر یکی ازین اجزا [illegible] ازو دو ذرور [illegible] تخم و برگ انجره جهت متاکله و سرطان
است قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله سازند و

بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزاک بعدیل است **ذرور دیگر** در رفع اکله و تخفیف قروح از
مجربات موی سوخته دو جزو و پوست پیاز سوخته یکجزو و تخم ریحان بو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو
ذرور مصعد از مجربات حکما قدیمیست در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف ان و رفع اکله و قروح ساعیه
و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نائب مناب حدید است زرنیخ سرخ و زرد هریکی دو جزو آهک
آب ندیده و زاج سفید هریکی یکجزو زاج زرد و زاج سرخ هریکی ربع جزو با سرکه سرشته بست و چهار روز در میان
سرگین گذاشته تصعید نمایند و هرچه مصعد اوست جهة اندمال جراحات و اکله و هرچه رسوب اوست جهة اسقاط بواسیر و
بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بیغایله و اهل فرنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته
اند اما خلاف واقع مینماید **ذرور** منقول اند که جهة رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجرب است پوست
انار و عفص و شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته انزروت از هریک ۱۰ ال نحاس محرق ۵ ال مرصاف کندر دم الاخوین
ملکه ۱ ال **ذرور دیگر** که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر است و عظیم الفعل است صبر زرد
گلنار قتار کندر بالسویه **ذرور دیگر** قروح حار المزاج منتوره و خلقیه بغایت موثر است و از مجربات صنعه است
که صندل سرخ نیلوفر و صبر زرد بالسویه ذرور نمایند **باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و**
نطولات و قطورات مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه اهم از وست **ضماد سلطا باسن** یعنی
ترمس چون بر کنج زهار چند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون
تواند اسرار شمرده اند ترمس را نرم سائیده و حنظل بقدر نصف او و طلق محلول بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و با
شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد **ضماد مسهل** بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو و
عسل و روغن زیتون و شحم حنظل و زرنیخ بالسویه **ضماد سلمویه** مسمی باسم مولف اوست چون بر فم معده
ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار در احیض کند برنگ کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار ملکه ۳
زراوند سفید مرداسنج ملکه ۱۰ بیه بز ۲۴ م روغن زیتون ۱۴۰ م **ضماد بقراط** جهة ورم صلابات حاره بغایة نافع
است پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی گشنیز نصف کل کافور بقدر احتیاج
روغن گل ضماد نمایند **ضماد مفاصل** حاره و نقرس بغایة آزموده است صندلین اکلیل الملک ملکه ۱ م
شیاف ماميثا ۵ ال اقاقیا ۲ درم زعفران ۱ م افیون ۵ و لفاح ۱ و نیم ل **ضماد فیثاغورس** جهة استسقاء
از صفرا و ضعف جگر و معده و ورم و غیره زوفا رطب موم مکلم ۴ زعفران بیه اردک و مرغابی ملکه ۱۰ ال صبر میعه سائله
زرق اشق مصطکی ملکه ۱ م **ضماد اسهال** حار و ذرب و تقویة معده و جگر کعک که نان بکسماط است نا منده سا
شکوفه انگور اگر نباشد شاخ زر بدل کشنند برگ مورد تخم مورد ملکه ۴ ال اقاقیا عفص حضض سماق

جاورس بوداده زعفران مصطکی ملکد ۲ل کافور نیم ل بآب مورد بسرشند ضماد جهت اسهال بارد و
تقویه جگر و معده کک ۵ فقاح اذخر شونیز سعد ملکد ۲ل شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس
مرصاف کندر ملکد ۲ل بآب مورد بسرشند و هرگاه جهت تقویه معده و جگر استعمال نمایند و بی اسهال باشد صبر کنند
و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهت طحال و اورام صلبه انجیر زرد متغیر گردد گان آرد نخود و باقلی هر یک
تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه هر یک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل بابونه ملکد ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد
حابس منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست جاورس ۳ل کندر گلسرخ برگ مورد کعک
از هر یک ۱۰ل آرد جو ۵م بآب به یا طبخ او بسرشند و ضماد نمایند ضماد محلل صلابات خصوصاً انثیان
و تعقد عصب گل خطمی ریشه خطمی کنجد تخم کتان مرو حلبه جو جو به هر یک پنج مثقال مغز دانه کرچک زوفای رطب
هر یک ده مورد زرد مقل ازرق را هر یک هفت ل در چهار مثقال روغن دنبه با روغن کنجد گداخته ادویه را مخلوط
کنند و نیمگرم ضماد نمایند ضماد جالی جهت قوبا و آثار سفید است و مجربست قرد مانا مویزج آرد نخود سرگین
بز ملکد ۲ل اصل السوس گوگرد ملکد ۵م با سرکه و امثال آن بحسب هر عضوی بمیاه حالبه بسرشند ضماد
قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است گوگرد ۱۰م صمغ عربی ۵ل دنبه تازه ۱۵ل
در حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد ایضاً از مجربات والد مرحوم است جهت شقاق آزموده است
زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهت سعفه و جرب نافع است
است سفال تنور دو جزو نمک جزوی با سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق قرمن جمیع حیوان بعید ملیت ۵
مرداسنگ سائیده را با دو م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود سوم قند اضافه نمایند و طبخ دهند تا
غلیظ گردد و بقوام زفت رسد شقاق را بآب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شقاق بچکانند ضماد
جهت رفع درجس اقاقیا عفص گل ارمنی نشاسته مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی با لعاب بزرقطونا
و سرکه ضماد نمایند ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا مقل را بآب سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات
والد مغفور اشق مقل ملکد ۱۲ل نیمکوب کرده یک شبانه روز در سرکه کبر خیسانیده پس حل کنند و گل خطمی ۳ل
تخم کتان بابونه بنفشه ملکد ۱ل اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد ضماد جهت تقویه معده اطفال و غیره
آن نهایت موثر است و رفع اسهال میکند لادن بکوتیه اقاقیا ۱ل با روغن سوسن ۲۵ در خلای معده … ضماد
کنند ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گلسرخ بالسویه با روغن گل … با
زرده تخم مرغ که قفر الیهود در روغن حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر ایضاً جهت ضربه و جبر کسر آزموده است
مغاث گل ارمنی صبر زرد گلسرخ عدس مقشر … مامیثا فوفل برگ حنا صندل بآب مورد مطبوخ ضماد نمایند

ضماد حابس حیض عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند ضماد
نقرس نهایت مجرب است مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ در روغن گل
ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند از شش بیشتر مفید میشود ضماد طحال از حنین ابن اسحاق بغایت
آزموده است انجیر زرد قدر پنجاه عدد یک شبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قسط بحری ۴ م مغز بادام
تلخ ۱۰ بیخ کبر ۲ ل اشنه ۳ سداب خشک بوره ارمنی ۳ اضافه نموده در خلای معده استعمال نمایند ضماد فتق
انزروت اقاقیا و سماق از هر یک ۱ ل مرتقیشا کبریت مقناطیس سوخته شب یمانی کندر صاف هر یک ۲ ل مر صاف
جوز السرو و هر یک ۱۰ ابا موم ۲۰ ل و روغن مورد ۲۰ ل بسرشند لذاق الصدغین جهت درد سر پارچه
کرباس که قدر دو درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین بندند تخم کاسنی تخم کاهو مرصاف هر یک ۲ ل خشخاش
۳ ل افیون ادنیم ل با لعاب بزرقطونا بسرشند ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است و ضماد
برگ گردگان و برگ حنا رافع شقیقه و صداع بارد است ضماد منوم که رفع بیخوابی کند از مجربات والد مغفور
افیون تخم کاهو بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه بآبی که خشخاش در آن ریخته باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی
جهت درد مفاصل فرهن مجرب است دار شکنه که سلیمانی نامند زیبق هر یک ۳ ل با هم سائیده بآب دهن کشته
تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون حلبی را در آن حل نموده اضافه نمایند ضماد دبق جهت مفاصل
بارده و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و منضج و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده
آنرا دهشت ضماد او بر مهره پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده تخم انجره ۲۰
و تبیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم الحنظل علک البطم مکده ل حلبه و فلفل و دار فلفل عاقرقرحا مکد ۴
ازتمشق ۴ مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصاف راتیانج زاج استخوان سوخته ابهل صبر زرد افسنتین سعد اذخر
افیون سورنجان مکد ۳ دبق ۱۲ موم ۵ ۴ حب السلاطین ۱۰ ل با روغن سوسن و امثال آن ۵ ال بدستور
مدره در قسم مذکور است ترتیب دهند و صموغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد دیگر
مفاصل آنچه قریب بتحجر باشد و مسکن اوجاع بارده است و فقیر تجربه نموده مغز دانه خربزه که بید انجیر نامند ۳
و روغن تازه گاوی عسل هر یک جزوی لای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی سائیده
یک غلیظ ساز و اضافه کرده بگرم استعمال نمایند ضماد مجرب حقیر است جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر
و تیر استخوان بابونه ۱۰ روغن گلسرخ ۵ افیون زعفران ۳ ضماد مفاصل حار که در وقت
حرکت الم کند افیون زعفران بالسویه با شیر سائیده با روغن گلسرخ ضماد کنند قرص تنزدی که با اوجاع
ده و باستیای بارده در چاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است ارد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا

سورنجان اکلیل الملک هریک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا ارد جو هریک پنج مثقال لفاح زعفران هریک
دو مثقال قرص سازند و استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع و تسکین درد مفاصل حاره و بارده
مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند
تا غلیظ گردد نیم گرم ضماد نمایند ضماد دیگر جهة مفاصل بارده بعید نیست طلیثا سوخته را با عسل و سرکه
بقدر کفایه بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد دیگر جهة مفاصل بارده و اورام مزمنه بغایة مفید است
بوره دیق اشق آهک آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار
و نقرس مجربست و در رفع بقایای مواد مینماید صبر زرد زعفران مرصافی بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد
باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات است
پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزر قطونا مسحوق بوزن ها دو در روغن گلسرخ بوزن
هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام با سرکه بالسویه طلا نمایند
ضماد جهت اقسام استسقا بغایة مفید است سنبل الطیب صبر زرد مکی ده مثقال خاکستر سرگین گاو یا بز ده
دانگ سرگین بز و آهو سعد قردمانا ایرسا قسط نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمک
ترکی جنطیانا هریک پنج مثقال با بول شتر ضماد کنند و قدری آب پنیر که گرم کرده باشند در اقسام تهیج مجرب
حقیر و بعید نیست ضماد بواسیر و شقاق مقعد و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزف حیض سفیداب
موم سفید حضض هریک جزو مئی گل خطمی مقل هریک دو جزو روغن گلسرخ پنج جزو یازده تخم مرغ استعمال
نمایند ضماد دیگر جهة درد و سوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور
زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بیده
سفیداب بزر البنج مکی ۲ یازده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم پخته با موم
او روغن بابونه گاوی استعمال نمایند و بدستور گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک مکی چهار مثقال حلبه تخم کتان
مثقال مقل سفید مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند جهة گزاز بارده و
باد بواسیر و در اعضا بهم رسد از تألیف حقیر و بغایة آزموده است و مجرب فلفل ۲ قاقله ۳ حلبه
سورنجان ۱۱ با روغن گردگان ۱۰ موم زرد ۵ ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر
چهار ... یکجزو حضض دو جزو با آب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر که بی حرارت باشد
و جهة ... بغایة موثر است ... ۱۰ م حلتیت ۳ م جاوشیر ۴ م فرفیون ۷ م مقل ازرق ۳ م
مجموع را در سرکه حل کرده با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از سه روز تازه کنند و مرهم سورنجان

زنجفر بغایت موثر است ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح مجربست سیر و هر دو کوبیده در رگهای
بزرگ بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند فتیله جهت
گشودن خون بواسیر شحم حنظل مغز بادام تلخ بخور مریم مویزج سرگین کبوتر قنه با زهره گاو فتیله کرده پنج
عدد را در پنج ساعت استعمال کنند و هرگاه فتیله کرده را با روغن گل آلوده کنند رفع سوزش می‌نماید
ضماد جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت گز را کوبیده با آب و جو و سرکه
استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را که در سرکه پخته نمودی با آن آغشته ضماد نمایند ضماد جهت ورم
جگر بارد و سپرز از مجربات قابوس است میوه مصطکی حماما زعفران بابونج اکلیل الملک هر یک چهار
مثقال صبر زرد و رتاس اذخر جبلیان افسنتین با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر
جهت ورم جگر و معده بارد و تلیین صلابات و درد سینه فوق مجرب نزد قدمای طب با پیه اردک و پیه مرغ
هر یک ده مثقال حل نموده بنگرم ضماد نمایند ضماد جهت ورم انثیان تخم کشنث را با برگ آن را با نبات
با گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی و آرد جو و با طلا رامهر انجبیه یا زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد
طلا کنند و هرگاه ورم متحجر باشد زیره کرمانی مویز منقی بیده با روغن ... سوخته ضماد
دیگر ایضا جهت خراز مجربست زنجبیل برگ حنا هلیله زرد عفص مرداسنگ ... سرکه مکه جزوی ضماد
جهت جراحت بینی و ناسور الانف که علوه نامند بغایت آزموده است مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو مکه جزو
زیره کرمانی مغسول صبر زرد مکه یکجزو با روغن تازه استعمال کنند ایضا جهت علوه مجرب است
مرداسنگ مغسول ... قلعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال کنند و بدستور آب انار ترش
و یا انار رسیده را در ظرف مس قلعی بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد جهت کچلی آزموده است
سر را تراشیده و کشک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد بهق و برص از مجربات
شیخ است و از جمله اسرار و رفع برص حیوانات که الاغ گویند تخلف نمیکند و در روباه نیست ... و داء الثعلب و دار
الحیه سریع الاثر است و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن
آن از روغن لیمون جهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای نیمه طلا ... و هرگاه مکان برص
اشکال آن ... باشد یکبار بر همه اعضا ضماد ننمایند بلکه بر موضع بعض و بعد از بعض تا همه ضماد شود و بعد از ابد
زن ... مناسب علاج کنند سنگ‌پا یکجزو و صندل سفید سوده پنج جزو با آب ... استعمال نمایند
صندل سلیمانی ... یا آرد جو بدل کنند ... است و ... سوده و صندل جهت
... ضماد دیگر جهت بهق ... الاندا است کبریت یکجزو مغز گردکان روغن تازه بی نمک هر یکی

اب او را گرفته بر عضو بریزند و جرم او را بر بندند و عضو را به بخار آن بدارند و یا شوربه قسمی از وست که
بجهت امالهٔ ماده و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرقه میباشد و هر یک را ادویه
آن معلوم است و بجهت اختصاص عضو بر قوم میگردد **نطول** جهت ترطیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع
حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خیارزی لی رجو خیار تر کدو پی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را به بخار
او داشته با آب او عضو را بشویند و ثفل او را بمالند **نطول** جهت تحلیل مواد بارده و تقویه اعضا برنجاسف
گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکاعی شیح صعتر حاشا جعده خشک ابهل فطراسالیون
تخم الحنظل حب الغار سرو کمافیطوس دارشیشعان سوسن بابونه به دستور معلوم نطول کنند و اگر مجموع یافت
نشود به بعضی اکتفا جایز است و در باشوریه بادویه مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانه
بر تعریق میکند **قطورات** عبارت از چیزیست که بر عضوی بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش
و ادویه عین با اقسامها مذکور شد پس قطوری که اختصاص بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد **قطور** جهت
دوی و طنین بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بوره ارمنی است خربق
سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید که نیمگرم باشد **قطور** ایضا جهت دوی و سده
از اجتماع چرک و طنین نافع و مسمی بقرص خربق است خربق سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص
بسازند با دهان مناسب حل نموده بچکانند **قطور** دیگر که رفع آن علت نموده در ساعت کند صرصر سیاه را
در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر او را با بول گاو و بول خوک بچکانند و صرصر را بلغت اصفهانی زنجره و بلغت دهلی جهینگر
و تنکابنی جیک نامند و آن حیوانیست کوچک سبز ملخ **قطور** دیگر از مجربات میر عطاء الله جد فقیر گرانی سامعه
و کری و دوی و طنین ۲ دانگ بوره ارمنی تخم الحنظل جند بیدستر ملح هندی نیم ل زراوند مدحرج نیم مثقال
عصاره افسنتین نیم ل فرفیون دانگ قسط تلخ دانگ با زهره گاو سرشته بروغن بادام تلخ حل کرده بگوش
چکانند و الحقیر در آن تصرف بدستوری که در فوق هر یک قید نموده و مجرب دانسته اند **قطور** دیگر
جهت کری که دفعة واقع شود طبیخ افسنتین با زهره گاو استعمال کنند و زهره سلحفات که سنگ‌پشت باشد
با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از نطرون که نفط یا بروغن قسط حل کرده باشند صبح و شام
مداومت نمایند جهت وجع و درد گوش و مواد بارده مجربست **قطور** دیگر جهت حیوانی که در گوش رود و نطرون
و فودنج با آب برگ شفتالو حل نموده نیمگرم بچکانند **قطور** جهت اخراج کرمهای متولده در گوش شراب کهنه
۳ روغن گل سرخ ۲ سفیدی تخم مرغ ۲ عدد آمیخته در گوش نیمگرم کرده بگذارند و ساعتی بهمان پهلو
بخوابند تا بیرون آید **قطور** جهت درد گوش که از حرارت باشد روغن گل سرخ را با سرکه

سه جو بورک بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا کافور
و آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیدی تخم مرغ بالخاصیه از مجربات قطور که جهت ورم بارد
در یافوخ نافعست زهره گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا سرکه بسوزد رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال
نمایند قطور جهت چرک و درد و قرحه گوش مرصافی صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین
درد افیون بغایت نافع است و بدستور جهت پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مر را
در آب حل کرده با روغن گل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل نافع است قطور که جهت رفع سیلان
رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ هریک دانگی عسل و شراب هریک پنج ل قطور
کنند و یا پارچه پشمی آلوده کرده بگذارند قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند
پیه یا پیه خرگوش را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور گرده‌های گاو و بز را باقدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب
او را افشرده در گوش بچکانند از مجربات که اکثر اطبا گفته‌اند **باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات**
و نشوقات و نفوخات و بخارات و ادخنه سعوط عبارت از چیزیست که در بینی بچکانند و عطوس آنچه عطسه
آورد نشوق آنچه در بینی کشند و بخور و ادخنه هرچه بخار و دود او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات
خوشبو در ظرفی کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویه حافظه گویند مداومت آن موی سر
ریش سیاه گرداند مغز سر کلنگ دانگ و زهره آن قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی [illegible]
بخوابند و سعوط زهره خطاف را جهت سیاه روئیدن موی سفید مجرب دانسته‌اند سعوط جهت قطع رعاف
مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرگین خر و نفوخ سرگین خر [illegible]
بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف با اندک آب گندنا نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف مفید [illegible]
[illegible] زاج سفید ابک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن سعوط نمایند سعوط دیگر جهت قطع رعاف
مفید است مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کند بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند
جهت درد سر بارد و شقیقه و بیضه و خوده نافع است صعتر ال مرصافی نیم ل صبر زرد نیم ل حضض مکی
جاوشیر دانگ [illegible] زهره کلنگ دانگ و نیم با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند
تحلیل ریاح دماغ و سده [illegible] مومیا [illegible] مشک [illegible] افیون بالسویه قدر یک حبه را با روغن زنبق و امثال آن
نفوخ [illegible] کنند جفت البلوط نیم ل زرد [illegible] کافور دانگ افیون دانگی مازوی سوخته
بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط کنند و یا بی آبها نفوخ نمایند نفوخ جهت سکته و سبات
[illegible] حلتیت زهره کلنگ مفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند عطوس [illegible]

و مواد بارده نافع است و دفع مواد نعطسه میکند کندش سفید چند جو دل سیح زراوند طویل مفرد
و مجموع چون نرم سائیده بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد عطوس دیگر جهة فالج و لقوه
و امراض دماغی چیز زرد و خربق سفید نوشادر فرفیون بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال
نمایند لخلخه بجهة تقویة دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور صندل روغن بنفشه آب سیب در ظرف
سر تنگی کرده ببویند لخلخه دیگر جهة منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل
نافع است آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید بدستور لخلخه نمایند لخلخه دیگر جهة ضعف
دل و مواد بارده قرنفل کبابه بسباسه مشک یک دانگ باگلاب و عرق بیدمشک یا عرق بهار لخلخه کنند نشوق
جهة تقویة دل و رفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید کافور گلاب سرکه عود استنشاق نمایند نشوق
جهة جراحت بینی و چرک آن پودینه خشک نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهة پاک کردن چرک قدری
انزروت اضافه نمایند نشوق جهة رفع بدبوی شامه و سده مصفات و تحلیل مواد منجمده و رفع سده
خیشوم منقول از کفایه سنبل چیز زرد قرنفل یا آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی گذارند بخور جهة
تقویة دل و دماغ خس لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب گذاشته
در آتش نرم بسوزانند بخور جهة صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغ از مجربات است آجر آب ندیده
چند عدد را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر اینجا را آن بدارند و اگر ماده دماغی بسیار غلیظ نباشد
بجای شراب آب کنند و بدستور آب ممزوج بسرکه نیز جائز است بخور جهة زکام سیاه دانه را بر روی
سنگ تفته ریخته دود او استنشاق نمایند و جهة حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور
سندروس مجربست بخور جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایة نافع است فرفیون جندبیدستر
افتیمون شیح ارمنی صعتر اهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه با روغن زیتون سرشته حبها ساخته
جوشانیده و در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود
بخور جهة ساقط کردن دانهای بواسیر آزموده است گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برگ مورد
بالسویه با روغن زیتون سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد و [illegible] بخور جهة رفع
احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش میوه علک البطم بریکی جزو عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران یک ربع
روغن زنبق سرشته قدر فندق را در آتش انداخته دود او را برحم برسانند و باید که آتشدان لوله
باشد که از آن لوله دود برحم رفته پراگنده نشود بخور جهة اختناق رحم و عسر ولادت بسیار
حنظل قنه و جاوشیر گوگرد مر بالسویه با زهره گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهة درد

دندان و مواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند و سر را به بخار او بدارند تا عرق
بر جبین ظاهر گردد

باب پانزدهم در حقنها و فتائل و فرزجات و حمولات

حقنه عبارتست از
استرسال مایعات بمعای مستقیم و رحم و فتیله استرسال جامدات است بروده مزبوره و در عرف شافنامند
و فرزجات آنچه زنان از ادویه در قبل مستعمل میدارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است
و واضع حقنه بقراط است و آلت حقنه باید از قبیل جلد باشد بهیئت کیسه دوخته که طرف دیگر کیسه بهیئت گردن کج باشد
و از نی لوله یکطرف باریک وصل نمایند که آن را اجرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در کیسه کرده دهن کیسه را
بهم آورده بیفشارند تا آب حقنه برود و باید که حقنه کننده بر روی نخوابد تا آب حقنه با معاء علیا تواند رسید
و می باید قدر هر آبی که هر دفعه میریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد است که کمتر از آن هم جایز
نیست و اکثر اطبا صحت اعضای رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر
و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و انساد میشود و بارده مولد پیچ و حاره موجب غشی و کرب است
و منافع حقنه بسیار است از آنجمله جاذب مواد مرتفعه بدماغ و اعضای عالیه است و دافع سده امعاء و رافع اقسام
قولنج و در فتایل مسهله شرط است که طول او بقدر انگشت میان شخص باشد و فرزجات زیاده از قدر یک
بند انگشت نباشد و چون آب حقنه بزرگ و ستبر آید [?] که نصف قدر اول بریزند تا آب اول را دفع کند و قبل
از حقنه آب ادویه یا دهان مناسبه و آب گرم حقنه کنند حقنه جهت برودت احشا و گرده و رحم و مثانه و موافقست
حقنة الادهان روغن بادام روغن گردگان روغن حب [?] از هریک ۱۰ ال روغن زیتون ۶ ل یا آب [?]
بجوشانند تا آب تصفیه شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش
و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی [?] ال
و زرده تخم [?] ۳ عدد و آب برگ بارتنگ مطبوخ جو مقشر بیه کرده بروغن گلسرخ هریک ۱۰ ال هرگاه ق[?]
باشد روغن و بیه را نباید کرد و گلسرخ اقماع دار و گلنار و اصل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منق[?]
الصناع عناب ۲۰ سپستان ۳۰ مویز منقی ۱۰ احلبه ۵ تخم کتان ۵ سبوس گندم ۳ گل خطمی ۳ قنط[?]
تخم رازیانه برگ چغندر ۵ عدد در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده با چهل مثقال
شکر سرخ بوره ارمنی آلکامه که از اطبای فرمایند و آن پی سرکه و شیرینی میباشد روغن ک[?]
حقنه نمایند حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب ۲۰ دانه سپستان ۳۰ دانه بنف[?]
۷ ل گل خطمی ۷ ل سبوس گندم خشک اکلیل الملک ۷ ل انجیر زرد ۶ عدد در سیصد مثقال آب بج[?]
و چهل و هشت مثقال او را با شکر سرخ و روغن بادام ۱۰ مثقال حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد

بزرقطونا ۱۰ و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نمایند حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است
اشق ۳ مقل ۳ سکبینج ۳ جاوشیر ۳ جندبیدستر ۲ تخم کرفس ۲ نانخواه ۲ رازیانه ۲ اسپیالیوس ۲ بابونه ۲ حلبه ۳ سنبل ۱
باب و شبت تازه ملکه ۸ ۴ بجوشانند تا بنصف رسد و چهل مثقال او را با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته ملکه ۵ ل
روغن کنجد ۲۰ ل و قیل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل
و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه ۷ ل بادام تلخ مغز دانه بیدانجیر تخم کتان ملکه ۷ ل بابونه ۵ ل شبت
۵ ل حب الغار ۵ ل خشک ۲ ل سورنجان خربق سفید قنطوریون ملکه ۲ ل اشق جاوشیر شحم حنظل مقل ملکه ۴ م تخم
کرفس ۵ تخم شبت ۷ اسداب ۷ ال انجیر زرد ۱۰ عدد عناب ۲۰ سپستان ۴۰ بعد از طبخ نیم رطل را با روغن
گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع و بغایت قابض است برنج ۵ عدس مقشر ۱۰ آرد جو
بو داده ۱۰ گلنار ۵ جفت البلوط ۳ پوست انار ترش ۵ در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و سی مثقال
او را با سفیداب گل قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس هر یک یک ل کاغذ سوخته یکمثقال و نیم
زرده تخم مرغ نیمبرشت دو عدد روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه برنج جهت زحیر و اسهال و تخفیف باد جهت قرحه
امعا مجرب قدماست نان بکسمات سوخته برنج سرخ و زرد ملکه ۱۰ آرد نخت انشیکانی مازو ملکه ۱۰ سنگ آهک
آب ندیده ۱۰ افیون ۵ اقاقیا ۴ بلوط ۴ صمغ عربی ۴ دم الاخوین ۴ با آب مورد سرشته قرص بسازند و یکمثقال
او را با آب برنج مطبوخ ۳۰ ل و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاره جهت لیثرغس و امراض دماغی شحم حنظل ۳
قرطم ۳ تخم انجره ۳ فودنج ۵ پوست بیخ کبر ۳ جوشانیده با روغن زیتون ۵ حقنه نمایند حقنه حاره جهت فالج
و لقوه و لیثرغس و امثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم تخم کتان حلبه برگ چقندر سبوس گندم شحم حنظل دانه
بیدانجیر قنطوریون دقیق از هر یک یک کف انجیر زرد ۱۰ عدد جوشانیده با عسل ۷ ل و روغن زیتون ۷ ل
آبکامه ۷ ل که اطبا مری گویند و او غیر آبکامه مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه نمایند حقنه جهت عرق
النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هرچند امساک آن شود بهتر است جندبیدستر ۲ مقل ۳
سکبینج ۳ جاوشیر ۲ فرفیون ابارزرد دو مثقال او را در روغن قسط ۵ مثقال و امثال آن حل کرده حقنه نمایند
حقنه جهت نضج ورم گرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی لعاب کتان ۱ ماء الشعیر لعاب حلبه
ملکه ۱۰ روغن کنجد ۱۰ ال استعمال نمایند صفت حقنه جهت اسهال صفراوی و گرانی که با تب و سده باشد از مجربات
غیر است خیارین ۲ بنفشه ۵ نیلوفر ۳ جو مقشر سپستان ملکه ۲۰ عدد عنب الثعلب ۵ ا پوست هلیله زرد تخم کدو
ملکه ۲ کرده جوشانیده بکوب کرده با لعاب بزرقطونا ده مثقال روغن تخم کدو ۸ ل شیرخشت ده حقنه
آنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصر و حقنه جایز نیست اصل ندارد چه بعصر و ... مجاری عروق

ضیقه جاریست نه در اقضیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است
حقنه معتدله که در اکثر امراض نافعست قرطم ۱۰ عناب ۳۰ عدد سپستان ۳۰ عدد بنفشه ۷ ل عنب الثعلب ۷ ل
خبازی ۲ ل جو مقشر ۷ ل برگ چقندر ۱۰ عدد سبوس گندم ۵ ل جوشانیده با فلوس خیارشنبر ۵ ل روغن بادام
۱۰ ل بوره ارمنی ۷ ل ترنجبین ۱۰ الطریق معلوم حقنه نمایند فتائل و شیاف فتیله لینه خطمی و بوره بالسویه
نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند بسرشند شافها بطریق معلوم سازند و اگر
بجای شکر ترنجبین کنند در فعل قویتر است فتیله دیگر که قویتر است تنقیه خطمی بکد ۲ ل نمک اندی دستور
فتیله سازند و اگر قویتر خواهند شحم الحنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند در تپهای حاره ادخال
ادویه مذکوره جائز نیست و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا شکر سرخ بقوام آورند محموده مشوی و بوره و
حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود و سرگین موش بسیار تقویت میناید شیاف جهت زحیر که سده باو نباشد از مجربات
افیون مر صاف کندر زعفران بالسویه با آب کشنیز سرشته فتیلها باریک سازند و در میان و سیاف بگذارند که ریسمان بیرون متعد باشد
شیافه که در قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف مر صاف اقاقیا بزر البنج
صمغ عربی بنج بو داده بالسویه با آب مورد سرشته شیاف سازند شیافه جهت قولنج بغایت نافع است بزر
سداب زیره نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف سازند با ته الوده حمول نمایند شیاف
جهت اخراج کرم مقعد که دوار الحل نامند مجربست شحم الحنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون
شیاف سازند شیاف جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع
سرخ سرشته شیاف سازند فتیله که جذب از عمق بدن نماید و تحلیل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النسا
سنا مکی ۳ تخم خبازی ۲ غاریقون ۲ بسفایج ۲ تربد ۲ شحم حنظل ۲ سرگین موش ۲ بوره ۲ نمک هندی ۱
با عسل یا انجیر پخته فتیله سازند فرزجه جهت قطع کردن خون بواسیر مجرب قدماست شحم گوسفند
ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که بنگ و ورق الخیال گویند نرم سائیده بران
حمول کنند فتیله دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان که بفارسی
بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول نمایند حمول جهت گشودن خون بواسیر هرگاه
باعث زحمت گردد اول مقعد را بروغن تخم زردالو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر یا قدری
ولته را بدان الوده بردارند پس عرطنیثا نیم ل شحم الحنظل را نیم ل با زهره گاو سرشته حمول
سبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و مومیائی و سرگین کبوتر و زهره گاو
فتیله جهت منع حرقة البول و قطع چرک آن بغایت نافع و از مخترعات حقیر است و بغایت مجربست

جهت نواصیر سعیدیلیت چون فتیله در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب قی مبورات اکله نیز اشاره باین نسخه شده
است واز اسراری میتواند بود صبر زرد توتیای مغسول ۷ مردار سنگ مغسول ۲ قلعی مغسول ۲ گلنار اکل
ارمنی ۲ کندری سوخته اموی سوخته اکثرا افیون نیم ل نرم سائیده از حریر گذرانیده با آب کثیرا سرشته
فتیله های باریک ساخته در سوراخ قضیب بگذارند فرزجات فرزجه جهت حمل مجربست و باید بعد از حیض سه
شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگین او و عسل هریک نیم مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند
فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرافیون که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حمامه سنبل الطیب اکلیل الملک هریک
سه و نیم سافنج قردمانا هریک اوقیه پیه اردک زرده تخم مرغ ملکدد اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه باپنبه کبود
سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یکمثقال نشاره عاج را با مثل النبات تناول نمایند
فرزجه جهت کشودن حیض مجربست سداب ۳ مرصاف ابهل رازیانه تخم مرو با زهره گاو فرزجه سازند
فرزجه جهت کشودن حیض منقول از یوحنا که حیض محتبس هفت ساله را ادرار نموده مرصاف ۴ پودینه کوهی
مویز منقی ۵ سداب خشک ۷ ابهل ۸ زهره گاو بقدر سرشتن فرزجه استعمال نمایند فرزجه جهت اخراج
جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رجا بغایت مجربست و قاتل جنین زنده و مرده و جاوشیر خربق سیاه
مربالسویه با زهره گاو سرشته فرزجه سازند فرزجه جهت ادرار نمودن حیض مجرب است فرفیون را نرم
سائیده به پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مجربست
و موثر است عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره گاو حل کرده با پنبه کبود بردارند فرزجه که در غایت
جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و مشیمه بسعیدیلیت و منقول از تذکره عصاره قثاء الحمار سداب شحم الحنظل
مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل اورام صلب
موم سه پیه اردک ۳ پیه مرغ ۳ مقل ازرق ۳ خطمی ۸ ال تخم کتان ۸ با عسل یا با فلوس خیارشنبر سرشند
فرزجه جهت قطع نمودن حیض مجربست صمغ عربی اکافوریا گلنار ۳ گشنیز تازه ۷ باپنبه حمول نمایند فرزجه
جهت اختناق رحم مجربست مرو کثیرا گل خطمی بالسویه در شیر بخته باپنبه حمول کنند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد
و منقول از جامع شب یمانی نیم بزرالبنج دانگ افیون نیم فرزجه که در قطع خون حیض بغایت موثر است مردارسنگ
راج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه سازند فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار موثر است
مرصاف ۴ ایرسا ۴ سرگین خرگوش ۲ و حمول زهره خرگوش از مجربات فرزجه جهت قطع خون حیض
که از قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم گلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه
تر کرده باشند بالسویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا آب [illegible] و مطبوخ سرشند فرزجه که در قطع خون

حیض و ازالۀ قروح مجربست مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گلسرخ بالسویه از حریر گذرانیده
پوست انار ترش با سکوب کرده طبخ نمایند تا مهرا شود و قدری شبیم را با آب او تر کرده با ادویه مسحوقه آغشته
حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر دارد و قویتر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه نشاسته زاج
سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز نقل لک کذرگران زمورد گویند
یکمثقال سائیده با زرده تخم مرغ نیم بخت تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده و خوردن زیره بوداده
و بو نداده بالسویه با آب ترنج مطبوخ مهرا مجربست فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامل نشود و اگر حامله شود
یا باشد ساقط کند و از مجربات مکتومه است تخم بو بنجه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور
۸ ۲۱ ال ۱۰۰ ۳۰۰ ل بالسویه نرم سائیده با میویسایله سرشته بالۀ حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه
قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قطران تخم حنظل قثاء الحمار خربق سیاه مویز
نوشادر زراوند مازریون روغن بیدانجیر زهره گاو جاوشیر بیدانجیر سکبینج مرصاف مفرده و مجموعه کلا و بعضا
استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید از موده است در تقویه رحم بسیار مجربست مومیای صمغ عربی اکل ارمنی
دم الاخوین ۲ فرزجه جهة ورم حاره رحم خشخاش کوبیده را در شیر بخته با روغن گل سرخ و اندکی موم
و موم فرزجه نمایند و بدستور مرهم داخلیون با روغن گل حل کرده با آب بارتنگ یا شیر دختران ممزوج نموده
استعمال نمایند فرزجه جهة اوجاع حاره و پارده رحم مجربست کنجد را کوفته با روغن گلسرخ حمول نمایند
و قدری آکریم کرده ضماد نمایند و فرزجه تخم انجره و مرصاف بالسویه بغایت مدر حیض است فرزجه جهة رفع حکه
و اختلاج فرج و رحم از مجربات نعناع خشک ناردین گل نسرین خشک گل نیلوفر برگ سرو و برگ سدر لاجورد
بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال فرزجه کنند و یکمثقال را با آب یا بونج مطبوخ بر ناف ضماد کنند و از ابیه
شراب اجتناب لازم است تا دو ماه کث نماید و در حینی که حیض جاری باشد باید بان دوا عمل نمود فرزجه که اعاده
۳ ۱۲۰ ۲۰۰ ۰۰ هم نماید و از اسرار مکتومه است استخوان خروس سیاه را با ۰ هم ش ۳۰ ۱ و جهت آنکه
سوزانیده و دباغ ۰۲ ۲ ۶۰۰۶۰۶ ک ۲۰۶ ل ح ۳۰ است و ب ۰۰ ۳ ۴ هم نامند
الثبت یکرامن الجامع ف ص دو جزو ۸۰ ۱۰۰ ۱۸۱ ۱۰۰ ح ۰۰ یکجزو بالتمام شراب الورد
استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد که زن را قرار نماند تا یکهفته استعمال نمایند و اثر
استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر گردد و تا مدت شش ماه اثر
میماند امتحان ابیل اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان سبز مرزنجوش مرماحوز مسحوقه بالسویه
گذرانیده یکمثقال را با شیر حیوان سرشته بالۀ حمول نمایند و اگر روزی یکدانگ را نیز حمول نمایند

اثر دارد و هرگاه مجموع این دو بهم رسد بعضی از آن کافیست و بدستور او و بر رافع این علت که مذکور

شد بعضی از آن کافیست **باب شانزدهم در خضاب وغیره** که مخصوص است بموی مثل

خضابات آنچه موی را دراز و قوی کند و آنچه بستر دو امثال آن بدانکه اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده

اند اکثر را اعتقاد آنست که دهنیت مانع ایصال قوه صابغه است و بعضی را اعتقاد آنست که خضا باقی که در فعل او

بقای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بجدی ثبات دارد که در هیچ وقتی زایل نگردد

و آنچه بتحقیق اقرب است آنست که چون تلون موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه قوه نافذه و قوه صابغه

خضاب بحدی باشد که تاثیر تام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تلون موی است نموده و افنای بیاض

او گردد امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تلون نماید والا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای [illegible]

[illegible] بیچاره **خضاب منقول از حکمای هند** در دست جوگ و ترجمه با هر

تصریح شده که مجربست و میگویند در سن پیری موی سیاه میروید تا سه صد و پنجاه مثقال سرکه انگوری

مثل او شیر تازه گاو دو با هم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و بلیله

سیاه هر یک سی مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده تا سه ماه در سرگین دفن کنند پس موی را بآن

شسته خضاب کنند **خضاب** دیگر ایضا منقول از حکمای هند که میگویند که تا هفت سال اثر او باقی است

کلاه بادنجان از ریشه درخت انار و توبال نحاس سه [illegible] سیاه آمله سه عدد [illegible] سیاه [illegible] عدد

پوست [illegible] سرکه و روغن کنجد سیاه [illegible] در ظرف آهنی کرده [illegible]

[illegible] **خضاب** ایضا منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر آن باقی است

[illegible] آورده [illegible] برادۀ آهن [illegible]

[illegible] میان [illegible] سوراخ او را بهمان پاره که از وی برداشته بود بند کرده و [illegible] بگل حکمت

[illegible] ساعت در تنور بگذارند [illegible] پس روغن که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند

خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده تا [illegible] اثر آن باقیست و مجرب دانسته اند و سمه تازه

[illegible] را نیم سائیده و از حریر بیخته بازای هر بیست مثقال دو مثقال [illegible] اندرانی یک مثقال زاج سیاه

[illegible] کرده با سرکه خمیر کرده در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او [illegible] وقت استعمال اضافه نموده با آب

[illegible] خضاب کنند و ساعتی در حمام مکث نمایند **خضاب** دیگر که بدستور منقول از حاوی کبیر [illegible]

[illegible] حنا برگ وسمه را جدا [illegible] در آب [illegible] در آفتاب بگذارند پس [illegible] تا سه بار تجدید نمایند تا

[illegible] شود و برادۀ آهن در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازو [illegible]

سائیده در آب خیسانیده مکرر در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم سائیده
در آفتاب بگذارند سپیدی که چون پر سفید مرغ دران فرو برند موی آنرا سیاه کند و بعد از تکرار ادخال مرداسنگ
و آهک پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه و آب مرداسنگ و آهک هر یک جزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده هر یک
ربع جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند بازای هر رطلی که نود مثقال باشد راسخت ده مثقال زاج سیاه
ده مثقال ملح اندرانی ده مثقال پوست گردگان تازه ده مثقال نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و به پشم
سفید آلوده امتحان رنگ او کنند و آنگاه موی را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه
میکند و اگر خواهند بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها سازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ طلا کنند بر منبت
موی **خضاب** دیگر ایضاً از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش باقیست برگ سداب مازو آمله خبث الحدید وسمه و از
خرما سوخته زاج سیاه پوست انار راسخت نوشادر هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال در یکرطل سرکه و مثل او روغن زیتون
بجوشانند تا سرکه سوخته و روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز خوشتر
است **خضاب** دیگر ایضاً از حاوی کبیر منقول و متفق علیه مجربین است هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد
مازو و سبز بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها ساخته با آب استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوه است حتی که در حمام خصیه را دران گذارند
و سرکه را در دهان گذارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی و لحیه میگردد و تا ده سال اثرش باقی ماند
اند خون [illegible] سیاه که کمتر از یکماه باشد و بیرون کاه ذبح کنند تا منعقد گردد و از کاه دور کنند ده مثقال
با پنج مثقال راسخت و پنج مثقال زاج سیاه و ده مثقال ملح اندرانی نرم سائیده از هر پنجه با خون [illegible] سرشته کنند
با آنکه و سرکه کهنه مدت چهل روز بگذارند اگر زودتر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین اسپ بگذارند
خضاب منقول از ابن جمیل و بتجربه رسیده است مرداسنگ و آهک را با شش وزن آن آب خیسانند
سه روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکورات را بقدر
سدس اضافه نمایند تا بامتحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا و یکجزو وسمه را با و خمیر کرده قدری قرنفل اضافه
نمایند و قرصها ساخته استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بلبه بگیرد هم از زاج
سبز [illegible] موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چون زاج مذکور سم است و مضرتش است ترطیب
لازم است **خضاب** منقول از ایلاقی و جامع ادویه و کتب معتبره در تقویه و تسوید موی سفید بیل آمله مقشر پنجاه درم
آب مورد تازه صد و پنجاه مثقال آب ساف سه صد و پنجاه درهم بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با پنجاه درم
بجوشانند خطمی پنجاه درهم [illegible] و مثل آن حنا و بست [illegible] مازو [illegible] بریان کرده که بروغن زیتون آلوده

باشند و پنجاه درهم صمغ عربی و ده درم زاج سیاه بجوشانند تا منعقد گردد و بمشک و قرنفل معطر ساخته
استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر بصحت رسیده یافته و متقدمین نیز متفق اند که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی
نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهن
باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه میکند این از مجربات
است **دوائی** که چون موی سفید را قلع نموده در حال بران ضماد کنند سیاه بر رویاند و از مجربات است
زهره خطاف دو حصه خون و از نوشادر یکدانگ طلا نمایند و قدری از زهره او سعوط نمایند **دوائی** که
ابن الدوله مجرب دانسته اند و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجائب اسرار شمرده است زهره گربه سیاه و زهره
غراب سیاه زهره بره سیاه زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش
سیاه کردن موی سفید است که ابدا سفید نشود **دوائی دیگر** علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز
در سرگین اسپ دفن کنند بر موضع موی محلوق بمالند دیگر موی سفید بر نیاید **ایضا** حجر البقر را با
شراب بر موضع موی منتوف برص و داء الثعلب بمالند موی سفید سیاه بر آید و مجربست **خضاب** منقول از
که زمان طویل سیاه میماند نارجیل کهنه ده هلیله سیاه نیم مثقال نوشادر یکدانگ **خضابی** دیگر که از
منقول است که دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه بغایت سیاه میکند و تجربه داشته اند برگ
تمام را شسته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت از او بالا باشد بجوشانند تا پخته شود و قطره از وی بر روی
کاغذ و یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آنجا سیاه کند آنگاه صاف نمایند و ماء وامی که سیاه نکند باید بر
ریش صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم تمام را مهر انچه بیست و چهار نمایند و آب منعقد را
گرم طلا نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند اما در حمام تا شش ساعت مکث نمایند و ماده
خضابیه که امهات اند وسمه و خضابات و برادات سرب و آهن و راسخت و خبث الحدید و آب پوست
... و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو
... لنار و زاج سیاه و شقایق و قرنفل و عفص است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات
... ده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را و روغن مورد بلیغ الاثر فرموده اند و تجربه رسیده
... که تطویس وسمه را تقصید حنا اولا یا بعد از آن زایل میکند **مبیضات موی** که چون موی را
... نموده سرکه طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف ماش پوست ترب خشک کرده بیخ اصل
... یا بعضی از آنها با زهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و بدستور سرگین خطاف با زهره گاو
... ضفدع را با روغن در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسپ گذارند و استعمال نمایند

انگاه صاف نموده با صد مثقال روغن کنجد باتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را برویاند
و دراز کند و از ریزیدن و ریختن نگاهدارد بطول زیت قیصب گاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سوخته الاغ شاخ
گاو میش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع
اجزا مستعد باشد بعضی نیز کافیست ادویه که منع رویدن موی کند از انجمله طلا کردن پیه تازه ماهی
است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی ساقط کند و دیگر نمیروید و بدستور اگر موی
را قلع کرده بمالند و طلا نمودن تخم مورچه و شیر بنج و شیر قنطوریا و شب یمانی و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن
موی و بدستور بعد از نتف موی آهک را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قدید وزغ و خون
زلو و زلوی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نشادر
محلول به زهره گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون و مغز خفاش و جگر او آزموده است
و از مؤثرات قویه است و قدما تصریح کرده اند که خیه مسحوق با عسل در منع روئیدن موی بعد از قلع او مجرب است
و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از تنقیه موی بمالند اصلا موی نروید و مجرب دانسته اند اما چون موی را جعده
و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو ست و بدستور آب حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدر و آهک همین اثر دارد
و بدستور عفص کرمانج برگ سرو و حب و کثیرا و آمله و گلسرخ و آهک آب ندیده ملکه نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال
نمایند اما انچه جعودت و پیچیدگی مو را زایل کند تدهین اوست به روغن نفت و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن او
با لعاب و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ریشه توت سیاه و سفید ادویه که موی را الستر و بعضی از آن در باب ادویه
مذکور است و این ادویه بغایت قوی الاثر است آهک نا ده در شش مثل او آب تا سه روز گذاشته صاف نموده
تجدید آهک باکنند پس در آب صاف کرده بقدر ثلث آن آهک زرنیخ اضافه نموده در آفتاب گذارند
بحدی که چون پر مرغ با در نشیب اندازند پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در حین احتیاج قدری
از آن در آب و امثال آن مانند آب بنج و شیره آرد جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رقیق کنند نوره
با کستر چوب رز با بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوئی
او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدبوی بعد از تنوره بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الاثر است و
بدستور گل خوشبو و برگ رز و شاهسفرم مسحوق و حنا و گلسرخ و سعد و اذخر مؤثر است دوائی که چون بر
بی بمالند و یک ساعت صبر کنند موی از عضو باسانی قلع میشود و باعث درد نگردد و بغایت مجربست انتش را
که حل نموده استعمال نمایند و چون بعد از بخیر را کوبیده داخل نوره کنند منع بر دن موی مینماید

هم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و ما یتعلق بها و ذکر مسمنات

مفردات بدن غسول جهت صاف کردن رخسار اشنان سبز آرد باقلی ترمس نخود پوست
دانه خربزه تخم خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند
نسخه دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن با آب گرم بمالند و بعد از
ساعتی بشویند **نسخه دیگر** روی را بغایت سرخ کند و مجربست خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت
روز استعمال نمایند و زردفا خشک ده زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده هر روز دو مثقال استعمال نمایند
و روی را با طبخ بادام تلخ بشویند و پیوسته خوردن حلتیت و شیره آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میگردد
نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را بآب تر کرده چند بار از پی هم
بر روی زنند **نسخه دیگر** که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای
سیاه را از روی زائل کند و باید تا یکهفته استعمال نمود حب محلب مقشر پیاز عنصل فرفیون مغاث گلنار گلسرخ
سرشیر خولنجان موبزج مصطکی پیاز نرگس کول صمغ عربی مامیران زرد چوبه نبات مغناج خشک آرد نخود کثیرا آرد
برنج پوست بیخ پسته مغز بهدانه خردل سفید ازهر یک حبه بابسبوس گندم شیر دختران سفید تخم مرغ شیر درخت
انجیر سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب مالیده روز بآب گرم و اشنان سوخته بشویند
و بروغن گل رخسار را چرب کنند **غمره** که در سرخ کردن رو عدیل ندارد کندش زعفران روناس مرصاف مصطکی
بالسویه با آب پیاز طلا کنند **دوائی** که رفع زردی بشره و یرقان مجربست پرسیاوشان بیخ ارمنی فربیون
جدوار بابونه اقحوان ششت ترنتی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن مکرر روی را بشویند **صفت دوا**
که بشره را از رد و شبیه مریض کند زیره کرمانی زردچوبه آرد گندم که از تافته پخته باشند با
ضماد نمایند و با آب طبخ انجیر بشویند **دوائی** که جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی از زدا
اهک مرداسنگ بالسویه با آب چند بار طلا کنند چون خواهند زائل کنند اشنان را در سرکه جوشا
نیده بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه ترنتی ترنج رفع او کند **دوائی** که دفع شقاق روی و لب کند
و بغایت مجربست موم زرد روغن گلسرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته کثیرا لعاب بهدانه موم
و پیه گداخته زوفا و غیره اضافه نموده در هاون بهم زنند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات
و نسخه را اثر قوی درین امر است و چون پنج مثقال اضافه نمایند بعید نیست و حقیر تجربه یافته ام
دیگر که بغایت نافع است علک البطم زوفای تر مصطکی مقل با پیه بز و موم در قدر مضاعف
نسخه دیگر جهت شقاق رخسار آزموده است لعاب حلبه لعاب بزرقطونا لعاب تخم خطمی بهدانه
و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و بآب گرم بشویند **نسخه دیگر** جهت شقاق

و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری را که
بسیار گرم بود در شکافها بچکانند مرداسنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس
استعمال کنند و اگر قوی‌تر خواهند سندروس بقدر مرداسنگ اضافه کنند و بدستور پیه بز را گداخته پنجمثقال
مازوی سائیده مثل غبار را با بیست مثقال آن مخلوط نموده در شقاق فرج بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده
بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کثیرا کهربا کند رعلک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید علک البطم
را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده سائر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کنند صبغی که حمرهٔ
شکره و برص ناخن و برص و بهق اعضا و کبودی رنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار است نخود پوست
دار سوخته شیطرج هر یک دانگی سرمه جسین حنا هر یک دو دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد
پنجمثقال سرکه ده مثقال بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ او بر پشت
ناخن کنند هر گاه اندک تغیر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ
گردن برص بمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ
و امثال آنرا رنگ میکند **در ذکر مسمنات** یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله آشامیدن شیر و شکر
و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام با شکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین و چرب و کثیر الغذا مثل
هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن
بحد حمرة رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و شور و تند و گرم با فراط لازم است با مداومت ادویه مسمنه
مسمنه که قریب الاعتدال و بغایة نافع است مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا شاهدانه مغز چلغوزه بالسویه
با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال تناول نمایند و از عقب آن شراب با قوام
مقام آن بنوشند مسمنه که در تسمین عجیب الفعل است و مجرب انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر سه قیراط
تارجیل هفت مثقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیمبرشت خورده باشند تناول
مسمنه دیگر موافق مبرود المزاج و بغایة قوی الاثر و قوة این ترکیب تا سه سال باقی میماند
مدر شربتش از سه مثقال تا پنجمثقال و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود حب صنوبر
خشخاش سفید هر یک یکجزو مغز گردگان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب السمنه
پیه ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته
نمایند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجر البقر که یافته از زهره گاو است در گلاب حل کرده
مسمنه دیگر موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست دار در شیر یکشبانه روز

حنیا نیده بدستور تحجید بتبسیر کنند تا سه بار بر برنج نشسته تنکه سفید و خشخاش سفید و گندم و جو مقشر و بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز بیست مثقال او را در تبسیر تحجیه تناول نمایند و در حمام مداومت کنند سمنه دیگر که بالخاصیه موثر است بچه کبک عسل که پر برنیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز یکمثقال او را با شکر و آرد گندم سائیده با آب بسته یا لوده طبخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده ذرور نمایند انفع است

تسمین عضو مخصوص مانند بازو و ساعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمره رسد پس این دوا را طلا نموده بعد از یکشبانه روز با آب گرم بشست و بدستور اول باز طلا کرد خراطین را از گل شسته و خشک نموده بسایند و با روغن کنجد بگرم طلا کنند و بدستور علق که زلو باشد در تا خلخله که در جوف او آب باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلا کنند از مجربات است و هیچ چیز جهت سطبر کردن قضیب بار نمیرسد و هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از لحیه کندن و باز انداختن و تکرار عمل تا سه مرتبه کردن باعث تسمین میگردد و بدستور دوم عاقرقرحا را نرم سائیده با سه و نیم پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال آن مکرر بمالند باعث تسمین میگردد و آزموده مجرب است

ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغری است چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلة اکل نماید و قبول ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول کند و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضت عنیفه و کثرت استفراغ و مدرات و تعریق بسیار بغایت موثر است و از مهزلات قویه آشامیدن سرکه و اکامه است که ناشتا بنوشند **مهزلی** که بغایت موثر است نانخواه را زیانه سداب زیره هر یک یک جزء پودینه ارمنی ربع جزء لک مغسول دو جزء سفوف کرده هر روز یکمثقال بنوشند و عرق زیره بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میکند و آزموده است **مهزلی دیگر** که سریع الاثر است جوز سوم فطر بیون دقیق ۲ حنطیانا ا جعده ا فطراسالیون ا ملح الافاعی ا شربه ۳

نسخه دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سداب بستانی و تلخ تازه او را چند روز ناشتا تناول نمایند اطریفل کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است

دوای که مانع بزرگ شدن خصیه اطفال گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را در سرکه تر کرده تا سه روز بگذارند پس از آن برداشته پیاز زنبق را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه شبانه روز باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار در سه ماهی معمول گردد

دوای که خصیه را از بول روئیدن موی پشت نر باز گردد و از مجربات قیمولیا سداب قلمی بالسویه با آب بیخ نی تازه

واگر بیخ تازه نباشد نیز البیخ را جوشانیده یا ب او استعمال نمایند واگر هرگاه از عضوی موی قلع کرده بجای بیند بدستور
منع روئیدن نماید وآزموده است

باب هجدهم در ادویهٔ کلف و بهق و برص و وشم وخیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال آن

چون مواد فاسده که
با خون باشد وطبیعت از آن بطرف جلد دفع میکند وتحلیل نرود واز آن مواد فاسد و آثار در سطح جلد بهم رسد
پس آنچه رقیق و مایل بکبودی باشد آن را کلف نامند ومایل بسیاهی را برش نامند وغلیظ وسیاه را بهق سیاه
و رقیق مایل بحمره را نمش وحمرهٔ منکره غلیظ که در رخسار واطراف بینی بهم رسد بادشنام گویند وآنچه از مواد سبب
ضربه وسقطه در تحت جلد منجمد گردد وسم بسین مهمله نامند آن سرخ تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ تیره و کبود
دم میت نیز گویند ومواد سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان و بفارسی خال نامند وآنچه از مواد بلغمی ناشی گردد
بهق سفید و وضح گویند واغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باشد
ومتقرح گردد ومایل بسرخی باشد سعفه نامند وهرگاه چرک از آن سیلان نماید سعفهٔ رطبه و شیرینج و بی چرک را
سعفهٔ یابسه و بثور سوداوی بی چرک را قوبا نامند وشبیه است بسعفهٔ یابسه چه قوبا بر سطح ظاهر میباشد وسعفه غائص
است وآنچه چرک او مجاور او را متقرح سازد ساعیه نامند وآنچه سفید و شبیه بآبله باشد وبی خارش لیته وشهدیه
وآنچه با التهاب وحدة ووجع وقلیل العدد وزرد آب تراوش کند نملیه وبارفارسیه وآنچه از جلد بتاکل لحم رسد
جمره وآنچه بتاکل نرسد نمله نامند وآنچه صلب مستدیر وبا حمره وور باطن قرحه او و دهانهٔ آن بشکل انجیر باشد تینیه گویند
وبثور متقرحه که جلد را نقبه دار کند ورطوبتی شبیه بگوشت آب تراوش نماید جرده نامند وبثور یلی قرح که در سر بهم رسد
وبا خارش باشد وپوستها سفید از وی جدا گردد ومثل شوره ریزد سنجه نامند وقسمی از کچلی است وآنچه بارستن موی
سر باشد وجلد را متقرح کند خرازوا بریه گویند ومعروف است بکچلی وبثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه و متصل
بهم با حمره وخارش باشد شری نامند وچون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز او در شب وبعد از خواب میباشد
وبفارسی ابره وکهیر خوانند وهرگاه با اتصال وخارش وکدورت لون باشد جرب یابس گویند وچون متفرق بر آمده و
تیره رنگ باشد ثآلیل نامند وآن عدسیه وبطیه وخیطیه ومسماریه ومنکوسیه میباشد وچون بثور سوداوی مخصوص
بساق باشد از جنس ماده دوالی بسلم نامند وبثور شبیه بسر خار بغایت کوچک وبا خشکی لیته وتندی ولذع را خمعت
گویند وشرط است در تاثیر ادویهٔ کلف ونمش وبهق وامثال آن که بعد از حمام بمالند یا موضع را بنجار آب گرم بدارند
وبمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند وچون ادویهٔ مجربه در مواد مذکور در باب ضمادات مسطور گشته برخی از آن
هم میگردد **دوائی** که جهت کلف مجربست انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند وبدستور تخم خربزه مغز بادام
المحلب خاک ریتی با آب سرشته استعمال نمایند وبدستور جهت کلف ونمش وبهق بغایت نافعست لیتمید ممسیر

وتخم ترب وتخم ترتیزک وقسط تلخ وبادام تلخ وبوره وفلفل اشق مجموع را در آب بسرشند وبدستور جهة
ازاله کلف وبهق وامثال آن آزموده است بیخ سوسن سرگین گنجشک وقسط تلخ بآب وسرکه طلا کنند و
روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوای دیگر باقلی مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار
نشاسته از هریک جزوی زرنیخ سرخ وزرد دو جزو انزروت مصطکی بوره یکجزو ونیم بآب پیاز وامثال آن
طلا کنند دوای که جهت رفع آثار وخیلان بسیار نافع است انزروت نبات مغز بادام تلخ با
وصابون بمالند وبدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائی که آثار یا وسجانیه را رفع کند
وسم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند وبدستور مرداسنگ سفید کرده
را با پیه مرغ بمالند وهمچنین زرنیخ را با آب گشنیز طلا کنند ایضاً که جهة جمیع آثار وخون مرده وخیلان ونمش
آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف باقلی نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت
نبات بآب عصفر استعمال نمایند دوائی که جهة سعفه رطبه عفص محرق ونیمه با روغن دنبه بمالند وبدستور بادام
تلخ مازوی سبز و سرکه ضماد کنند وبدستور توبال النحاس مرصاف کندر شب یمانی زراوند طویل زاج
خاکستر چوب رز بوره صبر زرد با روغن گل سرخ وسرکه بمالند ایضاً که جهة سعفه یابسه نافع است وبدستور
جهة رطبه وخراز وجرب وقمل وقوبا وریختن موی داء الثعلب مجرب است شیاف مامیثا عفص فیلزهرج زرد چوبه
بوره با روغن بادام تلخ وروغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند ضماد جهة جرده وسعفه وقروح وسبجه وتشقق
خشک گل ننور برگ حنا نمک با سرکه وروغن گل ضماد نمایند وچون برنج سفید را کوبیده با سرکه حل کنند بنصف
وزن برنج گوگرد اضافه نمایند ودر حمام بمالند جهة نبات اللیل هم مفید است دوائی که جهة نبات
اللیل نافعست صبر زرد مرصاف عدس با سرکه وعسل بمالند وبدستور سرکه وبوره وحنا وزعفران
نبات مفید است وآشامیدن یکدم قاتله را آب سرد از مجربات دانسته اند وبدستور طلا نمودن آب هلیله زرد با
زرد وآنچه با حرارة باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی وآب گشنیز وبدستور آب برگ درخت بید با صندل
ونوشیدن در بند از مجربات است ودر ساعت دفع مینماید دوائی که جهة جرب با اقسام وحکه عجیب الاثر است
آمله مقشر بلیله زرد غیر مقشر نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند وبا ثفل آن بمالند ونزد
عضو را بدارند وهادامی که از حرارة آتش بلند شوند باید تکرار طلا نمود بعد از اکراه موقوف داشت و
کرده که این تدبیر ریکشب زایل میکند وجهة حکه که از حرارة مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و
دختران از مجربات است وبدستور تخماشش مسحوق بسرکه وهمچنین صبر زرد ونشاسته با آب کاسنی و
با سرکه بسیار موثر است دوای مهمی که در رفع برص وبهق سفید تازه از مجربات است

شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار با لسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از آن یکهفته بمالند
و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن گل یا روغن تخم مرغ تا یکهفت بار زایل میکند
دوائی که برص و آثار زخم را از رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روتاس پوست
انار شقایق با لسویه با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند که مجربست صنع دیگر از ابو ماهر ابن سیار
منقول است که آنچه قابل رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصل بدن وارد
و از جمله اسرار است زهره گاو سرگین سوخته گاوی زعفران الحدید خلبت الحدید خبث الفولاد شیطرج فار
پوست بیخ کبر با تخم اوبیه انار بارس بازوی سوخته و نسوخته از هر یک یکجزو نرم بسایند و خون عقاب و خون
چند بار متوالی بخورد او دهند و باید در سائیدن پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور بدستور مذبور بسایند
تا رنگ مثل ذرور اصفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز پس
از آن بشویند و هرگاه تغیر رنگ نیافته از مطلوب داده باشند بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن
بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف ابجی رنگ میکند که هرگز زایل نمیگردد
دوا جهت قوباء متقشر کند زاج گوگرد صبر زرد مکی جزو صمغ دو جزو با سرکه ضماد نمایند دوای
دیگر که جهت قوبا بغایت نافع است شیاف ماميثا کندر زبد البحر کثیرا قوبال نحاس بوره ارمنی خربق سفید
ترمس اشق با لسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است
و بدستور حب البان و سرکه بسیار موثر است دوائی که جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست گوگرد زرنیخ
زرد شونیز خاکستر عقرب با لسویه با زیت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را که با سرکه چند بار بمالند
از مجربات است و تخم بزرگ سفید از عجایب است و بدستور ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور با زهره
نیز جهت رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قضیب
الذریره و برگ سرو و دارچینی مفرد او مجموعه با روغن قرطم در روغن زیتون نافع است و روغن از مجربات
و خاک سیماب بیعدیل و مکرر بتجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است دوای
که شپش کند زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران موبیزج سیماب مقتول با لسویه با زهره گاو بمالند

باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوشبو کند

چون اینباب بعضی مناکحات بیشتر دارد بنابر علیه لازم است که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق دانا
دارد مذکور گردد چه مراد از تناسل حاصل در بقای نوع اصل است و عمده در

در مطلب توافق طرفین هست و رفع تنا کر بقدر وسع و جهره اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عمق بدن رحم
و قضیب موافق باشد تخلف در موافق طرفین و دوستی نمیکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در تولید
نیز تخلف نمینماید و این اصل محقق و عظیم است اما استدلال برین معنی آنست که مرد آنرا قضیب و عنق رحم کمتر
از مقدار شش انگشت مضموم و بلندتر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر نه انگشت بعد از موازنه
نه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینه معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینه بمرتبه ایست که بلذات اصلاح
پذیر نیست اما مباینه قصیر و طویل یا متوسط بقدری تدبیری پذیرد در طلیات و مضیقات فرج و مسوحات
قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات
جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده و اطبا آن اقسام است قسمی منحصر در عرقها است مثل عرق
فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضاء را با روغن بان بجوشانند
و مشک و عنبر بتقویت نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی ادهان است مثل روغن
گلاب و صندل و مانند آن و هر یک در عرقها و ادهان در قسم اول و دستورات مذکور است و بعضی غالیه را منحصر
در سادوران و حجر الرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان
خواص آن نموده اند مخصوص سادوران و ادویه مذکوره بوده باشد **غالیه** منسوب بنجاشه از تراکیب [illegible]
الوروس جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و [illegible]
بارد و نزلات و حمول او جهت تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع است قرنفل دارچینی گلسرخ هر یک یکجزو
الطیب اسارون عود هر یک نیم جزو ناخن بریان یکجزو و نیم از حریر بیجبه یا ده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده
آب مورد را بجوشانند تا بربع برسد و از آن بکوزن ادویه را گلاب اضافه کرده مجموع را باتش بسیار نرم
بجوشانند تا بربع برسد بعد صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر آن زیاده مخلوط نموده در شیشه کرده
یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند
و بعد از آن باز اهر یک درهم او یکحبه مشک و یکحبه عنبر حل کنند **غالیه** دیگر از اسرار مخزونه است [illegible]
ذخایر خلفا یافت شده چنانچه از آثار عجیبه مشاهده نموده اند از انجمله آنکه چون با مسوح مواقعه نماید
رغبت بکرده بتواترش گردد و در هیجان طرفین و لذت جانبین بحدی که عقل برباید و جهت فالج و لقوه
و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض بارده رحم نافع است و بازهره خرگوش جهت حمل [illegible]
حلبی تنبول کبابه قفر الیهود که در سواحل بحر یافت میشود زعفران قرنفل هر یک یکجزو نرم مسحوق
آن ماء الملوک [illegible] روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر در روغن بان [illegible]

وزهره مرغ وزهره بز سیاه هریک یکجزو ومشک وعنبر وسک هریک بازا ر هر دو بهم یکجا اضافه کنند در ظرف نقره
یانقره چهل روز بگذارند **دوای دیگر که رایحه بدن وعرق را خوشبو کند** سوسنبر نعناع فرنجمشک
برگ سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده
اضافه کنند وبا روغن مورد وگل بجوشانند تا روغن بماند **ایضاً جهته رفع بدبوی زیر بغل**
وکنج ران صندل سلیخه سنبل شب یمانی مرصاف مشک گلسرخ هریک سه جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص
بسازند واستعمال نمایند **ایضاً جهته بوی زیر بغل** که صنان بصاد مهمله مضمومه است باید موضع را با تیغ
خدشها نمود واین دوا را مالید تا خون بقدری دفع شود وبعد از یکشبانه روز موضع را شستشو دهند تصریح نموده
اند که دیگر عود نمیکند مجربست راسن خشک محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران هریک جزو
باب برگ مورد تازه بسرشند وقرص سازند **دوائی که جهته رفع بدبوی عرق بسیار موثر**
است مرداسنگ توتیای محرق مغسول خاکستر برگ سوسن که قرو گویند وبترکی شیرین بیان نامند
مرصاف صبر زرد گلسرخ بالسویه با گلاب امثال آن طلا کنند ودر رفع بدبوی انگشتان پا سائیدن برگ
سوسن تازه از مجربات **ادویه که قطع عرق مفرط کند** از انجمله دهن سفرجل است که آب به را با امثال او
روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند وبدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند **اما ادویه**
که باعث تضییق فرج شود از انجمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده ومنفعت منافع در و
موجود است تضییق وتقویه عنق رحم وتسخین وتطییب اکثار انزال زن وجذب مواد از قدمین وجذب منی مرد
سداب سباسه فرنجمشک صعتر بری کندر اذخر گلسرخ پوست انار ترمس بالسویه با روغن بان وامثال
آن سرشته بالته اول روز حمول کنند وشب اخراج نمایند **ایضاً** شکر قرنفل سرمه مازو استخوان باب مورد
سرشته بدستور استعمال نمایند **حمول دیگر** که سریع الاثر است عود سعد رامک راسن اقاقیا قرنفل
مازو هریک یکجزو مشک عشر جزو باب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند **ادویه** که چون استعمال نمایند
جماع وولادت باعث توسیع نگردد دندان سیب پوست شقال سم بز صعتر فارسی جوز ماثل سرطان بحری
ماهی خرس همه را باید سوزانید وبا روغن بان سرشت ودر ماهی سه بار بقدر یکدانگ بالته حمول نمایند
دوائی که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویه جنین نماید وهرگاه بسبب علتی
منقطع شده باشد ادرار کند حنید بیدستر وج انیسون تخم کرفس بالسویه سحق نموده یکدم را با شراب
بیاشامند **دوائی که در تضییق نائب مناب بکارت** است مازو کندر گلنار پوست انار دانه حب الآس
[illegible] عاس صعتر بری حب البلوط داندر مرورد مورد شراب خشک که [illegible] نرم ساخته در آب [illegible]

استعمال نمایند و در نیاب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد اما ادویه ملذذه از انجمله این ترکیب
بغایت باعث لذة طرفین میگردد پیاز نرگس زهره گاو موینر منقی عاقرقرحا بالسویه و بعد جماع بر قضیب طلا کرده
بعد از خشک شدن مباشرت کند و چون بغایت بمالند فوراً آورد دیگر مسوحی که بغایت موثر است و باعث
لذت طرفین میگردد کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هریک جزوی خصی لبان که بفارسی حسن لبه میگویند کنیرا هریک
نیم جزو بآب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد مسوحی
که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی هریک یکمثقال مشک یک حبه با عسل سرشته حب بسازند و در وقت حاجت
در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند مسوحی که در تقویه قضیب بی‌بدیل است
و رفع عنین میکند پیاز عنصل پیاز نرگس از هریک پنج جزو و نیم جزو و بیست و هشت مثقال روغن زیتون
و قدری آب بجوشانند تا ماهر اشود و آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده زهره کنجشک تخم زنجره عاقرقرحا جزو از هر
یک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب بمالند و عانه و انثیان ضماد نمایند و اگر مومیائی و امثال آن
و زهره مرغ و مانند آن اضافه باعث تقویه آن میشود و چون سه م پیاز نرگس یا یکشبانه روز در شیر خیسانیده
پس سائیده بر ذکر عنین مادون حشفه طلا کنند عجیب الاثر است و چون سورنجان فرصاف هریک یکمثقال
نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرر طلا کنند از مجربات است ص ادویه که چون مسوح کرده
مجامعت کنند باعث بغض و نفرت طرفین گردد سفیداب افیون بیروح کعب خنزیر غیر محرق مامیران زهره
دندان سوخته پلنگ و استخوان سیر سوخته سرگین کبوتر مجموعه و مفرده یکدانگ او را سائیده بآب طلا
و اگر بباطن زیر جامع مردی بمالند که قدری از ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت
زن میگردد بحدی که دیگر بملاقات او رغبت نماید اما ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدی که
بمباشرت او رغبت نکند بصل العنصل سماسه چوب بقم تخم بستان افروز تخم ... تخم بادروج زهره ...
زیتون بالسویه با زهره گاو سرشته خشک کنند و قدری از ان در روغن زیتون و زیبق حل نموده ...
استعمال نمایند ص حمولی که چون زن حمول کند تا سه ماه رحم را متعفن و بدبو گرداند و باعث نفرت
سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر شاه دانه قرنفل جوزبوا قسط شیرین میویسانکه جاوشیر با نفط سفید ...
نماید اما ادویه مهیجه که بدبوی دهان را نافعست و نکهت را نیکو گرداند از انجمله حب ...
جنوب مذکور است و از مخترعات حقیر و عدیل ظاهر اند ساخته باشد دیگر این دواست که از ...
نقل میشود و بتجربه رسیده است جوزبوا هیل قرنفل کافور دارچینی خولنجان هریک یکدرم مشک ...
سرشته حب کرده ... زیر زبان نگاهدارند و بدستور خائیدن پوست ترنج در مواد ... مفید

خشک نافع است و هرگاه خواهند که چوب معطر در دهان مدتی بماند و حل نشود باید عنبر و قدری مومیائی و خصی
لبان را در عسل یا شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه مخصوصه با و سرشته حب سازند **باب بستم**
در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از ثابت بن قره منقول است و بتجربه مجرب رسیده که چون
مراره ٦٠ ن ٢٠٠٦ ٦٦٠١ ٤ و عین قنفذ را بر روغن شمع جوشانیده با خبرهای مناسب چشم اکتحال نماید
قوه باصره بحدی رسد که در شب اشیا را مثل روز ببیند **ایضا** بدستور نموده که چون ٠ ٤ ی ٥٠ ی ٥
٥٠٧ ٢١٠ را در سایه خشک کرده اکتحال کنند مشاهده روحانیات نمایند **فی المحبت** ایضا منقول است از وی
که چون گل سنجد را با ٤٠ ٥٠ ١٠ ٢٠ ٤٠ ١٠ معجون کرده با قدری شیرینی به ٤ ٢٠٠ ١٤٤ دهند در دو
بحدی رسد که بی ارام گردد و بدستور هرگاه مذکور اول را با قطره از خون سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان
و اندکی عرق جبین و قطره خون هدهد با شیرینی آمیخته اطعام ٥٥ کنند در محبت بیقرار گردد و بدستور فرموده
و از مجربات شمرده است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را با اتمام اخراج نموده از م ٥٠ ١٠ اول
نموده نقبه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا چون گردد پس خشک کرده با شکر بایند
و ناشتا بخورد زن ٥٠٧ دهند در محبت بحدی رسد که احدی را بدون او کس اختیار ننماید **فی المحبت**
چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بود آهن را مثل سرمه بسایند
و هر یک را شخص معین اکتحال کند شخص مکحول باول مرة مدید نظر در شخص مکحول بثانی نماید باعث محبت مفرط ثانی
باول گردد و مجرب دانسته اند بحدی که امکان مفارقت را مجال نیافته اند **ایضا** جهته دوستی مجرب دانسته
اند ناخن هدهد با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهر که
دهند مطیع و منقاد گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقول است که چون موی
طرفین عارض و ما تحت الذقن را مقرض نموده با آرد گندم آمیخته اطعام زنی کنند در محبت بی ارام گردد **ایضا**
خاک چهار راه را در ساعت سیوم روز چهارشنبه بردارند جهته رفع عداوت و تفرق مجرب دانسته اند و بجوز
القیء المطلب باعث الفت حصین گردد در نگاه داشتن او بالشه کبودی مثل سحر **ایضا** جهته ازدیاد محبت از کتاب
سمات عطار نقل نموده اند که از لاجورد دهی که قسمی از لاجورد است نگین ساخته در اول ساعت روز جمعه
قمر در میزان باشد مثال زهره را بر آن نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در دست او سیبی
باطن نگین این حرف حمسه را بل سه لاحمه و بر انگشتری نحاس احمر نصب نماید لابس آن تا یکسال
مباشرت کند زن از وی دوری نجوید و آن شخص نزد نسوان محبوب باشد **فی البغض** منقول از کتاب طب
که بزه خرف آب ندیده را بدی سر زنان بخور کرده مردان از آن بخورند نفرت کنند که هرگز

نظر باو نکنند و افشاندن اسپند در خانه باعث تفرق و بخور آن رافع ان اثر و تعلیق ان با پارچه
کبود رافع چشم زخم و سحر است **فی ذهاب الغیرة عن النسوان** در کتاب اسرار بیان شده که چون
خون مغز سر خرگوش را با شراب زنی بیاشامد غیرت از و سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک کرده
نیم مثقال را با شراب بزنی دهند سلب شهوه جماع او شود و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع
آفتاب یا بعد از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که ازان بخورد متنفر از مردان گردد
و قطع خواهش او شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانگ از ان
بنوشد قطع شهوت او شود و دو دو دانگ و تا دو سال همین اثر دارد بدستور مذکور است که چون بذر
مقنع زن کرم سنج را چنان ببندند که زن نداند در حال هیجان شهوت او شود و بدستور چون بیخ و
ریحان را با بیخ و نوشادر جوشانیده با آب او هر زن که استنجا کند طالب شود **فی العقد** از ثابت بن قره
منقول است که چون موی زنی که از شانه فرو ریزد بسوزانند و مرد احلیل بخاکستران انباشته جماع بان زن کند
دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیران مرد بدیگری نپردازد و در حیوة الحیوان مذکور
است که چون مرد احلیل را بخون شفنین برآغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع ان زن نگردد
و آن با دیگری انس نگیرد و در اسرار الاطبا منقول است که گر قضیب خر را در زهره گرگ آلوده کرده
مباشرت کند احدی بآن زن مقاربت نتواند نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون غراب همین اثر
دارد **لترک الشراب** چون یکدانگ برنج قند اسد یا در شراب حل کرده بنوشند بحدی متنفر گردد
که هرگز خواهش ان نکند **فی امتحان الحامل و البکر** چنین ابن اسحق تصریح نموده که چون یکدانگ
مقل سیر کرده با سوزن سوراخها نموده زن حمول نماید هرگاه صباح ان شب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد
حامل و یا بکر نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف با سوییسائیده در بینی دختر سعوط کنند هرگاه عطسه آورد
باکره است و الا فلا و بتجربه مجربین رسیده که چون کف دستهای حامله املس صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود
و هرگاه مایل بسبزی باشد مونث و بدستور ثقل دست راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر
در اول حمل بقدر باقلای از زهره خرس نر با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد گردد و از زهره ماده [illegible]
و چون زراوند مدحرج را با زهره گاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را بیابد آن زن را فرزند [illegible]
والا عاقر ابدی خواهد بود **فی سرعة الحمل** و بعد مه چون با تخم ارنب و سرگین او عسل [illegible]
دستشب حمول کنند و هر روز یکمثقال [illegible] ده علاج شناد لنماید در سرعت حمل از مجربات است
[illegible]

بیان نمایند هرگز حامله نشود و نیز بدستورات شامیدن حلتیت با بول زنان همین اثر دارد سر غریب از جعفر طوسی
منقول است که چون زبان ضفدع سبز در حین خواب بر روی دل زن گذارند یا ذوش اورا بجزوی از اجزای
ضفدع کنند آن زن هرچه کرده باشد بیان کند **ما یسهل خروج الریح من الاسفل**
خردل سفید جوز بوا محرق برگ خشک سعد و نانخواه محرق برگ سدر تخم بلیون ابهل انجدان محرق محروث
محرق آذریون مجموعه و مفرده یک درم چوب سائیده یا مأکولات اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط
خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن
روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر کل ادویه مذکور است
و درین باب تخم سورنجه از مجربات است و رفع آن خوردن زیره کرمانی است **عملی که بیهوشی آورد** گوشت
گوسفند بی چربی را شرحه نموده شرحه ها را به بزرالبنج سائیده پر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرگین اسپ
دفن کنند تا گرم شود پس گوشتها را در شیشه کرده بگذارند تا خشک شود در وقت استعمال دو جزو او را
با یک جزو انیسون سائیده دانگی در بینی هرکه بدمند بیهوش گردد و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه را
با نخود در بینی آن شخص چکانید باید کرد و نیز دستور چند بیدستر انیسون زنجبیل بالسویه نفوخ نمایند و با سرکه بعمل آورده اگر
استنشاق فرمایند تا عطسه کند **دوائی دیگر** که بغایت قوی الاثر است افیون بزرالبنج پوست بیخ لفاح جوز
ماثل که تا تورہ نامند تخم کاهو بالسویه نیکو کوب کرده بجوشانند و صاف کرده و گندم بقدری که خیسیده گردد
در آن ریخته بگذارند که خشک شود پس بدستور ادویه مذکور را جوشانیده سقیه کنند تا تجربه انگاه گندم را
بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یک دانگ تا دو دانگ او سائیده بیاشامند و تدبیر
رفع آن بدستوریست که مذکور شد **فی خواص شتی** کلها مجربة خوردن ۴۳۱۴۵۱۵۱۶۱۵ بی شبهه
صداع آورد ۴۱۹۱۴۱۲۱۳۱۵ با مداومت موجب کوری است **شربا للتقویة الذکا** چون تخم خربزه را
در ۴۳۳۴۵۱۶۱۵۱ که آن تخم را بد ماغ ۲ [illegible] آلوده باشند از خاک ملو ساخته
بکارند و بطریق معمول آب دهند تا خربزه ببار آید هرکه از آن تناول نماید در فور عقل و ذکا و صحت حدس فهم
به مرتبه قصوری رسد و [illegible] در ریاضی تخلف نورزد و قوة حافظه بغایة قوی گردد و چون تخم خربزه
[illegible] ۲۱۴۸ ۵۴۳۴ که تخم را بمغز سر ۱۰۳۱ اغ آلوده [illegible] کرده باشند خوردن
[illegible] آورد دیگر الکحال ۱۴۱۹۷ ۵۲۶۵ ۳۱۸۸۳۶ موجب کوری است
[illegible] همین اثر دارد دیگر بخور [illegible] و [illegible] مخرج نطفه است که در رحم باشد
[illegible] باعث [illegible] باده است ۵۵۴۸۳ [illegible] موجب

جنون و قطور آب بوده در دماغ رافع مستی اوست دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات موثر دانسته
اند دیگر حجر الدیک که سنگدان خروس یافت میشود و در دهن داشتن رافع تشنگی است و شرب آن رافع حزن و
وسواس دیگر طلق محلول را چون با شب یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع
سوزانیدن آتش است و از غرایب خواص عاقرقرحا است که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش
در دهان گیرند دهان را نسوزاند و چون شاخ دارشیشعان را که بادود کنند رنجور کرده در شب چهاردهم ماه
در لته بسته در زیر جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را ببیند که از جانب او جواب گوید ایضا قطری که در زیر خم
شراب و سرکه بروید پوست او قاتل است و نقوع چوب خشک او مورث بیهوشی مفرط است و چون با خود دارند
دندان روباه را مانع فریاد سگ است و مجرب دانسته اند و چون قمر در برج آبی باشد بر یک مثقال سنگ
یشم صورت انسانی نقش کنند تعلیق او دافع جمیع دردها باطن است و برگردن جهت خناق و بر معده و هم
جهت تقویه معده و درد آن و بیران جهت عسر ولادت و در دست داشتن جهت تسخیر و صاعقه و چشم بد موثر است
ایضا جهت حفظ حبوبات و مزروعات چون پوست کفتار بیابانی ساخته حبوبات را کیل کنند بعد از آن ضبط نمایند از
جمیع آفات محفوظ ماند و مادامی که در انبار باشد هیچ آفتی بآن نرسد رفع سالوکیک و ارضه آب برگ
دفلی که جوشانیده باشند کشنده مذکوراتست و چون پیه روباه را بر چوبی مالیده در خانه نصب کنند جمیع کیک
بر آن جمع میشوند دیگر چون نوشادر را حل نموده کاغذی را نقشها نموده در اطراف خود بگذارند هوام
انکس نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث بروز
حار و باریدن باران میگردد **باب بست و یکم در بعضی از رسائن حکماء هند** باصطلاح
رسائن بمعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت
اعضای رئیسه گردد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقت
بنا بر علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیین بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حق
غایله دانسته است به تحریر آن مبادرت مینماید از انجمله رسائن گندهک که عبارت از گوگرد باشد
عبارت از وست و طریق آنست که گوگرد سفید روسی را نرم کوبیده در ظرف آهنی با روغن گاوی بقدری که
بپوشاند با آتش نرم گداخته و از خرقه بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا صاف
شیر گردد منعقد و مشابه سنگی زعفرانی رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی
منقی است و چندین قسم مستعمل میگردد اول آنکه هر روز یک [illegible] او را سائیده با کوفته تازه گاو [illegible]

دو ماه تعدیل طبع وحفظ صحت بحد بی نماید که هرگز تغیر مزاج ومرضی بر وطاری نگردد و در سه ماه صحت وتقویت
قوی وحواس وذکا بحد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف وپیری وبنیه را زایل کند دیگر انکه هر روز یکدانگ
اورا بایکدرهم از هلیلجات نرم سائیده باروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند تجربه نموده ناشتا تناول نمایند وتا
چهار ساعت بغذائی میل نکنند وبعد ازان از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا کشتماه باینطریق سلوک نماید موی سفید
راسیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید نشود وجذام وفالج وتشنج وسل وسعال قدیم وبواسیر را رفع نماید وحدة بصر
وقوة سمع وحواس بغایتۀ قصوی رسد دیگر انکه هر روز یکدانگ اورا بایکدانگ طلق محلول مکلس سائیده
باروغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره رامشاهده نمایند واز شرایط استعمال
جمیع رسایت آنست که اول تنقیه نمایند ودر ایام استعمال از ترشیها ولبنیات وانچه در وحرارة غالب باشد واز
سبزیها وجماع وحرکات عنیفه واعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بشروط مذبوره عمل ننماید باعث هلاک
وامراض مهلکه وصعبه میگردد دیگر رسایت ترهیلات وان عبارت از هلیلجات وطریق انست
که سه صد وشصت هلیله کابلی بزرگ اعلی راکه هریک بقدر بیضه باشد در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو
ماده بران بریزند که بقدر چهار انگشت بپوشاند وسر کوزه محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند بنهجی که سر کوزه بیرون
باشد وتا قریب به دو هفته گذارند وهر روز ملاحظه نمایند وهرچه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیله ها نرم
شود پس هریک را دو نیم کرده دانه را اخراج نمایند وزیبق منقی که ابو الارواح عبارت ازوست باگوگرد منقی
بوزن بالسویه از هریک نود درهم بسایند تا یکسان گردد ودر قدحین بگل حکمت گرفته در دیگ پر ریگ با خاکستر
باتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم م گذاشته نصفین هر هلیله را بهم گذارده
وهلیله را بریسمان بسته مستحکم نمایند وهلیله ها را در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بران ریزند بقدری که اورا
بپوشاند وظرف را در زمین پاک تا یکماه دفن کنند بعد ازان چون بیرون اورند احیاء مذبوره در اجرام
هلیلجات غوص نموده اثری ازان نمانده هلیلجات مربا شده باشد هر روز یکعدد را تناول نمایند تا چهار ساعت در خوردن
تاخیر کنند وبعد ازان شیر گاوی واطعمه لطیفه ونان وشکر وگوشتهای لطیف تناول نمایند وچون یکسال مداومت
نوری که مذکور شد جمیع منافع مذکوره سابقه از سیاه گردیدن موی سفید وزیادتی عمر وتقویت قوتها ورفع ضعف
واعاده شباب وصحت ارواح ومزاج وحرارة غریزی مشاهده کنند صفت زیبق منقی زیبق را
سنگ [illegible] باب گیاه بید انجیر بسایند تا جرم وسیاهی زود زایل گردد پس باب گیاه عنب الثعلب
بسایند ومرتبه سیوم باب نقیع هلیله بسایند وبعد ازان مغسول کرده بقدر ده مثقال اورا با نود مثقال آب
سنگ باتش نرم بجوشانند وچند آب تحلیل رود تا یکرطل دیگر بقدر [illegible] اند تا مجموع

صدر و منشقا و منقال آب بتحلیل رود و پس بی داشته ضبط کند و این مسمی است با بوال الارواح منقی اما استعمال
سایر این که مشتمل است بر ادویه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دانست بقید تحریر نیاورد و مثل پرورس
که عبارت از دوای مشبی است و جهارس که عبارة از دوای مشبی مذبور با اجساد سبعه است و از امثال آن
از ادویه بلادری و فرفیجی و غیرها اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در
دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هریک **صفت** ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارة جگر
و سل و دق و تنقیه معده بی بدیل و از مجربات حکمای هند است قلعی را در سفال یا ظرف آهن گداخته چند
بار زرد چوبه سائیده و با نانخواه مسحوق قدری با او آمیخته با آلت آهنی بر هم زنند سر ظرف را بپوشانند تا نانخ
سوخته گردد و بحدی رسد که رنگ او سفید شود و پس با آرد برنج صبها بقدر نخودی ساخته از یک عدد تا دو عدد
استعمال نمایند و هر گاه مراد تلیین طبیع بوده باشد قدری از ان مشتری مدبر سفید را با آب لیمو خمیر کرده
در بوته بدمند و بار دیگر بروغن گردگان خمیر کرده در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد و در هو...
یک عدد از این حب سهل قوی الفعل است و رفع اسهال از حب سفید اول میکند **باب بیست و دویم در**
ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چارپایان است و از کتب بیطره نقل شده [illegible]
که عروقی که فصد آن در امراض بهایم احتیاج می افتد بیست و یک رگ است باین تفصیل **عرقین بارزین**
هر یک پهلوی گوشتی است و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیزی و جنون نافع است **عرقین منخرین**
بلی است و جهت امراض خشم و دهان و گوش و بینی مفید است **عرقین و اداجین** در دو طرف گردن
جهت حکه و جرب و برص و ریختن مو و امراض حاره و نزلات نافع است **اذعان** از حوالی لثه علیا از دو طرف
کشیده است تا باطن دماغ و جهت درد دستها و مفله و ظفره و کام سنگ زدن نافع است **صافنات**
چهار عرق است در طرف جنبی دستها و پایها جهت ریختن موی که جو جرد گویند مع ضعف قوایم و زحمت بار گران
و جراحت سم **اخرسنان** دو عرق است از دو طرف کف کشیده تا بر رگ با نه جهت مرض نفث دم [illegible]
خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی نشو از فصد آن نافع است **عرق ذنب** رگی است در زیر دم [illegible]
رحم و جهت وقت تپیره و بدی هضم فصد کنند **عروق خشیات** چهار عدد است در باطن دستها
مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارة مفرط باید فصد نمود **عضد علیین** [illegible]
در تحت زبان جهت بدی نشو و ارسیلان کف دهن و ورم گلو فصد کنند **اما طریق معالجات**
که در امراض چهارپایان [illegible]
[illegible]
[illegible]

اما امراض راس یکی آنکه در ابتدا اسب را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم منتظل در عقب گوش بهم رسد **علاج** گشودن رگ با رزین است پس طلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن از آن گرفته باشند با صابون و ببر قطونا و هرگاه متفجر گردد علاج قرحه باید کرد **و دیگر ناخنه است** که بترکی سیجو گویند علامتش تنگی نفس بر آمدن غضروف بینی و پیش افکندن و عدم اکل است **علاج** قطع با استره و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط کردن نبراج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال طلیمات **بر آمدن دندان زیاد** که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است **علاج** قلع و مالیدن موضع نیز نفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن شب یمانی و شونیز **دیگر ضفدع است** و آن ظهور رگهای سبز است در زیر زبان **علاج** گشودن ضفدعین و تضمید ثانی که در عرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن **دیگر تاثیر هواست** علامتش بهم آمدن چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و آگندگی سینه و برخاستن موی دست **علاج** آرد جو با ربع وزن آن ریوند چینی با روغن ممزوج کرده بر روی یخ سرد کرده بخورانند و بآن حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت و حلبه از هر یک چهل و پنج مثقال نیکوب کرده با جو تا سه روز بدهند **امراض عین** مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیره **علاج** همه بدستور معالجه انسان است مگر آنکه در بهایم ادویه قوی را استعمال باید نمود **امراض ریه و احشا** و از آنجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج ... ه ادرا تخم مرغ خام بگلو کنند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر بز و اسفناخ و علف خبازی و آب طبخ حلبه مع خبازی بسیار نافع است و حقیر حب سعال تریاک دار در حیوانات را تجربه نموده است و یازده راحب عطائی و حب مید داده و در قسم بار نفع نموده اند که این دوا مجرب است شونیز ... سیر مقشر هر یک مثقال روغن دنبه تازه بمقدار نیکوب کرده بدهند هر روز بدستور تا سه یوم باید داد اگر اثری باقی مانده سه روز دیگر در بینی چاروا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این ادویه را بدهند ... نی در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دبق را با زیت و آب گرم بدهند از ... شمرده اند و این دوا نیز بغایت نافع است سیر مویز منقی زیره نانخواه زراوند مدحرج هر یک سه ... جوشانیده صاف نموده بابت مثقال عسل بدهند و در شدت سعال فصد داجین را نافع دانسته اند و داغ ... و سعوط زعفران با روغن زیتون بغایت موثر است **دیگر قولنج است** علامتش احتباس زبل ... ی آرامی و بر آمدن شکم **علاج** تخم کاشه که عبارت از قرطم است پنجاه مثقال او را در آب ریخته ... رانند و ... تا اطلاق واقع شود و شیاف تخم ... با صابون و ...

خصوصًا با قدری زهره گاو و خورانیدن یکمثقال زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سده از مجربات است
و بستن شیافات از حلتیت و تخم حنظل کردن و خورانیدن آب بزرمع سرگین کبوتر و زیت و شراب سپید [illegible]
است دیگر **احتباس بول** است علاج شراب و روغن گاو هریک نود مثقال نیمگرم بدهند و حقیر این
دوا را تجربه نموده است شوره صاف را از یکمثقال تا هفت مثقال در ماست حل کرده بدهند در حال نفع
علت کند و باید بعد از دوا دادن نیم بهای کم عرض بجبانند و چون دنبه و زنگ در چشم اسب کشند بالخاصیه
ادرار نماید و مجربست **جوگیری و سینه گیری** هرگاه سینه گیری از جوگیری حادث شده باشد
در روز آب دگاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف بشرد بدهند و اگر بهیچ قسم علف بهم نرسد گاه و جو را در آب
و قدری شیر تخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق
دستیات دست و فصد اودجان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلو ریزند و بجای جو حلبه و [illegible]
و حب البقر و امثال آن دهند و گندم در شیر تخته نافع است و شیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده
بقوه تمام بمالند و بپوست تازه گوسفند بپوشانند **امراض قوایم** یکی قصر تحریک است و آن وقتی عارض
میشود که عرق داشته دفعه سرد شود و مانع حرکت کم و کردن گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است
علاج پاشیدن و سعوط بوره ارمنی در روغن [illegible] نخ و بخور و نطول کردن بمطبوخ درمنه ترکی و [illegible]
و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سم و کردن و بیخ دم باید کرد جرد علتی است که با [illegible]
قوایم موی و مثل داء الثعلب بریزد **علاج** موضع را چندجا با نشتر بشکافند تا خون بقدری [illegible]
شود و بسیار غسل نمایند بروغن کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و فضل تخم کتان [illegible]
علتی است که بسبب حمل گران کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش و بیرگام برود و [illegible]
و خشکی اعضا و تشنج قوایم است **علاج** فصد بار زدن طرف پیشانی و طرف سم است و [illegible]
و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل حاشا و بابونه داشتن و **عقد** علتی که بسبب حمل گران [illegible]
بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو برامدگی بهم رسد **علاج** بملینات و [illegible]
مرهم زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم **تحت الرکبه** [illegible] و سطبری [illegible]
قوایم بجه داء الفیل از ریختن مواد غلیظه است **علاج** تضمید مواضع است بحنظل تازه و [illegible]
و خدره و اشباه آن از مجربات و بستن میعه و زیت و خورانیدن ریوند چینی با شبه [illegible]
[illegible] و آنچه [illegible] طباق علتی است که [illegible]

و بعد از آن استعمال نمودن قطرات مرهم مناسب قرحه خفیه حافر که از هیچ بهرسد علاج
کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن سنبه صنعان و امثال آنست شقاق طریق علاج آنست
که مکرر بآب بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده و این ادویه را گرم نموده در شگافها بچکانند
علک البطم و پیه بز و قدری مصطکی بگذارند و سریش اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است
و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و روغن کنجد یا کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح
نموده اند و داغهای خطی بالای سم و ساق بسیار نافع است امراض جلد از انجمله جرب است
علاج آنست که زرنیخ و نمک را با الماصفه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندند و تا سه روز
تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دواست گوگرد دو جزو سیماب یکجزو مغز بادام تلخ یکجزو بعد از سحق بلیغ
با روغن تازه مسکه مجموع مخلوط کرده موضع جرب را بعد از شستن بآب گرم و صابون ضماد نمایند شیر ریخ
و نفاخات و آن علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تنقیه او است
بصابون و سرکه و سدر و به دستور جرب دل یا ماست نافع است و سیماب و زرنیخ و خاکستر چوب تاک با سرکه
در روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و شیرریخ است و در ادویه او شراب و سرکه
سریع الاثر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد را سوزانیده بآب مخلوط کرده دم او را
بشویند و کهنه همین عمل کنند برص که تبرکی آلا گویند حقیر آنچه تجربه نموده ضمادیست که در باب اطلیه
برص مذکور است باید موضع را بآب اشنان شسته ضماد نموده و چون پوست بشکند و اثری باقی ماند تکرار
نمایند و الا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بروز کند علاج
تنقیه او است بقی و سرگین کبوتر یا مرهم ضماد بعد از شگافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب
مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است
و چون دست بر آن مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوایم و تنقیه به تجبیل و نفط و سیر
و سرکه ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافع است والصاق زفت
بین بر وضعهای خار او و لفظ ورم آنچه در ران تا آخر ساق و یا تا زانو باشد ریح الجمال نامند علاج
تنقیه بعده از ادویه مجربه است و به دستور چادر سبوس گندم کماد نمایند و سایر اورام به دستور انسان
نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی بار و تنگ باشد نمک را در شیر گاو جوشانیده نمدی با او تر کرده
تکرار نمایند مکرر بگذارند و ورم محل تنگ را با صبر و سرکه ضماد نمایند و نمدی بآن تر کرده بگذارند
تا آن بکشند و از ورم حاره را اولا به داوه مثل گل ارمنی و [illegible] تا او آرد جو یا [illegible]

با نفت بنا کنی دود گوگرد دهند **ایضا** درین باب مجرب دانسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کنند و در
آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند **قلع رنگ خون** در جامع این تمیمه مذکور است که
ترشی ترنج با نمک زایل کنند جمیع الوان بجوشد مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور
چون موضع را بخاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را
بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات **قلع رنگ زعفران** چند بار نقند سائیده دود کنند
رفع میکند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و جامه را در آن گرم بوده با و بشویند پس از آن
بصابون و بدستور شستن جا... بوره و صابون همین اثر دارد **قلع اثر بصم** لیمو را پاره کرده در جا
بفشارند موضع را بآن آلوده بعد سه ساعت دست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند **قلع
رنگ شکوفهها** اشنان و اندکی بوره را سائیده بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را
با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در آن آبی مکرر بگذارند پس با آب و صابون بشویند **قلع رنگ
نیل** ماست ترش را بجوشانند و موضع را در آب فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند برگ
آلو با لو سوزانیده خاکستر او را با آب سرشته موضع طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند **قلع
رنگ توت** اثر توت سیاه با آب توت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد دود کنند زایل میگردد اثر
قلع رنگ انار اشنان را با صمغ عربی در شب بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست
مالیده موضع را بفشارند و آب بشویند و بدستور شستن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست
گردکان را بروغن و صابون بشویند **قلع رنگ نبید و خمر** با آب انار دانه و اقروط بشویند و بعد از آن
بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است
شستن جامهای رنگین که تغییر نکند قطف را در آب جوشانیده لباس را با و بشویند
جهت ثبات رنگ جامه آخر نوب بقطمی را کوبیده بخیسانند و جامه را با آن تر کرده و بعد از آن هر رنگی
کنند زایل نمیگردد **قلع آثار روغنها** از جواب دوغ آمیخته بآن بشویند تا از اجرا پی شود و چون لباس
پشم سفید بروغن آلوده باشد مرصاف را بعد از ترکردن موضع بر آن بپاشند و بسیار بدست مالیده
... و صابون بشویند و هرگاه پوست او بچربی آلوده باشد نخاله گندم تا ته بر او ریخته بسیار بدست بمالند
تا ... و تصریح نموده اند که چون بزهره گوسفند زیر طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را
... زایل گردانده هرگاه خواهند ناشسته زایل گردد آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی
... بگذارند و بعد از ... بفشارند و دو **قلع روغن** ... و ... گفته اند که چون ...

لباس ابریشمی باران آلوده باشد سبوس گندم را جوشانیده و موضع را با او تر کرده بلوگرد بخور کنند و در
خواص الاشیا از ازالهٔ آن از جامهٔ پشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول باب خطمی
بشویند پس باب اشنان و صابون **قلع آثار نفط سیاه و سفید** اول بدو شاب بشویند پس
باب باقلی که گرم کرده باشند و جهت رفع بوی آن اول اسبرک بعد از آن بصابون بشویند و آب طبخ باقلا
را جمیع مجرب دانسته اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار بقوة بمالند و بعد از آن
بشویند زائل گرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود **قلع رنگ غالیه و طیوب**
سرگین کبوتر را بآب جوشانیده جامه را با او بشویند و آب طبخ باقلا پس بصابون و ازاله عرق جاربایان و اثر
پوست سیاه بدستوریست که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد **قلع اثر روغنها از اوراق کتاب**
هفت درم استخوان سوخته را مثل غبار بسایند بادهٔ درم شب و یک درم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق بپاشید و
سنگی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته پس اوراق را بیفشانند و همچنین گل نیشاپوری و آهک و نمک
و شوره همین فعل کنند **اما قلع نوشتجات** باید که را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب
سائیده و بر نوشتجات بمالند ازاله نوشتجات میکند و همین عمل در بردن چرک جامه نیز بسیار موثر است و در
باب سفیداب جصاصین قوی تر از گچ است **در قلع موم** عسل را گرم کرده بر موضع موم آلوده بریزند و
بمالند تا موم بعسل بیامیزد پس عسل را برداشته موضع را بآب گرم بشویند **ایضاً** جامه را در روغن کنجد
جوشانیده گذارند پس بصابون و آب گرم بشویند **ایضاً** به بوره و صابون و آب گرم بشویند رفع میکند
قلع قیر و زفت و قطران و مومیائی و امثال آن آرد نخود را با آب استعمال کنند
و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء
مثل آن از مجربات دانسته اند **اقسام شستن جامها** لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و
آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمین و صوف و سقرلاط و لندره و امثال آن را چوبک و نمک و جامهٔ
حنا سیاه صابون پاک میگردد و پشمینه گوسفند نیز بشوتیا پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر از چرک
پاک میکند و جامهٔ سفید به هر رنگ آلوده گردد چون یک شب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون و آب
بشویند رفع آن میشود و بول اطفال نیز همین اثر دارد **باب بیست و چهارم در دستور معالجه**
ضرورت عبارت از انست پوشیده نماند که علمای این صناعت و فضلای
قابل است و بهتر باشد ان قسطوس رزد و ابن العوام و ادهم و قطربوف و سو مارسم ... روان جانوران

باشه اختراع کسری است و شکار بجری و جرع را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و سایر
علامات طیور سباع که جوارح نامند بانحاء مختلف تحریر کرده اند چون امور معالجات امراض مناسب این مجموعه است
بنا بر علیه اکتفا به بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل
ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه مابین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم وتد
که در سائر حیوانات قاعده دماغ است و تحلل مواد غلیظ و شمول در زکاسه سر جمیع سرا صداع عارض نمیگردد
چه باین سبب بخارات محتبس نمیشود و مهرهای گردن و پشت طیور را اشناس نمیباشد و ان عبارت از برآمدگی های
طرف بیرون مهرهاست و رودهائی این جنس مستقیم است بخلاف سائر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق
النسا نیز طاری نمیگردد **علامات کلیه صحت و مرض** چون هر صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را
بمنقار بیاراید و بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی باشد و باطراف آرزوی جستجوی چیزی کند
و از نشاط پرواز نماید و باخواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید و بسهولت دفع شود علامت صحت
است و با این اوصاف هرگاه در حین پرواز بسرعت و قوت زند و کثیر الحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست
مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مذکوره علامت صحت است پس اگر سر را
حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را بپوشد
و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت
بر آکله کند و اگر بال را بتمام جمع نه نماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن هردم بر پای نشیند و در
حین دفع فضله بدشواری اخراج کند دلیل است بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه
و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن موی و بمنقار دلیل کرم معده و قمل است
و کاهیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی است بعد از اوا دلیل آکله و صداع جوف و دلیل [illegible]
غلیظه و میل قطعه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است **امراض راس**
علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نگون داشتن سر زیاده
باشد تغیر در چشم بهم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضاء اسفل **علاج** آنچه
[illegible]ل دماغ باشد و مواد حاره با آب گشنیز و سفیداب تطلیه نمایند و سعوط کنند و تسقیه بگلاب نمایند و در
قمه گلاب که مرزنجوش در آن جوشانیده باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت
عضو کنند **مرهقه** علتی است که موی راست ایستد و تحلل که [illegible] از [illegible] است
که [illegible] نتواند نمود و علاج [illegible] گاه [illegible] [illegible] دالا در اقا[illegible]

برارند و نطول بمطبوخ بابونه و تنقیه باغرس و آب مورد کنند **تقلیص** علتی است در پیش دماغ که حرکت
بسیار دشوار کند **علاج** نطول بابونه و شبت در روغن کنجد و تنقیه بشیره نیم گرم قطره کنند و بدستور آب
عناب و بنفشه نیز مفید است **امراض عین** عشا شبکوری است و تصریح نموده که غیر انسان و بوزینه و مرغ
خانگی و کبوتر باید جمیع حیوان اشیا را در شب به بینند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ است **علاج**
منع لحومات و اقتصار بحبوب و تقطیر گلاب و شکر نمایند و علاج عشاوه و بیاض بتقطیر زهرها و شکر و مرارها
کنند **اتساع و نزول آب** علتی که در روز ابصار نکند و علامتش وسیع شدن مردمک است
در روز چه طیور را در صحت بصر سوای شب و برودت هوا مفرط مردمک وسیع نمیگردد **علاج** تقطیر زهرها است
با عسل و علاج سیلان رطوبات بتقطیر آب مورد کنند و ادهم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده اند
و علاج سطبری پلک چشم دهیم آمدن آن بعد از حک آن بشکر طلا نمچون بال مارس طیور [illegible]
است و بدستور جهت طرفه و اکثر امراض چشم مفید است **جدری** و آن حدوث نقطهای سفید
و مدور است در پلک چشم **علاج** موضع را با سیر بمالند و بعده خاکستر برگ زیتون بپاشند و علاج
سلاق که سختی پلک است با صلابت و بی جوشش تقطیر گلاب و روغن بسته کنند و علاج جرب که خشکی
و سرخی پلک است تقطیر شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج بذله که غرب بی سیلان
است تقطیر روغن گل سرخ و شراب باید کرد و دمعه که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش پیدا
شده باشد بروغن نفت مخلوط بشیر دختران تقطیر نمایند **امراض منسر و مخلب**
را بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشر است که عبارة از ریزه شدن و
انداختن باشد و علاج بعدیل تضمید این دواست نشاره نبز و ترب را در روغن بید انجیر جوشانیده
نمایند و سطبری منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجیه بهم رسیده باشد تضمید آب مورد
نمایند و آنچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و کتیرا بتطلیه نمایند و التوا
تضمید بسرکه و شب کنند و تطبیق که بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منقر است مداومت تقطیر
تنجید در روغن بانه و سعوط از آن نیز نمایند و طعمه زرده تخم مرغ خام باید داد و تالیل که بترکی [illegible]
و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود باین دوا اگر بتطلیه کنند که از مجربات است اشق مقل ازرق
و جز و یک ترکیب کرده یک شبانه روز در سرکه خیسانیده پس در دهان حل کنند و گل خطمی و [illegible]
و تخم کتان نفت با [illegible] یکجا افزوده استعمال نمایند و علاج [illegible]

تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و باره و فرمنه را تطلیه برهم دخلیون و دبق و مویزج با عسل و سایر محللات نمایند **امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس** علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه کنند بهدانه را با حلبه را و گلاب خیسانیده تسقیه آن کنند و گنجشک طعمه دهند و پاشیدن کتیرا و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تسقیه با آب طبخ انجیر و مویز و تضمید بروغن گردگان کنند و ورم کنج دهان را تسقیه با آب گرم ممزوج بلعاب بزرقطونا و تضمید با انجیر ابا قدری سیر نمایند و چون منفجر گردد چرک او را پاک کرده برگ عناب را مثل غبار سائیده بپاشند سعال و ضیق نفس و علامتش تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حرارة مزاج یا هوا و یا شده تب باشد میل باب میکند و نفس سریع و کف یا گرم باشد و آنچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با او نباشد و علاج آن تسقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارة با قوی ظاهر گردد تسقیه شیر الاغ و کتیرا و ماء الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بروی اسفاناخ و کشنیز و برگ بید و امثال آن خورانید و داغ طرفین منقار و پیشانی که بچوب میکنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودة باشد علامتش حرکة سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است **علاج** تسقیه بگلاب و گل و شیر الاغ که قدری سرگین موش حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند **خفقان** را علامتش تواتر نفس و صدای مخزون و حرکة منتهای عظم زورقی که باندک حرکتی این عوارض محسوس میگردد **علاج** تسقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سرد بخورانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه پر بر نیاورده بدهند و گرسنگی او را علاج بدادن طبخ انجیر و خطمی و زوفا غسل کنند و خناق و دشواری نفس را این دوا بغایة نافع است پوست بیضه تخم مرغ را نرم سائیده با مویز خمیر کرده بدهند و تسقیه با آب کلم بوته دار نمایند و اگر حرارة غالب باشد تسقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند **امراض حوصله** که زیر گلو است تخمه سبب آن کثرت اکل و طعمه بی وقت و عدم هضم است علامتش قی کردن و سستی بال و پر و بیخ ریختن و بی قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است **علاج** گرسنگی بیشتر فرمودن و طعمه از برنج دو سه روز و حبوبات دادن است و در روز سیوم گنجشک طعمه او از گوشت پیچیده بدهند زنجبیل و مصطکی کرویا و دارچینی فلفل … ساخته استعمال نماید …

ضبط طعمه بمخلب و عدم قیامت علاج هرگاه حرارة ملمس باشد موضع را ز لو دهند و بگل ارمنی و گلاب و کافور
و حضض و پوست و ریندی و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تنقیه بآب عنابه
و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارة باشد روغن گردگان و نارجیل و بیدانجیر دهند و زعفران بسیار مفید
است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع و خرمل را در سرکه جوشانیده لیسیده با بان
تر کرده بر موضع بربندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سناکی با عسل بقدر یک دانگ عجیب
الاثر است ورم کف که منحک نامند زبون ترین امراض و از مواد محترقه حادث باشد علاج پوست
خشخاش را کوبیده در سرکه پخته بوزن او بزرقطونا کوفته و قدری روغن گل اضافه نموده نیم گرم ضماد
نمایند و طلا کردن آنچه در علاج ثالیل مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد بمراهم کافوری معالجه
کنند امراض پر و بال و موی از آنجمله ضعیف برآمدن و پیچیدگی پس اگر با وجود آن لاغر گردد
سبب قلت ماده غذای خواهد بود و درین صورت لحوم لطیفه باید داد و تقویت هاضمه بادویه که در امراض
حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن فساد مواد است و بدستور دیر برآمدن و
ریختن و ریزه شدن و اصلا نروئیدن از احتراق مواد یبس خواهد بود علاج مسهلات مذکوره کنند
و بعضی دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ در روغن حب الغار و گردگان و
فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر
بشویند و هرگاه موی روئیده شده بریزد و اصل آن باقی ماند تدهین بروغن مورد و بروغن وسمه و
قدری لادن کنند و چون بال مگس را جدا کرده در روغن گردگان حل نموده بمالند عجیب الاثر است
قراع ریختن موهای ریزه سر است علاج تنقیه بماء الشعیر و تطلیه بآب کدو و روغن کدو و روغن
بنفشه و آب کشنیز و خطمی و پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن جمیع موی سر است و با وجود
سبوسه و خارش علاج بآب خربزه و آب چقندر و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن
ده با شکر طعمه دهند قمل بفارسی شپشه گویند علامتش فرو ریختن چشم و پیوسته گشودن بال و خاریدن
بمخلب و حرکت بسیار کردن است علاج بخور بطر طیر کنند و آنرا بفارسی دار توسند و مستعمل صیادان
بدستور بر بیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ شحم حنظل و دو بو اسیست و چوب گز و آب
و تجربه تصریح کرده اند که آب نعناع جهت اقسام امراض بال و پر مفید است و طلا کردن
سرکه و آب ... دهن رافع قمل جمیع حیوان است و تجربه شده
[illegible]